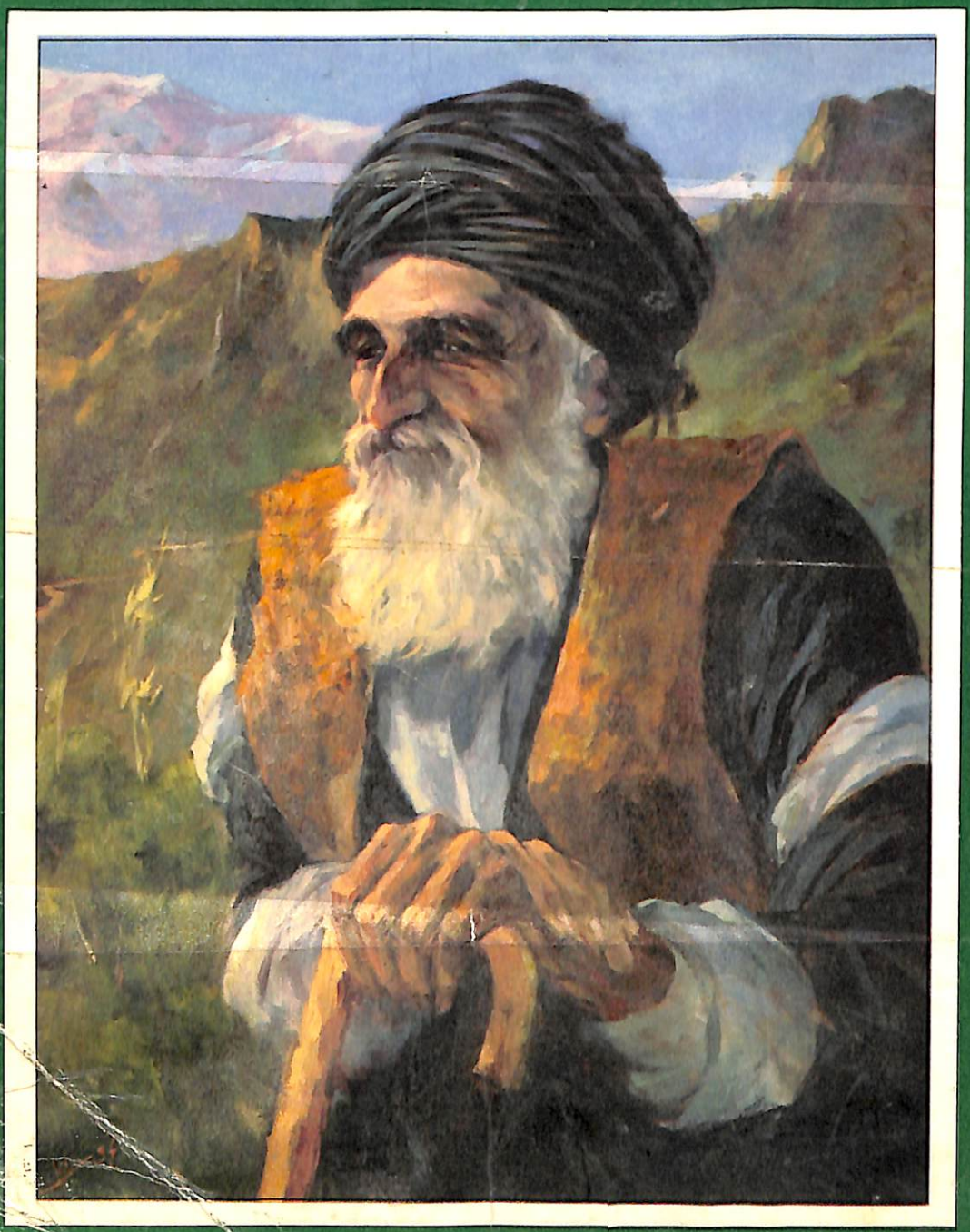
مجموعه مقالات و اشعار

کنگرهٔ بزرگداشت مولوی کُرد

سقز ـ شهریور ۷۱



کتابخانه:
محمد علی قه...
میژوو:
۷۸۶
۷۸۷
۲۷۷۲۳۵



بسم الله الرحمن الرحیم

شناسنامه کتاب

نام کتاب : مجموعه مقالات و اشعار کنگرهٔ بزرگداشت مولوی کُرد
تدوین : هیئت علمی ستاد برگزاری کنگرهٔ مولوی کُرد
ناشر : انتشارات صلاح‌الدین ایوبی (ارومیه)
صفحه‌آرا : فرید عزّت‌پور
حروفچینی : احمد «سنندج»
چاپ : شرکت تعاونی چاپ افست شهرکرد تلفن ۲۹۷۹۷
تیراژ : ۲۰۰۰ جلد
نوبت چاپ : اول تابستان ۱۳۷۵

بسمه تعالی

بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی اینجانب در مناطق کُردنشین کشور بعنوان خدمتگزار مردم مسلمان کُرد در سمت فرماندار انجام وظیفه کرده و با توجّه به شناختی که از مسائل فرهنگی منطقه و مطالعاتی که در این زمینه داشته‌ام همواره بر غنای فرهنگ خودی و ستیز با فرهنگ بیگانه تأکید کرده و انجام خدمات فرهنگی و رشد و توسعه و سرمایه‌گذاری در این زمینه را دنبال نموده‌ام. در دوران تصدّی فرمانداری سقز پس از مشورت با صاحب‌نظران و شخصیتهای علمی و فرهنگی تصمیم گرفتم برای عارف و عالم وارسته و شاعر بلندآوازهٔ کُرد مرحوم سیدعبدالرحیم تایجوزی مشهور به (مولوی کُرد) کنگره‌ای برگزار نمایم.

در سایه پروردگار توانا و برکت خون شهیدان و امنیت حاکم بر منطقه با تلاش یکسالهٔ مسئولین و مردم علاقمند به فرهنگ و ادب اسلامی و ایرانی در روزهای ۹ و ۱۰ شهریور ماه (۱۳۷۱) کنگرهٔ عظیم مولوی کُرد برگزار گردید. هموطنان عزیزم بویژه مردم شریف مناطق کُردنشین از چگونگی برگزاری آن مطّلع هستند چراکه گزارشهای این واقعه مهم فرهنگی از طریق رسانه‌های گروهی داخل و خارج از کشور منتشر گردیده است. اینك ضروری دانستم تا ضمن انتشار منتخبی از مجموعه مقالات واصله به دبیرخانه از همکاری و همدلی نویسندگان، شعراء و مهمانان کنگره و از تلاش مخلصانهٔ مردم خوب، صمیمی، مؤمن و شریف سقز بویژه بازاریان عزیز سقز که هزینه برگزاری کنگره را عهده‌دار بودند و از خدمات و حمایت‌های همه‌جانبه مرکز نشر و فرهنگ ادبیات کردی (انتشارات صلاح‌الدین ایوبی) تشکّر و سپاسگزاری نمایم.

امیدوارم همهٔ خدمتگزاران به نظام مقدّس جمهوری اسلامی بویژه خادمین فرهنگ غنی اسلامی کشورمان در پناه ایزد منّان و پیروی از رهنمودهای مقام معظم رهبری بیش از پیش موفق و منصور باشند.

اسماعیل مسعودی

فرماندار سقز و مسئول ستاد برگزاری کنگره مولوی کرد

« فهرست مطالب »

عنوان	نویسنده / سراینده	صفحه
ـ پیشگفتار	احمد امینی	۵ ـ ۹
ـ پیام وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به کنگره	دکتر علی لاریجانی	۱۱ ـ ۱۲
ـ زندگینامه مولوی کرد	ستاد برگزاری کنگره	۱۳ ـ ۱۴
ـ جایگاه زبان کردی و اندازه پیوستگی آن با زبانهای ایرانی	محمدتقی ابراهیم‌پور	۱۵ ـ ۱۹
ـ مقایسهٔ بین اشعار مولوی کرد با مولوی جلال‌الدین محمد بلخی	محمد سعید ابراهیمی	۲۰ ـ ۵۵
ـ تحلیلی در آثار مولوی	محمد صالح ابراهیمی	۵۶ ـ ۶۳
ـ آیات و احادیث در آثار مولوی کرد	علی احمدزاده	۶۴ ـ ۸۴
ـ عصر نوین و نیاز امروزی به تفکر عرفانی	سید راغب احمدی	۸۵ ـ ۹۸
ـ مەولەوی وەئاثاری	عبدالله احمدیان	۹۹ ـ ۱۰۹
ـ اعتقادات و اندیشه‌های اسلامی مولوی کرد	عبدالرحمن احمدی چاغر	۱۱۰ ـ ۱۲۱
ـ تحلیلی درباره اعتقادات و اندیشه کلامی مولوی	حاج ملاحسن ادیبی	۱۲۲ ـ ۱۲۷
ـ مولوی (شعر)	علی اردلان	۱۲۸ ـ ۱۲۹
ـ کەرەسەی کەلەپوری وەدابو نەریتی کوردی	محمد رشید امینی (سمکۆ)	۱۳۰ ـ ۱۳۹
ـ لەشێمری مەولەویدا		
ـ ادب استقبال از چند شعر مولوی	محمد انصافجویی	۱۴۰ ـ ۱۴۴
ـ مولوی را بشناسیم	سید نجم‌الدین انیسی	۱۴۵ ـ ۱۶۹
تەشبیەوە وێنە پەردازی لەشێوی مەولەویدا	مصطفی ایلخانی‌زاده	۱۷۰ ـ ۱۷۳
ـ مەولەوی وە هۆنراوەکانی	رووف بێگەرد	۱۷۴ ـ ۱۷۶
ـ ضرورت کار فرهنگی	محمدعلی پرتوی	۱۷۷ ـ ۱۸۱
ـ عصر نوین و نیاز امروزی به تفکر عرفانی	ایرج تبریزی	۱۸۲ ـ ۱۹۰
ـ قوس زندگی مولوی کرد	رئوف توکلی	۱۹۱ ـ ۲۱۱
ـ مولوی و عرفان	صباح جباری	۲۱۲ ـ ۲۱۷

ـ شخصیت عرفانی مولوی کرد	حاج‌محمد تقی جعفری	۲۱۸ ـ ۲۲۸
ـ زبانهای ایرانی و جایگاه زبان کردی در آن	فریدون جنیدی	۲۲۹ ـ ۲۳۷
ـ دیدگاههای مولوی	عبدالرحمن حسین‌زاده	۲۳۸ ـ ۲۴۵
ـ روانگه‌یه‌کی هه‌نبه‌ر خاتون خێزانی‌مه‌وله‌وی له‌گه‌ڵ مه‌وله‌وی	ژیلا حسینی	۲۴۶ ـ ۲۵۰
ـ گه‌شتێك له‌نێو هۆنراوه‌كانی مه‌وله‌ویدا	سید محمد حسینی	۲۵۱ ـ ۲۵۷
ـ مناجات‌نامه و اشعار در وصف مولوی کرد (شعر)	عباس حقیقی	۲۵۸ ـ ۲۶۲
ـ امثال و حکم در زبان و اهمیت آن بر نفوذ کلام و میزان تأثیر آن بر مستمع کلام	سید عبدالحمید حیرت سجادی	۲۶۳ ـ ۲۷۷
ـ جلوه‌هایی از صور خیال در شعر مولوی کرد	علی رخزادی	۲۷۸ ـ ۲۹۳
ـ گه‌شتێك له ئاثاری مه‌وله‌ویدا	یوسف رسول‌آباد	۲۹۴ ـ ۳۰۶
ـ زبانهای ایرانی و نقش زبان کردی در آن	محمد ریانی	۳۰۷ ـ ۳۱۲
ـ مولوی کرد و علم کلام	عبدالقادر زاهدی	۳۱۳ ـ ۳۱۶
ـ مێحراب عیرفان	هادی سپنجی «خالّه»	۳۱۷ ـ ۳۱۹
ـ زندگینامه و آثار اشعار مولوی و معاصران سرشناس در دوران زندگی او	سید ابراهیم ستوده	۳۲۰ ـ ۳۳۳
ـ تحقیقی در آثار مولوی کرد	سید محمد اسعد سجادی	۳۳۴ ـ ۳۴۸
ـ مولوی و زندگی او	سیدعبدالقادر سیادت	۳۴۹ ـ ۳۶۰
ـ هۆنراوه‌كانی مه‌وله‌وی	حسن صلاح سوران	۳۶۱ ـ ۳۶۶
ـ یادی له مه‌وله‌وی (شعر)	حامد شافعی	۳۶۷ ـ ۳۶۹
ـ مه‌وله‌وی وه‌عیرفان (نقد)	اقبال شاهدوست	۳۷۰ ـ ۳۷۶
ـ نمادو سمبولی ئوستوره‌یی له شیعری مه‌وله‌ویدا	احمد شریفی	۳۷۷ ـ ۳۸۶
ـ لای لای هه‌ورامان (شعر)	باقی شافعی	۳۸۷ ـ ۳۸۹
ـ نشانی شكۆ (شعر)	عمر صالحی صاحب (کولیل)	۳۹۰ ـ ۳۹۶
ـ زاراوی خواناسی له هونراوه‌ی مه‌وله‌ویدا	صدیق صفی‌زاده	۳۹۷ ـ ۴۰۴
ـ هه‌نبه‌ر خاتون له فرمیسكه نه‌مره‌كانی مه‌وله‌ویدا	ره‌ووف عوّثمان	۴۰۵ ـ ۴۱۱
ـ زندگینامه مولوی	عمر فاروقی	۴۱۲ ـ ۴۲۱
ـ مه‌وله‌وی‌ناسی چیه وه مه‌وله‌وی ناس‌كێن	طه فیضی‌زاده	۴۲۲ ـ ۴۲۷

ـ دیدگاههای مختلف درباره مولوی	محمود کرمی	٤٢٨ ـ ٤٣٨
ـ گویشهای بومی و کردی کرمانشاهی	میر جلال‌الدین کزازی	٤٣٩ ـ ٤٤٧
ـ شعر هجایی در زبان کردی	مصطفی کیوان	٤٤٨ ـ ٤٥٩
ـ مەولەوی وە موسیقای رەسەن	رحیم لقمانی	٤٦٠ ـ ٤٦٧
ـ گذری گذرا بر احوال، آثار، افکار و اشعار مولوی	محمد مجدی	٤٦٨ ـ ٤٩٣
ـ مەولەوی یان گەڕانەوە بۆسەر چاوە	موحەمەد حەمە باقی	٤٩٤ ـ ٥١١
ـ شاخەای از تصوف در منطقه کردستان	جلیل مسکرنژاد	٥١٢ ـ ٥٢٢
ـ نگاه مولوی به طبیعت	نافع مظهر	٥٢٣ ـ ٥٢٥
ـ بەیادی مەولەوی کورد	انور محمدی	٥٢٦ ـ ٥٣١
ـ بلاغت در آثار مولوی	حاج ملا عبدالله محمدی	٥٢٢ ـ ٥٣٥
ـ رابطه زبان فارسی و کردی و خصوصیات شعر مولوی کرد	مهیند خت معتمدی	٥٣٦ ـ ٥٤٨
ـ مەوجی خەیاڵ لە دیوانی مەولەویدا(شین و هەڵپەڕکێ)	خالد منصوری	٥٤٩ ـ ٥٦١
ـ مەجلیسی عاشقان	محمد سعید نجاری «ناسۆ»	٥٦٢ ـ ٥٧١
ـ زبان ایرانی و جایگاه زبان کردی در آن	مسعود نویدی	٥٧٢ ـ ٥٧٨
ـ تخمیسی بر یك شعر عرفانی از اشعار مولوی کرد (شعر)	عبدالغفار وارستگان «نازك‌بین»	٥٧٩ ـ ٥٨٠
ـ زبان کردی و فرهنگ و ادب ایرانی	ایرج وامقی	٥٨١ ـ ٥٨٦
ـ وەسفی زانایی	محمدرضا همت‌یار	٥٨٧ ـ ٥٨٨
ـ مەولەوی وە عیرفان	سیدجمیل هاشمی زمبیلی	٥٨٩ ـ ٥٩٨
ـ مزگانی هاوارو خاکی (شعر)	مؤمن یزدان‌بخش	٥٩٩ ـ ٦٠٢
ـ قطعنامه بزرگداشت مولوی کرد		٦٠٣ ـ ٦٠٥

« به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین »

پیشگفتار

نظر به این که انجام کارهای پژوهشی و فرهنگی، در این خطه از میهن اسلامی، همانند دیگر نقاط کشور که مبتنی بر توجه به ارزشهای راستین و در تطبیق با مبانی معتقدات دینی باشد و مردمی بودن آن نیز رعایت شود، از مایه‌های بنیادین و لازم، برای پیشرفت فرهنگ عمومی و اجتماعی است، در این راستا، با هماهنگی‌های لازم و در نشستهای متعدد، پیرامون جوانب مختلف و برآیند انجام این‌گونه مسائل، بررسی‌ها و تلاشهایی به عمل آمد و پس از تبادل نظر، با جمعی از صاحبنظران و اندیشمندان در دسترس و دور، به طریقه‌های حضوری و یا مکاتباتی و با نگرش تمام به کلیهٔ موارد مطروحه از سوی این بزرگان، برگزاری کنگره‌ای که در آن، متخصصان امور فرهنگی، روحانیان، دانشگاهیان و افراد علاقه‌مند، آگاه و فرهنگدوست، شرکت فعال و مؤثر داشته باشند، ضروری می‌نمود تا همراه با معرفی یکی از چهره‌های شاخص فرهنگی در منطقه که این ویژگیها را دارا باشد، بتوان به دیگر مسائل مورد توجه نیز پرداخت و پایه‌های نگرش به امور فرهنگی را مستحکم نمود؛ این بود که حکیم **متأله** و عارف وارسته، مرحوم سید عبدالرحیم تایجوزی، معروف به «**مولوی کرد**» برای این منظور بالاتفاق برگزیده شد؛ زیرا وی با داشتن فضایل اخلاقی و علمی، اعتقادات اسلامی و مردمی بودن، بحق، از تمامی این

خصوصیات برخوردار بوده است.

بدین گونه بود که مقدمات کار ترتیب داده شد و پس از دریافت مجوّز رسمی، از سوی مدیریت کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کردستان، برنامه ریزیهای دقیق و همه جانبه‌ای در این خصوص انجام گرفت؛ مراکز فرهنگی و دانشگاهی و اشخاص اهل نظر، به همکاری و همگامی فرا خوانده شدند که در عمدهٔ موارد، بسیار خالصانه، این همکاری‌ها ادامه داشت و زمینه‌های اصلی برای آغاز کار، هر روز بیش از پیش فراهم می‌گشت که به طور کلی باید گفت: همکاری صمیمانه این بزرگان، سازمانها و مراکز علمی و فرهنگی شایستهٔ تقدیر بسیار است.

در مرحله‌ای دیگر، از طریق روزنامه‌های کثیرالانتشار و دیگر رسانه‌های گروهی همچون: رادیو و تلویزیون، فراخوانی مقاله و شعر، پخش و یا منتشر می‌شد و در پی آن، مقالات، اشعار و اعلام آمادگی بسیاری برای سخنرانی و یا شرکت در جلسات کنگره، به وسیلهٔ نامه، تلفن و یا پست تصویری به «**دبیرخانه کنگره بزرگداشت مولوی کرد**» می‌رسید که تمامی این مقالات و اشعار به وسیلهٔ کمیتهٔ علمی در ستاد، بررسی می‌شد و از نظر علمی و تحقیقی و با توجه به داشتن ارتباط مطالب با موضوعهای تعیین شده و از نظر تکنیک، محتوا و پیام، و با عنایت به چهارچوبه کلی و اهداف اصلی کنگره، از نظر تناسب با دین، زبان، ادب و فرهنگ ایرانی، آنها را به درجه‌های یک، دو و سه تقسیم می‌نمودند؛ به گونه‌ای که مقالات و اشعار درجه یک علاوه بر انتشار، در جلسات کنگره نیز قرائت و یا انشاد شود و مقالات درجه دو پس از ویرایش، بررسی و جرح و تعدیل، از سوی شخص نویسنده یا سراینده، بتواند قابلیت چاپ و نشر در یک مجموعه را، در صورت دریافت مجوز چاپ و انتشار از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، با رعایت دیگر جوانب یک نوشته تحقیقی، بیابد.

البته در تمامی این موارد، از سوی کمیته علمی، مصرّح آمده است که مسئولیت مستقیم تمامی مفاهیم و محتوای سخنرانیها، مقالات و اشعار به عهدهٔ شخص سخنران، نویسنده و سراینده است و تأکید شده است که اهداف اصلی کنگره، انجام یک کار علمی، فرهنگی و پژوهشی است که در آن، توجه به دین، زبان و فرهنگ ملت ما (**ایران**) پایه‌های اصلی را تشکیل می‌دهد، بدین سان دیدیم که دقیقاً چنین شد و برآیند مطلوب و مؤثر آن، طی سالهای بسیار نیز از نظر خواص و عوام، ناپدید نخواهد شد.

عناوین و موضوعاتی که با پیشنهاد صاحبنظران و اعلام ستاد کنگرهٔ بزرگداشت مولوی کرد، برای جلسات در نظر گرفته شده است به شرح زیر است:

۱ـ تحقیق در زندگی و آثار مولوی. ۲ـ تأثر مولوی از شعرای متقدم و تأثیر وی در دیگر بزرگان ادب ایرانی (متاخرین). ۳ـ آیات قرآنی و احادیث در آثار مولوی. ۴ـ سیری در اشعار فارسی، عربی و کردی مولوی. ۵ـ زبانهای ایرانی و جایگاه زبان کردی در آن. ۶ـ (سروشت) له شیعری مه‌وله‌ویدا. ۷ـ تعبیرات و اصطلاحات عرفانی و ادبی، در آثار مولوی. ۸ـ عصر نوین و نیاز امروزی به تفکر عرفانی. ۹ـ بررسی و نقد آثار مولوی. ۱۰ـ دیدگاههای نو در شعر مولوی. ۱۱ـ بلاغت و صور خیال در اشعار مولوی. ۱۲ـ مولوی و عرفان اسلامی. ۱۳ـ اعتقادات و اندیشه‌های اسلامی مولوی (علم کلام). ۱۴ـ زمان (زبان) شیعری مه‌وله‌وی (هه‌ورامی).

سرانجام، در روزهای ۹ و ۱۰ شهریور ماه ۱۳۷۱، کنگره و همایشی بزرگ، به مدت دو روز با شرکت انبوهی از دانشگاهیان، روحانیان، فرهنگیان، نمایندگان مجلس و مقامات مختلف دولتی و غیر دولتی و دیگر مردم علاقه‌مند به دین، زبان و فرهنگ ایرانی، در شهرستان سقز برگزار شد که نخست، پیام وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی، آقای دکتر علی لاریجانی، قرائت شد، سپس امام

جمعه و نماینده مجلس خبرگان در استان کردستان، حاج ملا عبدالله محمدی، و جناب آقای مسعودی فرماندار سقز به حاضران خوش‌آمد گفته و پیرامون این شخصیت بزرگ، سخنانی ایراد نمودند. آن‌گاه، اندیشمندان و صاحبنظرانی همچون، علامه محمد تقی جعفری، استاد دکتر میر جلال‌الدین کزازی از دانشگاه علامه طباطبایی، استاد دکتر وامقی از دانشگاه شهید چمران، استاد دکتر جلیل مسگر نژاد از دانشگاه علامه طباطبائی، استاد دکتر محمد مجدی از دانشگاه آزاد اسلامی، خانم دکتر مهین د. خت معتمدی، استاد ایرج تبریزی، نمایندگان مردم شهرستانهای سنندج، سقز و بانه، مریوان و بوکان در مجلس شورای اسلامی و جمعی دیگر از بزرگان فرهنگ و ادب ایرانی و اسلامی به سخنرانی، قرائت مقاله و قرائت شعر خود پرداختند.

همچنین در این جلسه، آقای حاج عبدالوهاب، استاندار وقت کردستان نیز حضور یافت و سخنانی در این خصوص ایراد نمود، شایستهٔ ذکر است که تمامی مطالب ارائه شده از سوی این بزرگان، مورد توجه علاقمندان و حاضران قرار گرفت و لحظات گرانبهای جلسات کنگره، بسیار زود و در حالی که مشتاقان بسیاری را به سوی خود کشیده بود به پایان رسید.

یادآوری این نکته ضروری می‌نماید که با مسئولیت فرماندار محترم برادر اسماعیل مسعودی و شرکت فعال سازمانها، مؤسسات بخصوص ادارهٔ کل فرهنگ و ارشاد اسلامی و مردم فرهنگدوست و عزیز شهرستان سقز که در تمامی مراحل برگزاری کنگره اعمال می‌شد، از مایه‌های اصلی و عوامل مؤثر توفیق در این کنگره به شمار می‌رود.

خداوند بزرگ به همهٔ آنان، پاداش نیکو دهد؛ یادشان برای همیشه گرامی خواهد بود.

بدینگونه بود که این کنگرهٔ عظیم در شهری و منطقه‌ای برگزار شد که

نشانه‌های بارز توجه آنان به مبانی معتقدات اسلامی، زبان و فرهنگ ایرانی، به خوبی نمایان است، و با این کار شکوهمند و سالم فرهنگی، نشان دادند که توانایی انجام بسیاری از امور پژوهشی و فرهنگی دیگر را نیز دارند.

منطقه‌ای که ساکنان آن را، از گذشته‌های دور تاکنون، کسانی تشکیل داده‌اند و در آن می‌زیسته‌اند که به داشتن اعتقادات دینی، ایرانی بودن و فرهنگ و ادب دیرین، افتخار نموده و لاینقطع به داشتن این باورها برخود بالیده‌اند؛ به گونه‌ای که با قطعیت می‌توان گفت: تا قیام قیامت، این تفکر را از آنان زدودن نتوان.

مردمی که با پذیرش حقایق هستی، روحیه والای متأثر از وارستگی و پیراستگی را، با مناعت طبع، توأمان با خود داشته‌اند؛ با اندک مایه‌های امکانات زیستی هم، همیشه شرافت و کرامت انسانی را، به درستی نگه داشته، در تمامی شئون زندگی، با کار و فعالیت مداوم، استوار و ثابت قدم مانده‌اند؛ صداقت، زهد و اشتهار آنان به مهمان نوازی، از قدیم الایام الی یومنا هذا، از نمونه‌های روشن و کاملی برای شناخت آنان است؛ بی‌گمان به همین علت است که با قلبی آکنده از مهر و با چهرهٔ باز، این چنین گرم و صمیمانه، از مدعوین و شرکت کنندگان در کنگره استقبال می‌کنند و آنان را در منازل خود جای می‌دهند که باید به این مردم خوب و مهربان و این علاقه‌مندان به علم و ادب «**دست مریزاد**» گفت.

پروردگار یگانه یار و یاور همگان باد. والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

احمد امینی

مسئول کمیته علمی کنگره برزگداشت مولوی کرد

مقالات

و

سخنرانیها

پیام جناب آقای دکتر لاریجانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به کنگره بزرگداشت مولوی کرد

بسم الله الرحمن الرحیم

عاشقان را شادمانی و غم از اوست — دستمزد و اجرت خدمت ازوست
غیر معشوق ار تماشایی بود — عشق نبود، هرزه سودایی بود
عشق آن شعله است کو چون بر فروخت — هر چه جز معشوق، باقی جمله سوخت
تیغ لا در قتل غیر حق براند — در نگر زان پس که بعد لا چه ماند
ماند الاّ الله، باقی جمله رفت — شاد باش ای عشق شرکت سوزِ رفت

عشق، آن شعله پرشرار ازلی است که از آتش غیرت الهی برافروخته و همه و هرچه را، جز جلوهٔ جمال و جلال ربوبی، جمله سوخته است. عشق آن سیل بنیان‌کن است که از طوفان قهر سرمدی برخاسته و هر خیمه و خانه‌ای را، مگر سراپردهٔ محبت او، خرد و خراب کرده است. عشق کنه عشق، غرقه شدن در جذبات و جلوات رحمانی و کمال انقطاع الی الله و تعلق به عزّ مقدس ربوبی است، و آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست. عشق، دوای نخوت و ناموس ما و اسطرلاب اسرار خداست. عشق، جوهرهٔ عرفان و جان جان عالم است، و

هر آن کسی که در این حلقه زنده نیست به عشق / بر او نمرده به فتوای من نماز کنید.

عرفان اصیل اسلامی، به عنوان شریفترین و غنی‌ترین تجلی گرایش معنوی انسان، شهره و شناختهٔ همگان از اهل نظر است، و عرفای بزرگ و بنام مسلمان، از بزرگترین مایه‌های مباهات و مفخرت فرهنگ اسلامی به شمار می‌روند. صیت و سیطرهٔ این نحوهٔ تربیت و معرفت دینی، اکناف و آفاق را در نور دیده است.

ایران اسلامی به خود می‌بالد که، در طی تاریخ پرفراز و فرود خود، مهد پیدایی و پرورش کثیری، بل اغلب، از این بزرگان ادب و معرفت بوده است و انقلاب اسلامی مفتخر است که در عصر غربت ایمان، احیاگر روحهای شیدایی حق و جانهای شیفته رب شده است و شکوهمندترین و شورانگیزترین تجلّیات عشق و عرفان را، در عرصه‌های گوناگون جهاد و ایثار عرضه کرده و عطر دل‌انگیز خداجویی و شهادت‌طلبی را در مشام جان هر صاحبدلی افشانده است.

گرامیداشت و تقدیر بزرگان وارسته از بند تعلقات دنیوی و پیوسته به جوار قرب و محبت الهی، از زیباترین و دلنشین‌ترین خدمات به عالم معرفت است. اینجانب، اقدام شایسته این کنگره را در بزرگداشت یاد و خاطره عارف و ادیب شهیر کرد، مرحوم سید عبدالرحیم حسینی تایجوزی (مولوی کرد)، گرامی داشته، توفیق روزافزون همهٔ دست‌اندرکاران و شرکت‌کنندگان در این کنگره را از درگاه خدای متعال خواستارم.

دکتر علی لاریجانی
وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی

زندگینامه

ستارهٔ تابندهٔ آسمان ادب و فرهنگ کرد «**سید عبدالرحیم حسینی**» فرزند ملا سعید، نوهٔ ملا یوسف جان که وی نیز فرزند عالم شهیر ملا ابوبکر مصنف چوری، نویسندهٔ کتاب «**الوضوح**» و او نیز از نوادگان مجتهد عالیقدر سید محمد زاهد، معروف به پیر خضر شاهو، در سال ۱۲۲۱ هجری در روستای «سرشاته» از توابع تایجوز چشم به جهان گشود.

تخلص وی «**معدوم**» است، وی در میان علما و ادبای منطقه به مولوی کُرد اشتهار داشته است گویا این لقب را، والی کردستان «**شاغلام خان**» به این علّت که آوازه‌اش در تمام منطقه پیچیده بود و کلامش زبانزد عوام و خواص بود، باده نوشان ناسوت را از خرقه پوشان لاهوت باز شناخته بود و مورد اکرام همگان و شخصیتی با فراست و آشنا به حقایق بود، جلسه‌ای و انجمنی ترتیب داده، وی را در مقایسه با مولانا جلال‌الدّین رومی در مسیر عرفانی و انطباق طریقت با شریعت و اهل نظر در عرفان اسلامی به وی داده است. در آغاز عمر، نزد پدر بزرگوار خود به آموختن قرآن مجید پرداخت، سپس صرف و نحو عربی و فارسی را نیز در نزد وی آموخت، آن‌گاه همانند دیگر طلبه‌های این منطقه، مشتاقانه از دهی به دهی و از شهری به شهر دیگر رفت و به کسب علم پرداخت. پس از مدتی به مریوان سفر کرد و از آنجا نیز عازم سنندج شد و در مسجد وزیر، نزد استادان خود به تعلّم، تزکیه و تهذیب نفس پرداخت. وی ضمن

تحمل رنجهای فراوان و تلاش‌های بسیار با انبوهی از ذخایر علمی و اعتقادی در شهر سنندج و به روایتی در شهر سلیمانیه به دریافت اجازه مرسوم فراغ از تحصیل وافتا و تدریس نایل شد و به ارشاد و هدایت گروندگان راه حق مشغول گردید و عمری را در این سپری کرد و سرانجام در تنگدستی و بینوایی بسیار و در حالی که چشمان خود را از دست داده و نیروی جسمانیش به شدت فرسوده بود، در سن ۷۹ سالگی دار فانی را وداع کرد و به خدای خویش پیوست.

این بزرگوار، آثار بسیار و کتابخانه مفصلی داشت که بخشی از این منابع، بر اثر آتش سوزی کتابخانه طعمه حریق شد و به علت فرسودگی جسمانی و نابینا شدن وی در اواخر عمر، توان بازنویسی و بازیابی هیچکدام را نداشت و عمده آثار به جا مانده از او عبارتند از:

۱ـ العقیدة المرضیه در علم کلام

۲ـ الفضیله

۳ـ الفوایح

۴ـ دیوان اشعار

۵ـ مکتوبات، مشتمل بر: نامه‌ها درباره طریقت و خطاب به اشخاص به ویژه نامهٔ بی‌نقطه معروف وی.

جایگاه زبان کردی و اندازهٔ پیوستگی آن با زبانهای ایرانی

محمد تقی ابراهیم‌پور

در آغاز گفتار از چند واژه نام می‌برم که عربها آنها را از زبان کردی برداشته و برخی را با دگرگون کردن ساختار ریشهٔ آن و برخی دیگر را بدون دگرگونی به کار بسته‌اند. **کاره‌با، چسپ، مسجد، ...** از این گونه واژه‌ها هستند.

برای یافتن جایگاه زبان کردی از ریشه و بنیان نژاد آریایی سخن می‌گویم که ایرانیان و زبانهای ایرانی بخشی از آن به شمار می‌آیند.

بدرستی می‌توان گفت که افسانهٔ جابجایی آریائیان از دشت پامیر و شمال هندوستان و پراکندگی آنان در خاورمیانه و اروپا فریبی بیش نیست و اروپاییان برای جلوگیری و گریز از اینکه فرزندان ایران شناخته شوند آن را ساخته و پرداخته‌اند. برهان بر این گفته بسیار است:

۱ـ مردم امروزهٔ دشت پامیر هیچگونه مانندگی اندام و چهره با آریائیان اروپا و خاورمیانه ندارند و بیشتر به مردم خاور آسیا مانند هستند که دیدگان کج و تنگ و گونه‌های پهن دارند.

۲ـ اگر بگوییم که این افسانه درست است باید بپرسیم که اگر مردمی، ایلی یا خانواده‌ای بهر بهانه و برهان از جایی کنده شده و به جای دیگر کوچ می‌کنند باید چپ و راست و بالا و پایین سرزمین خود را شناسایی کرده، آنجا که سر سبزتر و بارورتر است برای ماندن و نشستن برگزینند، آنجا که برای کشت و کار

و برداشت بهتر است. در شمال و خاور پامیر و هندوستان پهنهٔ گسترده و بارور و خرم چین و هندوچین را می‌توان دید که آبادتر از بخشهای باختریست که آریائیان بدانجا کوچ کرده‌اند. پرسش اینست: چرا آریائیان به سوی چین و هندوچین نرفتند و به سوی باختر به راه افتادند. برای این پرسش پاسخ درستی هست: چون آریاییان از دشت پامیر کوچ را آغاز نکردند و از آنجا (گفته خواهد شد) که به راه افتادند به چپ و راست و بالا و پایین پراکنده شدند.

۳ـ هیچگونه نشانه‌ای که کوچ را از نیمروز (خاور) نشانه و برهان باشد در دست نیست و اگر هست دربارهٔ آنها به نادرست داوری شده است. بیشتر در این باره می‌گویم: در چند سال گذشته آنچه در کنارهٔ رودخانه سن از زیر زمین بیرون آورده شده نشان می‌دهد که «گل»ها که خانواده‌ای آریایی هستند در ۷۰۰۰ سال پیش در آنجا شهرنشین بوده و می‌زیسته‌اند، این دسته از نژاد آریا هنوز به این نام خوانده می‌شوند و کهن‌ترین یافته‌ای که در ایران از زیر خاك به دست آمده است نیز به ۷۰۰۰ سال پیش باز می‌گردد. نادرست است بگوییم که آریاییان ۷۰۰۰ سال پیش هم در ایران و هم در کنارهٔ رودخانهٔ سن می‌زیسته‌اند. اگر آریاییان از خاور به راه افتاده‌اند اول در ایران و اندك اندك پس از گذر هزاران سال در کرانه پایانی اروپا نشیمن گرفته‌اند (**شاید ۷۰۰۰ سال**). بنابراین کوچ آریاییان در زمانی بسیار دورتر، شاید **۱۵ ـ ۲۰** هزار سال پیش آغاز گردیده است و ما هیچگونه یافتهٔ زیر زمینی از آن زمان به دست نیاورده‌ایم. زمان **۱۵ ـ ۲۰** هزار سال پیش با پایان دورهٔ یخبندان زمین نیز هم آهنگ است. چنانکه می‌دانیم در زمانی نزدیك به **۱۵ ـ ۵۰** هزار سال پیش سراسر بخش شمالی گوی زمین را سرما و یخبندان فراگرفته بوده و بجز کرانه‌های بالایی دریای هند و عمان که گرما بیشتر بوده، ماندگاری، زیستن و تکامل گونهٔ انسان را یاوری می‌کرده دیگر سرزمینها شایستگی کمتری برای زندگانی داشته‌اند. بنابراین بهتر

است بگوییم که **آرینها** با دگرگونی آب و هوا و بهتر شدن زمین برای زیستن و فزونی یافتن شمار انسانها و کمبود جا در زمانهای بسیار دور و دراز به چهار سوی خود کوچ کرده‌اند. باز پرسش اینست: از کجا؟ زیرا گفتیم که نشستگان دشت پامیر به سوی شمال و خاور نرفته‌اند.

بسیار به اندیشه نزدیك است که آریائیان که نام خود را به سرزمینشان نیز (ایران) داده‌اند در **۱۵ ـ ۲۰** هزار سال پیش که آب و هوای زمین گرم‌تر شده و شایستگی بیشتر برای زیستن یافته است از ایران به چهار سوی خود کوچیده‌اند، از خاور به سوی هندوستان، از شمال به سوی روسیه امروز و قفقازستان سپس به سوی اروپا و از باختر به سوی بین‌النهرین و بالکان و یونان و از جنوب! دریا هم نتوانسته است از جنبش و کوچ آنان جلوگیرد زیرا هم اکنون نشانه‌های زبان ایرانیان کهن در زبان بومی مردم «**شیسل**» دیده و شناخته می‌شود.

پس این درست است که در **۱۵ ـ ۲۰** هزار سال پیش آریاییان از ایران برای یافتن جایگاه زیست بهتر به جنبش در آمده و هر خانواده به سویی که به آن دسترس داشته کوچیده است.

واژهٔ (زمین لاد) امروزه نیز در زبان یونانی کاربرد دارد و به‌گوش می‌خورد. این واژه همان زمین و سرزمین را به اندیشه و یاد می‌آورد که بخش (زمین) آن در خاور و بخش (لاد) یا (لند) در باختر جایگزین سرزمین و کشور شده است. به زبان دیگر «**ایرلند**» همان ایران زمین است و زیباست اگر بدانید که بخشی از مردم آنجا خود را ماندهٔ خانوادهٔ «**گیل**» می‌دانند که همان «گیلك»ها هستند که در شمال ایران هم زندگانی می‌کنند.

بنابراین از سرزمین ایران، نژاد آریائی کوچ کرده و زبان خود را در شمال آسیا و خاورمیانه و هندوستان و اروپا پراکنده است و از آن زبان مادر است که گویشهای آریایی امروز پدید آمده و در سراسر جهان ساخته و پرداخته شده‌اند.

اکنون، اندکی از زمان کوچ آریائیان پیشتر می‌رویم تا برسیم به زمانی که امپراطوری ایران به دست همان آریاییان بر پا شده است، گستردگی این کشور از رودخانهٔ سند تا راه آب سوئز امروز، در زمانی دراز بوده است. به سادگی می‌توان کشوری گسترده از ماوراء النهر تا بین‌النهرین را در آن زمانها باز شناخت، زیرا نوشته دربارهٔ گذشتهٔ آن بسیار و فراوان است.

پایتخت چنین، کشوری که در میانهٔ آن بر پا شده است در زمانهای دور و دراز، شهر تیسفون است و سپس مداین.

شهر تیسفون در کجا ساخته شده است؟ اندیشهٔ درست می‌گوید که باید در کنارهٔ خاوری رودخانهٔ دجله ساخته شده باشد تا از نظر پدافند نیز از آن دریای روان و مواج سود جسته باشد. در دوران تَکِ مسلمانان عرب به ایران پس از گشودن مداین که بر جای تیسفون ساخته شده بود، مسلمانان در زمان چهار روز به حلوان و قصر شیرین رسیدند یا دو روز پس از نبرد جلولاء در سرپل زهاب بودند. راهی که جنگجوی پیادهٔ عرب در چهار روز می‌پیماید از یکصد کیلومتر بیشتر نمی‌تواند باشد. امروز سرزمینهای قصر شیرین و سرپل زهاب، سراسر جایگاه کردان است به زبان دیگر در آن زمان اگر کردها پایتخت نشینان امپراطوری نبوده‌اند (که باید بوده باشند) بیش از یکصد کیلومتر از پایتخت دور نبوده‌اند و این راهی بسیار کوتاه است، در سرزمین یا کشوری بدان گستردگی. پس آریایی یا پارسی یا کرد، آنانکه در این بخش می‌زیسته‌اند بر سراسر کشور باستانی ایران و به درستی بر نیمی از جهان آنروز فرمان می‌رانده‌اند. نویسندگان گذشتهٔ ایران هیچگاه ماد را از پارس جدا ندانسته‌اند و فرمانروایی پارسیان را «حکومت ماد ـ پارس» خوانده‌اند.

دیگر چیز که به نادرست به ما گفته شده است پیدایش فرمانروایی اشکانیان است که با اندوه باید گفت که از آن دلیران آگاهیهای اندکی در دست است.

گذشته نویسان، اشکانیان یا پارتها را سوارانی برخاسته از خاور ایران می‌دانند حال آنکه همان گذشته نویسان به ویژه در دورانهای نزدیك به ساسانیان نشستنگاه و جایگاه آنان را آذربایجان، همدان، ری و اصفهان نام می‌برند. دشوار است اگر بپذیریم که سواران پارتی، در زمان درگیریهای ایران و روم از خاور این کشور گسترده می‌آمدند و در کنار دجله و فرات از سرزمین ایران به گونه‌ای همیشگی و پیوسته به کارهای پارتیزانی (جنگ و گریز) می‌پرداختند. درست‌تر است بگوییم پارتها که در باختر ایران زیستنگاه داشتند از همانجا به شیوهٔ ویژهٔ خود با دشمنان در نبرد می‌شدند و پدافند می‌کردند و این با بودن ایلخی ژهای ۱۶۰/۰۰۰ سراسبی در ماهیدشت امروز (به گفتهٔ هردوت) برابر است و می‌خواند «سوار اشکانی، اسب نیسائی.»

بر می‌گردم به واژه‌های راه یافته از زبان کردی به عربی و اینکه ایرانیان آریایی نژاد در گذشته‌ای بس دور به کوچ در آمدند و زبان خود را به هر جا که رفتند، بردند و گسترش دادند از دگرگونی آن زبان، گویشها و زبان‌های امروز آریایی پرداخته شد که آمیختگی و از یك ریشه بودن آنها از مانندگی واژه‌های کنونی پیدا و آشکار است. هراز که نام رودخانه و کوههایی در شمال تهران است در زبان کردی «هه‌وراز» و البرز کوه بلند همیشه سرافراز «ئه‌له به‌رز» خوانده می‌شود و واژه‌هایی که در سراسر زبانهای اروپایی و هندی از آن مادر بزرگ کهن به جای مانده است توان جدا سازی و مرز و دیوارکشی بین این زبانها را دشوار و نشدنی می‌سازد. باید گفت که زبان در سراسر دنیای آریائیان یکی است با گویشهای گونه‌گون در هر کشور و سرزمین به گونه‌ای، انگلیسی، فارسی، آلمانی، پرتقالی، کردی، روسی، لری و ... نام این گویشهاست.

و چنین است که راه پیدا کردن واژه‌های کردی را در زبان عربی باید نشست واژه‌های آریائی در زبان سامی بر شمرد.

مقایسه بین اشعار مولوی جلال الدین محمد بلخی رومی و مولوی کرد

محمدسعید ابراهیمی

ز بحث خود چه عرضی را رسانم　　چه سانم؟ از خسانم نزکسانم
خودم را پر قصور ار من نخوانم　　قصوری را از آن بدتر ندانم
غنای مطلق از کل، باز در بند　　(تعالی الله) زهی أعلا خداوند
ببخش ای (بوالعجب)این (بوالعجب)را　　بیاموزش رموزات ادب را
نه تو یابی چو من ناپخته کاری　　نه من یابم چو تو آموزگاری

درود بر پیامبر اکرم و بر آل و یارانش باد

موضوع سخن را با زبان فارسی مطرح و مورد بحث قرار می‌دهم تا برای مهمانان عالیقدر و استادان و سرورانی که به زبان کردی آشنایی ندارند قابل عطف توجه باشد.

عنوان سخن

مقایسه بین اشعار مولوی «جلال‌الدین محمد بلخی» رومی و مولوی سید عبدالرحیم تاوه گوزی کرد می‌باشد، این کنگره که نخستین کنگره تحقیقات درباره یک نفر از دانشمندان و شاعران کرد «سید عبدالرحیم مولوی» است با ابتکار قابل تحسین در شهرستان سقز شروع شده است و اندیشمندان و ادبا با ایراد مطالب تحقیقی و علمی به آن رونق بخشیده و قطعاً نتایج آن مورد توجه

سایر متفکرین قرار خواهد گرفت.

شهر میزبان: شهرستان سقز در نخستین اتحاد قوم ماد به نام «ایزیرتا» پایتخت مادها بوده و زمانیکه سکاها به این شهر آمدند آنرا به نام «اسکیت» سپس «ساکز» پایتخت خود قرار دادند و نام امروز سقز از همان «ساکز» میباشد. و سبب اینکه این جشن بزرگداشت مولوی در این شهرستان معنویت پرور که هزاران دانشمند و ادیب و رجال نامور را در خود پرورش داده پرگزار گردیده بسی جای خوشوقتی است.

گستره باد خوان تو ای میزبان ما کز خوان تست تغذیه روح و جان ما

چند شعر درباره هر دو مولوی

علامه اقبال لاهوری درباره مولانای رومی گوید:

پیر رومی مرشد روشن ضمیر کاروان عشق و مستی را امیر
منزلش برتر ز ماه و آفتاب خیمه را از کهکشان سازد طناب
نور قرآن در میان سینه‌اش جام جم شرمنده از آیینه‌اش

و اگر علامه جمیل صدقی کُرد در حال حیات و در این جشن شرکت میکرد، ممکن بود این اشعار خود را نسبت به مولوی سید عبدالرحیم قرائت نماید.

که ای شاعر خفته در زیر خاك نهان از نظر دور از جان پاك
سر از خاك بردار وانگه ببین چه شور است بهرت به روی زمین
چو پر شد ز شعرت زمین و زمان ستودند نام تو در هر زبان

حالا که در صدد سنجیدن و مقایسه هستیم، قاطعانه گفته می‌شود:

که نسبت میان افکار و عقاید و اشعار هر دو مولوی عموم و خصوص من

وجه است که به دو موجبه جزئیه و دو سالبه جزئیه می‌انجامد یعنی هر دو عارف و شاعر در بعضی مسائل و مطالب توافق نظر دارند و در سایر موارد هر یك از ایشان دارای یك نوع تفکر و اندیشه و اشعار مخصوص به خود می‌باشد که دیگری نسبت به آن، با آن سبك و روش اظهار نظری ننموده؛ پس تمام دیوان آن دو عارف به سه قسم تقسیم می‌شود:

۱ـ محل توافق نظر ایشان و **۲ و ۳** موارد خصوصیات نوع افکار هر یك از آنها، و برای هر سه قسم از نظر سنجیدن به ذکر مثال می‌پردازیم:

در مقایسه بین اشعاری که از نظر محتوی و هدف با هم توافق دارند چند مثال ذکر می‌شود[۱].

موسیقی ـ موسیقی در اشعار هر دو مولوی سرود آسمانی است که به واسطه طی مراحل شریعت و طریقت روح آنها را به آسمانها پرواز داده و در سیر و سلوك آن دو عارف به سوی ملکوت اعلی تأثیر داشته است و این سوز و رقص

۱ـ باید گفته شود، پژوهشگران برای کشف حقایق و اسرار خلقت دو راه را در نظر گرفته‌اند:

اول طریقه استدلال و نظر و دوم طریقه ریاضت و تجرید نفس.

پیروان طریقه اول نهایت علم و عمل را فقط از راه استدلال عقلی قابل حصول دانسته، و آنها دو فرقه هستند: مشائین و متکلمین.

کلمای مشّاء از راه استدلال و اندیشه حقایق اشیا را در می‌یابند، خواه آن استدلال موافق شرع باشد یا مخالف آن زیرا معتقد هستند هر چه مطابق عقل باشد مطابق شرع است. فارابی و ابن‌سینا طرفدار این عقیده هستند اما متکلمین آن قسمت استدلال عقلی را مورد استفاده قرار می‌دهند که موافق شرع باشد و پیشرو آنها در میان معتزله «واصل بن‌عطا» و در میان اشاعره «شیخ ابوالحسن» اشعری است. و پیروان طریقه دوم که کشف حقایق را فقط از راه ریاضت و تصفیه ضمیر می‌دانند دو فرقه هستند: اشراقیون ـ صوفیه

حکمای اشراق کسانی هستند که کشف مجهولات را از راه ریاضت می‌دانند: خواه این ریاضت مطابق دین باشد یا نباشد، شیخ شهاب الدین و پیروان او طرفدار این نظریه هستند.

روش صوفیه آن است که صوفی از راه تزکیه نفس مطابق با آیات و احادیث و فقه حقایق را دریابد. و هر دو مولوی اهل تصوف و عرفان عملی و نظری بوده‌اند که در قالب الفاظ و حروف فیلسوفانه شعر سروده‌اند و قافله سالار این قافله محی‌الدین عربی است.

و سماع در اشعار سعدی و حافظ لسان الغیب هم دیده می‌شود.

مولوی:

بر سماع راست هر کس چیز نیست　　طعمهٔ هر مرغکی انجیر نیست
پس غذای عاشقان آمد سماع　　که از او باشد خیال اجتماع
قوتی گیرد خیالات ضمیر　　بلکه صورت گردد از بانگ و ضمیر
پس حکیمان گفته‌اند: این لحنها　　از دوار چرخ بگرفتیم ما
بانگ‌گرد شهای چرخ است‌این‌که‌خلق　　می‌سرایندش به طنبور و به حلق
مؤمنان گویند کآثار بهشت　　نغز گرداند هر آواز زشت
ما هم از اجزای آدم بوده‌ایم　　در بهشت آن لحنها بشنوده‌ایم

سعدی:

دانی چه گفت مرا آن بلبل سحری　　تو خود چه آدمیی که‌ز عشق بیخبری
اشتربه شعرعرب‌درحالت‌است وطرب　　گر ذوق نیست ترا کژطبغ جانوری

حافظ:

یار ما چون گیرد آغاز سماع　　قدسیان بر عرش دست افشان کنند
رقص بر شعر ترو نالهٔ نی خوش باشد　　خاصه رقصی که درو دست نگاری گیرند

***

مولوی کرد در حال جوش درونی که گاه خود را به انسانی تشبیه می‌کند که در شعله‌های آتش نفت می‌سوزد و گاه بدانهایی که روی ساج و تابه بریان می‌شود و شروع می‌کند: بسوختم وای سوختم آه سوختم.

چۆن دانه‌ی سەر ساج هۆر ئامام جار جار　　جەتاو دووکەل جەشەراوه‌ی نار
گۆشتو پۆستەکەم نەفت پێدا رژیا　　مەغزو ئێستخوان وه هەمدا پژیا
سوزیام هەی سوزیام وێنه‌ی شوعله‌ی‌نوور　　بیم سورمه‌ی سوبحان ئاورده‌ی کۆێ تور

و در این حالت سراسر هیجان و سراسر معنی، در این اشعار به آهنگساز پناه

می‌برد و می‌گوید:

ای آهنگساز چنگ و نی و ساز و سنتور و دف را بزن تا با نغمه‌های موسیقی آرامش پیدا کنم و گاه گوید: تا نغمه‌های موسیقی چون گازو آنبر و قیچی دل و کبدم را قطعه قطعه نماید.

شـعر وێـم تـەنخوای سـەمتور سـازی لێـدەر سـانەیْ چـی! هـەرتاریش گـازی
چنگ پێکونه جەرگ نەغمەی سازەکت بـەرا رۆ تـۆ تـۆ مـقراز گـازەکـەت
سا دەرۆیش کـه فـێ بـدەنه روی دەف گـیان مـنتظرەن پـەرێ رێـزەی دەف
بـلکه خـەمانم تـۆدەری وه بـاد هـەی هـای جـوانـم فـرێم هـەن مـراد

* * *

واجب الوجود ـ واجب الوجود که از مهمترین مطالب حکمت نظری و علم کلام است از دیدگاه هر دو مولوی مطرح است، مولوی سید عبدالرحیم از دیدگاه‌های مختلف وارد این مبحث شده است:

۱ـ مدعی است وجود حق تعالی بدیهی است و از روی صفای قلب و بهره‌مندی از نور ایمان گوید: به حقیقت اعجاب انگیز است مردم برای اثبات واجب الوجود جویای دلیل هستند با وجود اینکه مطرح کردن دلیل برای اثبات قضیه مجهول است، انصاف دهید ای مردم ای متفکرین چه هنگام و زمانی واجب الوجود از مجهولات بشمار آمده تا با دلیل و منطق جویای آن باشیم، **تعالی الله عن المجهولیة و المفقودیه و هو الدلیل لکل مدلول فلا یکون ذاته تعالی مدلولا الا لعقل‌معلول.**

ئـاثار مـووصیله بـۆ لایْ چشـتی دوور ئێستیدلال جـێهت مـەجهوله ضـەروور
حەق، بێژەکەی بو مەجهوولو مەفقوود تـــــعالی عـــنه واجب الوجـــود

۲ـ از طریق حکمای الهی یعنی از بررسی در احوال وجود، که واجب یا ممکن

است بر اثبات واجب الوجود استدلال می‌کند، همچنانکه ابن سینا در شفا گوید: «**تأمل کیف لم یحتج بیاننا لثبوت الاول و وحدانیته وبرأ ته‌عن الصمات الی تأمل لغیر نفس الوجود**؟ و این استدلال «برهان لم» است.

هەر خۆتی بۆ خۆت بورهان دیتربە بس　　بەشی خۆی تیکەڵ ناوی بکاکەس

هەرچی وجود (لذاتە) نەوی　　ناوێ بێ سبب سەبەبی ئەوی

سەبەبی چلون؟ موجود، نە مفقود　　ناوی بە موجێد چشتی ناموجود

مولانا جلال‌الدین گوید:

آفتاب آمد دلیل آفتاب　　گر دلیلت باید از وی رو متاب

۳ـ از طریق متکلمین از حدوث اجسام و اعراض استدلال بر وجود واجب الوجود نموده:

باعث وجود جەماه تا ماهی　　دلیل اثبات صنع ئیلاهی

۴ـ هر دو مولوی معتقد هستند که دست یابی به معرفت الله از راه عرفان و مرشد میسر است، ایشان معتقد هستند اهل عناد، متحجر، فیلسوف و منطقی هر اندازه به عقل و مطالب علمی و اندوخته‌های خود ببالند از درك حقایق و معرفت الهی دورتر خواهند گردید.[۱]

مولانای رومی در این زمینه گوید:

هر که خواهد همنشینی با خدا　　گو نشیند در حضور اولیا

چون شوی دور از حضور اولیا　　در حقیقت گشته‌ای دور از خدا

۱ـ نباید تصور شود این دو عارف با اساس منطق و دلیل مخالف بوده‌اند زیرا هر دو در اشعار خود از دلیل منطقی استفاده کرده‌اند و در قرآن استدلال زیاد است مانند آیه «**لَوْ کانَ فِیْهِما آلِهَةٌ إلاّ اللهُ لَفَسدتا**» که در میان متکلمین به برهان التمانع معروف است و دلیل بر وحدانیت خداست و ایشان فقط با گروهی مخالف هستند که منطق را به عنوان دستاویز مغالطات قرار داده‌اند در مقابل وحی آسمانی و عرفان.

هیزم تیره حریف نار شد تیرگی رفت و همه انوار شد
اندر این وادی مرو بی این دلیل لا احب آلافلین گو چون خلیل
منطقی کز وحی نبود آن هواست همچو خاکی در هوا و در هباست
پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود
پای نابینا عصا باشد عصا تا نیفتد سرنگون اندر حصا

حافظ گوید:

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

مولوی کرد در این مورد گوید: انسان با هم صحبتی پیر طریقت روح صفا برایش دست می‌دهد و با پیروی از مرشد کامل به فیاض مطلق نزدیك می‌گردد و همنشینی با مرشد و عارف مانند (ال) تعریف و (اضافه معنوی) معرفت و عرفان به روان می‌بخشد و با سبك بالی هما به پرواز در می‌آید و با سرعت حیرت‌انگیز، منازل مدارج کمال روحانی را طی می‌کند و به علم الیقین می‌رسد و در آن مقام به او گویند:از بالای قله پیروزی به صحرای صاف، و پاك، و بی‌فراز و نشیب، زیبا، و منظم نگاه کن تا به خوبی از معنی و مفاد «**کُنْتُ کَنْزاً مَخْفِیاً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ فَخَلقْتُ الْخَلَقَ لِکَیْ أُعْرَفَ**» آگاه شوی.

تا وەختێ کەلام صوحبەتەکێ شێخ ئێضافەی مەعنی هێممەتەکەی شیخ
دای پێی فائێدەی تەخفیفو تعریف طەێ کرد رێگەی حەق پێی چلون؟ طەریف
(قِیل لَهِ انْظُر مِنْ أَعلی الدَّرجْ لِقاع صَفْصَف) بێ ئەمتو عێوەج
له (کُنْتَ کَنزاً مَخْفِیفاً) نێشان (فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفْ) چاك بزان

(فَخَلْقتُ الْخَلقَ) بۆچ؟ (لِکَیْ أُعْرَفْ) فَأَعْرِفِ النائِب وَ قُلْ لاٰ تَخَفْ.

کەناوەێ صەحرا نادیاریە بینایی عقول ئاو مرواریە
ضەیق النفس‌یە هەناسەێ نایە دانش دلیل پێی (عرق النسا)یە

عـرفان بـه‌وانـه حـاصل کـه‌یّ ده‌ویّ؟ به‌و پیّ ئه‌و صحرا چلون طه‌ی ده‌ویّ؟

یعنی کناره و کرانه صحرای علم و معرفت به ذات واجب الوجود از این نظر که بی‌پایان است مشاهده نمی‌شود و دید عقل و منطق به بیماری آب مروارید مبتلا گردیده و علم و دانش دچار درد سینه و آسم شـده و اسـتدلال و قـیاس گرفتار بیماریهای اعصاب گردیده از این جهت برای یك متفکر در مفهوم دقیق این اشعار معلوم می‌شود که به عقیدهٔ مولوی کرد فیلسوف و اهل منطق هر چند به قیاس دل خوش کرده اما در این زمینه به نتایج قطعی نمی‌رسد.

انتقال مولوی از دلیلی به دلیلی دیگر به واسطه عجز و ناتوانی نبوده بلکه از روش حضرت ابراهیم که از دلیل احیاء و اماته انتقال نمود و به بیان دلیل اتیان خـورشید از مشـرق بـه مـغرب دست زد، اسـتفاده نـموده وبـرای الزام خـصم بوده‌ست.[۱]

معراج: مولوی کرد برای اینکه اثبات کند که معراج حضرت رسول جسمانی بوده به رد نظریه حکما پرداخته که گویند: کرات آسمانی از هـیولا و صـورت تشکیل گردیده و قابل شکافتن و به هم پیوستن نمی‌باشند. **پس معراج جسمانی بعید بنظر می‌رسد.**

و نظریه متکلمین که گویند: جسم از اجزاء لایتجزا «ذرات» بـوجود آمـده و قابل پاره گردیدن و بهم پیوند گردیدن می‌باشند به همین منظور تأیید می‌نماید زیرا شعله شوق به ثبوت این قضیه در سینه مولوی مشتعل بـوده و خـواسـته بـا

۱- نمرود به حضرت ابراهیم گفت: خدای تو کیست؟ آنحضرت در جواب گفت پروردگار من آن است که زنده میکند و می‌میراند، نمرود در جواب گفت: من هم زنده میکنم و میمیرانم و برای اثبات نظر خود یکنفر محکوم به اعدام را آزاد کرد و یك نفر بی‌گناه را به قتل رسانید، حضرت ابراهیم از آن دلیل قبلی انتقال نمود گفت خدای من خدایی است که خورشید را از مشرق می‌آورد تو آنرا از مغرب بیاور پس نمرود مبهوت شد.

استدلال عقلی اطراف این موضوع را تابنده نماید و در این مقاله مختصر، مجال برای تجزیه و تحلیل، این مسأله نیست و بذکر چند مثال اکتفا می‌نماییم.

تیێ هەڵدە مەذهب فەلسەفەێ خێداج ئیمان بێرانە بە قێصصەی مێعراج
هەێوولاو صورت لاوە لەم ناوێ بۆ ئیثباتی جوزء زەحمەت کێش تاوێ
جەوازی هەێە خەرقو ئێلتیام چونکە تەماثول هەێە بۆ ئەجسام

دلیل دیگر مولوی برای اثبات همین موضوع این است گوید: ظاهر آیه «سُبْحانَ الَّذی اَسْری بِعَبْدِه» ثابت می‌کند که معراج در حال بیداری و جسمانی بوده نه در حال خواب یا فقط معراج روحی همچنانکه بعضی گمان کرده‌اند زیرا کلمه عبد از نظر لغت برای جسم و جان استعمال می‌شود نه فقط برای روح و روان.

ظاهێری «اسری بعبده» دەکات مێعراج (بالیقظه)و (بالشخص) ئیثبات
نەك بە خۆیا خیر (بالروح فقط) ئەوە زعمێکە بێ مەزەو سەقەط

***

معراج از نظر مولانای رومی:

از شیوهٔ بدیع اشعارش معلوم است که به معراج جسمانی و عروج آسمانی معتقد بوده است چنانکه گوید:

حاصل اندریك زمان از آسمان می‌رود می‌آید اِیدَر کاروان
نیست بر این کاروان این ره دراز کی مَغازه رفت آید با مُغار

اما مولانا بجای تنظیم صغریٰ و کبریٰ برای کشف حقیقت معراج جسمانی به بیان عظمت غرض و هدف نهایی به پرواز درآمدن آن حضرت به طرف لامکان و قرب به حقیقت وجود می‌پردازد و می‌گوید:

گفت پیغمبر که معراج مرا نیست بر معراج یونس اجتبا
آن من بر چرخ و آن او به شیب زانکه قرب حق برون است ار حسیب
قرب نه بالا و پستی جستن است قرب حق از حبس هستی رستن است

وحدت وجود: مقایسه دیدگاه دو مولوی در وحدت وجود، وحدت وجود در حقیقت نشئه بادهٔ تصوف است محور عرفان وحدت وجود است و وحدت وجود مبحثی فلسفی است و در کتب حکمت، کلام و عرفان، مطالبی زیاد در این مورد نوشته شده.

۱ـ وحدت وجود بنا به نظریه مخصوص عرفان

عرفا گویند: وجود واحد محض و بسیط مطلق است و هیچ کثرتی در آن نیست و حقیقت وجود منحصراً واحد است و آن ذات حق تعالی است.

وجود یعنی وجود ذات الهی و غیر از ذات او هر چه هست وجود نیست از این نظر باید گفت «**لیس فی الدار غیره دیّار**) پس عالم به عنوان نمود و ظهور است و هر چه به غیر از خدا ما آن را می‌بینیم وجود نیست، هستی نیست بلکه هستی‌نماست مانند صورتی است که در آیینه پیدا میشود و اگر کسی کتابش را در آیینه دید نباید بگوید این کتاب که در پیش من است موجودی است و آن موجودی دیگر است این است نظریه عرفا و اهل تصوف.

مولانای رومی گوید:

منبسط بودیم و یك جوهر همه بی سر و پا بُدیم آن سر همه
یك گهر بودیم همچون آفتاب بی گره بودیم و صافی همچو آب
چون به صورت آمد آن نور سره شد عدد چون سایه‌های کنگره

سید عبدالرحیم مولوی گوید:

ئەێ گەرد موجودی جەتۆ گرت مایە مەوجود هەر تۆی ما سوا سایە

شیخ عەبدوڵلای مرادوەیسی گوید:

سـەردار، سـەردار حـەللاج ثانـی گۆیاێ «انـا الحـق»، دانـاێ سـۆبحانی
جبەێ تەن خـاڵی نـەما سێواێ حـەق هـووەیدا، مـەملوو جـەذات مـوطڵق
نیشتەی ڕوی مەسند شاێ نـەقشبەندان جاێ مەلجەو ثـومێد ثـێقباڵ بـوڵەندان

ملا فتـاح:

فـەنا فـیللاهان مـەست دڵ ثـاگـاه بـێباك مـواچـان (إنّـی أنـا الله)
ڕەندان سەرمەست جان فیدای جانان (انا لحق) چون ذیکر زاهـد مـوانـان

۲ـ وحدت شهود که با وحدت وجود و حلول و اتحاد فرق دارد.

مانند این اشعار سعدی:

ره عقل جز پیچ در پیچ نـیست بر عارفان جز خدا هـیچ نـیست
توان گفتن این با حقایق شـناس ولی خورده گـیرند اهـل قـیاس
که پس آسان و زمین چـیستند بـنی آدم و دیـو و دد کـیستند

در پاسخ گوید:

پسـندیده پـرسیدی ای هـوشمند جـوابت بگـویم گـر آیـد پسـند
که هامون و دریا و کـوه و فـلك پـری آدمـیزاد و دیـو و مـلك
همه هر چه هستند از آن کـمترند که با هستی‌اش نـام هستی بـرند

مقصود سعدی از این اشعار نفی واقعی وجود تـمام مـمکنات نـیست بـلکه منظورش این است که برای عارفان بجز خدا هیچ چیز ارزش واقعی ندارد و همه بمنزله نیستی است.[۱]

۱ـ بعضی از فلاسفه گویند وجود حـقیقتش مـخصوص خـداست ولی مـوجود مـنحصر بـه خـدا نـیست و بـر موجودات دیگر نیز حقیقتاً اطلاق می‌شود این نظر شباهت به اشتراك لفظی در تمام موجودات واجب الوجود و ممکن الوجود، دارد.

فنا فی الشیخ

مولوی جلال الدین بدان خلوص نیت و درجه خداپرستی که بیشتر مردم به آن قناعت می‌کنند در دنیای افکار عرفانی به آن قانع نبوده و با پر و بال طلایی حریصانه با شور تسکین ناپذیر جویایی درجات بالاتر بوده و به نظر او اتصال به مبدأ فیاض جز از راه عشق و فنای مرید در مرشد میسر نیست زیرا روح مرشد و مردان کامل به حق تعالی پیوسته، پس از راه اتصال به مردان خدا به پروردگار خواهد رسید.

ای خنك آن مرده کز خود رسته شد — در وجـــود زنـده‌یی پـیوسته شـد
مـوم و هـیزم چـون فـدای نـار شـد — ذات ظـــلمانی او انـــوار شـــد
روحـــهایی کـز قـفسها رسـته‌انـد — انـــبیا و رهـــبر شـــایسته‌انـــد
از بـــرون آوازشـــان آیـد بـدین — کـه ره رسـتن تـرا ایـن است ایـن
ما بـدین رسـتیم زیـن تـنگین قـفس — غیر این ره نیست چاره زیـن قـفس

مولوی سید عبدالرحیم:

مولوی کرد با شور و سودایی که روح حساس، او را به هیجان آورده و با گرایشی عارفانه در راه جهش به سوی مردان حق و وصول به حق گوید:

عقدهٔ حکمای مشأ اسلام فارابی و ابن سینا نسبت به وحدت وجود ایشان معتقد هستند وجود هر موجودی غیر از وجود موجود دیگر است و معتقد به تعدد وجود موجودات می‌باشند. بعضی به ظاهر عارف وحدهٔ وجود را به حلول و اتحاد تعبیر کرده‌اند در صورتی که ضد وحدت است.

شبستری گوید:

حـلول و اتـحاد آنـجا مـحال است — که در وحدت دویی عین ظلال است

چون حلول و اتحاد مقتضی غیریت‌اند.

حکیم سبزواری گوید:

والحـــقُ مـــاهیَّتُهُ إنِّـــیَتهُ — اذْ مُقْتضی العروضِ مـعلولِیتَه

طریقت و مسلك سالکان و تزکیهٔ باطن صوفیان و عارفان حقیقت دارد و به طور کلی با احکام شریعت مطابق است بلکه لبّ آن می‌باشد و همچنانکه مجتهدین در فرایض تشریعی حق اجتهاد دارند عارف و مرشد هم در طلب مسائل و وسایل رسیدن به سر منزل سعادت و حیات جاودانی حق اجتهاد دارند و یکنفر شافعی در مقابل امام شافعی چه وظایفی دارد مرید در مقابل مرشد همان وظیفه را دارد و مولوی برای تبیین مراد و نزدیك نمودن آن مطلب عالی به افق فهم شنوندگان به تمثیلی دیگر متوسل شده و پایه‌یی بالاتر رفته و گوید:

وظیفه‌ای که بعهده مرید است نسبت به مرشد مانند راه و رسم یاران پیغمبر است نسبت به آن حضرت ﷺ و بعد از چند شعر دیگر گوید:

شیخ پایه (فنای فی الرسول) و (فنا فی الله) دارد پس دست یابی شما به فنا فی الشیخ کافی است.

طریقةُ القوم کلّ منها حق — کول عینی شه‌رعه‌ن به‌ڵ لوببی مطلّه‌ق

وه‌ك مجتهدن ظاهر ئیجتهاد — ثابته، تاقی، بو شیخی ئیرشاد

چی بۆ موجته‌هید هه‌س به‌ر موقه‌للید — له سه‌ر مورید هه‌س نیسبه‌ت به مورشید

دأبُهم للشیخ دأبُ الصحابه — لمن طاب من طِیبه طابه

شیخ هه‌ر دو فنایێ هه‌س بێ وه‌سوسه — پەس بۆ تۆ (فنا فی الشیخ)ی بسه

علم معانی

۱ـ فصل به واسطهٔ کمال اتصال، که از مسائل علم معانی است در اشعار هر دو مولوی مشاهده می‌شود. **مولوی جلال‌الدین:**

ما چو شطرنجیم اندر برد و مات — برد و مات ما زتست ای خوش صفات

در این شعر چند مسائل علمی وجود دارد:

۱ـ رعایت فصل شده بواسطه کمال اتصال دو مصرع زیرا مصرع دوم با مصرع

اول امتزاج معنوی دارد.

۲ـ تشبیه مرسل چون ادات تشبیه در کلام ذکر شده است.

۳ـ مفهوم موافق که از مسائل علم اصول است در این شعر وجود دارد.

مفاد آیهٔ: «و الله خلقکم و ما تعملون» را در بر می‌گیرد و نشان می‌دهد که خدا خالق تمام اقوال و احوال و افعال ما می‌باشد.

۴ـ یکی از مسائل علم کلام است طبق نظریه اشاعره که معتقد هستند خدا خالق افعال انسان است و رد نظریه معتزله است که گویند انسان خالق افعال خودش می‌باشد.

مولوی سید عبدالرحیم:

خـــاس خـــاس شـــنیۆ ئـــەئیواران دا سەوزە وە ڕووی خاك جەرگەی یارانـدا

میان دو مصرع، قاعده فصل رعایت شده زیـرا شـبه کـمال اتـصال مـیان دو مصرع وجود دارد سبب به اینکه مصرع دوم به منزلهٔ جواب برای سؤالی است که از مضمون مصرع اول مستفاد است چه چیزی حالت خرامیدن در هـنگام مغرب پیدا می‌کند؟ جواب: سەوزە ....

۲ـ قصـــر ـ مولوی سید عبدالرحیم:

هیچ کەس لە مەلەك، لە جین لە ئینسان نەگەیگەو نـاگـات بـەروتبەیێ ئـەوان

هیچ کس از فرشته و پری و انسان به پایه بـلند و رفـیع پـیغمبران نـرسیده و نمی‌رسد و این مقام مخصوص ایشان است. این قصر، قصر حقیقی است قصر صفت بر موصوف و ممکن است قصر افراد یا قلب یا تعیین باشد طبق مقتضی حال و مقام مخاطب،**مولوی جلال‌الدین:**

چون قضا آید نبینی غیر پوست دشمنان را باز نشناسی ز دوست

قصر صفت ندیدن بر موصوف (پوست) می‌باشد به صورت قصر حقیقی و

صحیح است قصر افراد یا قلب یا تعیین باشد.

۳ـ ایجاز القصر ـ (قلیل اللفظ کثیر المعنی) در اشعار هر دو مولوی مشاهده می‌شود.

مولوی جلال‌الدین:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند ...
گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد قسمت یك روزه‌ای
آزمودم مرگ من در زندگیست چون رهم زین زندگی پایندگی است

مولوی کرد:

نەوایێ نالەیێ دڵ وێنەی صەدایێ نەیێ پیالەی زوخاومە نۆشوو چون مەی
کەواو پارچەیێ جەرگ سینەی بڕشتاو ڕەحمت بۆ یەنەیێ، یەمەیێ، یە کەواو
هەر ئەساسێ هەن جەلام جەم بی‌یەن گەرمی‌ی کزەی بەزم هیچش کەم نی‌یەن

علم بیان

۱ـ تشبیه مفروق ـ مولوی سید عبدالرحیم:

هام راز ئاخو داخ نالە نەوایێ، نەیێ دڵ کەباب چەم جام، خەم ساقی، هون مەی

مولوی جلال‌الدین:

تن چون سنگ و آب او اندیشه‌ها سنگ گوید «آب داند» ماجرا

۲ـ تشبیه مرکب ـ مولوی سید عبدالرحیم:

نه تاریکی خەت مەعناش مە جۆشا چون ئاو حەیات دڵ خاس خاس نۆشا

مولوی جلال‌الدین:

پیش حق آتش همیشه در قیام همچو عاشق روز و شب بیجان مدام

تشبیه معقول به محسوس ـ در اشعار مولانای رومی:

علت عاشق ز علتها جداست　　عشق اسطرلاب اسرار خداست
نکته‌ها چون تیغ پولاد است تیز　　گر نداری تو سپر واپس گریز
پیش این الماس بی‌اسپر میا　　کز بریدن تیغ را نبود حیا

مولوی کرد:

وەرنە ئەو شەونم جەسەردا مەوەشت　　مەشیا کردایيش‌وە رەوضەیێ بەهەشت

معنا و مفهوم نامه تشبیه شده به شبنم

تشبیه معقول به معقول:

تا بماند جانت خندان تا ابد　　همچو جان پاك احمد با احد
عقل چون جبریل گوید احمدا　　گر یکی گامی نهم سوزد مرا

مولوی کرد: در شعر ذیل معنا را تشبیه به آب حیات کرد، که هر دو معقول هستند

نە تاریکی خەت مەعناش مەجوشا　　چون ئاو حەیات دڵ خاس خاس نۆشا

۳ـ تشبیه محسوس به معقول

مولوی کرد:

چون چێهرەی خەیاڵ روخسارەکەیێ وێش　　نە تۆی پەردەیێ دڵ مەعدوومی دڵ رێش
نەمانا جەمین شایێ سۆسەن خاڵان　　کەم کەم جەگۆشەیێ لایێ سیاماڵان

در این شعرها محبوبه به صورت خیالی خودش که در خانه ذهن شاعر نقش بسته تشبیه شده به این منظور که مشخص گردد هیچ چیز در لطافت و زیبایی به پایه او نمی‌رسد تا مشبه‌به واقع شود پس یار خودش هم مشبه و هم مشبه‌به می‌باشد (وجود محبوبه در خارج مشبه و وجودش در ذهن مشبه‌به) تشبیه محسوس به معقول است. و آن خیمه که یار در کنار آن در حال خرامیدن بوده تشبیه شده به دل مجروح و سیاه شده شاعر و معمولا وجه شبه در مشبه‌به کاملتر می‌باشد از این نظر شاعر با این تشبیه مقلوب خواسته نشان دهد که صورت یار

در حافظه‌اش زیباتر از وجود خارجی اوست و دل شاعر سیاه‌تر از آن خیمه می‌باشد و ممکن است مولوی در این لحظات که او را در کنار خیمه دیده که گاه خود را نشان می‌داد و گاه خود را پنهان می‌کرد به قول سعدی:

(**دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی ...**) نظیر اشعار مرحوم ملا سعید حفید بوکانی را زمزمه کرده باشد:

این قد رعنای دلبر از کجا آورده‌اید و این لبان شهد و شکر از کجا آورده‌اید

از کجا آورده‌ای چشمان فتان سیاه رامش کبك و کبوتر از کجا آورده‌اید

اما به جای آن دو تشبیه مفرد در شعر مولوی بهتر است گفته شود تشبیه مرکب وجود دارد یعنی هیأت و محتوی شعر دوم مشبه و محتوی شعر اول مشبه‌به قرار گیرد زیرا این نوع تشبیه لطافت بیشتر به معنی شعر می‌بخشد مانند این شعر عربی:

كَأَنَّ سَهَيلاً والنُّجومُ وَ رائَهُ صفوفُ صلاةٍ قامَ فِيها إمامها

هر چند در این شعر نیز تشبیه مفرد ممکن است: سهیل به امام و نجوم به صفوف صِلاة اما دانشمندان علم بلاغت گفته‌اند در این شعر تشبیه مرکب است یعنی هیأت مصرع اول مشبه و هیأت مصرع دوم مشبه‌به است.

مولوی صور خیالی را در این اشعار چنان با مقتضای حال تطبیق داده که بر عواطف و اذهان شنونده تأثیر بسزا می‌گذارد که مصداق انّ من البیان لسحرا می‌باشد.

مولانا رومی:

می‌رسد از دور مانند هلال نیست بود و هست بر شکل خیال

شخص فاضل تشبیه شده به خیال

تشبیه مقلوب:

در اشعار مولانای رومی:

اسب همت سوی اختر تاختی　　آدم مسجود را نشناختی

اسب جانها را کند عاری ز زین　　سر النوم اخوالموت است این

چون بسی ابلیس آدم روی هست　　پس بهر دستی نشاید داد دست

مولوی کرد:

تانجەرۆی ئەێ چەم، سیروان ئەو چەم　　جوشاوی وەهەم ئەی چەم تا ئەو چەم

کەڵەك، هۆر مدا، نمازا، دەوڵێش　　ڕاێ ئامام نەوی پا بنیەو ئەو پێش

محسنات بلاغه

۱ـ دو تشبیه مفرد مقلوب: به منظور مبالغه در شأن مشبه در مصرع اول یکی تشبیه رودخانه «تانجەوری» به یکی از چشمهایش و دیگری تشبیه رودخانه «سیروان» به چشم دیگرش

۲ـ تجنیس تام بین چەم در مصرع اول با (چەم) در مصرع دوم

بهرام که گور گرفتی همه عمر　　دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

و صحیح است تجنیس الملفق باشد اگر (ئەو چەم) ـ (ئەو چەم) در آخر هر دو مصرع در نظر گیریم.

۳ـ غلو ـ یعنی زیاده روی در وصف چیزی شاعر گوید سیل آب چشمهایم قایق را پرت می‌کند و من نمی‌توانم از آن عبور نمایم و از آمدن به نزد شما معذورم

آه سعدی اثر کند در سنگ　　نکند در توی سنگدل اثری

۴ـ صفت جمع ـ زیرا مولوی دو امر را در یك وصف اشتراك داده یعنی حکم (جوشاوی وەهەم را هم برای تانجه روی) و هم برای (سیروان) ثابت نموده است.

۵ـ صفت ادماج ـ یعنی شعر مذکور به غیر از معنی ظاهری متضمن معنی

دیگری هست که شکوی از روزگار است که مانع را پیش پایش گذاشته و برایش ممکن نبوده پیش دوست خود برود.

۶ـ تشبیه مرکب ـ آب دو چشم که با هم آمیخته شده‌اند تشبیه شده به رودخانه بزرگ که از چند رودخانه تشکیل گردیده و قایق را از کار می‌اندازد.

۷ـ مجاز عقلی ـ یعنی نسبت دادن فعل از کار انداختن قایق به آب چشم نسبت به غیر **ما حقه ان ینسب الیه** است چون در واقع آب چشم قایق از کار نمی‌اندازد بلکه آب رودخانه است.

مولوی عروس زیبای اشعار خود را چنان در آرایش غرق کرده که نزدیك است از سنگینی پیرایه‌ها به جان آنها آسیب وارد گردد.

۴ـ استعاره ـ که قوهٔ تخیل و تأثیر محیط جغرافیایی مولوی را نشان می‌دهد.

مولوی سید عبدالرحیم هنگامی که نامهٔ یکی از دوستانش بدستش می‌رسد چند شعر گفته و از فحوای این اشعار کارنامه زندگی مولوی بخوبی پیدا است که در میان کوههای سر به آسمان کشیده در روستایی که کوچه‌هایش خاکستر در آن مشاهده شده زندگی نموده و تحت تأثیر همان محیط جغرافیایی قرار گرفته و مولوی در این اشعار در جواب دوستش گوید: با هزاران تأسف خاك مزرعهٔ درونم کم قدرت شده زیرا تمام وجودم سوخته و به خاکستر تبدیل شده و علاوه بر این خاکستر وجودم گذرگاه عبور و مرور غم و محنت گردیده از این نظر است که فرود آمدن شبنم آب حیات نامه شما به درونم، قلب و دلم را به باغ و بهشت تبدیل نکرد زیرا گل و سبزه روی خاکستر سبز نمی‌شود مخصوصاً خاکستری که گذرگاه و محل عبور و مرور باشد.

ئـاخ قـووەیْ زمـین دەرونـم کـەم بـی　　بوو لّەکەی سفتەم سـەزە رای خـەم بـی

وەرنە ئەو شـەونم جـەسەردا مـەوەشت　　مەشیاکەردایش وەرەوضەی بـەهەشت

در این دو شعر به ترتیبی که ذکر می‌شود این مطالب علمی وجود دارد:

تشبیه مقلوب ـ استعاره مکنیه ـ دو استعاره مصرحه ـ تشبیه مؤکد ـ دو حسن تعلیل ـ صفت ادماج ـ صفت ابداع.

۱ـ در مصرع اول شعر اول تشبیه مقلوب است زیرا درون مشبه مؤخر و زمین مشبه‌به مقدم شده است.

۲ـ و در مصرع دوم استعاره مکنیه است زیرا (خم) مشبه مذکور و انسان عابر مشبه‌به محذوف و قرینه (سه‌ره‌رای) از ملایم مشبه‌به است.

۳ـ در شعر دوم: در مصرع اول دو استعاره مصرحه وجود دارد:

۱ـ معانی الفاظ و جملات نامه‌ای که بدستش رسیده تشبیه شده به شبنم ـ البته تشبیه معقول به محسوس است ـ مشبه‌به (شبنم) مذکور و (مشبه) معانی محذوف استعاره مصرحه است.

۲ـ در جمله آخر همین مصرع (جه‌سه‌ردا مه‌وه‌شت) باز استعاره مصرحه است زیرا مولوی هنگامی که نامه را مطالعه کرده و معانی الفاظ را ادراك و دریافت نموده و وارد ذهنش گردیده، ورود این معانی به ذهن را تشبیه نموده به وارد شدن قطرات شبنم از بالا به درون انسان و در این جا مشبه‌به (مه‌ویشت) مذکور و مشبه معانی ادراك شده محذوف استعاره و مصرحه است.

۳ـ و در مصرع دوم شعر دوم تشبیه مؤکد است یعنی می‌بایستی درونم را مانند بهشت گرداند.

۴ـ۵ـ در این دو شعر، دو صفت حسن تعلیل وجود دارد زیرا مدعا را «دریافت نامه دوست درونش را به بهشت تبدیل ننموده و خوشحال نشده» با دو دلیل ادبی ثابت کرده یکی اینکه چون وجودش خاکستر شده گل بهشت روی خاکستر درونش پدید نمی‌آید و دلیل دوم اینکه درونش به واسطهٔ عبور و مرور غم و محنت تبدیل به جاده و راه شده و گل و سبزه روی جاده دلش سبز نمی‌شود.

٦ـ صفت ادماج نیز وجود دارد زیرا منظور شاعر این است که مشکلات روزگار

چنان مرا در تنگنای تاریکی و اشباح هول انگیز قرار داده است که هیچ چیز مرا خوش‌حال نمی‌نماید.

۷ـ صفت ابداع ـ زیرا در این دو شعر تعدادی از انواع صنایع ادبی وجود دارد، در اینجا باید مولوی را با رهی معیّری امواج جذبهای درونی سهیم دانست.

من کیستم ز مردم دنیا رمیدچون کوهسار، پای به دامن کشیده‌ای
از سوز دل، چو خرمن آتش گرفته‌ز اشك غم، چو کشتی طوفان رسیده‌ای
دردی که بهر جان رهی آفریدمرب مباد قسمت هیچ آفریده‌ای

مولای جلال‌الدین رومی ـ تشبیه و استعاره و نکات علوم در دیوان مولانا به حد اعجاز رسیده اما چون در محیط چنین روستایی زندگی نکرده چنان تشبیهات و استعاراتی را با این مفهوم در دیوانش مشاهده نکردم (البته ندیدن من دلیل بر نبودن آنها نمی‌باشد) زیرا دیوانش دریایی است ژرف. این است چند شعر از مولانا که لبریز از معانی دقیق و لطایف و نکات بلاغت است.

برگشاده روح بالا بالها　　در زده تم در زمین چنگالها
این جهان کوهست و فعل ما، ندا　　سوی ما آید نداها را صدا
حس دنیا نردبان این جهان　　حس دینی نردبان آسمان

۵ـ استعاره مصرحه ـ در دیوان هر دو مولوی

مولانا جلال‌الدین:

سنگ و آهن چشمه نارند و دود　　قطرهاشان کفر ترسا و جهود

سنگ و آهن مشبه‌به مذکور و نفس (اماره بالسوء) مشبه محذوف استعاره مصرحه است و در نارو دود نیز استعاره مصرحه است زیرا فسق و فساد مشبه محذوف و نارو دود مشبه‌به مذکور و قرینه هر دو استعاره، مصرع دوم می‌باشد.

مولوی سید عبدالرحیم:

کـەناڕەیێ صـەحرا نـادیاریە　　بـنیایی عـقول ئـاۆ مـرواریـە

(ضیق النفس)یە هەناسەیێ نـایّە　　دانش دلیل پێی (عرق النسا)یّـە

صحرا ـ استعاره مصرحه است، صحرا مشبه به مذکور و معرفت به ذات الهی مشبه محذوف و قرینه عقلی است.

عقول ـ استعاره مکینه است عقول مشبه و انسان مشبه‌به و اضافه بینایی به آن استعاره مصرحه تخییلیه است.

دانش ـ استعاره مکینه ـ دانش مشبه مذکور انسان مشبه بـه مـحذوف و ضـیق النفس قرینه.

دلیل ـ استعاره مکینه ـ دلیل مشبه ـ مذکور انسان مشبه به محذوف و پی قرینه و عرق النسأ استعاره ترشیحیه است.

علم بدیـــع

۱ـ تجلیس تام ـ مولوی جلال‌الدین:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر　　گر چه ماند در نوشتن شیر شیر

مولوی کرد:

هەر شێرێ جە شیر شـێران شـیرورەدەن　　گەردن پەیێ زنجیر تەقدیر کەچ کەردەن

بـــاریێ ئـەگـەر هـەور ئـەلطاف بـاری　　پـــەیێ مـــەدە کـــاری وە دڵ دا بـاری

***

جواب و سوأل ـ مولوی جلال‌الدین:

گر وظیفه بایدت ره پاك كن　　هین بیا و دفع آن بی‌باك كن

جواب:

گفت بسم الله بـیا تـا او کـجا است　　بیشتر شو گر همی گویی تـو راست

زیبا خانم مولوی را صدا می‌کند و به او گوید:

هەر کاتێک زانـا چـەم دا وەهـەم دا بالّا خانەی چەم داوە رووی چـەم‌دا

مولوی گوید:

خاست فەرماوان ئەربابە کەی خەم ساکن نە گۆشەی بالّە خانەی چـەم

۳ـ صنعت مقابله ـ مولوی سید عبدالرحیم:

ئەو تەشنەی رایّ چۆلّ سایّ گەردن پر گەرد

تـــۆ ســیروانــه پــایّ وه فــراوان ســەرد

مــولانـا:

ذوق دشنام وی از ثنا پیش آمد لطف خار غم او از گل خوش خند گشت

عاشقم بر رنج خویش و درد خویش بهر خوشنودی شاه فرد خویش

۴ـ تجنیس لاحق ـ مولوی جلال‌الدین:

ای زبان هم گنج بی‌پایان تـویی ای زبان هم رنج بی‌پایان تـویی

مولوی سید عبدالرحیم:

(کشف العظا)یّ صدر محمد جسیم غونچەیّ نەشگفتەن بیّ شنویّ نەسیم

۵ـ تـوارد[1] **مولوی سید عبدالرحیم:**

عقیده جگی وەلیل جگی‌یە دەلیــل فـەقیر داریـنە پـیّ‌یە

مولوی جلال‌الدین:

پـــای اســتدلالیان چــوبین بــود پای چوبین سخت بی‌تمکین بـود

۱ـ یعنی دو شاعر بدون اطلاع قبلی مصرع یا بیتی شبیه به هم یا عین هم بـــازند و آن دو شـعر شـبیه بـه هـم میباشند.

منطـــق

قیاس اقترانی (شکل اول)

مولوی جلال‌الدین:

پـــای اســـتدلالیان چـــوبین بـــود پای چوبین سخت بی‌تمکین بـود

قیـــاس:

پای استدلالیان چوبین است + و هر پای چوبین سخت بی‌تمکین است.

نتیجه: پای استدلالیان سخت بی‌تمکین است.

قیاس استثنائی

قابلی گر شرط فعل حق بـدی هیچ معدومی به هستی نامدی

قیاس

اگر قابلیت شرط فعل حق بودی + هیچ معدومی بهستی نیامدی

لیکن معدوم به هستی آمده پس قابلیت شرط فعل حق نیست.

مولوی سید عبدالرحیم:

گۆشت‌و پۆسته‌که‌م نه‌فت پێدا، رژیا مـــه‌غزو ئـــێستخوان وه‌هـــه‌مدا پـژیا

قیاس اقترانی

گوشت و پوستم نفت رویش ریخته شد و هر چه نفت رویش ریخته شود از هم پاشیده می‌شود. نتیجه: پس تمام وجودم از هم پاشیده. و در این شـعر صـنعت **احتباك** وجود دارد یعنی حذف از سابق (مصرع اول) (مه‌غزو ئیستخوان) به قرینهٔ لاحق (که مصرع دوم است) و حذف از لاحق «گوشت و پوستم» به قرینه سابق.

سعدی گوید:

عمر گرانـمایه در ایـن صـرف شـد تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا

در مصرع دوم صنعت احتباك است و به این صورت است: تا چه خورم و چه پوشم صیف و چه پوشم شتا.

قیاس استثنایی

ئـەر رستگاریت جـەودەرد ئـومێدن دەوای خـەلاصیو تـەدبیرت ئـێدەن
مەبۆوە خەت سەخت زامان ئـاوردەت رەماو پەلە پەل هەردەو هەرد کەردەت

اگر می‌خواهی از درد و گرفتاری رستگار شوی نتیجه پس از آزار و نیش دوست نباید فرار کرد + لیکن می‌خواهی از رنج و درد رستگار شوی نتیجه پس از آزاد دوست نباید فرار کنی.

افسانه: هر دو مولوی اشاره به افسانهٔ دنیا روی پشت گاو و گاو روی پشت ماهی است دارند؟ اما هر یك از دیدی.

مولوی جلال‌الدین گوید:

وحدت اندر وحدت است این مثنوی از سمك رو تا سماك ای معنوی

مولوی سید عبدالرحیم گوید:

باعث وجود جه‌ماه تا ماهی دلیل اثبات صنع ئیلاهی

تواضع: مولانای رومی نسبت به شیخ عطار گوید:

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یك کوچه‌ایم

مولوی سید عبدالرحیم در نامه که برای یکی از دوستانش نوشته گوید:

قوربان، ئەر چەندی نەمام وەلاتان چەم روشن نەوی وە گـەرد پـاتان

تحقیر فلاسفه ـ مولوی جلال‌الدین:

فلسفی گوید ز معقولات دون عقل از دهلیز می‌ماند برون
فلسفی منکر شود در فکر و ظن گو برو سر را بران دیوار زن

قـبله عـارف بـود نـور وصـال　　قـبلهٔ عـقل مـفلسف شـد خـیال

مولوی سید عبدالرحیم:

تێی هەڵدە مذهب فلسفەی خێداج　　ئیمان بێرانـە بـە قـێصصەی مـعراج

هـیولاو صـورت لاوە لەم نـاوی　　بۆ ئیثباتی جزء زحمت کێش تاوێ

اقتباس ـ هر دو مولوی به حد افـراط از قـرآن اقـتباس نـموده‌انـد و لازم بـه توضیح نیست.

مولوی جلال‌الدین:

هر کـه عـاشق دیـدیش مـعشوق دان　　کو به نسبت هست هم این و هم آن

از آیه یحبهم و یحبونه استفاده شد.

هـمچو اسـمعیل پـیشش سـر بـنه　　شاد و خندان پیش تیغش جان بده

مولوی کرد:

بالاّ کەردەوە مەیل ئەو لای پەستی　　ورد یکـلانەن دەروازەێ هـەستی

اقتباس از آیه «**وَمَنْ ننُعْمَّرهُ نَنَكَّسهُ فی الخَلْقِ**»

مولانا از عطار و سنائی یادکرده:

هـفت شـهر عشـق را عـطار گشت　　مـا هـنوز انـدر خـم یک کـوچه‌ایـم

عطار روح بود و سنایی دو چشم او　　ما از پـی سـنایی و عـطار آمـده‌ایـم

مولانا مولوی سید عبدالرحیم از حافظ یادکرده:

یەك غەزەڵ مەتڵەع موژدە ئەی دڵ بۆ　　باوەڕ، بەل پەێ دڵ تەسکین حاسڵ بۆ

عارفان چ خاس پەێ وەحـەق بـەردن　　وەصـیەت (حـافظ) وە جـا ئـاوردن

دەفنت نـە پـەهلوی مـەێخانە کـەردن　　وە سەر خاکت‌دا سەبوی مەێ مەردەن

خدا خالق انسان و کردار او، و بشر کاسب افعال

هر دو مولوی معتقد هستند که خدا خالق افعال است طبق مفاد آیه (**و اللهُ خَلَقَکُمْ وَ مَا تعْمَلون**) و انسان کاسب کردار خود می‌باشد و از همین لحاظ مستحق ثواب و عقاب می‌باشد. به استناد به آیه: (**لَها مَا کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَااکْتَسَبتْ**).

مولانا جلال‌الدین گوید:

فعل حق و فعل ما هر دو ببین — فعل ما را هست دان پیدا است این
گر نباشد فعل حق اندر میان — پس مگو کس را چرا کردی چنان
خلق حق افعال ما را موجد است — فعل ما آثار خلق ایزد است

مولوی سید عبدالرحیم گوید:

ئەفعال عیباد ئەر خەیرە ئەر شەر — هەمو مەخلوقێ خالقە یەکسەر
(فمن حیث الخلق) منسوب بە حەقە — (و من حیث الکسب) مەنسوب بە خەلقە

مقایسه ـ مولوی این دو شعر را با دو شعر مەلا قاسم ناویکی مقایسه کرده است. **مەلا قاسم گوید:**

هەرگا من پیکیاێ پەێکانی لەیل وام — جەبێ مەێلی‌ی لەێل وەتەن دوجەێل وام
چ باك بەدی‌ی بەد کارانمەن — چە پەروایێ تانەێ ئەغیارانمەن

مولوی گوید:

من کە دڵ دایم نەواوە یلمەن — غەرق موتالاّی خاڵ لەیلمەن
چە باك تانەێ تەوەن تاومەن — شەوق موتالاّێ روی کتاومەن؟

مقایسه غزل مولانا و سعدی:

سعدی:

یك روز بـه شـیدایـی در زلف تـو آویـزم
و از دو لب شـیرینت صـد شـور برانگـیزم
گر قـصد جفا داری اینك من و اینك سر
ور راه وفـا پـویی جـان در قـدمت ریـزم
گفتی به غمم بنشین یـا از سر جان برخیز
فـرمان بـرمت جـانا بـنشینم و بـرخـیزم
بس تـوبه و پـرهیزم کـز عشق تـو باطل شـد
مـن نـیز بـدان شـرطم کـز تـوبه بـپرهیزم
سـیم دل مسکـینم در خـاك درت گـم شـد
خـاك سـر هـر کـویی بـی‌قاعده مـی‌بیزم

از مولانا:

مـن عـاشقم جـانبازم از عشـق نـپرهیزم
مـن مست سـرانـدازم از عـربده نگـریزم
گـویند رفـیقانم کـز عشـق نـپرهیزی؟
از عشـق بـپرهیزم پس بـا چـه در آویـزم
پـروانـه دم سـازم مـی‌سوزم و مـی‌سازم
و از بـیخودی و مسـتی مـی‌افتم و مـی‌خیزم
گـر سـر طـلبی مـن سـر در پـای تـو انـدازم
ور زر طـلبی مـن زر انـدر قـدمت ریـزم

فـردا کـه خـلایق را در حشـر بـرانگـیزند
بـیچاره مـن مسکـین از خـاك تـو برخـیزم

داستان قرآن ـ در دیوان هر دو مولوی اشاره به داستان قرآن مشاهده می‌شود منتهی هر یك به منظوری.

مولوی جلال‌الدین در این چند شعر اشاره به داستان حضرت موسی و خضر در سوره کهف می‌نماید به منظور لزوم تبعیت از مرشد.

چون گـرفتی پیرهن تسـلیم شـو همچو موسی زیر حکم خضر رو
صبر کن برکار خضری بـی نـفاق تا نگـوید خـضر رو «هـذا فـراق)

مولوی سید عبدالرحیم اشاره به داستان حضرت یونس می‌نماید که قومش او را به دریا انداختند و ماهی او را بلعید و بعد، از شکم ماهی خارج گردید و از دریا بیرون آمد و در سایه برگ کدو به رفع خستگی پرداخت و مولوی این چند شعر در پاسخ نامه یکی از دوستانش به نام یونس نوشته و با اشاره به این داستان خواسته مقام و شخصیت او را بستاید.

لوقمه‌کەیّ ماساو قـول دریـاێ مـەێل لوخت سای کۆڵەیّ ساراێ دەرد لەیل
یا وا پێم نامەیّ وەش تـەحریرە کـەت ئێنشای دەرون سۆز پڕ تەءثیرە کـەت

استدلال به آیه برای اثبات مدعا ـ مولوی جلال‌الدین:

چون که اوحی الرب الی النحل آمده است
خـانه وحـیش پـر از حـلوا شـده است

مصرع اول استدلال به قرآن است برای اثبات مدعا که مصرع دوم است مولوی سید عبدالرحیم برای اینکه ثابت کند که حضرت آدم مورد عتاب حق تعالی قرار نگرفته از استدلال به آیه استفاده نموده.

بەڵکو بۆ ئادم عیتا بیچ نەبو «انیّ جاعل» بە گوێتەدا چوو

استدلال به حدیث ـ مولوی جلال‌الدین گوید:

عشق جوشد بحر را مانند دیگ عشق ساید کوه را مانند ریگ
با محمد بود عشق پاك جفت بهر عشق، او را خدا لولاك گفت

آخر مصرع دوم را دلیل برای اثبات مدعا یعنی بودن عشق با محمد قرار داده است. مولوی سید عبدالرحیم بر خلاف نظر جمهور متکلمین معتقد است که الهام مفید علم است و برای اثبات نظر خود در مقابل آنها به حدیث متوسل شده گوید:

ئەگەر نە، عیلمی پێ دەوێ حاصڵ بدە بە حدیف «أَلْهَمنی» دڵ
«قلب المؤمن عرش الله» بخوێنە جامی «اِستفتِ عَنْ نَفْسك» بوێنە

غربت انسان ـ به نظر عرفا انسان در این دنیا احساس غربت و بیگانگی می‌نماید[1] و چنان تصور می‌کند که وطن اصلی‌اش جای دیگر است از این نظریه به تزکیه نفس می‌پردازد و با بال شوق به سوی عالم بالا به پرواز در می‌آید به فکر برگشت به همان روح الهی «**و نفخت فیه من روحی**» و باید باز گردد به عالم مجردات و نمی‌خواهد در میان این همه کوهها و درّه‌ها و نباتات و جاندار و بیجانهای این کره زمین باشد بلکه در نظر دارد به وطن اصلی‌اش باز گردد این است که مولوی سید عبدالرحیم خطاب به خودش میگوید:

پەێ چێش عادەتت وە گوناە کەردن ژار مەحروومی ڕەحمەتت وەردەن
ڕاگەێ حقیقت جەوبرت شیەن یادت پەێ مەحبوب حەقیقی نیەن
موطن ئەصلیت نە خاطر لوان مێخ مۆبەتت نەرووی خاك کوان

و مولوی جلال‌الدین دیوان مثنوی را با ناله غربت آغاز و از جداییها شکایت

۱ـ مسئله غربت انسان در فلسفه جدید اروپا نیز مطرح است اما از نظر محتوی فاصلهٔ زیاد دارند.

می‌کند و جاذبه و ناله نی اقطار جهان را در بر میگیرد چه نوع ناله‌ای است؟ ناله هجران و ناله میل به بازگشت گوید من گیاهی بودم در نیزار مرا بریده‌اند اینجا آورده‌اند شور و سودای تفسیر ناپذیر من شور غربت است که در اینجا افتاده‌ام در میان این موجودات. ناشناخته می‌خواهم برگردم به نیستان من در اینجا غریبم چند شعر از این شاهکار مولانا:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند — و از جداییها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند — از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق — تا بگویم شرح درد اشتیاق

جامی گوید:

دلا تا کی در این کاخ مجازی — کنی مانند طفلان خاك بازی

حافظ گوید:

که ای بلند شاهباز سد ره نشین
نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است
که این قفس نه سزای چون من خوش الحانی است
روم به روضهٔ رضوان که مرغ آن چمنم

زبان سمبلیک ـ قرنها قبل عرفا با زبان سمبلیك یعنی با الفاظ و کلماتی که هر کدام رمز یك معنا است سخن گفته‌اند ولی معنای شعر سمبلیك تشبیه و مجاز و استعاره علم بیان نیست بلکه چیزی دیگر است و ان این است که موضوعی را مطرح می‌کند که ظاهرش معنای صحیح دارد و روح آن معنی دیگر است.

مولوی جلال‌الدین در این مورد گوید:

چون صفیری بشنوی از مرغ حق — ظاهرش را یاد گیری چون سبق
وآنگهی از خود قیاساتی کنی — مر خیال محض را ذاتی کنی
اصطلاحاتی است مر أبدال را — که از آن نبود خبر غفال را

در اینجا این سوأل مطرح است که چرا عرفا با این زبان سمبلیك حرف زده‌اند به این سئوال پاسخها داده شده از آنجمله گویند عرفا در آغاز، صریح مطالب درونی خود را بیان می‌کردند و اما بعداً هدف تیر مخالفان قرار گرفتند از این نظر مجبور شدند مطالب خود را در پرده گویند. و شیخ محمود شبستری با شعر مفصلاً به آن پاسخ داده که چند بیت از آن در زیر دیده می‌شود:

اگر بینی در این دیوان اشعار خرابات و خراباتی و خمار
می و میخانه ورند خرابات حریف و ساقی و نرد و مناجات
ز مسجد سوی میخانه دویدن در آنجا مدتی چند آرمیدن
مپیچ اندر سر و پای عبارت اگر هستی ز ارباب اشارت
نظر گر بر نداری از ظواهر کجا گردی ز ارباب سرایر
چو هر یك را از این الفاظ جانی است بزیر هر یك از اینها جهانی است
تو جانش را طلب از جسم بگذر مسمی جوی باش، از اسم بگذر

مولوی جلال‌الدین با زبان رمز گوید:

باز رسید آن بت زیبای من خرمی این دم و فردای من

مولوی سید عبدالرحیم:

ساقی ساده خیل وه فریادم رس به روی نازوه جام گیره‌وه ده‌س

انسان قبل از کره زمین ـ هر مکتبی طبیعیون ـ افلاطون ـ فلاسفه ـ عرفا جهان‌بینی مخصوص به خود نسبت به آن موضوع دارند.

از دید عرفانی مقام انسان خیلی عالی است برخلاف سایر مکتبها که در تنگای پیچ و خمهای استدلالات منطقی و قیاس در حال جزر و مد می‌باشند.

در نظر هر دو عارف مولوی جلال‌الدین و سید عبدالرحیم انسان یك موجود خاکی نیست بلکه از جهان دیگر به وسیلهٔ عصیان رانده شده و به این جهان آمده

چنانکه حافظ گوید:

من ملك بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خرابات آبادم

مولوی سید عبدالرحیم:

پیری پاك جه گرد خاك ناسوتێ — منزلگەێ سەر بەرز سەر مەله کوتێ
جه شەو هەوارگەێ فنا ویەردە — پایێ هەردەێ بەقایا تاغگە کەردە
جسماً لدینا روحاً لدیه — دائرەێ تەمام (منه الیه)

مولانا جلال‌الدین:

ما ز بالاییم و بالا می‌رویم
ما زدریائیم و دریا می‌رویم
آنچه از دریا به دریا می‌رود
از همانجا کامد آنجا می‌رود
ما زفلك برتریم و از ملك افزون‌تریم
زین دو چرا نگذریم منزل ما کبریاست

***

ب ـ مطالبی که مولانای رومی آن را مطرح کرده و مولوی به آن صورت به آن توجه ننموده.

۱ـ شناخت اشیأ بواسطه اضداد (تعرف الاشیأ بأضدادها)

جز به ضد ضد راهمی نتوان شناخت — چون ببیند زخم بشناسد نواخت
بد ندانی تا ندانی نیك را — ضد را از ضد توان دید ای فتی
دیدن نور است آنگه دید رنگ — وین بضد نور دانی بید رنگ
پس نهانی‌ها بضد پیدا شود — چونکه حق را نیست ضد پنهان بود

۲ـ تنازع بقا

این جهان جنگ است چون کل بنگری — ذره ذره همچو دین با کافری

آن یکی ذره همی پرده به چپ واند گر سوی یمین اندر طلب
ذره‌ای بالا و آن دیگر نگون جنگ فعلیشان ببین اندر رکون

ج ـ مواردی که مولوی کرد آن را بیان کرده که مولانا از آن دید به آن توجه ننموده.

۱ـ اختلاف حکما و متکلمین درباره وجود

حوکه‌ما وجود دائه‌نێن به عین بۆ ذات واجب «رب المشرقین»
به‌لاّم به غیری دا ته‌نین له بۆ ذاتی ممکنات ئاگادار به تۆ
لاێ مۆته‌که‌للێم زیاده له سه‌ر ذاتی واجب و ممکنات یه‌کسه‌ر
له لای ئه‌شعره‌یش عینه بۆ هه‌مو واجب و ممکن له هه‌ر بشێ بۆ

۲ـ درباره طرق علم و رد نظریه بعضی از متکلمین در مورد الهام[۱]

ئه‌رچی ئه‌هلی حه‌ق فرموو گیانه ئه‌سبابی عێلمی مه‌خلووق سێانه
حواس سلیم خه‌مسه‌ێ ظاهێره له‌مس‌و، شه‌م، زه‌وقه‌و، سه‌معه‌و، باصێره
خه‌به‌ری صادق، عه‌قله، سێ ته‌مام نی‌یه له ئه‌سباب مه‌عرێفه‌ت ئێلهام
لاکێن بزانه، هیچ شوبهه‌ێ نی‌یه ئه‌وه به نێسبه‌ت عامه‌ێ خه‌لقی‌یه

در اینجا می‌خواهم سخن را با دو شعر امام محمد غزالی به پایان برسانم.

کس را پس پردهٔ قضا راه نشد و از سر قدر هیچکس آگاه نشد
هر کس ز سر قیاس چیزی گفتند معلوم نگشت و قصه کوتاه نشد

و برای حسن ختام این شعر مولوی که اشاره به آیه: **خِتامهُ مِسْکَ و فی ذالِکَ فَلْیَتَنٰا فَسِ المُتَنافِسون** می‌باشد خوانده می‌شود.

یا وا پیم نامه‌ی شیرین خِیْتَامه‌ت ده‌ك ده‌ك نه‌رێزو سه‌ر پنجه‌ی خامت

۱ـ (والا لهام لیس من اسباب المعرفة بصحة الشیء عند اهل الحق) حتی‌یرد به الاعتراض علی خضر الاسباب فی الثلاثة شرح عقاید تفتازانی.

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی است

به صد دفتر نشاید گفت وصف الحال مشتاقی

مولانای رومی گوید:

گر بگویم شرح آن بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود

منابـــع

۱ـ کلیات مثنوی معنوی ـ **مولانا جلال‌الدین رومی**

۲ـ شرح بر کلیات مثنوی معنوی ـ **استاد محمد تقی جعفری**

۳ـ شرح گلشن راز ـ **لاهیجی**

۴ـ شرح مواقف ـ **سید شریف**

۵ـ اشارات و تنبیهات ابن سینا ـ **ترجمه و شرح حسن ملکشاهی**

۶ـ عقیده مرضیه تألیف مولوی کرد ـ شه‌رح و لیکدانه‌وه‌ی **ملا عبدالکریم مدرس**

۷ـ دیوان مولوی کرد ـ شه‌رح و لیکدانه‌وه‌ی **ملا عبدالکریم مدرس**

۸ـ مولوی چه می‌گوید ـ **استاد جلال‌الدین همایی**

۹ـ تألیفات استاد مطهری

۱۰ـ جواهر البلاغه

۱۱ـ سیری در دیوان شمس ـ **علی دشتی**

۱۲ـ دیوان حافظ

۱۳ـ شرح کبیر انقروی ـ **ترجمه دکتر عصمت ستارزاده**

۱۴ـ سایه عمر ـ **رهی معیری**

تحلیلی در آثار مولوی

ئەبێ بێژم کاتێ خۆم لە شاری سەقز ئەو شارە جوانو زاناو فەرهەنگ پەروەردەدا دی، بە تایبەت کە خۆم لەنێو ئێوەێ گەشە پێدەری فەرهەنگو زانینی کوردیدا دەدی گەز گەز بالآم دەکردو شاد دەبوم جاکاتێ ئەم شێعرو هۆنەی (ملک الکلام مجدی) هات بە بیرمداکە دوایێ پەرەوازە بون لە شارە عێلم پەروەرەکەێ سەقز ئاگری نیشتمان ویستی دورە ولآت گرێ داوەکە فەرمویەتی:

شێعر

جەرگم لەت لەتە خۆزگا بمدیایێ چـارە چـەقیلەی نـاری قـەلآیێ

منیش فرمێسکو رۆندکی شەوقم بە خورِ لە چاوم هاتە خوارو پڕ بەدڵ وتم: ئۆخەی نەمردم وا لە شارە جوانەکەی سەقز ئەنوارمەکێوی ناری قەلآیی‌و ئاواتی مەجدی بە جیێ دێنم ئەنوارمە شارە جوانەکەی سەقزو ناری قەلآ ئەویش ئاوا بەم خێرو خۆشیەوەگە لە کۆنگرەێ حەکیم عبدالرّحیم مەولەوی کورد بەشداری دەکەم، زۆرزۆر شوکری خوام بەجێ هێناو دۆعای خێرم بۆ بەرێوە بەرانی دڵسۆزی ئەوکۆنگرە تەژی لە میوەێ عێلمو پڕبەرەم کرد، بە راستی کە ئەمدی ئەویندارانی فەرهەنگو زمانو ئـەدەبـو هـونەری کوردی ئاوا لە چوار قوڕنەی کوردستانو ئێران لە شاری مەجدی، شیرازی‌و سەعیدی، مەزهەز، شێخ مەولاناو عەلآمە، موفتی سەقز کۆبونەتەوە لەخۆشیان بالّم دەگرت، ئـەم کۆنگرە نیشانی‌دا رازی بەقاێ نەتەوەێ رەسەنی کورد لەمەدایە کە بە درێژایی مـێژوی

ئیسلام نەتەوەیێ کورد نورو زانینی بلاّو کردۆتەوەو خێوی زانایانی گەورەیە بۆوێنە:

ئیمام محمەد غەزالی نوسیویەتی: فەرهەنگ‌و مەعاریفی دینی پاك‌و بێخەوشی ئیسلام لە سەر چوار ستون راگیراوە کەسێ لەو ئەستون‌و کۆڵەکانە (دینەوەری‌و ئامێدی‌و شارەزووری‌یەکانن) کەکوردن، ئەگەر خوا ئەو کوردانەی بە ئیسلام نەدابایێ لە وانەبو تێك پتەیی‌و خۆ رانەگرێ. بەڵێ خزمەتی زانایان‌و بیرەوەرانی کورد بە ئیسلام‌و زانستی دینی ئیسلام زۆرەو لەبەر چاوەو زانایان‌و فەیلەسوفان‌و فەرهەنگ پەرورانێکی زۆر لە جێهانی ئیسلام‌و کورد بۆ خزمەت کردن بە زانیاری دینی بێخەوشی ئیسلام بەدانستەو بەزانستە چاکی پیاوانەیان لێ کردۆە بەلادا، وەکو ئەمانە: هۆزان‌و فەیلەسوفی مێژوکورِی خەلەکان کەلە (۶۰۸ کۆچی لە دایك بوەو لە ۶۸۱ مانگی بارگەێ بەرەو لاێ خوا تێکناوە). ئەبوعەلی قالّی دیاربەکری کەلە (۳۸۸) کۆچی مانگی لە دایك بوە و لە (۴۵۶) وەفاتی کردوە ئەبوفێدا ئەیوبی ئەو شازادەکوردەکە لە ۱۲۷۳ لە دایك بوەو لە ۱۳۳۱ وەفاتی کردوە، محێدین خەلاّتی کە لە رەصەدخانەی مەراغە لەگەڵ خواجە نەصیرەدین توسی هاوکاری کردوە، کورِی جنی دانەری فقەاللّغەکە لە (۹۴۲ زاینی) لە دایك بوەو لە (۱۰۲ زاینی) وەفاتی کردوەو، کوری صەلاح کە لە (۵۷۷ کوچی لە دایك بوە و لە (۶۴۳) کوچی مانگی وەفاتی کردوە. مەولانا رەحیم عیراقی (بارزانی) کە حافظ کورِی حەجەری عەسقەلانی ئیجازەی رێوایەتی لەم زانا کوردە وەرگرتوە - ئێبنوحاج کە لە حودودی (۱۱۱۹ کۆچی) لە دایك بوەو هەشتا سالّ ژیاوەو لە حودودی (۱۱۹۹ کۆچی) وەفاتی کردوە - ئەبوحەنینفە دینەوەری کە لە زانستی شیمیدا خاوەن بیرو ڕابوەو کەشفیاتێکیشی هەیەو لە حودودی (۲۱۱ کۆچی مانگی) لە دایك بوەو لە حودودی (۲۸۲ کۆچی) وەفاتی کردوەو. یاکورِانی ئەسیر - ۱ (عێزەدین) مێژوزان کە لە (۵۵۵ کۆچی) لە دایك بوەو لە سالّی (۶۳۰ کۆچی) وەفاتی کردوەو فەیلەسوفی مێژوکورِی خەلەکان لە (۶۲۶) کۆچی چاوی بەم زانا گەورە کەوتوەو ستایشی کردوە - ۲ (مەجدەدین) موحەدێس کە لە (۵۴۴ کۆچی) لە دایك بوەو لە

(٦٠٦)کۆچی وەفاتی کردوە ـ ٣ (ضەیائەدین) ناودار بە نوسەر کە لە (٥٥٨)کۆچی لە دایک بوەو لە (٦٣٧)کۆچی وەفاتی کردوەو. یاکوڕی قوتەیبە کە لە (٢١٣)کۆچی مانگیو ریکەوتی (٨٢٩) زایینی لە دایک بوەو بەرانبەری (٢٧٠)کۆچیو ـ٨٨٤) زایینی وەفاتی کردوە.

عەلامە مەولانا مەلا ئەبوبەکر موسەنیف شاهۆیی خەزرانی کە لە (١٠١٤)کۆچی مانگیدا بارگەیێ بەرەو لایێ خوا تێکناوە ـکوردعەلی کە لە ١٨٧٦ زایینی لە دایک بوەو لە ١٩٥٣ زایینی وەفاتی کردوە، شێخ شەرقاوی کە لە ١١٥٠ لە دایک بوەو لە ١٢٣٧ کۆچی مانگی وەفاتی کردوە.

ئەبو عەلی رودباری کوردی فەیلی کە لە بەرەی ئەنەوشیروانی ساسانی فەیلیەو مریدی شێخ جونەید بوەو لایێ نەبولعەبباس کوڕی شورەیح عێلمی فێقهی خوێندوەو لایێ سەعلەب وێژاوەریو ئەدەب فێر بوە.

ئەبو عەلی بە جامێعی شەرێعەتو تەرێقەتو حەقێقەت ناو براوە، ئەم خواناسە بە ناو بانگە لە ٣٢٢یێ کۆچی مانگیدابەرەو لایێ خوابارگەیێ تێکناوە.

ئەبو عەبدولاّ رودباری خوشکەزایێ ئەبو عەلی رودباری کوردی فەیلی، کە لە عارێفانی شامو سوریە بوەو لە ٣٦٩یێ مانگیدا بەرەو لایێ خوابارگەیێ تێکناوە.

مەلا خدر رودباری کە لە (١١٤٠) لە دایک بوەو لە ١٢١٠ مانگی وەفاتی کردوە. مەولانا مەلا یەحیا مزۆری کە مەولانا خالێد شارەزوری نەخشبەندی ئەچێتە حوجرەکەیێو دەمی مەلا یەحیا بە نۆستویی ماچ ئەکاو ئەڵێ: (مَتَّعَنَا اللهُ بِحَیاتِکَ) مەولانا شێخ عەبدو ڕەحمان رۆژ بەیانی کە لە (١٢٧٠)کۆچی وەفاتی کردوەو، شێخ محەمەدکوڕی سلێمان کوردی مەدەنی کە لە (١١٢٧)کۆچی لە دێمەشق لە دایک بوەو لە رۆژی پێنجشەمە ١٦ رەبێعالثانیێ (١١٩٤)کۆچی مانگی لە شاری مەدینە وەفاتی کردوە، شێخ محەمەدکوردی کە لە حودودی (٩٤٢)کۆچی لە دایک بوەو لە رۆژی سێ شەمە ٧ ج الثانی (١٠١٤ کۆچی) بارکەیێ بەرەو لایێ خوا تێکناوە ئەحمەد فایز

ئەفەندی کوڕی مەحمود کوڕی حاجی سەیّ ئەحمەد کوڕی عەبەصەمەد فەضلەدین کوڕی سەیّ حەسەن گوڵەزەردی ناودار کە لە (۱۲۵۸) لە دایک بۆەو لە (۱۹۱۸ و ۱۳۳۶ کۆچی) وەفاتی کردوە، کە ئەم سەید حەسەن گوڵەزەردیە لەگەڵ نادرشا ملەبەملانێی کردوەو مەرگی نالە پێ‌پانی پێش بینی کردوە. شێخ محەمەد بەرزنجی کەلە (۱۰۴۰) کۆچی لە دایک بوە ـ مەولانا مەلا ئەحمەد گۆرانی ناودار بە مەلاشە مسەدین (شێخ الاسلام) کە لە (۸۲۲) کۆچی مانگی لە دایک بوەو لە (۸۹۳) کۆچی کە بە حێسابی ئەبجەد بوەتە (دولت جنت) وەفاتی کردوەو ـ مەلا ئەحمەد جەزیری ئەو قوتبە خاوەن دیوانە کوردیەیە کە لە (۱۴۰۷) زایێنی لە دایک بوەو لە (۱۴۸۱) زایێنی وەفاتی کردوە ـ شێخ ئەبوتاهر محەمەد کوڕی گۆرانی کە لە (۱۰۸۱) کۆچی لە دایک بوەو لە (۱۱۴۵) کۆچی وەفاتی کردوە ـ شێخ ئەبوتاهیر کوردی صۆفی کە لە (۴۴۱ ـ ۵۳۶) کۆچی لە دایک بوەو لە سەرەتایّ سەدەی شەشی کۆچی وەفاتی کردوە شێخ ئەبوتاهێر بدلیسی کە لە سەرەتایّ سەدەی نۆهەمدا ژیاوە کە شەرەفنامە لە پەڕەی ۴۵۱ یادی لێ کردوە، وەفاتی کردوە.

موفتی زەهاوی کەلە ۱۲۰۸ کۆچی لە دایک بوەوە لە ساڵی ۱۳۰۸ کۆچی مانگی رێکەوتی ۱۸۹۰ زایێنی وەفاتی کردوەو بۆ ماوەیّ (۳۸) ساڵی رەبەق موفتی بەغاو ئەو ناوە بوە.

مەلا ڕەحمانی پێنجوێنی کەلە ۱۲۵۰ لە دایک بوەو لە ۱۳۱۹ کۆچی بەرەو لایّ خوا کۆچی کردوە، ئەچێتەوە سەر شێخی بریفکانی، زانایّ ناودار مەلا سەعیدی گەورە کە لە ۱۲۹۰ مانگی وەفاتی کردوە.

عەلامە کەمالەدین شارەزوری کە لە موسل فێرگەو لە شاری مەدینەش کاروانسەرایّ ساز داوەو شوێنەواری خێریشی لە دێمەشقو نەصیبەین‌دا هەیەو لە ساڵی (۴۹۲) کۆچی لە دایک بوەو لە پێنجشەمە ٦ موحەرەم (۵۷۲) کۆچی لە دێمەشق بارگەیّ بەرەو لایّ خوا تێکناوەو لایّ زانایان بە زاناتر لە ئیمام محەمەد غەزالی دانراوە چونکا عێلمی ریاضی

وەک مێو وابوە لە دەستیدا. عەلامە نۆدێی باوکی شێخ کاکە ئەحمەد ناودار کە لە (١١٦٦ کۆچی) لە دایک بوەو لە (١٢٥٢) کۆچی مانگی بارگەی بەرەو لای خوا تێکناوە ـ کورێ رەسول سابلاغی (مەهاباد)ی ناودار بە (ابن رەسول) لە زانایانی زەکی ناودار کەلە (١١٨١) کۆچی مانگی لە دایک بوەو لە (١٢٤٦) کۆچی وەفاتی کردەو مامۆستایێ محەمەد فەیض موفتی زەهاوی‌یەو زەهاوی فەرمویەتی زانست‌و زانیاری ریاضی لە دەس ابن‌رەسول‌دا وەکو مێو بوە بە هەر جۆرێک ویستبایێ سازی ئەدا. شێخ ئەحمەد ناودار بە (بێژەی موتەحەرێک) کە لە (١١١٨) کۆچی لە دایک بوەو لە ١٢ رەجەبی ١١٩٩ کۆچی وەفاتی کردوە. مەولانا حەکیم ئێدریس بدلیسی کە لە (٩٢١ کۆچی) وەفاتی کردوەو پەراوەێ هەشت بەهەشتی داناوە.

لە عورەفاو خواناسان کەسانێکی وەکو تاج‌المعارفین بولوەفایێ کورد کە حەکیم سەنایی کەلە ناوە راستی سەدەکێ ٥٢٥ کۆچی لە دایک بوەو لە ٥٩٥ کۆچی وەفاتی کردوە، لە ستایشی بولوەفایێ کورددا بە شێعر فەرمویەتی:

شیعـــر

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد، در بدخشان یا عقیق، اندر یَمَنْ
ماهها باید که تا یک پنبه دانه، زآب و خاک
شاهدی را، حلّه گردد، یا شهیدی را کَفَنْ
روزها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش
زاهدی را، خرقه گردد، یا حماری را، رَسَنْ
عمرها باید که تا یک، کودکی، از روی طبع
عالمی گردد، بگو یا شاعری، شیرین سُخَنْ
قـــرنها باید کـه تـا از پشت آدم نـطفه‌ای
بـوالوفـای کُـرد، گـردد یـا شـود ویسِ قَرَنْ

«دیوانی حه‌کیم سه‌نایی چاپی مه‌روی لاپه‌ڕێ ٤٨٦» هه‌روه‌ها شێخ جاگیرلو خه‌لیفه‌ێ بولوه‌فاێ کورد، یا شێخ مه‌تهر بارزانی، یا مه‌ولانا خالید شاره‌زوری که له ساڵی ١٧٧٣ زاینی له دایک بوه‌و له ١٨٣٦ زاینی بارگه‌ی به‌ره‌و لاێ خوا تێکناوه‌و به نوسخه‌ێ جامعه‌و نوسخه‌ێ نابغه ناوداره. یا شێخ عه‌دی حه‌کاری له‌گه‌وره پیاوانی سه‌ده‌ی سێهه‌م‌و چاره‌م، یا حه‌زره‌تی شێخ کاکه ئه‌حمه‌د که له ساڵی ١٢٠٨ له دایک بوه‌و له ١٣٠٥ کۆچی مانگی بارگه‌ێ به‌ره‌و لاێ خوا تێکناوه. یا مه‌ولانا حێسامه‌دین چه‌ڵه‌بی که مه‌ولانا جه‌لاله‌دین رۆمی له ستایشی ئه‌و زاته‌دا فه‌رمویه‌تی: (چَلَبی توشاه‌و میری تو دستگیری) که له سه‌ره‌تاێ به‌رگی ٢ تا ٦ مه‌ثنوی تاریفی ئه‌م کورده ده‌کاو ئه‌و زاته‌ێ به‌هۆێ هۆنینه‌وه‌و دانانی مه‌ثنه‌وی داناوه.

شیعر

ای ضیاءالحق حسام‌الدین تویی — که گذشت از مه به نورت مثنوی
ای ضیاءالحق حسام‌الدین راد — اوستادان صفارا اوستاد[1]

یا عارف‌و زانایه‌کی وه‌کۆ حاجی مه‌لا ئه‌حمه‌د (عارف) موجته‌هێدی، خه‌ڵکی تیکانته‌په‌ێ بۆکان که کوڕی مه‌لا سه‌عیدی گه‌وره‌و برای حاجی خه‌لیفه مه‌لا محه‌مه‌دی باڵه‌قولویی‌یه که مامۆستا عه‌لائه‌دین سه‌جادی له ژێر سه‌ر دێڕی ژماره (١١٦) له ئه‌ده‌بی کوردی یادی کردوه‌و. یا زاتێکی وه‌کو شێخ شه‌هابه‌دین سوهره‌وه‌ردی له نه‌وه‌کانی ئامۆیه که له ساڵی ٥٣٩ له دایک بوه که شێخ سه‌عدی شیرازی له ستایشی‌دا به شێعر فه‌رمویه‌تی:

مقالات مردان ز مردی شنو — نه از سعدی، از سهروردی شنو
مرا شیخ دانای مرشد شهاب — دو اندرز فرمود بر روی آب؛

١ـ بروانه ئه‌نقه‌ره‌وی له شه‌رحی مه‌ثنه‌ویدا

یکی اینکه در نفس خودبین مباش دگر آنکه در جمع بدبین مباش

شەمسی مەغرێبی هەم لە بەرکوڵی دیوانە کەیداو هەم لە غەزەڵی ٥١دا لە لاپەڕەکانی ٣ و ١٠٧دا لە وەصفی عارفو خواناسێکی کورد کە هەمان ئەبوالوفای کورد، تاجالمعاریفینە بە شێعر فەرمویەتی:

شێعر

ایـن کـرد پـریچهره نـدانـم چـه کـرده است
کـز جـملهٔ خـوبان جـهان گـوی بـبرده است
مـــوسی کـــلیم است کـــه دارد یـد بـیضا
عیسی است کزو زنده شود هر که بـمرد است

لە فەلاسێفەو هۆزان وانانیش وەک شێخی ئێشراق کە لە ساڵی ٥٤٩لە دایک بووەو لە ٥٨٧کۆچی مانگی شەهید کراوە، لە صەحابەی پێغەمبەری مەزنی ئێسلام جابان یا گاوانی کوردیو ئەبوبەصیر کە حافظ کورێ حەجەر عەسقەلانی لە ئیصابەداو عەڵامە شەهابەدین مەحمود ئاڵوسی لە تەفسیرو تەبەرانی لە موسنەدی خویدا یادی ئەویان کردوە، ئەم ئەبوبەصیرە دوایێ ئەوەێ ئیمانی هێناوە چۆتە لایێ حەزرەتی مەحەمەد پێغەمبەری مەزنی ئێسلام کە تازە پێغەمبەر قەراردادی (حودەبیە)ی مۆرو ئیمضا کردبوو بەرەو شاری مەدینە گەرابوەوە. دوایێ ماوەیەک پیاوی عەرەبی قورەیش چون بە دوایێ ئەبوبەصیرداو داوایان لە پێغەمبەر کرد بیانداتەوەوو تیان: بەپێێ یەکێک لە مادەکانی پەیمانی (حودەیبیە) هەرکەس مسوڵمان بێو پەنا بێنێتە لایێ ئێوە ئەبێ لایێ خۆتان ڕای نەگرن، بەمجۆرە ئەبێ ئەبو بەصیر لەگەڵ ئێمەدا بنێریتەوە. حەزرەتی رسوڵ اللە ئەبوبەصیری بەو عەرەبە قورەیشە کافرانە دایەوە، ئەم ئەبوبەصیرە لە دواییدا لە دەس ئەوانە هەڵاتو روی کردە چیایێ (ذوالمروە)و کۆڕێکی لە تازە مسوڵمانەکان لەدەوری

خۆی کۆ کردەوەو لەو کەژەوە زۆری بۆ کاروانیانی قورەیش هێناو لە ئاکامدا بوە هۆی ئەمە ئەم (مادە)لەو پەیمان‌نامە بەقازانجی ئیسلام هەڵوەشێتەوە هەرکەس ئیمان بهێنێ بتوانێ ئازادانە بچێتە ناو جەرگەی ئیسلام لە فەرمانرەوایان کەسانێکی وەکو صەلاحەدین ئەیوبی قارەمانی جیهانی ئیسلامو کورد کە خاجدارەکانی بە قازانجی ئیسلام شکاندو لەسەر زەوی ئیسلام دەری پەڕاندن، پەراوەی (جیهانی مسلمین) نوسراوی شێخ مستەفا راهنوما کەریم‌خانی زەندی بەکورد ناو بردوە دیارە میللەتێک کە ئەم هەمو زانا و دانایانەێ لە باوەشی خویدا پەروەردە کردبێ نامرێو تێا ناچێ باخۆین رێژێکی وەک سەدامیش بەگازی شیمیایی و گازی سیانورو گازی خەردەل (هەڵەبجە) هێروشیمای کوردستان بۆمباران بکا، چونکا رۆڵەکانی کورد بە درێژایی مێژوی ئیسلامو بەر لە ئیسلامیش هەمیشە نورو عێلمو زانینیان بەلاوکردۆتەوە، دیارە عێلم نورە، هەر وەکو پێغەمبەر فەرمویەتی (**العِلْمُ نُورٌ یَقْذِفُهُ اللهُ فِی قَلْبِ مَنْ یَشاءُ**) خوا نوری لە نێو دڵی رۆڵەکانی کوردا روناک هەڵکردوەو خوا دەیان پارێزێو رازی بەقاێ کورد لێرەوە رون دەبێتەوە و ئێوەێ ئازیزیش بەو کۆنگرە بیری بیرەوەران زانینی زانایانتان هێناوە بیرو ئێستاتان، لەگەڵ رابوردو توند پێوەندادا.

لە ئاخریشدا لە خوا دەخوازم لە خزمەت کردن بەزانین و فەرهەنگ سەرکەون یا خوا سەرکەون. بە رێزەوە: محمەد صاڵح ئیبراهیمی (شەپۆل) تاران ١٣٧١/٨/٥ هەتاوی.

آیات و احادیث در آثار مولوی کرد

به مناسبت کنگره بزرگداشت مولوی کرد، که در نهم و دهم شهریور ماه سال ۱۳۷۱ در شهرستان سقز برگزار گردید.

مطالبی که در مقاله بیان شده عبارت است از مختصری از آیات و احادیث در دیوان مولوی، و همچنین تأثیر پذیری مولوی از مولانا جلال‌الدین رومی و حافظ شیرازی.

بسم الله الرحمن الرحیم من تاه فیه نهیة الحکیم «مولوی کرد»

بسم الله الرحمن الرحیم هست کلید در گنج حکیم «نظامی گنجوی»

به نام خداوندی که انسان را برترین موجودات و گل سرسبد آفریده‌های خود قرار داد، و با بخشیدن عقل و نطق او را از همگان متمایز گردانید.

این موجود برتر، به وسیلهٔ عقل و هوش خود می‌تواند به قلّهٔ رفیع سعادت و ذروه تعالی معنویت دست یابد. به جایی رسد که غیر از خدا هیچ چیز را نبیند، و با عشق به خدا آنچنان نفس خود را تزکیه و تذهیب نماید که دلش آینه‌ای بی‌زنگار گردد، تا در همه حال وجود خدا را در خود منعکس سازد، و هیچگاه به هواهای نفسانی آلوده نگردد. (**المؤمن من ینظر بنور الله**) آری سید عبدالرحیم متخلص به «معدومی» و مشهور به مولوی، یکی از آن انسانهایی بود که آبگینهٔ صیقل یافته قلبش همیشه و در همه حال نمایانگر خدای خود بود، و خدا را در قلب بی‌آلایش خود می‌نگریست.

در الفوایح می‌گوید:

میان اهل دل ای دل خودآرا　　خودآرا دان تو مدلول خدا را

مولوی، در تمام آثار خود اعم از عربی و فارسی و کردی، در جای جای اشعارش به خدا توجه دارد و از قرآن و حدیث استنباط می‌کند. حتی در زمانی که با دوستان خود و دیگران صحبت می‌کند، توجه به آیه و حدیث در کلامش ظاهر است، و در هر امری آنها را سرلوحهٔ کار خود قرار داده است.

تتبع و تحقیق در اشعار مولوی کرد، جهت جمع‌آوری آیات و احادیث کاری است بس مهم و خطیر که من نوعی نمی‌تواند از عهدهٔ این امر بزرگ برآید، امّا از روی عشق و علاقهٔ وافری که به این کار داشتم با قلّت دانش و بضاعت اندك بر خود لازم دانستم آنچه در توان دارم در این راه قدم بردارم.

اگر آیات و احادیث را در تمام آثار مولوی بررسی کنیم، مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود.

در اینجا تنها به دیوان شعرش اکتفا شده و آنچه به نظر کوتاه و عقل ناقص من رسیده و شاید یك صدم آن هم نباشد بیان شده است.

لازم به تذکر است که آنچه من از قرآن و حدیث شاهد مثال آورده‌ام کاوشی است جزئی نه کلی، شاید شاعر به آیات و احادیث دیگر نیز توجه داشته باشد.

اینك در صفحه ٥١ دیوانش اینگونه اظهار می‌دارد که:

ئەی گرد مەوجوودی جەتو گرت مایە　　مەوجوود هەر تونی ماسیوا سایە

پەنهان بی‌تەنها وەحدەتت مەوجوەرد　　پەی شناسایی زهوریوەت کەرد

بەوێت جەی عاڵەم بێ‌بەقای ناسوت　　ئەروەی گرد جیلوەی وەرین نەشناسوت

بەسەد جیلوەی تەر بی‌چونو چە نی　　شناسایی توم نەمەبو هەنی

ای خدایی که همهٔ موجودات از تو سرچشمه و مایه گرفته، موجود ازلی و ابدی تنها تویی و همهٔ موجودات فناشدنی هستند. ای خدایی که از دیده ظاهر بینان مخفی هستند و یگانگی تو موج می‌زند. برای شناساندن خود در پدیده‌هایت خود را ظاهر ساختی. در این دنیای فانی انسانی اگر با این همه جلوه‌های روشن و آشکارت شناخته نشوی با آشکار شدن صد جلوهٔ دیگر باز هم ترا نخواهم شناخت. ای خداوندی که بی‌مثل و مانندی.

در بیت اول اشاره دارد به آیات ٢٦ و ٢٧ سوره الرحمن که می‌فرماید

«کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال و الاکرام»

در بیت دوم و سوم اشاره دارد بر حدیث قدسی که می‌فرماید

«کنت کزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف»

و در بیت چهارم اشاره دارد به آیه آخر سوره اخلاص که می‌فرماید

«و لم یکن له کفواً احد»

در صفحه ٨١ تا ٨۴ با خدای خود راز و نیاز می‌کند و از او طلب مغفرت می‌نماید.

عومرم سەراپا غەرق غەفڵەتەن — زادئاخرم بار خەجڵەتەن
بەڵام مشیوتو وە فەزڵەکەی وێت — کردەی من نەبو بەهانە پەریت
اغمازکەی جەگرد نابەکاری من — جەڕوسیایی‌و بەدکرداری من
نەفس بەدکردار بێ دین بەدبەخت — شووم سەرگەردان خەیاڵان سەخت
پەی چیش عادەتت وەگوناەکەردەن — ژار مەحرومی‌ی رەحمەتت وەردەن

در سه بیت اول با اقرار به سرکشی نفس امّاره از خدا رحمت و آمرزش می‌طلبد که اشاره به حدیث نبوی دارد که می‌فرماید.

«اللهم غفرلی، و ارحمنی و الحقنی بالرفیق الاعلی»

و در دو بیت آخر اشاره به قسمتی از آیه ۵۳ سوره یوسف دارد که می‌فرماید.

«ان النفس لامّارة بالسّوء»

در صفحه ۱۲٦ می‌گوید

مەعدومی کردەی بەدی هەزار تەرز　　زانـوی ئومیدت ناوە روئەولەرز

ئەو کەس مەزا نووستارەن ئارو　　جەو بوزرگ تەرەن شەو ئەوروت نارو

اشاره به آیه ۳۹ سوره زمر دارد که می‌فرماید

«لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذّنوب جمیعاً»

که با توجه به لطف و بخشش خدا، خطاب به خود می‌گوید از رحمت خدا مأیوس مشو.

در صفحه ۳۱۸ خطاب به مرشد خود شیخ سراج‌الدین نقشبندی می‌گوید:

خەلّیفەی سەدای «ادن» شنەفتە　　بەلّەد نە سارای ئەتوا رهەفتە

در رابطه با عرفان مرشد خود صحبت می‌کند که او مراحل عرفان را طی کرده و کاملاً به آن آگاه است. و اشاره به آیه ۹ سوره نجم دارد که می‌فرماید:

«ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین اوادنی» که در شب معراج حضرت محمد ﷺ روی داد. منظور از اطوار هفته، هفت مرحله عرفان است که عبارتند از:

۱ـ تصفیه روح ۲ـ تصفیه قلب ۳ـ سر ۴ـ خەفی ۵ـ اخفی ٦ـ نفس ۷ـ طبیعت

در صفحه ۲۵۰ خطاب به نفس خود باز، می‌گوید:

ستارەی رِجات هەردەم داروسو　　دماخ، شادوەبوی «و لا تیأسوا»

به آیه ۸۷ سوره یوسف نظر دارد که می‌فرماید: «**ولا تایسوا من ورح الله**»
باز هم خطاب به خود می‌گوید از رحمت مأیوس مشو.
و در همین قصیده در بیتی دیگر می‌گوید:

وەکردە وەفام ئەرگاە ناوەردەن　　باك نیەن وەفام وەباوەڕ کەردەن

اشاره به حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ دارد که می‌فرماید: «**لا یضرمع الایمان ذنب**» یعنی گناه، ایمان مؤمن را ساقط نمی‌کند.

مولوی می‌گوید: اگر گه‌گاهی در رفتار و اعمال خود وفادار نبوده‌ام ترسی ندارم زیرا به ایمان و یقین خود وفادار مانده‌ام. و نیز اشاره به حدیث دیگری دارد که می‌فرماید: «**لا یدخل النار احدٌ فی قلبه مثقال حبة خردل من ایمان**». داخل جهنم نمی‌شود کسی که یك ذره ایمان در دل داشته باشد.

این عالم ربانی و وارسته در صفحه ۲۳۴ در سرزنش نفس خود می‌گوید:

دڵەراگە کە خەیلی تاریکەن　　پردە کەسەختەن، خەیلی باریکەن
سارای هدایت تاریك مەوینون　　رای نەجات یەکجار باریك مەوینون
چوڵە چراوی پەری وێت سازدەر　　وەقەد توانای وێت باربەندی کەر

اشاره به آیه ۲۸۶ بقره دارد که می‌فرماید: «**لا یکلف الله نفساً الا وسعها**»
می‌گوید روز قیامت بسیار سخت است و باید برای آن روز تدارك دید. تو هم به اندازه توانایی و وسع خود عمل صالح داشته باش و چراغی فرا راه خود فراهم کن.

در صفحه ۱۱۱ اینگونه بیان می‌کند که:

دڵ تفڵو ئازیز هەر ڕونە شأنی　　هەڕڵادی تەرزی، هەرسات نیشانی

یعنی دل ما، مانند طفلی نادان و بی‌تجربه است و یار ما که خداوند است هر روز در انجام کاری است. که اشاره به آیه ۲۷ الرحمن دارد که می‌فرماید:

«کل یوم هو فی شأن»

در صفحه ۷۲ در تسلیت به یکی از دوستان می‌گوید:

ئیمه گشت فانی هەر ئەوەن باقی نازون وەبازوی پڕ نیروی ساقی

اشاره به آیه ۸۸ سوره قصص دارد که می‌فرماید: **«کل شیی هالك الا وجهه»**

یکی از بزرگ زادگان جاف به نام آمینه خان «که خواهر رضاعی مولوی بوده، قول می‌دهد که به عیادت مولوی برود،لیکن با پیش آمدن مشکل نمی‌تواند برود، نامه‌ای به مولوی می‌نویسد و از او درخواست دعای چشم زخم می‌کند. مولوی نامه را جواب می‌دهد و همراه یك غزل برایش ارسال می‌دارد. در یکی از اشعار غزل این گونه اظهار می‌دارد:

«ئەمرت موتاعەن (اطعنا) وەندم دوعای چەمەزەخم جە پیران سەندم

یعنی نامه‌ات را خواندم و امرت را اطاعت کردم و دعای چشم زخم را از پیر و مرشد گرفتم و برایت فرستادم. که اشاره به آیه ۲۸۵ بقره دارد که می‌فرماید: **«سمعنا و اطعنا»**. در صفحه ۹۲ می‌گوید:

وەر توبینایيت پەردەش هانەسەر ئەو تۆ مونێۆجه تۆزه ریفتەر

اشاره به آیه ۱۰۳ انعام دارد می‌فرماید: **«لا تدرکه الابصار و هو یدرك الابصار»** و همچنین اشاره به حدیث پیغمبر ﷺ دارد که میفرماید:

«الاحسان ان تعبد الله کانك تراه فان لم تکن تراه فانه یراك»

تأثیر پذیری مولوی کرد از مولانا جلال‌الدین رومی:

مولوی که در صفحه ۵۱ دیوانش می‌گوید:

پەنهان بی تەنها، وەحدتت مەوج وەرد پێ شناسایی زوهوریوەت کەرد

و در صفحه ۳ ـ العقیده المرضیه نیز می‌گوید:

له‌که‌ی مونافات «لِکَیْ أَعْرِفْ» چوو ده‌سه‌مل له‌گه‌ڵ «لیعبدون» بوو

اشاره به حدیث قدسی دارد که می‌فرماید:

«کُنْتُ کَنْزاً مَخْفیاً فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعرفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلقَ لِکَیْ اُعْرَفَ»

در بیت اول می‌گوید: خدایا تو از دید ظاهربینان پنهان بودی و یگانگی تو در پدیده‌هایت موج می‌زد و برای شناساندن خود پدیده‌ها را بوجود آوردی تا بوسیله آن از نظر عارفان واقعی آشکارا شناخته شوی.

در بیت دوم می‌فرماید تو جن و انس را آفریدی تا ترا عبادت کنند. آیه ۵۶ سوره ذاریات «مولوی می‌گوید هیچ منافاتی بین آیه مذکور و حدیث قدسی «**کنت کنزا مخفیا**» وجود ندارد زیرا جن و انس باید ابتدا خدای خود را بشناسند بعد او را پرستش کنند، چون پرستش موجود ناشناخته درست نیست.

مولانا جلال‌الدین در صفحه ۲۹ حدیث مثنوی می‌فرماید:

گنج مخفی بدی زپرّی چاك کرد خاك را تابان ترا ز افلاك کرد.

که او نیز اشاره به همان حدیث قدسی «**کنت کنزا مخفیا**» دارد.

مولوی کرد، در صفحه ۶۳ عقیده مرضیه در رابطه با معراج پیغمبر ﷺ می‌فرماید:

وەك مەولود شەو بۆ عروج یەقین «صار رحمة علی العالمین»

یعنی همانطور که پیغمبر در شب، تولدش روی داد، معراجش نیز در شب واقع گردید و خداوند او را بر جهانیان رحمت قرار داد.

مولانا می‌فرماید:

از رحمة للعالمین اقبال درویشان ببین

چون مەنور خرقه‌ها، چون گل معطرشالها

«تصویرگری، در غزلیات شمس، دکتر حسین فاطمی»

که هر دو اشاره به آیه ۱۰۷ سوره انبیاء دارند.

مولوی کرد در صفحه ۲۷ الفوایح می‌فرماید:

شه کافه بپرس از کاف لولاك　　بود کافی بود گراندیش پاك

و همچنین در عقیده مرضیه می‌گوید:

قەتعی نەزەرت جاری لەولاکە　　مەنشأو مەدفەن خەلّات لەولاکە

که اشاره به حدیث مشهور «**لولاك لما خلقت الافلاك**» دارد.

مولانا در احادیث مثنوی می‌فرماید:

با محمد بود عشق پاك جفت　　بهر عشق او را خدا لولاك گفت

زانکه لولاك است بر توقیع او　　جمله در انعام و در توزیع او

که گفتهٔ مولانا نیز اشاره به همان حدیث «**لولاك لما خلقت الافلاك**» دارد.

مولوی کرد در صفحه اول عقیده مرضیه دربارهٔ عشق به خدا و عرفان می‌گوید:

کناره‌ی سەحرا نادیاریە　　بینایی عوقول ئاوموروواریە

ضیق النفس‌یە هەناسەی نایە　　دانش، پی دەلیل عِرْق النّسایە

یعنی عشق و عرفان مانند بیابانی است که انتها ندارد و بینش عقلیون در این باره به مرض آب مروارید مبتلا شده و دچار تنگی نفس و آسم گردیده و همچنین پای عقل و دانش در راه عرفان و خداشناسی به مرض عرق النسا مبتلا شده، که یکی از بیماریهای اعصاب است. غالباً در کمر بروز و به زانو و پا سرایت می‌کند. مولوی می‌گوید عرفان با استدلال و عقل میسر نیست.

مولانا در همین رابطه و در همین مفهوم در مثنوی معنوی می‌فرماید:

پای استدلالیان چوبین بود　　پای چوبین سخت بی‌تمکین بود.

در رابطه با شناخت خدا مولوی در صفحه ۵ الفوایح می‌گوید:

میان اهل دل ای دل خودآرا خودآرا دان تو مدلول خدا را

و مولانا در صفحه ۹ مثنوی در همین رابطه می‌فرماید:

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب

مطلب دیگری که قابل توجه است تشبیه بلیغ و زیبایی است که هر دو در یك مفهوم به کار برده‌اند، و آن سفید شدن مو و پیری است که آن را عشق و شوق می‌نامند نه پیری و فرسودگی زیرا هر دو با یك زبان می‌گویند ما از مرگ استقبال می‌کنیم و این پیری مرحلهٔ تکامل ما است.

مولانا می‌فرماید:

گر موی من چون شیرشد از شوق مردن پیر شد

من آرد گندم نیم چون آمدن در آسیا؟

و مولوی کرد در صفحه ۲۵۳ دیوان کردی می‌فرماید:

وادەی سفیدی شکوفەی پیرین شکوفەی باخچەی پیری دڵگیرین

شکوفەی باخچەی پیری سفیدەن سەرمایەی میوەی عیرفان هەرئیدەن

یعنی زمان فرا رسیدن شکوفهٔ سفید شدن موی پیری است و این شکوفهٔ باغچه پیری است. شکوفه باغچه پیری سفید مو است و میوه و ثمرهٔ عرفان همین سفید شدن مو است. تنها تفاوت در مشبه‌به است که مولانا سفیدی مو را به سفیدی شیر تشبیه کرده امّا، مولوی کرد آن را به شکوفه تشبیه کرده است. گویی هر دو مطلب از یك روح نشأت گرفته است. آری چون جهان‌بینی و مکتب هر دو یکی است، مفهوم هم یکی است.

امّا می معرفت از دیدگاه این دو عارف وارسته و الهی:

مولوی در صفحه ۴ الفوایح می‌گوید:

بـــزن نـــائی نـــواهـــای عـــراقـــی　　بـــده ســاقی از آن صـــهبای بـــاقی
به مستی تا در آید مـــو بـــه مـــویم　　بـــپویم ره بـــخندم گـــه بـــمویم
بـجویم بـاز از آن، آبـی بـجویم　　بـرویم بـار دیگـر خـوش بگـویم
بـــه ذات واجب بـالذات مـعبود　　که بود و هست و خواهد تا ابد بود.

مولانا می‌گوید:

ســـــــــاقی صـــــوفیان شـــــرابـــــی ده
کـــــان نـــــه از خـــم بـــود نـــه از انگـــور
زان شـــــرابـــــی کـــه از بـــوی جـــوشش او
مـــــــردگان را بـــــرون کشـــــد از گـــــور
کـــــجا شـــراب طـــهور و کـــجا مـــی انگـــور
طـــهور آب حـــیات است و آن دگـــر مـــردار

که هر دو دارای یك مفهوم و یك حال و وجد است.
مولوی در صفحه ۲۴ دیوان این گونه بیان می‌دارد که:

سا دەرویّش کەفیّ بە نەڕووی دەف　　گیان مونتەزرەن پەری ریزەی دەف

یعنی ای درویش پنجه‌ای به دف بزن چون روح من در انتظار صدای دف است تا به وسیلهٔ آن به حال و وجد در آیم.
مولانا هم در این معنا می‌گوید:

یك شـــبی تـــا روز دف را تـــو بـزن بـر نـام او
کز جـمال یـوسفی دف تـو شـد چـون پـیرهن

یعنی همانطور که یعقوب با استشمام بوی پیراهن یوسف، خبر یوسف به او

رسید و چشمانش بینا شد، اگر تو با نام و یاد خدا شبی برایم دفی بزنی به آرزوی خود خواهم رسید.

مولوی در صفحه ۲۷۸ دیوان می‌گوید:

دەورەی دوبارەی ڕای حەق هەر کەس بیشوی بـــاخچەی ئـەبەد مـــەیونە بـینیش

اشاره به گفته حضرت عیسی (ع) دارد که می‌گوید:

«لن یلج ملکوت السماوات من لم یولد مرتین»

یعنی هر کس دوبار متولد نشود به مقام عالی معنوی راه نمی‌یابد و به خـدا نزدیك نمی‌شود. منظور از دوبار متولد شدن، این است که بار اول انسان از مادر زاده میشود پاك و معصوم است و منظور از تولد بار دوم این است که انسان راه راست هدایت و خداپرستی را پیش گیرد مثل این است که تازه متولد شده وهیچ گناهی‌ندارد. که: «**و التائب من الذنب کمن لاذنب له**» احادیث مثنوی صفحه ۱۶۷.

در همین معنا و مفهوم مولانا در صفحه ۹۶ و ۱۹۴ احادیث مثنوی می‌فرماید:

چون دوم بار آدمی زاده بـزاد — پای خود بر فـرق عـلّتها نـهاد

زاده ثـانیت احـمد در جـهان — صـدقیات بـودا و انـدر عـیان

مولوی در عقیده مرضیه صفحه ۷۸ در رابطه با حدیث پیغمبر ﷺ نسبت بـه حضرت علی (ع) می‌فرماید:

وەلی مـؤمنین اسـوەو مـوقتەدی — مورتەزایەو موجتەباو مـوهتەدی

چلون فـەزلیکی وازحـەو جـەلی — مـــن کـنت مـولاه مـولاه عـەلی

و مولانا در احادیث مثنوی در صفحه ۲۲۴ می‌فرماید:

ز ایـــن سـبب پـیغمبر بـا اجـتهاد — نـام خـود و آن عـلی مـولی نـهاد

گفت هر کس را منم مولی و دوست — ابـن عـم مـن عـلی مـولای اوست

که هر دو اشاره به حدیث پیغمبر است فرمود:

«من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

یعنی، هر کس من دوست و یاور او هستم، علی نیز دوست و یاور اوست. خدایا دوست بدار آن کس را که علی را دوست می‌دارد. و دشمن بدار او را که علی را دشمن می‌دارد.

در تشبیهی که هر دو برای انسان مغرور و خودخواه به کار برده‌اند. او را به شیر تشبیه نموده‌اند. مولوی در صفحه ۱۴۳ دیوان می‌گوید:

هەر شێرێ جە شیرشێران شیروەردەن گەردەن پەی زەنجیر تەقدیر کەج کەردەن

یعنی، هر انسان نیرومند و مغروری مانند شیر از پستان شیر، شیر نوشیده است در مقابل قدرت و تقدیر الهی رام و گردن کج است.

و مولانا گوید:

آنکو ز شیران شیر خورد او شیر باشد نیست مرد

بسیار نقش آدمی دیدم که بود او اژدها

مولوی کرد در صفحه ۱۱۱ دیوانش می‌گوید:

دڵ تەفڵو ئازیز هەروونە شأنی هەر لادی تەرزی هەر سات نیشانی

یعنی دل مأ، مانند طفلی نادان و بی‌تجربه است و یار ما که خداوند است هر روز در انجام کاری است. که اشاره به آیه ۲۷ الرحمن است می‌فرماید: «**کل یوم هو فی شأن**»

مولانا در همین معنا در صفحه ۹۳ مثنوی می‌فرماید:

بهر این فرمود رحمان ای پسر کل یوم هو فی شان ای پسر

مولوی کرد در صفحه ۱۲۶ عقیده مرضیه می‌گوید:

ظـاهر شـەرعی بگـرە ئـەگـەردەن تـا ام مـردن تـێ یـا خـوئەو مـردن
چـون بـەو ظـاهرە دڵ نـورانـی بـو پەردەی زوڵمانی لەڕووی دڵ لاچو

یعنی تمام دستورات ظاهری شریعت اسلام را انجام بده تا روحت پاك و آزاد گردد. و تا روز آخرت یا مردن بعدی این کار را انجام بده. و وقتی این کار را کردی دلت نورانی می‌شود و پرده تاریك جهالت از روی چشمانت برداشته می‌شود.

اشاره به حدیث نبوی دارد که می‌فرماید: «**موتوا قبل ان تموتوا**»

مولوی در صفحه ۵۶ عقیده مرضیه می‌گوید:

آخـر مـؤخر اول مـقدم ذولغنی والفقرا کمل واتـم
مرحبا فی الامراب الاجـداد عجبا فی الخلق من الاولاد

اشاره به خلقت حضرت محمد ﷺ دارد که می‌فرماید: من آفریده شده بودم که آدم هنوز آب و گل بود. یعنی در عالم روح حضرت محمد ﷺ قبل از همه آفریده شده. اما از لحاظ رتبه و مرتبه بعد از همه پیغمبران آمد. «**کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین**» «**کنت اول النبین فی الخلق و آخرهم فی البعث**» احادیث مثنوی ص ۱۱۱.

مولانا در همین معنا می‌گوید:

گر به صورت من زآدم زاده‌ام من به معنی جدّ جـد افتاده‌ام
پس زمن زایید در معنی پـدر پس ز میوه زاد در معنی شجر

که هر دو دارای یك مفهوم و معنی می‌باشد.

مولوی کرد در صفحه ۱۱۴ عقیده مرضیه درباره جبر و اختیار می‌گوید:

ئیسناد ئەفعال هەر کەسی بـوخوی دەدا ئەبال خوی تەماشای دەکەی

رویـــم‌و هـــەڵسام، دانیشتم بـردم خواردم‌و کوشتم، نەمکرد یا کردم
تابەندە بەو تەرز نەکـا بـە مـوختار تەکلیف شـەرعی لێناکـا جـەبار

یعنی هر کس علت کار خود می‌باشد، و کار خود را بـا اختیار خـود انـجام می‌دهد، و در این امر، یکی توانا و یکی ناتوان، یکی دانا و یکی نادان است. اینکه من می‌روم، به پا می‌خیزم، می‌نشینم، می‌برم، خودم، کشتم و انجام ندادم، به اختیار خود میباشد.

مولانا جلال‌الدین هم در صفحه ۹۸۷ دفتر پنجم در همین معنا می‌فرماید:

ایـن کـه فـردا ایـن کـنم یـا آن کـنم ایـــن دلیـــل اخـــتیار است ای صـنم
وان پشیمانی کـه خـوردی زان بـدی ز اخـــتیار خـــویش گشـــتی مـــهتدی
جمله قرآن امر و نهی است و وعـید امـر کـردن سـنگ مـرمر را کـه دیـد
هـــیچ دانـــا هـــیچ عـــاقل ایـــن کـند با کلوخ و سنگ خشـم و کـین کـند

صدها نوع دیگر. مولوی کرد و مولانا جلال‌الدین رومی از این وجـه تشـابه‌ها دارند که مجال بیان آنها نیست.

تأثیرپذیری مولوی کرد از حافظ شیرازی.

مولوی برای یکی از دوستانش که برایش نامه نفرستاده، خیلی ناراحت بوده. به دیوان حافظ تفأل می‌کند و خطاب به روح حافظ در صفحه ۳۸۰ دیوانش در یك قصیده ۲۱ بیتی اینگونه اظهار می‌دارد.

ڕای جـــەعفەرئاباد سـارای گـەرم مـەیل مەنزڵ شـیراز شـار سـەودای عـیشق لێـل
دەس‌و دیـــم وە ئـاوڕ وکـن‌ئاباد شـەوق ئـــیمام مـیحراب سـەر مـوسەلای زەوق
خواجەی سەرحەڵقەی بەزمە کەی‌ئەلەست دەمـــاخ وەنـــەشئەی بـــادەی فـەنامەست
خـــەیلیوەن ئـازیز شـای نـەونەمامان پـــەی شـــیفای زامـــان نـــامەش نـەیامان

بو بەشق ئەو جام ئەو بەزم ئەو جەم بـــێمەیلی ئـــازیز نـەوینی وە چـەم
مـــەزانـی چـەنیم چـەم هـاوە ڕاوە ئـەروهی زومـە یـو پـەیکی جـەلاوە
مـــاوەرو نـامەی جـام جـەمینە کـەم دیـدەی دونـیاو دیـن دونـیاو دیـنە کـەم
یـەك غـزەل مـەتلەع (مـژدەای دڵ) بـو باوەربەڵ پـەی دڵ تـەسکین حـاصڵ بـو

جعفرآباد و مصلا محله‌هایی از شیراز و رکن‌آباد چشمه‌ای در شیراز است. مولوی می‌گوید: ای کسی که گذرگاهت جعفرآباد است و آن دشت گرم آرزوی عاشقان است. و ای کسی که منزلت شهر شیراز و آن سودای عشق لیل است. و ای کسی که با آب چشمهٔ رکناباد سوز درون دلداران وضو گرفته‌ای و در محراب مصلای آرزومندان امامت کرده‌ای ای کسی که در روز (الست بربکم) خداوند، در میان مسلمانان پیش قدم بودی و به نشئهٔ بادهٔ فنا و عشق بـه خـدا سـرمست شدی. مدتی است که دوستم برایم نامه نفرستاده است.

ای خواجه حافظ، یارب هرگز مانند من بی‌میلی یار عزیز را به چشـم خـود نبینی. تو می‌دانی که من چقدر چشم به راه نامهٔ یار هستم، به خاطر همین است که قسمت می‌دهم به عشق آن پیاله شراب معرفتی که نوشیده‌ای و به آن انجمن عاشقانی که در میان آنان بوده‌ای، اگر می‌دانی به این زودی پیك، نامه دوست محبوب چهره نورانی راکه مایهٔ دنیا و دین من است برایم می‌آورد. در این تفأل که به دیوان تو زده‌ام غزلی بیاید که مطلعش این بیت باشد.

«مژده ای دل که مسیحا نـفسی مـی‌آیدکه ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید»

و خواجه می‌گوید:

بده ساقی می باقی که در جنت نـخواهـی یـافت
کـــنار آب رکـــناباد و گـــلگشت مـــصلا را

نـــمی‌دهند اجـــازت مـــرا بـه سـیر و سـفر
نسـیم بـــاد مـــصلی و آب رکـــناباد
خـــوشا شـــیر ازو وضـــع بـــی‌مثالش
خـــداونـــدا نگـــه‌دار از زوالش
ز رکـــناباد مـــا صـــد لوحش الله
کـــه عـــمر خـــضر مـــی‌بخشد زلالش
مـــیان جـــعفرآبـــاد و مـــصلی
عـــبیر آمـــیز مـــی‌آید شـــمالش

مولوی در صفحه ۲۳۴ دیوانش سوز و آتش درون خود را به آتش نمرود که برای حضرت ابراهیم(ع) برافروخت تشبیه کرده و می‌گوید:

سەبای هەناسەم نەدەرون سەد تەرز کەردەن کڵپەی نار ئیبراهیمی بەرز

یعنی باد صبای نفسم در درونم صد نوع آتش برافروخته مانند آتشی که نمرود برای ابراهیم (ع) برافروخت.

حافظ در غزل ۳۰۲ در همین معنی می‌گوید:

یارب این آتش که در جان من است سرد کن ز آن سان که کردی بر خلیل

مولوی در صفحات ۲۸۰ و ۱۹۴ در اشاره به آیه «**الست بربکم**» می‌گوید:

من ڕوی مامەڵەی گردین خاس‌و کەس جـەوڕا سـەبازاڕ شـارەکـەی ئـەڵەس
جەسەر دوکانچەی شای سەر توجاڕان هـور گـرتم کـاڵای بـەڵای نـازاران
خومن هەر جەزوو وەمـەیڵت مـەستم هەرجان فیداکـەی ڕوکـەی ئـەڵەستم

در بیت اول خطاب به حافظ شیرازی می‌گوید ای آقا و سرور حلقهٔ عارفان. روز نخست آفرینش روح، که خدا از روح همه انسانها سئوال کرد و فرمود:

الست بربکم» که به شراب فنا فی الله مست شده‌ای. و در دو بیت بعد می‌گوید: من در روز ازل که خدا از ارواح انسانها سئوال کرد که آیا من پروردگار شما نیستم و همه یك صدا گفتند بلی.

در همان روز من بلا و ناراحتیها را در راه عشق به خدا پذیرفته‌ام و به آن راضی هستم در بیت آخر می‌گوید من از زمانهای پیش به میل تو سرمست بودم و همان جانفدای روز الستم حافظ نیز در دیوانش به این آیه اشاره دارد و می‌گوید:

برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر
که ندادند جز این تحفه به ما روز الست
مقام عیش میسر نمی‌شود بی رنج
بلی به حکم بلا بسته‌اند عهد الست
مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست
که به پیمانه کشی شهره شدم روز الست

مولوی در صفحه ۴۱۴ در رابطه با ماه رمضان و روزه و ثواب آن می‌گوید:

ساقی سا سه‌د جاروه نازت نازو هورده‌و وه‌گولّ بانگ سه‌دای «ومتازوا»

یعنی ماه رمضان به پایان رسید و امروز، روز عید است ای ساقی ندا سر دهید که ای کسانی که روزه نگرفتید، از روزه داران جدا شوید، چون روز عید روز شادی روزه داران است، نه شادی شما. اشاره به آیه ۵۹ سوره یس دارد که می‌فرماید: «**و امتازوا الیوم ایها المجرمون**»

حافظ نیز در صفحه ۸۷ در همین مضمون می‌گوید:

ساقی بیار باده که ماه صیام رفت در ده قدح که موسم ناموس و نام رفت
زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه ... زره نیاز به دارا السلام رفت

مولوی در صفحه ۴ الفوایح می‌گوید:

بزن نائی نواهای عراقی　　بده ساقی از آن صهبای باقی
به مستی تا در آید مو به مویم　　بپویم ره بخندم گه بمویم
بجویم باز از آن آبی بجویم　　برویم بار دیگر خوش بگویم

در همین معنا هم حافظ در ساقی نامه می‌گوید:

بیا ساقی آن می که حال آورد　　کرامت فزاید کمال آورد
به من ره که بس بی‌دل افتاده‌ام　　وز این هر دو بی‌حاصل افتاده‌ام
بیار ساقی آن آب اندیشه سوز　　که گر شیر نوشد شود بیشه سوز

در این معنا مولانا هم داشت که در بخش پیش آمده است.

مولوی در صفحه ۴۵۰ دیوانش می‌گوید:

مطرب سازه‌که‌ت ئوف چه‌وه‌ش ته‌رزبی　　ئه‌مجاریش وه‌ك ده‌نگ مجلیس هه‌ر به‌رزبی
تا کوره‌ی زاریم بڵێسه سانۆ　　داخ لوای وێم جه دڵ نه مانو

یعنی ای مطرب آهنگ ساز تو چقدر خوش است، دوباره بنواز تا مانند آهنگ دستهٔ نوازندگان یاران، آواز آن بگوش برسد، تا شاید آتش درونم بوسیلهٔ این آهنگ زبانه بکشد و ناراحتی مرگ خود را فراموش کنم.

لسان الغیب حافظ شیرازی در این معنی در صفحه ۱۲۲ می‌فرماید:

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد
نقش هر نغمه که زد راه به جایی دارد
عالم از ناله عشاق مبادا خالی
که خوش آهنگ و فرح‌بخش هوایی دارد

و در صفحه ۱۲ نیز می‌گوید:

ساقی بنور باده بر افروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

و مولانا در غزلیات در همین رابطه می‌فرماید:

مطرب مهتابرو، آنچه شنیدی بگو
ما همگان محرمیم آنچه بدیدی بگو
ای مطرب جان، چون دف به دست آمد
این پرده بزن که یار مست آمد

مولوی کرد در صفحات ۴۸۰ ـ ۲۹۶ و ۵۵۵ دیوانش می‌فرماید:

مطرب بەو نەغمەی شانازیتەوە یا بەو پەردەی پاك حجازیتەوە
بوڵەندکەر دڵسوز سەدای دڵتەنگی بەڵکم بیدار بوجەی خاو سەنگی
مطرب یەکارەن مەو سیاسنگی من بەی حاڵە وەتووەی بی دەنگی
مطرب یەکەمان بالای خەم وەردەم یە تار ئەسرین خەم کوك ئاوەردەم
سادەێ تەنخوای من وەی دەم دەردەوە لیدەر نەوایی وەی چەند فەردەوە

یعنی ای مطرب با نوع آهنگ قدیمی «شانازی» یا «حجازی» ـ که دو نوع آهنگ قدیمی کردی بوده‌اند ـ صدای آوازت را بلند کن تا شاید از این خواب غفلت سنگین بیدار شوم. ای مطرب آیا این کار است که تو می‌کنی؟ مگر دل تو سنگ سیاه است که من با این حال افتاده‌ام و تو بی‌صدا و ساکت نشسته‌ای؟ پس بنواز تا به حال و وجد آیم، ای مطرب من خیلی ناراحت هستم، بیا این قد من که مانند کمان خمیده شده، بجای کمان بگیر و ادامهٔ سیل اشکم که غصه مانند تار کمان آن راکوك کرده و به جای تار از آن استفاده کن، و به عوض من با این چند بیتی که سروده‌ام برایم بنواز تا از ناراحتی و دربدری راحت شوم. و بیتهایی که

گفته هفت بیت است برای نمونه دو بیت را می‌آوریم.

یا جه‌گونای من که‌ره‌م ئاوان تـه‌ر ره‌حمه‌ت جه‌تاوان من فراوان تـه‌ر

هـه‌ر تـوفی وه‌تـاق دانـاو تـه‌وانـا توم هه‌نی، هه‌نی ئـه‌وکیم بـو هـانا

یعنی ای خدایی که کرم و بخشندگی تو بیشتر از گناهان من است ـ صاحب قدرت و آگاهی کامل تنها تویی. و من هم تنها پشتیبانم تویی و بغیر از تو به چه کسی پناه ببرم؟ فقط به تو پناه می‌آورم و پناه من تنها تویی و بس.

در خاتمه باید به عرض برسانم، وجه تشابه یا تأثیرپذیری مولوی کرد از این دو شاعر و عارف وارسته، یعنی مولانا و حافظ، بخصوص مولانا جلال‌الدین رومی به حدی است که این مقاله گنجایش آن را ندارد، و این مختصر مشتی از نمونه خروار است. این دو عارف متأله و این دو شاعر گرانمایه، گویی یك روح بوده‌اند در دو کالبد. برای آگاهی بیشتر خوانندگان عزیز را به آثار این بزرگان و مقایسه وجوه مشترکشان ارجاع می‌دهیم. و امید است پوزش مؤلف مقاله را بخاطر نقایص و مختصر بودن بپذیرید.

والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته»

علی احمدزاده از سقز

۱۳۷۱/٦/۵

مآخذ مقاله

۱ـ دیوان کردی مولوی به شرح مه‌لا عبدالکریم مدرس

۲ـ عقیده مرضیه ـ کردی به شرح ملا عبدالکریم مدرس

۳ـ الفوایح ـ فارسی ناشر محی‌الدین صبری نعیمی ـ چاپخانه مصر

۴ـ تصویرگری در غزلیات شمس دکتر سیدحسین فاطمی

۵ـ احادیث مثنوی بدیع‌الزمان فروزانفر

۶ـ گزیدهٔ غزلیات شمس دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

۷ـ مثنوی معنوی رینولد آلین نیکلسون

۸ـ دیوان حافظ باتصحیح پژمان بختیاری

عصر نوین و نیاز امروزی به تفکر عرفانی

سید محمد راغب احمدی

بسم الله الرحمن الرحیم

« مَنْ تـاه فیه نُهیةُ الحکیـم »

قبلاً شایان آنست که از برگزار کنندگان این کنگره، سپاس و تقدیر شایسته‌ای بجای آورده، توفیق بیشتری برای بانیان آن در دیگر زمینه‌ها را آرزو کنم.

از میان موضوعهای داده شده مناسب آن دیدم که موضوع: **(عصر نوین و نیاز امروزی به تفکر عرفانی)** را انتخاب کرده مختصری وقت گرانبهای عزیزان را بگیرم.

عرفان و شناخت عرفانی یکی از پیچیده‌ترین راز و رمزهای حیات بشری است که تاکنون در ابهام باقی مانده است لذا کار و تأمل در این گستره در این محدوده نمی‌گنجد ولی بحکم اجابت و به حکم اصل

(آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید)

قصد آن دارم که خود را به لبه‌ها و کرانه‌های این دریا واگذارم دریائی که سراسر ورطه و گرداب است و بقول سعدی:

در این ورطه کشتی فرو شد هزار که پیدا نشد تخته‌ای بر کنار

قبلاً نظری بر اصل عرفان تحت عنوان ـ مدخلی بر اصل عرفان و سپس نیاز امروزی به تفکر عرفانی داشته باشیم.

۱ـ (مدخلی بر اصل عرفان) براستی عرفان چیست و از کجا نشأت گرفته است؟

اصولاً آنگونه که برای اکثر علوم و پدیده‌های حیات اجتماعی و فرهنگی انسان یك تعریف منطقی جامع و مانع در دست داریم، نمی‌توانیم برای عرفان هم قالبی و تعریفی داشته باشیم متأسفانه در این زمینه قول واحد و ثابتی در دست نیست بلکه اقوال مختلف و ضد و نقیض هم وجود دارند. عده‌ای آنرا واکنشی در مقابل حکومتهای غیر مردمی دانسته و گروهی آنرا نوعی اعتراض و بقول امروزی‌ها مقاومت منفی ایرانیان در مقابل اسلام معرفی کرده‌اند گروهی دیگر برای عرفان اصل و نژادی هندی و یونانی تراشیده‌اند و آنان که خواسته‌اند با ارزش اسلامی نشانش دهند لباس اهل صُفه‌اش در بر کرده‌اند تا در لباس صوف و پشمینه محدودش نکرده باشند. برعکس اینها عده‌ای کم حوصله عرفان را خیلی جوان و تازه تصور کرده آنرا زائیده و محصول بعدی تُرکتازیها و کشتار مغولها دانسته‌اند و اصل و نژادهای دیگری که ذکر آنها ملال‌آور خواهد بود. در حقیقت جلوه‌های روح ناآرام انسان نمی‌تواند در هیچیك از این قالبها جای بگیرد. عرفان و عارفانی که مضیق حیات برایشان فشار و تنگی می‌آورد و در پی وسعت ملك لامکان هستند، نمی‌توانند در این قالبهای محدود زمانی و مکانی بگنجند و بااطمینان خاطر میتوان گفت که هیچیك از این جریانهای تاریخی نمی‌توانند بعنوان اصل و ریشه و خاستگاه اولیه برای پیدایش عرفان پذیرفته شوند، بلکه هر یك از این جریانها و پدیده‌ها به نوبه خود به نسبتی و به اندازه‌ای در جهت بخشیدن و توسعه و پراکندگی عرفان و تفکر عرفانی به تناوب دارای نقش مثبت و منفی بوده‌اند و انکار و اعراض از آن صحیح و درست نخواهد بود پس وقتی چنین است خاستگاه و جایگاه عرفان و تفکر عرفانی را کجا و در کدام سرزمین و اصولاً آنرا معلول کدام علت یا علتها بدانیم و اینکه

نسبت این نحله و این خط مرموز حیات بشری به کجا منسوب و منتهی میشود؟

لذا اگر بخواهیم خود را دچار جدالها و کشمکشهای بی سرانجام نگردانیم به شکلی کلی و اجمالی میتوان گفت: که ریشه و خاستگاه اولیه عرفان مستقر و جایگاهی جز قلب و ضمیر و درون خود آگاه انسان ندارد و این راز بزرگ وجود را بیهوده از بیگانه تمنا نباید کرد. باری باید برای اولین بار این احساس و این نیاز از درون سینه‌های پاك سوته‌دلان پاکباخته برخاسته باشد از زمانی که قرعه کار بنام آدم افتاد عرفان و شناخت و نیاز آن به وسوسه و دغدغهٔ دل و وجود آدم شد و دل ظرفی شد برای ارائه آیات آفاق و انفس. پس باید از مرز و گسترهٔ زمین و ماده آنسوی‌تر رفته و برای یافتن شناخت و عرفان به اقلیم و سرزمین دل روی نهاد.

مرا سراسر دل آفریدند　　که مفتون سراپای تو باشم

بلی از همان آغاز که نفخهٔ نفخت پیکرهٔ آدم خاکی را به زیور کرامت و خلعت خلافت آراست رسالت و مسئولیت انسان در کارگاه هستی تولد یافت آنگاه همزاد و همراه نفس ناطقه، عرفان و عشق در بطن آفرینش جای گرفت. در تعبیرات عرفانی تمام هستی طفیل عشقند و عرفان. در تعبیرات عرفا این حدیث شریف قدسی بیانگر عشق و محبت خالق به مخلوق و انگیزه خلقت عشق معرفی شده است **(کُنتُ کنزاً مخفیاً فأحببتُ ان اعرف فخلقت الخلق لِکی أعرف)** این نکته جای تأمل است که مهمترین توجه انبیاء و پیروان راستین آنان و متفکران ادیان آسمانی اعم از اسلام و دیگران همانا بسوی قلب و درون انسانها بوده و نشانه گیری این داعیان حق و مصلحان بزرگ قبل از مغز و جسم، دل و ضمیر و احساس پاك و فطرت دست نخورده آنان بوده است و عجیب‌تر اینکه در جدال ذهن‌ها و مغزها با دلها و به عبارت دیگر در بحثهای کلامی و فلسفی و

عرفانی برای همیشه صاحبان مغزها و اندیشه‌ها در مقابل صاحبان دل چاره‌ای جز اعتراف به تسلیم نداشته‌اند براستی اگر بسیاری از مفاهیم حیات انسانی از لطیفه دل و احساسهای پاك تهی گردند و کارها صرفاً به زمام ذهن و مغز واگذار شود جهانی خشك و خشن و فاقد عشق و محبت خواهیم داشت که زندگی در آن سخت طاقت فرسا و تحمل ناپذیر است شاید بیشترین گرفتاریهای بشریت امروز معلول و زائیده همین بعد حیات است. برای اینکه درباره پیدایش تصوف و عرفان و بعداً در زمینهٔ تعریف آن به نتیجه‌ای رسیده باشیم از اقوال گوناگون، گفته و نظریه و سخن دکتر ابوالعلاً عفیفی تصوف شناس معروف مصری را بیان میداریم.

کوشش در اثبات وابستگی اینگونه جنبشها به اصل و منشأ واحدی کاری است بیهوده زیرا این جنبشها پیچیده‌تر از آنند که برای آنها اصل و منشأ واحد تصور کرد و یا پیدایش حیات آنها را به مصدر معینی منسوب داشت، به همین دلیل می‌بینیم که خاورشناسان بزرگ پس از صرف عمر دراز در این مورد تغییر رأی داده‌اند یعنی در اواخر عمر فرضیه‌هائی راکه نخست در پیدایش تصوف و عرفان باور داشته‌اند پس از روزگاری منکر شده‌اند. بلی قضاوت فوق تا اندازه‌ای قانع کننده و از دیگر قضاوتها واقع بینانه‌تر است. از طرف دیگر نگاهی به حیات نام‌آورترین چهره‌های علمی و فلسفی و کلاسی که در مقابل عرفا و قبول مکتب عرفان زانو زده و تسلیم شده‌اند ضمن همه پیچیدگی و اسرار نهفته‌اش گویاترین و بزرگترین دلیل و برهانی است بر اینکه عرفان و شناخت عرفانی در قالب هیچکدام از علوم رسمی و تجربی نیست و هیچ استدلال منطقی نمی‌تواند آنرا تحدید و یا تحلیل کند زیرا اگر چنین بودی بقول مولانا:

اندرین بحث خرد ره بین بدی فخر رازی راز دان دین بدی
پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود

مولوی کرد در مقدمه «العقیده المرضیه» چه زیبا و سنجیده این مطلب را بیان میکند.

کناره‌ی صحرا ناداریه　　بینائی عقول ئاو مرواریه
صیق النفسیه هناسه نایه　　دانش پی ده‌لیل عرق النسایه
عرفان به وانه که‌ی حاصل ده‌وی　　به‌و پی او صحرا چلون طی ده‌وی

در آن وادی که فلسفه پر می‌افکند علم زانو میزند قیل و قالها از اعتبار می‌افتد درس و مدرسه راه بجائی نمی‌برد غزالی‌ها ـ عین القضاةها ـ مولوی‌ها ـ مولانا خالد و نیز مولوی خودمان پس از احراز بالاترین پایه علم عقلی و نقلی ابجد خوان و مبتدی این مکتب میشوند و باز بقول عده‌ای موثّق حاج ملا احمد نودشی پس از ورود به عرفان و تمسك به این مکتب نماز سی سال قبل از تمسك خود را اعاده میکند و در جواب اعتراض مردم میگوید نمازهای قبل از تمسك بدامان شیخ سراج‌الدین (قدس سره) بی‌روح و بی‌جان بوده‌اند!!! وقتی اینچنین است و در دفتر طبیب خرد بابی برای عشق و عرفان نگشوده‌اند لذا چاره‌ای جز این نمی‌ماند که با غزالی و مولوی و مولانا خالد دمی همدم شده بپرسیم ای غزالی تو که در زمان اوج و رونق علوم دینی و اسلامی بر بالاترین قله این افتخارات جای داشتی و بحق شایستهٔ آنهم بودی در آنسوی این مرتبه و منصب علمی و دینی کدام انگیزه ویا وسوسه درونی بود که ترا وادار به ترك کرسی نظامیه بغداد کرد؟ و چرا با شنیدن قال الغزالی در بحثها و جدالهای طلاب علم در جامع دمشق آنجا را نیز ترك و بجای گذاشتی؟ او لابد در جواب میگوید درس و بحث دانشگاه پر آوازه بغداد را برای کودکان کوچه‌های آنجا رها کردم.

و مولوی آن فرزانه زمان که از نطقش شکر می‌ریخت و همهٔ معارف دینی و علمی را ذخیره ذهن خود کرده بود از آن درویش ژنده پوش چه دید که بقول

خودش بازی عرفان وی را بازیچهٔ کودکان کوی کرد و بعد از این برخورد و گریز از علم قال بزرگترین و پرمایه‌ترین ثمره و میوهٔ علم و عرفان را در قالب مثنوی معنوی و دیوان غزلیات شمس یا دیوان کبیر به بشریت عرضه و ارزانی داشت. و اکنون وقت آن است که از همین خطه کردستان و زمانی نزدیك به خودمان نقاب از چهرهٔ فرزانه‌ای از فرزانگان دانش و بینش برداریم تا برای ما محسوس‌تر و مثلی روشن‌تر باشد این فرزانه فرد و این عزیز میان جمع پس از کسب و حصول تمام معارف و دانشهای زمان خود ندای درون روح لطیف و پر موج وی را پریشان و متلاطم میسازد و یکمرتبه بعد و فاصله بین کردستان تا هندوستان را در می‌نوردد. خود میفرماید:

خالدا گر نیستی دیوانه و صحرا نورد تو کجا «کابل و غزنین و خاك قندهار

بلی این دیوانه صحرانورد مولانا خالد شهرزوری است که سرانجام پس از طی مراحل و مسافات به جهان آباد هندوستان و به خانقاه صوفی شوریده‌ای بنام شاه عبدالله دهلری بار می‌یابد و تمام علوم و معارف خویش را بپای این مراد ناآشنا می‌ریزد و آنگونه مست و شیدایش میشود که از فرط شوق در پوست نمی‌گنجد. اکنون در مقابل این واقعیتهای باور نکردنی و شگفت چاره‌ای جز توقف و سکوت نداریم و ناگزیر از این سئوال مهم هستیم که این نام آوران عرصه علم و آگاهی و قله‌های دانش و فرزانگی که در میدان جدالها و بحثهای علمی و کلاسی و فلسفی بر ارسطوها و ابن سیناها و رازیها خُرده می‌گیرند چرا اینچنین در مقابل مردانی بی‌هیچ هویت علمی، در مقابل مردانی کم سواد اما پرحرارت و پرجاذبه زانو می‌نهند و با کمترین مقاومت دست از فرزانگی علم و آگاهی و اعتبارات رسمی شسته و لوح و دفتر و سواد را بسویی نهاده و در پی یافتن و دیدن حقیقتی دیگر و اسراری دیگرند. بنابراین واقعیتهای غیرقابل انکار

حقیقت عرفان و تعریف درست آن وقتی میّسر است که توانسته باشیم به روان‌شناسی و روان‌کاوی مردان بزرگ این مکتب آشنا و یا حداقل نزدیك شده باشیم و بقول بزرگان این قوم:

شرح این هجران و این سوز جگر　　این زمان بگذار تا وقت دگر

اما بطور خلاصه و کلی میتوان به این نتیجه رسید که اینان یعنی عارفان و جویندگان حقیقت برتر خواهان تولد دوباره خویشند و از خویش تا خویشتن فاصله‌ها و فراز و نشیبها و دشواری‌ها را باید طی کنند باید اول پای بر سر این هستی عاریتی بگذارند و خود را بگدازند تا تولدی دوباره یابند و تا وجودشان بدست صیرفی عشق ناب و خالص گردد غزل زیبای مولوی روشنگر این حقیقت است.

رۆی فکر بەخت سیای وێم مەکەرد　　پەی چێش هەر پەستی پەری من ئاوەرد
یاران گشت کەیف وەش صەفا فراوان　　یەك یەك وە ئەعلای مەقامان یاوان
گەرد سەرشار مەی لەقا نماوە　　هەر من بەستەی خاك چەم ئەو دماوە
جەو فکرەدا بیم یەك هام دەرد وێم　　ریزە بلووری قەدیمش دا پێم
ئاماوە جواو ریزەی قەدیم سال　　بە زوبان حال فەصیح تەرجە قال
مەعدومی سەر شار بەزم دل ریشی　　تا تویچ چون یاران تەصدیع نەکیشی
نەگری وە گەردەن چی هانە ریتدا　　پا نەنیەی وە سەر وجوود ویتدا
کەی مەشی نە سیلك یاران هەم دەم　　کەی روتبەی عالی مەوینی وە چەم
هەر کەس تەولد دووبارەش نیەن　　ئەلبەت سەعادەت ستارەش نیەن
هانە ئەشکەنجەی پەستیی نەنگەدا　　تا مەنزل گیرو نە سای سەنگدا

(ص ۲۵۶)

و به سخن خواجه شیراز:

دست از مس وجـود چـو مـردان ره بشـوی
تـــا کـــیمیای عشـــق بـــیابی و زر شـوی

قسمت دوم:

(عصر نوین و نیاز امروزی به تفکر عرفانی)

عصر نوین ـ عصر و دوره‌ای که ما در آن هستیم از چه خصوصیاتی برخوردار است؟

این عصر را عصر اتم بنامیم یا عصر تسخیر فضا یا عصر کار افزارهای میکروبی و شیمیائی بر علیه بشریت. عصر سرگردانی و آوارگی انسان. عصر سقوط و فروپاشی کمونیسم حکومتی. عصر گورباچوف ـ عصر بوش ـ عصر انقلاب اسلامی و حرکتهای مردمی ـ عصر سقوط دیوار برلین ـ عصر کامپیوتر یا عصر استقرار نظم نوین جهانی؟!

و یا به تعبیر زیبا و واقع بینانهٔ قرآن عصر موجود را عصر خسران انسان بنامیم؟

البته هر چه باشد برای هیچیك از ادوار و عصرهای تاریخی نه آغاز و نه انجام معین و محدودی در دست نیست. و اگر از جلوه‌های فریبندهٔ تمدن وحشی و سرکش صرفنظر شود عصر نوین را میتوان عصر بی‌ثباتیها ـ عصر دغدغه‌ها ـ عصر ناباوریها ـ عصر سقوطها و ظهورها نام‌گذاری کرد.

راستی بشریت در این عصر در اوج برخورداری از فراورده‌های علمی و تکنیکی خویش چه اندازه زبون و گرفتار و سرگردان است؟ بشریت امروزه در زمینهٔ شناخت ماده و جسم در اوج قرار دارد اما در میدان روح و معنا و عرفان گامی بر نداشته و گویا میل ندارد در این وادی وارد شود و شاید هنوز میراث دوران رنسانس را با خود دارد و بفکر انتقامجوئی از دین و روح و معنویت و

عرفان است و گناه افراط کلیسا و پاپ را با تفریط جواب میدهد. متأسفانه بشر همواره برای نجات از افراط به تفریط گرائیده و برعکس برای درمان تفریط به دامان افراط سقوط کرده و این دوره و تسلل را هزاران بار در اکثر زمینه‌ها آزموده و این بازی را هنوز باور دارد.

خلاصه اینکه بشر در این دوره پر هیاهو گرفتار معادلات و قوانینی است که مخلوق و ساخت خودش‌اند و این نکته هم غیر قابل انکار است.که بشریت هنوز به بلوغ آرمانی خویش دست نیافته و همواره جویایی و یافتن مهمترین امتیاز وی است. با این وصف حیات اجتماعی انسان پر از شکایت و اعتراض و احساس نبودها و کمبودها است اما این احساس کمبودها اگر چه رنگ مادی دارد اما وسوسه‌اش از روح و روان است.

گفتیم که بشر در برخورداری از تنعمات مادی و تکنیکی به قلّه رسیده است اما کدام بُعد حیات وی است که هنوز ارضا و سیراب نگشته! شاید جواب این سئوال سر درگم این باشد که نیازمندی و احتیاج بشر صرفاً در جنبه مادی و جسمانی او خلاصه نمی‌شود. لذا برای درك این حقیقت اعترافات دانشمندان و متخصصان علوم گوناگون میتواند ما را به سوی هدف راهنمائی کند.

در جهان غرب از زمان رنسانس که رابطهٔ بین ماده و معنویت ـ دین و زندگی ـ وحی و تفکر ـ آسمان و زمین ـ محبت و عرفان و عواطف رقیق انسانی از میان اجتماع رخت بربست و امواج این فکر و این فرهنگ مادی و الحادی بطور مستقیم و غیر مستقیم تمام بشریت را در کام خود فرو برد.

لعلی از کان مروّت بر نیامد سالهاست
تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد
آب حیوان تیره گون شد خضر فرخ پی کجاست
گل بگشت از رنگ خود باد بهاران را چه شد

در واقع از این باد مسموم که بر طرف گلزار آدمیت وزید گل انسانیت رنگ خود را باخت. آب حیات تیره و تار شد. دیگر اهل دلی ظهور نکرد و مجمعی برای درك درد دردمندان تشکیل نشد امروز دیگر **بایزیدها ـ خرقانیها ـ شبلی‌ها ـ** ظهور نمی‌کنند. نمیدانم سرّ این نکته چیست؟ شاید بشریت دیگر محتاج اینگونه نباشد و شاید گیتی از زادن اینان عقیم و عاجز باشد و روزگار ـ روزگار بوشها و جنایتها و قلع و قمع‌ها و کشتار جمعی انسانها باشد. روزگاری که جواب یك اعتراض ساده را با بمبارانهای شیمیائی و موشکبارانها و شکنجه‌ها و زندانها پاسخ گویند.

وقتی نام شبلی را میشنوم یکمرتبه بیاد حکایتی از بوستان می‌افتم و آن حکایت بسان تابلوئی خیره کننده مرا بخود مشغول میسازد و حقاً شایستهٔ آن است که این تابلو را با تابلوهای دیگر مقایسه و رویاروی هم قرار دهیم. مثلاً شما این تابلو را با تابلوی کشتار فجیع حلبچه و هزاران تابلوی دیگر در این دوران شکوفائی تمدن خوب نظاره کنید اما تابلوی شبلی را بنگریم:

در باب دوم بوستان

... که شبلی ز حانوت گندم فروش — به ده برد انبان گندم به دوش
نگه کرد موری در آن غله دید — که سرگشته هر گوشه‌ای می‌دوید
ز رحمت بر او شب نیارست خفت — به مأوای خود بازش آورد و گفت
مرّوت نباشد که این مور ریش — پراکنده گردانم از جای خویش

دیگر قضاوت و داوری با شما است. لذا عرفان و دین و معنویت شبلی‌ها را به بشریت تحویل میدهد اما تمدن فاقد دین و مرّوت و عرفان، کام خود را در سیاسیتهای ماکیاولی و جمع خود را در آوارگی میلیونها انسان می‌بیند و همواره فراغت و لذت و آرمان او در فقر و گرسنگی و دربدری دیگر انسانها مشاهده

میشود. با این واقعیت زنده و ملموس آیا یکی از نیازهای بشریت معاصر داشتن اینگونه تفکرات عرفانی و انسانی نیست آیا نیازمند این تفکر نیستیم که بر تمام جلوه‌های وجود و هستی عشق بورزیم و چون جهان را پرتوی از او (خدا) میدانیم پس با همه به چشم محبت بنگریم.

آیا بشریت در این دوران از آنچه که دارد در تورّم و افراط آن و نیز استفاده ناعادلانه آن دچار گرفتاریها و شکنجه‌های کشنده نیست؟ و از آنچه که باید داشته باشد و فاقد آن است احساس کمبود و خلأ نمی‌کند؟ آیا گوشه‌های حیات انسان اکنون آنچنان پر و اشباع شده که تمام نیازهایش بطور مساوی ارضأ و اشباع میشود؟ با کمال تأسف بشریت این عصر همچون ورزشکاری است که یك بازوی خویش را تمرین و پرورش داده و دیگر بازوی خویش را ضعیف و بی‌تمرین گذاشته باشد. بلی امروز بازوی دین و عرفان و معنویت بخصوص در تفکر نوین جهانی سخت لاغر و بی‌تاب و توان مانده است.

چه خوش می‌فرماید آن مرد دین و عرفان (سعدی شیرازی).

همی میردت عیسی از لاغری　　تو دربند آنی که خر پروری

در پایان برای مزید بر اطلاع و تأکید بر اینکه لزوم تفکرات عرفانی باید در حیات انسان جایی داشته باشد اعتراف تنی چند از چهره‌های مشهور جهان را که عمری در خم و پیچ فرمولهای ریاضی و تجربی و در آزمایشگاههای علوم گذارده‌اند و نیز صاحبنظران صاحب نامی که در مکتبهای سیاسی و علوم انسانی عمری صرف کرده‌اند، بیان میشود تا برای ما و آنان که با دید ناباوری و انکار به عرفان مینگرند روشن گردد که هنوز نیاز فطری و حداقل قسمت مهمی از نیازهای انسانی بی‌جواب مانده و اینهمه کامپیوترها و آزمایشگاههای علوم تجربی و حتی مکاتب و قوانین قراردادی اجتماعی نتوانسته‌اند تمام جوانب

حیات انسان را ارضأ و اقناع کنند. در کتاب خواندنی و ارزشمند (**خداوند دوکعبه**) که محصول و نتیجه ملاقات یکی از صاحبنظران ایرانی بنام دکتر صاحب‌الزمانی با دانشمند معاصر قرن یعنی الکساندرویچ سوروکین است، شاهراههای سه گانه معرفت و شناخت کلی اینگونه بیان شده است.

۱ـ راه تجربی و حسی ۲ـ راه استدلالی و تأملی ۳ـ راه ابرخردی یا ابراستدلالی و ماورای حسی و عقلی.

لذا این دانشمند متفکر راه شناخت را منحصر به تجربه و علوم عقلی و استدلالی نمیداند و برای شناخت کلی حیات و راز هستی معتقد به راه ابر خردی و راه آنسوی استدلال است همان راهی که باید به عرفان و اشراق بیانجامد. گفتنی است که این دانشمند روسی الاصل مقیم آمریکا با امام محمد غزالی سخت آشنا و سخن وی درباره غزالی شنیدنی است ـ میگوید غزالی یکی از افراد بسیار معدودی است که هر تمدن در حد کمال رشد معنوی خود قادر به پرورش آنها است. او به ایران تعلق ندارد بلکه متعلق به بشریت است. (**ص ۲۹ ـ ۶۰کتاب خداوند دوکعبه**).

اکنون به نظریات و اعترافات چهره‌ای آشناتر یعنی صاحب کتاب مشهور (**انسان موجود ناشناخته**) دکتر آلکسی کارل گوش فرا میدهیم. ناگفته نماند این دانشمند بخاطر پیوند رگها به دریافت جایزه نوبل سال ۱۹۱۲ موفق شده است و همواره زندگی و حیات علمی وی در آزمایشگاهها و بیمارستانها سپری شده است همچنین این دانشمند درباره علوم و دانشمندان تقسیم بندی عجیبی دارد او دانشمندان را به دو دسته تقسیم میکند یکی منطقی و دیگری اشراقی و عجیب‌تر اینکه بر این باور است که گاهی اشراق بر استدلال پیشی می‌گیرد و میگوید ماگاهی به هدف خویش میرسیم بدون آنکه مکانش را بدانیم یا راه نیل آن بر ما روشن باشد. (**ص ۱۳۹ ـ ۱۴۰**)

* در وجود آدمی آنچه که به سنجش نمی‌آید از آنچه قابل اندازه‌گیری است مهم‌تر است.

* کارل نگران این نکته است که چرا در مردم امروزی تظاهرات و فعالیتهای عرفانی و حس مذهبی دیده نمی‌شود. معهذا فعالیتهای عرفانی جزء فعالیتهای اصلی آدمی است.

* تأثیر الهامات مذهبی در بشریت عمیق‌تر از افکار فلسفی بوده و در تمدنهای گذشته مذهب پایه و اساس زندگی خانوادگی و اجتماعی را تشکیل میداده است (ص ۱۵۰)

* فعالیتهای مذهبی و کوشش عرفانی جمال مطلق را عمیق‌تر از آنچه هنر و علم می‌شناسند جستجو میکند.

* زیبائی و جمالی که مطلوب عارف است وصف ناپذیر و خیلی گرانمایه‌تر از آن چیزی است که هنرمند در پی آن است و فقط به معدودی از آدمیان تجلی میکند و برای آن عروج روح بسوی سرچشمه و مبدأ همه چیز و نیروی بزرگ و مرکز قدرتی که عرفا آنرا خدا مینامند ضروری است.

روح عارف از قلمرو زمان ومکان میگذرد و به شیء و موقعیتی که در بیان نمی‌گنجد واصل میشود به زندگی یکتاپرستی میرسد. خدا را می‌نگرد و با او بسر میبرد.

در خاتمه این مقال هدف از بیان نظریات و سخنان صاحبنظران بیگانه این نیست که ما عرفان و بینش عرفانی را از این طریق اثبات و ارائه داده باشیم بلکه برای بسیاری از کسانیکه ترقیات و پیشرفتهای علمی و تجربی و اخلاق مادی غرب برایشان حجت گویا و آخرین سخن است نوعی یادآوری و تذکر و تنّبه باشد که چنین نیست که در آن‌ور دنیا دیگر خبری از عواطف انسانی و بینش عرفانی و مذهبی وجود نداشته و همهٔ مشکلات و گرفتاریهای فرزندان آدم با

معجزهٔ تکنیك و کامپیوتر و با اخلاق مادی برطرف و حل شده باشد.

* ما به پایان خویش میرسیم در حالی که او نه پایانی و نه آغازی ندارد و جز حیرت و گمگشتی چیزی فرا چنگ نداریم.

(اللهم ارنا الحق حقاً و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلاً و ارزقنا اجتنباه)

بار خدایا ما را در کشف و درك حقایق مسئولیت حیات انسانی خود یاری کن خدایا راهها بسیار است و چاهها هم بسیار اما راه نجات و صراط مستقیم یکی بیش نیست و در مسیر کاروان بشریت دزدان و حرامیان فراوان کمین کرده‌اند. دام و دانه فراوان نهاده‌اند.

خداوندا آن خرد و آگاهی و آن بینش و بینائی عطا کن که راه را از چاه باز شناسیم و مسئولیت چند روزه حیات را آنگونه که تو میخواهی به انجام رسانیم.

و آخر **دعوانا ان الحمد لله والصلوة والسلام علی سیدنا محمد و آله و صحبه و عباد الله الصالحین أجمعین.**

پاوه ۷۱/۲/۲۸

مەولەوی وە ئاڤاری:

بە نێوی خودای بەدیهێنەری جیهانی پڕەنگ‌و ڕەنگارەنگ

عبدالله احمدیان

پێشە کی پێکهێنانی کۆنگرەی مەولەوی ناسین‌و بیرەوری ئەو زانا هەڵکەوتەی کورد بە هەمو پسپۆرو سۆفی‌و بلیمەت‌و هۆنەرو ئەدیبەکان، پیرۆزبایی عەرز دە کەم‌و سەرەتای باسە کەم لە بارەی ئەو مەزنە پیاوە: «مەولەوی کورد» بە ئایەتێکی پیرۆزی قورئانی کەریم دادەمەزرێنم کە پڕ دەنگی‌و زۆر بونی زمان‌و زاراوەکان بە یەکێك لە نێو نیشانەکانی حیکمەتی خودا دادەنێ.

قورئان لە ئایەی (۲۲) سورەی «روم» دادەفەرمێ «**وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّمٰواتِ وَ الأَرْضِ وَ اخْتِلافُ اَلْسِنَتِکُمْ وَ اَلْوانِکُمْ** ....» یانی وە یەکێك لە نێو نیشانەکانی کار چاکی‌و کار جوانی خودا، خولقاندنی حەواکان‌و زەوی‌و تەوفیری زمان‌و ڕەنگەکانی ئێوەیە تەوفیری دەنگوو ڕنگی یەکەیەکەی ئینسانەکان، وە تەوفیری دەنگ‌و ڕەنگی یەکەیەکەی نەتەوەو هۆزو تیرەو بەرەکان.

حەواکان‌و زەوی یانی چی؟ یانی لیزگەی ڕوژی‌و منظومە شمسی‌وە ڕون‌و ئاشکرایە، کە بەرهەمی خولقانی لیزگەی ڕوژی‌و بەدیهاتی ئەم جیهانە، پەیدا بونی ئینسان‌و پەرەساندنی بون‌و مەرگ‌و ژین‌و مانەوە بە باریکی دیکە، لیزگەی ڕوژی خەڕەکی هەڵکردنەوەی گڵۆڵەی تەمەن‌و ماشەری ژیانە. لەم دیوی ژین بۆ ئەم دیوی ژین‌و بۆ ژینەوەی یەگجاری‌و هەرمانەوە کارو باری ئەو خەڕەکەش، هەر وەکو بەزەوی بێ

حەواکانەوە بە بێ چەمەرەو تاسمەو وکێشو جازیبەو جەڕەبابەی بەینی زەوی و حەواکان سەر ناگرێ، هەروا بە ساکاری و بێڕەنگیەوە بە کڕوماتی و بێدەنگی جێبەجێ ناکری.

دەڵێن سەدو پەنجا هەزار ساڵە ـ وە هێندیکیش دەڵێن چەند میلیون ساڵە کە ئەو خەڵکە گڵۆڵەی سپی و ڕەش و زەردو سوری تەمەنی نەتەوەکانی جیهان، هەرکام بە دەنگی تایبەت بە خۆی هەڵدەکاتەوە! ئەوهش یانی: بناغەی خولقانی سورشتێکی جوان و دڵ ڕفێن لە سەر پڕ ڕەنگی و چەند دەنگی ڕۆندراوە، وەلە بەر چاوی عەقڵ و ئاوەز، هەر ئەو خولقانە جوان و تەواوە، کە بە چەند جور دەنگ «وە زمان هاتوە!» وە بە چەند ڕەنگی جوراو جور نەخشاوە.

لە بیرتانە؟ کاتێکی دینی خودا: «ئیسلام» نێردرا سەر زەوی، وە هەمو داب و یاسایەکی سەرەوبن کرد! یا باشی بڵێم: هەمو داب و یاسایەکی سەرەو بنی راستکردەوە!، و هەمو هەڵەکانی ڕادان و پەڵەکانی هەڵگرتنەوە، قەتقەت نەیفەرمو: «ئەو ڕەنگانە تێکڕا بشۆنەوەو تەنیا سپی پێست بمێنی!. نانا، بەڵکو فەرموی: «سپس پێست وەکو مافی خۆی دەبێ ئیمان بە مافی هەمو ڕەش و برش و زەردو سورەکان بهێنی! قەت نەیفەرمو جگە لە زمانێك ـ (زمانی قورئان) ـ هەمو زمانەکانی دیکە گرێ دەن!، وە جگە لە نەتەوەیەك ـ (عەرەب) ـ هەمو نەتەوەکان قرت کەن! قەت نەیفەرمو «هەمو دڵەکان لە کوڵو کۆو سۆزو هاوار لیپاولیپ بن! بەڵام جگە لە گەروی نەتەوەیەك گەروی هەمو نەتەوەکانی دیکە خپ و کپ بن! ناوە نە هەر ئەوانەی نەفەرمو بەڵکو وەکو ئایەتی سەر باسەکەمان پێی راگەیاندین، فەرموی، «چەند ڕەنگی نەتەوەکان، و چەند دەنگی و چەند زمانی تیرەو بەرەکان، نێونیشانەی کار چاکی و کار جوانی خودایە، وەکاریکی خودا کردەو دەبێ راگیر بکرێ، وە سەرە ڕای تەواوی ئەوانەش مانەوەی هەر نەتەوەیەك بە مانەوەی زمانەکەیەتی وە بە هێزترین هۆی مانەوەو پەرەگرتنی هەر زمانێکیش دانانی ئەو بەیت و باوانەن کە لە سینەکاندا هەڵگیراوون، و ئەو کۆما شیعرو نەسرە ئەدەبیانەن کە بەو زمانە

داندراوون و له کتێب خراوون وه هەر وه کو «فردوسی» به دانانی شانامه به زمانی فارسی، منەتی زیندو کردنەوه له سەر نەتەوه کەی دەکا و دەڵێ: **«بسی رنج بردم در این سال سی - عجم زنده کردم بدین پارسی»** هەروا «هومر»ی یونانیش له سۆنگەی دانانی «الیاد» و «اودیسه»، به زمانی یونانی، وه حەوت هۆنەرەکانی عەرەبی بەر له ئیسلام بە هۆی هەڵاوەسینی پارچه شیعرەکان به کابەوه وه هەروا مەلای جەزیری و خانی و بیسارانی و مەستورەی ئەردەلانی و نالی و سالم و هەژارو هێمن هەرکام به دانانی کتێبێکی به وەجی شیعر به زمانی کوردی، وه هەروا تولستوی و شکسپیر و گوته و ویکتورهوگو کە بە تەرتیب به زمانی روسی و ئینگلیسی و ئەلمانی و فەرانسەیی شیعر و مەبەستی ئەدەبیان نوسیوه تێکڕا ئەو مافەیان هەیه وه کو «فردوسی» منەتی زیندو کردنەوه له سەر نەتەوه کانی خۆیان بکەنەوه کاتێکی لەو دەلاقەڕا دەروانینه قەدو قەلافەتی مەولەوی تاوەگوزی دەبینین که ئەو مەزنه پیاوه زیاتر له هەمو پسپۆڕو بلیمەتو هۆنەرو نوسەرێکی دیکه / منەتی زیندویەتی خستۆته سەر نەتەوه کەی خۆی. چونکه له ڕۆژگارێکدا مەولەوی کتێبێکی گەورەی وه کو «عقیدهٔ مرّضیّه‌ی» به زمانی کوردی له فەلسفەو حیکمەتو کەلامدا، داناو له «وجود، عدم، ماهیت، واجب، ممکن، محال، علّت و معلول، و اثبات واجب و صفات خدا، نبوت و معاد، قضا و قدر و ...» باسی کرد، که له ولاّتەکانی ڕۆژئاوا هیچ هەوالێك له سۆزی «ناسیونالیستی» و بیری نەتەوایەتی به گوێ نەگەیشتبو وه بەرجه هیچ کتێبێکی گەورە یان چکوله به کوردی دانەندرابووه شەرەفخانی بدلیسش مێژوی کوردەکانی به زمانی فارسی نوسیبو، تەنانەت قەبزو سیایی کڕینو فرۆشتنو به شەڕەسەتوه نامەی پرسیارو ولاّمی ئایینی، و نامیلکەی بەینی دۆستو ئاشناکان هیچکامیان به کوردی نەبون بەلکو به فارسی بان بە عەرەبی دەنوسران، وه جگه له شیعری دڵداری و شیعری پاڵەوانانەو شیعری پارانەوەی سوفیانه «مناجات» هیچ نوسراوەیەکی کوردی نەبو، وه مەولەوی ئێمه هات له ئاوا ڕۆژگارێکدا کتێبێکی گەورەی به زمانی کوردی له گرانترین عیلمو زیهنی‌ترین زانستی‌دا نوسی، ئەویش بە چ ڕەنگ و

شێوەیەك؟! مەولەوی ئێمە، وەکو هێندیك کەس نەهاتوە مەبەستەکانی ئەو عەلیمە بە ویشك و برینگی و بەبی لایەنی «وەکو توتی» بگێڕێتەوە بەلکو سەرەرای ئەوە ڕەنگ و تام و چێژێکی شیعری و ئەدەبی ڕەگەل خستون بۆ ڕامالینی پیلەو هەراو هەڵلای پسپۆرەکان و بۆ کردنەوەی گرێیی بیری بڕوادارەکان شێوەیەکی تازەو عاجباتی داهێناوە، وە بۆ نمونەی ئەو شێوەیە، مەولەوی ئێمە لە قەراغی چومی تورەو هاژاوی «سیروان» لە بەهاریدا، لەوکاتەداکە گوڕەی قڵپەو قەڵپەزەی شەپۆلەکانی، جوابی گرمەی نەعرەتەی هەوری حەوای دەداو سەرەتای کتێبەکوردیەکەی «لە فەلسەفە و حیکمەت و کەلامدا» بەو شیعرانە دادە مەزرێنێ.

هەورە کەی ڕەحمەت ڕوی سەمای کەرەم سەلات و سەلام کەی کەم ئێستە کەم
بێرێ و بڕێژێ و بدا وەهەم دا وە سەر مەزرەعەی ڕوحی خاتەمدا
سەروازکا سەراو وە هەر شەتاودا وە سەر سەوزەی پاك ئال و ئەسحاودا

وە لەوکاتەداکە لە چڕو هەڵەموتی شاخەکانی هەورامان بیری سوفیەتی و بیری مەلایەتی بە ڕەنگاری یەکتری دەبن وە لە یەکتری دەقرمێنن و ئاوریان لێ چاوی هەڵدەبی وە هەر یەك دەیهەوێ ئەوی دیکە لە عەرزێ ڕاکێشێ وە بە قسەی تاوەگۆزی ڕۆژگاری چڕە وگوڕەیە:

عەسری قولە قول خەم لەگەردە لول دل دور لە مەدلول مەحەببەت عەجول

لەوکاتەدا مەولەوی ئێمە، فەرەنجیەکەی لە بەر دەکاو چم چمەکانی لە پێ دەکا، و بۆ نێو بڕی وانوە خۆ دەکەوێ وە بەو چەند پیتە بلیمەتانەی لە کتیبەکوردیەکەلامەکەیدا ئاو بە ئاور دادەکا و ئەو شەڕە دەکوژێنێتەوە:

وَ مٰا خَلَقْتُ هەس لە قورئاندا دەفەرموت لە خەڵق جێن و ئینساندا
حیکمەت عیبادەت «خالق الخلق» ئەویچ بێ ئیمان هەبای موتلەقە

بـــەل ئـەر نـەناسیە نـاوێ عـیبادەت بەل تەردە لە فەیز فەوزو سـەعادەت
لەکەی مونافات «لِکَیْ اُعْرَفْ» چوو دەسـە مـل دەگـەل «لِیَعْبُدُون» بـوو

وە لەوکاتەداکە زۆربەی پسپۆرەکانی جیهانی ئیسلام لە سەر ئـەو مـەبەستانە کـە: (وجود عەینی مەوجودەیان نا، وە سیفاتی خوا عەینن یا غەیرن یان هیچ لا، و چاکیو خراپی عەقلیەیان شەرعیە وە دەیان مەبەستی دیکە) لە دورەوە مۆڕەیان لە یەکتری دەکرد و لە نزیکەوە دەگەڵ یەکتر بەکێشە دەهاتنو بە سەر یەکتریاندا دەگوڕراند، وە هەرکام پێی وا و بیرو بڕوای وی لە بن پێلاوی ئەوانی دیکەدا پلیشاوەتەوە، لەوکاتەدا مەولەوی ئێمە، لەکتێبەکوردیەکەلامیەکەیدا، بەکوردی حاڵیان دەکا، کە بابەلێ قسەکانتان یەکن وە یەکتر دەگرنەوە، و تەپوو توزی قـەڵسی و تـوڕەیی ڕاسـتەقینەی ئـەو مـەبەستانەی شاردۆتەوە وەکەسانێکی توشی دو دڵیو دردۆنگی کردوە!! وەکو لە مەڕعەین بـونو غەیر بونی وجودو سفاتدا دەڵێ:

ئـــەوکـەسوا قـەولی هـەس بـە زیـادە لە ســـیفات خـــەواس دەکـــا ئـیرادە
ئـــەوکـەس کـە دەڵـێ سیفات عـەینیە قـــەستی بـــە ســـیفات (پـــێی) مـــەبادیە
ئەوکەس دەڵێ، ذات واجبی مـەعبوود عـــەینی وجـــودە، قـەسدی بـە وجـوود
ئـــەو ســـبوت وکـــەون مـــەشهورە نـیە بۆچ؟ ئـەوە مـەعلوم، ئـەمری ذیـهنیەیە
بەڵکو بە وجوود ئەوکەس تەسد دەکات ئـــەوەکـــە واهـــا ذاتـی ئـەو (بـاڵذات)
مـــەبدەئی ئـەخذە بـوکەونی مـەعهوود کـــە مـــەعناییکە شـــائیع بـۆو وجـوود

وە شایانی سەرینجدانە کە مەولەوی، لە بەر ناچاریو نەزانینی زمانی دیکە ئەوکتێبە گەورەکەلامیەی لە دو هەزارو چوار سـەدو پـەنجاو دو شـیعردا بـە زمـانی کـوردی نەنوسیوە، چونکە ئەو زانا هەڵکەوتە، لە زمانی عەرەبیو فارسیشدا یەکجار بەڵەدبوە وە کتێبێکی گەورەی بە زمانی عەرەبی وە لە دوهەزارو سیو یەك شیعردا لە باسی بیرو بڕوای

ئیسلامیدا نوسیوه یانی (الفضیله). که ئەو پەری دەسەلاتی مەولەوی لە زمانی عەرەبیدا وە لە سنعەتەکانی عیلمی بەدیعدا دەگەیەنی هەر وەکو کتیبیکیشی بە زمانی فارسی وە لە پێنجسەد و بیستو حەوت شیعردا بە نێوی (فوایح) لە بیرو بڕوای ئیسلامیدا نوسیوە کە دەستەلاّت داری مەولەوی بە سەر زمانی فارسیشدا بە تەواوی وە دەر دەخا، مەولەوی لە سەرەتای کتیبی «الفضیله» دا دەلی:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمن الرَّحیم　　مَنْ تاهَ فیهِ نُهیْة الحَکیم

پاشان دەڵێ:

جَلّ الّذی کَلَّ نُهیٰ صُفاتهِ　　فی ذاتِهِ و فی عُلاصِفاتهِ
وِ کانِ اَنَ کانَ (کانَ) لَیْسا　　ثَوی بحیثُ لیسَ (حَیث) اَیُسا
متیٰ (متیٰ) حتیٰ اَتیٰ علیه　　مَن این (این) یَنْتهی اِلیه
هَل ساعدٌیصله فی کُمّ (کَمْ)　　وکیف لا کیفٌ مع الکیف یضم؟!

وە لە سەرەتای کتیبی «فوایح»یش دا بە فارسی دەڵێ:

چو در خود بینم از بس رو سیاهی　　نگنجد ای الهی یا الهی

پاشان دەڵێ:

ز بخت خود چه عرضی را رسانم　　چه سانم از خسانم نزکسانم
خودم را پر قصور ار من نخوانم　　قصوری را از آن بدتر ندانم

پاش چەند شیعری دیکە دەلی:

ببخش ای بوالعجب این بوالعجب را　　بیاموزش رموزات ادب را
نه تو یابی زمن ناپخته کاری　　نه من یابم چو تو آموزگاری

وە شایانی سەرینجدانە کە کوردان پسپۆر و بلیمەتو سوفیان زۆر لێ هەڵکەوتوە بەڵام مەبەستەکانیان بە عەرەبی نوسیوە وە ئەگەر بە زمانی کوردیشیان نوسیبێ بلیمەتەکان

تەنیا مەبەستی نەتەوایەتی و کۆمەڵایەتی، وە سوفیەکانیش تەنیا بیرو بروای سوفیانەی خۆیان نوسیوە، وە مەولەوی تەنیا پسپۆرو سوفیو بلیمەتێکی هەڵکەوتەی کوردە، کە کتێبیکی گەورەی وەکو «عقیدهٔ مرضیّهٔ» بە زمانی کوردی لە فەلسفەو حیکمەتو وکەلامدا داناوە، وە یەکەمین هەنگاوی هەڵیناوەتەوە بۆ ئەوەی زمانی کوردی بکاتە زمانێکی عیلمی، عیلمی خودا ناسین وەگەیشتن بە پەڕ پەڕوچکەی سەربەرزی دینو دنیا، وە لەو پێیە ئەگەر ئێمە بڵێین مەولەوی کوردی لە نێو زاناکاندا بێوێنەیە، زیادیمان پێوە نەناوە وە ئەگەر بش لێین بێ مشوری و تەرکە خەمی خۆمان بۆتە هۆی ئەوەکە نە هەر لە هەندەران لە ژورەوەی ولاتی خۆشمان، جگە لە شاعیرو ئەدیبەکان هیچکەس ئەو پیاوە هەڵکەوتەی ناناسێ وە شاعیرو ئەدیبەکانیش زۆرتر مەولەوی بە دیوانەکەی دەناسن (نە بە پسپۆرێیەکەی) گەلەیەکی زۆر بە حەقمان لە زاناکانی خۆمان کردوە، وە چونکە ئەو دیوانش زۆر گرینگە بەو هۆیە پێویستە ئێمەش بەکورتی باسێك لەو دیوانە بکەین، ئەو مەسنەویەی مەولەوی کورد وەکو دیوانەکەی مەولەوی ڕۆمی تەواوی لە سەر یەك کێشوەهەموی بە شێوەی مەسنەویە، وە ڕەنگە هەر لە بەر ئەوە، بەو مەزنە پیاوەکوتراوە «مەولەوی» دەنا زانا ئایینیەکانی بلوچن کە پیان دەڵێن «مەولەوی» وە لە نیو کوردداندا ئەو ناز ناوە بو زانا ئایینیەکان باو نیە دیوانی مەولەوی بە زمانی کوردیو دیوانی حافز بە فارسی و دیوانی (ابن الفارض) بە زمانی عەرەبی، وەکو یەك وان، وە پێم وایە دیوانی (ابن الفارض) شۆینی لە سەر حافز داناوە، هەر وەکو دیوانی حافز شوینی لە سەر مەولەوی کورد داناوە چونکە لە دیوانەکەیدا دەلی:

عارفان چ خاس پەی وەحەق بەردەن　　وسییت حافز وەجا ئاوەردەن
دەفنت نە پەهلوی مەیخانە کەردەن　　وە سەر خاکتا سەبوی مەی مەردەن

پیاو حەقی خولای بڵێ ئەو دیوانانە هەر سێکیان، لە باری شیعریو ئەدەبێوە کرو کوێەکی یەگجار جوانو ڕەنگینن، وە خاوەنی نەخشو وێنەیەکی زۆر دلگرن، وە بە

جوانترین شیعر دەژمێردرێن بەڵام لە باری ماناو پەیامەوە چونکە زۆر جاران بە مەی و مەیگێڕو پیاڵە و مەیخانە و هەرامەی دیکە هەڵدەڵێن ئێمەی ئەهلی شەرع و ڕواڵەت بین لە مانا و پەیامەکانیان ڕازی نین، هەر چەند، لە قسان، ئێمەمانان، لەو چەشنە شیعرانە حاڵی نین وە هاڕەی لە بڕەی ناکەینەوە، و ئەو شیعرانە لە قسان بە زاراوی عاریفانن و ئەوەی عاریف نەبێ مانای ئەو شیعرانەی پیخۆش نیە، کە وا بو وا چاکە لەو باسەگەڕێین و چەند پیتو لەتێکی دیکە لە سەر دیوانەکەی مەولەوی بڕۆین.

گرینگترین مەبەستێکی کە بە دڵی منداهاتوە ئەوەیە، کە ئەو دیوانەی مەولەوی هەورامی، لە دەنگ و ڕەنگ و کێش و شێوەدا، یەگجار زۆروە مەسنەویەکەی پیر شالیاری هەورامی دەچێ کە موغیکی کوردی زەردەشتی بوە و لە سەدەی یەکەمی کوچیدا مسولمان بوە، مەسنەوی پیر شالیاری هەورامی کە پییان کوتوە «ماریفەتو پیر شالیار» پتر پەنسدو نسحەتو قسەی نەستەق و پیتوڵانە بوە، وە ئەوەش نمونەی:

وەورێ وە وارو وەورە وەرێنە — وڕیسە بڕێو چوار سەرێنە
کەرگێ سیاوە، هێڵێش چەرمینە — گوشڵێ مە مڕیۆ دوێ دەرێنە

لە شیعری یەکەمدا، دەڵێ: بەفر دەباری بەفر خۆرەیە، پەتك ئەگەر لەت بو چوار سەری لێ پەیدا دەبێ، پێم وایە مەبەستی ئەوەیە: لێك هەڵبڕانو دو بەرەکی هۆی زۆر بونی سەرۆکانە.

لە شیعری دوهەمدا دەڵێ: مریشکی ڕەشن هێلکەی سپیەو دیزە ئەگەرکون بو دو دەرکی دەبێ، پێم وایە مەبەستی ئەوەیە: دەکرێ پیاوی خراپ کوڕی چاکی بێ وە لە تاریکی ڕوناکی بێتە دەرێ، وەکاتێکی بێگانە ڕێگاری کراوە بۆ ماڵ یان بۆ وڵات هەمو شتێك دەڕوا بەڵام مەبەستەکانی مەسنەوی مەولەوی هەورامی زۆربەیان شێوەی تەوسیفیان هەیە وە هێندێکیان دڵ ڕێك دەکوشن و گریان دێنن وە هێندێکشیان دڵ دەکەنەوە وە نەشە هێنەر و دڵ بزوێنن، وە هەر دكلاش حاڵو چلونایەتی مەولەوی

نیشان‌ده‌ده‌ن.

یه‌کەم مەوله‌وی له لاپەڕه‌ی که‌سك‌و سوری به‌هاری گەنجی‌وه گەرمه‌ی هاوینی لاوی که دنیای زۆر به شۆخ و شەنگ و قەشمەره هاتوته به‌ر چاوی، وه شەوانه دیوێتی که مانگه شەو گوڵزاره‌کانی قەراغی چۆمی سیروانی زێو باران کردوه، وه مانگ به‌ئاواتی جوانی سەمای گوڵه‌کان، و خۆشی خوناوکه‌ی جوگەله‌کان خۆی له قولکاوه‌کان و له گومەمەنده‌کان خستوه! وه ئەستیره‌کانیش به دیتنی ئەو که‌ین‌و به‌ینه چاویان له یه‌کتری دا گرتوه، و شنه باش به ئەسپایی هەواڵی بۆن خۆشی گوڵانی بۆ خاوەن دڵان بردوه، هەر وه‌کو رۆژانه‌ش دیویه‌تی که خۆره‌تاو، هەمو به‌یانه و یەواره‌یه‌کی کلاوی زێڕی به تیلاکی سەری شاخه به‌رزه‌کانی هەورامانه‌وه ناوه و شنه باش له خۆشیان جوغر و چیاو چەمەنه‌کانی وه سەما خستوه، جێگای خوی بوه که کوتویه‌تی:

سوبحەن، بۆی گوڵان، میاونۆم نەسیم وێنه‌ی وای ڕەحمەت خەزانه‌کی کەریم
سەحرا و دەشت و دەر بەهەشت منمانۆ مۆره‌ی هەوای وەش وەشەش دەرشانۆ
لاله گەردەن کەچ تۆی دیده ڕەشتەن گۆیا عەکس یار وه ڕوشدا وەشتەن
چەمەن هام لیباس سەوز ڕەنگ پۆشان وه فرار چون ئەسرین دیده‌ی من جۆشان
جەمادو نەبات گرد شادیشانەن جەماڵ ڕۆژ عید ئازاد یشانەن

دوهەم مەوله‌وی له لاپەره‌ی پاییزو زستانی تەمەنیدا که گەلاّی ئاواته‌کانی زەردو سپیلۆك‌و بابرده ڵه بون دنیای زۆر دزیو و قشقەو دەم ڕەش و به مەڕشه و سەر به تەشقەڵه هاتۆته به‌ر چاوی به تایبەت ئەو کاتانه‌ی که عازیای کاره‌سات، ئەو هونەره به هەسته‌ی خستۆته نێو گاڵوکی خۆی وه هەر جاره‌ی به وێنه‌یەك کۆڵەواری کردوه جارێك له پڕدا ماڵه‌کەی چەڕه دوکەڵی له سەر هەڵده‌ستێ وه هەرچی هەیه‌تی وه‌کو دڵی خۆی ئاوری تێ به‌ر ده‌بێ وه زۆری پێناچی له ناکاو خۆشەویست ترین هاوڕیی ژیانه‌کەی «عەنبەر خاتون» لێیی هەڵده‌برێ وه به بێ ماڵاوایی، ئاوای جیهانی هەرمان‌و ئەبەدی ده‌بێ، وه

مەولەوی ئێمە ڕوت وڕەبەن دەمێنیتەوە ئەو جاریش زۆری پێناچی کە هەر دك چاوەکانی ڕۆ دەڕژێن و دنیای لە بەر چاوی تاریك دەبێ وە هەتا مردن ڕوژیشی لێ دەبێتە شەو وە حەوت ساڵی ڕەبەق حوجرەی فەقێکانی بێ تەدریس و میحرابی مزگەوتەکەی بێ خوتبە و وەعز و کوڕو مات و بێ دەنگ دەمێنیتەوە، وە لە ئاوایی قەڕەبالغی سەرشاتەی هەورامان لە جێگای ئەو هەمو گوڕرە و چڕەی پیلە و کێشەی فەقێیان وە نالە نالی دەور (وەئەڵی بابەی) سوختەکان وە گوڕرەی تەقریری دەرس کوتنەوەی، مەولەوی و دەنگی بە سۆز و بە تەئسیری وەعز و خوتبەکانی، تەنیا دەنگێکی کزو بێتین دێ کە جارێك لە تاوی کۆچی دوایی هاوڕێ ژیانەکەی دەنالێنێ وە دەڵێ:

ئیمساڵ نەووەهار چون خەزانی سەرد
بەرگ وە ردباغ (مەعدوم) بەرد پەی هەرد
مشیۆ تاڵەی من خیلاف ئەنگێز بۆ
وەرنە کەی کێ دی وەهارگوڵ ڕێز بۆ
بۆی (عەنبەر) نە تۆی دەماخم دور کەرد
فرسەتەش ئاوەرد هەوای وە بای دەرد
دوریت دیارەت چەند صاحیب نێشەن
تۆی دەرون وە خارنێشێ و تەر ڕێشەن
هەر ماهێ نەو بۆ حاڵم پەشێوەن
چون هیلال شێوهی ئەبرۆی تۆی پێوەن
وە مەرگت دیدەم هام نەگوزەر دا
منیچ لام لای تۆن ئارۆ یا فەردا

و چەند جاریکیش لە خەمو خەفەتی کۆیر بونی چاوەکانی و چۆڵ بونی حوجرەی فەقێکانی دەنالێنێ و دەڵێ:

بـــــــینایی دیـــــــدەم تـــــۆ وەســـــلامەت
دیـــــدەنی دیـــــدار کـــــەوت ئـــــەو قـیامەت
ئـــــەربینش نـــــیەن هـــــەی ئـــــاوات وازم
بـــــاز هـــــەر تـــــەسکینەی گـــــۆش وە ئـــاوازم
مشـــــیۆ جـــــە گـــــرد لازاری و شـــــیوەن بـــۆ
جـــەکـام لا؟ لای دۆس، کـام دوس، وێـنەی تـۆ
کەی؟ ئێستە، پەیکێ؟ پەی دیـدەی (مـەعدووم)
چـێش بـــیەن؟ بـــیەن جـــەدیدەی مـــەحروم
تـــــەدریس و تـــــەقدیس تـــــەمجید بـێدەنگن
حـــــەسارەی تـــــەقریر تـــــەوحید بـێ رەنگـــن
پـــــــارچـــــەی تـــــەلیفات شـــــیخ مـــــهاجر
گـــــرانـــــەن نـــــیەن مشـــــتەری و تـــــاجر
کشـــــف الغـــــطای ســـــەدر مـــــحمد جسـیم
غـــــونچەی نـــــەشکفتەن بـــێ شـــنۆی نـــەسیم

هەتا دوای تێپەڕ بونی (پەنجا بەهارو بیستو دو پاییز و حەوت زستان لە تـەمەنی مەولەوی (۷۹ سال) ئەو دەنگەکزو بێ تینەش لە پردا خپ بوو مەولەوی کۆچی دوای کرد، خودایە بەکەرەمی خۆت پلەی حورمەت و رێزی ئەو پیتوڵ و پسپۆرە لە لای خۆت بەرزتر کەیەوە، وە موددەرریس و نوسەر و هۆنەر و ئەدیبەکانی ئێمە یارمەتی بدە کە رێگای وی کوێر نەکەنەوە.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۷۱/۸/۱۳

اعتقادات و اندیشه‌های اسلامی سید عبدالرحیم مولوی (رحمه‌الله)

عبدالرّحمن احمدی چاغر

مقدمه

اَلْحَمدُ للهِ الَّذي خَلَقَ الإِنْسانَ وَ عَلَّمَهُ الْبَيانَ. وَ اَشْهَدُ اَنّ لاٰ اِلٰهَ اِلاّ اللهُ الْواحِدِ الْمَنّانِ وَ اَشْهَدُ اَنَّ سيَدِنٰا مُحَمَّداً الْمَبعُوث بالشَّريعة و الْبُرهانِ و الصَّلٰوةُ و السَّلامُ عَلٰى مَنْ بَلَّغَ الرِّسالَةَ وَ ادّى الْاَمانةَ وَ عَلٰى اٰلِهِ وَ اَصْحابِهِ الْحُنفاءَ وَ اَمّا بَعْدُ .....

با تشکر فراوان از برگزار کنندگان و هیأت اجرایی کنگره بزرگداشت ستاره درخشان آسمان علم و ادب کردستان برادر ایمانی و عرفانی حضرات عرفا و اولیای ایرانی همچون مولانا عبدالرحمن جامی و حجّة الاسلام غزالی و جلال‌الدین رومی هم قریحه حافظ و سعدی و شیرازی و سفره‌نشین خوان پر نعمت ابوسعید و شمس تبریز و بایزید بسطامی: سیّد عبدالرحیم مولوی متخلّص به (معدومی) **قدس اللهُ اَرْواحَهمْ وَ اَفاضَ اللهُ مِنْ برَكاتِهِمْ عَلَيْنا** آن ذات پر جلال و شوکت و آن نابغه عالم علم و ادب و معرفت که در گلستان سادات کردستان ایران پا به عرصه هستی گذاشت و در مکتب تربیت عارف وارسته حضرت شیخ عثمان سراج‌الدینی چون فولادی آبدیده با سحر خامه خود ایمان و عقیده و افکار و عقیده گرانمایه‌اش را به زیور طبع آراست و با الفاظ زیبا و معانی نغز و بدیع در نظم و نثر عالم مکتوبات را مزین و کثیری از مردمان را به گرد شمع

وجود خویش جمع کرد و از افاضات خویش مستفیض ساخت.

هزاران بار و با هزاران زبان سپاس بیکران باد شما را که با ارج نهادن به شخصیت‌های اسلامی کسانی را که بظاهر مرده و فراموش شده‌اند اینچنین زنده و یاد و تذکار می‌نمایید و مستدام باد چنین ملک و ملتی که گذشتهٔ گذشتگان را حاضر و با پیوند آن با زمان حال سلف را محترم و خلف را آگاه و خرسند می‌سازند و این عین اخوت اسلامی و مصداق بارز پیروی عمل به دستورات الهی قرآنی است که **(رَبَّنا اغْفِرلَنا وَ لِاِخْوانِنا الَّذینَ سَبَقُونا بِالاْیمانِ و لا تَجْعَلْ فی قُلُوبِنا غِلاً لِلَّذینَ آمَنُوا)** و اکنون بار دیگر مولوی از میان غبار یک قرن فراموشی پای به میدان میگذارد و با دوستان و محبّان خویش به سخن در می‌آید می‌گوید می‌بوید و می‌پوید.

اَلْحَمْدُ للهِ الَّذی هَدینا لِهَذا وَ اَلَفَّ بَیْنَ قُلوبَنا وَ اَذْهَبَ الْحَزَنَ عَنّا.

علت غایی خلقت، تعدد انبیا و شرایع و مذاهب اسلامی

بعلت اینکه اسلام مایه اصلی و چشمه نور هدایت و مهمترین عامل در تجلّی شخصیت علمی، ادبی، عرفانی مولوی بوده بر خود لازم میدانم در باب ایمان و عقیده اسلامی هدف غایی خلقت تعداد انبیاء و شرایع و مذاهب اسلامی که در جامعه امروز سئوال برانگیز هم هست اشاراتی مختصر داشته و با تطابق آن با شخصیت مولوی در بحث اصلی خود وارد شوم.

* **علت غایی خلقت:** چون هر معلولی علتی دارد پس خلقت کائنات در عالم ناسوت و ملکوت نیز بعنوان معلول علتی دارد و آن نیز شناخت ذات اقدس خداوندی است که خود فرموده **وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وِ الْاِنْسَ اِلاّ لِیَعْبُدُونَ.** و عبادت ابزار کار عباد است در شناخت حضرت **رَبُّ الْبَرِیّاتْ** به عنوان مقصود غایی. اصل خداشناسی و حقیقت خداوند در بی‌نیازی رب جلیل و فقر و نیاز بندگان

نهفته است (یا اَیُّها النّاسُ اَنْتُمْ الْفُقَراءُ إلَی اللهِ وَ اللهُ هُوَ الْغَنیُّ الْحَمیدُ) و نمونه کامل این فقر در مقام و پیشگاه خداوند حضرت ختمی مرتبت ﷺ بوده که خود را فنای فی الله کرده و به فقر مطلق در برابر غنای مطلق رسیده است. و این نعمت بزرگی است که همه را استطاعت رسیدن و افتخار داربودن آن نیست.

* **تعدد انبیا و شرایع:** گاه گفته میشود اگر شارع مقدس یکی و دین واحد است پس تعدد چه مفهومی دارد؟ در جواب باید گفت: فرستادن یک پیامبر از جانب خداوند بعد از پیامبر قبلی بعلت گمراهی و فراموشی امم نسبت به شریعت پیامبر عصر خویش بوده و آمدن پیامبر بعدی باعث احیا و کامل‌تر شدن آن شریعت شده است و اما حقیقت دین همه آنها یکی است و اختلاف در شریعت و عبادت و عبارت در طول قرون و اعصار باستناد به آیات قرآنی در سوره روم ایات ۲۵ ـ ۲۰ همراه با اختلاف در عقاید و رسوم و زبان و ... از آیات خداوندی است. و حضرت محمد ﷺ میفرمایند **إخْتِلافُ أُمّتی رَحْمَةٌ.**

* **تعدد مذاهب اسلامی:** حضرت رسول اکرم ﷺ خاتم الانبیای مبعوثان الهی است و بعد از ایشان پیامبری نخواهد آمد پس به مصداق «**عُلَماءُ أُمّتی کالأَنْبِیاءَ بَنی إسرائیلَ**» علمای اسلام وظیفه بیان و تفسیر و ترویج دین مبین را بر مبنای قرآن و حدیث و اجماع و قیاس بر عهده گرفته و اسلام عزیز را از گزند کفر و الحاد و بدعت و نفاق حفظ و حراست نموده‌اند. علما و عرفایی چون حضرات امام ابوحنیفه و امام شافعی و امام مالکی و امام احمد حنبل و بعد هم غزالی و امثال ایشان تا مراد و مطلوب ما در این جا یعنی حضرت سید عبدالرحیم مولوی رحمه الله از آنجایی که همواره دست‌هایی در کار است تا یاد و نام و آثار و علماء و اولیای اسلامی را از جامعه اسلامی بزداید این نعمت الهی را شکر گزاریم و خدا را سپاسگزاریم که چنان موقعیتی را فراهم کرده است که افکار و اندیشه‌های شخصیت‌های اسلامی احیا شود و ما را در طریق رضای خود و

تداوم راهش در وحی و کلام ربانی و پیروی از حضرات انبیاء خصوصاً حضرت ختمی مرتبت ﷺ و عمل کننده به دستورات اصحاب کرام همچون عمر بن الخطاب و علی ابن ابیطالب (رض) قرار دهد (وَ لاٰ تَنْسُوا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ) آیه شریفه، (تَعَلَّمُوا اَنْسٰابَکُمْ تَعْرِفُوا اُصُولَکُمْ فَتَصِلُوا بِهٰا اَرْحٰامَکُمْ) حضرت عمر بن الخطاب. و (اَکْرِمْ عَشِیرَتَکَ فَإِنَّهُمْ جَنٰاحُکَ الَّذی بِهِ تَطیرُ) **حضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنهم.**

چون جای پا نشانه روندهٔ راه و صد علامت گوینده و دود علامت آتش و نور نشانه وجود مصباح و منبع نور است در تمامی ابعاد شخصیتی مولوی عقاید اسلامی او را برگزیدم. عقیده‌ای که مولوی خود آن را عقیده مرضیه نام نهاده و در وجه تسمیهٔ آن در پایان عقاید خویش میفرماید:

رِسٰالَةٌ جٰامِعَةُ الْمَسٰائِل — یُحِبُّهٰا قَلْبُ ذَوِی الْفَضٰائِل
وَ بَعْدَ مٰا نَظَمْتُهٰا وَ اَخْبَراً — وَسیلَةُ الْخَلْقِ لِخٰالِقِ الْوَرٰی
قُطْبُ الزَّمٰانِ شَیْخُنٰا عُثْمٰانُ — فٰاضَ عَلٰی جَنٰابِهِ الرِّضْوٰانُ
بِأَنَّه رأَی النَّبیَّ الْأَکْرَمٰا — صَلّٰی عَلَیْه رَبُّنٰا وَ سَلَّمٰا
یَقُولُ: ذی رِسٰالَةٌ اَلِیْنٰا — مَحْبُوبَةٌ مَرْضیةٌ لَدَیْنٰا
سَمَّیْتُهٰا عَقیدةٌ مَرْضِیَّة — اَرٰی جَنابِ سَیدِ البَرِیَّة
صَلَّی عَلَیْهِ اللهُ مِنْ نَوالِهِ — وَ صَحْبِهِ وَ حِزْبِهِ وَ آلِهِ

کلام مولوی نشانگر این حقیقت است که غوّاص دریای معرفت به تمام ارکان ایمان: همچون ایمان به ذات و صفات خداوند، ایمان به فرشتگان و انبیا و کتب آسمانی و قضا و قدر و عالم آخرت و برزخ و جهان ابدی، انجام امور خیر و دوری از شر با اخلاص باطنی و عدم بیم از دشمنان دین معتقد و با حقیقت آنها

آشنا و تا آنچه که در توان داشته در عمل به آنها موفق بوده است. همچنانکه خداوند میفرماید: **وَ الَّذینَ جاهَدُ وافینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا، وَ یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَابْتَغُوا اِلَیْهِ الْوَسیلَةَ وَ جاهَدُوا فی سَبیلِهِ لَعَلَکُمْ تُفْلِحُونَ، وَ یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اِتَّقُوا اللهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ** و نیز طبق آیات ۱۰۸ سوره یوسف و ۲۰۱ اعراف، انبیا و اولیای الهی و پیروان واقعی آنها دارای چشم باطنی هستند و شیاطین را به خوبی میشناسند و خود از شر آنها نجات میدهند و هیچ حجابی در دیدن ظاهر و باطن برای آنها وجود ندارد. بنابراین عالمی آگاه و عارفی وارسته همچون جناب مولوی علاوه بر شناخت حقایق و درک معانی آنها قادر به رؤیت آنها نیز بوده است و به همین دلیل به ذکر خلاصه‌ای از عقاید ایشان مشتمل به وحدت وجود، رویت خداوند، خاتمیت حضرت مصطفی ﷺ اسری و معراج حضرت ﷺ و کرامت میپردازیم که متأسفانه در این عصر و زمانه مورد کم توّجهی قرارگرفته وگروههایی از مردم در ایمان به آنها سست عقیده شده و یا اعتقاد خود را نسبت به آنها بکلی از دست داده‌اند و حضرت مولوی **اَعْلَی اللهُ مَقامَهُ** با کلام و بیان شیوای خود و با تکیه بر آیات قرآنی و احادیث نبوی و استناد به آنها با علم کامل و عمل مخلصانه اعتقاد و التزام خود را بآنها آشکار ساخته است:

(۱) وحدت وجود

حضرت مولوی در عقیدهٔ مرضیه میفرماید:

وجوب تام از وحدت نگردد — **تَعالی شَأنُهُ عَنْ اَنْ تَعَدَّدْ**
بکثرت در بود امکان آفات — **بَلِ التَّوحیدُ اِسْقاطُ الإضافاتْ**
غنی از ماسوا و پاک از عیب — **وَ مُحْتاجُ اِلیهِ الْکُلُّ لا رَیْبْ**
اَزَلْ بالا اَبَدْ پایین دویده — نه آن اول، نه این آخر شنیده

از آن سر زد نِدا **اَیْنَ ابْتِداهُ** وزین برپا صدا **اَیْنَ انْتِهاهُ**
هُنا چون ثَمَّ از وی گشته محجور عرض چون جوهراز وی هست‌مهجور
هیولی نزد وی صورت ندارد صور آنجا هیولی را گذارد
زمان را دوری از وی صد مکان است مکان را دوری از او صد زمان است
اگر درگاه و در جا جای بنمود گهی کانها نبودندی کجا بود

همچنانکه حضرت باری جل جلاله میفرماید: **لَیْسَ کَمِثْلِهِ شیئٌ و اللهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٌ**. و نیز احادیث شریف که از تعدید و شمارش خارج است.

(۲) رویت خداوند

کـــــردی:

روئیەتی دانای خەفیو ئاشکار ئایا بو نائیم ئایا بو بێدار
(فِی ذِهِ النَّشأهُ اَوْ دارِ الْقَرار) جائیزە لەلای قەولەکەی موختار
ئەر جائیز نیە حەضرەتی مووسا لەبەر چی فەرمووی (اَرِنی) ئەوسا
هیچ لە حواودا **(خالِقُ الْوَریٰ)** فەرمووی(**لَنْاریکَ**)یاخۆ(**لَنْاُریٰ**)؟
بە (لَنْ ترانی) جواوی داوە ناوینی تو من وا بەم ئیماوە
لەم مەطلبەدا ئیجماعی ئوممەت بەر لە حودوثی ئینکارو بیدعەت
کەوا موستەلزِم جەوازە وصیحەت بووگە لە سەری وقووعی ڕوئیەت
لە سەر ئەمیچە ئایەت ظاهیرە مەحموول لە ظاهیر موتەبادیرە
علمی کونهی ذات بو کەس ڕوونادا نەلە دنیادا نەلە عوقبادا

فارسی:

تَفَضَّلْ بِالْعَجَلْ بِالْکَأْسِ ساقِی صفای مَیْی نماید وجه باقی
ز دیده زنگ ظلمت را زداید دلم تصدیق ویت را نماید
کسی گر حق و گر حق وی ببیند به گِرد حق چه گَردی مینشیند

حضرت عبدالله‌بن‌عباس و حضرات اصحاب و حضرت حسن(رض) برآنند که حضرت ﷺ خدای خود را با چشم و دل دیده است. کتب سیر و تواریخ و سنن احادیث نیز برخلاف نفی‌کنندگان وقوع رؤیت به چشم سر با استناد به آل بیت و اصحاب و باقی علما مبنی بر ثبوت قضیه این وجه را ترجیح داده‌اند.

حضرت غوث‌الاعظم عبدالقادر گیلانی در غنیه الطالبین همچون باقی سلف صالحین می‌فرمایند (اِنّا نَحْنُ نُؤْمِنُ بِأَنَّ نَبِیّنا (ص) لَقَدْ رَاٰی رَبَّهُ بِعَیْنَیْ رَأْسِهِ. و چنین نیز هست زیرا اگر رویت خداوند جایز نبود خداوند خود نمی‌فرمود لا تُدْرِکُهُ ٱلْأَبْصٰارُ وَ هُوَیُدْرِک ٱلْأَبْصٰار: همه چشم‌ها خدا را نمی‌بینند ولی امکان آن برای برخی چشم‌ها وجود دارد و چون قضیه سالبه است در اینجا سلب عموم شده است نه عموم[1] سلب، حضرات خلفای راشدین و شافعی (رض) نیز هر یک در کلام خویش تلویحاً گفته‌اند که نادیده را پرستش نمی‌کنیم همچنانکه حضرت علی ابن ابیطالب فرموده است لَمْ اَعْبُدْ رَبًّالَمْ اَرَهُ

(۳) خاتمیت حضرت مصطفی (ص)

کردی

نەما ئیحتیاج ئەهلی زەمانە (حق) (نبی)یی تر بکا ڕەوانە
مەعلووم بوو لەلای هەرکەسێ بیناس (محمد ﷺ بێ‌شک (خَتْمُ‌الأَنبیا)س
لە ئەمری عیسا هیچ پەشێو نەبی بەر لە موحەممەد بووگە بە نەبی
کە هاتە خواریش هیچ شوبهەی نییە هەر تابیعی شەرع موحەممەدییە
وەختی کە دەمری بە ئەمری بیچوون دەکری‌لە خزمەت حەضرەت‌دا مەدفوون

۱ـ حضرت باری جل‌جلاله در سورهٔ مبارکه اسراء بعبارت: لِنُرِیَهُ زمینه‌سازی فرموده برای رؤیت و در سورهٔ مبارکه النجم وقوع آنرا بیان فرموده. احمدی چافر.

بـوبه‌کـر و عـومه‌ر ده‌کـه‌ونه ئـه‌به‌ین (طُـوبیٰ لِـلشَّیْخَیْن بَـیْنَ النَّـبِیّن)

همچنانکه حضرت مولوی نیز اشاره دارد خداوند در قرآن کریم می‌فرماید **(مٰا کٰانَ مُحَمَّدٌ اَبٰا اَحَدٍ مِنْ رِجٰالِکُمْ وَلٰکِنْ رَسُولَ اللهِ وَ خٰاتَمَ النَّبِیّینَ)** و اما در مورد حضرت عیسی که مولوی نیز از آن یاد کرده است حضرت محمد ﷺ به مسیحی‌ها فرمود: چرا تهمت فرزندی خدا را به عیسی روا میدارید مگر نمی‌دانید که او در آخر زمان خواهد آمد صبر کنید تا عیسی از آسمان به زمین رجعت نماید و صلیب و خنزیر و شرابی را که شما شعار دین او قرار داده‌اید تکذیب و نابود کند و همانند امتم از من پیروی نماید. پس اکنون شما نیز به شریعت من بگروید و بدانید که راه من راه راست خداوندی و همان راهی است که از آدم (ع) تا عیسی (ع) آن را پیموده‌اند این رجعت عیسی (ع) به زمین برای دفاع از شریعت محمدی و جواب ردّ به یهودیان است که قائل به کشته شدن عیسی (ع) هستند و نیز افحام و تبکیت است به کسانی که به زنده کردن مجدد در روز قیامت و اقتدار خداوند در این امر عظیم ایمان ندارند. (آیات ۵۷ تا ۶۳ سوره زخرف). و نیز مراجعت حضرت مسیح از نشانه‌های روز قیامت و حجت قاطع علیه کسانی است که از بعثت حضرت ﷺ تا روز قیامت آمدن مجدد عیسی را نفی کرده و یا در آن شک و تردید دارند **(وَ اِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّٰاعَةِ.فَلاٰ تَمْتَرُنَّ بِهٰا وَ اتَّبِعُونِ هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقیمٌ)** اگر چه با وجود نص صریح قرآن نیازی به سنت نیست اما جهت تیامن حدیثی را از مفسر حقیقی قرآن و صاحب وحی: حضرت ﷺ به نقل از صحیح مسلم و بخاری نقل میکنیم: **کَیْفَ اَنْتُمْ اِذٰا نَزَلَ ابْنُ مَـرْیَم فیکُمْ وَ امٰامِکُمْ مِنْکُمْ.** زادالمسلم جلد ۱ ص ۳۲۹

(۴) اسری و معراج حضرت (ص)

کـــــردی:

فـەلەك نـەقشی پـێ دی له زەمـین‌دا خـوی گـرینی هـات وەڕووی بـرین‌دا
چاوگەی چاوە کەی لێڵو حـەسرەتمەند لَـیْتَنِی کُـنْتُ تُـرابًـایێ دەخـوەند
تێی هەلدە مەزهەب فـەلسەفەی خیداج ئـیمان بـێرانـە بـە قِـیصَّەی مـیعراج
هـەیولاو صـوررەت لاوە لەم نـاوی بو ئیثباتی جـوزء زەحـمەت‌کش تـاوی
جـــەوازی هـــەیە خـەرقو ئـیلتیام چـونکە تـەماثول هـەیە بـۆ ئـەجسام
ظـــاهیری (اَسْـرێ بِـعَبْدِهِ) دەکـات میعراج (بالیقظه) و (بالشخص)ی ئیثبات
نـەکـا بـەخەو یـا خـیر (بـالروح فـقط) ئـەوە زەعـمێکە بـێ مـەزەو سـەقەط
چـلون ئـەر بـەڕۆح یـا مـەنام دەبـوو بـــاعیثی ئـینکار بـۆ عـەوام دەبـوو

فـارســـــی:

سـپرنا کـرده از قـدرت تـمام است که حـرف فـلسفی بـی التـیام است
مگر حق داند و آن صاحب تـاج ﷺ حِکَـم چـند است در بـردن بـمعراج
از آن مسجد به آن اَقْـصٰی زُ اَقْـصٰی **اِلٰـــی مـــاشاءَهُ اللهُ وَ اَحْـــصٰی**
رهـــی از غـــایت بـــی‌غایتی رَدّ جواب عـرض و ذات و گـفت‌سَرْمَد
برفت و داده شد خوش دید و بشنید هـمی جـنبید حـلقه، بـاز گـردید

این عارف فرزانه قلم خویش را اینچنین مستانه در وادی معراج و اسری به رقص در آورده و بی‌محابا بلیغ و شیوا به شرح آن پرداخته است. زیرا بخوبی میداند آنچه میگوید مستند و منطبق با آیات و احادیث است و براستی در روزگاری که پرتاب موشک‌ها و سفاین و اقمار مصنوعی به اعماق فضا امری روزمره شده است آیا نهایت بی‌انصافی و کوته‌فکری نیست که چنین سفری را

برای محبوبترین بندهٔ خدا غیر ممکن بدانیم؟ سفاین ساختهٔ دست بشر هر روز به کرات آسمانی بروند ولی محبوب خدا و انگیزهٔ اصلی خلقت با قدرت مطلقه الهی و وسایل ملکوتی و جسم و روح نورانی خود قادر به شرفیابی به پیشگاه خدای خود نباشد و نتواند همچون عاشقان واقعی در هوا و زمین و کون و مکان و لامکان به سوی معشوق خویش بشتابد و آنچه گرفتنی است از او بگیرد و آنچه زدودنی است از خود بزداید.

قائل شدن به انکار اسری و معراج مستلزم این است که خدا را ناتوانتر و پیامبرش را بی‌نواتر از تمام عالم بدانیم. با توجه به آیات متعدد در سوره اسری همچون (**لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا**) و نیز شرح واقعهٔ معراج در سوره النجم با حرف تحقیق قد و تاکید و صیغه فعل ماضی که دلالت بر وقوع قطعی و محقق بودن امر است می‌فرماید: **لَقَدْ رَایٰ مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبریٰ** بنابراین حقیر معتقد است همچنانکه در اول سوره میفرماید **اَفَتُمٰارُونَهُ عَلیٰ مٰا یَریٰ**) و سپس **فَاَوْحیٰ اِلیٰ عَبْدِهِ مٰا اَوْحیٰ** و بالاخره (**مٰا زٰاغَ الْبَصُرُ وَمٰا طَغیٰ**) رفتن حضرت محمد ﷺ به سدره و نهراسیدن از سر و صدای عالم ملکوت و غوغای آنها و گوش و چشم و دل دادن به معشوق و بازگشت به مکه یعنی رفتن از مکان به لامکان و از آنجا به عندالله و ماشاء الله نه تنها محال نیست بلکه با توجه به نص صریح قرآن و دلایل قطعی مستند به آن قطعی و حتمی است و هیچ شکی در آن نیست (**اَلْحَمْدُ اللهِ وَ هٰذٰا مِنْ فَضْلِ رَبّیِ وَ لاٰ مِنْ تَلْقٰاءِ نَفْسیِ**)

(۵) کـــرامت

کـــردی:

موعجیزه‌ی نه‌بی ئه‌ر موحه‌ققه‌ق — له لات کـه‌رامـات ئه‌ولیاچ حه‌ق‌ه

که‌رامه‌ت ئه‌مرێس خاریقی عاده‌ت — ظاهیر بی له‌و بی ده‌عوای نوبووه‌ت

فارســـــی:

از آن نوری که حق داد انبیا را — مـــنور ســـاخت سِـرّ اولیـا را
کرامات هر آن کس کوولی شـد — وقوعش شد یقین امکان جلی‌شد
نبی‌و معجزه چون نیست دردست — ترا غیر از ولی ملجأد گر هست؟

مولوی رحمه‌الله کرامت اولیا را جزء و فرعی از معجزه می‌دانـد هـمچنانکه قرآن کریم و تواریخ ملل اسلامی نیز مملو از شرح کرامـات مـختلف و اثـبات آنهاست و امت اسلامی نیز به برکت اسلام محمدی از آن بی‌نصیب نبوده‌انـد. نمونه‌هایی چون حضرات مریم و خضر اشاره شد در قرآن و کرامات حضرت عمر بن الخطاب و غیره رضوان الله علیهم اجمعین. در اثبات وجود کرامت در نزد اولیاء و لزوم اعتقاد به آن دلایل بسیار است که سه نمونه از آنـها را ذکـر مکنیم:

الف: در جواب مدعیانی که اصرار بر ردّ معجزات انبیاء دارند، حال کـه پـیامبر دیگری نخواهد آمد تا شاهد معجزه‌ای از او باشیم چه دلیلی جز کرامت اولیـا بعنوان مشت نمونهٔ خروار در ردّ یا ثبوت موضوع خواهیم داشت.

ب: دارا بودن علم لدنی اختصاصی به انبیاء ندارد و سایر انسانها و ملک را نیز شامل میشود.

ج: گوش‌ها و چشم‌های عالم به شهادت کتب مختلفه همواره گـواه بـر هـزاران هزار کرامت بوده‌اند که از اولیای حق ظاهر شده است علیرغم تمامی این دلایل اگر باز هم کسی یافت شود که به مانند انکار خدا و قیامت و برزخ کرامت را نیز انکار کند هیچ جوابی جز خاموشی نمیتوان و نبایست به او داد.

«کلام آخر»

با توجه به محدودیت زمانی از نگرش به سایر ابعاد اعتقادی مولوی و تجزیه

و تحلیل آنها و توجه و غَور در جزئیات و نِکات بدیع نهفته در آن خودداری کرده و بحث خود را به پایان می‌برم و امیدوارم که همهٔ ما از کم و کیف عقاید گرانمایه و حقایق نهفته در کلام این شاگرد آراسته و وارسته مکتب و شریعت و طریقت و حقیقت محمدی ﷺ بهرهٔ کافی و نتیجهٔ وافی گرفته باشیم.

برگزاری این کنگره امری بس خطیر و سنگین بود که تقدیر از برگزار کنندگان و هیئت محترم اجرایی آن را از توان زبان و قلم خارج میسازد از طرف دیگر برگزاری آن در شهرستان سقز علیرغم وجود مناطق و شهرهایی چون پاوه و روانسر و مریوان و سنندج و ... که مسقط الراس و اقامتگاه اصلی مولوی و تجلی افکار و اندیشه‌ها و شعور شعری او در طول عمر پربارش بوده‌اند افتخار عظیمی بود که نصیب این دیار شد «تقدیر از مسبّبان آن را سزاوار است.» در خاتمه از خداوند می‌خواهم به فضل و رحمت بیکران خود و به شفاعت نبی عدنان ﷺ و دعای خیر اولیا و فرشتگان مسببان این امر خیر را در جوار لطف و کرم خویش قرار دهد. و این کنگره مقدمه‌ای باشد بر شناخت دیگر مشاهیر علم و ادب و عرفان این مملکت اسلامی. جهت شادی روح حضرت سید عبدالرّحیم مولوی تاوه گوزی کُرد الفاتحه.

پانزدهم خرداد ماه ۱۳۷۱ هجری شمسی

« تحلیلی دربارهٔ اعتقادات و اندیشه‌های کلامی مولوی »

حاج ملا حسن ادیبی

الحمد لله ربّ العالمین و الصلوة و السّلام علی سیّدنا محمد و علی آله و اصحابه الطیبین الطاّهرین اجمعین.

ضمن قدردانی از مساعی ستاد محترم برگزاری کنگره. بهمه مدعوین ارجمند به خصوص استادان و دانشمندان عالیقدری که از دور رنج سفر را به خود هموار و مشعل پرفروغ این محفل معنوی و روحانی و علمی گردیده‌اند مراتب خیرمقدم را به یاد مولوی بشعری از خود مولوی می‌گویم:

مەنزڵگەی دیدەم ئاوپاشی‌یکەردەن　　چەشمئەنداز بەرز، بێ‌تۆزو گەردەن

محور عرض بنده امروز تحلیلی است از مولوی در دو اصلِ اصیلِ اصولی. اول عینیت صفات و یا زیادت آنها نسبت به ذاتِ واجب‌الوجود. دوّم استحسان و استقباح شرعی و یا عقلی که قریب یازده قرن است معرکه بین محققین متکلمین اسلامی از تسنن و تشیع و اعتزال بوده و هست. که بعد از ترسیم خط ذوقی مولوی و تحلیل اجمالی مطالب ضروری آن به توجیه آن دو اصل می‌پردازد.

اعتقادات و اندیشه‌های کلامی مولوی به‌خصوص در الهیات و اثبات مبدإ و

توحید بر دو نوع است. یکی اندیشهِ مماشاتی با محققین متکلمین که توجه از اثر بسوی مؤثر است. و آن را با معیار منطقی استدلال «انّی» می‌نامند. دیگری که خود به آن مؤمن و معتقد بوده و رمز و راز خلقت را می‌داند «ولیعبدون» را قالب «لیعرفون» می‌شمارد و از این طریق لکّه تعارض کلام اعجازی و قدسی خدا را در حکمتِ سرشت برطرف می‌نماید بینش عرفانی و اوج از حجاب ظاهری و ناسوتی بسوی شهود غیبی و معنوی و بعد توجه از عالم مشاهده و امر به سوی عالم خلق که این نوع توجه را با منطقِ منطقی برهان (لمّی) می‌نامند. اینجا است که در قسمت فارسی از عقیده مرضیه می‌فرماید:

میان اهل دل ای دلِ خود آرا　　خودآرا دان تو مدلول خدا را
پس آنگه گو خدای گر نبودی　　بشو پس شد بماکی رخ نمودی

حال کدام دل و کدام اهل دل معشوق مولوی بوده؟! آری آن دل همان دلی است که گوهر خارج از صدف کون و مکان را در خود جا داده و می‌دهد و آن دل همان دلی است که عرش خدا و محیط بر نظام هستی و تک‌تک موجودات محتوای نظام را در نوع خود أبدع مایمکن می‌داند و می‌گوید که خطا بر قلم صنع نرفته و نخواهد رفت و این اهل همان اهلی است که سعدی می‌گوید:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

آری، این اهل همان اهلی است که گوید:

کعبه هر چندی که خانه برِّ او است　　خلقت من نیز خانه سِّر او است
تا بکرد آن خانه را در وی نرفت　　وان در این خانه بجز آن حَیّ نرفت
کعبه را یکبار بیتی گفت یار　　گفت یا عبدی مرا هفتاد بار

خلاصه آن قوم همان قومی است که سیدقطب که جان داد و جان را به اسلام راستین داد، در تفسیر فسوف یأتی الله بقوم یُحِبهم و یحبونهُ در سوره مائده می‌فرماید: حب خدا نسبت به این قوم و حب متبادل قوم لامتناهی، و در حد تعبیر متناهی نبوده و نخواهد بود. و این یک باب ذوقی و عرفانی است که بعضی از اربابِ راستین متصوفه بدان مقام اوج نموده‌اند و اضافه می‌کند که در تلاوت کلام‌الله مجید هر بار به این آیه کریمه می‌رسیم ابیاتِ حضرت رابعه عدوی را که خود یکی از ارباب صادق آن ذوق بوده در نظرم خودنمایی می‌کند که گفته:

ولیتك تحلُوا و الحیواةُ مریرةٌ ولیتك ترضٰی والانٰامُ غضاب
ولیت اللّذی بینی و بینك عامرٌ بینی و بین العالَمین خراب
اِذٰا صَحَّ مِنك الوُدُّ فالْکُلّ هَینِ و کلُّ ما فی‌التُّرابِ تراب

فامّا نظر مولوی نسبت به اصل اول (یعنی ذات و صفات) هم‌صدا با مرحوم علامه شیخ عبدالقادر مهاجر کردستانی شارح تهذیب‌الکلام تفتازانی و علامه جلال‌الدّین محلّی شارح جمع‌الجوامع سبکی برخلاف نظر همه محققین کلامی از هر سه فرقه اسلامی در شرح تجوید طوسی و شرح مواقف به شرح مقاصد و حواشی آنان یک نظر تحلیلی تقریبی است بین مذاهب ثلاثه تسنن و تشیع و اعتزال که بدین طریق معرکه یازده قرنی را بحث لفظی و مآل را یکی می‌دانند و می‌گویند که هر یک از محققین فوق‌التوصیف بدور از شائبه استرواح و غیره به عمق مقصود دیگری توجه می‌کرد بحثی جز طلب تحریر مُراد پیش نمی‌آمد. اینجا است که در قسمت کُردی عقیدةالمرضیه می‌گوید:

ئەو کەس وا قەولی هەس بە زیادە لە سیفات، خەواس دەکا ئیرادە
خاسە وەسفی عیلم دانستەن شعور خاسە ئیرادە قەسدێکی مەشهور
بۆ وەسفی قودرەت خاسە ئامادە تەئسیری عەلا وێفقی ئیرادە

چ حاجەت قەڵەم تووڵی پێ بدات — فقس علیها سائر الصفات
ئەو کەس کە دەڵێ سیفات عەینییە — قەسدی بە سیفات پێ موبادییە
لکن کام مەعنای لێ دەکا تەما — قُل هذا المعنی و هو انّما
مع تلك الصفات یصدُر عن الذات — یصدُر عنه بدون الصفات
انّ المال واحدٌ فی الکلّ — والله اعلم بالدِقّ وَ الجلّ

و اما نظر مولوی در اصل استحسان و استقباح شرعی و یا عقلی همصدا با همه محققین اشاعره جهة محسنه و مقبحه را در حد امکان بعنوان حکمت تشریعی و احکام الهی قبول دارند. نه بعنوان مثبت حکم عندالله. زیرا اثبات و الزام حق را عین ناحق دانسته و شناخت احکام فقهی را توقیفی و بحق موکول به ورود شرع و وحی و بعثت می‌دانند. اینجا است که در قسمت فارسی از عقیدةالمرضیه می‌فرماید:

جهان جز بهر او محکوم کس نیست
جز او حاکم کجا، کس چیست کس کیست
خدائی و حکم بروی کذب مطلق
وجوب و فرض بر حق عین ناحق
کرا آن وسعت علم فسیح است
که گوید آن حُسن و آن یک قبیح است
اگر مدح و ثواب است او است داند
وگر ذَمّ و عِقاب است او است داند
اگر داده ثوابت، فضل او را است
وگر کرده عِقابت، عدل او را است

در اینجا ضروری است تحلیلی بیشتر و متناسب با زمان نیز از سیدقطب

بشنویم. سید در کتاب تصورات‌الاسلام و مقوّماته در رد نظر شیخ محمد عبده می‌گوید: قال رحمةالله فی رساله التوحید. فالوحی بالرسالة الالهیة اثر من اثارالله. والعقل الانسانی اثر ایضا من اثارالله فی‌الوجود. و اثارالله یجب ان ینسجم بعضها مع بعض و لایعارض بعضها بعضاً و هذا صحیح فی عمومه. و لکن یبقی ان الوحیّ والعقل لیساندّین فاحدهما اکبر من الآخر واشمل واحدهما جاء لیکون هوالاصل الذی یرجع الیه الآخر. والمیزان الّذی یختبر الآخر عنده مقرراته و مفهوماته و تصوراته و یصحح به اختلالاته و انحرافاته فبینهما و لاشک توافق و انسجام ولکن علیٰ هذا الاساس لاعلی اساس انهما ندان متعادلان و کفو احدهما تماماً للآخر فضلا علی ان العقل المبرء من النقص و الهوی لا وجود له فی دنیا الواقع و انما هو مثال. و اطلاق کلمة العقل مبدء الخطر.

سید در تفسیر چهارمین مرحله تحریم نهایی خمر و میسر و غیره در سوره مائده می‌فرماید:

و لانرید ان ندخل بهذه المناسبة فی الجدل الذّی اثاره المعتزله حول الحکم بانّ الخمر رجمس هل هو ناشی عن امر الشارع سبحانه بِتحریمها ام انه ناشی عن صفة ملازمة للخمر فی ذاتها و هل المحرّمات محرّمات لصفة ملازمة لها. ام ان هذه الصفة تلزمها مِن التحریم. فهو جدل عقیم فی نظرنا و غریب علیٰ الحس الاسلامی. والله حین یحرّم شیئا یعلم. سبحانه لم حرمة سوء ذکر سبب التحریم او لم یذکر. و سواءٍ کان التحریم لصفة ثابتة فی المحرّم او لعلة تتعلق بمن یتناوله من ناحیة ذاته او من ناحیة مصلحة الجماعة فالله سبحانه هو الذّی یعلم الامر کله والطاعه لأمره واجبة والجدل بعد ذالک لایمثل حاجة واقعیة و الواقعیته هی طابع هذا المنهج الرّبانی و لا یقولن احد. اذا کان التحریم لصفة ثابته فی الحرّم فکیف ابیح اذاً قبل تحریمه فلابدان لله سبحانه. حکمة فی ترکه فترة بلا تحریم و مردالامر کلّه الی الله و هذا مقتضی الوهیّته سبحانه. و استحسان الانسان او

استقباحه لیس هو الحکم فی الأمر و ما یرا. علة قد لایکون هو العلة و الأدب مع‌الله یقتضی تلقی احکامه بالقبول والتنفیذ. سواء عرفت حکمتها او علتها ام ظلت خافیته. والله یعلم و انتم لاتعلمون ان العمل بشریعة الله یحب ان یقوم ابتداء علی العبودیة.

علی الطاعة لله اظهاراً للعبودیة له سبحانه فهذا هو الاسلام. بمعنی الاستسلام و بعد الطاعة یجوز للعقل البشری ان یتلمس حکمةالله بقدر مایستطیع. فیما امرالله به او نهی عند. سواء بین الله حکمته ام لم یبینها. و سواء ادرکها العقل البشری ام لم یدرکها. فالحکم فی استحسان شریعة الله فی امر من‌الامور لیس هو الانسان. انما الحکم هو الله. فاذا امر الله او نهی فقد انتهی الجدل و لزم الأمر او النّهی. فأمّا اذا ترک الحکم للعقل البشری فمعنی ذلک ان الناس هو المرجع الاخیر فی شرع الله. فاین مکان الالوهیة حقیة اذن و این مکان العبودیة.

حضار محترم با عنایت به تحلیل معروض تصدیق می‌فرمایند که تهمت شرک در اصل اول و تحجّر در اصل دوم شیخ ابی‌الحسن اشعری واقعاً بی‌مورد و ناشی از استرواح در تعقل عمیق کلام شیخ است و بس.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته و آخر اعوانا ان الحمدلله رب العالمین.

در پایان بنام یك روحانی ایرانی اسلامی از مقام معظم رهبری حضرت آیةالله خامنه‌ای مدظله‌العالی استدعا دارد که مقرر فرمایند شورای مجتهدین از همه کشورهای اسلامی تشکیل بشود و تقریب مذاهب را جایگزین تفرقهٔ وارداتی مذلت‌بار بنمایند که در پرتو توحید و وحدة کلمه بتوان با عرضهٔ تمدن پرمحتوای اسلامی جهان بشریت را از این شرارت شیطانی و درندگی در عنوان زیبا و فریبای فتوحات فرهنگی و صنعتی رهایی بخشند و خود پرچمدار اشراقات و ثمرات علمی امروز شده و مجد و عظمت تاریخی مسلمین راستین را بازیابند.

۷۱/۴/۲۰

مەولەوی

علی اردلان

بەحری عیلموو عارفی شیرین زبانە مەولەوی
ڕێنمونی ڕێ ژیانو خۆشبەیانە مەولەوی
بولبولی عەشقی دەروونی هەرچریکەو نالەیە
ڕێبەری ڕێبازی بەزمی عارفانە مەولەوی
بۆ دڵی سوتاوو ناسۆری برینی عاشقان
مەڵهەمی زامی دڵو ئاوی ڕەوانە مەولەوی
بۆ ئەوانەی سەر لە ڕێگەی ئەم ژیان دائەنێن
ڕۆشنی شەمعی دڵەو ڕێگەی ژیانە مەولەوی
سەد هەزارانی وەکوو من خاکی بەر پێی شێعرەکەی
تاجی ڕازاوەی جوانی شاعیرانە مەولەوی
کوردەواری جێی هەزاران عالمی ڕازاوەیە
باشترین زاناو ئەدیبی نێو ئەوانە مەولەوی
زەحمەتی کێشا لە ڕێگەی نیشتمانی جوانی خۆی
چاوەڕێ بەرزی ولاتوو نیشتمانە مەولەوی
شێعرەکانی هۆی ئومێدە بۆ دڵی ناسک خەیاڵ
کاریە بۆ هەرکەسێ تێغی دەبانە مەولەوی

ڕۆژو شەو بۆ هۆزەکەی ڕەنجی ئەکێشا تا ژیا
گەرچی ئارامی نەبوو ئارامی گیانە مەولەوی
هەڵمەتی داو ڕۆژو شەو بەرزی گەلی هێنایە چاو
بۆ شەقامی ناوی کورد شێری ژیانە مەولەوی
شاخوو هەردی جێی ژیانی شاهێدی ڕەنجی ئەوە
تاقە شاهۆی چاوە دێری شاخەکانە مەولەوی
عێلمی عێرفانو و حەدیثە پێش کەشی ئێمەی ئەکا
هەر ولاّمێکی نیشانەی ڕەنجی گیانە مەولەوی
یادی ئەو شیرینە دائیم لای دڵی خاوەن دەلیل
صاحێبی سەدها دەلیلی دوو جیهانە مەولەوی
ئەی (لەکوڵ) ڕێی بەرنەدەی تاکوو لە دنیا دائەژی
چون ڕفێقی یەکدڵی ڕێگەی نەمانە مەولەوی

سقز ـ «لەکوڵ»

کەرەسەی کەلەپوری وە دابونەرێتی کوردی لە شێعری مەولەوی‌دا

محەممەد رەشیدی نەمینی «سمکو»

جێگای بڕوای هەمو زانایەکی کوردە کە مامۆستا سید عبدالرحیمی تاوەگۆزی ناسراو بە مەولەوی یەکێ لە شاعیران وە ئەدیبانی پایێ بەرزوە بێ هاوتایێ کە ئالو گوڕێکی تایبەتی لە شێعری کوردیدا بەدی هێناوە وە لە ئەو پەڕی نازک خەیالی‌دا وەها ڕچەو ڕێبازێکی داناوە کە نە تنها نوسەرو ئەدیبو زاناو هونەرمەند بەڵکو تەنانەت زۆربەی نەخوێندەوارانیش لە شێعری تەڕو پاراوی ئەو زاتە کەڵکیان وەر گرتوە:

هەر ئەوەێ کە دەبینین زۆربەی قاموسەکانی زمانی کوردی زۆرتر لە شێعرەکانی مامۆستای ناوبراو کەڵکیان وەر گرتووە وە بە سەرچاوەیەکی بە باوەڕ هەڵیان بژاردووە، وە یا سەرێ لە شەقامی تەسەوف وە عێرفان بدەین چێ دەبینین؟ بەڵێ، شێعرەکانی مامۆستای نەمر ئاوپژێنی کەری دڵی هەر ئەویندارێکی دڵ سوتاوی راستەقینەی ڕێبازی عیرفانین.

وە یان چاوێ بگێڕین بە نێوی وڵاتەکەمانا بە روناکی بۆمان دەر ئەکەوێ کە هەر هونەرمەند وە یان دەنگ خۆشێ بە تایبەت وێژەرانی فولکلۆری ئاوازی خۆیان بە شێعرکانی مامۆستا مەولەوی رازاندوەتەوە وە شادی هێنەری دڵی گەورەو بچوک وە پیرو لاوی کوردەواری بوون.

ئەوا ئێمەیش لێرەدا بەرەو پیری عێرفان دەچینو دەستەو داوێنی ئەبین هەتا کە

جیاواز له وانه‌ی که وتمان له قوڵێکی که‌وه خۆی به‌دەر خاو ناونیشانی دابونه‌ڕێت وه یان که‌ره‌سه‌و ئه‌سپابه جۆر به جۆره‌کانی که‌له‌پوریمان پێ بدا.

به‌شی یه‌که‌م «له‌گه‌ڵ کوچه‌ره‌کاندا»

پێش هه‌مو وه‌ک کوردێکی ره‌سه‌نی کۆچه‌ر ناونیشانی کۆچه‌ڵ کۆچو چێخو ده‌وارو سه‌رخێل‌و قافڵه‌و قه‌تاره‌مان پێ ئه‌دا وه هۆبه به هۆبه‌و دۆڵ بـه دۆڵ بـه شوێنی خۆیا ڕامان ئه‌کێشی و ده‌ڵێ:

سه‌نگێ بار هۆش، پـێش بـار فـامت ده‌وار شادی، چێخ ئارامت: ل ـ ۵۴۰

له‌کاتی خویا ده‌وار وه چێخ دو که‌ره‌سه‌ی زور پێویستی کوچه‌ره‌کان بوون له له هه‌ر شوێنك‌دائه‌وه‌زین جێگای ژیانی ڕۆژانه‌یان به ئاسانی لێ ساز ئه‌کرد، وه له بڕێ شوێنی‌که‌دا له باتی ده‌وار خیمه‌یش به‌کار هێناوه وه‌ک

پـــه‌ژاره‌ت شـــادیم جـــه بـــێغ ئـــاوه‌رده‌ن

دوریت ریشه‌ی دڵ خه‌یمه‌که‌ن که‌رده‌ن: ل ـ ۱۰۸

هه‌ر چه‌ند که وشه‌ی خه‌یمه عه‌ره‌بی‌یه به‌ڵام له نێو زمانی کوردیدا جێ‌ی خۆی کردوه‌ته‌وه وه ئه‌مڕۆ له زۆربه‌ی شوینه‌کانی کوردستانا به کار ده‌هێنرێ، که ئـه‌و ئه‌رکه‌ی به زمان ناسه‌کان ئه‌سپێرین، و، هه‌روه‌ها به سیاماڵ یـان ره‌ش‌ده‌واریش ناوی بردووه وه‌ک

هـــه‌وای ســـیاماڵ وێـــته‌ی جـــارانـــه‌ن

په‌ی سه‌مت زه‌هاو زه‌رده‌و یارانـه‌ن: ل‌ـ۳۰۷

وه له پێچو دوڵی هه‌وارانا هاوارێ له سه‌ر خێڵ ئه‌کاکه وریای خێڵ خانه‌کانی بێ سه‌رعێڵ عـه‌رزم هـه‌ن لایـێ کـه‌ره‌وه خێڵ خانه‌ی دڵان ها له‌و به‌ره‌وه: ل۴۱۷

لێرەدا دو وشەی سەرخێڵ یان «سەرعێل» وە خێڵخانە بە کار ئەبا کە هەردوکیان پێوەندییکی زۆر نزیکیان پێکەوە هەیە، لە کاتی خۆیا هەر خێڵێ وە یان هۆزێ لە چەن ماڵ پێک ئەهات کە بە هەر ماڵێ ئەوترا خێڵخانە و، مرۆڤێ دەبو بە سەرپەرست وە چاودێری هەمویان کە پێی ئەوترا سەرخێڵ، جار بە جاریش خێڵ خانەێ لە بەر پشت گوێ خستنی یاسایێ دامەزراوی خۆیان ئەکەوتە بەر توڕەبۆنی سەرخێڵ وە لە شوێنێکەدا بە جێی دەهێڵان هەتا کە گەراونەتەوە

جەوورەکەی سەرئێڵ، خەم بێ شومارەن

خێڵ خانم بەر پێچ تا خێڵ ئەوخوارەن: ل ـ ۴۲۰

مامۆستا مەولەوی خەمی بێ حەساوی خۆی وەک جەوری سەرخێڵ پیشان ئەداکە لە پێچو دۆڵی هەوارانا لە بەر توڕەبۆنی چاودێریکەر بە جێیان هێشتووە، وە چاوەروانە هەتا کە سەرخێڵ یان «سەرئێڵ» هەڵ گەڕێتەوە وە لە تاوانەکەی خۆش بێو لەگەڵ خۆیا بیباتەوە هەتا کە دەنگی سەر قەتارەی کۆچەرەکان دێتە گوێیو خۆشحاڵیِ خۆی بەم لەونە دەر ئەبڕێ

نەوایێ کەژاوەی لەیلی نازانەن

سەرەتای تەڵمیت شیرین رازانەن:ـ ل ۴۱۶

کەژاوە وە تەڵمیت دوو کەرەسەی کۆنن وە لە سەر پشتی وڵاخ بۆ دانیشتن هەر کام بە جۆرێ ساز ئەکرێن کە پێویستیان بە لێکوڵینەوەی تایبەتی هەیە. ئەو جار مامۆستای نەمر بارو بنەی خۆی بەم لەونە ئەپێچێتەوە

وە بەند دوباڵ مەێنەت جگەر بۆ رازە تاتای جوڵانان یەکسەر

قەیاسەی قایش پۆسەکەیجەستەم حەڵقەی چەڵەمە پێشەی شکستەم: ل ـ ۵۰۱

لەم دو بەیتەدا باسی چەن کەرەسەی دیکەمان بۆ ئەکا وەک «بەند دو باڵ» کە ئەو

دو تاڵه بەنەێ پیکەوە با ئەدرێ بۆ دورینەوە وەیان «جولاڵنە» یا جواڵە وە یان هۆڕ ئەو کەرەسەیە کە ئەسپابی تێ ئەخرێ و بۆ جێبەجێ کردن لە سەر پشتی ولاخ کەڵکی لێ وەرئەگیرا «قەیاسە وە هەڵقەی چەڵەمە» بەو گوریسەی دەوترا کە چەڵەمەی چێوین وە یان هەڵقەێ ئاسنینی بە سەرەوەیە کە بۆ بەستنی بار کەڵکی لێ وەرئەگیرا.

بەشی دۆم زەماوند

با ئەوەیش بزانین کە مامۆستای نەمر ئەویندارێکی ڕاستەقینەی کە لە پوری کوردەواریە کە دابونەرێتی ئەو گەلەی لا زۆر گرنگ بووە وە ئەو کاتە خۆی بە بەختەوەر زانیوە کە لە نێو شادیو زەماوەندی هۆزەکەیا بەشداری کردووە وە هەر وەکو لاوێکی تازەپێ گەیشتو بەڵام لە ڕوانگایەکی کەوە تەواشا ئەکاو کە چاوی ئەکەوێ بە لارەی قەتارەی لاوانو شریخەی خشڵو ترپەی پەنجەی کەوشو کرێشمەی عێشوەی شەدەلاران وەشاباش کردنو سەمای دەسمالاڵن ئەدا بە پاڵی سۆزی دەرون پڕئێشاناو دەڵێ:

سەمای دەسمالاڵن رەمایەنەوەهالاڵن
نەمای مەلالاڵن نمای وەش حالاڵن: ل ـ ۴۱۴
لارەی قەتاران لاو شەدە لاران
ئیشارەی کەمکەم پەنجەو شاران: ل ـ ۴۱۲
سەدای لاوهەیلاو زرەی زەڕ زەنجیر
سڵسڵەو بانیسەر بەند زرێو لاگیر: ۴۱۱

ئەوەی کە لێرەدا مەبەستی ئێمەیە ئەو شتانەن کە مامۆستا مەولەوی ناوی بردوون کە هەرکام لەکاتی خۆیا نمونەیەکی جوانی بوون وەک سڵسڵەو بانی سەر ـ بەندزرێو لاگیر ـ زەڕ زەنجیر وە یان قەتارەی لاوانو سەمای دەسمالێ

سەرچۆپی کێش وە زۆرها شتی کەی وەک ـ گوارەو زەرکلاو ـ پامورەو خرخاڵ ـ خشڵی نیمە رەنگ ـ شەدەو فۆتەی شورو زەنگڵەی زەزمان بۆ ناو ئەبا کە ئەگەر بمانەوێ بۆ هەرکام لەوانە وێنەێ لە شێرەکانی بڵێین بە واتەی مەولەوی. مەسنەوی ٧٠ مەنە وە لە کاتی گەرمەی هەڵپەڕکێدا ئەو شتانەمان ئەخاتە بەر چاو کە خەم رەۆنینو دەبنە هۆی شادی لە نێو زەماوندا.

زرنگـــەی ســـەدای ســـازجـــە ریشـــەی ئازام

کـــەمانچە دەســـتور مـاوەرو مـەقام: ل ـ ٢٤٣

گـــــرمەی نـــــقارەو لرفـــــەی شـــــەروالان

خشپەی پامورەو زرنگەی خرخـالان: ل ـ ٣٩٤

وەلە کاتی بوک هێنانا هاوارێ لە دەنگ خۆشان ئەکا وە داوای گورانی دیلانەیان لێ ئەکا کە یەکێ لە مقامە کۆنەکانە لە ناوچەی هەورامانا وە لە کاتی بوک هێنانا دەوترا

جـــە تـــەنخوای نـــەی بـەزم خـەمووەیلانەوە

هۆردە ئەی چەند فەرد وە دیلانەوە: ل ـ ٢٧٦

بەشی سی‌هەم ـ شیوەن وگریان:

پاش دیتنی ئەوانە بە ئاورێ وریامان ئەکاتەوە کە هۆشمان لە سەر خۆبێ هەر شادیو زەماوەندێ شیوەنی وا بە دوایەوە وە لەگەڵ خۆیا بەرەو چەمەریانەێ ڕامان ئەکێشێ.

داخـــۆم دوی دوری کـــێش هـا نـە ســەردا

دیسان من مەدّو وە ڕوی چەمەردا: ل ـ ٢٠٠

چەمەری یان چەمەریانە جۆرە شینو زاریێ بووە کە لە برێ شوێنی کوردستانا بۆ گەورە پیاوان وە یان ناوداران ئەگێڕا، وە لە نێو گەرمەی چەمەریانەدا ڕوئەکاتە نیشتمان پەروەرانو ـ دەڵێ:

تۆ پەی نیشتمان من پەی سەودای تـۆ

هەر دو بنالّین وە گریەو ڕۆ ڕۆ: ـ ل ۴۱۰

ڕۆ ڕۆیان هەی‌ڕۆ ئەویش جۆرە شیوەنێک بووە لە کاتی خۆیا: وە هەر لەو کاتەدا چاوێ ئەگێڕێ بە نێو سپای شوڕش گێڕانا وە تاس‌کلاوی سەرکەردەی بە بەرچاو ناکەوێ ـ دەڵێ:

مەیدان نەدیدەی سوپایی تارەن شۆڵەی تاس‌کلاو تۆ نە پـێوارەن

تاس‌کلاو: ئەو کلاوەی کە لە کاتی شەڕدا لە سەریان ئەکرد.

وە لە شوێنێ کی دیکەدا دەڵێ:

بـــــێ‌نازەن ئـــــەسپاب‌ئەسب‌وسواریت

بێ کەییفەن ئەساس خاسەی شکاریت: ل ـ ۸۰

پـــــەنهانەن ســـــێمای ســـــیمین وارەکـــەت

شـــــێوی کـــــۆتەڵەن یـــــادگارەکـــەت: ۸۰

لەو دو بەیتەدا باسی ئەسب‌و سواریو کۆتەڵەمان بۆ ئەکا کە پـێوەندییکی زۆر نزیکیان پێکەوە هەیە، لە ڕابردو وە لەو کاتەدا کە چاودێری کەری هۆزو خێڵی وە یان سوارچاک وە ناوداریّ دەمرد وە یان دەکـوژرا کـەرەسەو جـلوبەرگەکـەیان دەخستە سەر زینی ئەسپێ وە دەیان گێڕا بە نێوی هۆزەکەیا وە چەمەریانەیان بۆ ئەگرت کە شێوەی گێڕانەکە پێی دەوترا کوتەڵە یان ئالایۆ کۆتەڵ گێڕان وە هاوارو شیوەنو گریانەکەیش پێی ئەوترا چەمەریانە وە لە نێو گەرمەی چەمەریانەدا دەڵێ:

کـــورەی دڵ گـــەرمەی جـــوش‌سەختشەن

پەی فێنکی دڵ شیوەن وەختشەن: ل ـ ۴۴۳

شێوەنیش جۆرە گریانێکە لە کاتی چەمەریانەدا کە ئەبێتە هۆی خاڵی بونی دڵ. وە لەو کاتەدا شیوەن دەس پێ ئەکا بەیتو بـالۆرە بـێژان دەنگـی خـۆیان بـەرز

ئەکەنەوە وە هاوار ئەکەن.

تـــەڵمیت ســیاپۆش بـێ تـۆڕۆ ڵـەڕۆ

خاتوونان بێ هوش بێتۆ ڕۆڵەڕۆ: ل ـ ١٠١

پاش گێڕانی چەمەریو شیوەنو هەی‌ڕۆ بەهاوارێ وریامان ئەکاتەوە کە هۆشمان لە سەر خۆبێ، مردن بە ڕوالّت ڕێی لە ناو چۆنی هەموانە، ئەوانەی هەرگیز نامرن کە روناکی‌یە بۆ خۆیان وە یا پاش خۆیان بە جێ ئەهێڵن، بۆیە دەڵێ:

چـــوڵەچراوی پـــەرێ وێت ســاز دەر

وە قەد تەوانای وێت باربەندی‌کەر: ل ـ ٢١٤

لەم بەیتەدا باسی چوڵەچرامان بۆ ئەکا، لەکاتی خۆیا داری‌کی تەڕیان ئەهێنا وە باش ئەیان کوتا هەتاکە ڕیشوڵ ڕیشوڵ ئەبو پاشان بۆ روناکی شەوان کەڵکیان لێ وەر ئەگرت کە پێی ئەوارا چێوەچرا یان چوڵەچرا وە یان چراوکە.

(بەشی چوارەم سازو مەی)

پاش ئەوەی مامۆستای ناو براو ئاوڕێ لە خۆێ ئەداتەوە وە شنانێکی تایبەتیش بۆ ئیمە ناو ئەبا

مـــەعدومی غـــەفڵەت تـــا چـــەندوپەی‌چی

گوش دەر وە نالّەی سەحەری نەی‌چی: ل ـ ٤٧٥

لێرەدا مامۆستا ناوی یەکێ لە مقامەکانی شمشاڵ بە نێوی سەحەری لەگـەڵ نەی‌چی وە یان شمشاڵژەن دەخاتە بەر چاوکە لەکۆنترین مقامەکانی شمشاڵە وە ئەمرویش دەوڕێکی باش لە نێو شمشاڵژەنەکاندا ئەگێڕێ وە هەر لەوکاتەدا کە بە نەوای سەحەری سەرخۆشمان ئەکا وە بەرەو پیری مەیخانەیش‌مان ئەباو دەڵێ:

ســاقی ســا دەخـیل جـامێ مـەی وە کـەف

دەرۆیش ئامانەن کەفێ‌نەروی دەف :ل‌ـ١٨١

دەف و نەی و مەی ئەگەر لە روانگایەکی عارفانەوە تەواشایان بکرێ پێوەندیێکی نزیکیان پێکەوە هەیە وە هەرۆها لە نێو شێعرەکانی مامۆستا مەولەویش‌دا دەوریکی تایبەتی ئەگێڕن بۆ وێنە.

بێ ئەمری فەرمان ئازیز تاوەکەی

ها دەرویش نەی‌چی مەی‌چی دەف مەی‌نەی: ل-۳۱۹

کە نەوای نەی‌و دەنگی دەف‌و گەرمی مەی تێکەڵ ئەبێ وەها ئاگرێ لە نێو دەرونی بەر ئەداکە هاوار ئەکاتە میرئاوی سەرجۆی بادەو دەڵێ:

حەیفەن تۆ میرئاو سەر جۆی بادە بێ

وە هەر کەس بە قەد کەفاف دادە بێ: ل ـ ۱۸۱

میرئاو ئەوکەسەیە کە ئاو دابەش ئەکا بە سەرکشت‌وکاڵ وە یان باخو باخات‌دا پاش ئەوەی کە دڵو دەرونی بە ئاوی میرئاو دائەمرکێ ناونیشانی کۆشکو عەمارەتێکمان پێ ئەداکە لە بەرا بەری ڕوداوەکانی مێژودا هەرگیز نارۆخێ.

عەمارەتێوەن بێناش باقی بۆ

ئاو مەی خاک دوردی بەناش‌ساقی بۆ: ل ـ ۲۹۳

پاش دیتنی ئەو کۆشکە بەرەولایێ‌کی کەمان ڕا ئەکێشێ وە ناونیشانی کەلاوە کۆنەیەکمان پێ ئەداکە لە سوچی چۆم وەیان جۆگەیێکدا جاربەجار هاواریکی لێ هەڵ ئەسێ.

سەدای ئاسیاوچی مەیو پەیا پەی

ئاساو خاڵیەن نۆبەتەن سادەی: ل ـ۱۷۹

لێرەدا باسی ئاشی ئاوی‌و ئاشەوانمان بۆ ئەکاکە یەکێ لەکۆنترین کەرەسەکانی هارینی دانەوێڵە.بووە لە،کوردستانا وە هاواری ئاشەوانی گەردونیشمان ئەخاتەوە بیرکە نۆبەی ئێمەش کەوتووە.

بەشی پێنجەم. چەن وێنەی تایبەتی

وەک شـــەماڵەی نـــور گـــرگ ڕانـــەمەن

پەی پاس ماران زەنگ زڕانەمەن:ل ـ ۱۸۷

زەنگزڕران کە یەکێ لە داب‌و ڕەوشتە کۆنەکانی نێو کوردەوارێە وە لەو کاتەدا کەسێ مار ئەیگەست تەروالەیان لە لوێکیان بۆ ئەبەست وە چەن دانە زنگولەیان لێ هەڵ دەواسی هەتاکە مار نەیگەسیەتەوە وە ئەو جۆرە فرمانەیش پێی ئەوترا پاسیماران یان زەنگزڕان وەیان دەڵێ:

هـــەرچـــی بـــوینۆن شـــێوەی تـــۆ پـــێشەن

دڵ وە هەتیتەی حەسرەت تاکێشەن: ل ـ ۲۳۵

هەتیتە ئەو تەختەو دارەی کە دەیبەسن بە شکیامانەوە وە توند دای‌ئـەپێچن هەتاکە ئێسقانی شکیامان خۆی بگرێتەوە وە ئەم ڕەوشتە ئەمڕویش لە زۆربەی ناوچەکانی کوردستانا لە بەر نەبۆنی دوکتور وە دەرمانگە هەر بەو شێوەی شکیامان تەداوی ئەکرێ وە یان لە شوێنێکی کەدا دەڵێ:

ڕەوان جە هـەرس وە سـەد قـەترەودەو

تاوە مەکۆگەی ئاسانەکەی ئەو: ل ـ ۱۵۳

مەکۆگە ئەو شوێنەی کە جۆڵا داری کەرەسەی دروس کردنی مەوجو جاجمو مازڵوخو جوالەی لێ هەڵدەباسێ وە خەریکی ئیش کردن ئەبێ. وە هەروەها ناوی شتانیتری زۆر وەک ساج ـ سەماوەر ـ تەزبێح ـ دیك یان قازان ـ فتیلە ـ لەتەر یان تەشی ـ قەاڵو بورجی ئاگاداری و چەنها شتیکەمان بۆ ئـاو ئـەبا کـە هـەمویان جێگای سرنج وە لێکوڵینەوەی تایبەتین جێی خۆیەتی بە تێیهەڵکێشێ لە سەر پارچە شێعرەکی مامۆستا مەولەوی کۆتاهی بە وتارەکەم بهێنم

جە شـەوق بـاڵاش دیـدەی نـم دیـدە بـاێ خـەمش وەردا مـوژەیچەسپیدە

پەی وەسڵت هەردەم واجو نازدیدە وەش ئامای وە خەیّر هەی بەرگوزیدە
بۆ نەجای مەردوم جاگیرنە دیدە
هیّجران کەردە بیّ دڵ یانەیخەمان شفای دەردزار وە لای تۆن ئەمان
باوەرە پەی چەم سۆما بەردەمان خەیّلیّن بینایی جە دیدەم ڕەمان
بەڵ سوڵمشان بۆ بینایی و چەمان

بە ئامات شادی باروەستەن جەدڵ کەیف وەشەن دەمیّ گاهیّ بۆ کسڵ
ئەر واچۆ وەلات ئەی راز موشکڵ ساقی تەرس دەرد دوری جەمینگوڵ
وەسڵم جی کەردەن وەژار قاتڵ
جامیّ جە ئەو مەی بیّدار کەرۆ مەست دەخیل باوەرە جەو پیاڵەی ئەلەست
بەڵ ئارام کۆ بۆ دڵەی مارانگست هەر کاتیّت زانا فەڵەک کەڵەک بەست
دامنەیکەی وەسڵم بەرداوە جە دەست
نەی بەزمو ساڵهای ساقی فریاد هانە کەمیندا فەسڵش چون سیاد
وەو بادەی پڕ مەیل باوەرەم وە یاد سادەی وە جامیّ دڵم بکەر شاد
بەڵکۆ بۆ یارو بەزمی وەی ئازاد
جەو تاریکە شەو تا کو تەنیایی بیّگانە جە یار «سمکۆ»ی جییایی
چەمەڕای شەفەق ئاسۆی بینایی جە دەس بیّگانان یاون ڕەهایی
مەسبون وە شنۆی مەی ئاشنایی

والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته

پاوە ـ ۷۱/۱/۳۱

ادب استقبال از چند شعر مولوی

محمد انصافجویی

گەر زەڕەی شعور هەیە پێتەوە کە وتیان خودا ئەبڕێتەوە
دەیسا خوداوەند کەرەم کەردەوە تەفرەقەی یاران جەم ئاوەردەوە.

ئێمە ئەندامانی ئەنجومەنی ئەدەبی مەولەوی کورد لە سنە بە بۆنەی ئەم یادە پیرۆزە گەرمترین سلاوی دڵسوزانەمان پێشکەش ئەکەین بە گیانی نەمری پسپۆڕ و زاناو شاعیرو عارفی پایە بەرزی کورد مامۆستا سەید عەبدو ڕەحیمی مەولەوی و پیرۆزبای ئەڵێین بە گەلی ئەدەب دۆس‌و ئەدەب پەروەری کوردستان بە تایبەت دانیشتوانی خۆشەویستی شاری سەقزو ماندو نەبی وە دەس مەڕێزا ئەکەین لە ئەو بەڕێزانە کە بە هەر هۆێ تێکۆشەرانەوە بێ‌و چان بۆ ڕێکخستنی ئەم کۆنگەرەو مێهرەجانە پڕ شکۆیە هەوڵیان داوە.

بۆ شەکەتی دەرکردنیان شێعرێکی کورت پێشەکی پێشکەش ئەکەم بە ناوی ئەدەب:

« ئەدەب »

جێگە بەرزن خوێندەوارانی قوتابخانەی ئەدەب
سیس‌و ژاکاو نابێ هەرگیز گوڵ لە گوڵخانەی ئەدەب
ڕێ مەدەن سۆفی کە بێتە بەزمی یارانی سەفا
تا نەخواتەو بادەی سافی لە مەیخانەی ئەدەب

کـــەس نـــەڵێ بـــەولاوە جـــوانـــمێرو دلێـــرو پـــاڵەوان
تـــا بـــەپاکـــی پـــا نـــەنێتە گـــەودی زۆرخـــانەی ئـەدەب
من کچێکم خۆش دەوێ وێـڕای جـوانـیو شـۆخو شـەنگ
خـــۆی بـــڕازێـــنێ بـــە گـێڵ گـێڵەو بـە لەرزانـەی ئـەدەب
ڕێـــز ئـــەدیب پـــێویستە کـــوردە ئـەرکی سـەرشانی گـەلە
(ئەهوەن)م کـڕنۆش ئـەبەم بـۆ خـاکـی ئـاسانەی ئـەدەب.

« بانگەوازێ »

شـــــەماڵ ئـــــامانە فـــــرسەتەن ســـــادەی
کـــرژیو چـــالاکـــی تـــۆ ئـاخر پـەی کـەی
بشـــــۆ نـــەخزمەت شـــای شـــاهۆ نـــەسەب
پـــەی عـــەرز دەعـوەت چـۆک دەوە ئـەدەب
واچـــــە بـــە زانـــای دەرون جـــەخەم کـــەێڵ
پـــــەرێ مـــــولاقات یـــــاران کـــەرۆ مـــەیل
نـــە هـــەر گـوڵزارێ مـەشهور بـۆ یـەک گـوڵ
خـــــەیاڵی روی تـــــۆ ئـــــاوەردەن نـــــەدڵ
ئـــــارەزوی وەگـــــەرم دیـــــدار تـــــۆشەن
پـــــەی دیـــــدارتـــــان فـــەرداو ئـــارۆشەن
جـــــە شـــــاری ســـــەقز[1] بـــەزم شـــادیەن
وادەی وەســـــڵ دۆس خـــــەم وە بـــــادیەن

١ـ سەقز = شارێکی کوردستان، کە کونگرەی مەولەوی تێدا بەڕێوە چوو.

مـــەولام هـــورێزە بـــەرەو ئـــەم خـــێڵە
ســـەرشاتەو[١] ئـــەسحاو[٢] بـــەجێ بـــهێڵە
بـــە ســـەر ســـیروانـــا[٣] بـــەرماڵت راخـــە
نـــێرینە روبـــار پـــەی تـــۆ قـــەراخـــە
پـــیری ســـەرحـــەڵقەی شـــیرین کـــەڵامان
هـــەڵبەزە لە بـــۆ بـــەرزی هـــەورامـــان
وە پـــــیرشالیار[٤] ســـــڵام بکـــیانە
روکـــــــەرە لوتکـــــەی کـــورەمیانە[٥]
لە کـــێو چـــڵچەمە[٦] بســـرە گـــەردو تـــۆز
جـــێ بگـــرە لە ســـەر چـــیای نـــەکـــەۆز
گـــــرد ئـــینتزارەن شـــاعێرو نـــوسەر
وادەی دیـــــدارەن پـــا بـــنێ وە بـــەر
حـــەزرەت شـــێخ حـــەسەن[٧] جـــەمەولاناوا
پـــــەی وەش ئـــامایی هـــەر ئـــیسە یـــاوا
نـــــەواچـــی مـــن پـــیر ئـــوفتادەی دڵـــرێش
ئـــیسە چـــەنی مـــەیل ئـــازیزانـــم چـــێش
تـــــەشریف بـــاوەرە جـــەرگەمان جـــەم بـــۆ
بـــەڵ وەی جـــەم خـــەمێ جـــەلامان کـــەم بـــۆ

١ـ سەرشاتە = گوندێکە کە مەولەوی تێا هاتووە دنیا و کوچی دووایی کردووە.
٢ـ ئەسحاو = ناو گورستانێکە مەولەوی لەوێ نێژراوە
٣ـ سیروان = ڕوبارێکی گەورەیە لە کوردستان
٤ـ پیرشالیار = لە گەورە پیاوە ئایینیە کانی هەورامانە.
٥ـ کورەمیانە = کێوێکە بەرز نزیک بە مەریوان لە پاڵ گوندی (میانە).
٦ـ چڵچەمە = کێوێکی بەرزە لە خورخورە.
٧ـ شێخ حەسەن = پیرێکی گەورەی ناوچەی سەقز بووە.

ســـــاقی له بـــڕێز کـــەر جـــام مـــەیەکـــەت
نـــەیچی بـــا بـــەرز بـــۆ نـــاڵەی نـــەیەکـــەت
بـــا ئـــێمەیچ جـــە لوتـــف ئـــەو پـــیر ســـەروەر
جـــــامێ جـــــەوشەراو بکـــــێشین وەســـــەر
بـــەڵ (ئـــەهوەن) بـــەی تـــەور خـــەم بـــدا وەبـــاد
چـــــەنی هـــــام فـــەردان بـــنیشۆ وە شـــاد.

" ئێستقبال لەچەند شێعری مەولەوی "

ســـــازو مـــۆسیقاو نـــەوای هـــەست بـــزوێن
نـــــەسیم بـــەربەیان هـــەوارگـــەی گـــەرمێن
ئـــەشعاری شـــیرین نـــاسک چـــون خـــەیاڵ
بـــــۆ فـــێنکایی دڵ ســـروەی بـــای شـــەماڵ
نـــــاسک نـــــازداران وەک پـــەێکەر ڤـــنوس
خـــــۆ پـــیشان دانو کـــیف کـــردن تـــاووس
چـــــریکەی مـــــورغان لارو لەنـــجەی کـــەو
ئـــــاواز دەنگ خـــــۆشان کـــــوڕ نـــیوەشەو
قـــــرمەی قـــــەڵبەزەو گـــــرمەی ســـەراوان
ســـــڵ کـــــردن ئـــاسكو کـــەڵی ســـەرکاوان
پشکـــــۆتن خـــــونچە کـــــەنینی گـــــوڵان
لالەی ســـــورو گـــــەش نـــــاڵەی بـــوڵبوڵان
لافـــــــاوی تـــــورە شـــــەپۆلی ئـــــاڵوز
تـــــۆفو کـــــڕیوەو کـــزەو ســـەرماو ســـۆز

ئاویدەر[1] خاڵ خاڵ بەفرو سەهۆڵی
هاژەی کانیو ئاو نێو چەمو دۆڵی
ئینە گرد گوڵچین جە دیوان تۆن
مەولەوی پیرم خاوەن شەرتو شۆن
شێعرت زا خاوەر دڵو دەرونەن
شەفا بەخشی دەرد جەستەی زەبونەن
شەراب و ساقیو جامو پەیمانە
پەی دیدار دۆس کردی بەهانە

(ئەی گرد مەوجودی جە تۆ گرت مایە
مەوجود هەر تۆنی ماسیوا سایە)
(ئەهوەن) بێ شەرمیت جە حەد ویەردەن
وێت بە هاو شانی مەولەوی کەردەن.
سنە - ئەهوەن

١ - ئاویدەر = کیوێکی بەرزە لە پاڵی شاری سنە.

مـولـوی را بشناسیـم

« مەولەوی بناسین »

سید نجم الدین انیسی

راپەڕە ئـەی خـامە بـە نـاوی خـووا ناوی کـەسی دیکـە بـەدەرد نـاخووا
ئەو هەمو نـاو چـاوە لە دەرگـایی‌کێ سواوەتـەوە وەك لە دەری تـۆ سـووا
هەرچی سەرە بـیهەوێ یـا نـەیهەوێ پـاکـی بـە کـرنوش لە ئـەتۆدا نـەوا
ئـەهریمەنی دڵ ڕەشـی نـەبراوەوە دژ بـە ڕونـاکـێ لە مـەدەس نـاشووا
هـەر لەوە نـەفرینو لەتـۆ ئـافەرێن تا ئەوە ئـەهریمەنو تـا تـۆی خـووا
تۆی هەمو رونـاکـی زەویو ئـاسمان تۆی بەدی‌هێنی هـەمو ئـەرزو سـەما
هەرچی سـرشتن لە جـیهاندا هـەمو خوایە لە سەر خوایەتی تۆ هەن گـەوا
بو هەمو (ڕێبوار)ی ئـەتۆی ڕێـنوێن هەم لە زەوی، هەم لە بەحر، هەم هەوا

بە ناوی ئەو خوایەی کە بێ‌وێنەو هاوتایەو بەدی هێنەری زەمینو سەمایەو هەتا دنیا دنیایە، هەر ئەو شایانی سوپاس‌و ستایش‌و سەنایە، سڵاو لەو پێغەمبەرەی کە خۆشەویستی خوایەو پـەیام هـێنەری نـورو ڕونـاکـی‌و سـەفایەو لە پـاش ئـەو پێغەمبەرێ نابێتو نایە، وە درود لە سەر ئاڵو یارانی بۆ هەتا هەتایە.

پێشەکی لە قوڵایی دڵمەوە ڕێزو سڵاوو سوپاسی بێ سنوری خۆم پێش‌کەش دەکەم بە بەڕێوەبەرانۆ پێك هێنەرانی دڵسۆزی کۆڕی بـیرەوەری و مـێهرەجانو یادکردنی زانای خواناس‌و هۆنەری پایەبەرزو لاهوتی کورد خوا لێ خـوش بـو

مامۆستا مەولەوی هەورامی بەناو بانگ بە مەولەوی تاوەگۆزی کە بە یادکردنەوەو ناساندنی ئەو هۆنەرە بلیمەتو هەڵکەوتووەی کورد ئەرکی نەتەوایەتیو ئیسلامیو ئینسانی خۆیان بە جێ دێنن و لاوانی ئێستاو گەنجانی داهاتو شارەزای بیرو ئەندێشەو خەیاڵی بەرزو ناسکی ئەم هۆنەرە خواناس و لاهوتی یەی کورد دەکەن، لە خودای گەورە داوا دەکەم کە هەمیشە بەختەوەرو کامەران و سەرکەوتو بن لەو رێبازەداو درەختی تەمەنو ژییانیان هەمیشە بە بەرو بە سێبەرو شەکاوەوە و گەشاوە بێت.

دیارە پێك هاتنی ئەم کۆڕی بیرەوری و مێهرەجانە بۆتە هۆی ئەوە زانایانو هۆنەرانو هەستیارانو نوسەرانو ئەدیبان لە زۆر شوێنی وڵاتەوە بێنو لە کۆڕێکی وا جوانو ڕازاوەو سەرنج ڕاکێش دا لە دەوری یەك کۆ ببنەوەو ڕێز لە یاد کردنو بیرەوەری مەولەوی شای شاعیرانی لاهوت لە چەرخی نوزدەهەمدا بگرنو ئەرکی نەتەوایەتی خۆیان بەرانبەر بەو هۆنەرە ئایین پەروەرو ئاسمانی یەی کورد بە جێ بێنن. ئەوا منیش لە بەجێ هێنانی ئەرکی نەتەوایەتی گول گەشتێك دەکەم.

لە دیوانو بەرهەمەکانی مەولەوی دا و باسشی درەوشانەوی (تێل نیشان) واتە «تەلمیح» لە هۆنراوەکانی دا دەکەمو لە چەند چەمك و لایەنی جوانکاریو ڕەوانبێژی دەدوێمو بیرو ڕای ئەدەبیو هونەری خۆمیان لە سەر دەر دەبڕم.

بەلای منەوە ئەوەش ئەو ڕاستی یە دەسەڵمێنێ کە جیهانی مەولەوی جیهانێکی بەر بەڵاوو فراوانە، هۆنراوەو مەسنەویەکانی وەك دەریایەکی قوڵو بێ سنور پڕە لە دوڕو گەوهەری شەو چرای ئەدەبیو دەتوانین هەمو چەشنە گەوهەریکی بە نرخی بیرو خەیاڵو ئەندێشەی تێدا بدۆزینەوە.

دیارە هونەری ڕەوانبێژی واتە بەلاغەت بە سێ بەش دابەش دەکرێت ڕەوانبێژی، جوانکاری، واتا ناسی، وەبۆ هەر بەشەش لقێکی تایبەتی دەگرێتەوەو ئەو بەشەی کە مەبەستی ئێمەیەو دەمانەوێ باسی لێوە بکەینو لێی بدوێین هونەری

«جوانکاری»یه، کەلقی «تێل نیشان» یانی «تەلمیح» یەکیکە لە لقەکانی.

تێل‌نیشان لقێکە لە هونەری جوانکاری‌و ئەم هونەرە ئەوەیە کە هۆنەر لە هۆنراوەکەی‌دا بە تیلی چاو، واتە بە گۆشەی چاو ئیشارەو هێما دەکا بۆ ئایەتیکی قورئانی پیرۆز، یا بۆ داستانێك، یاکارە ساتێك، یا رووداوێکی مێژویی، یا پەندێکی پێشینیان، یا یەکێك لە قسەو فەرموودەکانی پێغەمبەران‌و ناودارانی مێژویی، وەکو خوا لێ خوش بو مەلا سالحی حەریق مامۆستای مەدرەسەی شیعرو ئەدیبی فێرگەی عیشق‌و سوتاو بە ئاگری ئەوین‌و خۆشەویستی لە غەزەلیك‌دا گوتویەتی:

بولبولێکی خۆش نەوا بوم بۆ نەوای دەوری گوڵت
کێ وەکو «هود هود» حکایاتی «سەبا» گێڕایەوە

شەمعی خوبان پڕتەوێکی «شەمس»ی ڕوی تۆی لێ کەوت
هێند حەیاو شەرمی بە خۆی‌دا هات بە جارێ توایەوە

کە هۆنراوەی یەکەم هێمایە بۆ چیرۆك‌و داستانی «پەپوسلێمانە» و «سولەیمان پێغەمبەر» و پەپو سلێمانە چو بو شاری «سەبا» و «بەڵکیس»ی دۆزیەوەو هەواڵەکەی هێنایەوە بۆ سولەیمان پێغەمبەرو هۆنراوەی دەهەمیش لێرەدا مەبەستی بە «شەمس» جیناس‌و تەلمحێك دروست دەکا کە «یۆسف» شەمسەددین شێخی بورهانە.

بۆ داستان‌و کارەساتیش وەکو ئەم هۆنراوەی مەلای «جەباری» کە لەم وێنەدا دەڵێ:

خەم چەشمەی حەیات کەس نە نۆشا کرد
چەند کەس چون «یۆسف» خەریکی چا کرد

هێمایە بۆ داستانی ئاوی حەیات کە هەرکەس بیخواتەوە نامرێ‌و یەکێك لەو کەسانەی کە ویستویەتی بیخواتەوە «ئەسکەندەر» بووەو بۆشی ڕێك نەکەوتووە یا:

«هـود هـود»ی دڵ حـەبسی بـەڵقیسی سـەبای دیـوە بـەقین
خـۆی کـە دامـەن گـیری شـاهی ئـاسەفی سـانی دەکـا؟

که دیسانیش هێمایە بۆ داستانی حەزرەتی «سـولەیمان» و «پـەپوسڵیمانە» و «بەڵقیس»ی شاژنی یەمەن کە لە شاری «سەبا» ژیاوەو شاهی «ئاسەف»ی یەکەم حەزرەتی سولەیمان پیغەمبەر بووە کە وەزیرەکـەی نـاوی «ئـاسەف»ی کـوری «بەرخییا» بووە و مەبەستی لەشای دووهەمی ئاسەفیش «سولەیمان پاشای بابانە».

«ئیقتیباس» واتە: وەرگرتنی شتێك لە ئایەتی قورئانی پیرۆز، یـا فـەرمودەی پێغەمبەر یا سەرچاوەیەکی ئەدەبی و بەکار هێنانی لە رستەدا، وەك «سیحری بەیان» و «حیکمەتی شیعر» لەم شیعرەی «نالی»دا:

«نـالی» نـییەتی سـیحری بـەیان، حـیکمەتی شـیعرە
ئـەمما نـییەتی قـووەتی دڵ، قـودرەتی ئـینشا

کە لە حەدیسی «إِنَّ مِنَ الشِعْرِ لَحِکْمَةً وَ إِنَّ مَنِ الْبَیانِ لَسِحْراً» وەرگیراوە.

وەك ئاشکرایە هونەری «رەوانبێژی» بە پێی چەشنی شارەزا بون لەو هونەرەو پێویستی هۆنراوە بە شێوەیەکی گشتی لە هۆنراوەی زوربەی هۆنەران دەردەکەوێ، بێگومان هۆنەریکی وەك مەولەویش کە زاناو شارەزای زوربەی لایەنە ئەدەبی و هونەری یەکانەو بە تایبەتی لە زانستی «کەلام»دا دەستێکی بالای بووە، دیارە لەم لایەنە هونەریەشدا هەر سوار چاکو خاوەن دەستەڵات بووە وەک هۆنەرێکی زاناو لێهاتوی کورد ئەسپی خۆی لەو مەیدانەدا تاو داوەو لەم بوارەشدا هونەری خۆی بە تاقی کردۆتەوەو توانیویەتی بە چاکی جێ پەنجەی دەستی بە هێزی لەو سوچەدا دیاری بکا.

ئایەتەکانی قورئانی پیروزو زمان پاراوی، شکۆیەکی تری داوە بە هۆنراوەکانی مەولەویو هۆنەر لە هۆنراوەکـانیدا بـەهرەیەکـی زوری لە ئـایەتو حـەدیسو

بابەتەکانی ئیسلامی وەرگرتووە، لای مەولەوی ئایەتەکانی قورئانی پیرۆزو فەرمودەکانی پێغەمبەر وەك کەرەسەیەکی شیعری، چاکتر دەبی کە ئەگەر مەسەلەی بە کونی دەرزیدا چونی وشتر لە جیاتی جارێك سەد جاریش بێ، پێیدا دەرواو ئیتر لە دەشتی مەحشەردا جیاوازی نامێنێ لە نێوان کافرو موسولمانەکاندا بۆ ئەوەی بچنە ناو بەهەشتی خوش‌و گیانپەروەرو دڵ رفێنی خوداوە.

مەرحەبای لیباس تاعەت پۆشانەن
ئەلوەدای کاس کاس بادە نۆشانەن
ساقی سا، سەد جار وە نازت نازو
هۆردەر وە گوڵ بانگ سەدای وَٱمْتازوا

واتە: کاتی مەرحەبا لێ کردنو بەخێر هاتنی ئەو کەسانەیە کە جل‌و بەرگی تاعەت‌و بەندەگی کردنی خودا لە بەر دەکەنو کاتی مالاّوایی کردنە لە پیاڵەی مەی، بۆمەی خۆرە وەکان، وشەی «مەرحەبا» هێمایە بۆ ئەوەی کە لە نیوەی یەکەمی مانگی رەمەزاندا لە کاتی نوێژی تەراویح دالە لایەن نوێژکەرانو رۆژوە وانانەوە مەرحەباو بەخێر هاتنی ئەو مانگە پیرۆزە دەکرێ‌و دەڵێن: مەرحەبا مەرحەبا یا شَهْرَ رَمضانْ، وە وشەی «ئەلوەدا»ش ئیشارەیە بۆ ئەوەی کە لە نیوەی دوهەمی مانگی رەمەزان دا خوداحافیزی‌و مالاّوایی پێ لەو مانگە دەکرێ‌و دەڵێن: «أَلْوِداع، أَلْوِداع یا شَهْرَ رَمضانْ» بە هیوای ئەوەی هەمو ساڵێك بەخێرو خۆشی بێتەوەو بگەڕێتەوە، لە تاقە دێڕی دوهەم دا وشەی «وَٱمْتازوا» بە شێکە لە ئایەتی ژمارە پەنجاونۆ (٥٩) لە سورەی یاسین کە خودای گەورە بە تاوانباران دەڵێ:

«وَٱمْتازُوا الْیَوْمَ اَیُّها الْمُجْرِمُونْ» کە لە رۆژی پەسلاّن‌و قیامەت‌دا بە تاوانباران دەگوترێ، واتە: ئەی تاوانباران ئەمرۆ ئێوە لە موسوڵمانەکان جوێ ببنەوەو بکەونە لاوە، یانی ئەی مەی گێر سەد جار بنازم بەو نازەی کە پێت داوم

هاوارو بانگی «وَامْتازُوا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجرِمُونْ» بەرز کەوە تا ئەوانەی رۆژویان گرتووەو ئەوانەی نەیان گرتووە لە یەك جوێ ببنەوە، مەبەستی مەولەوی ئەوەیە دەڵێ: ڕەمەزان دوایی بینە، چونکە بە هاتنی جەژن دیاری دەدا کە کێ خودا پەرستو کێ تاوانبار بووە، هێما بۆ کردنی ئەو ئایەتە لە لایەن مەولەوی یەوە تەنیا بۆ ئەوەیە کە بێ رۆژوەکانو ئەوانەی رۆژو ناگرن لە رۆژوە وانەکانیان جودا بکاتەوەو رۆژی جەژنیش دەکا بەو رۆژەی کە لە یەکیان جودا دەکاتەوە، هەر وەك چۆن لە رۆژی دوایی‌دا تاوانبارەکان لە بێ تاوانانو خاوەن باوەڕان جودا دەکرێنەوە.

ستارەی ڕجات هەر دەم دارۆ سو دەماخ شادوە بۆی «وَ لاٰ تَيْأَسُوا»
وەکردە وەفام ئەرگا ناوەر دەن باك نییەن وەفام وە باوەر کەردەن

مەولەوی ئەم هۆنەرە هەستیارو خودا ناسە مەلەکوتی‌یە لە سەرەتای ئەو تاقە هۆنراوەیەدا لەگەڵ دڵی خۆی‌دا دەدوێو دەڵێ: ئەی دڵ دەستم بە داوێنت نەکەی بێ باوەڕ بی‌و باوەڕت گرێی تێ کەوێ، چونکە نیشانەی جوان چاکان بە پێی بێرو باوەڕی دڵدارەکانیانە بەوان، ئەوان چ شك‌وگومانێکیان لێ بکەن، ئەوانیش هەر بەو جورە دەبن، ئەگەر چاوە ڕێی سزاو ئازار بن لێیان، ئەوا سزاو ئازاریان دەدەن‌و ئەگەر چاوە ڕێو بە تەمای خۆشەویستیش بن، ئەوا خۆشیان دەوێن.

مەولەوی وەك شاعیرو سوفی‌یەکی خاوەن باوەڕو لە خودا ترس پەنای بردۆتە بەر وشەی «وَ لاٰ تَيْأَسُوا» کە بەشێکە لە ئایەتی ژمارە هەشتاو حەوت (٨٧) لە سورەی «یۆسف» کە خودای گەورەو پەروەردگار تێیدا فەرمویەتی:

«يا بُنَيَّ اذْهَبُوا فَتَحسسوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخيهِ وَ لاٰ تَيْأَسُوا مِن رَوْحِ اللهِ، واتە: نابێ ئینسان لە بەخشیش‌و بەزەیی خودا دڵ ساردو ناهومێدو بێ هیوا بێ، وە لە سەرەتای ئایەتەکەدا دەڵێ: حەزرەتی (یەعقوب) ئەوە دوپات دەکاتەوە کە

«یۆسف» لەگەڵ براکەی ماوەو نابێ بڵێین لەبەین چونو ئیتر دەست ناکەونەوە، بەڵکو پێویستە ئێمە لە بەر ڕەحمی خودا ناهومێد نەبین چونکە بەخشش و بەزەیی خودا هێندە زۆرە کە هەمو دەریاکانیش دەوریان گێڕاوە و باشتر کەوتونە ناو بیرو لێکدانەوەی هۆنەرو خەڵك و، هۆی ئەوەش دەگەڕێتەوە بۆ سەر چاوەی خوێندنو ڕۆشنبیری هۆنەر، کە بەگشتی هەر لە حوجرەی مزگەوتەکانو لە ڕێگەی خوێندنی ئایینی و ژییانی ناو مەلاو فەقێ و شێخ و سۆفیەکان بووە.

هەر وەکو گوتمان «تێل نیشان» و هێندی لایەنی ڕەوانبێژی و جوانکاری مەبەستی لێ دوانی ئێمەیەو مەولەوی کاتێ ئاماژەو هێما بۆ ئایەتێکی قورئانی، یان داستانێك، یا ڕوداوێکی میژویی دەکاو بەستنەوە تێکەڵاو کردنی فەلسەفەو حیکمەتی ئەو شتانە بە بیرو ژیریەتی خۆیەوەو داڕشتنی لە چوار چێوەی هۆنراوەدا، شاکاری بلیمەتی و زانایی و ڕەوانبێژی و جوانکاریە، لەو پەڕی بەرزی و جوانی و دڵ ڕفێنی دایە، ئەوە دەگەیەنێ کە مەولەوی لە دەربڕینی مەبەستەکانی هۆنراوەدا بە هۆش و ئاگادارو شارەزا بووەو ئەوا چەند هۆنراوەیەك لە هۆنراوەکانی ئەم هۆنەرە هونەرمەندو خوا ناسەو ئەم سۆفیە دڵ سافەو ئەم شاعیرە مەلەکوتی و ئاسمانیە لە بەر تیشکی ڕوناکی و لێکوڵینەوەی باسەکەمان دا دەخەینە ڕو.

«ئێبتیدا مەعروض» پەی نەزەر وە خەو
ئەرو نێو گەردێ دەرد سەختی ئەو
ئەو سەد جارێ بۆ نەو نەمام نەو دەشت
فەرقێ نەمە بۆ پەی لیوای بەهەشت

مەولەوی خوا ناس و سۆفی لەم دو دێڕە شیعرەدا هێمای کردووە بۆ دو ئایەت، یەکەمیان ئایەتی ژوماره حەفده (۱۷) لە سورەی «غاشییه» کە خوای گەورە تێیدا دەفەرمۆیت:

«اَفَلاٰ یَنْظُرُوْنَ اِلَی الْاِبلِ کَیْفَ خُلِقَتْ»؟

واته: ئەوە بۆ ئەوکافرانە بیر ناکەنەوە لە جیهان‌دا تا دەستەلآت‌و توانایی خوایان بۆ دەر بکەوێ‌و باوەڕ بکەن کە خوا دەتوانێ بیان مرێنێ‌و زیندوشیان بکاتەوە، کاتێك کە سواری وشترەکانیان دەبن‌و بە دەشت‌و سارا دا دەڕۆن؟ بۆ بە چاوی عەقل‌و ژیری بیر ناکەنەوەو سەیری وشترەکانیان ناکەن کە چۆن دروست کراون؟

چەمك‌و مانای ئەم ئایەتە قورئانی‌یە ئەو شتانەمان دینێتە بەر چاو کە خوا دروستی کردون‌و ورد بونەوە لێیان، بون‌و شکۆ‌و گەورەیی خوامان بۆ دەسەلمێنن. هەروەها خوای گەورە لە ئایەتی ژومارە چلی (۴۰) سورەی «ئەعراف»دا دەفەرموێ:

«إِنَّ الَّذِینَ کَذَّبوا بآیاتِنا واسْتَکْبرُ وَ اَعنْها لاٰ تَفتَّحُ لَهُمْ اَبْوٰابُ السَّماءِ وَ لاٰ یَدْخُلونَ الْجَنَّةَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَّمِ الْخِیاطِ»

واته: ئەوانەی بەرانبەر بە نیشانەو قورئانەکەمان سەرپێچی دەکەن، ئەوە دەرگاکانی ئاسمانیان بۆ ناکرێنەوەو ناچنە ناو بەهەشت تا وشتر بە کونی دەرزی دا نەڕوات.

خۆ ئەگەر لەو وێنەیە ورد بینەوە شتێکی سەر سورهێنەرمان دێتە بەر چاو، کە وشتر بەو لەشە گەورەیەوە چۆن بە کونی بچوکی دەرزی دا دەروا؟ دیارە شتی‌وا هەرگیز ناگونجێ‌و نابێ‌و ناشکرێ، لێرەدا ئەوەمان بۆ ڕون دەبێتەوە کە دەرگای ڕەحم‌و بەزەیی خودا لە بەرانبەر ئەو بێ باوەڕانەدا داخراوەو هیچ هومێدو هیوایەکیان نییە، بۆیە خوای گەورە شەرت‌و مەرجێکی بەو جۆرەی بۆ داناون کە هەرگیز بەخشین‌و بەزەیی بەرانبەریان نییە.

مەبەستی مەولەوی تەنیا ئەوەندەیە کە بێنێتەوە یادی خۆشەویستەکەی کە «وشتر» یەکەم گیاندارە نیشان دراوە بۆ ئەوەی بە هۆیەوە بیر لە گەورەیی‌و هێزو دەستەلآتی خودا بکرێتەوە، خۆ تۆش ئەگەر بێت‌و لە خەودا بە ئاستەم لەو غەم‌و

مەینەتی‌یەی من ببینی ئەوەندە کزو لاواز زیاترو فراوانترەو ئەوەی باوەری بە خودا هەبێ قەت دڵ ساردو ناهومێد نابێ، بە پێچەوانەی بێ باوەڕانەوە کە لە رەحـمو بەزەیی خودا ناهومێدن، مەولەوی بە هۆی ئەو ئایاتەوە لۆمەو سەرزەنشتی دڵـی خۆی دەکاو پێی دەڵێ: خۆ تۆ باوەڕت هەیە، چۆن دەبێ لە بەزەو بەخششی خودا ناهومێدو بێهیوا بی؟

بارێ دڵ وەخشت وێـرانـی ئـاوان　　حـەقت وە دەسـەن نـەداری تـاوان
دل تیفڵو ئازیز هـەر ڕۆ «نـەشانێ»　　هەر لادێ تەرزێ، هەر سات‌نیشانێ
گا چون ستارەی تـاریکە سـەحەر　　گا قەمەر، گا خۆر، مـەیو وە نـەزەر

مـەولەوی لە هـۆنراوەی یـەکـەمدا داوای بـەخشینو لێ بـوردن لە «خـاڵوی کۆماسی» دەکاو پێی دەڵێ: واتۆ گوناحو تاوانت نییە چونکە کۆشکو خانوی دڵی ئێمە بەخشتی وێرانەو کۆنو پەڕیوت دروست کراوە، لە بەر ئەوە هـیچ نـاهەقت نییەو بە تاوانبارت نازانم، چونکە دڵ وەک منالّی ساوا وایەو مەودای تێگەیشتنی تەسکە، دوستی خوشەویستیش هەر روژە خەریکی کارێکە و هەر ساتە خۆی بە جورێك دەنوێنێو نیشان دەدا «كُلَّ يَـوْم هـوَ فـی شَـأْنْ» واتـە: جـارێک وەک ئەستێرەو کەڕەتێ وەک مانگو دەمێ وەک خۆر دێتە بەر چاو، جا خۆشەویستەکەی مەولەوی‌و «خاڵوی کۆماسی» کە خودایە بە ئاشکرا دیارە کە پـەنجە بـۆ ئـایەتی ژمارە بیستو نۆی (۲۹) سورەی «الرحمن» ڕادە کێشێتو هـێمای بـۆ دەکـاو وشەی «شَأْنْ» هیما کە دیاری دەکا کە دەفەرموێ: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فی شَأْنْ»، یانی خودا هەمیشە لە جێبەجێ کردنی کارێك لەو کـارانـە دایـەو ئـاگـاداری هـەمو جوڵانەوەیەکو چاوە دێری هەمو گیاندارێکە کە دروست بـونو دروست دەبـن، مەبەستە ئەوەیە کە خودا هەر لە سەرەتاوە هەرچی ویستویەتی ئیرادەی کردووە.

بۆ زیاتر ڕون کردنەوە چاکتر وایە کەمێك لە سورەتەکە بدوێین کەلە بارەی هێزو

دەستەڵاتی خودای پەروەردگارە وە تا چکۆڵەترین مێروی سەر زەوی هەر کام بە جورێك ئاگاداری‌و پارێزگاری کراوە، وە بۆ ئەوەی بە تەواوی هێزو دەستەڵاتی خودای گەورەمان بۆ ڕوون بێتەوە، لە ئەنجامدا خودا خۆی ئەو کارانەی بە شتێکی ئاسایی دیاری دەکا، چونکە کارێکی بەر دەوامو هەمیشەیی‌یە هەر وەك لە ئایەتەکەدا دەر دەکەوێ.

بۆیە مەولەوی دەڵێ: دڵی ئیمە لە خشتی وێرانە دروست کراوە، چونکە تا ئێستا بە هۆی بێ فکری‌و بێهۆشی خۆمانەوە لە خودا نەگەیشتوین‌و چاوی دڵ نابینا بووە بۆ ئەوەی خودای پێ ببینین‌و بزانین چ دەکاو فەرمانەکانی چی‌یەو بۆچی هەر تاوەی بە جۆرێك خۆی پێشان دەداو مەبەستی چی‌یە؟

هەروەها مەولەوی ئەو سۆفی‌یە بلیمەت‌و هەڵکەوتووە لە دێری سێهەم‌دا هێما بۆ مەسەلەکەی حەزرەتی ئیبراهیم دەکا کە بیری لە بەدی هێنەرو دروست کەری جیهان‌و کایینات‌و بونەوەر دەکردەوە، یەکەم جار کە ئەستێرەی ورشەدارو تریفەداری شەوی تاریکی دی، بە خودای خۆی دانا، دوای ئەو کە مانگی جوان‌و تریفەدارو روناکی دی لەو جوانترو تریفەدارتر بو، پەشیمان بۆوەو ئەوی کرد بە خودا، لە پاش مانگیش خۆری دی، دەستی لە مانگ هەڵگرت‌و ئەوی بە خودای خۆی هەڵبژاردو لە دوایی دا خودای خۆی دۆزیەوە، هەروەك چۆن لە قورئانی پیرۆزدا باس کراوە.

پشیمانم هەوەس زانوش جازمەن تەعزیم جەناب پیری لازمەن
بالا کەردەوە، مەیل ئەولای پەستی وردیکلانەن دەروازەی هەستی

واتە: نێو چاوانم بە ئارەزوی ڕێز گرتنی جەنابی پیری‌یەوە تا ئاستی ئەژنۆم چەماوەتەوە، پیری بەژن‌و بالامی چەماندۆتەوەو ئارەزوی سەردا نەواندنی هەیە، چونکە تەمەن بەرەو تەواو بون دەڕواو ملی ڕێگای گۆڕی گرتۆتە بەرو دەرگای گۆڕ

هێنده چکۆڵەیە کە دەبێ ئینسان ملی بۆکە چ بکا تا لەو دەرگا بچوکەوە بچێت، هەروەك لە سەر دەمی منداڵیمان دا چۆن چکۆڵە بوین کە هاتینە دنیاوە، ئاواش دەبێ لە دوایی تەمەنمان دا چکۆڵە بینەوەو باڵامان بچەمێتەوە تا بتوانین بە ئاسانی لە دەرگای ژیانی دنیاکەی تردە بچین.

مەولەوی مەبەستی ئەوەیە بۆیە باڵام ئارەزوی پەستی‌و نزمی دەکا، چونکە دەروازەی چونە دەرەوەی دنیا زۆر بچوکە، شاعیر بۆ ئەوەی زیاتر فەلسەفەی مەبەستەکەی ڕون بکاتەوە لە دێڕی دوهەم دا هێما بۆ ئایەتی ژمارە شەست‌و هەشتی (۶۸) سورەی «یاسین» دەکا کە خودای گەورە تێیدا دەفەرمۆیت:

«وَ مَنْ نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِی الْخَلْقِ اَفَلاٰ یَعْقِلُوْنْ»

واتە: هەر کەس تەمەنی زۆر بکەین‌و بگاتە سەر دەمی پیری‌و بە سالاّ چویی هەڵی دەگێڕینەوە، هۆنەر لە سەرەتای سوڕەتەکەدا باسی ئەوگوناحکارو تاوانبارانە دەکا کە چۆن لە ڕۆژی پەسلاّن‌و دوایی دا لە خاوەن باوەڕان‌و بە ئیمانان جودا دەکرێنەوە، هەروەها چەشنێکی سزادانیان پێشان دەدرێ بەوەی کە تەمەنیان درێژ دەکەن‌و ڕۆژ لە دوای ڕۆژ بەرەو کات‌و سەردەمی منداڵی‌یان دەگێڕنەوە، بەڵام بە پێچەوانەی منداڵەوە، چونکە منداڵ هەر کارێك بکا ئامانج‌و مەبەستێکی دیاری‌و ئاشکرای تێدا بەدی دەکرێ، بەڵام ئەو کەسانەی تەمەنی درێژیان هەیەو تاونبارن هەر چەند کاری منداڵانەش بە هۆی ئەو کارەوە دەبنە جێی گاڵتەو تانەو تەشەری خەڵك‌و هەست‌و هۆش‌و ژیری‌یان لە جێی خۆی‌دا نامێنێ‌و دڵیان تەنگ دەبێ‌و بیرو زەینیان بەرەو کز بون دەڕوا.

ئەم شیعرەی مەولەوی پڕە لە داهێنان‌و جوانی‌و وردەکاری‌و زادەی هەست‌و هۆش‌و بیری وردو خەیاڵی ناسکی خۆیەتی‌و هۆنەر هۆی ڕاستە قانی ئەم دانەواندنەی کە پیری‌یە بە شێوەی «جوانی بایس» واتە «حوسنی تەعلیل» گوێستۆتەوە بۆ شێوەو بەڵگەیەکی‌تر کە بریتی‌یە لە ڕێز گرتن‌و مەزنایەتی پیری،

یانی پیری هێنده گەورەو مەزنو بەڕێزە، شایانی ئەوەیە کە تەعزیمو کڕنوشی بۆ ببرد ڕێت.

مەولەوی ورد بینو ناسك خەیاڵی هەمولایەنێکی ئایینی لە تاقە هۆنراوەی دوای ئەو دێرەدا دەڵێ:

سفیدیت قەڵغان پەی ڕوی سیات بۆ کەمانیت شەفیع تیر دیات بۆ

واتە: هیوام وایە کە سپیەتی موی سەرو ڕیشم ببێ بە قەڵغانو نەهێڵێ لە ڕۆژی دوایی دا ڕو ڕەش بمو پیریو چەمانەوەی باڵام وەك کەوان ببێت بە تکاکار بۆ ئەوەی توشی سزای گوناحو تاوانباری نەبم.

هونەر لەو هۆنراوەدا بە پێی زانستی جوانکاری هونەری «تیباق»ی بەکار هێناوەو چەند وشەیەکی وەك سپیو ڕەشیو تیرو کەوانو قەڵغانی تێدا کۆ کردۆتەوە وە هەروەهاماژەو هێماشی کردووە بۆ ئەم فەرمودەیەی پێغەمبەری مەزنی ئیسلام حەزرەتی موحەممەد «ص» کە فەرمویەتی:

«اَلنَّظرُ سَهْمٌ مسموم مِنْ سَهٰامِ الشَّیْطانِ»

واتە: ڕوانینی شتی حەرام تیرێکی ژاراویە لە تیرەکانی شەیتان، شایانی باسە مەولەوی بۆیە ئەوانەی لێرەدا کۆ کردۆتە کە بە هۆی ئەوانەوە بتوانێ تا خۆی نەخاتە ریزی ئەو پیرە پاشە ڕۆژ تاریکو چارە ڕەشو خراپانەی کە خودای گەورەیان لێ تۆراوەو هەمیشە چاوەڕێی بەخشینو بەزەیی خودان «تلوع» و «غروب» سوب، ئیوارانەن «مەعاش» و «سەبات» دەردەدارانەن.

واتە: دەرکەوتنی ئەو دۆستە ئازیزو خۆشەویستە لە کاتی بەیانیاندا مایەی خۆشیو ژیانی دۆستە دەردە دارەکانیەتیو ئاوا بونی لە ئێواراندا هۆی هێمنایەتیو ئارام بونو حەسانەوە یانە، مەولەوی بەدو وشەی (سەبات)و «مەعاش» هێما بۆ دو ئایەتی ژمارە نۆ (٩) و یازدە (١١) لە سورەی «نەبأ» دەکاکە

خودای بێ‌وێنه تێیدا دەفەرمۆیت: «وَجَعَلْنا نَومَكُمْ سُباتاً، وَ جَعَلْنا النَّهارَ مَعاشاً» دیاره رێك‌و پێكی كارو كردەوەی ئینسان نیشانەی شكۆو گەورەیی خودایەو هوونەر لەو رێك‌و پێكی كارو كردەوەیە ئەوەیەكە یەزدانی مەزن خەوتن‌و نوستنی ئینسانی كردووە بە ماوەو سەردەمێكی حەسانەوەو پشودان‌و ڕاەوستان، چونكە لە كاتی خەوتن‌دا هەمو ئەندامەكانی هەست دەپچڕێن‌و هیچ جۆرە جۆلانەوەیەكیان نامینێ‌و ئینسان‌و گیان لەبەران‌و زیندەوەران لەو كاتەدا بە تێكرایی دەكەونە باریێكی واوە كە نە، مردون‌و نە، زیندون‌و مەبەستیش لەو كارە تەنیا پشودانی ئینسان‌و گیان لە بەران‌و حەسانەوەی گیان‌و بیرو هەست‌و هۆشیانە لەو ماندۆیتی‌یەی كە لە سەردەمی بێداری‌و وشیاری‌دا كێشاویانە، یان بە جێ‌یان هێناوە.

هەروەها خودای گەورەو شەوی تاریك‌و تنوكی كردووە بە بەرگێكی داپۆشەر بۆ ئەوەی ئەو كات‌و بارەی تێدا بێتە دی‌و رۆژی روناكیشی كردووە بە بازارو شانۆیەك بۆ بەدی هێنانی كارو فەرمان‌و تێكۆشان‌و چالاكی‌یەكانی ژیان، لەوانەوە رێك‌و پێكی كارو هێزو دەستەلاتی بێ‌سنورو بێ‌برانەوەی خودای گەورە دەر دەكەوێت‌و بێجگە لەوەش شێوەو دروستكردنی ئینسانیش لەگەڵ هەستان‌و دانیشتن‌و جۆلانەوەو پێویستی‌یەكانی دا رێك بكەوێ‌و لەگەڵ چۆنیەتی دروست كردنی بونەوەرو جیهان‌و سروشت‌دا بگونجێت.

های ساقی بازاڕ جیلوەی دڵدارەن　　سەودای خڕیدار، دانەی دیدارەن
یەكێ وە مایەی گەنج كەیەوە　　چون منیچ وەتای فەرتوت نەیەوە

واتە: ئەی مەیگێڕ ئێستا بازاڕی دەركەوتنی دڵداران گەرمەوكاتی سەودا كردنی كڕیارانە بۆ گەوهەری ڕوی یارو هیندێ كەس لەو سەودایە دا سامان‌و سەرمایەی دەستیان گەنجی كەیخەسرەوەو منیش دەس مایەكەم تاڵە دەزوی كۆن‌و پەڕپوت‌و

لێك هەڵوەشاوەیە، هۆنەر لەو هونراوەیەدا هێما دەکا بۆ داستانی فرۆشتنی حەزرەتی «یۆسف»

دەگێڕنەوەو دەڵێن کاتێ حەزرەتی یۆسفیان دەفرۆشت کڕیارێکی زۆر هاتن بە سەرمایەوگەنجێکی زۆرەوە، لە ناوکریارەکان دا پیرە ژنێك دەیەویست «یۆسف» بکرێ، بەڵام جگە لەگڵۆلەیەكوکەڵافە دەزویەکی بێ نرخ سەرمایەوگەنجێکی تری نەبو، شاعیر بەو پەڕی هەستو سۆزەوە ئیشارە بۆ ئەو چێروكو داستانە دەکا، چونکە هەروەك لە هۆنراوەکەدا ڕونی دەکاتەوە چاوە ڕێی ئازیزو خۆشەویستەکەیەتی تا بگەڕێتەوە بۆ ولاتو نیشتمانەکەی کە گڵێنەی چاوی مەولەوییەو داوای گەڕانەوەی بۆ کڕینی ڕوی وەك گەوهەر جوانو تروسکەداری یار، دۆستانو هاوەڵانی کە چواندویەتی بە گەنجەکەی «کەیخەسرەو» ئامادەن بۆ کڕینی ڕوی درەوشاوەوەو پڕتەوداری ئازیزو خوشەویست.

ئەگەرچی مەولەویش هەر لە زیری ئەو کڕیارانە دایە، بەڵام سامانو سەرمایەکەی لە چاو سامانی دۆستانی وەك سەرمایەی پیرەژنەکە بێنرخو بێبەهایە، لێرەدا ئەو هۆنراوەی هۆنەری دڵ سوتاوی کورد خوا لێ خۆش بو مامۆستا مەلا سالحی «حەریق»مان دەکەوێتەوە بیر کە گوتویەتی:

کتێبی عیشقی مەجنون ئایەتی ڕوخساری لەیلایە
لە سورەی «یۆسف» ادەرسی جنونی ئێمە نوسراوە
کەسێ فیترەت بڵند بێ بۆ ڕەواجی سکەیی دینی
خەڕاجی «میسر»ی قەلبی خۆیبە حوسنی «یۆسف»ی داوە

ئەوە لە ڕواڵەت دا سادەو ئاسایییە، بەڵام بە پێی بۆ چونی شاعیر مەبەستێکی گەورەو گران بە دەستەوە دەدا، چونکە سەرمایەو سامان لای شاعیرێکی وەك مەولەوی سامانێکی ماددی نییە، بەڵکو ئەو سامانە ڕوحیو مەعنەوییە کە

قازانج‌و به‌هره‌ی بۆ دنیای هه‌میشه‌یی هه‌یه‌ ـ ئینسان له ئه‌نجامی تێکۆشانی خودا په‌رستی‌دا به ده‌ستی دینێ‌و چاکترین خودا ناسیش ئه‌و ئینسانه‌یه که شانازی به پله‌و پایه‌ی ئایینی‌و دینی خۆیه‌وه نه‌کا، بۆیه مه‌وله‌وی سۆفی‌و خودا ناس دۆستان به ساماندارتر داده‌نێ له خۆی به شاد بونه‌وه‌و نزیك بونه‌وه له خۆشه‌ویسته‌که‌یان.

مه‌وله‌وی که‌یخه‌سره‌وی هێناوه‌و گه‌نج‌و سامانه‌که‌ی کردووه به ده‌رخه‌ری سه‌رمایه‌ی خودا په‌رستی دۆستانی‌و له‌م ڕووه‌وه ئه‌وان له چاو ئه‌ودا پادشان‌و شادبونه‌وه به ڕوی یاری خوشه‌ویست له‌وانه زیاتر نزیکه تا له مه‌وله‌وی که له ڕوی سامانه بێ نرخ‌و بێ بایه‌خه‌که‌وه وه‌ك پیره‌ژنه‌که وایه.

لێره‌دا ده‌بێ ئه‌وه‌ش بڵێین که خۆشه‌ویسته‌که‌ی مه‌وله‌وی‌و دۆستانی خۆشه‌ویستی‌یه‌کی مه‌عنه‌وی‌یه‌و ئه‌وینێکی مه‌عنه‌وی‌و حه‌قیقی‌و ڕاسته‌قانی کۆیان ده‌کاته‌وه.

یا وا پێم نامه‌ی «شیرین خیتامه‌ت» /ده‌ك ده‌ك نه‌ریزۆ سه‌ر په‌نجه‌ی خامه‌ت/ واته: نامه دواییه خۆشه‌که‌تم پێ گه‌یشت، یا خودا هه‌رگیز ئه‌و په‌نجانه‌ت که قه‌ڵه‌مه‌که‌یان به ده‌سته‌وه گرتبو نه‌ڕزێن‌و هه‌میشه هه‌ر له کاردا بن، مه‌وله‌وی ئه‌و شیعره‌ی بۆ شیخ به‌ها ئه‌دین نوسیوه له وه‌ڵامی ئه‌و نامه‌یه‌دا که به بۆنه‌ی هاتنه‌وه‌ی شێخ زیبائه‌د دینی برای بۆی ناردووه‌و له‌و تاقه شیعره‌دا ده‌ڵێ: نامه جوان‌و به نرخ‌و ڕازاوه‌که‌تم پێ گه‌یشت‌و له خودا ده‌پاڕێمه‌وه که په‌نجه‌کانت نه‌ڕزێن‌و هه‌میشه پێنوس‌و خامه‌که‌ت له‌کار دا بێت، وشه‌ی «شیرین خیتامه‌ت» هێما بۆ ئایه‌تی ژماره بیست‌و پێنجی (۲۵) سوڕه‌ی «اَلْمُطَفِّفِینْ» ده‌کا که خودای بێ‌هاوتا تێیدا ده‌فه‌رمۆیت:

«یَسْقَوْنَ مِنْ رَحیقٍ مَخْتُومٍ خِتٰامُهُ مِسْك»

واته: ئینسانه چاکه‌کان له ناو به‌هه‌شت‌دان‌و ئاو دێری ده‌کرێن له شه‌رابێك که له ناو بلورێکی مۆرکراو داو مۆره‌که‌ی مسکی بۆن خۆشه‌و ڕه‌حیق به‌و شه‌رابه ڕون‌و

بێ گەردو خاوێنە دەگوترێ کە هیچ چەشنە لێڵی و خڵتەیەکی پێوە دیار نییەو مەبەست ئەوەیە ئەو شەڕابە جوانە لە قاپ و پەرداخی تایبەتی دا ئامادە کراوە بۆ ئەو کەسانەی کە بە هۆی خودا پەرستی یەوە لێی نزیك دەبنەوەو ئەو قاپ و پەرداخانەش جورێکن کە لە کاتی شەڕاب خواردنەوەودا زۆر بە جوانی دەدرەو شێنەوە، هەر وەها چواندنی ئەو نەخش و نیگارانەش بە مسك، دیسان ناسکی و ڕازاندنەوەیەکی جوانتری تێدایە، مەولەوی بە نامەو وشەکانی شێخ بەهائەد دین ئەوەندە مەست و شەیدا بووە، وای لێکردووە پەنا بەرێتە بەر ئەو ئایەتە قورئانی یەو هەمو هەست و سۆزی دڵی خۆی بەرانبەر بە شێخ و دەست و پەنجەو قەڵەمەکەی دەربڕێت.

نمانای بەهەشت پیشانی «نوری» ئازیز وەی سفتەی دۆزەخ دوری

واتە: مەولەوی تا ئێستا لە دۆزەخی دوری دا بو، بەڵام کە بەهەشتی ڕوخسارو ناو چاوی شێخی دی کەوتە بەهەشتەوە، هۆنەر لەو تاقە هۆنراوەیەدا بە وشەی «نور» هێما دەکا بۆ ئایەتی ژمارە دوازدەی «١٢»، سورەی «حەدید» کە خودای گەورە تێیدا دەفەرمویت:

«یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ یَسْعٰی نُورُهُمْ بَیْنَ اَیْدِیهِمْ وَ بِأَیمانِهِمْ»

واتە: ئەو پاداشە بە نرخە بۆ موسوڵمانەکان هەیە لەو ڕۆژەداکە موسوڵمانەکان لە حاڵێك دا دەبینی ڕوناکی یان وەکو چرا لە بەر دەمیانەوە، یا لە لای ڕاستیانەوە لەگەڵیان دا دەگەڕێت.

ئاهوی خوتەنی فەیز ئیلاهی نافەی ناف ڕاهی جەمەھ تا ماهی
شکۆفەی وەش بۆی ڕەیحانەی ڕەسول نەو باوەی «نەمام» «طیبە»ی بەتول

واتە: ئەی ئاسکی خۆتەنو ئەی فەیزو بەرەکەتی خوداکە ناو بانگی بۆن خۆشی میسکی ژێر ناوکت لە ئاسمانەوە تا بنی عەرزی دا گرتووەو ئەی خونچەو

شکۆفەی بۆن خۆشی ریحانەی پێغەمبەرو ئەی تازە خەڵفی درەختی پاکی حەزرەتی فاتیمە، مەولەوی دانانی سیفاتی «تەیبە»ی بۆ «نەمام» لە ئایەتێ ژمارە بیستو چواری (٢٤) سورەی «ئیبراهیم» وەرگرتووە کە بەدیهێنەرو پەروەردگاری هەر دو جیهان تێیدا دەفەرمویت:

«كَلِمَةً طَيِّبَةً شَجَرَةً طَيِّبَةً أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّماءِ»

یانی: خودا هاتووە تەشبیهی وشەی جوانو وتاری بەخێرو بەهرەداری کردووە بە درەختێکی بە بەرو بە سێبەری بۆ شناخو ڕازاوە کە بنەکەی بەڕەگە ئەستورەکانیەوە دامەزراوە لە بنی عەرزداو لقەکانیشی بەرەو ئاسمان بەرز بونەوەو بای سەفای ڕەحمەت دەیان لە ڕێنێتەوەو هەر دەمێ تازە دەبنەوەو بە هیچ شنێك بای فەنا لێیان نادا.

ئەمرت موتاعەن «اَطَعْنا» وەندم دوعای چەمە زەخم جە پیران سەندم

واتە: فەرمانەت بە جێو ڕەوایەو هەرکە فەرمانەکەتم بیست گوتم بە سەر چاوو چوم دوعای چاوە زارم لە شێخو پیر بۆ وەرگرتی، کچە بەگزادەیەکی جاف بە ناوی «ئامینە خان» ویستویەتی بچێ بۆ دیدەنی مەولەوی بەڵام بۆی ڕێك نەکەوتووەو ئەیتوانیوە، پاشان بە مەولەوی ڕادەگەیەنێ کە نەیتوانیوە بچێتە خزمەتیو مەولەویش بەم هۆنراوەیە وەڵامی ئامینە خان دەداتەوەو دەڵێ:

هەر چەند بە هۆی ئەوەی کە نەتانتوانی بێن بۆ دیدەنیمان دەردو ئازارم زۆرتر بو، بەڵام فەرمانت بە جێیەو هەرکە بیستم ناتوانن بێن بۆ لام مل کەچی فەرمانتان بوم‌و دۆعای چاوە زارم لای پیاوە چاکان بۆ کردن.

دیارە مەولەوی خۆی بە شایانی ئەوە نەزانیوە دوعای چاوە زارەکەی بۆ بنوسێتو بە خەیاڵ چووە بۆ لای مورشیدو شێخەکەی کە دۆعای چاوەزاری بۆ بنوسێ، ئەوەش ئەوە دەگەیەنێ کەمل کەچی یەکەی هۆنەر پڕ لە بیرو باوەڕی خودا

ناسی‌و سۆفیەتی بووە، بۆیە هێمای بۆ ئایەتی ژمارە دوسەد و هەشتاو پێنجی (٢٨٥) سورەی «بەقەرە» کردووە کە خودای گەورە تێیدا فەرمویەتی:

«وَ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطِعْنا غُفْرانَكَ رَبَّنا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ»

واتە: هەمو گوتویانە ئەی خودای پەروەردگار فەرمانەکانی تۆمان بیست بە هۆی پێغەمبەری خوشەویست‌و گەردن کەچ بۆ ئەو فەرمانانەو داوای ئەوە دەکەین کە تۆ چاو لە تاوانەکانمان بپۆشی بە جۆرێك کە شایانی میهرەبانی‌و بەزەیی بێ، ئەی خودای بێ‌وێنە ئێمە چۆن داوای بەخشین‌و چاو پۆشی لە تۆ ناکەین کە رێبازی رێگاو ئەنجامی هەمومان بۆ لای تۆیەو تۆ دەمان ژێنی‌و دەمان مرێنی‌و لە پاش مردنیش زیندومان دەکەیەوە پرسیاری بیرو باوەڕوکردەوە قسەمان لێ دەکەی، ئەو جار بە ویست‌و ئارەزوی خۆت ڕەفتارمان لەگەڵ دەکەی بە چەشنێك شیاوی شکۆو گەورەییت بێ.

مە پرسۆ حاڵم ئێدەش دەر جواو — واچە ئەو فەقیر سفتەی دڵ کەواو
ئانا دەور مدۆ وە «شاهۆ» کۆوە — وە سنرای دوری دیدار تۆوە
هەر یەك چەنی یەك وادە شاکەردەن — وادەشان ڕاسەن تاوەڕوی مەردەن
ئەو، تاسایەی بەرد، ئەو تابۆ وەگەرد — ئەوتەم‌و ئەوخەم، ئەوسەردی، ئەودەرد

واتە: کاتێ یار ئەحواڵی پرسیم بەم جۆرە وەڵامی بدەوەو بڵێ: ئەو هەژارە دڵ وەك کەباب برژاوە لە تاو دەردو ئازاری دوری تۆ هەر خول‌و سوڕ دەخوا بە دەوری کێوەکەی «شاهۆ» داو مەولەوی‌و «شاهۆ» قسەیان کردووە بە یەك‌و پەیمانیان بە یەکتر داوەو ئەو قسەو پەیمانە ناشکێنن، تا ئەو ڕۆژەی ئەو دەچێتە ژێر سێبەری بەردی ئەلحەدو ئەو لە ڕۆژی پەسڵان‌و قیامەت‌دا دەبێت بە تۆزو گەرد.

بڕیارو بەڵێنی یان داوە «شاهۆ» تەم‌و سەرمای لێ نەبڕێ‌و مەولەویش خەمی لە دڵ دەر نەچێ‌و لەشی بێ دەردو ئازار نەبێ، دیارە مەولەوی کە دەڵێ تا «شاهۆ»

نەبێ بە تۆز، هێما بۆ ئایەتی ژمارە پێنج (۵) لە سورەی «قاریعە» دەکا کە خودای مەزن لە قورئانی پیرۆزدا دەفەرمۆیت: وَ تَکُونُ الْجِبَالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشْ» واتە: کێوو شاخەکانی سەر زەویش وەکو خوری شی کراوەیان لێ دێت.

«دەرگاری مەدینە»ی حوسن مەحبوبی /نور ئەفزای دیدەی جەرگەی «یەعقوبی»/ واتە: ئەی دەرگای شاری خۆشەویستی لە بەر جوانیو ئەی زیاد کەری روناکی چاوی ئەوانەی چاوە ڕوانی یار دەکەن، یەعقوبی مەبەست ئەوانەی ئارەزومەندو تا سەباری چاو پێکەوتنی یارن، وەك چۆن حەزرەتی یەعقوب ئارەزوی چاو پێکەوتنی کوڕی بووە، مەولەوی بلیمەتو وردبین تەشبیهی یەکەمی ئەم هۆنراوەی لەو حەدیسە وەر گرتووە کە پێغەمبەری مەزنی ئیسلام فەرمویەتی:

«اَنَا مَدیَنَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِّیٌ بٰابُهٰا»

واتە: من شاری زانستمو «عەلی» دەرگاکەیەتیو نیوە دێڕی دوهەمیش هێمایە بۆ داستانی حەزرەتی «یۆسف» کە لە قورئاندا دەفەرمۆیت: حەزرەتی «یەعقوب» بە هۆی ون بونو بێ سەرو شوێن چونی حەزرەتی یۆسفی کوڕیەوە کۆیر ببو، بەڵام هەر کە «یۆسف» کراسەکەی خۆی لە «میسر»ەوە بۆ نارد، کراسەکەی بە چاوی دا هێناو چاوی ڕوناك بووە.

دیـــدەت تـــۆز غـــەیر نـــیشتەنش وەنـــە جە جۆی سەوزەی دڵ ئاوێش دەریەنە
وەر تۆ بـینایيت پـەردەش هـاتە سـەر ئەو تۆ مـەو نـێو جـەتۆ زەریـف تـەر

واتە: ئەگەر چاوو بینایيت تۆزو گەردی بێگانەی لە سەر نیشتووە، بـە ئـاوی جۆگەی سەوزەی دڵ ئەو تۆزو گەردە بشۆوە، وە ئەگەر چاوت بە هۆی ئەو تۆزو گەردەوە کەس نابینێو پەردەی لە سەر بو، قەیدی نییە، چونکە با تۆش دۆست نەبینی، ئەوە بزانە ئەو دۆستەت لە خۆت باشتر تۆ دەبینێ، دیارە ئەم دێرە ئاماژەو ئیشارەیە بۆ ئەو فەرمودەیەی پێغەمبەری بەڕێزی ئیسلام حەزرەتی مـوحەممەد

درودی خودای لە سەر بێت کە فەرمویەتی:

«اَلاِحْسانُ اَنْ تَعْبُدُ اللهَ کَاَنَّکَ تَرَاهُ، فاِنْ لَمْ تَکُنْ تَرَاهُ فَاِنَّهُ یَرَاکَ»

واتە: پێویستە چاکە کردن لە جێی خۆیدا بێتو چاکە کردنیش ئەو خودا پەرستیەیە، کە فەرمانەکانی خودای پەروەردگارو خاوەن دەستەلاتی تێدا بەجێ دێتو بە جێ هێنانی ئەو فەرمانانەش دەبێ بە جورێكو بە شێوەیەك بێ، کە خودات لە بەر چاوەو بە ڕێكو پێکیو گوێ رایەڵی دەستی پێ دەکەیو دواییشی پێ دەهێنی، چونکە ئەگەر تۆش خودا نەبینی، ئەوا بێ گومان ئەو تۆ دەبینێو چاوی لە تۆیەو ئاگاداری هەمو کارو فەرمانیکە.

گۆیا جەولاییت دەرونت ئێشان بەد دوعاییت کەرد تەصدیعت کێشان

من ڕوی مامەڵەی گردین خاسو کەس جەو ڕاسە بازاڕ شارەکەی «ئەلەس»

جەسەردو کانچەی شای سەرتو جاران هۆر گرتم کاڵای بەڵای نازداران

مەولەوی لە وەڵامی نامەی هاورێیەکی دا دەڵێ: پێم وایە دڵت لێم زویر بووەو ڕەنجاوەو نزای شەرت لێ کردوم، بەڵام هاوڕێی شیرینو خۆشەویستم لە خۆڕایی ئەو ئەرکەت کێشاوە، چونکە من هەر لەو ڕۆژەداکە لە ریزی هەمو ئەو بونەوەرانە دا ڕاوەستا بوم لە بازاڕی «الست»داو هەرکەس بە جورێك خەریکی سەودا کردن بو، منیش چومە سەر دوکانی شای بازرگانانو پارچەی بەڵای نازدارانم بۆ خۆم هەڵبژارد.

مەبەستی مەولەوی لێرەدا ئەوەیە کە لە ڕۆژی بونیەوە کە خودا چارەنوسی دیاری کردووە ئەو دەردو بەڵایەی بەر کەوتووەو ئیدی لە دۆعای شەڕی کەس باکی نییەو ناترسێ وە بۆ ئەوەش هێمای کردووە بۆ ئایەتی ژمارە سەدو حەفتاو دو (١٧٢) لە سورەی «ئەعراف» کە خودای گەورە تێیدا دە فەرمۆیت:

«وَ إِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مَنْ بَنی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِم ذُرِیتَهُمْ وَ أَشْهَدُهُمْ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ،

اَلَسْتُ بِرِبِّكُمْ؟ قالُوا: بَلٰى شَهِدْنٰا»

ئەو رۆژەی کە خودای پەروەردگار لە «عالم الارواح»دا دواوە لە گەڵ گیانی هەمو بونەوەراندا و خاوەن باوەڕانی لە بێ باوەڕان جودا کردۆتەوە، بەشی زۆریان پەیمانیاندا، بەڵام دوایی لە پەیمانەکانیان پەشیمانو پاشە گەز بونەوەو گەڕانەوە سەر ڕێگای بێ باوەڕی و ناڕاستی و لە ڕاستی و دروستی دور کەوتنەوە، بۆیە خودای گەورەش لەو ئایەتەدا دەڵێ: ئایا من خودای ئێوە نەبوم؟ لە وەڵام داگوتیان بەڵێ باوەڕمان هەیە.

جاکە وا بو ئەی دۆستی ئازیزو خۆشەویست: خۆ تۆ باوەڕت هەیەو بێ باوەڕنی، مەگەر نازانی من لەو رۆژەوە دەردو بەڵای خۆم وەرگرتووە؟ جا دوعای شەڕی چیم لێ دەکەی، یان دەبێ خودا نە خواستە لەو پەیمانە پەشیمان ببیەوە.

نمانای بەهەشت پیشانی «نوری» ئازیز وەی سفتەی دوزەخ دوری

واتە: مەولەوی تا ئیستا لە دوزەخی دوری‌دا بو، بەڵام کە بەهەشتی ناو چاوی شێخی دی کەوتە بەهەشتەوە، لێرەدا، واتە لەو تاکە دێڕە دا هۆنەر هێما دەکا بۆ ئایەتی ژمارە دوازدەی (١٢) سورەی «حەدید» کە خودای گەورەو پەروەردگار تێیدا فەرمویەتی:

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ يَسْعىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَ بِأَيمٰانِهِمْ»

واتە: ئەو پاداشە بە نرخە بۆ موسوڵمانەکان هەیە لەو رۆژەداکە موسوڵمانەکان لە حاڵێکدا دەبینی روناکی‌یان وەکو چرا لە بەر دەمیانەوە، یا لە لای ڕاستیانەوە لە گەڵیاندا دەگەڕێت.

لوقمەکەی ماساو قۆل دەریای مەیل لوخت سای کۆڵەی سارای دەرد لەیل

یا وا پێم نامەی وەش تەحریرەکەت ئینشای دەرون سۆز پڕ تەئسیرەکەت

واتە: ئەی لوقمەو پاروی دەمی ماسی ناو دەریای قوڵی ئەوێنو خۆشەویستی و

ئەی ڕوت‌و قوتی کەوتو لە سێبەری کولەکەی سارای دەردو مەینەتی لەیل‌دا نامە خۆش نوسراوەکەو ئینشا دەرون سۆزو کار تێکردووەکەتم پێ گەیشت‌و دڵم پێی گەشایەوە، مەولەوی ئەم دو هۆنراوەی لە وەڵامی نامەیەکی خوالێ خۆش بو مەلا «یونس»ی دانیشتوی دێی «لوقمە ماسی» دانوسیوەو بۆ چواندنەکەشی لەو پەڕی ناسکێتی‌و دڵرفێنی‌و جوانی دایەو نەبی «یۆنس» واتە «یـۆنس» پـێغەمبەرو مـەلا «یۆنس» هەر دوکیان بون بە لوقمەی ماسی‌و بە ڕوت‌و قوتی لە دەشت‌و سـارای دەردو مەینەتی لەیل‌دا لە سێبەری دار کوڵەکەدا لێی ڕاکشاون‌و ئارامیان گرتووەو حەساونەتەوە. مەولەوی ناسك خەیال‌و موقەڵێش لەم شیعرەدا ئـیشارەو ئـاماژە دەکا بۆ چیرۆك‌و داستانەکەی حەزرەتی «یۆنس» کە قەوم‌وگەلەکەی فرێیان دایە ناو دەریاو ماسی قوتی داو پاشان هێنایەوەو فرێی دایە قەراغ ئاوو ئەویش بە ڕوتی لە سێبەری دار کولەیەك دا لێی ڕاکشا.

وە قـــەترەی مـــنیچ ئـــاویاری کـــەر مەست بۆ تامە حشەر سەر بارۆ ئەو بەر

واتە: ئەی مەیگێر بە دڵۆپە ئاوێك لەو جامەی دات بە «کەیخەسرەو» منیش ئاو بدە بۆ ئەوەێ تا ڕۆژی مەحشەر مەست‌و سەر خۆش ببم‌و ئەو کاتە سـەر بـەرز کەمەوە، ئەم تاکـە دێـرەش ئـاماژەو هـێمایە بـۆ داسـتان‌و ئـەفسانە کـۆنەکـەی کەیخەسرەوی پادشای ئێران کە سەودای هەمیشە زیندە بون‌و نەمردنی لە مێشکی دا بو، وە بە شۆین ئاوی ژیان‌دا دەگەڕا، وا ناو بانگی دەرکردووەو دەڵێن ئـاوی ژیانیش لە تاریکایی دایەو ئەویش جارێك لە گەڕانەوەکـەی دارێـی دەکـەوێتە ئەشکەوتێکی تاریکی بێ پایان‌و پێی‌دا دەڕواو سەر ناهێنێتە دواوە.

مەولەوی پەیوەندی‌یەکی بە هێزی بووە لەگەل ڕێبازی سۆفیگەری‌و سۆفیزم‌داو هەمیشە بیرو خـەیاڵی لە جـیهانێکی لاهـوتی‌و مـەلەکـوتی‌دا سـوراوەتـەوە، لە بنەماڵەیەکی ئایین پەروەردا گەورە بووەو لە زانستەکانی ئایینی و ئیسلامی‌دا بـە پلەو پایەیەکی بەرز گەیشتووەو زانایەکی گەورەی لێ دەر چووە، هـۆنەر هـەمو

ژیانی خۆی بۆ خودا پەرستیو دنیای ئەبەدیو هەمیشەیی تەرخان کردووەو پشتی لە چێژو ئارەزووکانی دنیای فانی کردووە.

شاعیر بە تەواوی کەوتۆتە خوا پەرستیو دنیای فەراموش کردووەو لە جیهانی سۆفیزمو تەسەووفدا ڕوی کردۆتە میحرابی شیعرو بۆوشەی جوانو ڕەنگین سوتاوەو هەر ڕۆژەی گەوهەرێکی بە نرخو نایابی لە گەنجینەی مرخو تەبعی هێناوەتە دەرەوەو خوێنەرانو بیستیارانی پێ سەرسامِ کردووە مەولەوی بە ڕێگای سۆفیزمدا ڕۆیشتووەو کەوتەتە دوای ژیانیکێ لاهوتیو مەعنەوییەوە. شێخی سراجەد دین مەولەوی کێشاوەتە ناو قولاّیی تەسەوفو ئەم پیرە پیرۆزە خەریکی پەروەردەکردنی عیرفانی مەولەوی بووەو لەگەل خەتمو تەهلیلەو زیکری نەهێنیو هەوایەکیتری ئاشناکردووە، مەولەویش دەستی ئیرادەتی داوە بەو پیرو موڕشیدە ڕوحانییەو هۆنراوەکانی کارێکی تەواویان کردۆتە سەر هەستو هۆشو بیری هەمو پێرێکی ڕوحانییەوە، ئەم هۆنەرە وەك شارەزایەکی جیهانی سۆفیزم لە بواری ڕەوانبێژی دا دەستێکی یەکجار باڵای بووەو بۆ ڕەنگاندنی سەججادەی خودا پەرستی وشەی ڕەنگینو زاراوەکانی سۆفیزمی لە زۆربەی شیعرەکانی دا بە کار هێناوە، لە هۆنراوەکانی دا نەك هەر زاراوەی سۆفیزم بەکار دەهێنێ، بەڵکو عیشقی خودا پەرستیو فیداکاریو بێ هاوتایی خوا ناسە مەزنەکانی ڕێگای خواناسیو یەکتاپەرستی دەردەخاو شێخەکانی «تەوێلە» و «بیارە» نمونەیەکی زیندوی هێمای سۆفیزمن لە هۆنراوەکانی دا.

مەولەوی شیعری وەك ژیانی خۆی دەس نیشان کردووەو زور بە ئاسانی ڕەوانبێژی واتە بەیان لە هۆنراوەکانی دا هەست پێ ئەکەینو لایەنی جوانکاری لە شیعرەکانی دا ئەدرەوشێتەوە، جوانبێژی هۆنراوەو مەسنەوی یەکانی هەستی ئینسانەدە خرۆشێنێو شەیدای ڕازاندنەوەو ئارایشکاری هۆنراوەکانی دەکا.

مەولەوی پەنای بردۆتە بەر ڕەمزو ڕەوانبێژی وەک تەشبیە وڕەگەزدوزیو وەك

شاعیرێکی سۆفیزم کومەڵێك ڕە مزو هێمای بە کار هێناوەو شاعیر لە شیعرەکانی دا فکری بەرزو مەعنای وردو قوڵی زۆرەو زۆربەی شیعرەکانی شاکارێکی جوانو نایابن.

مەولەوی لە هۆنراوەکانی دا بەهرەی تایبەتی خۆی بە کار هێناوەو یەکێکە لەو هۆنەرانەی هەست بە تازەگەریو داهێنان ئەکرێتو ئەم داهێنانەش بە جوانی لە هۆنراوەکانی دا ڕەنگی داوەتەوەو تەعبیری ناسكو جوانی وایان تێدایە ئەو پەڕی بەهرەو هونەرمەندی هۆنەرمان لە وردەکاری دا بۆ دەردەخاو زۆر هۆنەر مەندانە هەمو مەرجێکی جوانکاریو ڕەوانبێژی لە شیعرەکانی دا کۆ کردۆتەوەو شیعرەکانی بە تازەو داهێنان لە قەڵەم دەدرێو بابەتێکی نوێی هێناوەتە کایەوە. مەولەوی هەمیشە تێکۆشاوە بۆ ئەوەی ناوە رۆکی ئایەتەکانی قورئانی پیرۆز بە خەڵك بناسێنێو تێیان بگەیەنێت لە ئایینو تەسەوفو فەلسەفەی سۆفیزمو خواناسی قوڵ بۆتەوەو بیرو باوەڕو تیۆریەکانی فەلسەفەی سۆفیزمی شێخو مورشیدەکانی بە تەواوی کاری تێکردووەو ڕوحی خواناسیو بیرو ئەندێشەی یەکتاپەرستیو سۆفیەتی وەکو خوێن لە هەمو لەشوگیانی هۆنراوەکانی دا هاموشۆ دەکاتو دێتو دەچێت.

مەولەوی سامانێکی ئەوەندە گەورەو پڕ گەنجو گەوهەری بۆ بەجێ هێشتوین کە نەتەوەکەمان تا دنیا دنیایە شانازی پێوە دەکا، ئەو پەیامەی مەولەوی ژیانی خۆی بۆ تەرخان کرد بو پیروزترین پەیام بو، ژیانی مەولەوی لە ژور مردنیەوە دەستی پێکرد، چونکە بە درێژایی زەمان هەر نەمرەو هەمیشە لە دڵی میللەتەکەی دایە، ئەوەندە بەسە بۆ هۆنەریکی وەك مەولەوی کە شارەزایی خۆی لە هونەری ڕەوانبێژیو جوانکاریدا دەربخات، هەر چەند ئەوە لایەنیکی کەمو چکۆلە بو لە هونەری ڕەانبێژیو جوانکاریو مەولەوی هۆنەرو هونەرمەندو هەستیارو بلیمەت لە لایەنەکانی تردا زیاتر سەرکەوتووە.

ماموستا مەولەوی بەرزو نەمر توانیوتەتی لە ئەدەبو هونەردا ناوی خۆی‌و نەتەوەکەی بەرز بکاتەوەو لە ئاسمانی وێژەو شیعرو ئەدەب دا وەکو ئەستیرەیەکی گەش‌و تریفەدار بۆ هەمیشە بدرەوشیتەوە.

نەمری بۆ ماموستا مەولەوی شاعیری بلیمەت‌و لاهوتی کورد، زیندوتر بێ یادی ماموستا مەولەوی نەمر، پیرۆزتر بێ وشەی کوردی، سەرفرازتر بێ ناوی پیرۆزی‌و هۆنراوەکانی کە نەسل‌و سۆرەو تۆرەی تازە هەڵچوی کوردو وەچەکانی دوای ئێمە شیعرەکانی‌و ناوی دە خوێننەوەو لە ئێمەی ئەمرۆ چاکترو باشتری دەناسن.

هەزاران سڵاو لە گیانی پاکی بێ لە هەمو روژی یاد کردنەوەو هەمو کۆڕی بیرەوەری‌و مێهرەجانی دا، هەزاران چەپکە گوڵی بۆن خۆش‌و جوانوڕەنگین پێش کەش بە ڕۆحی پیرۆزی‌و هەزاران درودو ڕەحمەت لە سەرِ مەزاری، لەگەڵ ڕیزو سوپاس‌و سڵاومان بۆ هەمو ئەوکەسانەی لە پێکەوە نانی دوا رۆژی بەختیاری دا بەشدارن‌و بۆ هەمو لایەك، پیروز بێ وشەی کوردی، ئێوەش هەر بژین‌و تەمەنتان درێژ بێت‌و خودا لە گوناهی مەولەوی‌و هەمو لایەکمان خۆش بێت.

والسلام علَیْکُمْ و رَحْمَةُ اللهِ و برکاتُهُ

مەهاباد ـ ۱۳۷۱/۸/۱۵

تەشبیەو وێنەپەردازی (فوتوریسم) لە شیعری مەولەوی دا

مصطفی ایخانی‌زاده

مەولەوی لە تەوسیفی سروشتو تەجەسومی جوانیەکانی ئەو، دەستێکی زۆر بالای هەیە. وردترین تەشبیهات لە شیعری مەولەوی دا دەبیندرێ. چ لە باری سروشتە وە چ لە جوانی ئافرەتو چ وردەکاری یەکانی عیرفانیو ئایینیەوە تەشبیهاتی جوانو نایابو تازە بابەتی کوتوە لە وێنە پەردازی (فوتوریسم)دا ئەووەک وێنەکێشێکی زۆر ماهیر، دیمەنەکانی سروشتو جوانی ئافرەتو جوانو ناحەزییەکانی دیکەی کێشاوەتەوەو زۆر بە سرنج وورد کاریەوە نیشانی خوێنەرانی شیعرەکانی خۆی داوە، لەو بابەتەوە ئەگەر بڵێین لە ئەدەبیاتی کوردیو بگرە فارسیشدا وێنەی نیە درۆمان نەکردوە. رەنگە شاخو داخە سەر سەوزو دڵرفێنەکانی هەورامان وەکو کۆسالانو عەودالانو لێرە وارە جوانەکانی تاوە گۆزوسەر شاتەو شوێنەکانی دیکەی ناوچەی بەهەشت ئاسای هەورامان لەو وێنە پەردازیانەی ئەودا بێ تەئسیر نەبووبن. بەهەر حاڵ باس کردن لە تەشبیهاتو وێنە پەدازیەکانی شیعری مەولەوی ئەو شاعیرە فوتوریستە مەزنە پێویستی بە نووسینی زۆر کتێبو پەرتووکی سەر بە خۆ هەیە ئێمە لێرەدا ئاماژە بۆ دوو پارچە هەڵبەستی جوانو بە نرخی ئەو شاعیرەگەورە دەکەین کە یەکێکیان تەشبیهاتی زۆر جوانی تێدایەو یەکێکیان لە روانگەی وێنە پەردازیەو بێ وێنەیە.

ئەوا دوو پارچە شیعرەکەی مولەوی.

پارچە شیعری یەکەم بەو بۆنەوە هۆندراوەتەوە.

جارێکیان شێخی سراج‌الدین داوای تەزبێح لە مەولەوی دەکاو ئەو لەوە لاّمدا ئەو پارچە شیعرەی بو دەنێرێ:

جیلوەی جەلای جام دڵەی پڕ جەگەرد
[illegible] تەزبێح هارەوانەم کەرد
پەرێ تۆ خاسەن هەر شام تا سەحەر
هەر ژمارەی وەسڵ باڵای دڵبەر کەر
نەک چون من وزووە هۆناو ئەستە
خەم سیواک، نمای مەینەتان بەستە
نیشتەی گۆشەی تار نماز خانەی دەرد
روونە پای میحراو هەناسان سەرد
وەی وزووو نماووەی سیواکەوە
جەی گۆشەی میحراو مزگی پاکەوە
دانەی مەرجانی هەرس مەهجووری
هۆنیای تای کرژ رشتەکەی دووری
پەی ژمارەی زیکر کزەی ئێشو نێش
کافی‌یەن دیدەم تەزبێحم پەی چێش

مانای ئەو شیعرانە ئەوەن: ئەی دۆستەکەی کە هۆی پاک بوونەوەو رووناکی جامی دڵە پڕ لە تۆزەکەی منی، فەرمو بووت بۆ تەزبێح وابۆم رەوانە کردی. تەزبێح هەر بۆ تۆ باشە هەر لە ئێوارەوە هەتا سبەینێ ژمارەی گەیشتن بە باڵای دڵبەری پێ بکە. نە وەک من کە دەس نوێژم بە خوێناو گرتوەو خەمو مەینەت سیواکمو نوێژی مەینەتم دا بەستوەو لە سووچی تاریکی مزگەوتی دەردا دانیشتووم‌و رووم کردووەتە میحرابی هەناسەی سارد. من بەو جۆرە دەس‌نوێژو سیواک‌و نوێژەوە،

وه لەم سووچه پاکەی میحرابی مزگەوتا، دەنکه دەنکەی فرمێسکی مەرجان رەنگی دووریم که به تاڵی کرژی دەزووی هیجران هۆنیومەتەوه، بەسمه بۆ ژمارە کردنی کزەی ئێش‌و دەردی خۆم. ئیدی دیدەکەم تەزبێحم بۆ چیە.

وێنه بو وێنه پەردازی مەولەوی ئەو شیعرانەی خوارەوەن

زووسانەن وەی رەنگ وه گەردوون یاوان
گێجیای لوول گێج کلێلەی کاوان
بەنا باشی بورج بەرزه دیاران
سفید کاری کەرد تاقچەی موغاران
چ شیرین زەرگەر تۆف هەوای سەرد
گۆشواره جە گۆش نەو نەمامان کەرد
پەی نیگای بالای مەحبووب بێ گەرد
یەخ ئاینه گرت تەم چار شێو ئاوەرد
ئەی مەحبووب خاس، وەی بینای تەمام
منالّو پەی بەزم ساقی‌و شیشه‌و جام
ساقی، باک نیەن جە سەردی (دەی) دەی
هەواوەش کەردەن نەشئەی نۆشای مەی
ئاخر سەر مەشقەن پەرێ مەی خواران
واردەی‌و یەردەی‌و یاردەی یاران
چون نە دل شنوی مەزەی مەی داران
بدیه چون وه تۆی لونگی مەو یاران
زوانەکەی سۆز، دەسەکەی نالّه
بکیا نۆ ریزۆ، رەحمەت، پیالّه

ڕەحـــــــمەت وەرودی خـــاك ڕەســـتگاران
پـــــیالّە وە دەم ئـــــینتیزاران دا
دیـــــرەن، بـــا ئـــێمەیچ نـــەی گـــوزە ڕەوە
جـــــامێ وە دەس نـــێین، دەسو ســـەڕەوە

مانای ئەم شیعرانە ئەوەیە:

زستانە، بۆ یەوا بەفری باگیژ دراوی لاشانی شاخە بەرزەکان گەیشتۆتە ئاسمان، باش وەستای قەلّای شاخە بەرزەکان کـە دەستی قـودرەتی خـودایـە دەرگـای ئەشکەوتی سپی کاری کردوە ماشأ الە تۆفی هەوای سارد کـە بـووە بـە زێـرنگە ڕوئیش لەگەلّای دارەکانا ئەکاکە وەک کە زێڕ زەرد هەلّگەڕاون، گوارەیەکی چەند جوانی کردە گوێی نەو نەمامەکان مەبەس ئەوەیە چەند جـوان گـەلّای زەردی بەلقو پۆپی درەختەکانا شۆڕ کردەوە.

تۆفی زستان بۆ تەماشا کردنی بالّای ئەو نەونەمامانی گـوارە لە گـۆی کـردوە سەهۆلّی بۆ گرتوە لە باقی ئاوێنەو تەمی بۆ کردووە بە چارشێو. ئەو خۆشە ویستە جوانەو ئەم کۆشکە سپی کراوە هاواریانەو داوای کۆڕی مەی خواردنەوە دەکەن. یەکەم مانگی زستانە کاکەی مەی گێڕ زووکە دەس کەبە مەی گێڕان، ترست نەبێ لە سەرمای زستان، نەشەی مەی خواردنەوەی تاقمەکانی پیش ئێمە هەوای خۆش کردوە. چونکە خواردنەوەی پاشماوەی یارە مەیخوارەکان ئەبێ بە سەرمەشق بۆ ئێمەی تازە مەیخۆر ئەم مەیخۆرانە لە بەر ئەوەی نەشەی مەی هالە دلّیا کـنا لە قەبریشا بە توێی کفنی رای ئەبوێرن مادام کە ئەوان مردوونو ئێمەیش بەڕێوەین، با زمانی سۆزی خوشەویستی ڕەحمەت بنێرێ بۆ گۆڕی رزگار بووەکان، و دەستی نالّە پیالەی مەی بڕێژیتە دەمی ئەوانەی چاوە روانن. کاکەی مەیگیر زووکـە بـا ئیمەش بەم گوزەڕەی ژیاندا پیالّە بە دەسمانەوە بگرین. دەستی تەسلیم بوون بنیینە سەر سەرمانو خۆمان بدەین بە دەس مەرگەوەو تەسلیمی بین.

ڕەووف بێگەرد.

ئەدیبو ئەدەب دۆستانی هێژا ڕۆوف بێگەرد

خوشكو برایانی بەوەفاو ئەویندارانی وشەی ڕەسەنی کوردی. خۆم بە بەختەوەر دەزانم کە لەم شۆینەداو لە حزووری گیانی نەمری پڕ لە هەیبەتو شکۆمەندی مەولەوی مەزندا، بە ناوی یەکێتیی نووسەرانی کوردی کوردستانی با شووڕەوە قسە بکەمو، سلاوی قەڵەمی ئازای ئەوانتان پێ ڕابگەیەنم، یەکێتیی نووسەرانی کورد بە دریژایی تەمەنی زیاد لە بیست ساڵەیان هەمیشە قەڵەمو هەڵوێستیان شان بە شانی خولیاو هەقە ڕەواکانی میللەتە کەیان بووەو بەرگریان لە زمانو ئەدەبو داب‌و نەرێتی کردوە.

لە دژی ڕژیمە دیکتاتۆرەکەی بەعسی چەندان نووسەرمان شەهیدو بەندو دەربەدەرو نەداراو بێ نان کراوە، بەڵام هەرگیز دوژمن نەیتوانیوە سەنگەری شەرەفیانی پێ جێ بێڵێو مەشخەڵیان لە دەست بکاتەوە. ئەمەیش حەقیقەتی کاروانی روشنبیریو ئەدەبی هەر نەتەوەیەکی زوڵم لێ کراوە. بێگومان ئەدەبو ڕۆشنبیری گەلەکەمان لە هەر جێگایەکی کوردستاندا بێت تەواوەکەری یەکترینو وەك ئەنجامیش چەند ڕووبارێکن دەڕژێنە دەریا پاكو بێ گەردەکەی کەلتوورمانەوە. مەولەوی ئاوازێکە لەم پەڕی لاتەوە تا ئەو پەڕی لە گەرووی هەموواندا چریکەیەو زایەڵەی شەوانی تاریكو ساردو زەنگی ڕاپەڕینە. ئەحمەدی خانی داستانی هەمیشە زیندووی، هەزاران مەمو زینی ئەم سەردەمەیە، نالی

شەرمی غوربەت‌و سۆزی هیجرەتی مێژوومانە، جگەر خۆینیش سرووی سەرکەوتنە، هەر ئەم زایە لەو زەنگانە بوونە هۆی مەشغەلێ ترا جیدیای ژیانی ئەم نەتەوەیەو هەوالێ بێ برانەوەی کارەساتە کانی ئەمرۆ لەم میهرەجانی پڕ لە شانازیەدا، شاعیرێکی گەورەی کورد، دەرونشێکی حەقیقەت، سۆفیەکی ریگای تجلی‌و فەنا فی الله یاد ئەکەینەوە، دەرونش بەلاّم میری شاعیران، شاگردی سۆزو خۆشەویستی، بەلاّم مامۆستای کێشی ڕەسەنی شیعری کوردی، مەلایەکی گوندێکی تەریك، بەلاّم شاهینێکی بە پەروازی سەرانسەری‌و ولاّت‌و شاهێکی لە هەموو مالێکا بەخشندەو لەسەر هەر زمانێکدا خۆشەویست‌و پەسەند. ئێمە گومانمان لەوە نیە کە گەلێك لە شاعیرە ناودارو سەرامەدەکانمان شاگردی رێبازو سەبکی مەولەوین، شیعری مەولەوی هەروەك هەوێنی زیکرو فیکری سۆفی مەشرەبان‌و گۆرانیِ دلّدارو ئەڤیندارانە، هەروایش شوێنی ڕامان‌و تێ فکرینی زاناو فەلسەفە خۆشەویستان‌و جێگای چاولّی کردن‌و شۆین پێ هەلّگرتنی شاعیرو هونەرو دۆستانیشە، چاوی مەولەوی کامیرایەکی پڕ لە هەستی سروشت‌و وەسف‌و بوانی گیر بووە، شیعری مەولەوی واتا خەم‌و خۆشەویستی‌و گریان‌و پیکەنینی مرۆڤی کوردو، جوانی‌و تەبیعەتی ولاّتەکەی.

وەهارەن، سەوزەن، ئاوەن، سەرکاوەن
هاژەی وەفراوەن، شاخەی شەتاوەن
ساقی‌یەن، بادەن، نەسیمەن، بادەن
بولّبولّ جە دەورەی گولاّن ئازادەن
بەزمەن، شادیەن، عەیشەن، نیشاطەن
کەیفەن، شۆخیەن، شەوقەن، حەیاتەن
خەمەن، مەینەتەن، زۆخاوەن، دەردەن

هـیجرەن، دووریـەن، عـیجزەن، فـیراقـەن
واوەیـلاو شـینەن، نـاڵەی عـوشاقەن
سـەبزەن، سـۆسەنەن، نـەورۆز گـوڵانەن
کـەمەرەن، هـەردەن، مـلەن، کـەڵانەن
صەرعیەن، شەیدان، نـەجدەن، مـەجنوونەن
مـەزاقـەن، جـامەن، پـیاڵەی هـوونەن.

من نازانم لە حزووری مەولەوی تاوەگۆزیدا ۆن کرنووشی ئەدەب بەرمو ۆنیش ئەم هەڵە کۆکی نێوتویشە بەرەی رێگـا دووڕەم بـخەمە بـەردەست؟ لە بـەر دەم مەولەویدا زمانی دەربڕین لا ڵـەو سـەریش سـەراسـیمەیەو، دێـڕیاخیو ووشـە جوانوویەکی تۆڕە. سڵاو لەو گیانە گەورەو نەمرە سوپاسیش بۆ لێژنەی دروست کەرو ڕاپەڕینەری ئەم میهرجانە. خۆشیو سەرکەوتنتان ئاواتمانە.

١٩٩٢/٨/٢٠

ضرورت کار فرهنگی

محمد علی پرتوی

به ناوی خودای خالقی زوبان — که هەر به هۆی ئەو حەقی راگەیان
سلاّو له رۆحی پاکی پێغەمبەر — رێ پیشاندەری تەواوی بەشەر
رضیت لکم اسلام دینا — بۆ هەمو کەسێک واله کەمینا
نەهێڵێ بەموو لابداله حەق — به وێنەی مەنصور هەتا انا الحق
بۆلا بردنی جیایی ووه سوسه — و جعلناکم شعوباً بەسه
من من وتۆتۆ بالاچێ له ناو — السنه و الوان بنێنه بەر چاو
رۆحی برایی حبل المتینه — خۆشی دو دنیا لەودا ببینه
ئیتر تۆ بۆچی ئەخۆی حەقی من — کەی خودا فەرموی ببین به دوژمن
راپه رینەکەی حضرتی خەلیل — له دژی نەمرود بەڵگەیەو دەلیل
ئێمەیش که نەوەی ئەوئیبراهیمەین — ئەبێ لەخەتو رێگای لا نەدەین
وەکو کێ، وەکو مەولەوی کوردی — دەشتی عیرفانی، کێڵا بەوردی
وەکو کێ، وەکو زانای تاو گۆزی — که بۆ خەڵكو خوا کەوته دڵسۆزی
وەکو کێ، وەکو مەعدومی مەشهور — له دەرونیا بو نوری علی نور
وەکو کێ، وەکو پیری سەر شاته — که شوێن کەوتنی مایەی نەجاته

به نام خدایی که زبان را آفریده و پیامبرانش بوسیله آن حق را ابلاغ کردند سلام بر روح پاک پیامبر اسلام (ص) که راهنمای همه انسانها است و آیه **رضیت لکم الاسلام دیناً** خبری است شامل حال هر مسلمانی که هرگز از حق

تجاوز نکند و در انجام اطاعت و فرمان خدا و عبودیت مانند منصور حلاج باشد و بجای خیالات واهی و تفرقه‌اندازی آیه **و جعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا** را در نظر بگیرد و بداند که در اسلام تفاخر نیست و عزت و برتری تنها با تقوی و پرهیزکاری است، روح برادری و قدرت همیشگی مسلمانان و رمز موفقیت دنیا و آخرت آنها در سایه انجام حکم **و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا** می‌باشد مسلم است ما وقتی مطیع فرمان خدائیم که همه با هم برادر و برابر از دشمنی و کینه و حسادت بپرهیزیم و ابراهیم‌وار بر حق بایستیم و در مقابل ستمکاران و نمرودیان قیام و مبارزه کنیم. مانند مولوی کرد که بیابان عرفان را پیمود مانند آن مولوی «تاوه گویزی» که مردم را به استقامت در راه خدا هدایت می‌کرد مانند آن مولوی که در دلش نور خدا بود و برای تخلص اشعاری و معرفی خود کلمه (معدوم) را انتخاب کرده بود یعنی عشق عرفانی او تا جایی بود که در عالم وجود، خود را در حال عدم می‌خواند آن مرشدی که در روستای سرشاته فوت کرده و هر کس خط و راه او را، دنبال کند از رستگاران است و اما بعد در این عصر فرهنگ مادی که انسان بی‌تابانه برای برخورداری بیشتر از لذات و تسلط بر ماشین همه زیبائیها را از هنر و ادبیات تا عرفان و مذهب به سوی مسلخ مرگ کشانده و همه چیز انسان آنچه را که رنگ معنویت و بوی آشنای فرهنگ بشریت دارد در کام پلید طمع و در حلقوم پست حسادتها و شکلها و شهرتهای کاذب مدفون شده است. و این یک فاجعه بزرگ است که درد ناکانه جامعه انسانی را بسوی ابتذال می‌کشاند.

اما در آنسوی ظلمت و تاریکی شورانگیزترین تغمه‌های معنوی از حلقوم مردان بزرگ که علم نجات و نشئه رستگاری بر دوش دارند بر می‌خیزد اینان دور از غوغای در ابتذال عشرت زیستن با تأمل‌های عمیق و سروده‌های لطیف در اشعارشان در قصائد و غزلیات عرفانیشان آرمانهای شورانگیز بشریت را زنده

می‌کنند این مردان بزرگ از فراز قله تاریخ، مسئولیت تعالی میراثهای ادبی قومشان را بر دوش می‌کشند و اما بعد در عصر ما بازگشت به ادبیات و هنر گذشته و احیای ارزشهای آن یک رنسانس واقعی حائز اهمیت است این بازگشت با معرفی و شناخت چهره‌های علمی و ادبی و مذهبی کردستان مانند مولوی کرد میسر است همانگونه، که در عصر رنسانس علمای مسیحی آثار هومر، سوفوکل، هرُدوت و .... را انتشار دادند و بدینگونه ادبیات و فرهنگ محصور در اسارت قرون وسطی را آزاد و تکامل بخشیدند. و ما در نظام طاغوت جرعه تلخ دوره انگیز یسیون و تفتیش عقاید مذهبی، ادبی و ملی را چشیدیم سرمایه‌های فکری استعدادهای عالی و اندیشه‌های بزرگ مردان ما مجال طغیان و ظهور نداشت و قهرمانان آثار ادبیات ما را همچون عصر کلاسیم به پادشاهان منحصر و شاهنامه را فرهنگ شاه و اصالت حکام مقتدر پهلوی قلمداد می‌کردند و در آن عصر، ادبیات بازیچه‌ای بود در خدمت طبقه نه ملت با رنگ تفنن و تقلید نه هنر و تحقیق و به مثابه یک درام بورژوائی و ملوک الطوایفی همانطور که فردوسی پاکزاد می‌فرماید:

بزرگان که از تخم آرش بدند — دلیر و سبک سار و سرکش بدند
به گیتی به هر گوشه‌ای بر یکی — گرفته زهر کشوری اندکی
چو بر تختشان شاد بنشاندند — ملوک طوایف همی خواندند

در بحبوبه این اسارت و انحطاط، یک احساس رمانیتک که هنر و ادبیات را وسیله‌ای برای تعبیر عواطف شخصی می‌داند در هنرمندان ما پدید آمد شعر و هنر و ادبیات به صورت تراژدی فریادها و ناله‌ها، دادها درآمد و همه سخن از زندان بود و اسارت از حرمان بود و شهادت و حتی داستانهای سمبولیک ما در قالب بز و گوسفند و گرگ که شرحش نزد ما در بزرگها است حکایت از روح مضطرب انسانی است که طعمه گرگها شده است ما بر این احساس شکایتی نداریم بلکه حتی آنرا جلوه‌ای از میراث ملی خود می‌دانیم اما سخن اینجاست

که در این عصر و نظام مقدس اسلامی که اسباب رشد و تعالی فرهنگ و مذهب و ادبیات هر قومی مطابق اصول قانون اساسی فراهم است باید ادبیات و هنر از انحصار عاطفه فردی بیرون آید تا بتوانیم به ارزشهای فرهنگی جامعه‌مان اصالت دهیم و بر ذمه هنرمندان، صاحبنظران و همه ادیبان و ادب دوستان و تاریخ شناسان است که تمدن کهن فرهنگ ملت کرد را تحت عنوان اصالت نژادی، فرهنگی و دینی و مذهبی مورد مطالعه و مداقه کافی و واقی قرار دهند در زمینه اصالت نژادی سابقه کهنی را در تاریخ می‌بینیم چرا که بگفته دکتر اسپایزر ملت کرد از اقوام زاگرس مانند لولو، گوتی، کاسای، خالدی و ئوراتور که قدمت آن به چندین سده قبل از میلاد مسیح (علیه السلام) می‌رسد و با جستجو در فرهنگ ملتهای گذشته نام کرد را می‌بینیم مانند گوتی در زبان سومریها، کاردو و کاردان در زبان آشوریها، کوتیو در زبان ایرانیان کارد خوی کردوکی در زبان یونانیان، کاردوی، جوردی و جودی در زبان اعراب نشانه بارز از قدمت و اصالت این ملت است چنانچه نظر برخی از مورخان را که نسل کرد را از نژاد آریائی یعنی هند و اروپائی و از اقوام میدونایری و کاردخوی می‌دانند قبول کنیم و بر سخن میجرسون درباره شجاعت و روحیه دلاوری و غیرت ملت مرد صحه بگذاریم اصالت فرهنگی این ملت را به اثبات رسانده‌ایم تاریخ خود شاهد این مدعا است. پر واضح، است که ملت کرد در عصر سومریها که دارای تمدن عظیم و قانون و خط بودند زندگی می‌کردند و شکی نیست که آنها نیز در پیدایش آن تمدن نقش بسزائی داشتند دکتر اسپایز رووادن استاد دانشگاه لندن مردم گوتی را هم عصر سومر و سومریها را آریایی می‌دانند همچنین اعتقادات دینی در آداب فرهنگی و نژادی ملت کرد از سده‌های پیش از میلاد ثبت شده است همچنانکه شوبی لکمه پادشاه هتیت نام خدای مردم کرد راگیرمی داند و بروس مورخ مشهور کلدانی که در قرن سوم پیش از میلاد زندگی می‌کرده زرتشت را پیامبر آریان و سر سلسله ماد می‌داند. در خاتمه تذکر این مطلب ضروری است

همانطور که می‌دانیم ملت کرد در تمام زد و خوردها و هجومهای بزرگ بیگانگان در صف کارزار حضور داشته و از تسلط فیلیپ مقدونی بر یونان و حمله پسرش اسکندر به ایران تا کشمکش سیصد ساله اشکانی با رومیان و پیروزی ساسانیان به امپراطور روم در جنگ عثمانی‌ها و ایرانیان و تعرض اقوام و قبایل بیگانه از سیحونِ و جیحون و در سطح نینوا و بابل رشادتهای بی‌نظیری از خود نشان داده و به گفته امیر تیمور کردهای قوچان مردانی قوی و بی‌آزاری رشید بودند لذا تاریخ ایران تاریخ همه ملتها و عظمت و مجد و فرهنگ آن، عظمت همه فرهنگها است باید با کمکها و مساعدات خدا پسندانه دولت مردان دلسوز ایران زمینه هر چه بیشتر تعالی و رشد فرهنگی کردستان فراهم شود انشاءا...

توصیه‌ای برای فرزندان کرد هر فرزند کردی باید در دامان فرهنگ اصیل کردستان دیندار عدالت خواه مرزدار دانش پرور و خردگستر تربیت شوند لازم است سجایای اخلاقی و صفات عالی اندیشمندان و بزرگان گرد الگوی تربیت و پرورش آنان قرار داد.

آشنایی با مولوی کرد رحمت ا... علیه بعنوان یک شاعر با فرهنگ کافی نیست آنچه که امروزه لازم و مقتضای زمان است تشریح فضایل و ملکان حسنه معظم له و سایر متفکران بزرگ کرد و تبعیت از اخلاق حسنه آنان است. به امید مجد و عظمت فرهنگ اسلام و ادبیات ملت کرد.

سەقز ئیمرۆکە یاقوتێکە کۆمەڵگەی ئەدیبانە

بژی ئەو خەڵکە دڵسۆزەی کە ئەم ئەرکەی لەسەرشانە

هە تاکو پەرتەوی مابێ لە پایەی ئێوە ریز ئەگرێ

چۆنکە بۆ ڕێزی مەعدومی دە سوڕێن چەشنی پەروانە

نماینده مردم سقز و بانه

عصر نوین و نیاز امروزی به تفکر عرفانی

ایرج تبریزی

در عصری که تکنولوژی قهار و بی‌رحم بر ابنای بشر فرمان می‌راند و رنگها و نیرنگها برای زدودن چهره انسانیت انسان، به کار گرفته می‌شود، رفاه اقتصادی و تن پروری موجب امراض روانی شده و خور و خواب و خشم و شهوت، بر کالبد وجود بسیاری که تمام آرزوهایشان در تن تنهای خویش خلاصه شده، مستولی گردیده است. و خلاصه در این قحط سال عاطفت و خزان معرفت، سخن گفتن از چشمه‌سار زلال عرفان بس دشوار است. لکن آنچه مسلم است بشر در هیچ عصر و زمانی از الهیات و امور روحانی و توجه به عالم غیب و ماواری طبیعت، مستغنی نخواهد بود.

شك نیست که انسان در زندگی به دو نوع سرمایه و ثروت نیاز دارد. یکی ثروت «ذهنی» و دیگری ثروت «عینی» که «معنویات» «ثروت ذهنی» و «مادیات» ثروت عینی است.

علوم این عصر، به ویژه تکنولوژی این زمان به حکم قدرت و اثر و آثار فوق العاده‌ای که دارد، بسیاری از صورتها و ترکیبها و سنتها و قراردادها و آداب و عادات و معیارها را در هم ریخته و خواهد ریخت. آیندگان بر ما گذشتگان با دیده اعجاب و غبار گرفته‌ای خواهند نگریست. هرگز نیت تحقیر یا آهنگ فراموش کردن در میان نیست، بلکه این جبر زمان و اجبار در صف‌بندی کاروان بشری است که نسلها را مانند حلقه‌های زنجیر، به دنبال یکدیگر خلق می‌کند و

جواز زندگی و پروانه مرگ، به نوبت به دستشان، می‌سپارد.

البته پریروز حسابها را با چرتکه می‌رسیدیم،دیروز با ماشین حساب و اما امروز به کمك کامپیوتر نه تنها حساب کار خود بلکه حساب دیگران را نیز می‌رسیم و مسلما بزودی ماشینهای خواهیم داشت که به حساب هر بی‌حسابی برسد و حتی از فکر و اندیشه ما نیز آگاه شود و از آمال و آرزوهایمان عکسبرداری کند. اما این به آن معنا نیست که تأخیر و تقدمی در حکم ازلی جاری شود.

مقایسه ذهنی بین عروسك ظریفی که مظهر علم جهان دیروز بود و غول قوی پنجه‌ای که نمودار علم توانای امروزی است، غرور شومی را به مردم این دوران بخشیده که ای بسا خود از آن بی‌خبرند و نخستین زیان این غرور، غفلت از معنویات است؛ زیرا جهان امروز جنگلی شده که قدرتهای اقتصادی نه تنها حاکم بر سرنوشتها شده‌اند، بلکه بنیانگذار و واضع و راهبر و رنگ بخش سرنوشتها نیز هستند. نه پنهانی و یا محجوب و یا پشت پرده و با شرمسار و شرمنده، بلکه بر عکس، عریان و آشکار، متکبر و مدعی از ظلمی که به عالم انسانیت و جهان معنوی می‌کند، و از خراشی که بر جان عرفان بشری وارد می‌آورد شرمی ندارد، چرا که با اخلاق و ادب و انصاف و عرفان و عدالت طرف است.

معنی مروت و مردانگی را نمی‌داند، قلب و احساس ندارد، شکم قدرت اقتصادی سیر شدنی نیست، نهنگی است که در قصه‌ها گفته‌اند هر چه بخورد قورت و نیمش باقی است. زمان او را منع نمی‌کند، آنچنان که پلنگ را از خوردن گورخر باز نمی‌دارد.

حمله شرکتها و کمپانیهای بزرگ به شرکتها و مؤسسات کوچك اقتصادی، به منظور جذب سرمایه و تاراج هستی آنها و نیز استیلای کشورهای غنی برای

چپاول ثروت و مایملك کشورهای فقیر، درست شبیه هجوم ماهیان غول‌آسا، به ماهیان کوچك دریاست؛ تبلیغات تجاری و فرهنگی فاسد نیز، با مایه‌های علمی بر نقاط ضعف افراد و اجتماعات بشری، نورپاشی می‌کند تا سیاه را به جای سفید و کج را به جای راست و کم را به جای زیاد قالب بزنند. که چنین تبلیغاتی نه تنها مورد اعتراض جهانیان واقع نمی‌شود، ای بسا که به حساب نبوغ اقتصادی و فرهنگی و بازاریابی آنان، مورد تأیید و تعظیم قرار می‌گیرد؛ که این چنین زندگی شبیه شنای در دریاست. هر لحظه که دست از شنا برداری غرق می‌شوی. و چون هر کس در مقام نجات خویش است، طبعا به درد دیگری نمی‌رسد و به فرض که هزاران هزار مردم، اطرافش شنا کنند، باز خود را تنها و بی‌کس می‌یابد و سرانجام غرق می‌شود.

این خطرناکترین و شوم‌ترین سرنوشتی است که فرزند آدم برای خود طرح و تعیین کرده است، **و این است عصر نوین ما و مجملی از تصویر آن.**

و اما سخن امروز ما نیز حول همین محور است که ثابت کنیم، انسان عصر حاضر، بیش از هر زمان خود را تنها و بی‌کس می‌یابد و در پی آن ناچار باید از دریافتهای باطنی مدد جوید و چون «عرفان» از توجه به وجدانیات که امری فطری است، حاصل می‌شود (**بر عکس فلسفه که نتیجه و محصول قوای دماغی است**)، زین سبب بشر تشنهٔ عرفان است و اصولاً عرفان راهی است که بشر خواه ناخواه باید آن را بپیماید. تنها این چشمه گوارا است که دلهای مرده را در اهتزاز و ارواح افسرده را به پرواز می‌آورد. و چه بسا امروزه در بسیاری کشورها، افراد بی‌شماری، با آگاهی از پوچی مکاتب و ایسم‌ها، به سوی مکتب عرفان روی آورده‌اند تا بلکه جرعه‌ای از این آبشخور پاکیزه بنوشند. و اما آنکه وارد عرفان می‌شود، می‌خواهد قوای دماغی را تعطیل کند تا بتواند در خود استقرار یابد و به شناخت و دسترسی به وجدانیات توفیق یابد. از طرفی شناخت دین و حصول

عرفان، با شناخت پروردگار ممکن است و لاغیر. شاید به این سبب که دین نیز فطری بشر است و با عرفان رابطه‌ای تنگاتنگ دارد و شاید به دلیل همین ارتباط، امام خمینی اعلی الله مقامه الشریف، زبان عرفان را به زبان ادعیه و قرآن نزدیك می‌داند.

از سوی دیگر مردان الهی غفلت در افشای رازهای نهفته وجود را عین حکمت می‌دانند، در حالی که اگر کسی بتواند از عهده تقریر و تحریر عرفان ناب برآید، همان اهل یقین و سلوك هستند نه عرفان نویسان حرفه‌ای:

عارفان چونکه ز انوار یقین سرمه کشند ـ دوست را هر نفس اندر همه اشیا بینند ـ عراقی

این دو طایفه عموم و خصوص‌اند و هیچ ملازمه‌ای با یکدیگر ندارند. یعنی هر عارفی می‌تواند محقق و نویسنده عرفان باشد، اما اگر کسی در عرفان تحقیق کرد، لزوماً عارف نیست. یعنی با تور عقل و علم و استدلال، نمی‌توان عرفان ناب را صید کرد که کار عرفان نویس، تنها نگارش «عرفان فلسفی» است. به گفته شبستری: طریق اهل عرفان به کشف است و طریق اهل ظاهر استدلال.

«فَإِنَّ کَنْهَ ذاتِهِ وَ صِفاتِهِ مَحجوبٌ عَن نظرِ العقول.

استاد جلال الدین همایی در ص ۵۳۸ مولوی‌نامه می‌گوید: حقایق اشیاء پیش عارفان کامل روشن دل مکشوف و معلوم است اما عامه خلق از ادراك ماهیات اشیا عاجزند و از آن ماهیت که مخصوص صنف انسان کامل است، بهره‌ای ندارند.

«لا یُدرکهُ بَعد الهمِم و لا یُنالُهُ قُوس الفطن علی (ع))

و تعبیر حضرت امام (س) قدس سره از سوره حمد، آنجا که بنابر قولی می‌فرماید: حمدی که ما می‌کنیم، تمامش حمد متعین است، برای متعین در همین زمینه و مؤید به تأییدات ذات باری و رسول و امام معصوم است.

پیامبر(ص) می‌فرماید:

«کُل ماميّز تُمُوه بِاَوهامِكُمْ بِادَقِ معاينه فَهُوَ مخلوقٌ عنكم و مردودٌ اِليكُمْ»

یعنی هر چه را که شما با دقت نظر تمام تمیز دهید و اندیشه کنید، زاییده فکر شماست و شایستهٔ پرستش نیست. یعنی حقیقت نیست. و مولی العارفین علی(ع) نیز در خطبه ۸۹ نهج البلاغه می‌فرماید:

«تو آن خدایی هستی که در عقلها نگنجی تا در معرض وزش اندیشه‌ها نقش پذیر کیفیات شوی و نه تحت نگاهبانی فکر در می‌آیی تا محدود و قابل تغییر باشی و جای دیگر می‌فرماید: **اِحْتَجَب عَنِ العُقُول كما اِحْتَجَبَ عَنِ الابصار»** «همان گونه که (خداوند) از چشمها پنهان است از عقلها نیز پنهان است) و جای دیگر در خطبه ۴۹:

لم يُطْلِعِ العُقُولَ علٰى تَحَديدِ صِفَتِهِ وَ لَم يَحْجُبها عَن واجبِ معرفته یعنی عقلها را اجازه نداده که حدود صفات او را مشخص کنند، اما در عین حال آنها را از مقدار لازم معرفت ممنوع نساخته و پرده‌ای میان عقول و آن «مقدار واحسب» قرار نداده است.

در این میان فقط یك راه برای بشر باقی می‌ماند اینکه اولاً باور کند حق تعالی مسبب اسباب است نه محکوم عالم اسباب. یعنی اوست که می‌تواند سبب را از سببیت معزول، و علت را از علیّت خلع کند. لذا از لجاج و عناد و سخت‌پذیری و دیرباوری دست بردارد و راه دل و کشف و مکاشفه را برای رسیدن به حق (از میان سه راه تجربه و مشاهده، علم و عقل و دل) برگزیند و خود را به منبع فیض ازلی بسپارد.

عاقلانی که در دایره وجود بسان نقطه پرگار سرگردانند[1] (به گفته حافظ) و

۱ـ عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند

دریای دریافتهای باطنی را رها کرده به سوی شبنم عقل برای رفع عطش، شتافته‌اند[۱] (به گفته مولوی)، ناچار از پذیرش این حقیقت‌اند که هر شاخه‌ای از مجهولات بشر قطع شده باز چندین جوانه اطراف آن زده شده است. یعنی همان گونه که برای هر چیزی معیار و حدودی معین شده است، عقل نیز فقط تا هرگاه ره می‌برد پس از آن حجاب می‌شود. به قول سعدی:

پایمردم عقل بود، آنگه که عشقم دست داد ـ پشت دستی بر دهان عقل سودایی‌زدم

عرفا معتقدند که دلایل به هیچ روی نمی‌تواند حقایق را ظاهر سازد. بلکه حقایق را باید دید. تعریفهای اسمی و تجربی حجابهایی هستند که حقایق را مخفی می‌کنند. یعنی هر چه با فکر و یا با حواس تشخیص داده و می‌سازیم، چیزی است که ساخته و پرداخته ذهن ما و بت ماست نه حقیقت. عرفان، لفظ نیست، زیرا الفاظ به هیچ صورتی ناقل معانی نیستند. اگر شما تشنه باشید و کسی آب را برای شما توصیف کند، از شما رفع عطش نخواهد شد. از آن گذشته صورت لفظی آب، هیچ شباهتی به آب جاری که رفع عطش می‌کند، ندارد.

«در این راه هیچ کس قادر نیست تو را ببرد یا تو را باز دارد، زیرا هیچ نفسی آن طور که خود را می‌شناسد، نمی‌تواند دیگری را بشناسد. هیچ کس تو را آن طور که تو خود را می‌شناسی، نمی‌تواند بشناسد. پس قادر به تشخیص نفع و ضرر تو نیست. غیر تو در دین، برای تو مخلّ آرامش و سلوك است و تنهایی تو در این راه، آرامش توست. زیرا راه تو از سویی است که دیگری در آن نمی‌گنجد؛ وجود غیر در آنجا محال است و تصوّر غیر هم، شرك و پس بناچار در آن طریق تنها پیش می‌روی و نجات تو در تنهایی است.

۱ـ چون به دریا می‌توانی راه یافت سوی یک شبنم چرا باید شتافت

و اما در این مسیر، سالك باید رازدار باشد. به قول حافظ: مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز و البته:

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

این کلام مبتنی است بر مضمون کلام سرّالعارفین علی (ع) که: **صدور الاحرار قبور الاسرار**» یعنی سینه آزادگان گورخانه راز است. و این وجه تشبیه از آن است که «نبش قبر» در شریعت روا نیست. لذا رازی که به دل سپرده شده، کتمان آن لازم و افشای آن نارواست.

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات بخواست جام می و گفت راز پوشیدن

این بیت هم مبتنی است بر حدیث **مَنْ صَمَتَ نجا** از پیر میکده پیامبر (ص) و نیز این کلام که: **مَنْ کَتَمَ سِرّه حَصَلَ امره**»

گفت پیغمبر که هر کس سر نهفت زود گردد با مراد خویش جفت

دانه چون اندر زمین پنهان شود سرّ او سر سبزی پستان شود

اما اینکه افشای مافی الصغیر بزرگترین مانع کسب فیض و موجب سدّ باب رحمت حق می‌شود، مانعی نخواهد بود تا هر دلی که مستعد جلوه است، به مقام باطنی پیران راست‌رو و مردان آشنا دیده دل نگشاید و جلوه‌گاه حقیقت حق نشود. منتها در تحصیل کمال انسانی، کوشش و مجاهدت، مقدمه حصول استعداد و قابلیت فیض الهی است. با این همه اگر چه گفته‌اند: «فیض به قدرت قابلیت است و ظهور به قدر استعداد»، اما از فضل و کرم الهی: «داد حق را قابلیت شرط نیست» یعنی «قابلی گر شرط فعل حق بدی ـ هیچ معدومی به هستی نامدی» مولوی می‌گوید:

ما نبودیم و تقاضامان نبود لطف تو ناگفتهٔ ما می‌شنود

هرگاه نطفه عشق انعقاد و انسان تولد ثانوی یافت، چه بسا قابل عطیه ملکوتی خواهد شد:

چون دوم بار آدمیزاده بزاد　　پای خود بر فرق علتها نهاد

که این معنی مستفاد است از گفته عیسی (ع) که: «**لَن یَلِجَ مَلکوت السمواتِ مَن لَمْ یولَد مَرَّتین**»

چه بسا افرادی گمنامی که مقام شیخی و پیشوایی نداشته، اما پرده ستر عفاف ملکوت و حجاب عزت و عظمت کبریایی را بالا زده، محرم راز شده‌اند. تا آنجا که حتی انبیا و اقطاب و مشایخ هدایت نیز طاقت تحمل اسرار آن طایفه را نداشته‌اند. نمونه‌اش همان عبد صالح است که در سوره کهف آیه ۶۵ در داستان موسی و خضر علیها السلام، می‌خوانیم: **فَوَجدا عبداً مِن عِبادِنا آتَیناهُ رَحمةً مِن عندِنا و عَلَمناهُ مِن لَدُنّا عِلْما**» که موسی علیه السلام با مقام عالی رسالتش، در مقابل اعمال ظاهری او طاقت نیاورد.

اما اینکه چرا رازها از پرده برون می‌افتد «حافظ» می‌گوید: عرفای حق در کانون نور ربوبی هنگامی که سرمست و مجذوب از خمخانهٔ توحید و متصف به صفات الهی می‌شوند، شاعر به وجود خود نیستند و لاجرم به افشای رازهای سر به مهر پردازند:

راز درون پرده ز رندان مست پرس　　کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

گو اینکه بعضی معتقدند: این طایفه حالشان درست اما درکشان غلط است؛ و چه بسا به سزای افشای سرّ، همچون صوفی شهیر، منصور حلاج، سر به‌دارشوند:

خلاصهٔ کلام آنکه:

«پرتو رحمانی و تابش روح خدایی است که بر آدمی می‌تابد تا زنده شود و نفخ روح نه یك بار در ابتدای بی ابتدای خلقت، بلکه هر دم می‌تابد و مردگان در گورستان تن را زنده می‌سازد تا نفوس، قابل زیستن در ملکوت خود باشند والاّ حیات، حیات سلولی، و زندگی گذران بهیمی خواهد بود. و شاید در وصف چنین افرادی است که مولا علی (ع) می‌فرماید:

«علم و معرفت توأم با بصیرتی حقیقی از درون قلب آنها بر آنها هجوم آورده، روح یقین را لمس کرده‌اند، آنچه بر اهل لذت سخت و دشوار است، برای آنان رام و نرم است و به آنچه جاهلان از آن وحشت دارند، مأنوسند، باید بدنهای خود با مردم محشور و مصاحبند، در حالی که روحهای آنها به برترین جایگاهها، پیوسته است. و در این راه سالك آگاه ناچار باید زبان از گفت و گو بسته دارد و نکته‌ها از نااهل بپوشد، که:

این سخن شیر است در پستان جان — پی کَشَنده خوش نمی‌گردد روان
مستمع چون نیست خاموشی به است — نکته از نااهل اگر پوشی به است
این سخن در سینه دخل مغزهاست — در خموشی مغز جان را صد نماست
چون بیامد بر زبان شد خرج مغرز — خرج کم کن تا بماند مغز، نغز
خامشی‌بحراست وگفتن همچوجوی — بحر می‌جوید تو را جو را مجوی
عالمی را یک سخن ویران کند — روبهان خفته را شیران کند ـ مولوی

بدون تردید مقام عرفانی عارف وارسته عالم آگاه و حکیم فرزانه مرحوم سید عبدالرحیم دیجوزی (مولوی کرد) نزد اهل عرفان و یقین شناخته شده است ـ علت نپرداختن این مختصر نیز به همین علت و نیز محدودیت موضوع به «عصر نوین و نیاز امروزی به تفکر عرفانی» و همچنین پرداختن سایر دوستان و علما به ابعاد وجودی این عالم برجسته بوده، که انشاء ا... ایشان از عهده ادای حق مطلب در حق وی بر خواهند آمد.

امید به خدا که همه پژوهندگان آگاه توفیق خوشه‌چینی از گلزار معانی و دریای معرفت این حکیم سرشناس کردستان و شاعر گرانپایه و گرانمایهٔ را داشته باشند و به خیر و سعادت برسند. **والله اعلم بحقایق الامور و الاحوال و الاسرار**

با تشکر از مراحم شما دوستان و سروران عزیز

دوم اردیبهشت ماه ۱۳۷۱

قوس زندگی مولوی کرد

رئوف توکلی

بسم الله الرحمن الرحیم　　هست کلید در گنج حکیم

با سلام و عرض ادب به حضار گرامی و رخصت از فضلا و استادان عالیمقدار.

یکی قطره باران ز ابری چکید　　خجل شد چو پهنای دریا بدید

سخن از مولوی کرد و بحث در زمینه‌ی شخصیت و افکار بلندش، به اقیانوس بیکرانی می‌ماند، که همچو منی را با عدم بضاعت علمی، توان سباحت و شناگری در آن نیست، اما مطلبی را هر چند نارسا هم به نظر می‌رسد، معروض می‌دارد.

مقدمتاً اشاره به نکته‌ای را لازم می‌داند و آن اینکه: تشکیل چنین محفلی از دستارودهای انقلاب اسلامی است، که یزدان پاك ملت سرافراز ایران را یاری داده تا با تحّقق آن، به نظام ستمشاهی پایان بخشد، و در نتیجه‌ی آن، ما مردم کردستان نیز هویت خویش را باز یافته و اکنون درباره‌ی ادبیات کردی و گرامی داشت فقیه، عارف و اندیشمندی چون مولوی کرد به سخن بنشینیم. زیرا در رژیم گذشته سخن گفتن از زبان و فرهنگ کرد، گناهی نابخشودنی به شمار می‌رفت. به همین علت ادبیات کردی با همه‌ی غنا و ویژگیهایش هنوز هم از نظر هم‌میهنان ایرانی، در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. مثلا هرگاه تاریخ ادبیات یا دایرة المعارف‌های نوشته شده در آن زمان را ورق بزنیم، در می‌یابیم که به ندرت از

ادبیات کرد و بزرگان علم و ادب کردستان سخن رفته است. دامنه‌ی این تنگنظریها به حدی بوده که بسیاری از دانشگاهیان کشورمان نیز از ریشه‌دار بودن و ماهیت زبان کردی که از جمله زبانهای اصیل آریائیست و هزاران سالست که توسط کردهای آریائی نژاد در برابر هجوم فرهنگهای بیگانه پاسداری می‌شود، غافل مانده بودند.

نقل است که چند سال پیش، یکی از خاورشناسان، در مسافرت به ایران، از یکی از استادان دانشگاه تهران، سراغ مزار مولوی را می‌گیرد، استاد هم بیدرنگ پاسخ می‌دهد، آرامگاه ایشان در قونیه‌ی ترکیه قرار دارد. خاورشناس می‌گوید: می‌دانم که مولانا جلال‌الدین در آنجا مدفون است، آرامگاه مولوی کرد کجاست؟ که ترجمه‌هائی از اشعارش را در اروپا دیده و با افکار بلندش آشنا شده‌ام، می‌خواهم از مزارش دیدن کنم. و چون آن استاد درباره‌ی وجود مولوی کرد و مدفنش اظهار بی‌اطلاعی می‌کند، شرق‌شناس یاد شده می‌گوید: چگونه است من در اروپا چنان نابغه‌ای از دیار شما را می‌شناسم، ولی شما که ایرانی هستی او را نمی‌شناسی؟

غرض از عرض این نکته، گلایه‌ای از قلم به دستان کشورمان می‌باشد، که چرا با بها ندادن به فرهنگ کرد، موجب شده‌اند تا خلأ بزرگی در ادبیات ایران به وجود آید؟

اینکه این بیمقدار گستاخی به خرج داده و زبان به شکوه و گلایه گشوده، بدین خاطر است که ما کردها همواره در غم و شادی سایر هموطنان شرکت داشته و به‌گواهی تاریخ، نگهبان خوبی برای فرهنگ و کیان ایرانی بوده و هستیم، پس نمی‌بایستی به دست فراموشی سپرده شویم.

حال که طبق اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، استفاده از زبان کردی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس زبان کردی در مدارس،

در کنار زبان فارسی آزاد می‌باشد، از محققان و اهل قلم رجای واثق دارد، که به طریق مقتضی و در حد توان خویش برای رشد و شکوفائی زبان و ادبیات کردی و شناساندن سخنوران و دیگر بزرگان کرد به سایر هم میهنان اقدام فرمایند.

و اما راجع به مولوی کرد

در سال ۱۲۲۱ هجری قمری، در روستای سرشاته واقع در جنوب رود سیروان، از میان عشیره‌ی تاوه‌گوز جوانرو و از یك خانواده‌ی سادات حسینی، کودکی دیده به جهان گشود، که عبدالرحیم نامیده شد. پدرس ملا سعید از نواده‌های عالم شهیر ملا ابوبکر مصنف چوری می‌باشد، که نسبش به سید محمد زاهد مشهور به پیر خدر شاهو نواده‌ی امام حسین (ع) می‌رسد[۱].

وی در کودکی قرآن کریم و مقدمات فارسی و عربی را نزد پدرش فرا گرفت، سپس به رسم معمول زمان به عنوان فه‌قی (طلبه) راهی «حلبجه‌ی شهید» شد و در روستاهای اطراف آن به تحصیل پرداخت. از آنجا هم به سنندج رفته و در مسجد وزیر به تحصیل ادامه داده است و این همزمان با حکومت امان الله خان بزرگ اردلان بوده، که مسجد جامع (دارالاحسان) در سنندج، از بناهای او به شمار می‌رود. چندی بعد برای ادامه تحصیل، به بانه رفته، پس از مدتی راه سلیمانیه را در پیش گرفته و در مسجد جامع آنجا تحصیل را از سر گرفته است. سپس به حلبجه بازگشته و در مسجد جامع آنجا نزد شیخ عبد الله خرپانی و ملا صادق کسب فیض نموده. در این اثنا پدرش به دیار باقی شتافته و به علت مشکلات ناشی از مرگ پدر، چندی از تحصیل باز مانده. مدتی هم در جوانرو نزد ملا محمد قاضی، به تحصیل ادامه داده. برای بار دوم به سنندج رفته و نزد شیخ محمد سعید، مدرس مسجد دارالاحسان، به شاگردی پرداخته و سرانجام به سلیمانیه بازگشته و از محضر ملا عبدالرحمان نودشه‌یی کسب فیض نموده، تا از وی به دریافت اجازه‌نامه یا به اصطلاح دیگر «گواهینامه»ی علمی نایل

گشته‌است.[۲]

مولوی پس از دریافت اجازه‌نامه، به ده (چروستانه) نزدیک حلبجه رفته و به کار تدریس و پیشنمازی پرداخته و مسجدی در آنجا بنا نموده، چندی بعد به روستای (گونه) مجاور چروستانه رفته، و در آنجا نیز مسجدی ساخته است. مدتی هم در روستای (کانی که‌وه) از توابع (شمیران) به سر برده و عاقبت به زادگاه خویش (سرشاته) باز گشته و در سال ۱۳۰۰ هجری جان به جان آفرین تسلیم نموده و در گورستان (اصحابه) روی در نقاب خاك کشیده است. ملا حامد، منشی شیخ عثمان سراج‌الدین در رثایش می‌گوید:

آسمان گر خون ببارد بر وفات مولوی — زیبد ار برگ سیه پوشند اهل معنوی
مجمع علم و عبادت، مخزن صدق و صفا — مظهر عقل و درایت، میر ملك معنوی
پیر و شرع محمد، شیخ اولاد حسین — سالك راه طرقت، در طریق اخروی
فارس نظم و قصاید، در حقیقت در مجاز — ریزه چین خوان جودش، صدا میر دهلوی
بهر تاریخ وفاتش، آنقدر کردیم فکر — کاسمان (۱۳۰۰) کرد، برمرگ جناب مولوی[۳]

پیوستن مولوی به طریقت نقشبندیه

در سال ۱۲۲۴ هجری، مولانا خالد نقشبندی (۱۲۴۲ ـ ۱۱۹۳)، از علمای طراز اول کردستان، در هندوستان به زیارت شاه عبدالله دهلوی نایل گشته و به جمع مریدانش پیوسته[۴] و از وی مجاز گردیده تا به ترویج طریقت نقشبندیه و راهنمائی مردم بپردازد. وی پس از اینکه مدتها در محضر شاه عبدالله به سیر و سلوك مشغول بوده، در سال ۱۲۲۶ به کردستان باز گشته و به نشر طریقت نقشبندیه پرداخته است. از جمله کسانی که دست ارادت در دست مولانا گذاشت، شیخ عثمان ته‌ویله‌یی (۱۲۸۳ ـ ۱۱۹۵) ملقب به سراج‌الدین بوده.

نظر به اینکه شیخ سراج‌الدین در زهد و پارسائی و وارستگی، مقبول مولانا و

زبانزد خاص و عام قرار گرفت، مولانا او را به عنوان یکی از خلفای خویش برگزید و چون آوازه‌ی تقوا و پرهیزکاری شیخ عثمان در اطراف و اکناف کردستان پیچید، و مولانا خالد هم بدرود حیات گفته بود، مردمان زیادی از جمله سید عبدالرحیم مولوی، به دایره‌ی ارادتمندانش می‌پیوندند. مولوی در ارادتمندی به شیخ عثمان و پای‌بندی به شریعت و آداب طریقت، به خوبی از عهده‌ی آزمایش بر آمده و به راهی که در پیش گرفته بود، تا واپسین دم حیات ادامه داد.[۵]

پس از وفات شیخ سراج‌الدین، که در سال ۱۲۸۳ به وقوع پیوست،[۶] مولوی به شیخ بهاالدین فرزند وی وابسته گردید، تا جائیکه به هنگام بازگشت شیخ بهاالدین از سفر حج، در چند شعر خیر مقدم، او را آینه‌ی کامل نامید، چنانکه می‌فرماید:

ئاینه‌ی کامل، ئازیزه کەی فەرد فیدای ئامات بم، صەفاییت ئاوەرد[۷]

ازدواج مولوی

هنگامی که مولوی با خانقاه تەویله در ارتباط بوده، گروهی مهاجر افغانی، از سر سپردگان شیخ سراج‌الدین، در (چرستانه) می‌زیسته‌اند، مولوی دختری از ایشان موسوم به (عنبر خاتون) را به زنی می‌گیرد و از این زن که نمونه‌ی پاکدامنی و وفاداری بوده، دارای چهار پسر و چند دختر می‌شود[۸] اما به قول علاالدین سجادی با زن دیگری هم ازدواج کرده و از او نیز سه پسر داشته است.[۹]

لقب مولوی

افغانیها و بیشتر مسلمانان آسیای میانه و ساکنان سیستان و بلوچستان، روحانیان خویش را «مولوی» می‌نامند، روی همین قاعده، مهاجران افغانی مقیم چروستانه، چون مولوی از نظر ایشان یك روحانی به تمام عیار به شمار می‌رفت، او را ملقب به مولوی می‌نمایند،[۱۰] که به تدریج مورد تقلید کردها هم قرار

می‌گیرد. بعید نیست که مولانا جلال‌الدین محمد که اهل بلخ در شمال افغانستان بوده، نیز به مناسبت روحانی بودنش، به مولوی ملقب شده باشد.

مولوی در سفری به سنندج در یك انجمن ادبی که توسط امان الله خان ثانی با حضور گروهی از ادبا تشکیل شده بود، حضور یافته، امان الله خان که خود ذوق ادبی داشته، لقب مولوی را برای سید عبدالرحیم تایید نموده است.[۱۱]

مرگ عنبر خاتون

مولوی تا سال ۱۲۹۳، یعنی ده سال پس از وفات شیخ سراج‌الدین، زندگی آرامی داشته، ولی پس از مرگ عنبر خاتون و سوختن خانه و کتابها و دفتر اشعارش و به دنبال آن نابینائی و رنجوری و نداری، زندگیش به هم می‌خورد.[۱۲]

زندگی مولوی با عنبر خاتون، در نهایت صفا و صمیمیت جریان داشته، اما به تقدیر پروردگار، دست اجل گل زندگی عنبر خاتون را پرپر می‌نماید و با مرگ وی فراغت خاطر از مولوی رخت بر می‌بندد و کاشانه‌اش به ماتمکده تبدیل می‌گردد.

در سوك عنبر خاتون، اشعار سوزناك زیادی از مولوی که تخلص شعری «معدومی» را برای خویش برگزیده، بر جای مانده، که بیانگر میزان بی‌تابی معدومی از فراق همسر وفادارش می‌باشد و اینك یکی از شاهکارهایش را به عرض می‌رساند:

شووری عاشورا، دیسان به‌زمه‌ش به‌ست (محرّم) ئامان، مه‌حره‌م شی نه ده‌ست
ئه‌و خه‌ریك نه چۆڵ، شار عه‌ده‌م دا من نه (کربلا)ی، سارای ماته‌م دا
ئه‌و (یزید) مه‌رگ، وه ئه‌سیر به‌رده من زاده‌ی (زیاد)، خه‌م یه‌قیر که‌رده
بازاره‌ن واده‌ی، مامه‌له‌ن ساقی هه‌ی بگره فانی، وه‌ی بده‌ر باقی
ڕۆ (حسین) ئاسا، فه‌ردا که‌ڕۆ بو داخوم سه‌ر جه کۆ، لاشه‌م جه کۆبۆ

ترجمه:

بار دیگر در روز عاشورا عزا داران گرد آمده، به عزاداری پرداختند، زیرا ماه مُحَرَّم فرا رسیده و مَحْرَم من از دست رفته است.

او در خلوتگه شهر نیستی به سر می‌برد و من در (کربلا)ی ماتم سرگردانم.

او را (یزید) مرگ به اسارت برده و مرا فرزند (زیاد) در بند کرده است.

ساقیا با زاری دایر است و گاه بگیر و بستان فرا رسیده، پس در برابر زندگی ناپایدار این جهان زندگانی جاودانی و بهشت سرمدی را عطا فرما.

(حسین) آسا صلا در می‌دهم که آیا فردا سرم کجا و پیکرم کجا قرار گیرد؟

وضع ظاهری و سیمای مولوی

حاجی توفیق بگ مشهور به پیره میرد (۱۹۵۰ ـ ۱۸۶۷) شاعر و محقق و روزنامه نگار کرد، می‌گوید: در حینی که سنم حدود پانزده سال بود، مولوی را دیده‌ام، وی اندامی میانه و ریشی کم پشت داشت. چشمانش از درخشندگی خاصی برخوردار بود، سخنانش شمرده شمرده و با نکته‌های شیرین همراه بود. گاهگاهی آه سوزناکی از کوره‌ی درون پر عشق معنویش می‌کشید و بدان وسیله با معبود و معشوق حقیقی تجدید رابطه می‌نمود.[۱۴]

مولوی را هر چند با ریش دیده‌اند، اما مثل اینکه چندان بدان پایبند نبوده و احتمالاً بعضی وقتها آنرا از دم تیغ گذرانیده است، چنانچه می‌گوید:

ریشێ چەنی من نەیو وە حضور مەبو بتراشووش، تا وە نەفخ صور

یعنی ـ ریشی که در قیامت با من حضور نیابد، باید تا دمیدن اسرافیل در صور آنرا بتراشم.

مولوی و شیوخ تەویلە

همچنانکه مولانا جلال‌الدین رومی در آتش عشق شمس تبریزی و حسام

الدین چلبی می‌سوخته، مولوی هم از باده‌ی عشق پیرش (شیخ سراج الدین) و فرزندانش شیخ محمد بهاالدین و شیخ عمر ضیاالدین سرمست بوده، و در اشعار و نامه‌هائی خطاب به ایشان، ارادتمندی خویش را ابراز داشته، که اشعار ذیل نمونه‌ای از اخلاص وی را نسبت به پیرانش نشان می‌دهد.

شیخی دەولەمەند، بەهرەی سەرمەدی — یاگەی حەقیقەت، جیلوەی ئەحمەدی
جە شەو هەوارگەی، فەنا وەیەردە — پای هەردەی بەقا، یا تاغگە کەردە
متصف بە وصف، شانی‌و صیفاتی — مشرف بە فیض، تجلای ذاتی
خەلیفەی صەدای (ادن) شنەفتە — بەلەد نەسارای، ئەطوار هەفتە
واسیطەی راگەی، بەین عیلم‌و عەین — صاحب جەناحەین، یەعنی (ذی النورین)
پیر پاك جە گەرد، خاك ناسوتی — مەنزلگەی سەر بەرز، سەر مەلەکووتی
دل وە نەوای بەزم، جەبەرووت ئاوا — سیراوی سەراو، لاهووتی ماوا
جِسما لَدَینا، روحاً، لَدَیْهِ — دائیرەی تەمام «**مِنهُ اِلَیه**»
بی‌تەلوین نەسای تمکین دامەکین — **روَّح اللهُ روحَهُ آمین**[۱۶]

ترجمه ـ ای پیر مستغنی و جایگاه جلوه‌ی احمدی، از بیتوته گاه کاروان نیستی گذشته و در اقامتگاه هستی رحل اقامت افکنده‌ای. متصف به وصف شأن و صفات هستی، و مشرف فیض تجّلای خدا می‌باشی. خلیفه‌ی پیغمبری هستی که بانگ حق را برای تقرب شنیده و از اسرار هفت شهر عشق آگاهی. توئی واسطه‌ی میان شریعت و طریقت، و با آن دو بال به پرواز در می‌آیی.

ای پیر پاك از غبار ناسوتی، وای پایگاه بلند ملکوتی، قلبت از نوای بزم قدرت و عظمت الهی آباد، و سیراب از سرچشمه‌ی لاهوتی می‌باشد. جسماً نزد ما و قلباً پیش خدائی. دایره‌ی معئویات از تو آغاز می‌گردد و در خودت پایان می‌پذیرد. **بدون دگرگونی در سایه‌ی تمکین قرار گرفته‌ای. خدا روانت را تواناتر گرداند.**

راز و نیاز مولوی با خدا

مولوی برای رسیدن به حقیقت، خود را دچار چوب پیوند با مرشد محدود ننموده، بلکه پا را فراتر نهاده و بی‌پرده با خدای خویش به راز و نیاز و درد دل می‌پردازد، و این چنین داد سخن میدهد:

ئه‌ی گرد موجودی، جه تو گرت مایه — مه‌وجوود هه‌ر تونی، ماسیوا سایه
سه‌روه‌شم به‌ی وه‌صف، جه مالیته‌وه — باز هم به‌ی جیلوه‌ی، جه‌لالیته‌وه
ئه‌ر هه‌ر به‌و عاده‌ت، سه‌روه‌ش نیگاران — په‌ی فه‌نای یه‌کسه‌ر، خاطر پر خاران
چار نیه‌ن جه ده‌س، جیلوه نه‌که‌رده‌ن — بسم الله، ئه‌و تیخ، ئید که‌چی گه‌رده‌ن
یا گیو ته‌ر نیه‌ن، داد ویّم که‌روون — جه تو بیداد، وه ده‌س کی به‌روون؟
واوه‌یلام بیّ حه‌د، زاریم بیّ شومه‌ن — جه‌لای تو فه‌ریاد، جه ده‌س تۆمه‌ن[۱۷]

ترجمه ـ بار خدایا همه‌ی موجودات از تو هستی گرفته‌اند، جز تو دیگر موجودات سایه‌ای بیش نیستند. از وصف جمال و جلوه‌ی جلالت سرمستم.

اگر به شیوه‌ی نگاران سر خوش، مرا از فیض جلوه‌ی جمالت بی‌بهره سازی، و بدانوسیله در فنایم بکوشی، چاره‌ای جز تسلیم ندارم، بفرما آن تیغ شما، و اینهم گردن من.

کس دیگری نیست که بدادم برسد. نمی‌دانم شکایت از ترا پیش چه کسی ببرم؟ آه و زاریم از حد گذشته، چاره‌ای ندارم جز اینکه برای شکایت از خودت به خودت پناه برم.

مولوی و وصف طبیعت

مولوی با وجود طی طریق در وادی طریقت و غواصی در دریای شریعت، از کار و کوشش و تلاش معاش باز نایستاده و از پیوند با اجتماع و بهره گیری از

زیبائیهای طبیعت غافل نمانده است. همراه با ایلات و عشایر به ییلاق و قشلاق رفته، و در میان سیاه چادرها با کوچندگان به سر برده، و دگرگونیهای فصول سال را آنطوریکه دیده، چون نقاش چیره دستی به تصویر کشیده است. ببینیم برای بهار چه گفته است؟

وەهارەن. سەوزەن. ئاوەن. شەتاوەن هاژەی وەفراوەن، شاخەی شەتاوەن
ساقی‌یەن. بادەن. نەسیمەن، بادەن بولبول جە دەورەی گولان، ئازادەن
بەزمەن. شادیەن. عەیشەن، نیشاطەن کەیفەن، شوخی‌یەن، شەوقەن، حەیاتەن
سەبزەن، سوسەنەن، نەجدەن، مەجنونەن مەذاقەن، جامەن، پیالەی هوونەن

مولوی در هنر تشبیه و استعاره، و صور خیال، شاعریست در نوع خود بی‌نظیر، در قطعه‌ی زیر زمستان را این چنین استادانه توصیف می‌نماید:

زوسانەن، وەی رەنگ، وەگەردون یاوان گێجای لول گیج، کلیلەی کاوان
بەنا باشی بورج، بەرزە دیاران سفید کاری کەرد، طاقچەی موغاران
چ شیرین زەرگەر، تۆف هەوای سەرد گوشواره نه گوش، نهٔ نەمامان کەرد
پەی نیگای بالای، مەحبوب بی گەرد یەخ ئاینه گرت، تەم چارشیو ئاوەرد
ئەی مەحبوب خاص، وەی بینای تەمام منالو پەی بەزم، ساقی‌و شیشەو جام
ساقی باك نیەن، جە سەردی (دەی) دەی هەوا وەش کەردەن، نەشئەی نوشای مەی[۱۹]

ترجمه = زمستان است و در نتیجه‌ی کولاك، برف کوهساران از ستیغ کوهها سر به فلك کشیده‌اند.

معمار باشی بلندای کوهساران، با بلورهای برف، طاقچه‌ی غارها را سفیدکاری نموده، و زرگر سرما استادانه بر لاله‌ی گوش نو نهالان، برگهای زراندود درختانرا آویزان نموده و یخبندان هم برای اینکه نگار محبوب خویش

را ببیند، یخ را روبرویش گرفته، و مه نیز برایش حجاب آورده است. این محبوب زیبا و کاخ سفید کاری شده، برای حضور میخواران، بی‌تابی می‌کنند، پس ساقیا در نوشانیدن می، از سرمای دیماه باك مدار، زیرا نشاط می نوشان، بهبود هوا را باعث گردیده است.

صاحب بالاخانه‌ی چه‌م

همان طوریکه اشاره رفت، شخصیت مولوی از نظر هموطنان غیر کرد ناشناخته مانده، اگر اشعار و افکار وی چون سخنوران سرشناس دیگر ملتها، ترجمه می‌شد و مورد تحقیق قرار می‌گرفت، شاید صدها کتاب و رساله درباره‌اش به رشته‌ی تحریر در می‌آمد.

در سال ۱۲۸۴ معتمد الدوله فرهاد میرزا عموی ناصرالدین شاه، به فرمان برادر زاده‌اش به حکومت کردستان منصوب گردید، و با انتصاب وی حکمرانی امرای اردلان پایان یافت. مدت حکومت فرهاد میرزا در کردستان هفت سال طول کشید. وی گذشته از سیاست نادرستی که در کردستان اعمال می‌نموده، از معلومات عربی و فارسی و طبع شعر برخوردار بوده و آثار از جمله «کتاب هدایه السبیل» در سفرنامه‌ی حج را از خود به یادگار گذاشته است.

فرهاد میرزا در مدت اقامتش در کردستان، با لهجه‌ی کردی هورامی و اشعار مولوی آشنا شده مخصوصا دو بیت از اشعار مولوی که به «بالاخانه‌ی چه‌م» مشهور است و تشبیهات و استعارات زیادی در آن به کار رفته است، وی را سخت به اعجاب وا داشته، به همین خاطر مولوی را «صاحب بالاخانه‌ی چه‌م» نامیده است.

فرهاد میرزا در یکی از مسافرتهایش به منطقه‌ی (جوانرو)، به آبادی محل سکونت مولوی سر زده و خواسته است مولوی را ببیند. مولوی پس از آگاهی از حضور فرهاد میرزا در آبادی، به دیدارش می‌رود، به محض نزدیك شدن

مولوی، به فرهاد میرزا می‌گویند: قربان جناب مولوی تشریف آوردند. فرهاد میرزا چون مولوی را می‌بیند، می‌گوید: «اینست صاحب بالاخانه‌ی چه‌م؟» آنگاه مولوی را با احترام پذیرفته، و در صدر مجلس می‌نشاند و با وی به گفتگو می‌نشیند.[۲۰]

دو بیت بالاخانه‌ی چه‌م

بالّه خانه‌ی چه‌م، دیوانه‌که‌ی تۆ بانه‌ناو وه خاك، ئاسانه که‌ی تۆ
تکه‌ش عاجز که‌رد، خه‌یالت‌تیشدا ئازیز بو جارێ، پا بنێ پێشدا

ترجمه ـ خانه‌ی چشم که دیوان شما به شمار می‌رود، و پشت بامش با خاك آستانت گل اندود شده، چکه می‌کند این چکیدن برای خاطره‌ات که در آن جای دارد، ایجاد مزاحمت نموده، عزیزم استدعا دارم، یکبار پایت را بر آن بمال تا از چکیدن و اشك ریختن باز ایستد.

گفتگوی مولوی با کوزه‌ی شکسته

مولوی دواوین شعرای فارسی را خوانده و با افکارشان آشنا بوده، و در نوشته‌هایش به مناسبتهائی از اشعارشان استفاده نموده است.

عمر خیام در مورد کالبد آدمی که پس از مرگ پوسیده، و به خاك تبدیل شده، و آن خاك بعدها به صورت خشت و کوزه در می‌آید، رباعیاتی دارد، که برای نمونه یك رباعی از آنها را در اینجا نقل می‌نماید:

از کوزه گری کوزه خریدم باری آن کوزه سخت گفت زهر اسراری
شاهی بودم که جام زرینم بود اکنون شده‌ام کوزه‌ی هر فخاری[۲۱]

مولوی نیز چنین می‌گوید:

داخو چه‌ن وه ده‌ست نازك نه‌وهالان ئاموشوت که‌رده‌ن، په‌ی دلی مالان

ئیسه ها چون من، پەشێوت بی حال کەفتەنی نە خاك، مە کەرات پامال

ترجمه ـ معلوم نیست چند بار در دست نو نهالان نازك اندام، برای به دست آوردن دلی، به خانه‌ها سر زده‌ای، ولی اکنون چون من پریشان افتاده، و پایمال رهگذران هستی.

آثار مولوی

۱ . دیوان شعر به لهجه‌ی کردی هورامی. این دیوان یکبار توسط حاجی توفیق بگ (پیره میرد) با ترجمه‌ی آن به شعر لهجه‌ی هورامی، در سال ۱۹۳۵ میلادی در دو جلد چاپ شده، و بار دوم با ترجمه‌ی و شرح علاّمه ملا عبدالکریم مدرس، در سال ۱۹۶۰ م، در بغداد به چاپ رسیده. دو بار هم از روی چاپ ملا عبدالکریم، در ایران چاپ شده، یکی توسط انتشارات سیدیان مهاباد و دیگری از سوی کتابفروشی محمدی سقز.

۲ . کتابی به شعر کردی در عقاید اسلامی، نسخه‌ی خطی آن نزد ملا عبدالکریم مدرس نگهداری می‌شود. هنوز چاپ نشده.

۳ . العقیده المرضیه، در علم کلام، به شعر کردی و با لهجه‌ی جافی. این کتاب بار اول در سال ۱۳۵۲ هجری قمری در قطع رقعی، به انضمام عقیده‌ی منظوم فارسی، به کوشش محی‌الدین صبری نعیمی کانیمشکانی فارغ التحصیل دانشگاه الاظهر، در مصر چاپ شده، و بار دوم انتشارات غریقی سنندج آنرا به چاپ رسانیده، آغاز آن چنین است:

زوبده‌ی عەقیدەو، خولاصه‌ی کەلام هەر لە تۆ بو تۆس حەمدو ثەنای تام

و چنین پایان می‌یابد:

تزاع بریاوه دگل خاص‌و عام صحالعقیده و تم الکلام

عقیده‌ی فارسی ضمیمه‌ی آنهم با این شعر شروع می‌شود:

چو در خود بینم از خود روسیاهی نگنجد ای الهی ای الهی

و با این بیت تمام می‌شود:

در این مشهد زگویائی مزن دم سخن را ختم کُن والله اعلم

العقیده المرضیه با شرح آن به قلم ملا عبدالکریم مدرس، در سال ۱۴۰۷ هـ ـ ۱۹۸۸ م در مطبعه الخلود بغداد چاپ شده.

۴. رساله‌ای خطی به فارسی در اثبات درستی (رابطه) در آداب طریقت نقشبندیه، که چاپ نشده و نزد شیخ جعفر حیدری در یکی از روستاهای سید صادق شاره‌زور نگهداری می‌شود.

۵. کتاب اصل و روح، که حاجی توفیق (پیره میرد) که در سال ۱۳۵۳ هـ ـ ۱۹۳۵ م آنرا در سلیمانیه چاپ نموده است.

۶. الفضیله به شعر عربی در اصول دین، با شرح ملا عبدالکریم مدرس در ۱۹ صفحه در سال ۱۳۹۲ هـ به چاپ رسیده.

۷. ملا عبدالکریم از سید عبدالرحمان عازبانی روایت می‌کند که گویا وی در محضر شیخ نجم‌الدین، کتابی به نام (خاطرات مولوی) دیده، به نظر می‌رسد این کتاب از بین رفته باشد.[۲۲]

نسخه‌های خطی عقیده المرضیه

۱. نسخه‌ی موجود در کتابخانه‌ی ملا عبدالکریم مدرس به خط مولوی، این نسخه دارای ۱۵۲ صفحه در قطع بزرگ به طول ۲۲/۵ و عرض ۱۵ سم می‌باشد. شماره‌ی بیتهای هر صفحه با هم فرق دارد. صفحه‌ی اول آن ۱۴ بیت و بقیه به تفاوت از ۱۵ تا ۱۹ بیت دارد، و با خطی زیبا نوشته شده، آغاز آن چنین است: «**بسم الله الرحمن الرحیم و علیه توکلّی و استنادی و بفضله ایمانی و اعتقادی** و با این عبارت پایان می‌یابد: «**تمت بحمد الله بخط ناظمها المعدوم عبدالرحیم الحسینی عفا الله عنه و عن جمیع المؤمنین**»[۲۳]

۲. نسخه‌ای به خط ملا رسول توداری نقشبندی. تاریخ تحریر ۱۳۰۸ ه‍ این نسخه اساس چاپ محی‌الدین صبری نعیمی بوده است.[۲۴]

۳. نسخه‌ی شیخ جمال فرزند شیخ تاج‌الدین فرزند شیخ عبدالرحمان ابوالوفا، فرزند شیخ سراج‌الدین، درازای آن ۳۰ سم و عرض آن ۱۵ سم در ۱۲۰ صفحه و هر صفحه ۲۰ سطر، ولی دو صفحه آخر یکی ۲۱ و دیگری ۲۲ بیت دارد. علاوه بر آنها چند شعر هم که در متن از قلم افتاده، در حاشیه اضافه گردیده آخر آن چنین پایان یافته: «ترقیم پذیرفت عقیده‌ی مولوی از دست معرض محنت و جفا **حسب الفرموده حضرت ابوالوفا ادام الله برکته علینا** بحرمه نبینا **محمدالمصطفی**، سنه ۱۲۸۱ **لااله‌الاالله محمد رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم.**»

به نظر می‌رسد این نسخه در سال ۱۲۸۰ نوشته شده باشد، چون در طرف چپ پایان آن این عبارت به چشم می‌خورد: «یکی از خراسانیان که شاعر فائق و ملقب به شائق بود، در وقت اتمام این منظومه تشریف ارزانی فرمود. بداهتاً نثرا تاریخ را به تحریر رسانید (عقیده مولوی نوشته ۱۲۸۰ گردید)[۲۵] متاسفانه کاتب از خودش نام نبرده. این نسخه از روی نسخه‌ی مه‌لا رسول توداری که در سال ۱۳۰۸ نوشته شده، نسخه برداری گردیده و از نسخه‌ی مرحوم شیخ محمد خال به خط مرحوم شیخ معروف سیاگویزی که در سال ۱۳۰۳ در پینجوین مرقوم گردیده، قدیمی‌تر است. اضافه می‌نماید نسخه‌ی مزبور منبع چکیده‌ای از عقیده‌المرضیه است، که بابه علی شیخ عمر قره‌داغی آنرا شرح کرده و در سال ۱۹۸۵ م در چاپخانه‌ی ارشاد بغداد توسط (ئه‌مینداری گشتی روشنبیری لاوانی ناوچه‌ی کردستان) در ۱۵۸ صفحه به چاپ رسیده.

مولوی به مناسبت اتمام عقیده المرضیه اشعاری به عربی سروده، و اشاره نموده که حضرت سراج‌الدین به وی مژده داده که در خواب به خدمت رسول

خدا صلی الله علیه و سلم رسیده و آن بزرگوار از تصنیف کتاب اظهار رضایت فرموده، به همین سبب نام عقیده المرضیه را بر آن نهاده است، به این شرح:

رسالةٌ جامِعةُ المسائِلِ یُحبُّها قَلبُ ذَوِی الفَضائِلِ
و بعد ما نَظَمْتُها وَ أَخبرا وسیلةُ الخلقِ لِخالِقِ الوَریٰ
قُطبُ الزمانِ شیخُنا عُثمان فاضَ علیٰ جنابِهِ الرِّضوانُ
بانّه رَأی النبیَّ الأکرما صلیّ علیه رَبَّنا وَ سلما
یقول ذی رسالةُ اِلینا محبوبةٌ مرضیةٌ لَدَینا
سمیتُها عقیدةً مرضیة لَدیٰ جنابِ سیدِ البَرَیة
صلّیٰ علیهِ الله مِن نَوالِهِ وَ صحْبِهِ وَ حِزْبِه و آله
بِهِ لَنا قَدْتَمَّتِ العوائِدِ صَحَّتْ وَ تَمَّت بِهِمْ العَقائِدِ

ترجمه ـ رساله‌ای است شامل بسیاری از عقائد اسلامی که هر قلب روشن آنرا دوست دارد. پس از آنکه آنرا به نظم آوردم، استادم قطب زمان شیخ عثمان سراج‌الدین، خداوند از او راضی باد، فرمود: که در خواب به خدمت حضرت رسالت پناه (ص) رسیدم، فرمود: این رساله برای ما فرستاده شده و از آن راضی هستیم چون این مژده را شنیدم، نام عقیده المرضیه را بر آن نهادم. درود خداوند مهربان بر پیغمبر و یاران و پیروانش باد، زیرا آن بزرگوار باعث گردید به خیر و برکت نائل گشته و به راه راست هدایت شویم، و این هدایت توسط یارانش به اتمام رسید.

مصائب مولوی

مولوی در سالهای آخر عمر، با مصائب بسیاری دست به گریبان بوده، مرگ همسر وفادارش عنبر خاتون و مادر مهربانرا به چشم دیده، خانه‌اش سوخته و کتابها و بسیاری از شعرهایش از بین رفته است. در نامه‌ای منظوم به یکی از دوستانش این چنین خبر از سوختن خانه و مجموعه‌ی اشعارش می‌دهد:

بریان تای روباب قافیه خوانیم نەمەندەن طاقەت عبارەت زانیم
دەمەی هەناسەی گەرم تارەکەم نە کورەی دەرون، پر جە خارەکەم
ئایر دان حوجرەی، دلەی پردەردم سو چنان کتاو، مەجموعەی فەردم[۲۷]

ترجمه- زه رباب طبع شعرم گسیخته، و توانائی مطالعه‌ی سروده‌ها را از دست داده‌ام. آتش نفس سوزان تارم، از دورن پر دردم زبانه کشید، و کاشانه‌ی دل زارم را با دیوان اشعارم سوزانید.

به دنبال این مصائب، علائم پیری و رنجوری در مولوی ظاهر شده، قامتش خم گشته، و دچار ثقل سامعه و پیر چشمی می‌گردد. وی این دوران زندگی خویش را چنین بیان می‌دارد:

پیشانیم هەوەس، زانوش جازمەن تەعظیم جەناب، پیری لازمەن
بالا کەردەوە مەیل ئەولای پەستی وردیکلانەن دەروازەی هەستی[۲۸]
پۆس تەپل گوش نم کیشا کەم کەم ئی سەر ئەو سەرەن دوربینە کەی چەم[۲۹]

ترجمه- پیشانیم به زانو متمایل گشته، چون جناب پیری از راه رسیده و تعظیم از وی لازمست.

قامتم بار دیگر کوتاه شده، زیرا دروازه‌ی هستی کوچك است و عبور از آن مشکل. پوست طبل گوش نم کشیده و دوربین چشمم بر عکس شده، اشیا را از دور بهتر می‌بینم.

درباره‌ی توانائی مولوی در توصیف پیری و از کار افتادگی خویش در سه بیت یاد شده عثمان هورامی از نویسندگان کردستان اشغالی عراق، داستانی دارد، که نقل آنرا در اینجا بی‌مناسبت نمی‌داند. وی می‌گوید: در سال ۱۹۶۶ م روزی جمال رئوف استاد زبان انگلیسی را که در آن زمان دانشجوی رشته زبان انگلیسی دانشگاه بغداد بود، دیدم مشغول از بر کردن یك دو بیتی در وصف پیری و نابینائی می‌باشد، از جون میلتون (۱۶۰۸ ـ ۱۶۷۴) شاعر نامدار نابینای انگلیسی صاحب دیوان «بهشت گمشده»، که به تقریر استاد انگلیسی تبارش، تا آن زمان کسی چون او نتوانسته دوران پیری و نابینائی را آنچنان توصیف نماید و به همین خاطر دو بیتی مزبور را بر سنگ مزارش نوشته‌اند، مضافا اینکه انگلیسیها میلتون را از لحاظ اهمیت اشعارش در ردیف شکسپیر قرار می‌دهند.

عثمان هورامی می‌افزاید، وقتی جمال رئوف را دیدم که تحت تاثیر استادش، سعی در به خاطر سپردن دو بیتی میلتون می‌نماید، سه بیت مولوی را که در وصف پیری خویش سروده، ترجمه کرده و به دستش دادم، تا به استادش نشان دهد. همینکه جمال رئوف ترجمه‌ی آن سه بیت مولوی را به استادش نشان می‌دهد، استاد غرق حیرت شده می‌گوید: به نظرم از دو بیتی میلتون عالیتر است. استاد استاد به این هم اکتفا نکرده، آهنگ دیدار مزار مولوی را می‌نماید، ولی به علت بسته بودن راه سرشاته، به زیارت نائل نمی‌گردد.[۳۰]

مولوی علاوه بر پیری و از کار افتادگی، از فقر و نداری هم زبان به شکایت می‌گشاید.

پیری‌و فەقیری‌و کەئیفی هەرسێ نەبو وە هیجران بار هەرکەسێ[۳۱]

یعنی ـ خدا کند بار پیری و فقر و رنجوری بر دوش کسی سنگینی نکند.

سرانجام چون مولوی همه چیز خود را از دست می‌دهد، با پروردگار تصیفه حساب می‌کند و می‌گوید:

هەر چیت دابو پێم، یەك یەك دامەوە حیسابی حەشرت وا وەلامەوە[۳۲]

یعنی هرچه را به من عطا فرموده بودی، همه را یکی یکی پس دادم، تنها محاسبه‌ی روز قیامت را از من طلب داری. و چون گاه رحلت فرا می‌رسد، دست انابت و تضرع به درگاه خدا دراز می‌کند و می‌گوید:

کۆچ دوایـیمەن، یـاوانـم نـۆبە نوبه‌ی توبه مەن، کەرەمدار تۆبە[۳۳]

یعنی ـ پایان زندگی و زمان انابتم فرا رسیده، ای خدای بخشاینده، به لطف خویش توبه‌ام را بپذیر.

مرگ دلخراش مولوی

هنگامی که مولوی بینائی خویش را به کلی از دست داده، روزی برای شرکت در تعزیه‌ی یکی از دوستانش سوار بر مرکبی که یکنفر جلو دارش بوده، به آبادی (پریس) می‌رود، در بازگشت نزدیك روستای (هانه سوره) به همراهش می‌گوید: بر سر راهمان درخت توتی قرار دارد، که یکی از شاخه‌هایش با زمین فاصله‌ی چندانی ندارد، اگر نزدیك شدیم، بگو تا برای جلوگیری از برخورد با آن خم شوم. اما از بخت بد مولوی، همراهش سفارش وی را از یاد می‌برد، و چون مولوی را از زیر درخت می‌گذراند، سینه‌ی مولوی با شاخه‌ی درخت برخورد می‌نماید و مولوی از مرکب به زیر می‌افتد و در نتیجه‌ی شکستگی پشت، عمر گرانمایه‌اش به پایان می‌رسد.[۳۴]

روانش شاد و یادش گرامی باد.

منابع:

۱. یادی مەردان، جلد ۲ صفحه ۳۶۲، ملا عبدالکریم مدرس، چاپخانه (کۆری زانیاری کورد) بغداد ۱۹۸۳ م

۲. همان ص ۳۶۳

۳. همان ص ۳۶۶

۴. تاریخ مشاهیر کرد، ج ۱ ص ۳۰۲، بابا مردوخ روحانی، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۴

۵. یادی مەردان، پیشین ص ۱۲

۶. همان ص ۳۵

۷. همان ص ۳۷۶

۸. همان ص ۳۷۸

۹. میژوی ئەدەبی کوردی ص ۲۵۲، علاالدین سجادی، ۱۲۷۱ هـ - ۱۹۵۲، چاپخانۀ معارف بغداد

۱۰. دیوانی مەولەوی، ترجمه به شعر کردی سورانی ج ۱ ص ۳۴، محمد امین اردلانی چاپ اول، ناشر (ئەمیندارێتی روشبیری لاوان) چاپ اول بغداد، ۱۹۹۱ م - ۱۴۱۱ کردی

۱۱. میژوی ئەدەبی کوردی ص ۲۵۲

۱۲. یادی مەردان پیشین ص ۳۷۸

۱۳. دیوان مولوی، شرح و ترجمه به کردی سورانی، ملا عبدالکریم مدرس ص ۳۲۰، بغداد، تاریخ چاپ ندارد

۱۴. دیوان مولوی اردلانی ص ۶

۱۵. دیوان مولوی، چاپ ملا عبدالکریم مدرس ص ۲۷۲

۱۶. همان ص ۹ - ۲۹۸

۱۷. دەقەکانی ئەدەبی کوردی، علاالدین سجادی، ص ۱۰۲، انتشارات (کۆری

زانیاری کوردی) بغداد ۱۳۹۸ هـ ـ ۱۹۷۸ م
۱۸. دیوان مەولەوی ملا عبدالکریم مدرس، ص ۵۲۲
۱۹. همان، ص ۲۷۸
۲۰. نالەی دەرون، ج ۲ ص ۷۳، شیخ محمد خال، چاپخانه ارشاد بغداد ۱۴۰۶ هـ ۱۹۷۵ م مولوی اردلانی ص ۴۰۵
۲۱. رباعیات خیام، ص ۱۵ چاپ انتشارات فرهنگستان علوم شوروی، مسکو ۱۹۵۹ م
۲۲. یادی مەردان، پیشین ص ۳۶
۲۳. عقیده المرضیه، سید عبدالرحیم مولوی (معدومی) شرح ملا عبدالکریم مدرس، ص ۲۸۵ مطبعه الخلود بغداد ۱۴۰۷ هـ ـ ۱۹۸۸ م
۲۴. عقیده المرضیه، به کوشش محی الدین صبری نعیمی کانیمشکانی، مطبعه السعاد مصر ۱۳۵۲ هـ
۲۵. عقیده المرضیه مولوی، شرح ملا عبدالکریم مدرس، ص ۹ مقدمەی فاتح عبدالکریم
۲۶. همان ص ۸۲۱
۲۷. دیوان مولوی، شرح و ترجمەی ملا عبدالکریم مدرس، ص ۱۹۴
۲۸. همان ص ۱۰۵
۲۹. نالەی دەرون، پیشین، ص ۷۴
۳۰. میهرەجانی مەولەی، ص ۱۸۶ مقالەی عثمان محمد هورامی، مطبعه الزمان بغداد ۱۹۸۹ م انتشارات (دەزگای روشنبیری بلاو کردنەوەی کوردی)
۳۱. دیوان مولوی، شرح ملا عبدالکریم مدرس، ص ۱۱۳
۳۲. همان، ص ۵۳۳
۳۳. همان، ص ۱۰۸
۳۴. میژوی ئەدەبی کوردی، علاالدین سجادی، ص ۲۵۰

تهران ـ خرداد ماه ۱۳۷۱

مولوی و عرفان

صباح جباری

به ناوی زاتێك كه هەمووی رەحمەو رەحمەتی لێ دەجوشێ.
و درودو سلاّو له سەر فەخری ئەفلاكو ساحێبی خەلاّتیو ما ارسلناك.

هەروا ئەزانین ماموستا (عبدالرحیم) كۆڕی (مەلا سەعید) ناز ناو بە (مەعدوم)و به ناوبانگی (مەولەی) له سالی ۱۲۲۱ كوچی له دێ (سەرشاته) له دایك بووەو هەر له منالّی دەس ئەكات به خوێندنی قورئانی پیروزو زمانانی عەرەبیو فارسی. له پاشان بو درێژە پێدان به زانینی، وەك فەقیەكانی ئەو سەردەمە بەرەو شارو دێكانی كوردستانی ئێرانو عێراق چووەو له ئاكام بەلای (مامۆستا عبدالرحمن نودشه)وە ئێجازە وەر ئەگرێتو دەس ئەكاتە دەرس دانو دەرس وتن. بەلاّم پاش ماوێیكی هەوای سوفیەتی ئەكەوێ سەریو ئەچێ بو خزمەتی (شیخ سراج‌الدین)و ئەبێتە موریدیو دەمەیكی زور بەلایو خەریك ئەبێ به پاك كردنەوەی نەفسو سولوك تا بەلای ئەوو (خرقه) وەر ئەگرێ هەروا كه باس كرا، مەولەوی خوی ئەخاتە دەریای تەریقەتو رۆحی ئەدا بەر شەپولی بەقوەتی بەحری عێرفانو له هەلبەستو هونراوەكانی دیارە لەم بەحرە باش مەلەی كردووەو باش له رازو رەمزەكانی تێگە ێیشتووە. لەم وتارە چاوێ ئەخشێنیتە له هەڵبەستە هەورامیەكانیو لێیان ورد ئەبینەوە با بزانین ماموستای پایە بەرز چون باسی عێرفانو پلەكانی ئەومان بو ئەكات، به تایبەتی پایەو مەقامی فەنا. ماموستا

مەولەوی وەك هەموو عارێفەکان یا باش‌تر ئەوەیە کە بڵێن عالێمەکانی ئیسلامی بڕوای بە حەوت پایەی عێرفان بووە بویە ئەفەرمێ:

جەشەو هەوارگەی فەناو یەردە　　پای هەردەی بەقا یا تاغگە کەردە

خەلیفەی سەدای (ان) شنەفتە　　بەڵەد نە سارای ئەطوار هەفتە

وا دیارە فەنا یەکێك لەو حەوت سارانەن کە ئەبێ موریدلەوانە تێ پەرێ تا ببێ بە مۆرشیدی کامڵ. لەو شەرحەی کە لەسەر دیوانەکەی دا دراوە وا نوسراوە، «ئەهلی تصوف ئەڵێن موریدئەبێ بە حەوت حاڵدا تێ بپەڕێ تا ببێ بە مۆرشیدی کامل، حەوت حالەکەش ئەمانەن.

۱ـ تەصفیەی ڕوح ۲ـ تەصفیەی قەلب ۳ـ سڕ ۴ـ خەفی ۵ـ ئەخفا ۶ـ نەفس ۷ـطەبیعەت».

کە لە لایێك‌تر‌ەوە پێنج دانەی ئەوەڵیان بە لەطایف ناو براوەو وتراوە، «لە عورفی صوفیەدا بە پێنج شوێن ئەڵێن لە سنگی ئادەمیزادا نوری خوایان بە سەرادێ، ئەو پێنچ شوێنە (قەلب) (ڕوح)، (سڕ)، (خەفی) و (ئەخفا)ن». بەڵام هەورا خوی پێش ئەو شێعرە ئەڵێ: (جە شەو هەوارگەی فەناو یەردە) کە وا دیارە پایێك لەو پایەو پلانە ئەبێ فەنا بێ.

بەم بونەوە بەلای منەوە ئەم حەوت حالە تەنها ئەو حەوت حالە کە باس کران نین. جگە لەوانە حەوت حاڵێکە هەن کە عارێفەکانی پێشو وەك (شیخ فریدالدین عطار نیشابوری) بڕوایان پێیان بووە کە مەولەوی لە چەند جێگەیکی باسیان ئەکات. لێرە بیرو بڕوای‌و ڕوانگەی مەولەوی لە بارەی ئەو حەوت پلەی عێرفانە باس ئەکەین.

(عطار) ئەو حەوت سەحرایە وا باس ئەکا: ۱ـ طلب ۲ـ عشق ۳ـ معرفت ۴ـ استغنا ۵ـ توحید ۶ـ حیرت ۷ـ فنا.

له پیشەوه بەڵێنمان دا له بارەی فەنا بدوین که نیهایەتی حاڵی عارێفه. بەڵام پێش ئەو باسه چاکتر ئەوەیه بە کۆرتی باسی ئەو شەش پایەکانی تری بکەین، له پاشان بچینه سەر ئاخرین پلەی سولوك.

سەحرای ئەوەڵ له عێرفانا (طەڵەب) یا داواکردنه. که موورید ئەبێ هەوڵ بدا تا به خوای گەوره بگات. وا دیاره لەم ریگەیشدا تۆشی زۆر کۆسپ ئەبی و زۆر سەختی و بەڵا ئەبینێ بەڵام ماوێیك که لەم ڕێگەدا چوو دڵی ڕۆن ئەبێ و ئامادە ئەبێ بو خوشەویستنی شتێك.

های هەلای ماچی گیرت ناوەردەن بوی شەمامەی ئیش عیشقت نەکەردەن
ئازیز وە کەرەم من طەڵەب کەردەن من دەردی دوریم تەوانام وەردەن
بی ئەمری فەرمان ئازیر تاوەکەی ها دەرۆیش نەی چیمەی چی دەفنەی مەی

که لێرە مەولەوی طەڵەبی خوی دەر ئەبڕێ به بانگ کردنی دەرۆیش و نەی چی و ساقی. دوەمین سەحرای، سەحرای (عشق) یان خوشەویستی یه، که موورید عاشێقی مەطڵوبەکەی ئەوێ.

موورید عاشێقی ئەو ذاته ئەبێ که به دوری گرِاوه، بەم بونەوه خوشەویستی یەکەی ئێجگار به قووەتەو وای پێ ئەکاکه سەر تا پێ موورید ئەبێ به ئاگرو ئاگر بەر ئەدا وجودی!

ئەند بلێسەی شەوق لێم کەردەن ئەسەر جە لولەی پێشەم گرِ مەیو ئەو بەر
تەمامی ئەعزام مەملوی مەیل تون لێم حاڵی نیەن هەستی وێم جە کون
گر پەی ناروه جد ئە دەرون خێزان بڵێسەی کورەی ئێبراهیم بێزان
لولەی پێشەی وشك نیم سوتەی داخان مەگرِیو چون شەم شەو نە چراخان

سێ هەمین سەحرای (معرفت) یان ناسینه له دوای ئەوه ئاگری خوشەویستی له دڵی موورید هەڵگیرسا، سالێك بەو نوره خوشەویستەکەی ئەناسێت و زورتر

هەوڵ ئەدا کە ئەو چاکتر بناسێ.

تەمامی بـەدەن مـەغزو ڕەگـو پـوس لێشان بـەرز بـیەن زایـەلەی یـا دەس
تەمامی ئەعزام نەڕوی پـەردەی‌پوس مەشغوڵەن وە ذکـر ئـیثبات یـا دوس

چوارەمین پلەی ئێستغنایە. لە دوی ئەوە کە سالێك مەعشوقە کەی ناسی، دڵی بو هیچ شتێکی دیکە ڕا ناکێشێت.

هەر تـونی وەتـاق دانـاو تـەوانـا توم هەنی هەنی ئـەوکێم بـو هـانا
بەڵام هـەر کـەسێ شـیخ مـیثالەن عادەت ئیستغناو شیوەش‌جەلالەن

پاش ئەمە کە خوی بێ نیاز بینی لە هەمو شتێکی‌تر جگە لە مەعشوقە کەی، دڵو دەرونی خوی پاك ئەکا بوی، غەیر لە ئەوی بو کەسێکی دیکە مەیل ناکات.لێرەیە سەحرای تەوحید ڕون ئەبێتە پێش چـاویا. بـەڵێ پـێنجەمین سـەحرای سـولوك (تەوحیدە) مەبەست لە تەوحید ئەوە نی‌یە کە خوا بە تەنیا بزانی، تەوحید ئەوەیە کە تەنیا بو خوا بژی، خاوەنو ساحێب ئەمرت ئەو بـێتو لەو داوای یـارمەتی کەێیت هەرواکە وتویانە: (توحید نه همه آن است که او را یگانه دانی بلکه آن است که او را یگانه باشی) لەم بارەوە مەولەی ئەفەرمێ:

وجودم یەکسەر خالی جەغەیرەن تەنیا عەکسی یار تێدا نـەسەیرەن

شەشەمین سەحرای سەحرای حەیرەتە، کە مورید بە ناسینو زانینی گەورەیی خوا سەری لەو هەموشانو شکویە سەڕ ئەمێنێو حەیران ئەبێ:

ئارامو تـاقەت جـەلام کـوچ کـەردەن سپای خەم هوشم وە تـاراج بـەردەن
کـائنات جـەلام گـرد تـەصویر تـون ئەر بانەن ئەر دەشت ئەر شاخەن ئەرکون
هوشو خەیاڵم هـەر هـا جـەلای تـو فێکرم ذکری تون ئەر شەوەن ئەر ڕو

ئەمە بە کورتی باسی شەش سەحراکەی سولوك بو کەکرا، بەڵام ئاخرین پلەی

عێرفان که موريد به تێ پەڕين لێی ئەبێتە مورشێدی کامڵ سەحرای (فنا)یە ئەڵێن: «فنا از خودی خود رستن است و بقا بـه حـق پـیوستن است» لە بـیرو بـاوەڕی عارێفەکانا سالێك ئەگا ئەو پایەو مەقامە کەوجودی نامێنێ. یەك سەر فانی ئەبێ!

«پس عدم گردم عدم چون ارغنون» گـویدم کـه انـا الیـه راجـعون»

وە لە خویەوە هێزو دەسەڵاتێکی نابێنی، ئەمەش بەو مانایە نیـیە کە مـەجبور بێو ئەوکارە بکاکە پێ وتراوە. مانای ئەوەیە خوشەویستی یەکەی وای پێ ئەکا لە بەرامبەر بە مەعشووقەکەی خوی بە هیچ نەگرێت. لە بەر ئـەوە خـوی بـە فـانی ئەبینێو خوای گەورە بە باقی.

ئیمە گشت فانی هەر ئـەون بـاقی نازون وە بازوی پڕ نەیروی ساقی

ئەمجا جوانتر ئەوەیە کە فانی بون لەگەڵ باقی بونە لە بەر ئەوەکە خوا هەر بووەو هەر ئەمێنیو سالێك بە فانی بون لەو ذاتە ئەگاتە پایەی بەرزی بەقا:

«جە شەو هەوارگەی فەناو یـەردە پای هەردەی بەقا یاتاغگە کەردە»

شایانی باسە کە عارێفەکان بڕوایان وایە کاتێ کە موريد ئەگا بە مەقامی فـەنا بەلایو خەوفـو ڕجا نامێنێ. نە لە عەزابـی جـەهەننەم ئـەترسێو نـە هـیوای بـە بەهەشت هەیە!

عارێف تەنها لێقای ئەوێتو بیر لە لێقا ئەکا:

«کای دڵم نەگـیج مـەوج فـەنادا مۆلەقەن نەبەین خەوفـو ڕجادا

لە سەحرای فەنا لووتکەیکی بەرز هەیە. ئەم لووتکە ئەوەیە کە لە دوای ئەوە. عاریف فانی بو ئیرادێیك بو خوی نابینێو بە نێهایەتی (توکل)ەوە خوی ئەدا بە دەستی خواو بە سەر لوتکەی بەرزی (رضا) ئەگات. ئەو مەقامیشە وایە کە هەرچی خوا بیەوێت ویستی ئەم بووەو هەرچی ئەم بیەوێت خوا ئەوە ئەنجام ئەدا.

«هەر جزوێم پەی وێم مەست لێقاین هەر یو ئـامادەی ڕەضـای قـەضاین»

یان به قەولّی مولانا خالیّد: «ئەر بسو چنیم وەر بەخشیم گوناه رەضا رەضای تون الحکم الله».

جا لەسەر ئەم لوتکەیە جیاوازیّکی لە نیّوان وەفاو جەفادا نیە، لەبەر ئەوە کە هەر دویان لە لای خوشەویستە کەیەوە دیّن کە (هر چه از دوست رسد نیکوست)

جوانتر ئەوەیە مەولەوی بڕوای وایە لە دوای فانی بون ئیتر کەس نازانیّ عارّف خوّیەتی یا کو یارە! یانی جیاوازیّیك لە نیّوان عاریّفو یار یان بـلّیّن عـاشیّقنو مەعشوقدا نابینیّت:

مەسم کەرو جام بادەکەی سەرشار تـا کـەس نـەزانـو مـنەنان یـا یـار!

لە ئاخرەوە سیّ دیّڕ لە شیّعرەکانی مامۆستا لە پیّش چاو دیّنین کە ئەفەرمیّ:

«هـەر کـەسیّ دانش نـە فـامش نـەبو بـیـنی عـرفانش زو کـامش نـەبو»

«گـرفتی دەمـاخ نـەدابـو پـەرداخ پەی پەی بوی ئازیز مەیو وە دەمـاخ»

«چەی بوی گیان بەخشە بیّ بەشمەمانە ئی سـوبحە خـاسەوە فـرسەت زانـە»

ئیتر سوپاس لە هەمو لاییك

شخصیت عرفانی مولوی کرد

استاد محمد تقی جعفری

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدنا و نبینا محمد و علی آله الطیبین الطاهرین و اصحبِه الکرام اجمعین:

این مقاله بیانی است مبسوط از سخنرانی که اینجانب دربارهٔ عالم عارف مولوی کرد در شهر سقز ایراد نموده‌ام:

شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طبیب جمله علتهای ما

ای دوای نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

اگر صابحنظران قرون و اعصار گذشته و اگر شعرای عالیقدر و فلاسفهٔ شرق و غرب برای برداشتن قدم در توضیح و اثبات ارزشهای انسانی، نتوانسته باشند تفسیری پیرامون عشق حقیقی سازنده بر عرصهٔ افکار بشری عرضه کنند. هیچ گامی در ساختن کاخ باشکوه انسان شناسی بر نداشته‌اند بیایید برای شناخت این یگانه پدیدهٔ با ارزش عالم هستی تأخیر نکنیم. روزی که از جهل آدمیان دربارهٔ این عامل بزرگ کمال گرایی می‌گذرد و معرفت او دربارهٔ این نیروی الهی به تأخیر می‌افتد، به عقب‌ماندگی آنان از قرار گرفتن در جذبهٔ کمال می‌افزاید. مگر نمی‌دانیم که:

عشق امر کل رقعه‌ای او قلزم و ما قطره‌ای او صد دلیل آورده و ما کرده استدلالها

مگر کسی می‌تواند بدون اِشراف «من» به جمال ملکوتی هستی که نتیجهٔ مستقیم عشق است، هدف و نقش و درس مقصود از عالم وجود را بفهمد: ـآری

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سر آید ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی

از هم اکنون تاریخ بشری را بدست بگیرید و با کمال خلوص و جدیت آن را ورق بزنید، خواهید دید چه در شرق و چه در غرب، خواه دیروز و خواه امروز هیچ قدمی برای پیشرفت انسانیت بدون عشق حقیقی برداشته نشده است. خداوندا تو میدانی و آن صاحبنظران در علم (پیشگامان معرفت عالی انسانی)، که خودکامگان خودپرست از آن هنگامی که کلمهٔ عشق را در جذبه‌های شدید حیوانی تنزل دادند، و انسانهای کمال‌گرا را از چنین عاملی نیرومند برای «گردیدن»های تکاملی محروم ساختند، چه خیانتی به بشریت روا داشتند!!

شما اگر در آثار علمی و عرفانی شخصیت بزرگ مولوی کرد که امروز بیاد او این مجمع پر ارزش تکشیل داده شده است دقت کنید، بدون تردید باین نتیجه خواهید رسید که این عالم عارف از کاروانیان آن عشق حقیقی سازنده بوده است که سخنانش آنهمه دلنشین و مبتنی بر اصول با اهمیت است. در این موقع از تاریخ که در حدود یک قرن از وفات این مرد بزرگ می‌گذرد، دور هم جمع شده و می‌خواهیم بگوییم: ما هرگز حمایتگران ارزشهای انسانی، معرفت برین، عرفان مثبت، و عشق والا. و عشاق راستین آنها را فراموش نکرده و نخواهیم کرد، اینست فرهنگ اصیل ما، اینست فرهنگی که جامعهٔ ما را از افسردگی و یأس و غوطه‌ور شدن در لجن‌زار شهوات حیوانی حفظ خواهد کرد.

شما فضلاء و صاحبنظران که از راههای دور و نزدیک توفیق حضور در چنین جمع معنوی را پیدا کرده‌اید، همگی یک هدف و یک سخن دارید و آن اینست که ای مولوی کرد عزیز، ما هرگز تو را فراموش نخواهیم کرد. زیرا با فراموش کردن تو و امثال تست که ما به بیماری بنیان کن «از خود بیگانگی» مبتلا می‌گردیم.

اینجانب می‌خواستم در این جلسهٔ با عظمت دربارهٔ سیر عرفان در اسلام

صحبت کنم، البته می‌دانید که چنین بحثی بسیار طولانی و نیازمند جلسات متعدد است. لذا بر آن شدم که تا آنجا که در مقدور اینجانب است، دربارهٔ شخصیت این مولوی عزیز مطالبی را بیان کنم. اولین شخص فاضل و دانشمندی که من دربارهٔ مولوی کرد از او اطلاع پیدا کردم، عارف محقق برهان‌الدین حمدی بود که در تهران در منزل اینجانب در خیابان خراسان با ایشان دیدار فراموش ناشدنی داشتم. آن عالم بزرگ شمّه‌ای از امتیازات علمی معرفتی مولوی کرد را مطرح نمودند که مباحثی بسیار جالب پیرامون آنها با هم داشتیم. شخصیت علمی و معرفتی دوم که پیرامون شخصیت مولوی کرد، مقداری گفتگو داشتیم و مطالب مهمی از آن شخصیت بزرگوار شنیدم دانشمند محترم جناب آقای دکتر ستوده بودند که اظهارات مفیدی در امتیازات مولوی کرد متذکر شدند. سپس بعضی از دوستان فاضل با ارائهٔ بعضی از آثار قلمی مولوی بآشنائی ما با مولوی افزودند. و بدینوسیله اینجانب از همهٔ آن عزیزان تشکر می‌کنم.

برای بیان یک مطلب بسیار با اهمیت از فقید علم و معرفت مولوی کرد، یک مقدمهٔ مختصری را عرض می‌کنم و آن اینست که گاهی یک جمله یا یک بیت بقدری دارای محتوای عالی می‌باشد که انسان مطلع و آگاه را در شگفتی فرو می‌برد. عظمت محتوای مزبور گاهی به درجه‌ای می‌رسد که انسان می‌تواند به جرأت بگوید که اگر گویندهٔ آن جمله یا آن بیت در همهٔ طول عمرش تنها این جمله یا آن بیت را گفته و چیزی غیر از آن نگفته است چنین شخصی شایستهٔ حفظ مقام علمی و معرفتی در تاریخ می‌باشد. یعنی این مطلب می‌تواند جاودانگی شخصیت علمی و معرفتی گویندهٔ آن را تضمین کند.

بعنوان مثال جملهٔ زیر را مورد دقت قرار بدهید:

«از توانائی انسان بود که بجای آنکه عدالت را قدرت، و عادل را قدرتمند بداند، بر عکس، قدرت را عدالت و قدرتمند را عادل تلقی کرده است!!»

این جمله بخوبی نشان می‌دهد که گویندهٔ آن تا حدّ زیادی با انسان‌شناسی سر و کار داشته و از آن معلومات که پیرامون انسان به دست آورده است، عصارهٔ بسیار مفید که در جملهٔ فوق دیده می‌شود، از معلومات خود حاصل نموده است و این عصاره کافی است که گویندهٔ آن را بعنوان یک انسان‌شناس [از بعد ارزیابی «قدرت» در زندگی او] در تاریخ ثبت و ضبط نماید. اکنون چند بیت زیر را هم توجه فرمایید.

تو بی‌خبری بی‌خبری کار تو نیست هر بی‌خبری را نرسد بی‌خبری

قطعی است که چنین مضمونی موجی از دریای معرفت کلانی است که در درون گویندهٔ در شکل شعر مزبور سر کشیده و برای افکار آگاهان بشری عرضه شده است. گویندهٔ بیت مزبور می‌خواهد بگوید: گفتن «نمیدانم» یا «این جهان جایگاه حیرت است» کار هر جاهل بی‌خبری نیست، بلکه حیرت و بی‌خبری والا شایستهٔ کسی است که با نگرش‌های علمی و معرفتی از انعکاس ذهنی محض صور محدود موجودات بالاتر رفته و در جاذبهٔ آن فروغ ملکوتی که به عالم هستی می‌تابد و هیچ حد و مرزی ندارد، قرار گرفته و از محدودیتهای ادراکات رهایی یافته و در عالمی فراتر از ماده و مادیّات مدهوش شده است. و این همان مقام والای معرفت است که نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن مقام را از خداوند سبحان مسئلت نموده است: «رَبِّ زِدْنِی تَحَیُّرا» (خدایا بر حیرتم بیفزا) این همان حیرت والا است که عطار می‌گوید:

مرد حیران چون رسد این بارگاه در تحیر مانده و گم کرده راه
گم شود در راه حیرت محو و مات بی‌خبر از بود خود وز کائنات
هر که زد توحید بر جانش رقم جمله گم گردد ازو او نیز هم
هر که در دریای کل گم بوده شد دائما گم بوده و آسوده شد.

و بقول مولوی:

حیرتی باید کـه روبـد فکـر را خورده حیرت فکر را و ذکر را

یک مثال دیگر را در نظر می‌گیریم:

دو سر هر دو حلقهٔ هستی به حقیقت بهم تو پیوستی

واقعاً جا دارد دربارهٔ توضیح و تفسیر معانی این بیت کتابی مستقل تالیف شود و انسان را از عـظمت و ارزش وجـودی خـود مـطلع بسـازد. شـما بـرای حـلّ اساسی‌ترین مسائل انسان، چه در روانشناسی چه در اخلاق و مذهب، و خواه در ابعاد و استعدادهای متضاد انسانی [که قابل تفسیر و توجیه با قوانین حاکم در طبیعت نیستند] اگر معنای بیت فوق را دریافت نـنمایید هـیچ راه حـل مـنطقی نخواهید داشت تو که ای انسان در مرز طبیعت و ماورای طبیعت قرار گرفته و از هر دو قلمرو عالیترین نمونه‌ها را داری چرا و به چه علت تنزل نموده و در چاه طبیعت خود را به محاصره انداخته‌ای!!

در چاه اندُستی چرا ای یـوسف‌جان بگذار این چه را و برگیر این رسن را

برو بالا و به جایگاه خویشتن که مـرز طـبیعت و فـوق طـبیعت است، تـا بـا تکاپوی قانونی رهسپار کوی جاذبیت ربوبی شوی. معلوم است که گویندهٔ چنین بیتی شاعر حرفه‌ای و سوداگر نبوده است. بلکه دریایی از معرفت «دربارهٔ انسان و طبیعت و فوق طبیعت در درون او بوده است که معنای بیت مورد بحث موجی از آن است.

اینک بپردازیم به تفسیر یک بیت فوق‌العاده عالی از مولوی کرد که واقعاً موجی شگفت‌انگیز از دریای معرفتی او است:

بـــــیاموزش رمـــــوزات ادب را ببخش ای بوالعجب این‌بوالعـجب را

این مرد بزرگ در حال نیایش مخلصانه بـه خـدا چـنین عـرض مـی‌کند کـه

خداوندا، تو با احسان وجود بی‌نهایتت، موزات فروغ بخش ادب را به این بندهٔ ناچیزت تعلیم فرما. ای خداوند اعلاء و شگفت‌انگیز این موجود شگفت‌انگیز را مورد بخشایش و عنایت قرار بده.

معنای این بیت چنین ایت که ای خداوندیکه ذات اقدس تو موجب شدیدترین شگفتی‌ها است، ای پروردگار فیاض که صفات ربوبی تو برانگیزندهٔ بینهایت شگفتی‌ها است، ای خدای بی‌نیاز مطلق که عظمت‌هایت موجب شگفتی بیکران و اعجاب بی‌پایان است، این بندهٔ مورد شگفتی را از حیث ناچیزی و محدودیت و قرار گرفتن در مجرای زوال و فنا، مورد بخشش و عنایات الهی‌است قرار بده.

این توجه ملکوتی شبیه بآن توجه الهی است که می‌گوید: «در عالم هستی یک «من» (ذات) بی‌نهایت کوچک وجود دارد که انسان نامیده می‌شود. هم در این عالم یک «من» (ذات) بی‌نهایت بزرگ وجود دارد که خدا نامیده میشود. در ارتباط قرار دادن این دو بی‌نهایت در حال معرفت نماز نامیده میشود. از عبدالحمید ابن ابی الحدید دو بیت زیر نقل شده است که می‌گوید:

فِیکَ یا أُعْجُوبَةَ الْکَوْنِ غَدا الْکُفْرُ کلیلاِ أَنت حیرتَ ذَوی اللُّبَ وَ بلبَلَت الْعُقولاٰ

کُلَّمٰا قَدَمَّ فکری فِیکَ شِبْراً فَرَّ میلاً نٰاکِصاًیَخْبَطُ فِی الْعمیٰاءِ لاٰ یَهدِی سَبیلاً

ملاحظه میشود که ابن ابی‌الحدید هم کلمهٔ اعجوبه[1] را که از مادهٔ عجب است دربارهٔ خدا مانند مولوی کرد به کار برده است. من بیت مورد بحث و تفسیر را از مدتی قبل دیده بودم و بار دیگر در همین شهر علم و ادب که توفیق حضور در بزرگداشت مردی بزرگ را بدست آورده‌ایم، دیدم و مقداری درباره آن به

۱ـ دربارهٔ تو ای اعجوبهٔ هستی فکر آدمی درمانده است. تویی که صاحبان عقل را متحیر نمودی و عقول را به اضطراب انداختی. هر گاه فکر من وجبی بطرف تو حرکت کرد یک میل به عقب فرار کرد در حالیکه در ظلمت کوری گم شد و راهی را پیدا نکرد.

فکر فرو رفته‌ام و همان معنایی که عرض کردم بطور عمیقتر و مشروحتر بنظرم رسید که در این بحث محدود نتوانستم مطرح نمایم. بیت دیگری در همین مأخذ که بیت مورد تحقیق را از آن در آورده و بررسی نمودیم، وجود دارد که محتوای آن همان برهان لمّی است که فیلسوفان و حکمای و عرفای عالیقدر آن را مطرح نموده‌اند. مولوی حکیم کرد چنین می‌گوید: که اگر ما مفهوم عالی آن ذات اقدس را دریافت کنیم، بداهت وجود واقعی او را درک خواهیم کرد. این همان برهان لمّی کمالی یا وجوبی است که در منابع اسلامی آمده است مانند دعای صباح امیرالمؤمنین علی علیه السلام «**یا مَنْ دَلَّ عَلٰی ذاتِهِ بِذاتِهِ**» ای خداوند که دریافت ذات او وجود ذات او را اثبات می‌کند) و در کتاب تحفة الحکیم محقق بزرگ و مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی قدس سره چنین آمده است:

۱ـ مٰا کٰانَ مُوجُودا بِذٰاتِهِ بِلاٰ حِیْثُ هُوَ الْوٰاجِبُ جَلَّ وَ عَلاٰ
۲ـ و هُوَ بِذاتِهِ دلیلُ ذٰاتِهِ أَصْدقُ شٰاهِدِ عَلٰی اثْبٰاتِهِ
۳ـ یَقْضی بهذا کُلُّ حَدْسِ صائِبٍ لَوْ لَمْ یَکُنْ مطابِقٌ لِلْواجِبِ
٤ـ لَکٰانَ أمّا هُوَ لِامتِناعِهِ وَ هُوَ خِلاٰفُ مُقْتَضیٰ طِباعِهِ
٥ـ أَوْ هُوَ لِافتِقارِهِ إِلی السَبَّبْ وَ الْفَرضُ فَرْدَّیتُهُ لِمٰا وَجَبَ
فَالْنطُروا الصَّحِیحُ فِیالْوُجُوبِ یُفْضِی إِلیٰ حَقیقَةِ الْمَطلُوبِ

۱ـ (آنچه که وجود او بدون وابستگی به یک حیثیت، ذاتا، واقعیت دارد، او واجب الوجود جل و علا است)

۲ـ (دریافت آن وجود واجب، خود دلیل ذات او است که صادق‌ترین شاهد برای اثبات او است)

۳ـ هر انسانی که دارای حدس درست و صحیح باشد، چنین حکم می‌کند که

اگر یک حقیقت مطابق با مفهوم و احب‌الوجود (جامع همهٔ کمالات) وجود نداشته باشد.

۴ـ یا بدان جهت است که ذاتاً محال است، چنین فرضی (محال بودن ذات او) خلاف مقتضای ذات او است زیرا آن ذات اقدس هیچ علتی برای امتناع ندارد.

۵ـ یا بجهت آنست که محتاج سبب (علت) است، فرض اینست که دریافت شده ما در مفهوم واجب‌الوجود مصداق واجب است، و تصور نیازمندی آن ذات واجب به علت، منتهی به تناقض می‌گردد.

۶ـ در نیتجه، نظر و دریافت صحیح در مفهوم وجوب، عقل سلیم و آن نظر و دریافت را به حقیقت مطلوب که وجود واقعی آن ذات اقدس است رهنمون می‌شود. این برهان را از فلاسفهٔ مغرب زمین نخست قدیس انسلم سپس دکارت مشروحاً بیان نموده‌اند و پس از آن دو متفکر، لایب نیتر. نیز آن را پذیرفته و تحقیقاتی دربارهٔ آن ابراز نموده‌اند. از شعرای بسیار مشهور که این برهان را آورده‌اند. نظامی گنجوی است که می‌گوید:

کسی کز تو در تو نظاره کند ورقهای بیهوده پاره کند
نشاید ترا جز به تو یافتن عنان باید از هر دری تافتن
بسی منزل آمد زمن تا به تو نشاید ترا یافت الا به تو

عرفی شیرازی می‌گوید:

جمعی ز کتاب و سخنت می‌جویند جمعی ز گل و نسترنت می‌جویند
آسوده جماعتی که دل از همه چیز برتافته از خویشتنت می‌جویند

مطلبی را در این مورد که بنظر اینجانب بسیار با اهمیت است، برای مقام روحانیت و اساتید و صاحبنظران ارجمند عرض می‌کنم در دوران تحصیل در نجف اشرف با دانشمندی عالیقدر بنام آقای دکتر احمد امین که از ریاضیدانان

نامدار و اصلاً ایرانی بود آشنا شدم، بطوریکه هر وقت ایشان به نجف می‌آمد یا اینجانب به کاظمین می‌رفتم، دیداری با هم داشتیم. ایشان در دانشگاه بغداد از اساتید ممتاز و مورد توجه مقامات علمی بودند. روزی در صحن کاظمین علیهما السلام با هم مشغول قدم زدن بودیم، ناگهان چشم ایشان به شخصی خورد که مصمم و بسیار وضع ژولیده‌ای داشت مرحوم احمد امین او را به من نشان داد و گفت: ایشان را من صدا می‌کنم، با همدیگر گفتگویی داشته باشیم[۱] بعداً آقای امین او را با این نام صدا زد: شیخ حسن، شیخ حسن، ایشان آمد به طرف ما بعد از سلام و احوالپرسی، آقای امین به او گفت: **بِمَاذا تَسْتَدِلُّ عَلَى وُجُودِ اللهِ**؟ (با کدامین دلیل وجود خدای را اثبات می‌کنی؟) شیخ حسن گفت: **بِسُؤالِكَ هٰذا**؟ (یعنی با همین سؤال که تو کردی) این پاسخ را داد و به آقای امین گفت: «ربع $\frac{1}{4}$ دینار را بمن بده» مرحوم امین، هم ربع دینار را به او داد و او گرفت و رفت. مرحوم امین از من پرسید معنای جملهٔ ایشان (همین سؤال که تو کردی) چیست؟ من به آقای امین گفتم برویم آن گوشهٔ صحن بنشینیم تا چیزی که بنظرم می‌رسد، عرض کنم.

من جملهٔ شیخ را چنین تفسیر کردم که لازمهٔ سؤال شما دربارهٔ استدلال به وجود خدا، اینست که شما [و هر کسی که چنین سؤالی به ذهنش خطور کند] اینست که مفهومی از لفظ جلاله الله که واجب‌الوجود و دارای، همه صفات کمالیه است، در ذهن سئوال کننده دریافت شده است و بدیهی است که اگر این مفهوم برای کسی قابل درک و دریافت بوده باشد. چون وجود فعلی در مفهوم واجب‌الوجود، واقعیت دارد، باید وجود خداوند را تصدیق نماید وگرنه سئوال

۱ـ آقای امین پس از گفتگو با ایشان به من گفتند: من با او در دورهٔ فوق لیسانس ریاضی و مراحل عالی دانشگاهی بودیم در یکی از کشورهای خارج و ایشان یک دانشجوی ممتاز بود بعدها مبتلا به ناراحتی عصبی شد و ترک تحصیل کرد، با اینحال، هم اکنون نیز مطالب علمی و فلسفی عالی در مغز او وجود دارد که قابل استفاده است.

کننده مفهومی دیگر غیر از واجب‌الوجود را تصور یا دریافت نموده است. و این مطلبی است که شخصیت‌های بزرگی از شرق و غرب آن را مورد توجه قرار داده‌اند و از منابع اسلامی هم می‌توان اثبات کرد. مطلبی هم دربارهٔ جامعیت عالم عارف مولوی کرد عرض می‌کنم: آثار قلمی آن شخصیت بزرگ اثبات می‌کند که از جامعیت علمی و کلامی و فلسفی و عرفانی و ادبی و تفسیر قرآنی برخوردار بوده است. این یک پدیدهٔ محال نیست، تنها کاری که باید کرد اینست که ما باید اهمیت و عظمت شخصیت انسانی و استعدادهای شگفت‌انگیز او را برای دانش‌پژوهان و جوانان خودمان طرح و مورد تحقیق و بررسی قرار بدهیم و برای آنان اثبات کنیم که اگر شخصیت انسانی و استعدادهای او تقویت و به فعلیت برسد، نمیتواند در عین حال که با نگرش علمی محض به جهان هستی می‌نگرد، با دید فلسفی نیز آن را مورد بررسی قرار بدهد در عین حال یک انسان مذهبی وارسته و عارف شایسته بوده باشد. این سخن غلط که امروزه گفته میشود: برای شناخت واقعیات نمیتوان با عینک‌های متفاوت (علمی، فلسفی، مذهبی و عرفانی) نگریست ناشی از عدم تقویت شخصیت و به فعلیت نرسیدن استعدادهای انسانها است. نه اینکه نگرش‌های مزبور امکان پذیر نیست. در سالهای گذشته برای حضور در یک سمینار بین‌المللی برای بزرگداشت ابن سینا در دهلی نو ـ هند ـ رفته بودیم. روز پنجم که آخرین روز سمینار بود، از اینجانب خواسته شد که نظر خود را دربارهٔ سمینار بیان نموده و یک جمله هم پیرامون شخصیت ابن سینا بگویم.

وقتی که نوبت ما رسید پشت میز سخنرانی قرار گرفته، چنین گفتم: اما نظریهٔ ما دربارهٔ سمینار، باید عرض کنم سمینار بسیار عالی و در حدّ شایستگی ابن‌سینا برگزار شد و امیدواریم از همهٔ شخصیت‌های سازندهٔ تاریخ اینگونه تجلیل و تعظیم به عمل آورده شود. اما دربارهٔ ابن‌سینا باید عرض کنم در این پنج روز

سمینار که دانشمندان ارجمند از کشورهای مختلف در آن شرکت کرده بودند، از فعلیت رسیدن چند استعداد بسیار مهم ابن‌سینا سخن بمیان آمده و تحقیقات بسیار عالی دربارهٔ آنها ارائه شده است. محصول این تحقیقات چنین است که بعضی از دانشمندان حاضر در جلسه، جنبهٔ علمی ابن‌سینا را مانند پزشکی بخوبی اثبات کردند. بعضی دیگر جنبهٔ فلسفی ابن‌سینا را در حد بسیار بالا مطرح کردند. جمعی دیگر مذهبی بودن او را که آیا شیعه بوده است یا سنی یا اسماعیلی برخی از دانشمندان عزیز مقام عرفان والای ابن‌سینا را مخصوصاً از نمط‌های آخرین الاشارات و التنبیهات با وضوح کامل به ثبوت رساندند. و ما باید این قضیهٔ ویرانگر را که علم و فلسفه و مذهب و عرفان با یکدیگر نمی‌سازند از مغز مردم جوامع خود دورکنیم. زیرا همهٔ ما در این سمینار پر ارزش مشاهده کردیم که در شخصیت ابن‌سینا همهٔ این ابعاد جمع شده است و در تاریخ جوامع اسلامی این شخصیت‌ها اگر چه در اقلیت بوده‌اند ولی به فراوان قابل مشاهده می‌باشند. جمله‌ای هم در پایان سخنانم به جوانان عزیزمان عرض می‌کنم: جوانان عزیز، فرهنگ جامع و با عظمت اسلام، همین بود که نمونهٔ آن را در این جلسات بسیار با ارزش پیرامون یکی از پیشتازان فرهنگ اسلامی (مولوی کرد) مشاهده می‌فرمایید. شما با تحقیق در فرهنگ جاودانی اسلام است که هویت و عزت و استقلال و جاودانگی خود را در تاریخ حفظ خواهید کرد. شما جوانان عزیز چه بخواهید چه نخواهید آینده در انتظار شما است. از خداوند متعال عزت و شرف و اعتلاء جوامع اسلامی را مسئلت می‌دارم.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

زبانهای ایرانی و جایگاه زبان کردی در آن

دکتر فریدون جنیدی

ستایش کنم ایزد پاك را — که بینا و گویا کند خاك را
به مویی دهد مالش نره شیر — کند پشه بر پیل جنگی دلیر
جهان را بلندی و پستی تویی — ندانم که ای هر چه هستی تویی

با افتخار از شرکت در جمع دانایان کردستان سخن را از زنده کننده «عزت»، «شرف»، «حمیت»، «ناموس»، «فرهنگ» و جلالت ایرانیان فردوسی طوسی آغاز کرده‌ام که نخستین کسی است درباره پیدایی نخستین تیره ایرانی که کردان باشند در شاهنامه از کردان یاد کرده است موضوع سخنی که بنده بر این کنگره محترم پیشنهاد کرده بودم زبانهای ایرانی، جایگاه زبان شیرین و زیبای کردی در میانه آنها است منتهی از دیرزمان تاکنون بسیاری از فرزانگان و دانشمندان در این‌باره سخنانی گفته‌اند که اگر من بخواهم همه آنها را تکرار بکنم برای شما عزیزان سردرد می‌آورد شما خود بهتر میدانید اگر در شاهنامه اولین عنصر ایرانی کرد شناخته شده کرد خودش بهتر میداند که جایگاه زبانش در کجا است. بنابراین به کوتاه سخنی مجد بسنده خواهم کرد، نیاکان ما، نیاکان همه آریائیان در سرزمینی می‌زیسته‌اند که بنا بگفته مینوی خرد در آن سرزمین ده ماه تابستان، ده ماه زمستان بوده است، در آن ده ماه هم زمین سرد. آب سرد گیاه سرد بوده است هنگامی که رمه گوسفندان افزوده گشت مردمان بسیار گشتند چهارپایان و ستوران فراوان شدند توده‌های سرخ آتش افزون گردید آریائیان به سوی نیمروز

زمین راگشودند. این گشایش زمین یعنی تصرف زمینهای بیشتر برای زندگی بهتر سه بار در طول سیصد سال به گفته شاهنامه ادامه پیدا کرد. در خاک گرامی کردستان نخستین پدیده برترین دست‌آورد هنر و اندیشه و فرهنگ مردم جهان پیدا شده است. باستانشناسان دست‌یابی به سفال را بزرگترین پدیده فرهنگی جهان بشمار می‌آورند زیراکه از خاک سبک فراهم کرده‌اند یعنی آجر و به زبان فارسی باستان آگورو از آن آگور سرای و خانه ساخته‌اند. در آن زندگی با آسایش داشته‌اند، حقیقتاً در جهان باستان بزرگترین پدیده فرهنگی و دانشی بشمار می‌رفته است معماران باستانشناسان جهان غرب همه جا از این پدیده در میان رودان یا بین‌النهرین و مصر سخن می‌گویند دره‌نیل، با شگفتی می‌گویند که معلوم نیست که بر اثر چه پدیده یکباره در هزاره‌های سوم و چهارم پیش از میلاد در میان رودان و دره نیل سفال پیدا شد یکجا پیدا شد.

فتح اولالولباب اگر در مصر و میان رودان سه یا چهارصد سال پیش از میلاد یعنی پنج تا ۶ هزار سال پیش از این سفال پیدا شده است، ما در گنج دره هفت‌سین کرمانشان کردستان سفال ۱۰۴۰۰ ساله داریم، یعنی چهار هزار سال پیش‌تر از آن ایران و کردستان به بزرگترین پدیده فرهنگ جهان یعنی سفال دست پیداکرده است پس معلوم شد که چگونه در دره نیل و میان رودان سفال پیدا شده. از کردستان رفت. البته اینکه ما می‌گوئیم از کردستان رفت این نام امروز کردستان است آن زمان بنام کردستان نبود در تاریخ همسایگان ما در تاریخ‌های بابلی همه جا از سرزمین ایران بنام گوتیون یاگوتی یا نژادگوتی یاد شده است.

بزبان شیرین کردی بآهن ئاسن گفته میشود، کوهی که نخستین بار از آن آهن بدست آمد در جهان بشری کوهی که زادگاه نیشتمان شماکردان و البته لران

غیور است، نوشته‌های بابلی چنین می‌گوید که باشندگان پشت کوههای کور بنام نژاد گوتی نامیده میشود. باری تمام ایران از نظر آنها گوتی یا گوتیون بوده است. گوتی چیست در زبان پهلوی گودرز بنام گوترز نامیده میشود. گوتی یعنی نژاد گودرز. گودرز یعنی نیای شما گودرز پیرکه همواره در شاهنامه از او با عزت و احترام نام برده میشود، نیای بزرگ شما کردان جهان است.

شما می‌دانید که بعد از زال گودرز بزرگترین شخصیت ایرانی بشمار می‌رفته است و همواره در رأس انجمن مهیستان یعنی بزرگان ایران قرار داشته و سخن او را پادشاهان خودکامه می‌پذیرفتند. اگر پادشاه اشتباهی می‌نمود گودرز پادشاه را توبیخ میکرد. راست نیکی همه‌ی شما بیاد دارید. بزرگان شما همه در خانه‌ها شاهنامه میخوانند. متاسفانه بر اثر تبلیغات منفی آن رژیم منفور گذشته شاهنامه بصورت افسانه درآمده بود که باید بآن اعتنا نکرد. چندی است که از خانه‌های کردستان، لرستان، بقیه مرزهای ایران دور افتاده و باز باید برگردد به ما. در آن زمانیکه رستم بر اثر خودکامگی کاوس بارگاه را رد می‌کند و می‌گوید که من نخواستم مثل کاوس خدمت بکنم، به ایرانیان می‌گوید که شما هر کدام فکر خودتان را بکنید من رفتم بزرگان ایران در مجلس مهیستان کاوس یعنی پادشاه خودکامه آشوبگر را محاکمه می‌کنند. تنها کسی که می‌تواند این نتیجه محاکمه را بگوش آن پادشاه خودکامه برساند گودرز پیر بود یعنی نیای شما است.

گودرز می‌فرماید که:

همی بینم اندر جهان تاج و تخت — بزرگان و شاهان بیدار بخت
چه کاوس خودکامه اندر جهان — ندیده کسی از کهان و مهان
یک اندیشه او همین مرز نیست — تو گوئی به سر اندرون مرز نیست
چو دیوانگان است بهپوش و رای — بهر آید بجنبد ز جای

درود بر شما که فدای نیای خودتان راکه در شاهنامه آمده از زبان بنده که خاک

کردستان هستم شنیدید، برای گودرز ابراز احساس کردید.

بنده برای ادامه سخنم نیاز به سکوت کامل دارم چون سخن از نیاکان ما است ... تذکر دادند که درباره مولوی کرد باید صحبت کنم سخن من درباره زبانهای ایرانی و جایگاه زبان کردی و جایگاه کردان در زبانهای ایرانی است.

از آقای دکتر مجیدزاده یکی از استادان بزرگ باستانشناسی دانشگاه تهران که از زمره نخستین کسانی است که باستانشناسی به شیوه ایرانی کرده است. و به شیوه گورکنان خارجی شنیدم که ما نوعی از سفال را پیدا کرده‌ایم که زادگاه آن کردستان است و از کردستان سرازیر شده بسوی لرستان تا بسوی بلوچستان و تقریباً سرتاسر مرز ایران را گرفته.

یعنی اینکه فرهنگی که در این سرزمین شما حدود ۵ هزار سال پیش ۷ هزار سال پیش موجود بوده سرتاسر ایران را گرفته در شاهنامه هم همین موضوع آمده گودرزپیر دارای ۸۰ پسر هست یعنی اینکه نژاد کرد در سرتاسر مرز ایران پراکنده شده‌اند و نژاد کرد حافظ مرز ایران بوده است و ایران بزیر پای ستوران نیاکان شما حفظ شده، این است که در سخنی که هژیر یعنی اندیشه هژیر که در زمان برخورد با سهراب می‌کند. از اندیشه‌ایکه مبادا گودرز و گودرزیان از بین بروند با خود می‌اندیشید که چون گودرز و ۸۰ پورگزین / همه نامداران با آفرین.

به ایران نباشد تن من مباد همی دارم از مو بد پاك یاد

دگرگون شود از کمنده چمن وبیخ و سرو سزد گر کیا را نگوید یبر

بیخ سرو یعنی گودرز یعنی نیای شما حالا اکنون که رسیدیم به این مطالب به جایگاه گودرز یعنی گودرزیان یعنی نیای شما کردان کجا بوده ببینم که جایگاه زبان شما کجا است.

چند سال پیش که آقای بوده که این .... سخت گوش ما آغاز بکارهای اخیرشان کرده بودند تشریف آوردند به دفتر بنیاد نیشابور و من مشغول فراهم

کردن این کتاب خودآموز سانسکریت بودم که نوشته ..... و ایشان باز کردند چند تا واژه را نگاه کردند. و گفتند نه اینها سانسکریت نیست، گفتم شما از کجا میدانید که سانسکریت نیست گفت برای اینکه واژه کردی توش ندارد، گفتم باز نگاه کنید واژه این نزدیک کردی توش پیدا می‌شود نگاه کردند و چند واژه پیدا کردند. که بعضی واژه‌های لهجه کردی با سانسکریت به هم نزدیکند این احساس قطعی یک کرد که زبان من در همه جای ایران بزرگ باستان بوده همان موید تائید شناسنامه ما که شاهنامه فردوسی باشه می‌باشد.

ایشان یک کتابی نوشته بود واژه‌های همانند در کردی و پهلوی بود دید، که این کتاب ناقص است فارسی باستان را هم اضافه کرد بعد باز دید که هنوز کامل نیست اوستا را نیز اضافه کرد (کتاب الان دست من است) اگر واژه‌های کردی در زبان فارسی باستان همانند دارد و در زبان اوستایی هم همانند دارد و ریشه‌اش در آن زبانها هست یعنی زبان شما همانطور که استاد عزیز ما فرموده‌اند از فارسی جدا نیست و این ضعفی که اندیشه‌های امپریالیزم در روان ما جاری کرده توجه نکنید با فرزانگی و خرد بیاندیشید زبان شما در همه زبانهای ایرانی نمونه دارد و ریشه دارد و همسانی دارد مثلاً شما به گنجشک می‌گوئید مه‌لیج یا مه‌لیجه ک.

در زبان راجی اسم زبان راجی که یکی از زبانهای مرکزی ایرانی است و در آنجا به گنجشک می‌گویند یلج و در زبان مازندرانی به گنجشک می‌گویند میچکا البته اگر از کاپسوندش بگذریم میشود میچ اینرا بدانید که در زبان سانسکریت موش، موشکه نامیده می‌شود و بمعنای دزد است، چون موش جانوری است که مرتباً کارش دزدی از آذوقه خانواده است خوب این میچکای مازندرانی که نزدیک به موشکه ساسنکریت هست یعنی موش هوا شما بسیار شنیدید که گنجشک موش هوا سعدی هم می‌فرماید که:

گـریه مسکین اگر پر داشتی　　تخم گنجشک از جهان برداشتی

یعنی بنابراین این مه‌لیج یا ملیچ یا مه‌لیچه‌ك «شما ریشه در زبان سانسکریت دارد، همانندیهای گویش شما در زبان پهلوی بسیار است یعنی فره همین فره‌ای که شما میگوئید به معنی زیاد در زبان پهلوی زیاد است یك واژه آمیخته بسیار زیبا در زبان پهلوی هست.

(فره‌مو تمنیشنی) یعنی بکمال اندیشیدن «امین» «یا من» یعنی اندیشه بگمن (بفمن) یعنی اندیشه نیك دوشمن یعنی بد اندیش یعنی کسی که نسبت به ما اندیشه بد دارد شما می‌گوئید ده‌ژمن من درست با تلفظ پهلوی البته این ده‌ژ در زبان ارمنی که نزدیك به شما «همسایه شما» تقریباً پیوسته شما هست هم وجود دارد بمیژه در یك واژه خیلی قشنگ که ما آنرا بکار نمی‌بریم.

که می‌گویند: «دوژ باختاوار» یعنی بدبختانه

این همان ده‌ژی است که شما بکار می‌برید ده‌ژ در زبان پهلوی هست در زبان اوستا هم دیده می‌شود پسوند «بد» بنابراین دوژمین که بهترین تلفظ از واژه ده‌ژمن هست یعنی کسی که نسبت بما بداندیش است، واژه ایوار. که صحبت شد درباره‌اش در پهلوی درست بهمین تلفظ ایواره ایوارگا یعنی غروب در اوستا اکیویز ره گزین یعنی نماز هنگام ایوار و این همان واژه ایونینگ انگلیسی هم از همینجا است، در زبانهای ایران باستان قررکد (حررکت) به معنی ورگ و شما بزبان کردی می‌گوئید «ورک» یا ورگ در تلفظهای مختلف در زبان مکریانی می‌گوئید توم یا یعنی تو یعنی ..... درگویشهای دیگر کردی تمام هم گفته میشود، هنوز در زبان به دنیان یزد هم توم گفته میشود در زبان فارسی زبان باستان هم توم بوده، و این یك میان‌بندی است با «خا» ..... گاه گاه ترك می‌شود این میان‌بند البته پیش از «ش» میافتد مثل «خ» آتخش بوده شده «آتش» سیاه‌خش بوده شده سیاوش ارتخشه بوده شده ادرشیر.

این خ که اکنون در زبان فارسی هست در زبان فارسی باستان نبوده در زبان

شیرین کردی هم نیست، یک پیوندی هست در زبان پهلوی «ایها» که از اسم قید می‌سازد خوبتن یعنی یك تن «ته‌نیها» یعنی یک تنانه یک کاری انجام دادن شما به زبان شیرین خودتان می‌گویند «ته‌نیا» یا «تنیا».

در حالیکه در زبان فارسی (ی) افتاده، هباقیمانده شما «ه» راگذاشته و (ی) را نگهداشته‌اید، در زبانهای دیگر ایرانی تا آنجا که من نگاه کردم می‌بینم در زبان نیشابوری ده واژه در این ردیف هست یکی گرسنگی را می‌گویند «گسنیا» و تشنگی را می‌گویند «تشنیا» یعنی گرسنگی، گرسنه بودن و در زبان کردی ته‌نیا باقیمانده در زبان پهلوی به چشم می‌گویند «کاینج» شما در زبان کردی کانی که‌نی، در زبانی یزدکهنه هم من شنیده‌ام در زبان فارسی بصورت خانی باقیمانده چون شما خانیک هم دارید در یکی از لهجه‌هایتان (گویشهایتان) آنهائیکه تهران را می‌شناسند محله‌ای هست بنام «دولاب» یعنی جاایکه با آن دستگاه دولاب و چرخ آب را از چاه میکشیدند یک جائی هست بنام قناب آباد، یعنی جائی که قنات میتوانسته که آبش را برساند و یک جایی هست بنام خانب آباد یعنی آب به سرزمین رسیده و چشمه شده دولاب، قنات آباد، خانی آباد این همان خانیک شما است یاکانی شما است، در زبان اوستایی «ژنه» در گویشهای مختلف کردی ژنیک، .... و زنیک به معنی زانو است.

جالب اینست که زانو تا می‌شود و لولای بدن هست که در زبان شما درست بصورت اوستائی باقیمانده‌ن در زبان نیشابور برای اینجا باقیمانده، اینجا را می‌گویند زنیگچه یعنی زانوی کوچک، این زنیگ همان است که در واژه ..... اوستایی سعنی ده پا باقیمانده که به انسان و به خار پشت آن جانوری که تیر می‌اندازد گفته میشود ..... یعنی ده زانو کسیکه ده زانو دارد زنیگ ژه‌نک و ژنو و ته‌ژنو همه اینها در زبان پارسی‌های باستان باقیمانده تا به اینجا رسیده به زبان پهلوی به اشک می‌گویند «ارس» به زبانهای کردی «ئه‌سرین» «راستیر»

هیتیل به لهجه شمالی، دیروز باندازه کافی درباره از یعنی خیر فاعلی .... شخص صحبت شد من دیگر صحبت نمی‌کنم در زبان کرمانجی یعنی شمال همه می‌گویند «ئەز» در اوستا ئەزم در فارسی باستان ئەز ..... ـ در سانسکریت ..... یعنی من در حالت فاعلی در زبان خیلی ژرف و عمیق سخنانی هم بهمین ترتیب بکار می‌رود، یعنی من در حالت فاعلی می‌شود «ا» «و» «ز» می‌افتد. (ابەشو شەن) یعنی من می‌روم و .... یعنی مرا زد، مراکوفت، ببیند ابەشەشەن، مەبگواتش این در زبان سمنانی باقیمانده همچنین این در زبان ابیانه باقیمانده، بنده در زبان بدخشان شمالی از برادران تاجیك شنیدم که آنجا بصورت ..... اوستائی باقیمانده درست واژەیکه معمولاً دختران و پسران جهان ..... یاد بگیرند باین ترتیب بود ئەزت توام ..... (من ترا دوست دارم) تمام درست تلفظ می‌شود، خوب این از برادران تاجیك هفته پیش شنیدم اینجا هم عرض کنم سعنوان سخنی که میانه سخن خواهم آورد برای شما جالب است که یکی از این سیاستمدارانی که دشمن کرد هست، ده ماه پیش به ازبکستان رفت و در آنجا با دو ترجمان رفت که زبانش را به زبان ازبکی ترجمه کند و به آنها گفت که با شما قوم و خویش هستیم از آنجا پروای این را داشت که به تاجیکستان هم برود، جهان تاجیك پلاکاردهائی درست کردند و آماده شدند که یك راهپیمائی خیلی مفصل داشته باشند و در این پلاکاردها نوشتند که (من نمی‌خواهم نام ببرم چون کنگره فرهنگی است و وارد سیاست نمی‌شوم) ولی این فرهنگ تاجیکستان است جوانان کرد بر این پلاکاردها نوشتند ای شخص تو که برادران کرد ما را در آنجا می‌کشی تو حق نداری به تاجیکستان وارد شوی بیاری یزدان من ده روز دیگر در تاجیکستان خواهم بود، همین احساسات شما را به تاجیك‌ها خواهم گفت و خوب این اصل بیك صورت کهنتر در بدخشان جنوبی مانده که ما را در کتابها ندیدیم تقریباً من ۱۵

روز پیش از عبدالطیف ... که یک شاعر بدخشان جنوبی هست در افغانستان وقتی که درباره آن جمله با ایشان صحبت کردم گفتند که در بدخشان جنوبی می‌گوئیم (ئەس تو می‌بام) ئەس باس که کهنتر از «ز» هست «ئەس تو می‌بنم» ملاحظه میفرمائید یعنی من ترا میخواهم و این واژه ئەز در کردی شمالی باقیمانده کردان ما در خراسان همه بصورت ئەز بکار می‌برند در مهاباد هم تا آنجا که من شنیده‌ام ..... گفته میشود.

درسته، در بخشهای دیگر کردستان (من) جبای (ئەز) و اگر فته همان طور که استاد فرمودند. در اعداد به پهلوی می‌گوئیم (چیوار) به کردی می‌گوئیم (چوار) البته چارە چار هم در گویشهای دیگر کردی هست یعنی زبانهای دیگر کردی اما بخصوص در سورانی چیوار یا چوار گفته میشود.

در اوستائی .....

همه سخنان ما این بود که شما ای کردان در همه جاهای ایران شریک هستید ای جان ایران جانم فدای شما.

دیدگاههای مولوی کرد

عبدالرحمان حسین‌زاده

زوبده‌ی عـه‌قیده‌و خـولاصه‌ی کـه‌لام هه‌ر له تۆ بۆ تۆس حه‌مدو ئه‌نای عـام
هه‌ر خۆتی بو خۆت بۆرهان دیتو به‌س به‌شی خۆی تیکه‌ڵ نـاوێ بکـا کـه‌س
کـــه‌ناره‌ی صـــه‌حرا نـــادیاریه بـینایی عـوقوول ئـاو مـرواری‌یـه
(ضـیق النـفس)یـه هـه‌ناسه‌ی نـایه دانش پـێی ده‌لیـل (عـرق النسـا)یـه
هه‌وره‌که‌ی ڕه‌حمه‌ت ڕووی سه‌مای که‌ره‌م صه‌لات‌و سه‌لام که‌ی که‌م ئـێسته کـه‌م
بـــێرێ‌و بـــڕێژێ بـداوه هـه‌م دا وه‌سه‌ر مـه‌زڕه‌عه‌ی ڕۆحـێ خـاته‌م دا
ســه‌رواز کـاسه‌راوو، هـه‌ر شـه‌تاودا وه‌سه‌ر، سه‌وزه‌ی پاك ئال‌و ئه‌صحاودا
تـا بـدا پـرته‌ووه ســه‌ر وجـوودا ئـیمان له نـاسوار ئـه‌هلی شـهوود دا

و بعد نعمتهای مادی و معنوی پروردگار توانا از آن ابطال و قهرمانانی است که با مجاهدت مستمر و بی‌شائبهٔ خود به منظور اعلای کلمهٔ حق توانستند در مدت زمان کوتاهی جامعه را به سر منزل مقصود و سعادت برسانند و در سایهٔ صحبت خود و هم‌عصری با پیامبر خاتم در راه پیشبرد زندگی شرافتمندانه به پیش بروند و در میدان این مسابقهٔ عظیم گوی سبقت را بربایند و بدون تردید اگر صفای عقیده و خلوص نیت در قداست و عظمت خود باقی بود همان نعمتهای خداوندی به صورت مضاعف و مستمر پشت سر هم قرار می‌گرفت و رجال برجسته و افراد مخلص آن را حفظ می‌کردند. ولی متأسفانه ظهور تشتت

آراء و پیدایش عقاید گوناگون و اختلاط افکار بشری سبب گردید که اعتقاد صحیح جوشیده از منابع وحی، بساطت و جمال و جلال خودش را از دست بدهد و در نتیجهٔ عقائد ذائقه و افکار باطلهٔ برخاسته از نهادهای آلوده و ناپاک بر اعتقاد حق و راستین غلبه پیدا کند و با تبلیغات زهرآگین خود اذهان بی‌آلایش مردم ساده‌لوح را مسموم سازند. ناچار و لاعلاج علماء عامل و مجتهدان عالم به مفاهیم واقعی قرآن کریم و سنت صحیح پیامبر خدا قد علم کردند و به تألیف علم کلام و تشریح مذاهب مختلف ورد شبهات آنان پرداختند و در این راستا می‌توانیم قاطعانه و با جرأت بگوئیم که مرحوم مولوی سید عبدالرحیم تاوه‌گوّزی این مسئولیت را به عهده گرفته و سربلند و پیروز بیرون آمده است و اشارت صریح و گویا به این مطلب می‌نماید که تبعیت از هواهای نفسانی این مشکل عقیدتی را بوجود آورده است و فقط بوسیلهٔ دوری از دنباله‌روی هوسهای شیطانی می‌توان به باز یافتن اعتقاد صحیح و واقعی اولیه دسترسی حاصل نمود و مرحوم مولوی به خطاب نمکین و خاص خود با شاگردانش و ارادهٔ عموم می‌فرماید:

بعد گشت ئەجزات بوێ بەدەماخ — کام دەماخ هاوە بۆی یادی خوداچاخ
نەد، نەفحەی دەمدەم (خالق الانام) — یا فەیضی ئەنفاس ئەصیفای کێرام
وە ناکاو بوێ بێست چا بوکاکوزەر — بوێ وە حەسرەت نەوی باخە بەر
هێمای هەوای ئەو قەدیم پەیمانە — پێمانە وەک ئەهل هەو پەیمانە
دەلالێی نەوە: صەریح، ئیمانە — های ساقی ئامان بەحثی ئیمانە
هەر بەهار ناوێ دەی لە پەی‌مانە — فرصەت دەفەوتێ دەی لە پەیمانە
تو سەبووی مەیِ پێت جام‌جانفیدای پێت — دل چاوی والێت سابا بێت با تابێت
زوان وەبێ من وەسەر تەقریردا — خەمەوە بێ دەس وەسەر تەحریردا

در این اشعار مولوی اشعار میدارد که راه نجات همان بازگشت به عهد آشتی است و باید هر چه سریعتر برای رهائی از این طوفان هولناك از کشتی نجات‌بخش شریعت مطهرّ اسلام بهره گرفت و با مراجعه به اصول اولیه مسائل علم کلام را مطرح و با نظریات صاحب اهل طریقت تطبیق نمود که با فریاد اهالی ساقی ئامان به‌حثی پیمانه» اشاره نموده است. جا دارد در این محفل مقدس از بیانات گهربار مرحوم مولوی دربارهٔ حدیثی که مسلم و بخاری و ترمذی و نسائی و ابوداود راجع به ارکان ایمان روایت نموده است یاری جسته و توضیح آن شش اصل راگوش فرا دهیم.

ئه‌صلّی ئه‌ووه‌لّ مان بزان به‌یه‌قین باوه‌ڕه به‌حه‌ق‌و رب العالمین)
چلوّن باوه‌ڕێ ئینکار مه‌لول کا وه‌ڕووی کوفر، وا چاك که‌رده‌لوول کا

و این باور و اعتقاد به خدا باید به‌گونه‌ای باشد که یاد ساحل دریای توحید را از دل بزدائیم و یکباره در دریای یکتاپرستی و عظمت ذات خداوندی غرق و فانی شده و از گرد و غبار نقطه‌های سیاه و سفید که نشانهٔ تغییر و دگرگونی است همانند کلمهٔ (**لا اله الا الله**) پاك شویم:

نه‌سیمی ئونسی لێت‌دا له سه‌ردا خاشاکی نه‌فسی لاو الا به‌ردا
شه‌فه‌وی له دەم دڵت بسێنێ یاری لێوارو که نار نه‌مێنی
له گه‌ردی نوخته‌ی سیاه و سفید پاکت کاهه‌ر وه‌ك که‌لیمه‌ی ته‌وحید
ئه‌رهاتی یه‌وه بازوه بقاوه وه‌بۆی (محمد رسول الله)وه
ئه‌ر صدکه ناره‌و ده‌وێ شه‌فه‌وی قابیلی نوخته‌ی ته‌عه‌للوق نه‌وی
دانیشه له سه‌ر سه‌جاده‌ی ئیرشاد بۆ ته‌ذکییه‌ی نه‌فس ته‌کمیلی عیباد
(لی مع الله) وه‌ك مه‌له‌کووتی خێی بێل بێو ئه‌سه‌د وه‌صفی‌ناسووتی

یعنی اگر پس از غرق و گم شدن در دریای معرفة الله به معنای واقعی کلمه به

هوش آمدید، و در فکر جهان ممکنات افتاده و خواستید با اتصال به سنت سنیهٔ پیامبر اکرم (ص) از او پیروی نمائید هر چند این هم علاقه به غیر خداست، باید مواظب باشید با این دو حرف شفوی (میم) نقطه‌های اتصال بغیر حق را نپذیرید.

ئەصلی ئانیمان لە شەش‌ئەصلّەکان بـــاوەڕ کـــرد نـــە بـــەمەلائیکان

ملائکه یا فرشتگان جزئی از عالم غیب هستند که اطلاع از کنه و ماهیت آنان از اختصاصات خداوند تبارک و تعالی است و کسی دیگر در این باره سهیم نمی‌باشد و در توجیه این مسئله میتوان گفت که بسیاری از اشیاء دیگر هم وجود دارند که علم بشر از ادارک آن قاصر است: آیا نفسی که از دهان انسان خارج میشود به درون سینه بر می‌گردد؟ یا آخرین نفسهای آن است کسی در این‌باره اطلاع و آگاهی ندارد. پس اگر چیزی را درک نکردیم و عقل از فهم آن عاجز و ناتوان بود نباید وجود آن را انکار کنیم زیرا انکار راهش معرفت و ادراک است و معرفت و انکار از طبیعت عقل و از ضروریات وظیفه‌اش نمی‌باشد خداوند بزرگ در قرآن کریم حدود ۸۸ بار از ملک و ملائکه نام برده است و بارزترین صفت آنان را اطاعت و عبادت بی‌وقفه و مستمر معرفی می‌نماید همچنانکه مولوی میفرماید:

پـــاکو بـــی گـوناه فـەرمان بـەردارن مـــوطیع بـــۆ فـــەرمان پـەروردگارن
هەر ئەمرێ بکا هـەرچـی فـەرموگه نـــافەرمانیان نـــاوێو نـــەبووگه
ئیبلیس چونو لەنـاو فـەلەکـاندایـوو لە صوحبە تیاندا خەیڵی‌کی پـێ‌چوو
بـــە تـــەغیب نـــاوی بـەمەلەک بـریا ئـێستتنـای لە جـەمع مـەلەکـاە کـریا
وە نـــەخۆ (جّـن) ئـەو (الخـناس)ە شـــاهیدیچی ئـەول (ابـن عـباس)ە
خـــصوصاً ظـــاهیر کـــەلامی بـــاری کـــاە مـن‌الجـن چـاک دەداد یـاری
ئـــەصلی ئالیـــئمـــان تـــاقی بـــزانـــە تـــەصدیقە بـــە جـەمع ئـەو کـتێبانە

صەدو چـوارن بـە قـەولی مـەشهوور تەۆلەو عەدەددا مەیانزان مـەحصوور

چون خداوند فرموده است (**منهم مـن قـصصنا عـلیک و مـنهم مـن لـم نقصص علیک**) یعنی داستان بعضی از پیامبران را برایت نقل نکرده‌ایـم. طـبعاً کتابهای این پیامبران هم مشخص نشده است. قرآن در برگیرندهٔ تمام مـزایـای کتب آسمانی است و تعلیمات آن آخرین فرمان خداوند در مورد هدایت بشر است که هرگز دست تحریف و تبدیل به دامن آن نرسیده و نخواهد رسید (**و انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون**) و این معجزهٔ همیشه جاوید خاتم پیامبران ممکن نیست روزی فرا رسد که پیشرفتهای علمی به حقیقی مخالف آن بـرسد زیرا کلام خدا و جهان هستی عمل خداست و هـرگز ایـن دو بـا هـم مـتناقص نخواهد بود (**سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبیَّنَ لهـم انـه الحق**) تەمام ئینس و جن مەلەك بەو دەستوری ئیجماع کەن میللی نایەنە طهورن لا به عەقیدهٔ کافری بێ پیرو قُل (قرآن بشیر ـ نذیر)

ئەصلی چوارەم بە بێ قوولە قوول ئیذعانە بە جەمع نەبی‌یو رەسوول

قرآن کریم تصریح کرده است به اینکه هر کس به همه پیامبران ایمان نداشته باشد مؤمن نیست و این پایه و اساسی است که به منظور تـعارف و بـرادری و اتحاد بین ملتها بنا نهاد شده است و بدیهی است پیامبران به علت اینکه درصدد نجات انسانها از هوی‌پرستی و ارتکاب معاصی می‌باشد و باید خودشان هم به اخلاق عظیم و ستوده تتصف و از هر رذیله‌ای پرهیز نمایند تا از تهمتهای ناروا به دور بوده و بتوانند برای دیگران الگو و نمونه باشند.

ئـــەنبیان کـــرام عـــلیهم الســـلام ئـــەفضەلی لەگشت مـــەلائیر تـــەمام
ئەفضەل لە مەعصووم لەم لا مەعلوومە ئەڵبەت بە طـەریق ئـەولا مـەعصوومە
عـــەدە دریـــان وەهـــا دولایشـــتهارە کـــە صـــەدو بـیستو چـوار هـەزارە

بـــه ڕێـــوایـــەتێ‌تر وا دیـــارە کـــە زیـــاترە لە ئـــەم شـــومارە
دفـــا لاولی قـــولک (کـــل) حـــد لا تـــنص عـــلمی نـــیشی مـــن عـــدد
مدرّسەل سێصەدو سێزدە مـەشهوورە ئەویچ عەدەدیان هەر بـەو دەستوورە
عـــەدەدی جـــەمعی (اولوالعـزم)یـان ئـــەر ئـــەبوالبشـــر نـــەبێ دەکـــەڵیان
مەشهوور پینج کەسن نووحو ئیبراهیم (کـــلمة الله) و (روح الله) لە قـــەرب
پـــینجەم مـوحەممەد (سـید العـالم) صـــــــلی عـــــلیه لی وســـلم
لەمـــە عـــەجیرتر مـوعجیزە مـەشنەو ئـــۆمیو عـــەلامە هـــەتیر بـــەندەو
حمداله) بـەو یـاد دەڕۆت بـە ئـەمین یـــەومی ئـــاخویچ ئـەملی پـەنجەمین

خداوند متعال با موهبت عقل به جامعهٔ انسانی نخواسته که او را با این عظمت و استعداد شگرف همانند حیوانات چند صباحی در این جهان نگه دارد و سپس راهی به دیار نیستی و محو و نابودی همیشگیش بکند چون خداوند حکیم است وکار عبث و بیهوده با حکمت او منافات دارد (**افحسبتم انما خلقناکم عبثا و أنکم الینا لاترجعون**) قرآن عظیم اهتمام بزرگی را به مسئله حیات پس از مرگ نموده است بطوریکه کمترین سوره‌ای را می‌توان یافت که دربارهٔ عالم آخرت بحث نکرده باشد حتی بعضی از سوره‌های قرآن در مورد بعث و نشور خلاصه میشود. مرگ مولوی از مرگ بخوبی یاد نموده و آن را بالاترین نعمتها پس از نعمت حیات معرفی نموده است زیرا مرگ انسان را به ابدیت رسانیده و او را از دار فنا به دار بقا منتقل می‌گرداند، **مەعلووم لە ئالای یەکی حەیاتە بەڵێ ئـالای گشت ئالای مەماتە**

وەســـیەی مـــەهین (مـــتاع قـــلیل) زۆیـــی دیـــنی مـــیهن (مـــطاع جـــلیل)
خوصوص که حەیات پەنجەی داله عوود هەس نەوای سیوای له (انا لموجود)

(**ان الانسان لیطغی ان راه استغنی**) آری روز قیامت روزی است که همه

رازها آشکار میشود و غرور و کبرهای پوشالی به ضعف و زبونی تبدیل میشود و در آنجا حساب‌رسی جز پروردگار توانا وجود ندارد.

سائیل‌و موجیب باحەق هەر خۆی‌بێ ڕووبنۆێنی‌و کار موددەعی طەی وێ

اشاره به آیه‌ای است که خداوند میفرماید (**لمن الملک الیوم**) و خودش جواب می‌دهد (**لله الواحد القهار**)

وە سەر هەوارگەی شەشەمنیەدا قەضاو قەدەروان لە کەمینەدا
مەزهەبی قەولی ئەشعەری‌یەیە تەضائیرادەی ئەزەلی‌یەیە
بەستە بەئەشیا تەمام‌و کەمأل لە سەر هەچی هەن (ئیما لایزال)
قەدەر ئیجادی حەق تەعالایە (فەضلاً رحمة) بۆنەو ئەشیایە
لەسەر قەدریکی مەخصووص وموتقەن بە تەقدیریکی مەخصوص‌و موعەییەیەن
فی ذواتها و صفاتها واحد الها فی اوقاتها

مسئله قضا و قدر از دیرباز مورد بحث و مناظره بوده و احیاناً در ردیف مطاعن دشمنان اسلام به حساب آمده است علی الخصوص در قرون اخیر که متأسفانه عقب‌افتادگی مسلمانان در پیشرفتهای علوم و فنون جدید دستاویزی برای ملحدین ناآگاه از حقایق اسلامی قرار گرفته است که گویا عقیدهٔ قدر در نظر آنان به معنی تعطیل قوی ... تحرک در انتظار رسیدن به مددهای غیبی است ولی آنچه از قرآن فهمیده میشود این است که عقیده قدر در قرآن به مسلمانان یاد می‌دهد که نظام هستی را نظام محکم و متصن و مطردی بدانند که همگی بر مبنای ارتباط اسباب به مسببات است در آفرینش خداوند نقص و تصادفی وجود ندارد و فائدهٔ همچنین اعتقادی این است که انسان هر چه بیشتر به نظام مرتب و سنجیدهٔ جهان هستی بنگرید و برای رسیدن به هدف و کمال لایق خود از طریق سنت الله وارد عمل بشود و بدینطریق ایمان به قضا و قدر موجب

خواهد شد که انسان در هر کاری تحرک و نشاط بیشتری را داشته باشد.

خداوند در آیه‌های متعددی از جمله آیه ۸ سورهٔ رعد (**و کل شیء عنده بمقدار**) آیهٔ ۴۹ سورهٔ قمر (**انا کل شیء خلقنا بقدر**) به این نظام و سنت متقن قضا و قدر اشاره نموده و مورد اختیار انسان فرموده است (**انا هدیناه السبیل ما شاکرا و اما کفوراً**) و در سورهٔ کهف می‌فرماید (**فهو شاء فلیو من و من شاء ...**) و آیه‌های فراوان دیگر.

اگر کسی جریان این نظام بدیع و ارتباط اسباب به مسببات را مخالف اختیارات انسان تلقی کند و در نتیجه به قهر دریای ضلالت جبر فرو افتد مرحوم مولوی با خلاصه کردن موضوع قدر و اختیار و بداهت بطلان جبر را گوشزد نموده و می‌فرماید:

مەلی لەمە داوای دیاری	ئیختیارە کردن لی ئیختیاری
بۆچ؟ بوو ئیختیار بە موتە عەللەق	بو ئیرادەو عیلم خالیقی بەر حەق
ئەوا مەعلووم ئەفعالی عیباد	نەبوو لە طەرزی حەرەکەی جەماد
هل سمعت قسط ایها الحجر	**... قسم لا تقم من اجهل البشر**
فکیف ظن العاقل الحاذق	**برب العرش العلیم الخالق**

و همچنین در جواب کسانیکه بگویند (چطور ممکن است بنده بدون قدرت ایجاد قدرت کسب را داشته باشد این به معنای اجتماع النقیضین) است یعنی بنده هم قادر و هم غیر قادر است مولوی در رد این شبهه هم فرموده است:

فعلنا داخل تحت القدرتین	**بجهتین مختلفتین**
مقدور الله من حیث الایجاد	**من جهة الکسب مقدور العباد**

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

وانگەیەکی عەنبەر خاتوون خێزانی مەولەوی، لەگەڵ مەولەوی

ژیلا حسینی

لە دەلاقەی خەیاڵی خۆمەوە، بۆ بیرەوەری ئەو ئەوینە پر سۆزو هەستەی لە نێوانیاندا بووە.

- ژوان -

دەمەو بەیان

کاتێ هەتاو دەستی گەرمی خستە سەر شانی شاخەکان

کاتی گوڵاڵە پێکەنی

کانی بە ناز لە خەو هەستا

بسکیان داهێنا دارەکان

کچێکی جوان

کۆزەی سووری تاسەکانی بەرەوکانی خۆشەویستی خستە سەر شان

ئەگریجەی خاو، قەف قەف لە سەرگۆنا وەستاو

بۆنی سملْو میخەک بلاّو، شەدەوگێل گێلە هەلپیچراو

بە لەنجەو لار

ئێجگار نازدار

ڕێگای کانی تریفەچن، کچەکەمان غەرقی خولیایەکی بێبن

ڕێگای تاسەو ئەوین ئەبڕێ

هێدی ..... هێمن

لەبەر خۆیەوە نەرمە نەرم
بە دەنگێکی ناسك و گەرم
هەڵیدایە:
ـ هاوارێکی پڕ لە تاسەم، لە کاروانی خۆشەویستی بە جێ ماوم
پر بە ناخم بۆنی سێسنەی ئەوینێکی خاوێن ئەکەم
ئەمە چەند رۆژە یارم نەدیوە
دەشت و دەر نامگرێتەخۆی
گوێم بۆ زرینگەی کاروانی دوورەو کەوتوو راگرتووە
هەر ئەروات و من بە شوێنیا هاوار ئەکەم
دڵدارەکەم
دڵدارەکەم خەڵکی وڵاتی رەشەبا، هەورە تریشقەو بارانە
دڵدارەکەم سەر عێلی خێڵی گریانە
دڵدارەکەم شنەی بایە، دەنگی شەپۆلی دەریایە
خۆری گەشی بەهارێکە، هەزار چروی لە دڵدایە
دلدارەکەم گوڵە، باخە، دارە، هەردە
دڵدارەکەم وەکو شادی
بێ وەفایە، بێ وەفایە

***

کۆتر فڕی، کانی گریا، گوڵ کراسی تاسەی درپا
سروە هەستاو ئەم هاوارەی
وەکو چرپەیەکی زۆر خۆش
وەکو چەپکە بۆنێکی خۆش
وەک وەنەوشە

گەیاندە شاعیریکی شەو نەخەوتووی، سەودا سەری، دڵ بەتاسە

بوو بە هەوێنی شیعریکی پر هەناسە

***

صوبحەن بوی گولان میاونوم نەسیم
وینەی وای رەحمەت خەزانەی کەریم
سەحراو دەشتو دەر بەهەشت منمانو
مورەی هەوای وەش، وەشەش دەرشانو
جە هەر تەرەفدا موینوون گولزار
رەنگ رەنگ مەدرەوشو بە وینەی دلدار
لالە گەردەن کەچ توی دیدە رەشتەن
گویا عەکسی یار وەروشدا وەشتەن
چەمەن هام لیباس سەوز رەنگ پوشان
وەفراو چون ئەسرین دیدەی من چوشان
جەما دونەبات گرد شادیشانەن
جەمال روژ عید ئازادیشانەن
تەمام روی دنیا جە شادی کەیلەن
دڵ نەبۆ پەشێو فیراق لەیلەن
سەهلەن بەهارم دۆزەخ ئاسا بۆ
بەهەشتم بێ دۆس دوزەخ نما بۆ
وەر نەدۆزەخدا یارم دڵبەر بۆ
پەی من ئار نە تۆی گوڵشە وەشتەر بۆ
دل دو زنجیرەی زولف نیگارەن

وەسەیر سەوزەو سەحراش چکارەن

***

لەم مۆسیقا دڵی کانیو گوڵ دا خورپا
کچەکەمان دل پر وەستا
کە سەیری کرد، وا دڵدارە، سەودا سەرەو لێو بەبارە
رێگا ئەبڕێو ئەچریکێنێ ....
هاواری کرد:
ـ ئەی ئەو کەسەی لە ناو دڵما جی نیشتەیتو بە پانایی دەشتی تاسە لەمن دوری
دوری لە تۆ ئائەم کراسە پرچینەی رەنگی خەمی بۆ من دوری
سینگی رەشی تاسەو دوری بە کێردی گریان شەق ئەکەم
لە ناو لەپی دەستی هەستا، ئەستێرەکان ئەسەنگێنم
کامیان لە کامیان گەشتر بێ، بۆت ئەسێنم
چاوەکانم کانگای خەمو تاسەو دوری پر لە هاواری ئەوینە
دڵی تەنگم تەنیا دیاریو تۆیشوی رێمە بۆت ئەهێنم
ئەوە گیانم شوێن پێ کاتنی تیا ببینە
کوندە بە بووی شومی دوری هیلانەیان تیا کردوە
لە سەر لێوم سەدان چۆلەکەی پرسیار بەخێرە
جانتای خەفەت بە دستتمەوە سەفەر ئەکەم
بەرەو وڵاتی خۆرە تاو، ئەوین، هەناسە، پی کەنین
بەرەو تۆ دێم ئەی خۆین شیرین

***

عاشقی شێتی ئاوارە، دڵی خۆزگەی پر پەژارە
لای کردەوە لەم هاوارە

«ئازیز وەس بوو زەم نە گێجاو خەم
وەس چون بینایی پەنهان بەر نەچەم
وەختی جە وەصلیچ هەر دلم ڕێش بۆ
مشێو وەسڵو فەسڵ فەرقشان چێش بۆ»
«ئاخ پەی خەلوەتی بدیام وە بێ خەم
سیوای تۆ دیدەم کەس نەدیام وە چەم
دڵ پەی دیدەنت کام خەڵوەت سازۆ
تۆی دیدیچم بێ مەرد نمازۆ»

***

پێویستە بوتری:

ـ لەم بابەتەدا لە شێعرەکانی خودی مەولەوی بۆ وتەکانی کەڵك وەرگیراوە سەر چاوەکەشم دیوانی مەولەوی تاوەگۆزی کارە بە نرخەکەی مامۆستا مەلا عبدالکریمی مدرس بووە. کە ئاواتی سەر بەرزی بۆ ئەخوازم.

گەشتێك لە نێو هۆنراوەكانی مەولەویدا

سید محمد حسینی

لەمەكە شارەمێژویی و خنجیلانەكی ئێمە بە بۆنەی ئاهەنگێ ژێزنان لە پلەو مەقامی عارف و خواناسی گەورەی كورد (ماموستا سید عبدالرحیم مولوی) بوە بە میواندارێ تاقمێ لە ماموستایان ولێكۆڵەرانی ولاتەكەمان جێ شانازی و ئیفتخاریكی هەرە مەزنە. منیش وەكدا نیشتۆیكی ئەم شارە ویژای بەخێرهاتن لەم بەرێزانە.

بە كوردی و بە كورتی دەلیم: دەستتان خۆش بێ بۆ ئەو هەمو پێشوازی و ئیستقبالە كەلەم كونگرەتان كرد. بۆ گەشەپێدان بە فەرهەنگی رەسەنی اسلامی و میللی یا خوا هەر خۆشبن مەتلەبێ كە پێشكەشتان دەكرێ لە ژیرناو نیشانی (گەشتێك نێوهۆنراوە كانی مولوی دایە) كە لە زۆربەی ئەم هۆنراوانەدا ماموستا مولوی ئاماژە بە كەندو كۆسپەكانی ژیانی خۆی دەكا. ئەڵبەت لە پیش هەمو شتیكا لە مەحزەری ئەساتید داوای لێ بوردن دەكەم چونكە دڵنیام نوسراوەكەن لە هەڵەو ئیشتباە خاڵی نییە: شاعیر مەلی خوش ئاوازی چیمەنو گوڵزاری بیروخە یاڵە. شاعیر پەپولەیەكی زۆح سوكە كە مزگێنی شنەبای بەهاری بۆ گوڵانی خەوالودینی شاعیر جیهان جوانتر لە وەی كە هەیە پیشان دەدا جیهانێك پڕ لە ئەوین و خۆشەویستی و عیرفانو خواناسی لە ئاسمانی ئەدەبی كوردەواریدا سەدان ئەستیرەی پرشنگدارە درەو شێنەوە تروسكەیان زۆشن كەرەوەی شەقامی ژینە.

یەكێ لە گەش ترینی ئەم ئەستێرانە كە لە سر ئاسۆی ساوو بیگەردی هەورامان

بەرانبەر بە تاقگە بەرزو خورپنەکانی شاهوو قەزالە خوێ دەنوینێ، ماموستا سید عبدالرحیم مەولەوییە.

شیعری مەولەوی تابلێ تەزو پاراوو بێ خەوشنو لە ناسکیداو کو گوڵالەی سورەی کەوسالان وایە کە بە بارانی بەهاری شورابێ تەوە.

مەولەویش هەروە کوشا عیرانی عەربو فارس هەست بە بونی خوێ دەکاو عاتیفەی ذاتی خوێ بە پوختەیی دەردەبڕی، بە دوی تقلیدانە گەڕاوەو لەهاوردنی تشبیهاتی کۆن خوی لاداوەو پنجرەیەکی بەرەو تشبیهاتی نوێ کردوتەوە. کۆتری خەیالی هەڵفڕاندوەو لەگەل قافلەی تخیلو ئیحساسدا ئینسان دەباتە سەفەر بو دنیای خوشەویستیو ئەوین.

نمونەیەك لەم تشبیهاتە جوانانە لە پارچە هەڵبەستیەك دا یەکە لەوەدا مەولوی دەس بە داوێنی قافلەچی دەڵیو پی دەلی «دخیلم من لیرەدا لە سەر بەرماڵی خەم و خەفتدا نیشتوم تاوی کاروانەکەت ڕابگرە چونکو زریباری فرمێسکم توغیانی کردوەو صحرای مەریوانی کردووە بە قورپاباەیانی هەناسەی ساردم بداەو دەشتەو کزری بکاتەوەو ئیمجار بەرەو مقصد ڕێ کەوەو دڵیشم لەجیاتی زنگ ببەستە بە ملی ئەو وشترەوە کە لە پیش کاروانەکەوە دەڕوا

قافەچی ئامان دادەن دەخیلم بنەك دار خەم خەیلی زەلیلم
ساتێ قافلەکەت ساکن نەسەیر بۆ یك عەرضی دیرم ئوغرت خەیربۆ
گیج زرێوار هەرسم مەوج وەردەن سارای مەریوان تمام هەر کەردەن
بازش هەناسەم سوبوە نەش دەرۆ یەخ کەرو قەتار ئاسان بویە رۆ
زەنگ دڵەی تنگ زایلەی صدرەنگ پیکای تای دەرد ریشەی خەم گوڵەنگ
وەزان نەگەردەن بەرزپیشاهەنگ بشو بدودەنگ فەرسەنگو فەرسەنگ
مەدەد یا علی پی سفر کەرمیل منزڵو منزڵ تا منزلگای لیل

سید عبدالرحیم که ناسناوی شیعریه‌که‌ی معدومییه هه‌تا ئیستا له مه‌یدانی شیعری کوردی‌دا هیچ سوار چاکێك تۆزی نشکاندوه ئیمانو باوه‌ڕێ ڕاسته‌قینه‌وه‌ها ته‌عه‌هودیکی أدبی‌و اخلاقی داوه به شیعری ئه‌و که ته‌نانه‌ت له هه‌ربه‌یت‌و میصراعیکدا بۆنو به‌رامه‌ی عیرفانو خواناسی لێ دی:

جه‌هه‌ر ته‌رفدا مه‌وینون گوڵزار ڕه‌نگ ڕه‌نگ مه‌دره‌و شوبه وێنه‌ی‌دڵدار

لاله گردن که‌چ تۆی دێده‌ڕه مشته‌ن گۆیا عه‌کس یار وه‌ڕۆشداوه شته‌ن

به‌لی عارف بو هه‌رکوی بڕوانی‌و سه‌رنجه‌ی هه‌رکۆی بدا جه‌گه‌له قامتی ڕه‌عنای مه‌عشوقێ ڕاسته‌قینه هیچ شتی‌تر نابینی.

تۆماری ژیانێ ئه‌م شاعیره به‌رزه به دونیایه‌ك پڕ له کڵوڵی‌و کوێره‌وه‌ری ده‌س پی ده‌کاو تادوا ڕۆژی ژین ئه‌م کویره‌وری‌یه هه‌ر به‌شی ئه‌بێ‌و ده‌ستی له‌کۆڵ ناکاته‌وه.

هه‌ژاریکه هیچ ئاشته بایی‌شك ناباو شانی‌داوه ته‌به‌ر گرانایی باری ژیان ناوی ژیانی ڕه‌حت ئاسوده‌ی جارجار له خه‌ڵکه‌وه به‌گوێ گه‌ی‌وه‌و عه‌مه‌له‌ن نه‌ی‌دی‌وه که شادمانی به‌ری چه‌داڕێکه‌و له‌وه‌ڕی چ هه‌واریکه به‌خته‌که‌ی وه‌کوسالی بێ‌باران شومه‌ومه‌ز رای شانس‌و ئیقبالی شه‌خته لی‌ده‌دا.

ئای بختم توغیان وێران مالیشه‌ن گه‌رمه‌سیر دڵ سیاسالیشه‌ن

کزه‌ی ڕه‌شه‌بای هناسان سرد سیاماڵ عه‌یش تخته تخته که‌رد

هناسه‌ی سه‌ردم نه‌دل خێزاوه خیلی خانه‌ی کیفم هه‌وار بێزاوه

ویشومه‌ی مه‌ینه‌ت ته‌م أنگێزاوه وه‌لگه‌که‌ی شادی سه‌ر ته‌ل ڕێزاوه

جوی چه‌ته شوقم هه‌م یخ که‌رده‌وه مه‌زره‌عه‌ی بختم شه‌خته به‌رده‌وه

له به‌هاریکی خه‌مناکدا عنبر خاتون که‌یه‌کی له‌سه‌ر چاوه هه‌ره گرینگه‌کانی

ژیانو شیعری مەولەوی بووە کۆچی دوای دەکا ئەم کارەساتە دلتەزێنە بوتە هوی سوتاندنی حوجرەی دەرونی مەولەوی، نالە لە گیانو دڵی دەخاو دەڵی: ئیمسال تازە بهار وەکو گەلاڕێزانی لێهاتوە چونکە بەری گوڵی باخی معدومی هەلوە راندوبردی بو کیوان ئەبی بختو نگینی من بەپیچەوانە بێ ئەگیناکێ دیویەتی بەبهارا گول هالوەری.

بەم جورە گژەبای مەرگ گولی عنبر لە سرمیشکی مەولەوی دور دەخاتەوە:

ئیمسال نەووەهار چون خەزانسرد بەرگ وەرد باغ معدوم بەرد پەی هەرد
مشیو تاڵەی من خیلاف انگێز بو وەرنەکەی کێ دی وەهار گوڵ ڕێز بو
بوی عنبر نەتوی دەماخم دەور کەرد فرستش هاورد هەوای وەبای دەرد

بە پێنوسراوەکانی ماموستا علاءالدین سجادی عنبر خاتون لە بنەماڵەی ئەو ئەفغانیيە کوچە رانەبووە کە لە دێ چروستانە نیشتەجی بوون وە ڕەنگە هوی ناسراوی سید عبدالرحیم بە مەولەوی هەر ئەوان بوبیتن چونکو مسلمانانی حەنەفی مذهب بە ماموستای ئائینی دەڵین (مولوی).

دوای ماوەیەك نەك هەر حوجرەی دلی بەڵکو حوجرەی کتیبەکانیشی کە حاصلی تەمەنیك تێبینیو تەحصیل بوده دەسووتێ مەولەوی پەژارەو کەسەری دەرونی خوی سەبارەت بەم روداوەش ئاوا دەردەبری:

دەمەی هناسەی گەرم تارەکەم جە کورەی دەرون پڕ جە خارەکەم
ئاهیردان حوجرەی دڵەی پوڕ دەردم سوخنان کتاوو مجموعەی فەردم

لی قەوماویو کارەساتی دڵ تەزین بەسەر ئەمەشداو لە مەولەوی ناهێنیو ٧ سال پیش لە مردنی چاوە ماندوەکانی سۆمایان نامینی دونیای ڕونی لێ تاریك دەبێ ئەم ڕۆداوە کە تأثیرێکی زور قوڵی لە ژیانی مولویدا داناوە لەم چەن

شیعرەیدا بەباشی دەردەکەوی:

ئەش ئامای وەخیر هەی بەرگوزیدە　　بونەجای مردوم جاگرنە دیدە
خیلین بینایی، جەدیدەم نەمان　　بەل صولّحشا بو بینایی‌و چەمان
بینایی دیدەم تو وەسلامەت　　دیدەنی دیدار کەفت ئەو قیامەت
ئەر بینش نەیەن ئەی ئاوات وازم　　باز هەر تسکینن گوش‌و ئاوازم

شاعیرانی گەورەی سەردەمی‌ژیانی مولوی هەمو ئەوّراستە قینەیان درکاندوە کە مولوی شاعیّرکی هیّژاو ماموستایەکی کەم ویّنەیە بو نمونە ماموستای رەحمەتی حاجی توفیقی پیرەمیرد شاعیرو نوسەری بەناو بانگ لە تەمەنی ۷۵ سالّیدا لە هونراوەیك‌دا بەم جورە باسی مولوی دەکا:

مەولەویم دی بو ئەوساکە مابو　　لە تافی پیری ئیستای منابو
ئەم چەن شیعرانەی بو بەجی هیشتوم　　ئەیکەم بە تاسەی عومریّ رابوردوم
بای مویەك تای موی سپیمی بە بادا　　رّەشە بای پیری جوانی بە بادا
ئاخر بەهاری نەو جوانیمە　　ئەوەل پائیزی زیندەگانیمە

بەم جورە پیرەمردە دیوانەکەی مەولەوی شیعر بە شیعر خستوەیەتە سرزاراوەی سولیمانی لە دو بەرگا لە ژیر عونوانی (روحی مەولەوی) لە چاپ داوەو.

مەولەوی زور جار لەگەل روحیانەتی ئەولیاو عرفای پیش لە زمانی خوی‌دا رازو نیاز دەکاو بەوگوفت‌و لەفزە شیرینەی خوی آوزەنگی لە ئەسپی ئەندیشە دەدا چەپلّە لە کوّتری خەیالّ دەکتی رازو نیازەکەی لەگەلّ روحیانەتی شیخ حسن مولاناودا نمونەیەکە لەو ظرافەتەیە.

بولبول گولّشەن بی‌نام‌و نەنگی　　نەزرو سر سرو باغچەی بی‌رنگی
نوختە ئینتهای دایرەی تەمام　　نەی دەس نەی‌چی توطی دیای جام

یـانه‌ی دل‌و فـه‌یض‌ڕای مـه‌ولانادا تـــــه‌وار تـــه‌رلان مـــه‌ولانادا

مه‌وله‌وی له نه‌ثری فارسیشدا پله‌یه‌کی به‌رزی هه‌بوه شاهید بو ئه‌م أدعایه‌نامه بی‌نقطه که‌یه‌تی که بویه‌که‌م جار به‌خه‌ته جووانه‌که‌ی ماموستای ره‌حمتی سید طاهیری هاشمی به‌داخه‌وه له‌م مه‌جلیسه داجیگه‌یان خالی‌یه‌له گوڤاری ژماره ۴ سروه‌دا کلیشه کراوه مه‌وله‌وی به‌م نامه‌و به‌م پارچه شیعره‌ی سه‌ره‌خوشی له‌حه‌مه پاشای جاف کردوه.

ماموستا سید طاهیر ده‌نووسی: «بی‌گمان مه‌وله‌وی بو نوسینی ئه‌م نامه خوی توشه زه‌حمه‌ت‌و سه‌خڵه‌ت نکردوه‌و کتیب لوغه‌تی دانه‌ناوه تا به شوین وشه‌ی بێ نوخته‌دا بگه‌ڕێ هه‌ر وه‌ك نامه توخته‌داره‌کانی ئه‌مه‌شی به ڕه‌وانی‌و جووانی هیناوه مولوی‌و هۆی بی‌نوخته‌بونی نامه‌که‌ی به‌م جوره ایظهار ده‌کا:

مـه‌یله‌ت ئـاره‌زوی ئـه‌غیار کـه ده‌بـێ چیش خامه‌که‌ت نام معدوم بـه‌رده‌بێ
بـــی‌منت جـــه‌میل ئـــامای نـــامه‌تم ممنون جه وه‌فای ڕه‌شحه‌ی خـامه‌تم
گـــــه‌رمی بـــلیسه‌ی ده‌رون ده‌مـــاخ دیـــوه‌لول ئـــاخ دڵـــه‌ی پـورجـه داخ
ئه‌و به‌ردنه‌م نه‌چه‌م دیده‌ی پۆر جه‌ده‌رد ئید مالاروی حه‌رف خه‌یاڵ بی گـه‌رد
نـه قـه‌تره ئـه‌سرین مـنده‌ن نـه‌چه‌مدا نه نوخته نه حـرف ئـینشای مـاتـه‌م دا
عه‌رضه شاهیده‌ن خاص بـدیه پـیشدا حه‌رف نوخته دار نـه مـه‌نده‌ن تـێشدا

به شیك له نامه بی‌نوخته‌که‌ی مه‌وله‌وی به‌م جوره ده‌س پی‌ده‌کا:
که من فه‌قط موقده‌مه‌یی‌کی ئه‌خوینمه‌وه

اسم الله العلا

اول هر کلام که صدور اهل کمال در سطور آرد واکمل واصح هر طور املح و هر سحر حلال کلك درر سلک گهر موسوم معدون محروم، محرر و مسطور دارد.

حمد هر حامد و هر مادح در گروه هر مسلم و در رهظ هر ملحد و کادح کرور در کرور در همه اعصار و دهور مر درگاه عالم آرامگاه لا اله الا الله را.

درود لامعدود و سلام لامحصور و لامحدود عدد کل داء و دواء مادام السمک و السماک و السماء مرسالار ملک ممدود و سردار محل محمور و کارگاه در علوم همه علماء آگاه محمد رسول ا... را ..... بەم جورە دەردەکەوی کە مەولەوی ئەدیبێکی هەرە بەرزە کە لە پەردەی تصوف و کلام، وەصفی دیمەنەکانی سرشت و هەروەها هالە پەردەی شاعیریکی زور وردی پیرتاش و نوکتەزان داخوی نواندوە بە جوریك کە زور شوینی بەرزی لە میدانی ئەدەبیاتی کوردیدا بوخوی تەرخان کردوەو بوە بە ماموستای ماموستاکان.

صەد رەحمەت لە توربەتی خاوینی و درودی خوا لە گیانی پاکی

مناجات نامه و اشعاری در وصف مولوی کرد

عباس حقیقی

حەمدو سەنا تەنیا شیاوی زاتی پەروەردگاری عالەمیانە، ئەو زاتەی کە خالقی کوللی مەخلووقێکەو ئینسانی بە ئەشرەفی مەخلووقات سەر بەرز فەرموە. رەحمەتی بێ پایانی ئەو پەروەردگارە لە رووحی پاکی ئەشرەفی ئەنبیا، خاتمی پێغەمبەران، حەزرەتی محمد المصطفی «ص» و ئال‌و ئەسحاب‌و ئۆممەتی بێ. درووددو سلاّو لە کۆڕی میوانانی بەرێز، سلاّو لە میللەتی هونەر پەروەری شاری سەقز، سلاّو لەو تاقمە بەڕێزەی کە بوون بە هۆی پێکهێنانی ئەو کۆرە پیرۆزە، بۆ رێز گرتن لە شەخسیەتی عێرفانی‌و ئەدەبی خوا لێ خۆشبوو سەید عەبدور رەحیمی مەولەوی کورد. خوشك‌و برایانی بەرێز، سەروەران، ئوستادان، مەقامی عێرفانی ئەو خوا لێ خوشبووە هەر خوا دەیزانێ، بەلاّم مەقامی ئەدەبی‌و سەنعەتی شێعری‌و ریزەکاری‌و جیناسێکی کە بە کاری هێناوە شایانی رێزەو ناساندنی پایەی وتاری بە تەواوی مەعنا لە لای ئەمسالی من دەبێتە هۆی تەداعی ئەو شێعرەی نیزامی (به قدر شعل خود باید زدن لاف که زردوزی نداند بوریاباف) کە وابوو من زۆر وەختی بەنرخی ئێوە سەروەرانی بەرێز ناگرم‌و بە خوێندنەوەی ئەو پارچە شێعرە کوتایی بە موزاحیمەتی خۆم دێنم.

بە نێوی ئەو خودایەی مافی ئەو هەر بوون‌و هەرمانە
لەرێی ناسینی داکاری سەری ئەندیشە سوڕمانە

خـــودایـــێکی کـــه هـەرگیز ئـەووەڵو ئـاخر نـیه بـۆ ئـەو
وەدی هـینی جـیهانەو خـێوی مـولکی عـەرزو عـاسمانه
خوداوەندێکه هەرچـی عـالەمی هـەستین له هـەستی وێـن
دەکـا هـەستی هـەموو هـەستانو خـێوی روژی هـەستانه
کـــەلیمەی وانـــیه شـــایانی حـــەمدی بـــێ ئـەگـەربشبێ
کـــــەلیمی وانـــــیه بـــــێلێو بـــــەیانی کـــــا کـــەلیمانه
له بەرزو نزمو پشتو رووی جیهانداهەرچـی مـەخلووقه
نـــیازو رازی هـــەمووانـــی لەبـــەر چـــاوەو غـــەیبزانـه
له خـوانـی بـێدرێغی تـوشه وەردەگـرن بـەرێو بـەحری
بـــەپانایێو درێـــژایـــی بـــەرو بـــەحرانـــه ئـــەو خـوانـه
ئـــەگـــەر زەڕاتـــی عـــالەم بـــێ بـــەزمانو ســـەنابێژی
له حـــاسی گـــەورەیی ئـــەو دانـەیەك هـەرزن له خـەرمانه
نەمولکی هەن حەدو مەرزی نه مـخلووقاتی سـەر عـەرزی
لەبـــو مـــەخلووقو مـــولکی ئـەونه ئـەژمارەو نـه پـێوانـه
خودایا تۆو خـودایـیو رووحـی پـاکـی چـاكو پـاکـانت
خـــودایـــا بـــو نـــەزاو پـــارانـــەوی ئـــەو پـاكو چـاکـانه
خـــودا بـــو حـورمەتی رووحـی رەسـەولانی الوالعـزم:ت
خودا بو حیکمەتی ئـیعجازی ئـەو سـی جـوزوه قـورئانه
سـەلامی خـۆت بـه سـەر پـیغمەبەرو ئـەسحابو ئـالیدا
بـــــبـاریٖنی هـــــەتا روژی قـــیامەت چـــەشنی بـــارانـــه
له پاش حەمەدی خوداو نەعتی نـه بـێدەنگێ له غـەیبێدا
وتـــی ئـەمجاره نـۆبەی زیکـری خـێری ئـەهلی عـیرفانه

کوت‌و پڕ کەوتە بیرم شیعری مەولانا (جلال الدین)
کە فەرمووی ئەولیا نائیب مەنابی ئەنبیاکانە
لە سایەی خاوەنی لوتفی خەفی خوای بەرزو بەخشندە
هوما بالّی سەعادەت سێبەری هەروا لە سەرمانە
لە ڕێژنەی هەورەکەی ڕەحمەت پریشکێ پەڕیە هەروامان
بە نووری عیلم‌و عیرفان بۆ چراخان ئەو هەرامانە
بەدەست‌و خامەکەی نەخشینی پیرانی نەخشبەندی
وەها نەخشاوە ئەو مەلبەندە وەک ڕەوزیکی ریزوانە
دەمێ نوری سیراجی نەخشبەندی دی مەهی نەخشەب
نیشانی دا پەلەو حاشاری نێو چالّی لە شەرمانە
لە دشتایی عەدەن خۆی شاردەوە باغی ئێرەم ئەودەم
کەدی ڕەوزەی جینان خۆی دا نیشان لەو بەرزو مەرزانە
دەڵێی سروەی بەیان بونی یەمەن بۆ یەسریبی دێنێ
دەمی نیسبەت لە لای شاری مەدینەی دێ بەیانانە
لە بانی عەرشەوە گوێیان لە تەسبیحات‌و تەهلیلە
کەوا سەف سەف مەلایك بۆ تەماشا دێنە گوێ سوانە
چ ئێکسیرێکە خاکی کوی تەریقەت بۆ دڵ‌و دیدە
کە جارێکی دەبێتە کیمیاو جارێکی دەرمانە
یەقین (روح القدس) ئاوڕی بەخێری داوە لەو هوزە
کە دەتوانن بە قەولی خواجە: ئاکاری مەسیحانە
دەلین سێ شەرتی ئەووەڵ ئیمتحانی مەکتەبی عیرفان
دڵێکی ڕوون‌و دوو چاوی حەقیقەت بین‌و رامانە

مـوحیبانو بـه هـیوای لوتـفی ئـێوەن کـۆمەڵێ نـەخشی
خـودا کـردە کـه مـێروو چـاوەرێی لوتـفی سـولەیمانه
لە گوشەی هەوری رەحمەت دەر کەوت ئەستیرەیەکی گەش
درەو شـاو گـرشە گـرشی تـا حـەشر وەک مـانگی تـابانه
خـەیاتێکی ئـەزەڵ پـۆشاکـی شـانو شـەوکەتی دەدروو
کـراسـێکی بـه بـاڵای ئـەو دروو لەو شـەوکەتو شـانه
لە دیـوانـی ئـەدەب دا شـیوە شـانی مـەولەوی رومـه
وتـاری بـو بـرینی دل لە نـوشدارو دەدا تـانه
بـه هـۆی زنـجیرە پشـتی سـێهەمی هـاو نـێوی سـددیقه
بـه عـیرفان پـەیرەوی هـاونێوی عـوسمان ئـێبنی عـەففانه
سـتیرەی نـاوبراو (عـبدالرحـیم)ی مـەولەوی نـاوه
لە ئـەولادی حـوسین ئـبینی عـەلی شـاهی شـەهیدانـه
لە بـابی عـیلمی خـۆی فـەسڵێکی پـێدا حـەیدەری بـابی
سـفاتی عـیلمو عـیرفانی خـەڵاتی شـاهی مـەردانـه
لە مـەیخانەی حـەقیقەت جـورعەیێکی مـەعنەوی نـۆشي
هەتا مامەستی مەی بوو گەرچـی خـاڵي بـوو لە مـەیخانه
سەری سورِ ما جیهان لەو ریزەکـاری نـەخشی هـەڵبەستی
مـەکـەن مـەنعی کـەمانێ ئـیشی سـەر سـورِمانو رامـانه
ئـەتو بـرِوانـه سـەروی بـاڵەخانەی چـەم چـەنێ بـەرزە
رەگو ریشـەی لەبـن عـەرزەو لقو پـوپی لە کـەیوانـه
ئەگەر حافز وتی: کـەس وەک مـن ئـەندیشەی نـەهێنا روو
بڵێ ئـەمنیش هـەر ئـەو دەم زولفـی مـەحبووبان کـراشـانه

دەجا ئەی رووحی پاکی مەولەوی ئەو کۆیە بۆ تۆیە
وەرەو ئاور دەوەو بڕوانە کۆڕی ئەو ئەدیبانە
لە حەلقەی خەتمی تو وەك حەلقەی خاتەم دەورەیان داوە
بەڵێ رەسمە لە دەوری شەم دەسووڕێ پۆڵی پەروانە
ئەدیبانی زەمان بریارە تامان ڕێزی تۆ بگرن
حەقی خۆتە گوڵی هەرمانی تۆ پێویستی تامانە
زەمانیك ئایساو ئاخری کوژاوە ئاوری زەردەشتی
بەلام تینی گڕی ئاساری تۆ تا ڕۆژی میزانە
لە گەنجینەی ئەدەبدا گەوهەری تاقانەکەی قەڕنی
لە بەحری مەعریفتدا واقیعەن تۆی دووڕی یەکدانە
قەبوولی بارەگای قودسە عەقیدەی مەرزییەت چونکە
لە تەقسیماتێ کردوویە، کەرامەت سەهمی ئێننسانە
نیشانەی موئمینی تۆ فەقری مالّي بووله دنیادا
حەدیسی حەزرەتە بو موئمین ئەو دنیایە زیندانە
سبەی ڕۆژێ عەزیزی میسری عیرفانی لە جەننەتدا
گەر ئەورۆ حوجرەکەت (بیت الحزن) وەك پیری کەنعانە
لە سەرشاتەی گوڵت پشکووتو سەر شانیشی گڵکۆتە
لە سەر شان ئەرکە ڕێزی چونکە گڵکۆتی لەسەر شانە
حەقیقی، تۆ لەمەو لاوە لەمەولا مەولەوی مەدوێ
لە کوێ شوان ئاگەداری فەزڵو پایەی بەرزی لوقمانە.

بوکان ـ ۷۱/۶/۹

امثال و حکم در زبان و اهمیت آن بر نفوذ کلام و میزان تأثیر آن بر مستمع کلام

سید عبدالحمید حیرت سجادی

موضوع سخن من در این جلسه پیرامون امثال و حکم در زبان و اهمیت آن بر نفوذ کلام و میزان تأثیر آن بر مستمع کلام است و چون زبانهای فارسی و کردی از یک ریشه بوده، کاملاً عجین و در هم گره خورده‌اند و ارتباط مستقیم با یکدیگر دارند لذا امثال را در هر دو زبان بررسی و مورد توجه قرار میدهیم. ناگفته نماند، مسلمین بعلت اینکه کتاب آسمانیشان (قرآن) مملّو از کنایات و تشبیهات و استعارات و امثال است، لذا دانشمندان اسلامی اعم از ایرانی و عرب بر روی این نوع الفاظ کار کرده و کتابها نوشته‌اند و در جای مناسب از آنها سخن خواهد رفت.

در جمع‌آوری امثال فارسی دری اولین کسی که مردانه قدم در این راه نهاد و اثر سودمندش بر تارک ادبیات فارسی برای همیشه می‌درخشد، مرحوم علی‌اکبر دهخدا رحمة‌الله‌علیه است و اشخاص چندی با استفاده و تخلیص اثر او کتابهایی ترتیب داده‌اند. در زبان کردی نیز تحت عنوان پند پیشینیان بوسیلهٔ چند تن از دانشمندان کُرد، در عراق با کیفیتی ضعیف و در ایران نیز کتابی یک جلدی در امثال و حکم کردی بوسیلهٔ آقای فتاح قاضی جمع‌آوری و عرضه شده است. با علم به اینکه ما کردها دارای ادبیات غنی و لغات بی‌حدّ و مرزی هستیم و امثال و

حکم فراوانی در اختیار داریم، از محققان و پژوهندگان محترم انتظار دارم در تهیهٔ امثال از قلم افتاده و طرز کاربرد آنها کوشش بلیغی بعمل آورند.

امثال نه تنها وقایع، حکایات و افسانه‌ها را ضبط می‌نماید، بلکه مانند اشعار عهده‌دار ضبط و نگاهداری بعض لغات و اصطلاحات زبان و معانی اصلیه آنها نیز هست، همانطور که اشعار شاهنامه، قصائد خاقانی و مثنویهای نظامی مقدار زیادی کلمات، اصطلاحات و کنایات فارسی را به معانیش مضبوط و از محو و انقراض محفوظ داشته‌اند، امثال نیز بسیاری الفاظ و لغات فارسی الاصل را به معاینی که برای آن وضع شده‌اند، نگه داشته نمی‌گذارد معانی آنها فراموش گردد و یا خود در ردیف الفاظ متروکه و لغات منسوخه درآیند.

امثال نیتجهٔ تجارب و خلاصهٔ افکار و آراء صدها بلکه هزارها دانشمند مجرّب است که در قالب عباراتی مختصر و روان ریخته شده، جامعه نیز آنرا پسندیده و پذیرفته است.

امثال در میان ملت ایران ابتدا به زبان و لهجه‌های محلی رایج و معمول بوده که امروزه در اغلب نقاط کشور تعداد بی‌شماری از آنها در کنار سایر ادبیات تودهٔ عوام در شهرها و قصبات و دهات متداول است و بکار برده میشود. با اشاعه و رواج زبان و ادبیات فارسی دری یعنی فرهنگ رسمی و استادانه و جایگزین شدن آن بجای زبان و لهجه‌های محلی و متروک ماندن زبان اصلی، بیشتر در امثال نیز در قالب شعر و نثر فارسی دری درآمد و بتدریج و مرور زمان امثال اصیل و قدیمی منزوی و نتیجةً بدست فراموشی سپرده شد.

پیرنیا در جلد سوم ایران باستان صفحهٔ ۲۶۹۶ از قول مورخین قدیمی می‌نویسد: زبان پارتی زبان پهلوی شمالی ایران است و جزئی تفاوتی با زبان پهلوی جنوبی که معمول دورهٔ سامانی است، دارد.

نولد که میگوید: فارسی دری که زبان کاملتری برای ایرانیان است آمیخته‌ای

است از پهلوی پارتی (اشکانی) و نیمه زبانی که در مرو و بخارا حکمفرما بوده است. اکنون تعدادی از امثال کردی و فارسی را با هم تطبیق میدهیم تا نتیجه بگیریم که ریشهٔ دو زبان یکی است و زبان فارسی که بعد از زبان کردی جای خود را در کتابها و اذهان باز کرده، از زبان مادی و کردی تأثیر پذیرفته است.

۱ـ دڵمان خۆشه وەوەی بەگین سەروو پاپەتی جەسەی سەگین

در فارسی چنین آمده: شکسته بال‌تر از من میان مرغان نیست / دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است.

۲ـ دۆسێ وەفادار لە هەزار قەوموو خوێش خاس‌تره.

سعدی فرماید: مرا بعلت بیگانگی ز خویش مران /که دوستان وفادار بهتر از خویشند

۳ـ دوور بڕوو دوروس بێرەو.

نظامی فرماید: چه خوش گفت این سخن پیر خردمند /که دیر آی و درست آی ای جوانمرد

۴ـ دەس راسو چەپ خوێ، لەیەک جیا ناکاتەو.

سنائی فرماید: تو دست چپ در این معنی ز دست راست نشناسی /کنون با این خری خواهی که اسرار خدا یابی.

۵ـ زوانم بهێڵێ سەرم سلاّمەتە.

مسعود سعد گوید:

جانست و زبانست و زبان دشمن جانست گر جانت بکار است نگهدار زبان را

۶ـ مولوی کرد می‌فرماید:

دڵە چەندمە ستیت جەم بی نەسەردا چەند کار ئەورۆتو ستەو رۆی فەردا

ابن یمین گوید:

نقد امروز را مده از دست دی گذشت و امید فردا نیست

سعدی فرماید:

مکن عمر صنایع به افسوس و حیف که فرصت عزیز است و الوقت سیف

۷ـ سم، سم کەرەو چنگ، چنگ یاسێ، من لەم کارەو بارە سەرم ئەماسێ

عشقی گوید:

دست، دست یاسی و پا، پای خر من که از این کار سر نارم بدر

۸ـ دەنگەی دەهۆڵ لە دورەوە خۆشە.

سنائی گوید:

باشد از دور، خوش بگوش مجاز از من آوازه، از دهل آوا

۹ـ سەرت نایشێ دەسمالّی بوچە پیەو ئەوەسی؟

مولانا فرماید:

سر چرا بندم چو دردسر نماند وقت روی زرد و چشم تر نماند

۱۰ـ سەری دا، بۆ کلاّو.

فردوسی فرماید:

به جنگ اندرون بود لشگر سەماه بدادند سرها ز بهر کلاه

۱۱ـ سەری دای لە دیوار. سەری دای لە سەنگ. تاریخ بیهقی گوید: پسر کاکو را سر بدیوار آمد.

ظهیر فاریابی گوید:

گفتم که مگر دل بر دلدار آید تا در غم و شادیش مرا کار آید

اکنون چو برون نهاد از دایره پا بگذارم تا سرش بدیوار آید

۱۲ـ مولوی کرد گوید:

شەرتیوم نیەن جەبی شەرتی تو رووسیای تۆبەی سدفەردانە بو

نەکەفتی ئەورا پەی حەق پەرەستی تابیوە هەمتای مەستی پای سستی

مولوی با در نظر گرفتن آیهٔ «**أَلآنَ وَ قَدْ عَصَیتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ من الْمُفْسِدین**» ۹۱ یونس دو بیت فوق را سروده است. شعرای فارسی گوی هر یک به نوعی این آیه را تفسیر کرده‌اند.

سعدی می‌فرماید:

چه سود از دزدی آنگه توبه کردن — که نتوانی کمند انداخت بر کاخ
بلند از میوه گو کوتاه کن دست — که کوته خود ندارد دست بر شاخ

حافظ گوید:

در نیل غم فتاد و سپهرش بطعنه گفت — **اَلآنَ قد نَدَمْتَ وَ مٰا یَنْفِعُ النَّدَم**

ناصر خسرو گوید:

تا بی‌ادبی همی توانی کرد — خون همگان بدم بیاشامی
وانگه که شدی ضعیف بنشستی — با زهد چو بایزید بسطامی

۱۳ـ ئەوەندە قەرز بکە، بتانی بیدەیتەوە.

نظامی گوید:

هاتف غیبی بمن آواز داد — وام چنان کن که توان باز داد

۱۴ـ برا لە پشت برابێ، مەگەر قەزا لەلایێ خووابێ.

فردوسی گوید:

اگر دو برادر دهد پشت پشت — تن کوه را باد ماند به مشت

۱۵ـ بۆرە نەوێ بازەبێ، یەکێ تەڕوو تازە بێ

صائب گوید:

سر زلف تو نباشد سر زلف دگری — از برای دل ما قحط پریشانی نیست

۱۶ـ عبدالرحیم مولوی فرماید:

پیری حەڵقەسان خەم پەنەم وەردەن — پەی دەرگای عەدەم ئامادەم کەردەن

عسجدی میگوید:

من پیرم و فالج شده‌ام اینک بنگر تا نولم[1] کج بینی و کَفته شده‌دندان

۱۷ـ به‌خ مه‌که، یه‌خ ئه‌که‌ی.

صائب گوید:

مخند ای نوجوان زنهار بر ریش سفید ما که این برف پریشان بر سر هر بام می‌بارد

۱۸ـ به‌قه‌و به‌ڕه‌ی خوه‌ت پا داکێشه.

ناصر خسرو گوید:

بدان خود را میان انجمن جای مکش بیش از گلیم خویشتن پای

۱۹ـ در شرح حدیث نبوی «**مِوتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوتَوا**» و گفتار منسوب به حضرت عیسی علیه السلام،«**لَنْ یَلِجِ مَلَکُوتُ السَّمٰواتِ مَنْ لَمْ یُولَدْ مَرَّتیْنِ**» مولوی ما می‌فرماید:

ده‌وره‌ی دوباره‌ی،رای‌حه‌ق هه‌رکه‌س‌دیش بۆی باخچه‌ی ئه‌به‌د مه‌یۆنه بینیش

هه‌رکه‌س تولد دوباره‌ش نیه‌ن ئه‌ڵبه‌ت سعادت ستاره‌ش نیه‌ن

مولای رومی فرماید:

چون دوم بار آدمی زاده بزاد پای بر فرق علّتها نهاد

اوحدی فرماید:

از خویشتن بار دگر باید بزاییدن ترا

چون زاده باشی عشق خود چون‌شیر در کامت کنم

شیخ عطار فرماید:

اگر پیش از اجل یکدم بمیری در آن یکدم دو عالم را بگیری

نمی‌بینم ترا آن مردی و زور که بر گردون روی نارفته در گور

۱ـ ناخن

۲۰ـ مانگه شەو پاکه، با هەر سەگ بوەڕێ.

مولانا فرماید:

زانکه از بانگ و علالای سگان هیچ وا ماند ز راهی کاروان؟
یا شب مهتاب از غوغای سگ کند گردد بدر را از سیر تک؟

۲۱ـ بە کەر ناوێرێ، بە کۆپان شێرە.

فرخی گوید:

دانی که منم زبون‌تر و عاجزتر پالان بزنی چو بر نیایی باخر

۲۲ـ عبدالرحیم مولوی فرماید:

وێـەردە وێـەرد، هـەوڵێ پـەی بـاقی ئەمجازیە دەرۆیش، یەنەی‌چی‌وساقی

شاعری گوید:

آینده نیامده‌ست و بگذشته گذشت **قُمْ، فَاغْتَنِم الْفُرْصَةَ بَیْنَ الْعَدَمَیْن**

سعدی گوید:

کنونم آب حیاتی بحلق تشنه فروکن نه آنگهی که بمیرم بآب دیده بشویی

۲۳ـ مولوی کرد می‌فرماید:

داخۆ چەندوە دەس نازک نەوهالان ئامشۆت کەردەن پـەی دڵـی مـالان
ئیسەها، چون من پەشیوت بێ حال کەفتەنی نە خاك مـەکـەرات پـامال

خیام در این مورد گوید:

دی کوزه‌گری بدیدم انـدر بـازار بر پارهٔ گل لگـد هـمی زد بسیار
وان گل بزبان حال باوی مـیگفت من همچو تو بوده‌ام مرا نیکو بدار

۲۴ـ در معنی ... «**لَیْس هٰذا اولُ قـارورةٍ کُسِـرَتْ فِـی الاسـلامِ**» عـبدالرحـیم می‌فرماید:

فـەڵەک شـی وەقـین جـەورو سـتەم‌دا ئەو بەزمو ئەو زەوق گشت داوە هەم‌دا
منیچ وەی تەرزە، وە سـەد پـارە کـرد هـەر پـارە پـەرێم، سـەد پـەژارە کـرد

مەعدومی عامەن، بەلّاو دەردو بیم ئەوەڵ قاروورەی شکستە من نیم

سعدی در این زمینه فرماید:

نظر بر نیکوان رسمی است معهود نه این بدعت من آوردم به عالم

۲۵ـ این دو مثل بسیار بدیع و ظریف و حکمت‌آمیز که به منظور رفع خستگی و حسن خاتمه در نظر گرفته شده، بدون شک در هیچ زبانی نظیر و قرینه‌اش دیده و شنیده نشده است:

هەن بالای هەرشەخس غالب وەپای ویش حەفت یا شەش‌و نیم، هیچ نەبو ئەندیش

یعنی: اندازهٔ قد هر کس غالباً از روی اندازهٔ پایش بدون تردید هفت یا شش و نیم برابر است.

سێ ماهەی هامن دو قەدەم چوارشەش پائیز هەشت‌و دە، دوانزە بێ غەش

دەو دوانزەو هەشت، پەی‌و زمستان شەش‌و چوارو دوو، وەهارەن‌یەکسان

محاسبه‌ای است از اندازهٔ تابش آفتاب بر شاغول، هنگام ظهر که میگوید: در سه ماههٔ تابستان طول سایهٔ شاغول، در ماه اول باندازهٔ دو قدم و در ماه دوم چهار قدم و در ماه سوم شش قدم است. در ماه اول پائیز، هشت قدم و در ماه دوم ده قدم و در ماه سوم شش قدم است، بدون کم و کاست. در زمستان در ماه اول دوازده قدم و در ماه دوم ده قدم و در ماه سوم هشت قدم و در بهار در ماه اول شش قدم و در ماه دوم چهار قدم و در ماه سوم دو قدم است. (منظور از قدم اندازهٔ طول پا است که در داخل کفش جا می‌گیرد)

سلامت مزاج و طول عمر و توفیق خدمتگزاری برای همگان آروزی من است.

سپاس دارم ازین برگزیده مهمانان همان سپاس که از لطف میزبان دارم

اسناد تاریخی و مدارك بدست آمده ثابت کرده است که گروه کرد مردمانی هستند آری نژاد که در عصر نامعلومی یعنی چندین هزار سال پیش از میلاد

مسیح به اراضی و اماکن کنونی که در جنوب ارمنستان واقع است و کردستان نام دارد، آمده‌اند. شرقاً به همراهی جریان رود دجله و شعب آن در امتداد سلسله جبال زاگرس تا خلیج فارس و سواحل دریای عمان رفته‌اند و غرباً در امتداد رود فرات و رشته کوههای توروس تا سوریه و شامات و سواحل دریای مدیترانه پراکنده شده‌اند. در زمان نارام سون پسر سارگُن که حدود ۳۶۰۰/ سال ق . م بوده، اکراد قوّت میگیرند و نارام سون از اکراد قبیلهٔ گوتی که هم نژاد قبیلهٔ لولو بوده، شکست میخورد و سلطنت بابل (سومر و آکاد) به قبیلهٔ اکراد گوتی منتقل میشود. در سال ۲۸۰۰/ ق . م ساگن دوم گوتی‌ها را شکست داد و آنها را از بابل بجانب زاگروس برگرداند. بِرُس مورخ یونانی معتقد بود که مادیها تقریباً ۲۵۰۰/ سال ق . م بابل را تسخیر کردند و ۲۲۴ سال در آنجا حکومت کردند. در سال ۲۱۹۲ ق . م فریدون پیشدادی با مساعدت کاوهٔ آهنگر مادی و سایر مادیان اسپهان بر ضحاک شوریده او را خلع کردند. (تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز)

حکیم عمر خیام در نوروزنامهٔ خود می‌نویسد: فریدون کرد روزی که ضحاک را اسیر کرد و ایران را از شر او نجات داد جشن گرفتند. موریه صد و پنجاه سال پیش از این گفته است: در روز ۳۱/ اوت مردم دماوند بیادگار نجات ایرانیان از ظلم ضحاک جشن گرفتند و این جشن را جشن کردی می‌خواندند.

نویسندهٔ کتاب کردستان، علی اصغر شمیم همدانی می‌نویسد: در میان کردهای شمالی ایران یک جشن بنام جشن کردی موسوم است که با مراسم مخصوص بیاد رفع ظلم ضحاک و گرفتاری او بدست فریدون برپا میشود که شاید قرینه‌ای برای صحت نوشتجات شاهنامه باشد. در کردستان ترکیه برپایی این جشن نیز معمول و متداول است و جشن «تولّه دان» میخوانند بمعنی انتقام گیری. (از کتاب ریشه نژادی کرد ـ احسان نوری پاشا)

کاسی‌ها پس از دو طایفهٔ گوتی و لولو، از طوایف بزرگ و مشهور کرد

کوهستان زاگرس هستند، از اواخر هزارهٔ دوم قبل از میلاد تعداد مهاجرین مادی و پارسی روبه افزایش نهاد.مورخین یونانی از طوایفی که تشکل قوم ماد را داده است خانواده‌هایی را نام می‌برند که ریشهٔ (ك ـ ر ـ د) در همهٔ آنها وجود دارد و این طوایف در زمانهای بعد بنام اکراد ذکر شدند. نولدکه و دراور دو مستشرق معروف میگویند: اسامی؛ کاردو؛ کاردوخی؛ کاردونیا؛ کاردوسی؛ کاردا؛ کارداک؛ کارداویه؛ کارتاویه؛ زدرکرد؛ زادرا کارتا؛ کوردوی؛ کورتی؛ کورتوی؛ کورتوخی؛ کوردوائی؛ کوردیا و گوتی لفظاً با هم اختلاف دارند ولی در حقیقت یکی هستند و اسماء مشترکه‌اند و بر یک گروه که همانا گروه کرد است اطلاق شده‌اند. قاموس الاعلام ترکی در معرفی شهر ساری میگوید: ساری قصبه‌ای است باستانی و در کتابهای قدیم نام آن زادر اقارته و زدریا کرد یا زادرا کارته، آمده است. مادیها ابتدا همدان و آذربایجان و قسمتی از کردستان را ..... در اختیار داشتند و بعدها بر اثر ظلم و فشار آشوریان، بخود آمده مجبور به اتحاد دولتهای ملوک الطوایفی خود شدند و در سال ۷۰۱ ق . م دولت واحدی تشکیل دادند. سرانجام در سال ۵۵۰/ ق . م مردم پارس که شعبه‌ای از ماد و ابتدا در مغرب و جنوب غربی دریاچه ارومیه مسکن داشتند و بعلت فشار اورارتو و آسور مجبور به مهاجرت به جنوب شدند، حکومت مادها را برانداخته دولت پارسوماش را به سرپرستی کورش بزرگ تشکیل دادند. در حدود سال ۳۳۰ ق . م اسکندر مقدونی به ایران حمله کرد و داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی را برانداخت. جانشینان اسکندر تا ۵۰/ سال ق . م در ایران حکومت کردند پس از آن اشک نامی بر ضد سلسلهٔ سلوکی قیام کرد و دولت اشکانیان را در مشرق ایران تأسیس نمود، ۲۸ تن از این دودمان یکی پس از دیگری سلطنت کردند. بابک پسر ساسان کرد با «رام بهشت» دختر یکی از پادشاهان محلی پارس بنام بازرنگی که از ایل بزرگ کرد شبانکاره بودند، ازدواج کرد و مؤسس سلسلهٔ

ساسانی شد و از فرزندان ساسان ۳۵کس به پادشاهی رسیدند، اولین آنها اردشیر بابکان و آخرینشان یزدگرد سوم بود که در حملهٔ اعراب به ایران فراری شد (۲۲۶ تا ۶۵۲ میلادی).

(لغت‌نامه ذیل کلمه فارس)

ابن اثیر می‌نویسد: در عهد امویان و عباسیان طوایف کرد بر سراسر فارس مستولی شدند و نیز می‌نویسد: کردان فارس و خوزستان و لرستان پیشروی جنگهای امویان و عباسیان را مانع شده، اعراب را به ستوه آورده بودند.

استخری می‌نویسد: بیش از صد طایفه از اکراد در فارس موجودند و تعدادشان افزون بر پانصد هزار خانهٔ مویی است.

ناحیهٔ جبال: شهرهای ناحیهٔ جبال عبارتند از: **سپاهان، خان لنجان، جویکان، برو، بروجرد، رامن رود، راور، نهاوند، لیشتر، سارجست، اساآباد، کرمانشاهان، مرج، صمیره، سیروان، دینور، شاره‌زور، زنگان، اوهر، قزوین، همدان، طالقان، خوار، ری، ساوه، آوه، بوسته، روزه، قم، کاشان.** که از اصفهان تا نزدیک همدان را ماد بزرگ و همدان و کرمانشاه و قسمتی از کردستان و آذربایجان را ماد کوچک می‌نامند.

مسالک الممالک ۱۹۵ تا ۲۰۴ و کتاب حدودالعالم)

برای کرد بودن مردم سایر نواحی ایران، چون خراسان، کرمان، بلوچستان، خوزستان، و گرگان و مازندران و آذربایجان دلائل و مدارک متقن موجود است بعلت ضیق وقت از ذکر آنها خودداری شد.

رشید یاسمی در کتاب **کرد و پیوستگی نژادی** از قول استخری و مسعودی می‌نویسد: پس از هجوم سلجوقیان و غلبهٔ الب ارسلان بر قیصر روم، همهٔ خاك کردستان در قلمرو و سلجوقیان در آمد و سلجوقیان، همدان و کردستان و آذربایجان را از ناحیهٔ جبال جدا کردند و کردستان خواندند.

زبان اقوام ماد و پارس: از نخستین شعبه‌های زبان ایرانی اطلاعات دقیق نداریم، تنها از دو شعبهٔ مهم آن اسناد و مدارکی باقی است و بدانها استناد می‌کنیم ۱ـ پارسی باستان نام زبانی است که در سرزمین پارس در دوران هخامنشیان متداول بوده است، شاهان این خانواده در کتیبه‌ها و سنگ نوشته‌ها، شرح پیروزیها و رزم‌های خود را به این زبان نوشته‌اند، همچون کتیبه‌های بیستون و تخت جمشید و شوش و کانال سوئز.

۲ـ اوستائی که کتاب مقدس اوستای زردشتیان به این زبان نوشته شده است و آن قدیم‌ترین اثر مکتوب مردم ایران است که بر روی دوازده هزار پوست گاو نوشته شده و در آتش‌سوزی استخر فارس بوسیلهٔ اسکندر، از میان رفت. دارمس تتر، معتقد است: اوستا در زمان مادها نوشته شده و خط اوستائی مشتق از خط پهلوی است و چون اوستا زبان بسیار قدیم مادها است و در زبان نسل‌های بعد، تغییرات و تطورات زیادی حاصل شده بود، مردم زمان ساسانیان از فهم متن اوستا عاجز بودند، ناچار، ساسانیان آنرا به پهلوی برگرداندند. محققین تردید ندارند که زبان مادی با زبان پارسی قدیم خیلی نزدیک بوده چنانکه پارسی و مادی زبان یکدیگر را بخوبی می‌فهمیدند.

دارمس‌تتر معتقد است زبان کردی کنونی مشتق از زبان مادی است.

(ایران باستان ج ۱ ص ۲۲۰ و لغت‌نامه ذیل کلمه اوستا)

۳ـ زبانهای گروه غربی ایران میانه را پهلوی می‌نامند. این کلمه در اصل از پرثو مشتق شده و نام قومی از مادها بود که دسته‌ای از آنها به شرق رفتند و سلسله اشکانی را تأسیس کردند و زبانشان پهلوی اشکانی نامیده شد. بعد از اشکانیان دولت مقتدر ساسانی روی کار آمد و زبانشان پهلوی ساسانی بود. زبان پهلوی را به خطی نوشتند که از اصل آرامی مشتق شده بود و به زبان پهلوی می‌خواندند. و این شیوه را هوزوارش می‌نامیدند. کتیبه‌ها و آثاری از عهد ساسانی نیز بدست

آمده که نشانگر عظمت تمدن این دوره است، از جمله کتیبه‌ای در اورامان کردستان که مربوط به ملک و باغ است بخط پهلوی اشکانی بر روی پوست آهو نوشته شده است، و کتیبه‌ای در پایکولی در خاک کردستان نزدیک قصر شیرین و پاپیروس‌های مصری و رساله‌های متعددی زردشتی است. و چنانکه متذکر شدیم زبان پارسی باستان و پهلوی مشابهت زیادی بهم داشتند. ساسانیان که بجای هخامنشیان در پارس روی کار آمدند، زبانشان پهلوی ساسانی نامیده شد و اشکانیان که مرکز حکومتشان در نواحی خراسان بزرگ بود زبان پرثو یا پهلوی اشکانی داشتند. این زبان یعنی پهلوی تا اواخر قرن چهارم هجری به نامهای فهله، فهلوی و پهلوی در سراسر ایران در کتابت نیز بکار میرفت.

(زبان شناسی پرویز ناتل خانلری)

در اواخر زمان ساسانیان اشخاصی از اهالی مرو و بلخ و بخارا در دربار وجود داشتند که به زبان فصیح‌تری صحبت می‌کردند و درباریان این زبان را آموخته بودند، در حمله اعراب به ایران یزدگرد سوم که پناهگاهی می‌جست با هزاران نفر از خدم و حشم به مرو رفت، بعد از واقعهٔ مرگ یزدگرد تعداد زیادی از همراهانش با تکمیل زبان برگشتند و به اشاعهٔ زبان دری پرداختند و بعلت شیوایی و شیرینی الفاظ، کم کم جای خود را در ادبیات باز کرد. اکثر تواریخ مصرح‌اند به اینکه زبان مادها همین زبان کردی بوده زبان پهلوی که همین زبان کردی است، در دورهٔ ساسانیان در سراسر ایران با لهجه‌های مختلف معمول بوده شعرا و نویسندگان بعد از اسلام اثرهای زیادی از آن زبان را به فارسی دری ترجمه کردند، از جمله: **شاهنامهٔ ابو منصوری ـ کلیله و دمنه و ویس ورامین**. ابن حوقل که در قرن چهارم هجری می‌زیسته، در سفرنامه‌اش می‌نویسد: ضمن اینکه تمام شهرهای ناحیهٔ جبالی را نام می‌برد و آنها را مرکز معیشت اکراد

می‌شمارد، می‌نویسد: در سمت چپ راه ری به همدان نوشته‌ای در هم افتاده دیده میشود و آن «**مصائف الاکراد و مشاتیهم**» یعنی «**ییلاقها و قشلاقهای اکراد**» است.

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده از قول البلدان می‌نویسد که قزوین را براءبن عازب و زید الخیل الطائی فتح کردند، زمان امیرالمؤمنین عمر (رض) و در آن وقت حصار شهر شاپوری بود، مسلمانان بعد از محاربات پیغام فرستادند یا مسلمان شوید یا جزیت دهید، ایشان (که در آن زمان زبانشان کردی بود) بر سر بار و به آواز بلند گفتند:

نه مسلمان بیم نه گزیت دهیم بشی ئەومکه، شی کاما برهیم

شمس قیس رازی صاحب المعجم فی معاییر اشعار العجم در قرن ششم هجری، تعجب کرده است از اینکه عامهٔ مردم عراق یعنی ناحیهٔ مرکزی و غربی ایران به شعرهای شیوا و دلاویز دری توجهی ندارند و از سروده‌ها و شعرهایی که به زبان محلی ایشان ساخته شده است بیشتر لذت می‌برند. اینکه شاعران بزرگی مانند بندار رازی، سعدی، حافظ، اوحدی، همام تبریزی، جمال الدین اصفهانی و دیگر شاعران، غزل‌ها و ابیاتی به زبان محلی خود سروده‌اند، خود دلیل آنست که این گونه سروده‌ها در زبان ایشان مقبول عام بوده و خواهان داشته است. سرهنگ اوژن بختیاری در مقدمهٔ تذکره، شعرای چهارمحال و بختیاری می‌نویسد: «همهٔ شعرای این مناطق علاوه بر سرودن اشعار به فارسی، به زبان بختیاری اشعار فراوان سروده‌اند و اکثر این شاعران دیوان‌هایی بزبان محلی و لری دارند».

بنابر همهٔ این مدارک و شواهد کافی و متقن باید اذعان داشت همهٔ نقاط ایران کردستان است و همهٔ مردمش از یک نژاد و ریشه بوده، یکسانی و برابری از کلیهٔ مزایای این آب و خاک برای همه مساوی است، همه ملت واحدی

هستند کرد یا لری که زبان و آداب و رسوم و قومیت خود را در طول زمان از دستخوش عواملی محفوظ داشته، نشانگر یکرنگی و ثبات و استقامت در اصالت ایرانی بودن خود است، نه بقصد فاصله و جدایی از هم میهنان خود است و نه در فکر انفصال پذیری و پشت پا زدن به همهٔ عواطف انسانی و اخلاقی. پس از ته دل همه با هم یکصدا بر زبان میآوریم:

همه جای ایران سرای من است که نیک و بدش از برای من است

سنندج ـ ۷۱/۲/۳۰

جلوه‌هایی از صور خیال در شعر مولوی کرد

از علی رخزادی

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

دوران سپری گردد و خورشید بماند،
گویند هنرمند دو تاریخ ندارد،
کی آمد و کی رفت ز دنیا؟
زیرا که هنرمند توانا،
یکدم به جهان آید و جاوید بماند.

به انسان "گفتن" آموختند و بیان اوج تجلی شعور انسان شد و این موهبتی شگفت است.

بیان یعنی، پژواک ذهن پویای انسان در برابر پدیده‌ها، یعنی فرار انسان از ظلمت تنهایی، و یعنی زیستن با دیگران.

انسانهای عادی تنها از شیوهٔ غریزی بیان، برای انتقال اندیشه‌های خود بهره می‌گیرند ولی هنرمند به ابداع و نوآوری در بیان ایده‌های خویش می‌پردازد زیرا هنرمند می‌داند که: تنها غریزی باقی ماندن خشکیدن است. می‌گویند جوجهٔ بی‌منقار در پوست خواهد مرد همان گونه که انسان بی‌اندیشه و بیان در خفقان گنگی خواهد پوسید و انسان متفکر نمی‌پوسد بلکه حیات می‌بخشد و این ممیزهٔ هنرمند و غیر هنرمند است، یکی غریزی باقی می‌ماند و صرفاً حیوانی و دیگری

پویا و اندیشمند و در نتیجه انسانی.

پویای اندیشمند از محسوسات و مدرکات خود مایه می‌گیرد و به ترکیب‌سازی و ابداع می‌پردازد و زندگی را رنگ و جلاء می‌بخشد.

- "**جان راسکین**" نقاد انگلیسی می‌گوید: غروبهای انگلستان بعد از نقاشیهای "تورنر" زیبا شده است. و این حقیقت عمیقی است.

- "**بورودین**" آهنگ‌ساز روس، سکوت بیابان را در یکی از آثارش به نحو بارزی منتقل می‌کند.

- "**حافظ**" به طلوع ماه هلال و جلوهٔ آن بر آسمان لاجوردی تصویری جاودانه بخشید منظره‌ای که دیگران نیز دیده بودند ولی در نیافته بودند:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه‌نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

شاعران توانا هنرمندانی خلاق‌اند که از اشخاصی گمنام و عادی نظیر ما، چهره‌های جاودانه و باعظمتی چون رستم، هاملت، و اتللو و ...به وجود آورده‌اند و آنان را در تاریخ زندگی، ماندنی ساختند.

یکی از شعرای چین به نام "**لوچی**" می‌گوید: ما شاعران با عدم می‌جنگیم تا بدان هستی دهیم. مشت بر دروازه سکوت می‌کوبیم تا موسیقی پاسخگویی بشنویم.

ما فضای بیکران را در یک وجب کاغذ می‌فشریم.

و از فضای دو انگشتی قلب، سیلابی بیرون می‌ریزیم.

و می‌افزاید: شاعر کسی است که آسمان و زمین را در قفس قالب می‌اندازد.

در نتیجه شعر، حرکت اندیشه است، هیجان است، شور و خیال‌انگیزی است، و شعر صرفاً خبر نیست بلکه رسالتش بالاتر از خبر است. زیرا اگر شعر فقط خبر بشود دیگر شعر نیست، بلکه نظم است.

شعر باید در روح و احساس دیگران چنگ بزند و آنان را دگرگون سازد، و

بدین سان "شعر" بیان هنرمندی است که با حواس خود، احساس یافته است و محصول احساس خویش را به افراد هم زمان و غیر هم زمان خود تقدیم می‌دارد.

شعر پژواک روح شاعر و انعکاس روزگار وی است. شاعری که با زبان غیر زمان خود سخن می‌گوید و در حال و هوایی غیر از روزگار خویش نفس می‌کشد، در حقیقت او شاعر نیست و سخن او نیز شعر به حساب نمی‌آید، بلکه او ناظمی است که صرفاً به بازیگری با الفاظ می‌پردازد و چه بسا سخن او قبل از وی و یا هم‌زمان با مرگ وی، خواهد مرد، اینان کسانی هستند که قبل از اینکه بخواهند مردم را فریب دهند، خود را می‌فریبند و ما را با این افراد و سخن آنان در این مقوله بیش از آنچه گفتیم کاری نیست.

شاعران و هنرمندان واقعی، همواره ایام در جهت اعتلای انسانها و رشد و شکوفایی ذهنها و روشن ساختن راههای تاریک هستی انسانها، گام زده‌اند و نسبت به ادای وظیفه انسانی خود در قبال جوامع بشری کوتاهی نورزیده و پیش رفته‌اند و در نتیجه نامشان جاودانه تاریخ گشته است.

ماکسیم گورکی می‌گوید: هر اثر هنری که از روی درستی، عشق به انسان و سلامت نفس به وجود آمده باشد، اگر دشمن معتقدات شما هم باشد، قابل پرستش است.

و هم او می‌گوید: شاعر اصیل و هنرمند اصیل در خارج از چارچوب زمان و مکان خود نمی‌تواند وجود داشته باشد و اگر به زمان و مکان خود وفادار بماند و نمایندهٔ صمیمی نسل خود و انسانهایی که در کنارش زندگی می‌کنند، باشد، بدون تردید به زمانها و مکانهای دیگر نیز تعلق خواهد داشت.

شاعران راستین تجربه‌های عاشقانه و فردی خود را کلیت می‌بخشند و به ما انتقال می‌دهند تا ما نیز از این تجربه‌های آنان سهمی بیابیم.

"شلی" شاعر انگلیسی می‌گوید: "شاعران، قانون‌گذاران به رسمیت شناخته‌نشدهٔ جهانند". به قول "ادوارد مورگان فوستر" کدام قانون است که شاعر پیشنهاد می‌کند؟ جز اینکه بگوییم، هنرمند و شاعر قانونی را پیشنهاد می‌کنند که آیندگان به آن پی خواهند برد وگرنه در عصر خود شاعر شناخته شده نیست و تحت ضابطه درنمی‌آید. ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد / چشم خود بربست و چشم ما گشاد هنرمند با آفرینندگی خود، قانونگذاری می‌کند، و با حساسیت خود و نیروی وصع کردن "فرم" (صورت، قالب) می‌آفریند، زیرا بدون "فرم"، حساسیت نابود می‌شود.

گفتیم که غریزی ماندن خشکیدن است. و شاعر آن انسانی که غریزی نمی‌ماند و فراتر می‌رود او قدرت ترکیب‌سازی دارد و از ماده‌های خام و خشک، ترکیبهای پخته و جان دار می‌سازد.

"شلی" می‌گوید: شعر، همه چیز را به زیبایی تبدیل می‌کند. زیباییِ آنچه را زیباترین است، اعتلا می‌بخشد و به چیزی که هر چه بدنماترست زیبایی می‌دهد.

شادی و ترس، غم و سرور، ابدیت و دگرگونی را با هم تلفیق می‌دهد، و با قیدی سبک همهٔ چیزهای آشتی‌ناپذیر را به حال وحدت درمی‌آورد.

شعر گزارش بهترین و سعادت آمیزترین لحظات سعادتمندترین و بهترین ذهنهاست، هنرمند خوب، قوامِ یک ملت است، رکن نگهدارنده یک قوم است.

یک سیاستمدار انگلیسی می‌گوید: اگر از انگلیس بخواهند، هندوستان را بگیرند یا شکسپیر را، صلاح این است که انگلیس هندوستان را بدهد و شکسپیر را نگاه دارد.

هنرمند خوب جزئی از اجزای بدن افراد یک ملّت می‌شود، و پاره‌ای از شخصیت همهٔ آحاد آن جامعه خواهد بود. مولانا، حافظ، سعدی، در تار و پود همهٔ افراد ملت ایران جای دارند، و هیچکس آنان را از خود و خانوادهٔ خویش

جدا نمی‌داند، شکسپیر نیز در انگلستان چنین حکمی را دارد و دیگرانی که نام آوران تاریخ ادب و هنر ملتها هستند نیز به همین منوال.

به قول **وردس ورث** : The poet is a man speaking to men شاعر انسانی است که با انسانهای دیگر صحبت می‌کند.

مک لیش می‌گوید: در شعر کوشش تو بر این است که چیزی را که همه از پیش می‌دانند، چنان بگویی که هیچ کس آن را نفهمیده بوده است، و اگر در این راه توفیق حاصل کنی، اهمیت کار تو از کشف یک قانون علمی کمتر نیست.

کلام شاعر، عصاره و چکیده‌ای خالص از یک اندیشه است که در قالب واژه‌هایی محدود و دقیق انتخاب شده، قرار گرفته است. سخن شاعر، ترجمان احساس انسانهایی است که می‌دانند و درک می‌کنند اما نگفته‌اند یا نتوانسته‌اند بگویند.

محفل و حرف شاعر، پناهگاه و آرام بخش دردمندان است.

هائو سمن (housman) در کتاب "نام و ماهیت شعر" می‌گوید:

-اگر مجبور بودم که تعریفی از شعر ندهم، بلکه اسامی گروه چیزهایی را که شعر به آنها تعلق دارد، نام ببرم، شعر را نوعی "ترشح" می‌نامیدم، خواه ترشحی طبیعی مثل ترشح صمغ از کاج و خواه ترشحی غیر طبیعی و مرضی، مثل تشکیل شدن مروارید در صدف.

پس ما که در برابر پدیده‌ای به نام شعر قرار می‌گیریم، انتظار داریم که از این پدیدهٔ نوظهور نتیجه‌ای دریافت کنیم و به جایی برسیم. اما انتظار اینکه سخن شاعر، به سهولت نوشیدن آب، در کام ما فرو رود، انتظاری ابتدایی و خام است. زیرا این امر وظیفهٔ شاعر نیست بلکه او، ما را به میدان "اندیشیدن" می‌کشاند و به ما فرصت می‌دهد تا رابطه‌ها را با تلاش اندیشه خود دریابیم. او تجربه‌های حسی خود را در شعرش برای ما به نمایش می‌گذارد و کشف رابطه‌های ذهنی او

به عهده ماست و هنگامی که مای خواننده یا شنونده به این کشفهای بدیع برسیم، احساس لذت می‌کنیم. در حالی که کلام بی‌ابهام هیچگونه جاذبه‌ای ندارد و شوری در دل و لذتی در خاطر به وجود نمی‌آورد.

مالارمه می‌گوید: اگر چیزی را به همان نام که هست یعنی به نام اصلی خودش، بنامیم، سه چهارم لذت و زیبایی بیان را از میان برده‌ایم زیرا کوششی که ذهن برای ایجاد پیوند میان معانی و ارتباط اجزای سازندهٔ خیال دارد بدینگونه از میان می‌رود و آن لذت که حاصل جستجو است به صورت ناچیزی در می‌آید.

عبدالقاهر جرجانی می‌گوید: معنی در کلام باید به مانند مرواریدی باشد، در صدف، تا صدف را نشکافی آشکار نشود و یا به مانند دلبری پردگی، که تا اجازت و دستوری نداشته باشی، حجاب از چهره برنمی‌دارد و هر کسی را توانایی شکستن صدف نیست. و او می‌افزاید البته این شیوهٔ گفتار را نباید با تعقیدات کلام اشتباه کرد که از عیوب سخن به شمار می‌روند.

بنابراین ورود به حریم مقدّس شعر اهلیّت می‌طلبد.

به قول استاد **خاقانی**:

بلی، هر زری را عیاراست و وزنی　　محک داند آن و ترازو شناسد
بیانی که نغز است، فرزانه داند　　کمانی که سخت است، بازوشناسد

و بی‌مناسبت نمی‌دانم سخن **بهار** را نیز ذکر نمایم:

شعر دانی چیست؟ مرواریدی از دریای عقل
شاعر آن افسونگری کاین طرفه مروارید سُفت
صنعت و سجع و قوافی هست نظم و نیست شعر
ای بسا ناظم که شعرش نیست اِلاّ حرف مُفت

شعرآن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب
لاجرم در دل نشیند هر کجا گوشی شنفت
ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نساخت
وی بسا ناظم که او در عمر خود شعری نگفت،

دریای پربار اندیشه‌های توانمند قوم ایرانی در پهنهٔ وسیع وخروشان خود، همواره دارای مرواریدهای گران سنگی بوده است که همیشهٔ ایام پشتوانهٔ سخن و ادب و هنر این قوم و ملت بوده‌اند و وجودشان مغتنم تاریخ ادب و هنر بوده است.

یکی از این چهره‌های سرشناس عالم شعر، **مولوی کرد** است که بی‌مداهنه در آسمان پر از ستارهٔ شعر این گوشه از پهنهٔ ایران زمین، خوش درخشیده و تابناک باقی مانده است. او عارفی دلسوخته و سخنوری آتشین دم است که معیارهای از پیش بر شمردهٔ شعر و شاعری بر قامت رسا و هنرمند او برازنده است.

این شاعر توانا در ترکیب سازی و تصویر پردازیهای شاعرانه به حقیقت موفق و بلند پایه است و در کنار معانی ژرف کلام وی آنچه سخن این شاعر عارف را پر از جاذبه و کشش ساخته است همانا، ترکیب‌سازی و صورت پردازیهای ذهنی و بسیار لطیف و مهربان وی است،

خوش کننده‌ست و خوش و عین خوشی بی خوشی نبود خوشی ای مرتشی

و مابه اقتضای فرصت در دریای اندیشهٔ والای این هنرمند دست و پایی می‌زنیم و صدفهایی از "آرایه‌های هنری و بلاغی" وی را لمس می‌کنیم. باشد که وظیفه‌ای ناچیز را در پهنهٔ معرفی یک هنرمند به انجام رسانده باشیم.

شعر مولوی کرد با شرایط طبیعی و اقلیمی و خصوصیات نژادی این مردم

کاملاً سازگار است. پژواک نوای او، همواره در دل کوهساران رفیع این منطقه به گوش جان شیفتگان شعر کردی می‌رسد. کلام وی تراوش طبیعی درون شاعر است، همان صمغ است که در قالب ذهن او جریان یافته و مرواریدهای سخن را در صدف جانش شکل داده است، لاجرم ما نیز مروارید کلام وی را به صدف جان خویش می‌سپاریم.

شعر مولوی آنقدر صمیمی است که حتی آنانی که به کردی «اورامی» آشنا نیستند، با شنیدنش احساس انبساط خاطر می‌کنند، همان گونه که شعر مولانا و حافظ، خاطرها را صفا می‌بخشد،

همچو اسرافیل، کاوازش به فن مردگان را جان در آرد در بدن
هین که اسرافیل وقت‌اند اولیا مرده را زیشان حیاتست و حیا
جان‌های مرده اندر گور تن بر جهد ز آوازشان اندر کفن

وقتی که به مفهوم آرایه‌ها واقف می‌گردیم، لطافت شعر ده چندان می‌شود. شعر مولوی را می‌توانید از زبان اغلب افراد علاقه‌مند به شعر و ادب کردی بشنوید.

شعر او پویا است، و این ویژگی یک شعر خوب است که در ذهنها "رسوب کند". چه زیبا گفته است، **اسعد گرگانی:**

سخن باید که چون از کام شاعر بیاید، در جهان گردد مسافر
نه زان گونه که در خانه بماند به جز قایل، مراو را کس نخواند

در شعر مولوی با چند تصویر ذهنی برجسته روبرو می‌شویم از جمله:

تشبیه، **استعاره**، **تشخیص** (یا شخصیت بخشیدن به اشیاء و موجودات غیر انسانی)، **ایهام** (یا توریه). که در میان این تصویرها، تشبیه، به خصوص تشبیه محسوس به محسوس و گاه معقول به محسوس از برجستگی بیشتری برخوردار است. یعنی می‌توان گفت حوزهٔ عمومی تصویرهای ذهنی مولوی را

تشبیه و تا حدودی استعاره تشکیل میدهد.

به این دو بیت او گوش بسپاریم:

بالّای ئالّای شەنگ صەد بەلّا پیوەن دووکانچەی شادی دەردینان شێوەن

دڵ مـــەدووە دەم نـــێش ئـێشەوە بی وە قەزای سەخت دیدەی وێشەوە"

شاعر از معشوقی سخن می‌گوید با قامتی بلند چون علم (ئالاً) که صدها درد و محنت برای دردمندان عشق خود، به خویشتن بسته است و دکان شادی و خوشی عاشقانش را بهم زده است.

قلب دوستداران خود را طعمهٔ نیش درد عشق خود ساخته است و قامت بلند او که اکنون به عهد پیری رسیده در زیر بار ناز چشمانش خم شدهٔ و خود نیز گرفتار بلای جاذبهٔ عشق خویش مانده است.

در مصراع اول تشبیه محسوس (یعنی قامت) به محسوس (یعنی علم)

در مصراع دوم تشبیه معقول (شادی عاشقان) به محسوس (دکان)

در مصراع سوم استعارهٔ مکنیه وجود دارد، با حذف مشبه‌به (مثلاً کژدم)

در مصراع چهارم باز هم استعارهٔ بالکنایه مشاهده می‌شود.

مثالی دیگر:

"چون شەماڵەی نوور گڕ گڕانـمه پەی پاس ماران زەنگ زڕانـمه"

شاعر خود را به کرم شب‌تابی مانند می‌کند که از عشق معشوق به دور خود می‌گردد و از خود نور ساطع می‌کند و خود را به نگهبانی یا احتمالاً به قوچی تشبیه می‌کند که زنگ در دست یا در گردن دارد و این زنگ کنایه از آواز خوانی اوست، تا به این وسیله مارهای مخالف و ناپاک را از کوی معشوق دور سازد.

در مصراع اول تشبیه محسوس به محسوس بود و تشبیه معقول (عشق شاعر)

به محسوس (نور کرم شب‌تاب) و در مصراع دوم "مار" را استعاره از دشمن یا مخالف گرفته است و در ضمن، تشبیهی مضمر نیز نهفته است و آن تشبیه خود شاعر است به آن محافظ یا قوچ گلّه، که زنگ در دست یا در گردن دارد.

بیتی دیگر:

"خەرمانی خەمان هاوە کەل با وە شەن کەر یە کێکە دو شەن وە لاوە"

در این بیت ۴ استعارهٔ مصرّحه وجود دارد.

۱ـ "خەرمان خەمان" یعنی خرمن غمها، استعاره از چهرهٔ معشوق که غم عشق ایجاد کرده است.

۲ـ "کەل با" یعنی گردنهٔ بادخیز، استعاره از گردن بلند معشوق که باد حسرت خیز بر دل عاشقان نهاده است.

۳ـ "شەن کەر" یعنی شانه کنندهٔ محصول، استعاره از باد شمال است که بر زلفهای معشوق می‌ورزد.

۴ـ "دو شەن" یعنی دو شانه برای یاد دادن، استعاره از دو زلف معشوق است.

و رویهمرفته معنی شعر چنین می‌شود. باد شمال بر زلفهای معشوق قامت بلند گردن کشیده می‌وزد و چهرهٔ گرد و زیبای او را هویدا می‌کند و دل عاشقان حسرت بار را در تب و تاب عشق می‌اندازد.

بیتی دیگر با ترکیبی از تشبیه و استعاره:

در توصیف زمستان و یخبندان و آویزه‌های یخ می‌گوید:

"چ شیرین زەرگەر، تۆف هەوای سەرد
گۆشواره نەگۆش نە و نە مامان کەرد"

هوای سرد مانند زرگری ماهر است که گوشواره به گوش شاخه‌های درختان آویخته است. مصراع اول تشبیه صریح و سادهٔ هوای سرد به زرگر و مصراع دوم

گوشواره استعاره از آویزه‌های یخ بر شاخه‌ها یا برگهای آویزان شده زرد و پژمرده درختان است و گوش استعاره از شاخه‌های درختان می‌باشد.

مثالی دیگر. با ترکیبی از تشبیه و اقتباس یا "درج"

گۆشه‌ی سیا مالّ هۆردا و دیاوه چون مانگ نه گۆشه‌ی هەور سیاوه

بە خودا قەسەم پاسەم ئومێدەن (حورٌ مقصورات فی الخِیام) ئێدەن

وصف الحال مولوی است در رفتن به سیاه چادر یکی از چادرنشینان جاف که در آنجا با زنی زیبارو که چادر را کنار زده است و به او می‌نگرد، برخورد می‌کند. یعنی:

او (آن زیبارو) گوشه چادر سیاه را کنار زد و نگریست.

مانند ماهی که از پشت ابر سیاه خود را نشان دهد.

سوگند به خدا، امیدوارم که منظور پروردگار از تعریف حوران بهشتی (یعنی حور مقصورات فی الخِیام) باید همین باشد.

تصویر ممتاز دیگر در شعر مولوی «تشخیص» است.

"تشخیص" یا به اصطلاح فرنگی آن (پرسونی فیکیشن) Personification یعنی شخصیت دادن و حیات بخشی به اشیاء بی‌جان طبیعت در کلام خود، که به نظر عده‌ای گونه‌ای استعاره است. صورتی دیگر از تصویرهای ذهنی شاعران توانا است. به قول "کروچه" در کتاب کلیات زیباشناسی، طبیعت در برابر هنر ابله است و اگر انسان آن را به سخن درنیاورد، گنگ است، شاعر می‌کوشد تا به این امر تحقق ببخشد ولی همهٔ شاعران ما در ابراز این شیوهٔ سخن توانا نیستند و شدت و ضعف هنری دارند؛ و مولوی کرد از عهدهٔ این کار برآمده است، آنجا که شاعر دردمند خطاب به گلها و گیاهان و آنها و اشیاء طبیعت سخن می‌گوید و از آنها می‌خواهد تا به واسطهٔ دوری یکی از دوستان شاعر به عزا بنشینند و

دست از رویش و حرکت بازدارند و با او همدرد شوند:

"مەشنیە چین چین، چنوور نەکاوان تو خوا ماتەم بە هاژەی وە فراوان
نەسیم وەس بویەر، وە کۆساراندا وەسەن شانای وەڵگ وە دیاراندا"

یعنی: ای علف‌های چنور از تکان خوردن و رقصیدن بر کوهساران دست بردارید.

و ای صدای آبهای برفها آرام باشید و سکوت کنید،

ای باد ملایم، کمتر بر کوهساران گذر کن،

و دیگر برگهای درختان را کمتر فرو بریز.

و یا خطاب به باد شمال می‌گوید:

شەماڵ، شۆ هۆر کەر بەەر بێ دەرەنگ سەیل وتەم، زەردەی، دیدە و دڵ وەرەنگ
هووناەی سەیل چەم وەشە تاوان دا تەم دڵ، وە ڕووی زاخان کاوان دا
زەردەی ڕەنگ نە وەڵگ ەو تووڵنەمامان تاڵێش مالووم بۆ، نەو پایز، ئامان

در این ابیات علاوه بر تصویر بلاغی تشخیص صنایع ادبی لف و نشر و تقسیم وتناسب نیز وجود دارد.

و یا با روزگار و بخت و غم و درد خود سخن می‌گوید:

چەرخە! یەتۆنی ئەی مەیلە کەردی بەختە! یەتونی شادی ئاوەردی
خەمە فرسەتێ، ئامانەن زامان دەردە مۆڵەتێ نامەی لەیل ئامان...

و یا اعتراض او بر بخت بد خویش که ناگاه دوستی، قطعه شیشه‌ای از یک جام کهنه به دستش می‌دهد و آن شیشه یا جام با زبانی فصیح با وی سخن می‌گوید و وی را پند می‌دهد و راز هستی را بر وی می‌گشاید با این مطلع:

"ڕوێ فکر بەخت سیای وێم مەکەرد پەی چێش هەر پەستی پەرێ من‌ئاوەرد"

و یا به گلدسته‌های مساجد حیات می‌بخشد و آنها را در ماه رمضان پرشور

می‌بیند و مسجدها را در این ماه سرحال و شادمانه می‌یابد، چرا زیرا ماه رمضان فرا رسیده است و شور و حالی در مساجد برپا است، اما میخانه‌ها را اندوهگین می‌یابد و خاموش:

"مناره، صه‌دای صه‌لاش صه‌د ته‌رزه‌ن مـزگی، جـه‌شادی ده‌مـاخش بـه‌رزه‌ن
مه‌ی نه‌خوم چون من نه‌خه‌م ئه‌سیره‌ن مـه‌یخانه صـه‌فاش خـه‌یلێ دڵگـیره‌ن

یکی دیگر از تصویر پردازیهای ذهنی شاعر، ایهام (توریه) است، اگرچه این صفت ادبی را جزو بیان به حساب نیاورده‌انـد. امـا عـده‌ای از عـلمای بـلاغت معتقدند که صفت توریه یا ایهام نیز که دارای دو تصویر قریب و بـعید است و شاعر با تلاشی هنرمندانه از صورتی قریب به تـصویری بـعید دست مـی‌یابد و لذتی در یافتن معنی دور حاصل می‌گردد لذا آن را نیز جزو صـورتهای خـیال برشمرده‌اند.

و در هر حال، مولوی در ایهام‌گویی مهارت داشته است و ما در اینجا به ذکر نمونه‌ای می‌پردازیم:

مولوی می‌شنود که دوست وی دچار سرماخوردگی شده است و شاعر برای او دارو تجویز می‌کند، و سفارش می‌کند که اناری را حرارت بدهد و آن را پس از یافتن حرارت سوراخ کند و مقابل دماغ بگیرد و نفس بکشـد (بـه اصـطلاح امروز بخور بدهد) شفا می‌یابد.

آنچه گفته شد، معنی نزدیک این ایهام بود، اما معنی دور آن که مورد توجه شاعر است این است که آن دوست انار قلب شاعر را بگیرد، قلبی که در سوز عشق معشوق سوخته است سپس با تیرمژه‌های خود انار قلبش را مـورد تـوجه قرار می‌دهد و حرارت عشق وی را دریافت کند تا نسبت بـه وی سـرسازگاری بیابد.

و این ابیات تصویری ایهامی توام با تشبیه است:

شـــنه‌فتم دووربـا لەیـل زوکـامشەن دیشـــــوار بـــــالّای نـــەونەمامشەن
هەنارەکەی دلّ پـرجـەدانـەی ئـێش پیشیای کـووڕەی نـار عـەشق وێش
بە مەودای موژگان سوراخش کـەڕۆ وە گـەرمی نـیشان دەمـاخش دەڕۆ.

در شعر مولوی با تصویرهای زیبای دیگر برخورد می‌کنیم که برای نمونه به ذکر چند مورد بسنده می‌شود و اینها همگی نشاندهندهٔ وسعت آگاهی و بینش این شاعر نسبت به محسوسات و پدیده‌های گوناگون و بسیار ملموس است. غالب این تصویرها غیر کلیشه‌ای هستند و ما جز در دیوان او، در دیوان کمتر شاعری قبل از وی با این تصویرپردازیهای بدیع برخورد می‌کنیم:

تصویر انگشتان دست در وقتی که قلم را برمی‌گیرند و تبدیل به ۶ فرد می‌شوند و با دست دیگر کاغذ حریر گونه را که گوهر الفاظ را می‌سنجد فرا می‌گیرند:

پەنج بی‌یەن وەشەش، شەش ڕووکەرد نە پەنج حەریر نەمابەین بـی‌یەن گـەوهەر سـەنج

که احتمالاً همان تشخیص است.

و اغراقی لطیف: دوستی از او می‌خواهد تا آتش را بدمد، و مولوی با بیت زیر پاسخ می‌دهد که تن او چون خاشاک خشک شده است و در درون او نیز آتش عشق حرارت یافته است، و بیم دارد که اگر آتش را بدمد، سوز درون وی در جسم خاشاک‌گونهٔ او اثر کند و یکباره خاکستر شود زیرا سازش بین خاشاک و آتش حاصل نمی‌شود.

سازش نەما بەین ئاور پووش کەمەن وەر نەهانا مەن نەفەس یەک دەمەن.

در خاتمه یادآور می‌شود که مولوی با توجه به مسلک عرفانی خویش در تصویرپردازیهای خود همواره همهٔ جوانب ادب و اخلاق را رعایت نموده و از دایرهٔ عفت کلام و متانت لفظ و عبارت، خارج نشده است و تصویرهای ذهنی

وی غالباً بهره و مایه‌ای از حکمت و اندرز دارد و در هر حال می‌کوشد تا خواننده را به بیداری و عبرت‌آموزی هدایت نماید و همهٔ این موارد چیزی است که وی بدان اعتقاد دارد و خمیرمایه صداقت و راستی و درستی در کلام وی نهفته است و این را اهل دل بیشتر از دیگران درمی‌یابند.

- زیرا به قول **مولانا:**

نشنود آن نغمه‌ها را گوش حس　　کز ستمها گوش حس باشد نجس
نشنود نغمهٔ پری را آدمی　　کوبود ز اصرار پریان اعجمی
گرچه هم نغمه پری زین عالمست　　نغمهٔ دل برتر از هر دو دمست

به قول خواجهٔ بزرگ:

نه هر که چهره برافروخت دلبری‌داند　　نه هر که آینه سازد سکندری داند
نه هر که طرف کله کج نهاوتندنشست　　کلاه داری و آیین سروری داند
هزار نکتهٔ باریکتر ز مو اینجاست　　نه هر که سر بتراشد قلندری داند
مدار نقطهٔ بینش ز خال تست مرا　　که قدر گوهر یکدانه جوهری داند
ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه　　که لطف طبع وسخن گفتن دری داند

"والسلام"

مآخذی که کم وبیش مورد استفاده قرار گرفته است:

۱ـ براهنی، رضا: "طلا در مس"، تهران، انتشارات زمان، چاپ دوم ۱۳۴۷
۲ـ بهار، محمد تقی: "مجموعه اشعار".
۳ـ شفیعی کدکنی، محمدرضا: "صور خیال در شعر فارسی"، تهران، انتشارات آگاه، چاپ سوم، ۱۳۶۶
۴ـ گورکی، ماکسیم: "ادبیات از نظر گورکی"، ترجمهٔ ابوتراب باقرزاده، تهران، انتشارات روز، چاپ دوم، ۱۳۴۷
۵ـ مولوی، عبدالرحیم: "دیوانی مولوی کرد" بدون نام و محل انتشارات و تاریخ.
۶ـ دیچز، دیوید: "شیوه‌های نقد ادبی"، ترجمهٔ محمد تقی صدقانی، غلامحسین یوسفی تهران، انتشارات علمی، چاپ اول ۱۳۶۶

گەشتی لە ئاثار مەولەوی دا

یوسف رسول آبادی

هەر بە تاریک و لێڵی بەیان، ئەسپی خەیاڵ زین ئەکەین و تولە ڕێیەکانی هەورامان ئەبرین و تا ئەوساتە ئارام ناگرین کە وێنەی سەرشاتە لە ئاوێنەی چاوەکانمان خۆ پیشان دات و ئێمەش بە سەلەوات مەردومی دیدە بە تۆزی پاڵای بەرگوزیدەی شیعر و ئەدەبی کوردی بە وردی سراغ دەین و بەنۆشینی جامی ئەوین سەرخۆشانە بڵێین:

چەرخە یە تۆنی ئەی مەیلەکەردی بــەختە یــە تــۆنی شــادّی ئــاوەردی

ڕەپاش مژینی هەوای یــادی فــەرهادی تــاقی ڕومــانتیسمی کــوردوستان ڕو لە خــەم و مەینەت کەین و بە دەم هاوارەوە بڵێین:

خەمە فرسەتێ ساتێ وە بێ خــەم گەرد پاڵاکەش بگێرون وە چەم

ئەوساکە خەمکۆچی بەرە و هەواری ناموڕادی پێک ناو شادی دەست لە نێو دەستی بوکی موڕادی لە سەر تەختی کامەوە بەکەیفی تەمامەوە پاڵی داوە: بە ئیجازە لەگیانی پاکی تاقە مەلەوانی دەریای حەیرفان سەرێ ئەدەینە دیوانی شیعرەکەی و ئەبینە میوانــی خەیاڵی ناسکی وەکو تاڵی هەورێشمی.

بە ڕاستی هەرکەس ناتوانێ لەو مەیدانە پان و بــەرینە تــێ پــەرێ و هــەر لە ئــەوەڵ هەنگاودا دەستی بەرز نەکاتەوە و بە هەڵدانی بەیداخــی سـپی خــۆی نــەداتــە دەست چارەنوسەوە. داخۆ بۆ وایە؟! چۆنەکە کوردێکی دانیشتوی هەورامان کە شاخەکانی شان بە شانی ئاسمان ئەکەن وە تەنانەت لە خەویشدا ژانژاک ڕۆسۆی نــەدیوە و ویکــتور هۆگۆی بە هیچ کلوەجی نەناسیوە. هەر لەو سەردەمەداکە ئوروپا هەست بەوە ئەکات کە

پێویسته له رێگای خەیاڵەوە بەرەو دین کە وێتەرێ. ئەمیش لە هەورامانەوە ئاوازی دڵنەوازی عەشق و ئەوین بە بانگەوازێکی رومانتیکی هەڵ ئەدات، بەڵام نە بە شێوەی رۆژئاوایی، بەڵکو بە شێوەیەکی خۆرهەڵاتی جوان و رێک و پێک کە شنەی ئاوەنگ بێ‌دەنگی تێک ئەدات و سروەی بەیان زیوی ناو چاوانی پرچین ئەکات و گەرمای فرمێسک لە سەرگۆنای ناسکی شوێن ئەخات:

روخسارش وەختێ مەستەڵمەڕۆلێش　　وە شۆی پایز خەیاڵ مەبۆ رێش
چین کەفتەن وە روی پیشانی چون‌سیم　　چون زەنجیرەی ئاو وە شنۆی نەسیم
ئەسرین جەرگت دان وە بان نێشدا　　چەنیت دل ئاما، ئامانی پیشدا

ئەگەر لەم شیعرانە ورد بینەوە لەو راستیە تێ ئەگەین کە تەنانەت واژە کانیشیان خەیاڵاوین و لەسەر تا پایانەوە ئەوین بە باڵای بەرزەوە و خۆئەنۆینێ و بە لەرەی، تەلی عاتیفەی ئنسانی ئەلەرزێنێتەوە.

تائیستاکێ وەکەی وە لەکێوە ئەوەی دیوە یا بیستووە؟ ئەو واژانە لە بەر دەس هەمو کەسێکا بوون و هەن. بەڵام جگە لە مەولەوی نەمرکێ توانیویە یا ئەتوانێ ئەئاوا رێکیان بخات و ئەو وێنە نیگارینە بکێشێ بە جۆرێ کە گوڵزار بە هەزاران گوڵ و گوڵغونچەی نازارەوە بە دیتنی دڵی بێشێو هەر واژەی وەکو نێشێ ریشەی دڵی بکێشێ!

ئەگەر چەند واژە وەکو «دیدە، خەیاڵ، باڵا، راگە، خاو» بدەینە دەست شاعیرانەوە داخۆ چۆنیان رێک ئەخەن و بە ناو شیعرەوە ئەیخەنە بازاری یاریەوە: بێ گومان بە سەدان شێوە بەڵای گومانیی تیانیە کە هیچکامەیان بەو جۆرە کە مەولەوی رێکی خستوە نابێ، با بە وردی بیخەینە بەرچاو.

دێدە هێند خەیاڵ باڵات بێ تێشدا　　راگەی خاو نەبێ بویە رۆپێشدا

جا ئەگەر شاعیرەکانی پێشومان تەنیا ئەم تاقە شیعرەیان بۆمان جێ هێشتبایە بەسمان نەبو؟ ئیدی چۆنە کە بڕێک ئەڵێن دەورەی شیعری شاعیرانی پێش ئێمە تێپەریوە و زمانی

ئەوان کۆن بوە نازانم، یانێ ئەزانم بەلاّم نامەوی لێی بدوم. تەنیا ئەمە ئەلێم: ئایا بە راستی ئەگەر فارسێک هەستێ و بڵێ: شیعری مەولانا و حافز کۆن بوە و ئیتر ئەوانە بە کەڵکی ئێمە نایەن ئەشێ چۆنی ناو بنێین و چۆنی بناسن؟!

ئەمانەوێ لە مەولەوی دور نەکەوینەوە، هەر بەو بۆنەیەوە ئاوێنەی خەیاڵی ئەگرینە دەستەوە و بە دڵێکی پڕ هەستەوە لێ ورد ئەبینەوە و ئەوەی کە دیتمان تا ئەو رادەیە کە بۆ ناسینی بیرو بۆ چۆنی مەولەوی پێویستە بەکورتی باس ئەکەین و بۆگەیشتن بە بەرهەمی شیرینتر ئەیخەینە مەیدانی هەڵسەنگاندنی هامفەردانەوە.

۱ـ مەیدانی یەکتاپەرەستی «توحید»

لە عەشقا یەگانەگی پێویستە و عاشق ئەبێ تەنیا مەعشوقێکی هەبێ و دڵی بە تاقە دڵدارێک بدات و رو لە غەیری ئەو نەکات:

شەرت بۆ تا جەستەی خەستەی مەهجوریت
پاکتاوش کەرۆ مەردەن جە دوریت
جە شوم پڕ شوم ئەڵحەو سەرای خەم
جە سەر وازەی هون، جۆی سەرچەمەی چەم
وە بۆی ئەو باڵا و خەت و کوڵم و فەم
سەرو و سەوزە و گوڵ خونچە بدۆ دەم
دڵەی مەینەت گاز سفتەی کۆی قەقنەس
نەبۆ وە نیشان تیر موژەی کەس

یەزدانی مەزن ئاگای لە ئینسانە و ئەگەر ئینسان لە ئەو بێ خەبەر بێ، ئەو لەم بە خەبەرە و بەندەی خۆی بە وردی ئەبینێ و ئاگای لێیەتی:

وەر تۆ بینایيت پەردەش ها نەسەر ئەو تۆ مەوینۆ جە تۆ زەریفتەر

هەر هەموی ئەو شتانەی کە ئێمە هەمانە لە خواوەیەو ئەبی بە بون یا نەبونیان رازی بین:

بەڵام با جە تیر بەڵای قەزاوە پاڵ دەیم وە قوللەی قەڵای رەزاوە

تا بڕۆ سەفای بێکانەو خێشەن هەر وەختێ بەرۆ، باز ماڵ وێشەن

بێ یارمەتی یار سەرکەوتن سەرناگری و بۆکەس ناکرێ:

خوم ئاسا خەیلێن وەتەن مەیخانەم چون پیاڵەی واق شیشەی پەیمانەم

هەر بونەوەرێک سێبە رێکە و بەس و مەوجودی بەڕاس زاتی پاکی یەزدانە.«ئەم روانگەیە لە مەلای روم ئەکا»:

ئەی کُرد مەوجودێ جە تۆگرتمایە مەوجود هەرتۆنی ماسیوا سایە

بونی بونەوەر، گیا بێ یا دار، بێ گیان یاگیاندار، هەمو نیشانەی بونی خوان و ئایەتەکانی دەسکردی ئەون:

پەنهان بیت، تەنیا وەحدەتت مەوج وەرد پەی شناسایی زوهوریۆەت کەرد

بە وێت حەی عاڵەم بێ چون و چەنی شناسایی تۆم، نمەبۆ هەنی

بە وێت جەی عالەم بێبەقای ناسوت ئەر وەی کرد جیلوەی وەرینەژناسوت

بە سەد جیلوەی تەر بێ چون و چەنی شناسایی تۆم نمە بۆ هەنی

تەنیا یادێ عەشقی لەیل ئارامش ئەداتە دڵ وکوڵ وکۆی دەرون دائەمرکێنێ. ئەگەر بادەی یادی ئەو لە جامی خۆشەویستی نە نۆشرێ، عەقڵ و فام لە هەواری خۆیان بار ئەکەن و هاواری پڕ بە زاریان عاڵەم ئەگەرێ؛

هۆشم بێ هۆشەن، نامم قامەت قاخ بۆی دوری ئازیز مەیۆم نە دەماخ

نەیچی! درەنگەن. سامەکەر درەنگ فیدای پەنجەت بام، نەی باوەر وەدەنگ

هەر تەرزێ پەی وێش بکەرۆ رازێ گێرۆ نە دەرون هەرسازێ گازێ

بجۆشۆ هەرکەس وە قەد نااڵەی وێش بنۆشۆ هەرکەس وە پیاڵەی وێش

بە واتەی مەولانای بەڵخی:

«هر کس کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش»

ئینسان هەمیشە لە ئاواتی گەرانەوە بۆ لای پەروەردیگاری خۆیەتی و دور لە یار دڵ بریندار و زار و ئەوگارە؛

هیچکەس موبتەلای دوری یار نەبۆ چون من سەرگردان بێ قەرار نەبۆ

۲- پەیوەندی دڵ و دڵدار:

پاراستنی حورمەتی یار بە ئەوپەڕی تواناوە پێویستە، مەولەوی لە نالەی شەوانەی خۆی ئەترسێ کە نەکا سەگی ئاسانەی یار بێدار بکاتەوە و بەو بۆنەوە ئازاری بگاتە نازاری.

من شەوێ نالەم جۆش ئاوەردە بۆ سەگی ئاسانەت بێدار کەردە بۆ

خۆ پاراستن لە هەر ئیشێک کە ببێتە هۆی رەنجانی خۆشەویست، کە ئەلوێ ئەو هۆیە زەحمەتی نیگایەک بێ کە شوێن بخاتە سەر جەمینی دڵبەر یا برژانگی چاو بێ کە پێی نازدار بڕوکینێ؛

جەمینت زەحمەت نیگام کێشابۆ کەف پات وە خار دێدەم ئیشابۆ

عەشقی یار هەتا هەتاییە و هرگیزای هرگیز نامرێ:

پەی چێش؟ مەیل لەیل پیریش مەحاڵەن سەنەی بااڵغیش سەدّ هەزار ساڵەن

رێبواری رێگای خواناسی «عارف» و سالک»- بۆ گەییشتن بە بەهەشت وە یا لە ترسی ئاوری دۆزەخ عەبدایەتی ناکات. بەڵکو لە بیری ئەوەدایە کە خاوەنەکەی لە خۆ رازی بکات و بەس؛

من کە خەجاڵەت خزمەت ئاما پێم جەهەننەدەم: سەدّ ساڵ دۆزەخ بۆ وە جێم

پیر و رابەر وەکو گیانە و رێبوار بێ ئەو لەشێکی بێ رەوان و ناتەوانە، دەست لە داوێن بەردانی ئەبێتە هۆی سەرگەردانی:

ئازیزت ئاستەن هـاوە دمـاوە تەنە بۆ بێ گیان ساشۆ وە راوە

۳ـ عـــەشـــق:

عەشق لە سروشتی مرۆڤایە و خوای گەورە بەشی هەموکەسێکی داوە، بەڵام ئەوەی کە خۆی ناتەواوە، ناتوانێ بەو ئاوە دەرون بشوات و هێلانەی دۆستی ئازیزی بکات:

یاواو حـاڵیم بـی یـەک یـەک ئـیشاران خەندەم کەرد هەی هەی،دەردە کەی یاران

رێبازی عەشق، رێبازی فیداکاری و خوێنە، پیاوی ئەوێ کە بتوانێ ئەو رێگایە ببڕێ؛

ســەر بـنیە وەخـاك ئـاسانەی دڵـبەر بە ئارەزوی دڵ، گیان بەرشۆ وە بەر

یاکە خود ئەڵێ:

دام دوبـــادەی ســـەیادّ قـــاتڵ نە پێچیان نە دەور پای شکستەی دڵ

ســەر وەنـەت بـبۆ وە بـار گـەردەن بوازی هەرسات ئاوات وە مـەردەن

عەشق گیان ئەبەخشێ و ئەگەر دڵبەر چاوی خێری لێ بـێ، عـاشق هـەمیشە لە تـا فـی لاویدایە؛

نەواچی من پیر ئوفتادّەی دڵرێش ئیسە چەنی مەیل ئازیزانم چـێش

تـا یـاران نـیگای نـیهانیشان بـۆ پیران مشیۆ تاف جـوانـیشان بـۆ

عەشق فێر بونی نیە. بەڵکو ئەزمونێکی دەرونیە و ئەبێ بیچێژی. یا وەکو گوڵ وایە و بۆنی لەباس کردن نایە. تەنیا ئەوکەسانە ئەیناسن کە بۆنیان کردبێ؛

هەڵای هـەی مـاچی گـیرت نـەوەردەن بۆی شەمامەی ئێش عەشقت نەکەردەن

ئەگەر بۆنی بکەی ئەوسا وەکو من تەسلیم ئەبی و ئەڵێی:

مـــن دەردم پـــەیکار نـــاز دڵگـــیرەن دەوای زامـــانم، زامـــداری تـــیرەن

بێ شەرتیش دۆسی، قـارش وە فـامەن مەزەی قین لەزەت، جەفاش سەفامەن

وە سەرئەنجام؛

بەڵ دڵ وەش کەرۆ مەینەت گازە کەش زور دۆ وە بازوی غەمزە و نازە کەش
پەیاپەی پەی پەی، نە دڵەی تەنگدا هەر خەدەنگ بە رۆ وە جای خەدەنگدا

۴ـ رێبازی خواناسی و بیر و رای تایبەتی رێبواری رێ‌ی نەوین:

عرفان رێبازێکی «تەوحیدی»یە و عارفی زانا سەنەم پەرست نیە، بەڵکو یە کرەنگ و سەمەد پەرست و ئەحدناسە:

سەنەم پەرەست نیم، سەمەدّ ناسەنان دوی کورەی دەرون شیوەن راسەنان

رێبواری رێگای تەریقەت. ئەبێ چاوی دڵی بێ تۆز و گەرد بێت. چاوی سەر توانای دیتنی رازی راستەقینە نیە. ئەم لەگڵە و ئەو مەنزڵی خۆشەویستی دڵە، ئەم بێ بەقایە و ئەو تەمەنی تا لەقایە؛

دیدّەی سەر ئەرشی دیدّەی سرکانین ئێدّ دای مونافین، ئەو دەوای شافین
ئێدّ وەزیفەی گڵ، ئەو لەتیفەی دڵ ئەو چون مەنزڵەن، ئێدّ بێ چون مەنزڵ
ئەو بەقاش نیەن، فەناش تاقیەن ئێدّ عەتای تاقی و باقی و لاقیەن

بە بەشی یەزدان رازی‌یە و سەری بۆ قەزا و قەدر دا نواندوە:

بەڵام کێن بدۆ نەی راگوزەردا شان وە شان شێر قەزا و قەدەر دا
مەحبوبەن هەرچی موقتەزای قەزان مەرغوبەن جەلای هەرکەس پێش رەزان
هەر شێرێ جە شیر شێران شیر وەردەن گەردەن پەی زەنجیر تەقدیر کەچ کەردەن

خەوف و ترس «تقوێ» هەمیشە لە دڵی رێبوارە، چونکە لەشی خەزانەی تاوان، هەر لە هەڵێنانی چاوانەوە بە جیهان تاکاتی سەر نانەوەی گۆڕ هاوڕێ‌یەتی؛

تەرسون ئەر بەدّەن رەقیب دڵسەرد بکەرۆش وەخاک کەروش چەپگەرد
وەخت تەماشای ئەو بەرگوزیدّە م شەمالّ شانۆ گەردش ئەو دیدّە م

عیبادەت و تاعەت و ئیش وخزمەتی خۆی بە کەم ئەزانێ و ئەڵێ: ئەو تۆشەیە کە کۆی

کردۆتەوە شایانی ئازیزی نیە، ئەگەرچی کەسانی کەکەفەی فەرمانبورداری ئەو قورس و پڕ ئەبینن؛

وەر نــە مــن لافـاو تـاوانـان بـەردەم دوعا رای دەرگای قەبوڵ گوم کەردەم
نەیچی؛ من پەنجەی پای نالّەم سـفتەن تۆ دەی چون تەئسیر وە نالّەت جفتەن
مــن وێــم مـزانـو کـام تـۆمم کـالّان یاران پـەی هـیممەت وەنـەم مـەلالّان

بەلّام بەوەش بڕوای قوڵی هەیە کە ئومیدی بەکەرەمدار لە دەس نەدات؛

مەعدومی: کەردەی بەدّی هەزار تەرز زانـوی ئـومێدّت نـاوەرۆ ئـەو لەرز

و فەرمودەی یەزدانی لە بەرچاوە کە: **من تابَ و آمن و عَمِلَ عملاً صالحاً**..... هەربەو بۆنەوە بیرکردنەوە لە رابوردو و پەشیمان بونەوە هۆی بەخششی یەزدان ئەزانێ؛

ئەمجار یادّکەر عومر عەبەس و یەردەت بـاوەر وە خـاتر نـاپاکـی کـەردەت
سـەرئەفکەندّە بـەر چـون شـەرمەساران چەمەی چەم هۆرکەر چون سەیل واران
بـەڵ شـۆرۆ بـەو ئـاوکـەرەم فـراوان بـابەت وە بـابەت سـیاهەی تـاوان

جا نۆبەی ئەوەیە کە بڵێت: یەکرەنگی نیازی بنەڕەتی تەریقەتە وگەییشتن بە حەقیقەت بێ یەکرەنگی بۆ رێبوار دەست نادات:

چون دەف. بەرگ پۆس ئیرادەت بۆ شم غـولام بـەر دەس حـەڵقە نـەگـۆشم

رێبازی عەشق خۆ بە ورد زانینی ئەوێ: کە وابو تۆش هەوات لە سەر نەوێ؛

بـاوەر نـەکـۆرەی وەلوەلەی دەف دا روی پەندّو تـەوبێخ وە هـەر تـەرەف دا
روی پەندّ ئەو یاران، دڵ وە جەهد وجەخت روی توبێخ ئەولای مەعدومی بەدّبەخت

هەرواکە ئنسان لە تەنگەلانێکی تاریکەوە خـۆ ئـەهاوێتە داوێـنی دنـیای رونـاکـەوە، رووینیشی هەر ئەبێ لە تاریکەلانێکی بێ دەنگا بێ کەگۆڕە؛

پێشانیم هەوەس زانـوش جـازمەن تـەعزیم جـەناب پـیری لازمـەن

بالّا کەردەوە مەیل ئەو لای پەستی وردیکـلّانەن دەروازەی هـەستی

وە بۆ دەربردنی مرۆڤ لەو «تەنگیبەر»ە. شەو بێداری بۆ رێبوار بە پێویست ئەزانێ و بە گوێرەی دەرمانێکی کاریگەری پێشنیار ئەکات. مەگەر نە ئنسان هـاتە سـەر زەوی تـا جێنشینی یەزدان بێت؟ روی سەییدی هەورامان لە دڵە، بەڵام مەبەست تەنیا خۆی یا دڵی خۆی نیە بەڵکو ئنسان بە هەمو نەتەوەیەکەوە ئەکەوێتە بەر بانگەوازی ئەو. یا بڵێین: دڵ لە واتەی مەولەوی تاوگۆزیدا وەکو «نەی» لە زاری مەولانای رومی وایە؛

واچە هەی دڵەی ئەبڵەی بـێ خـەبەر هۆر ئێز ساتێ تەرک خاو شیرین کەر

چونکە شەیتان بۆتە هاوڕێت. کە وایە شەوان بێدار بمێنەوە ولەگەڵ یار ببە بە هاودەنگ و مالّی پڕ کەمالّی بێدەنگی دەریای مەنگی ئەوینت بکە بـە تـەختی دڵـدار و جگـە لەو دەروازەی دڵ بۆکەس باز مەکە.

نـەوا مـێمان بـۆ تـۆ نـەوینی کـەس حـەفەت بـۆ پـەرێت تـا ئـاخر نـەفەس

دیـدەت تـۆز غـەیر نـیشتەنش وەنـە جە جۆی سەوزەی دڵ ئاوێش دەر پەنە

ئەنجا رو ئەکاتە مرۆڤ و ئەڵێ:

دنیا تا سەر بەکەس نادەن، بۆدڵێك بیەشێنین؟ مـرۆڤ ئـەبێ لە هـەر حـاڵێکا هـەبێ سەبارەت بە نەوعی بەشەر خزمەتکار و بێئازار بێت. چونکە سەرەنجامی ئەو نادیارە و کەس نازانێ چی پێش دێت. کە وابو ئەبێ بە قەد توانا لە خزمەت گەلا بین، بێ ئەوەی بپرسین ئەمەکێیە و ئەوە لەکوێیە. مرۆڤ، مرۆڤە و بەس، کە یەزدان ئەفەرموێ: ئەی ئنسان ئێمە، ئێوەمان لە نێرو مێ خوڵقاندو .....وە ئەو بانگەوازی بۆ تاقمێکی دیاری کراو نیە؛ دەیسا ئێمەش با لەو راستیە تێ بگەین کە:

کێ زانۆ چۆن بۆ ئەی دنیای بادّی بـا بـبۆنە بـەین گـەردەن ئـازادّی

هەر وەها، هەر شتێکمان بۆ خۆمان ئەوێ، بۆ هەموی بخوازین و هەر خراپەیەک کە بۆ

خۆمان پەسەندی ناکەین، بۆ هیچکەسی دیکەی نخوازین، تەنانەت ئەگر ئەو شتەگەردی پێلاوی یار بێت؛

یا ناستە بۆ سەیل دیدەم نەفەسێ نەسیم گەردپات، بەرۆ پەی کەسێ

بە بۆنەی کەمی وەختەوە باسەکەمان جەم و جۆرتر ئەکەین و ئەڵێن: مەولەوی شاعرێکی خام و بێبڕوا نیە. ئەو راستیە لە واژەی بە واژەی شیعریدا خۆ ئەنوێنێ، مەبەستەکانی شیعری بریتین لە، کارەسات و چۆنیەتی ژیانی ئەو سەردەمەی کوردەواری، پیاهەڵدان، باسی خواناسی و سوفیەتی، فەلسەفە، مێژوو، جوغرافیا و هەمو نەوعەکانی دیکەی ئەدەبی. بۆ وێنە چەند نمونە ئەخەینە بەرچاو:

تانجەروی ئەی چەم، سیروان ئەو چەم جۆشابێ وە هەم، ئەی چەم تا ئەو چەم
کەڵەك هۆ مەدا، نما زا دەو لێش رای ئامام نەوێ، پا بنیەو ئەو پێش

وە یا:

ساقی گەرد کۆچ یاران دیارەن هاو مالان پەرێم نە ئینتیزارەن
من خۆ تەنیا مالْ، وامەندەی دڵتەنگ بێ کەس، بار سەنگی، پای بارەبەر لەنگ
مەر تۆ وە هەی هەی نەشئەی جام مەی نەی رای پلەی سەخت فەریاد ڕەسینمکەی
ساپێم دەرجامێ منیچ چون یاران هەی کەرون ئەو کۆچ، تا سەر هەواران

بەکێشانی تابلویەك لەکۆچی کوردە مالْ و نیشان دانی دڵسۆزی کۆچەرەکان بۆ یەکتەر، مانایەکی بەرزی عیرفانیش ئەخاتە سینەی شیعرەکەیەوە و ئەڵێ:

ئەی خوای گەورە! من لەکاروانی هاتن بەرەو سارای مەحشەر لە یاران بە جێ ماوم، هاومالّەکانم چاوەرێی رۆییشتنی منن کە چی منیش بە تەنیا ماومەتەوە و دڵتەنگی ئازارم ئەدات. ئاخر تەنیا بالْ و بێ کەسم، وە بارەکەشم «گوناح» قورسە و ولاغەکەشم «توانای خۆم و کاری باشم» لاوازە و ناتوانێ بارم بکێشێ. جا مەگەر هەر خۆت وە بادەی

عەشقت سەر خۆشم بکەیت و لەم رێگا سەخت و هاوڕازە ببیتە رابەرم وە وەکو دەستگیرێکی توانا ببی بە فریادڕەسم. جاکە تەنیا فریادڕەس هەر خۆتی و هیچکەس توانای ئەوەی نیە کە دەست بکا بە لای دەستی تۆدا. جامێکی نەشئە بەخشی ئەوینی خۆتم پێ بدە تا منیش وەکو یاران هەی لە کۆچەکەم بکەم و تا سەر هەوارەکان رانەوەستم.

یەکتاپەرەستی لە واچ واچی واتەکانی مەولەوی بە بااڵی بەرزەوە، شۆخ و شەنگ خۆ ئەنوێنێ بۆ نمونە چەند شیعری کە ئەخەینە بەرچاو بەڵکو بە لایەی لایەی گەرمیان کۆرپەی دڵمان بلاۆنین؛

بەیدێ وە لای من حاڵم بەدّ حاڵەن جە دوری ئازیز تەن کۆی زو خاڵەن
بزانێ خەم چۆن کەردەنم پاماڵ دەخیلم ساتی؛ گەردەن سیم قاڵ
جامێ جە مەعجون دەرد ئەوگاران دورد وامەندەی بەزمەکەی یاران
پێم دەر تا ریشەی هەستی کەرۆ پەی قوربان: تۆیچ نەیچی! دەستێ بەر پەی نەی
وە تەرزەکەی وێت من لاونەوە وە مەقامێ وەش خەم تاونەوە
با خاس خاس هۆشم هیچ نەمانۆ پێم بەڵ ئازیز وە خەیر ڕەحمێ کەرۆ پێم

وە یا ئەوکاتەکە بیری حەق لە دەرون شك ئەبا، ئەڵێ:

ئازیزم ئامای ئای بێقەراز وێم ئای ئای چەمەڕا ئای ئینتیزار وێم
مەوتەنەکەی چەم دێدەش هانە ڕێت غەریبی تاکەی بۆ وە ماوای وێت

لە بەرانبەر ساقی گیانبەخشەوە خۆی نابینێ وکە ئەو پێی نایە دەرونیەوە، ئەم خۆ گوم ئەکا و نازانێ چون ئەدوێ و چی ئەڵێ. جار جارە وەکو موسا یا نە بڵێین وەکو جەلالەددینی بەڵخی بە نازێکی تایبەتیەوە زاری ئەخاتەکار و لە خۆ بێخەبەر، گیان ئەخاتە خەتەر و بێباك لە هەردوکەمەر ئەڵێ:

حەیفەن تۆ میراو سەر جۆی بادّە بێ وە هەرکەس بە قەدّکەفاف دادّە بی

مـن کشـتم روزەرد هـامفەردانش بۆ دانـەم روسـیای هـامدەردانش بـۆ
فێدات بون ئـامان، سـاهۆر کـەر بـا بـەی وە سەرکشتمدا پەی پەی جەو جۆی مەی

مەولەوی لە پلەی «حلاج»دایە کە وا ئەدوێ و لەو حاڵە ئەمەی وتوە کە ببڕای بـبڕ خۆی نەدیوە. بەڵکو خۆشی وردەیەك لە ئەوین وە یا نوری یەزدان زانیوە. ئـەم جـۆرە قسانە جار و بار ئەکەونە بەرچاو و ئەدەن لەگوێمان، بەڵام نە لە هەرگیرۆدەی خاوی بێ خەبەرێیکەوە بەڵ لە عاشقانی بێ هۆش لە هۆشی یاری هوشیاری هەتا هەتایی ئەبیسرێن و بەس. کە وتویانە «کار هرکس نیست خرمن کوفتن.....»

جاکە دێتەوە خۆ پەیمانەکەی ئەلەست دوبارە ئەکاتەوە و ئەڵێ:

ئازیز: تای رشتەی دڵـەی خـەم بـێ شـۆ ئـەزەڵیا نـە بـەندە تـای رشـتەکـەی تـۆ
هەر دو چەنی هەم پێچ وەردەن وە هەم جـیایی نـە بـەین مـەحاڵەن سـتەم
سەر مەودای ناخون یەکسەر تێدا شـی هەر چـندە سـەعیم کـەرد جیایی نـەوی

ئەوسا بە نازی هەمیشەیی ئەڵێ:

ئیسە خاس یاسەن تۆ نـەی سـەردەمدا هەر دو چەنی هەم پێچ دەی وە هەمدا
تـا یـاران زانـان ریشـەی جـەرگمەن پـاچیان، ئـاوێزان وە روی بـەرگمەن
هـەنی مـداران دەم وە دۆعاوە / سەناوە ئـافەرین واچـان جـە گـردین لاوە

وە لە قەسیدەیەکی تردا ئەڵێ:

من رۆی مامەڵەی گردین خاس و کەس جـەو راسـە بـازار شـارەکـەی ئـەلەس
جە سەر دوکانچەی شای سەر تـوجاران هـۆر گـرتم کـاڵای بـەڵای نـازاران

لەیرەدا نە تەنیا لە پەیمانی ئەلەست «**قالَ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ، قالوا بلَیٰ**» باس ئەکـا بـەڵکو چاوێ لە ئەرکی مرۆڤ ئەخات و ئەڵێ: رابەرەکەم فەرمویەتی هەرکەسێ رۆژبکاتەوە و لە بیر براکانیا نەبێ لە ئێمە نیە.

که وا بو من ناتوانم خەمی مرۆڤ نە خۆم. تەنانەت ئەگەر نەشیان‌ناسم و نەزانم کێن وە یا لە کوێن. چونکە رۆژی ئەوەڵ پەیمانم داوە و هەر لەو کاتەوە لە لای منەوە پەیمان شکاندن باوی نەماوە، ئەگەر بڕوا ناکەی فەرمو ئەمەکاوە و ئەمەش بۆنی:

نامان نە گـۆشت مـەر فـەردە کـەی مـن فەرد وەش مەزمون بێ گەردە کەی مـن

ئەر هەر سات دەردێ دەردێوتەر چەنی بـەیۆ مـاچو ئـاخ پـەی دەردێ هـەنی

ئەو کەسەی کە پیاڵەی ئەوینی بە راستی نۆشی بێ و لەیلی بێ درۆ و دەلەسە لە بـاوەش گۆشی بێ، خۆی داوەتە دەست یارو هەر جۆرێك نازدار بیەوێ هەڵس و نیشت ئەکات و خۆ بەوە نازانێ کە لە دۆزینی چارە تێ بفکرێ هەر چەندکە هەمیشە ئاوارە بێ؛

یەکێوەن جەلام شادێ و رەنـجوری کەیفی و بێ کەیفی، نزیکی و دوری

ئەوەی کە رازی نەبێ هێشتار خامە و لە تێ گەیشتنی نامەی عەشق ناتەمام؛

مەر چون تۆ هەڵوای مەحەببەت خامێ قـەبای عـەشق دڵ پشت نـاتەمامێ

وەشـی و نـاوەشی تـەفاوەت زانـۆ مـەلێ نـەزانـۆ هـەر پـەلێ شـانۆ

خۆشی و ناخۆشی، جەریمە وە یا خەڵات، هەر هەمو لە دڵدارە وەیە. ناخۆشی قەندە و خۆشیشی نەباتە، جا چۆن پشتیان لێ هەڵ کەم، ناتوانم؛

مەیل و قین هەر دو هەر جە شەخسێوەن جـەریمەو خـەڵات شـێوەی کـەسێوەن

لا هۆر کەردەی جەو، پەی ئێدێ تـەماشا بـەو شـادێ، پـێر نـاشادێ (حـاشا و کـلاّ)

ئەمە دڵۆپێك بو لە دەریای بیری مەولەوی تاوگۆزی، بەو هیوایە جێ رەزامەندی بێت و مامۆستا بەڕێزەکان لەکەم و کۆڕیەکانی چاو بپۆشن.

بە ئومێدی گەیشتنی دوبـارە و چـەندبارە وە خـزمەت مـامۆستایان و بـە ئـاواتـی سەرکەوتن بۆ هەمو، لە خوای گەورە تەمەنی درێژ بۆ زەحمەتکێشانی رێك خەری ئەم کونگرەیە ئەخوازم. ئیتر خوشیتان.

زبانهای ایرانی و جایگاه زبان کردی در آن

محمد ریانی

زمانه‌کانی ئێرانی و جێ و مەقامی زمانی کوردی لە نێووان دا.

لە ڕووانگەی علمی و فەرهەنگێوە، زمان ناسین مەسەلەیەکی گرنگ و تایبەتیە. لەوبارەیەوە زمان ناسان ۱۵۰ سال لەمەو بەر لێیان کۆڵیوەتەوە، وە منابع و مآخذیان زۆر داوەتە بەرچاوو، وە نووسراوەیان زۆر نووسیوە، وە بڵاویان کردۆتەوە.

مەسەلەی زمان ناسین لە گەڵ ڕی زمانی، زمان جیاوازە، واتە زمان ناسین تەنیا **علم و زانستی زمانە** نەک لێ کۆڵینەوە لەباری دەدستوری وڕێ زمانی. ئترناسینی زمان نیازی بەوەی نیە کە لەبارەی (صرف و نحو) دا بدوێ. ئینجا کە وابوو، لێرە دا ئێمە تەنیا لەو پارەیەوە کە ناسین زمان "علمە" دەدوێن. زمان یەکێ لە کەرەسەو وسایلی پەیوەندیە لە بەینی کومەڵایەتی‌و،ئابوری، ئنسانان‌دا،کە خاوەن نیشانە و عەلایمی تایبەتی‌یە. واتا ئەو نیشانانە بریتین لە (بصری و اشارەای و خطّی). سەرئەنجام، زمان حاسڵی ژیانی گشتی ئینسانانە لە عالەم‌دا،کە بە وسیلەای زمان، مەسەلەکانی وەک ئابوری و کومەڵایەتی و ڕامیاری ئەنجام، دەدرێ و، بەڕێوە دەچێ.

ئینجا مەسەلەی زمان ناسین گوتراوە کە لە گەڵ موضوعی تر، وەک "ڕوانشناسی، منطق و فلسفە، آواشناسی" پەیوەندیان هەیە. بەڵام ئەوەی کە ئاشکرایە زمان دەستکەوتی **فکرورا** و **ئەندێشەیە**. منتها دەتووانێ زمان لە سەر نەزم و نەسەقێکی دروست و ڕاستەقینە، پەیوەندی لە گەڵ ئەو علمانەی کە باسمان کرد ببێ.

به شوێنی ئەو مقدمەیەواتە ئەوسەرەتایە، دێننەسەر ئەسڵی مەتڵەب. ئینسانەکان کە لە سەدەکانی پێشوودا، تائەورۆ، کە ژیانیان ڕابواردوە جگە لە ڕەنگ و پێست و، ڕەگەز، خاوەنی زمانی جۆر بەجۆر بوون، کە قسەیان پێ کردوە و نیازو حاجەتی خۆیان پێ جێ بەجێ کردوە....ئەو زمانانە زۆریان لە ئەسەر "تطوّر" دا واتەکێشەو هەرای نەتەوایەتی، لە ناوچوون، وەیان بەلانی کەمەوە گۆڕاون، وە شکڵی هەوەڵی خۆیان لە دەست داون.

ئینجا ئەگەر چاک لێی ڕامێنین، زمانەکانی خەڵکی دونیا هێندەش جۆر بەجۆر نین، واتە ئەگەر لە ڕووانگەی خۆمانەوە تەماشای بکەین، زۆری لەوشەکان، چاوومان پێ دەکەوێ، وەک یەک دەچن. مەسەلەن وشەی دایک لە زمانی فرانسەدا Mère و لە زمانی ئینگلیسیدا Mother وە لەلاتیندا Mater وە لەفارسیدا مادر وەک یەک وان.

من بۆخوم لە سەد وشە پتر لەزمانی فرانسەم هێناوەتە دەرێ کە هاو"فۆنێتیک" هەبە، لەگەڵ زمانی کوردی، وە اِتیمولوژی واتە ڕیشەیان وە تەنانەت دەنگ وئاوایان وەک یەک دەچن. بەلام لێرەدا ناکرێ لە سەر ئەو باسە بڕۆین، ئیتر موضوعێکی دیکە دێنینە گۆڕێ: زمانی فارسی و زمانی کوردی، **پەیوەندی سەبەبی و نەسەببیان** بەیەکەوە هەیە. وە لەڕاستین داخزمێکی زۆر نێزیکی یەکترن، وە بە شانازیوە دەگوترێ زۆر لەیەکتر دور نەکەوتوونەوە. واتە لەسەریەک سەرزمیندا نەتەوە ـ بە نەتەوە ژیانیان بەیەکەوە بووە، وە پەیوەندی ئابوری و کومەڵایەتیان لە سەر یەک ڕێ وشوێن بووە. لە زمانەکانی تردا، بەووتەی زمان ناسان "لهجه وگویش" زۆرن. ئەوەی کە پەیوەندی لەگەڵ زمانی کوردی هەیە لهجەی لُرییە، وە لە ڕووانگەی ئێمەوە شاخەیەکە لە زمانی کوردی.

بابا طاهری هەمەدانی لُری لەو ڕەگەزەیە: کاتیک کە دەلی: چە خۆش بی زندگانی از دو سر بی، وەیان ووشەکانیتر وەک سوتەدڵ هەر عامی و نەخوێندەواریکش تێی دەگات کەکوردیە.

ئەوەی کە با شانازیوە، پێویستە بگوترێ، ئەوەیە کە پاش ئال وگۆڕی ڕژیم، وەدەمەزرانی شۆڕشی ئیسلامی ئیران، زمانی کوردی لەکاتی حازردا ڕوحێکی تازەی

هاتۆتەوە بەر. وە لە تەنشت زمانی فارسیّوە خاوەن (کتابت) واتە نووسینە. وە بەشیّ لە نووسراوەکانی کۆنی کوردی ئەوە دیتە سەر کاغەز.

لە حەقیقەتدا زمان وەک ئەوەیە کە بۆقەومیّک "ئی‌عتبار و احترام و رِیّز" بگیریّ، وە خاوەن ئارِاستەو، مەقامی خۆی بیّت.

میّژوو نیشان ئەداکە قەومی ماد، وە هەروەها ساسانی لە رِگەزەوە کورد بوون. مادەکان لە سالی ٦١٢ پیّش زاینی واتە پیش میلادی مسیحدا، بە شۆینی ئەوەکە هوَخشَتَرە شاری "نینوا"ی گرت حکومەتی مادیان پیّک هیّنا.

ئینجاکتیبی "اَوِستا"کە گەوتراوە تایبەتی زرتشتیان هە وەلە سەدەی ٨ پیّش سالّی زاینیدا بووە، هەروەها بە راگەیاندنی میّژووناسەکان گوتراوە ئی دەورەی ماد بووە. دیاکۆنۆف نووسەری رِوسی بە تیّرِابینی قامک لەسەر ئەو مەسەلەیە دادەنیّ بەلّیّ جگە لە تەعسوب و خۆهەلّمساندن، لە رِاستەقینەدا هەروایە. کاتیّک کەلەوشەکانی اَوِستا دەکۆلّینەوە، ئەوەمان بۆبەدی دیّت مەسەلەن وشەی Raotcha لە کوردیدا هەمان رِۆژە، وەیان شەو لەیەک "Ethimologie"ن واتە لە هەردوک زمانان دالەیەک بنەچەکەن. ئەگەر لیّرەدا نەبیّتە خۆتئاسائی و تەعریف، بەرِاستی جوانترین شیّوەی شاکاری ئەدەبیاتی جیهانی لە زمانی فارسی و کوردیدا، لەبەرچاوە. کاتیّک کە گۆتە، نووسەر و هەونەری ئالمانی، وەیان رِۆژی لسیّکو نووسەری بەرِیّزی فرانسوی عاشقی ئەدەبیاتی فارسی و کوردین وە بەو دووزمانەکتیّب وەردەگیّرِنەو دەنووسن وەپیّیان شانازیەکە ئەوکارەیان کردوە بەرِاستی هەرواشە.

ئەگەر حافظ دەلّیّوە لە رِووانگەی عرفانیّوە دەدویّ‌ویان نالّی هونراوەکانی عارفانەیە، جیّی شانازیە لەکوی ئەوبەیتە جوانەای حافظ: زلف آشفته و خوّی کردەو، خندان لب و مست ـ پیرهن چاک و غزل‌خوان و صراحی در دست. وەیان ئی‌نالّی: هەرچەندی کەرِوتم بەخودا مایلی رِوتم ـ بیّ‌بەرگی‌یە عللت کە هەتیو مەیلی بەهەتاوە. لە زمانی بیّگانەکان‌دا دیتراوە؟! ...با وەر فەرمون کە ئەو هۆنراوانە تائەو رِادەیە جوان وبیّ

خەوشن، کە مرۆڤ حاڵەتی خەلسەی پێ دەست دەدا وجەذب دەبێ. من لە ئەدەبیاتی فرانسەدا لە سەدەی وسطیٰ واتە Moyenage دا لەوڕشتەیەدا لێ کۆڵینەوەیەکم هەیە. وە هەروەها چریکەی: "خەج و سیامەند" کە نوسراوەی مامۆستا ئەیوبیانە وە حەماسەیەکی کوردیە، بە زمانی فرانسەم نووسیوەتەوە، بەڕاستی نەخشاوەی خەج و سیامەند، هەرگز و هەرگز لەگەڵ نووسراوە بێگانەکان، هەل ناسەنگێن درێ و مقایسە ناکرێ.

ئینجا با باسێک لە زمانی **تانی اشتهاردی** بکەین کە اشتهارد شارێکی چکۆڵەیە لە نێزیک کرج. ووتەکانی ئەو لهجەیە زۆر لە زمانی کوردی نێزیکە. مەسەلەن وشەی (AZ) بە مانای من لە زمانی اشتهاردیدا بەکار دەبردرێ و لەکوردی بادینیشدا هەربەو مانایەیە. وەیان Seva بە مانای سێو هەم لە زمانی اشتهاردی و هەم لە زمانی کوردی گوتراوە. لە ئاکامدا تاثیرە سێ زمانی **کوردی - تاتی** - وە **فارسی** - وە **لُری‌ش** کە دەگوترێ بڵێین چوار زمان و لهجە، لەوشەکاندا هاوبەشن، وە هاوو ڕیشەن، وە پەیوەندی زمانیان لەگەڵ یەکتر هەیە. زمانی فارسی و کوردی تا ئەو ڕادەیە بەیەکەوە پەیوەندی ونێزیکیان هەیە کە تەنانەت لە ڕووانگەی ڕێ زمانەوە، وەک یەک دەچن. هەروەها کە مذکّر و مؤنث واتە نێر ومێ لە زمانی فارسیدا فەرقی نیە وە لە بەکار بردنی لەڕستەدا تذکیر و تأنیثی نیە، لە زمانی کوردیشدا هەر بەوچەشنەیە. زمان و افعالە کانیشی هەر وەک یەک وان. سەرئەنجام زمانی فارسی و زمانی کوردی نێزیکی "نسبییان" هەیە، وە زماەکانی تاتی و لری نیزیکی "سَبَبی".

بەلاّم لێرەدا جیاوازی لەبەینی "لهجە وزمان"دا هەیە. ئەوەی کە بۆمان ڕوون بۆتەوە، وە زمان ناسان قامکیان لەسەر داناوە، ئەوەیە کەلەبەبینی " لهجە وزمان"دا دەبێ فەرق و جیاوازێک هەبێ. لە ئاکامدا زمان لە ولاّتدا واتە لە دەوڵەت وکشوەردا بە چاوی "رەسمی" چاوی لێ دەکەن، وەکاروباری ئیداری وئابوری ونەتەوایەتی و دیپلماتیکی پێ ئەنجام دەدرێ، وەلە لایەن دەوڵەتە بێگانەکانەوە بەڕەسمی ناو دەبردرێ. بەلاّم "لهجە" "جەنبەی محاورە"ای هەیە، نەک جەنبەی ڕەسمی. هێندی لە مێژوونا‌سان دەڵێن

زمانه‌کان دەبێ وردە ـ وردە بینە زمانێکی واحد، بەڵام ئەوەسەر ئاگرێ. ئەمما بەجێیە کە لێرەدا لەلانی عرفانێوە داستانێک لە جلال الدین مولوی رومی بگێڕمەوە: دەڵی کەسێ کەس هێشوە ترێیکی دەبینن، یەکیان فارسی دەبێ کە هێشوە ترێکەی دەڵێ انگور، دووەمی عەڕەب دەبێ، پێی دەڵێ عِنَبْ، سووەمی یۆنانی دەبێ، پێی دەڵێ ئستافیل....

مرۆڤی چووارمی دەگاتێ، وەلە باسەکەیاندا هاوبەشی دەکات پێیان دەڵی، هەرسێکو ڕاست دەڵێن، بەڵام بە زمانی جیاواز لە یەکتر. گومان دەکەم مەقسودی مولانا لێرەدا مەسەلی خودا ناسینە:

بابا طاهر دەڵێ: "کنشت و مسجد و بتخانه و دیر ـ سرای خالی از دلبر ندونم" دانشمندێکی فرانسوی بەناوی "ژ ـ ڕۆبر" کە شەرق ناسەلەسەر مەسەلەی زمانی مادی وپارس دەرووا، وە دەلی! "بەشی دووهەمی متون هخامنشی بە زمانی مادەکانە "وە بەڵێنی لەسەر ئەو دووزمانە دادەنێ، کە لەباری ئەدەبی وفەرهەنگێوە هاوبەشن. وا دەگەینێ کە "قدمت وکۆنی" زمانی مادەکان کە فەرهەنگێکی عالی و سەروی هەبووە، لەسەر ئەدەب و فەرهەنگی پارسەکان تەئسیری داناوە، وەپاش وەرگرتنی حکومەت لەوان داب‌و ڕوسمی ژیان و ئابوریان لێ فێر بوون.

سەرئەنجام پەیوەندی زمانی فارسی وکوردی لە عەسری حازردا زۆر لەبەر چاوە، وە هەریەک جێگای تایبەتی خۆی گرتوە. وە زمانی فارسی ئەوڕۆ، جێی زمانەکانی‌تری وەک **سُغدی** و **خوارزمی** و **دری** گرتوە و مەقامێکی گەورەی لە ناو نەتەوەکانی ڕۆژهەڵاتی ناوەڕاستدا هەیە.

مەتڵەبێکی دیکە کە لە هەردوک زماندا چاوێ دەکەوێ، ووشەکانی علمی ئەوڕۆیە، کە بمانەوێ، یان نەمانەوێ، ئەووشانەجێی خۆیان دەکەنەوە، وەک رادیو، تلویزیون، کامپیوتر. بەڵام زمان بەووشە علمیانە دەوڵەمەندتر دەبێ و، ڕێک وپێکتر، وە ئەوە نابێتە هۆی نەقس و عەیبی زمان، بەڵکو پێ بەپێی عەسەر و زەمانە، زمان پلەی سەرەوەتر دەپێوێ وە غەنی‌تر دەبێ. بەڵێ لەوبارەیەدا گفت وگۆ زۆرە کە لێرەدا ناگونجێ

بگوتری. له ئاخری نوسراوه‌که‌دا واته مه‌قاله‌که‌دا، به جێیه که له وه‌زاره‌تی فه‌رهه‌نگ وئیرشادی جمهوری ئیسلامی به بۆنه‌ی پێک هێنانی ئه‌و کۆبوونه‌وه‌یه، واته ئه‌و کنگره‌یه، به نۆره‌ی خۆم سپاس وته‌شه‌کور بکه‌م، وه هه‌روه‌ها به بۆنه‌ی ڕێگادانی چاپه‌مه‌نیه‌کانی کوردی ره‌زامه‌ندی خۆم ده‌ربڕم. وه هه‌روه‌ها له ئاخریش‌دا له کاربه‌ده‌ستانی به‌ڕێزی کنگره که هه‌وڵ وکوششێکی فره‌یان کێشاوه سپاس بکه‌م. ئیتر هه‌ر بژین.

به سپاسه‌وه له کار به‌ده‌ستانی به‌ریز

خه‌زه‌لوه‌ری ۲۶۰۴

مولوی کرد و علم کلام

ملا عبدالقادر زاهدی

الحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا محمد سید الاولین والآخرین الهیولی الاولی والعقل الاول فی وجود العالمین الوحده بین قوسی الوجود والعدم الواسطه بین عالمی الامکان والوجوب، و بین عوالم الحدوث والقدم، وعلی آله واصحابه اجمعین: وبعد

شیخ عبدالرحیم مشهور به مولوی فرزند ملاسعید از نوه ملا یوسف جان فرزند ملا ابوبکر مصنف چوری از نژاد پیر خدر شاهو متصل به سلسله طیبه حضرت حسین(رض) میباشد، یکی از عرفاء برجسته کرد بوده، و بطوریکه از اشعار و اعمال متواتره او مشاهده میشود، نفس ناطقه این بزرگوار بواسطه کسب فیض از مبدء فیاض وتبعیت از شرایع نبویه و نوامیس الهیه دارای تهذیب ظاهر و باطن از ملکات ردیه بوده، و از حیث علم نظری مقام عقل بالملکة را طی نموده و به مقام عقل مستفاد و ملکة الاتصال واصل گشته و توانسته نظریاتی را بدون تجشّم وکسب جدید استحضار نماید.

این بزرگوار در علم کلام و فلسفه ماهر وید بیضا داشته، در عقیدهٔ مرضیه خود در بحث وجود به اختلافات حکماء مشائی واشراقی ومتکلمین که در بحث وجود و ماهیة کتابهای مبسوط نوشته‌اند و اختلافات فکری و نظری داشته‌اند، در اشعار موجز و مملؤ اللّطافت خود به همه آنها اشاره نموده و تصریح نموده که وجود بمعنی کون موجود ذهنی معقول ثانی و مشترک معنوی در بین عوالم

مخلوق و مقسم واجب الوجود و ممکن الوجود میباشد.

اما وجود بمعنی منشاء آثار خارجی را نسبت بخدا عین خدا دانسته، در الله موجود فرموده اگر وجود بر ذات الله زائد باشد احتیاج در بین ذات و وجود پیدا می‌شود، و این علامت حدوث و ممتنع القبول است و در وجود خارجی ممکنات بر خلاف حکماء و متکلمین نظریه شیخ حسن اشعری را در عینیت وجود و اصالت آن بر سائر آراء ترجیح داده است، اینست پنج شعر از اشعار او بشاهد تقدیم میگردد:

ذات هەر بالذات مەعلومە و مەشهور مەبدەئە و مەئخەذ بو ئەخذی وجود
بە ئەمریکی‌تر زیادە لە ذات وەک مومکین حاجەت هیچ لیی‌رونەدات
ئەوکەس دەلی ذات واجبی مەعبود عەینی وجودە قەصدی بە وجود
ئەو ثبوت وکون مەشهورە نیە بوچ ئەوە مەعلوم ئەمری ذیهنیە
ناوی بو هیچ شەیء خارجی بەعین چ جای واجب رب المشرقین

مرحوم شیخ مولوی(ق) در موضوع معراج جسمانی حضرت رسول اکرم(ص) به طبع لطیف و نازک خود بقوه قدسیّه مفاد آیه و احادیث را در مسئله مؤیده معراج به اشعار عربی و فارسی و کردی با رعایت اسرار البلاغه و تحسینات بدیعی توضیح داده است، و عروج حضرت را از مسجدالاقصی به آن جائیکه خداوند خواسته، متواتر المعنی دانسته ورای سلف صالحین را در مسئله معراج جسمانی تثبیت و لازم القبول شمرده،

اینست بعضی از گلچین اشعار مولوی در موضوع معراج جسمانی حضرت محمد(ص):

من المسجد الحرام الأنْفَسْ الی المسجدِالاقصی المقدّس
تا اگر قطعی ونص کتابه انکاری کفره، دایم عذابه

منه للسماء و منه الی ماشائه الله من حلی العلی
ثابت به خبر مشهوره آحاد ترتیبا انکار بدعته و فساد
لاده له ریگه‌ی بدعت و منکر بیره سیری سیر سیدی سه‌رور
باره ناسوتی له میدان آورد حی کرد وتی کرد پی کرد و طی کرد
پی ناسوتی سموت ملکوتی مات هات الکئوس لا هوت و لای هات
هر چند که قدم قربتی دانا لونوای اُدْنُ لم ثم دنی
فتدلی تا لاچو، پی و قدم حدوث به ادب هاته پی قِدَمْ
فکان قاب قوسین او ادنی ما بین امکان وجوب اَسْنیٰ
فاوحی الی عبده ما اوحی و فاح ما فاح علیه فوحی
فلک پر ملک سدره غوغا بو ما زاغ البصر و ماطقی بو
امور قدسی له سه‌ر ددن سه‌ر ثم تنتقل منه للبصر
بل للسائر الحسّ والقوی بل لعالم الخلق والسّوی
بهر وجهی دل عرفانی پی بو بو رو بوبصر رئیه‌تی دای رو
بصیرت ناسی بصارت بینی دل بینی دروی ندا له بینی
ری چند هزار سال طی چند حجابات ذات حق کلام سؤال جوابات
چو بو دی بیستی کریا دریاوه هاته‌وه حلقه هر دلریا وه
هی تل هی تیکی پیکی هی نیخوی وک مار زامدار هه‌ر پیچ دا له خوی
فرقیان هه‌ی فام ابنای زمانه هه‌رله سه‌رزمین تا آسمانه

(اشعار فارسی)

سپر ناکرده از قدرت تمام است — که حرف فلسفی بی التیام است
مگر حق داند و آن صاحب تاج — حِکَمْ چند است در بردن معراج
از آن مسجد بآن اقصی ز اقصی — الی مـــاشائَه الله واحـــصی
رهـــی از غـــایت بـــیغایتی ردّ — جواب عرض و ذات گفت سرمد
برفت و داده شد خوش دید و بشنید — هـــمی جـــنبید حلقه بازگردید
تو ای مدعی شاید چو خوردن — تلِ ببریده جان در غم سپردن
بـــباید در تـــامل یـــا فشـــردن — خـــبر کـــردن کـــجا و جـــم بـــردن

میحرابی عیرفان

هادی سپنجی « خاله »

عـــــرفان مـــزگی بـــۆ مـــــێحراوش تـــــۆنی
عـــــرفان ئـــەر گـــوڵ بـــۆ گـــــــولاوش تـــــۆنی
عـــــرفان ئـــاوی بـــۆ ســـــــەراوش تـــــۆنی
عـــــرفان مـــــەیخانەن شـــــــەراوش تـــــۆنی
عـــــرفان ڕحـــــمەت بـــۆ وارانش تـــــۆنی
عـــــرفان وەســـڵ بـــۆ پـــــــەیمانەش تـــــۆنی
عـــــرفان ڕۆجـــیار بـــۆ پـــــــریشەش تـــــۆنی
عـــــرفان ئـــەر زۆڵـــف بـــو ئـــــەگـــــریجەش تـــــۆنی
عـــــرفان ئـــەر مـــانگ بـــۆ خـــــــەرمانەش تـــــۆنی
عـــــرفان ئـــەر شـــەم بـــۆ پـــــــەروانـــــەش تـــــۆنی
عـــــرفان یـــــانە بـــــۆ بـــــــنچینەش تـــــۆنی
عـــــرفان دارا بـــــــۆ گـــــــەنجینەش تـــــۆنی
عـــــرفان ئـــەر ســاڵ بـــۆ وەهـــــــارش تـــــۆنی
عـــــرفان ئـــەر ئـــیل بـــۆ هـــــــەوارش تـــــۆنی
عـــــرفان دیـــــدە بـــــۆ بـــــــینائیش تـــــۆنی
عـــــرفان ئـــەر دڵ بـــــۆ گـــــــیرائـــیش تـــــۆنی
عـــــرفان عـــەقڵ بـــــۆ شـــــــعورش تـــــۆنی
عـــــرفان ئـــەدەب بـــــۆ دەســـــــتورش تـــــۆنی
عـــــرفان دیـــــمەن بـــــۆ جـــــــەماڵش تـــــۆنی

عـــــرفان ئـــێلاخ بـــۆ شـــــەماڵش تـــــۆنی
عـــــرفان پـــەرسای بـــۆ جـــــواوش تـــــۆنی
عـــــرفان ئـــەر ســـۆچۆ کـــــەواوش تـــــۆنی
عـــــرفان شـــمشاڵ بـــۆ ئـــــاوازش تـــــۆنی
عـــــرفان ئـــەر یـــار بـــۆ دڵ خـــــوازش تـــۆنی
عـــــرفان شـــێعر بـــۆ قـــــافیەش تـــــۆنی
عـــــرفان ئـــەر وەخت بـــۆ ســـــانیەش تـــــۆنی
عـــــرفان شـــاهۆ بـــۆ چـــــنورش تـــــۆنی
عـــــرفان ئـــەر یـــەخ بـــۆ بـــــلورش تـــــۆنی
عـــــرفان ئـــەر خـــاڵ بـــۆ خـــــاڵ خـــاسش تـــۆنی
عـــــرفان ئـــەر لاڵ بـــۆ دۆڕ نـــــاسش تـــــۆنی
عـــــرفان ئـــەر شـــەوق بـــۆ شـــــایقش تـــــۆنی
عـــــرفان مأشـــوق بـــۆ عـــــاشقش تـــــۆنی
عـــــرفان ئـــەر کـــۆرد بـــۆ هـــــەورامـــیش تـــۆنی
عـــــرفان زەریـــا بـــۆ ئـــــارامـــیش تـــۆنی
عـــــرفان شـــەپۆڵ بـــۆ خـــــرۆشش تـــــۆنی
عـــــرفان بـــازار بـــۆ فـــــرۆشش تـــــۆنی
عـــــرفان ئـــەرگـــەش بـــۆ ڕوســـــۆریش تـــۆنی
عـــــرفان تـــاقەت بـــۆ ســـــەبوریش تـــــۆنی
عـــــرفان هـــەڵو بـــۆ شـــــاپەڕش تـــــۆنی
عـــــرفان شکـــار بـــۆ ڕاوکـــــەرش تـــــۆنی
عـــــرفان ســـەوزە بـــۆ مـــــەکـــینیش تـــۆنی
عـــــرفان مـــاقوڵ بـــۆ ســـــەنگینیش تـــــۆنی
عـــــرفان ئـــایر بـــۆ شـــــەرارەش تـــــۆنی

عـــرفان قـــامەت بـــۆ قـــەوارەش تـــۆنی
عـــرفان خـــەدەنگ بـــۆ کـــەمانش تـــۆنی
عـــرفان خـــەندەق بـــۆ ســـەلمانش تـــۆنی
عـــرفان قـــۆروان بـــۆ قـــۆروانـــیش تـــۆنی
عـــرفان ئـــەر دۆس بـــۆ گـــیان گـــیانیش تـــۆنی
عـــرفان ڕەزم بـــۆ مـــەیدانش تـــۆنی
عـــرفان قـــازی بـــۆ ویـــژدانش تـــۆنی
عـــرفان ئـــەر خـــەم بـــۆ پـــەژارەش تـــۆنی
عـــرفان دیـــای بـــۆ ئـــیشارەش تـــۆنی
عـــرفان نـــعمەت بـــۆ هـــرزانـــیش تـــۆنی
عـــرفان گـــەوهەر بـــۆ یـــەمانیش تـــۆنی
عـــرفان پـــاوە بـــۆ خـــو هـــەوڵیش تـــۆنی
عـــرفان وادە بـــۆ وەش قـــەوڵیش تـــۆنی
عـــرفان قـــورئان بـــۆ حـــافزش تـــۆنی
عـــرفان ڕەوان بـــۆ قـــابزش تـــۆنی
عـــرفان ســـەما بـــۆ هـــەسارەش تـــۆنی
ئـــەر خـــێڵی کـــۆرددن ئـــاوارەش تـــۆنی

نەبەزمی عرفان مامۆستای عارف
مەعدومەن(خاڵە)وە بی تەعارف

زندگینامه و آثار اشعار مولوی و معاصران سرشناس دوران زندگی او

سید ابراهیم ستوده

فەرزانەی جوانرود

سیّد عبدالرّحیم مولوی یکی از شعرای بزرگ اورامی‌سرای کرد است که سال ۱۲۲۱ هجری قمری در روستای (سرشاته) ناحیه‌ی جوانرود چشم به دنیا گشود و سال ۱۳۰۰ هجری قمری در همان روستا دار فانی را وَداع گفت.

مرگ این شاعر بزرگ به طرزی عجیب اتّفاق افتاد گویند سر راه روستای سرشاته به دیگر نقاط درختی گشن قرار داشت که یک شاخه‌ی آن به طوری راه را فراگرفته بود که اگر سواری شب تاریک از آن معبر می‌گذشت شاخه‌ی درخت به سر و سینه‌اش برخورد می‌کرد، لذا بارها خود مولوی اهالی روستا را متوجه خطر شاخه‌ی این درخت کرده بود امّا مردم خونسرد روستا، به قطع شاخه‌ی درخت نپرداخته بودند.

سید در سن ۷۹ سالگی هنگامیکه بینائی خود را از دست داده بود، سوار بر اسب حین عبور از زیر همان درخت سر و سینه‌اش به درخت برخورد می‌کند از اسب افتاده نخاعش قطع می‌شود و حیات را بدرود می‌گوید.

سیّد را تخلّص معدوم یا معدومی است امّا در وجه اشتهارش به مولوی اختلاف نظر است:

اکثر محققان کرد بر این باورند که چون در دوران مولوی کسی در علم و

عرفان همچون وی نبوده است علما و عرفای آن روزگار وی را همپایه‌ی مولانا جلال الدّین محمّد بلخی که (به مولوی مشهور است) دانسته‌اند و مولوی خوانده‌اند امّا شادروان دکتر محمّد صدیق مفتی زاده بر این باور بود که: چون مولوی در کردستان فارغ التحصیل میشود به قصد زیارت امام رضا و اکتساب دانش بیشتر نزد علمای خراسان بدان دیار سفر می‌کند، هنگام بازگشت از ناحیه‌ی سیستان و بلوچستان به کردستان برمی‌گردد.

در بلوچستان با علما و بزرگان آن دیار آشنا می‌شود، یکی از علمای بلوچستانی چندان فریفته‌ی کمال و سجایای اخلاقی سیّد می‌شود که دختر خود عنبر خاتون را به نکاح وی در می‌آورد و از وی دعوت می‌کند که در آن دیار ماندگار شود سیّد همراه عنبر خاتون بازگشت به وطن را ترجیح میدهد و چون ساکنان بلوچستان دانشمندان و عرفا را مولوی می‌خوانند عنبر خاتون هم سیّد را مولوی خطاب می‌کرد کم کم کلمه‌ی مولوی بر نام اصلی و تخلّصش غلبه می‌یابد و سیّد عبدالرّحیم معدومی به مولوی مشهور می‌شود، عده‌ای را عقیده چنان است که: عنبر خاتون همسر مولوی از تبعیدیان افغانستان به کردستان ایران بوده است.

چنانکه از منابع موثّق شنیده‌ام سیّد لباس فاخر می‌پوشید و هنگام سواری از چکمه‌ی موصلی استفاده می‌کرد گاهی هنگام سواری برای دفع سرما و گرما قاپوت جافی را که از نمدی نازک و سبک وزن مرکّب است بالاپوش قرار میداد.

صورتش مدوّر و کمی سیاه چُرده بود و چشمانی تنگ و نافذ و سیاه داشت بینی مدوّرش را چند علامت آبله فرا گرفته بود با قامتی متوّسط مایل به بلند و چهره‌ای بشّاش و متبسّم از ترش‌رویی بیزاری می‌کرد مهمان‌نوازی و بخشش سیّد مشهور عام بود.

نسب سیّد عبدالرّحیم مولوی چنانکه استاد ملاّ عبدالکریم مدّرس نقل کرده است و از دیگران سینه به سینه شنیده‌ایم به سیّد محمّدزاهد پیرخضرانی و از سیّد محمّدزاهد پیرخضرانی به حضرت سیّدالشهدا حسین‌بن‌علی علیهماالسّلام می‌رسد.

پس از این معرّفی کوتاه گفتار اینجانب بر سه اصل مبتنی است که اختصاراً به استحضار ادب دوستان می‌رسد:

۱: معاصران سرشناس دوران زندگی سیّد

۲: آثار سیّد

۳: مولوی و شعر اورامی

اینک سخنان خود را پیرامون چند تن از معاصران سیّد ادامه میدهیم:

یکی از معاصران سرشناس سیّد، ملا عبدالله متخلّص به (داخی) است که با مولوی مشاعره داشته است و تحلیلی زیبا را به زبان اورامی بر اشعار مولوی به رشته‌ی نظم کشیده است که شعرشناسی و تسلّط وی را در شعر اورامی نشان می‌دهد ماگزیده‌ای از اشعار ملا عبدالله داخی را برای نمونه می‌آوریم تا تحلیلی استادانه را به زبان اورامی به سخن شناسان ارائه کرده باشیم:

دڵه باوەس بۆ دڵه باوەس بۆ — هۆشیاربەر، وادەی مەستی باوەس بۆ

زمامت باوەس بە دەس هەوەس بۆ — وەس فامت نە فیکر کەردەی عەبەس بۆ

باوەس خەیاڵت خەیاڵ خال بۆ — وەس حاڵت پەی زوڵف زوخال بەد حاڵ بۆ

باوەس تەمای وەسڵ نازك نەو هاڵان — سەرمایەی عومرت بدۆ، وە تاڵان

بدیەها مد ردان هامفەردان مشق — نازك خەیاڵان دەروون دەریای عشق

مەزەی بادەی ناب حەقیقی چەشتن — نەی وارگەی پڕشۆر جەناگا، وەشتن

زیاد جەگردین شای سینە سافان — مەخدودمی مەعدودم، مەولەوی‌ی حافان

ملا عبدالله داخی مولوی را جانشین بزرگانی چون ملا مصطفی بیسارانی و یوسف آسکه و وارث شاعرانی چون خانای قبادی و میرزا شفیع پاوه‌یی میداند و شاه صافی ضمیران میخواند و آنگاه در مقوله‌های مختلف ابیاتی برای نمونه‌ی فصاحت از وی نقل می‌کند که الحق هم اشعار مولوی و هم اشعار داخی در اوج لطافت و ظرافتِ شعر اورامی قرار دارد:

اول از مناجات مولوی نمونه‌یی می‌آورد و می‌گوید:

وادەی مـوناجات قـاضی الحـاجات — وەکزەی دەروون سیدق دڵ هەر سات
ئـی دانـەی نـەفیس شـەفعاتەر جـەڵاڵ — مەسفت وە قەڵەم سەر نـووک خـەیاڵ:
«یـا جـەگـونای مـن کـەرەم ئـاوا نـتەر — ڕەحـمەت جـە تـاوان مـن فـراوانـتەر»
«هـەر تـۆنی وەتـاك دانـا و تـەوانـا — هـەنی، تـۆم هـەنی ئـەوکـێم بـو هـانا»
نـەفەسڵ فـیراق وە سـەد زاری و دەرد — ئی گـەوهەرگـەنج خـاتر بـەر مـاوەرد:
بـەوردە زامـدا دڵ تـاقەت بـیزا — هەرچی بیم یەکسە روە چـەمدا ڕیـزا»
«تاقەت بی‌حدە هوون جەسەختی زامان — تك تك چەنی هـەرس تکیاوە دامـان»
نـە وەخت هـیجران خـاتر نـاشادی — وەی چەند بەیت مەواست گەردەن ئازادی:
«نەك شەوێ نـاڵەم جـۆش ئـاوەردە بـۆ — سـەگ ئـاسانەت بـێدار کـەردە بـۆ»
«یـا نـاستە بـۆ سـەیل دیـدەم نـەفەسێ — نەسیم گـەرد پـات بـەرۆ پـەی کـەسێ»
«جـەبینت زەحـمەت نـیگام کـێشا بـۆ — کەفِ پـات وە خـار مـوژەم ئـێشا بـۆ»
وادەی ئارەزووی دیدەی جەبین گـوڵ — چوون واز مەکەرد قوفل سندوقخانەی دڵ
ئی لولوی نـاسفت پـەسەندەی خـاسان — پەیداکەردەی سەعیی بیشۆی غەواسان
مەووست ئەو سەحرا پەرێ حەکاکـان — تا بـۆ، وە زیـنەت جـەرگەی دڵپاکـان
«بـاڵاخانەی چـەم،دیـوانـەکـەی تـۆ — بـانەناو، وەگـڵ ئـاسانەکـەی تـۆ»
«تکەش عـاجیز کـەرد خـەیاڵت تـێشدا — ئـازیز! بـۆ، جـارێ پـابنیەر پـێشدا»
تەعریف تفەنگ خـاڵوی هـیجران بـار — وەی دوو فەرد مەکەرد، پەی یاران ئیزهار

«خاراو خانان تاق قوول لوول وەردە چوون نیگای دڵبەر هەزارە کەردە»
«دوروستی و هەڵمەت، قەزا و خەیاڵ تەور نارو نااڵەو دوود، ڕەعدو بەرقو هەور»

این بود مختصری از تحلیلی که ملا عبدالله داخی بر اشعار مولوی نگاشته است، شاعری گوید:

در شعر سه کس پیمبرانند هر چند که لاٰ نَبِیَّ بَعْدي
اوصاف و قصائد و غزل راست فردوسی و انوری و سعدی

اگر با دیده‌ی انصاف خالی از تعصّب نگاه کنیم می‌بینیم:
مهابت و عظمت شعر فردوسی و فصاحت و استحکام قصائد انوری و لطافت و انسجام غزلهای سعدی در اشعار سیّد محسوس است.

یکی دیگر از معاصران سرشناس مولوی شیخ عبدالقادر مهاجر است که بیشتر مۆرخان کُرد او را شیخ مهاجر مینامند و شرحی عالمانه و مبسوط بر کتاب تهذیب الکلام سعدالدّین تفتازانی نگاشته است.

گویند: شیخ مهاجر و سیّد عبدالرّحیم مولوی در یکی از مسائل کلامی با هم اختلاف نظر شدید داشته‌اند، سیّد بر نظریه‌ی خویش در مقابل شیخ مهاجر سخت پافشاری میکرده است، شیخ از پافشاری و اصرار سیّد در جهت خلاف، نظریه‌ی خویش طَیْرَهْ شده سیّد را به علّتِ شاعر بودن تحقیر میکند و میگوید: سیّد! تو برو:

«لەرەی لەرزانە و زڕەی زلف زەنجیر سڵسڵە و بانەسەر بن دەرزی و لاگیر»

بگو، ترا با علم کلام چکار؟ مولوی از گفته‌ی شیخ مهاجر دل آزرده شده میگوید: یا شیخ! حق نبود دانشمندی مثل شما معلومات خود را به رخ دیگران بکشد هرگاه به نظر جنابعالی خودنمایی و اظهار فضل مذموم نباشد، من هم از این ساعت تصمیم گرفته‌ام، چنان کتبی را در دانش کلام بنگارم که امثال شما با

قاموس هم معنی آنها را درک نکنند، آنگاه از جلسه برخاسته راهی منزل میشود، و این دو بیت طنز را به شیخ می‌فرستد و شیخ را متّهم میکند که شرح تهذیب‌الکلام را از سایر کتب دزدیده است:

بیگری و بیدزی و کلکی هەڵپاچی　　له دەس ساحیو ماڵ هێشتا دەر ناچی

بـا قُـلْتُ نەبی و قاڵ بی و تەمام　　هەر ڕاسی چاکە خاتمەی کەلام

شعرشناسان کرد می‌دانند که در این دو بیت چند ایما و اشاره و کنایه تعبیه شده است.

بدیهی است این برخورد کوچك موجب میشود که مولوی دست به سرایش منظومه‌یی بزرگ در علم کلام به سه زبان: کردی ـ فارسی ـ عربی بزند که جزؤ مَفاخِرْ ادبی و فرهنگی هر سه زبان به حساب آید، امّا وجدان بیدار مولوی پس از ابداع این شاهکارها در علم کلام بیدارتر گشته در یکی از مثنوی‌های دوران نابینایی خود با احترامی تمام از شیخ مهاجر یاد می‌کند و خود را یگانه مشتری و تاجر پارچه تألیفات وی به حساب می‌آورد:

«پارچەی تەلیفات شیخ موهاجیر　　که سادەن نیەن موشتەری و تاجیر»

دیگر معاصر سیّد عبدالرّحیم مولوی فرهاد میرزا معتمدالدّوله‌ی قاجار است، فرهادمیرزا که از شعرا و نویسندگان مبرز ایران در عصر قاجاریه بوده است، چون به حکومت کردستان میرسد دورادور فریفته‌ی فضل و کمال مولوی میشود و بارها مولوی را دعوت می‌کند که به سنندج نزد وی برود، مولوی که چندان علاقه‌ای به قرب دستگاه دولتمردان نداشته است از رفتن به دارالحکومه‌ی سنندج سر، باز می‌زند و دعوتش را اجابت نمی‌کند، فرهادمیرزا به منظور جلب توجّه مولوی نامه‌ئی مسّجع و مقفّی و مغلق می‌نویسد شاید به وسیله‌ی اظهار فضل و دانش مولوی را مسحور کند و به سنندج بکشاند.

مولوی به فراست هدف فرهادمیرزا را در می‌یابد و چنان پاسخی می‌نویسد که فرهادمیرزا با رجوع به قاموس‌المعانی و سایر فرهنگها به درک مفاهیم آن نائل می‌شود، ناچار این دو بیت را بصورت طنز به مولوی می‌نویسد:

مولوی جانم از برای خدا　　در نوشتن تأمّلی فرما
یا چنان نقش کن که خوانده شود　　یا خودت همره نوشته بیا

یکی دیگر از معاصران مولوی حضرت شیخ عبدالرّحمن طالبانی متخلّص به خالص است، مولوی و خالص دو شاعر و عالم و عارف بوده‌اند که علاقه آنان به همدیگر زائدالوصف است، مولوی طی ابیاتی سوزناك شیخ عبدالرّحمن را رثا گفته است و شرح خاطرات این دو بزرگوار طولانی است، اینك تیّمناً یکی از نامه‌های فارسیِ مولوی را که به شیخ عبدالرّحمن نوشته است تقدیم می‌کنیم: عرضه آنکه خامه را وسعت واسطه‌گری آن آستانه نیست لکن: الغریق تیشبث بکل حشیش

از قالب اگر تفحص فرمائید گردی است که دامن استغنایت افشانده یا غبارکی که از سمّ سمند رعنایت وامانده، اگر از قلب تفتیش نمائید آلودگی و ربطی که با او در میان است از آن است که عرش رحمان است، پس اگر به طریق قهقری التفاتی را به سوی آن کرده باشید که به چه هوایی بر باد رفت سزا، واگر تجلّی را از عرش خود برندارید به جا.

والسّلام علی من اتبع الهدی

مولوی شافعی مذهب و دارای طریقه‌ی نقشبندیه بوده است و از مرشد خویش شیخ عثمان سراج الدین و چهار فرزندش: شیخ‌بهاءالدّین ـ شیخ ضیاالدّین ـ شیخ شمس الدّین و شیخ وفاءالدّین متناوباً با اشعاری پرسوز و گداز یاد کرده است که ضیق وقت اجازه‌ی ارائه‌ی آنها را نمی‌دهد.

از دیگر معاصران مولوی محمودپاشا ومحمد پاشای جاف را می‌توان نام برد که با هر دوی آنها نظماً و نثراً مکاتبه داشته است.

چند تن دیگر از معاصران مولوی را که با آنها مراوده و مکاتبه داشته است فهرست‌وار به شرح آتی می‌آوریم:

۱ـ شیخ سازانی

۲ـ محرومی

۳ـ شیخ عزیز جانوره‌ئی

۴ـ حاج شیخ حسین هزارکانیانی

۵ـ ملا فتّاح قلوزه‌ئی

۶ـ ملا رحیم بلبل

۷ـ احمد بیگ کوماسی

۸ـ علی اکبرخان شرف الملک اردلانی

۹ـ مراد میرزا حسام السّلطنه

۱۰ـ ملا نظام الدّین نودشه‌ئی

فامّا آثار سیّدعبدالرحیم مولوی، آثار سیّد جز عقیده‌ی وی به سه زبان کردی ـ فارسی و عربی که به چاپ رسیده است در سراسر کردستان ایران و عراق پراکنده است و با نهایت تأسّف باید اذعان کنیم که جز دانشمند محترم ملا عبدالکریم مدّرس آن هم فقط در جمع‌آوری مقدارئی از اشعار کردی اورامی سیّد، کسی همّت جمع‌آوری همه‌ی آثار آن سیّد را نداشته است، پس از ملا عبدالکریم مدرس اینجانب نیز اشعار اورامی سیّد را تا سر حدامکان به طور اصح و اکمل جمع‌آوری کرده‌ام که مؤسّسهٔ سروش چاپ آن را به عهده گرفته است اما دیگر آثار مولوی هنوز جمع‌آوری نشده است که امید گردآوری بقیه‌ی آثارش را داریم، اینک فهرست‌وار از آثارش نام می‌بریم:

۱ـ عقیدةالمرضیه به زبان کردی در بحر متقارب مثمن اثلم

۲ـ الفضیله به زبان عربی در بحر رجز

۳ـ الفوایح به زبان پارسی در بحر هزج

۴ـ مکتبوبات نثر به زبانهای پارسی و عربی در مقوله‌های مختلف که تدوین نشده است.

۵ـ اشعار عربی ـ فارسی ـ کردی که هنوز برای استاد ملا عبدالکریم مدرس و اینجانب جمع‌آوری آنها امکان نداشته است.

مولوی و شعر اورامی

زبان اورامی یکی از نزدیکترین رشته‌های فهلویات به زبان اوستایی است واگر با دقت واژه‌های آن را پی بگیریم سر از عصر زردشت در خواهد آورد، بسیاری از واژه‌های اورامی در سخن بزرگانی مثل حکیم توس، و حکیم نظامی گنجوی مورد استفاده قرار گرفته است، شمس قیس رازی در اثر گرانبهای خود المعجم فی معائیر اشعار العجم استطراداً ابیاتی اورامی آورده است، یکی از دوستان حاضر در مجلس روزی مراگفت: استادمان در دانشکده به این بیت در کتاب المعجم برخورده است و معنایش برایش مفهوم نشده است، گفتم آن بیت را بخوان، خواند:

دیم من و دیم تو آژ شایه آژ درد چونان گل دودیمه دیمی سرخ دیمی‌زرد

گفتم این بیت به زبان اورامی است، (دیم) به معنی صورت و (ز) حرف اضافه به معنی (از) فارسی است یعنی: صورت من و صورت تو آن یکی به علّت شادی و این یکی به علّت درد و غم مثل گل دو رویه یک طرف برگش سرخ و طرف دیگر زرد است.

علاوه بر کتاب المعجم بسیاری از واژه‌های اورامی در کردستان و تهران دست نخورده باقی مانده است و این امر قدمت و اصالت زبان کردی مخصوصاً اورامی را می‌رساند، مانند: پلور ـ آب آسک ـ ونک ـ شمیران ـ الموت و صدها واژه‌ی دیگر، سیّد عبدالرّحیم مولوی برای به نظم کشیدن مضامین والای عرفانی و اخلاقی و غرامی از زبان اورامی استفاده کرده است و تا آنجا که مطالعه‌ی اینجانب رسیده است تمام اشعار عرفانی و غرامی سیّد به زبان اورامی و در بحر متقارب مثمّن اثلم است، آنان که این اشعار را بحر رجز می‌دانند به صفحه‌ی ۱۳۴ المعجم فی معائیر اشعار العجم رجوع فرمایند تا صدق نظریه‌ی اینجانب ثابت شود، برای اولین بار حمید کازرونی ملمّعی فارسی و عربی در این بحر سروده است که چند بیت آن را برای نمونه ارائه می‌کنیم:

مُذْبُنتَ عَنّی یاذا الْجَفاءِ صَیَّرْتَ قَلْبی بَیْتَ الْبَلاءِ[۱]

دَرْدِ جدایی کشتست ما را کس را مبادا درد جدایی

۲: اَحْرَقْتَ قَلْبي اَسْقَمْتَ رُوحی اَکْرِمْ سریعاً اَرْسِلْ دوایی[۲]

ای راحت جان بی بنده چونی؟ وی نور دیده آخر کجایی؟

حافظ شیرین سخن و مقلّدان وی نیز از این بحر دلپذیر استفاده کرده‌اند، امّا شیخ اجل سعدی شیرازی در این بحر شعر نسروده است.

اشعار سیّد عبدالرّحیم مولوی مشحون از اندرز و حکمت وعرافان است که همراه تمام آرایه‌های بدیعی در نهایت دقّت و استادی سروده است، جامعه‌شناس بزرگ ایران شیخ اجلّ سعدی شیرازی، اکثراً نصایح و اندرز را به صورت متکلّم مَعَ الْغَیْر سروده است، تا خواننده را تحقیر نکند:

خرما نتوان خورد از این تخم که کشتیم دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم

۱ـ از آن زمان که از من دور شدی، دل مرا، خانه‌ی بلا ساختی.

۲ـ دلم را سوختی و جانم را رنجور کردی، زودتر مرا گرامی بدار و داروی دردم را بفرست.

امّا مولوی به منظور رعایت این اصل مهمّ روانشناسی و حفظ شخصیت خواننده حتّی از سعدی یک قدم جلو افتاده است یعنی به صورت متکلّم وحده فقط خود یا دل خود را نصیحت میکند و به خوانندهی اشعارش کاری ندارد:

«دڵه چهند مهستیت جهم بیّنهسهر دا چهند کار ئارۆت وست وهڕۆی فهردا»
«نه کهفتی ئهورا پهی حهق پهرهستی تا بی وه ههمڕای مهستی پای سوستی»

یکی از آرایههای بدیعی اغراق است که اگر از حدّ طبیعی تجاوز کند نقّادان شعر و ادب آن را نامطبوع و خالی ار ظرافت دانند، شمس قیس رازی این بیت انوری را به علّت اغراق زیاد نمیپسندد:

چهل سال مشاطهی کَوْن کرده رسوم ترا زیور آفرینش

شیخ اجل بر مبالغهی ظهیر فاریابی خرده گرفته است که میگوید:

نُه کرسی فلك نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند

دیگر شاعر پارسیسرای اغراقی بیمزهتر در وصف کاخ ممدوحش دارد:

ز طاقش خشتی ار پرتاب بستی پس از قرنی سرِ کیوان شکستی

شاعر کردیسرای نیز مبالغهیی نامطبوع خطاب به معشوق خود دارد:

ناترسی ئاهێبکیشم بهه دل عهرز ئاگر بگری و ئاسمان بیته کوڵ

اما مولوی اکثراً آرایهی اغراق را با آرایههای دیگر توأم و به طرزی استادانه ارائه میکند، چنانکه بیمزگی اغراق را از یاد خواننده میبرد، مثلاً میخواهد معشوقش را آفتاب بخواند، این آرایهی اغراق را به صورت آرایهی اضمار آورده گوید:

مدرا وهراوه روه ڕاگوزهردا نوور ئهفشانی کهرد، وه دهشت و دهردا
وات: نهما بیهن؟ شای نه ونهمامان واتم: بدڵی خوهر وه قیبله ئامان

در دیگر جا از سنگینی بار هجران معشوق مینالد و میخواهد بگوید که: اگر

بار دوری معشوق را بر پشت شتر بگذارند از شدّت سنگینی، چندان لاغر و باریك میشود که از چشم سوزن خواهد گذشت، اگر مولوی عین این معنی را به صورت اغراق بسراید قطعاً کلامش نامطبوع و سرد و بیمزه خواهد شد، لذا آرایه‌ی اغراق را با آرایه‌های دیگر که اضمار وتلمیح است میآراید و چنان مقعول را با محسوس توأم میکند که هیچ کس سخن‌شناسی نمیتواند که مسحور ومفتون نشود:

ئیبتدا مەعرووز پەی نەزە روە خەو ئەر و نێو ساتێ دەرد دووری‌ی ئەو

هەنی ئازیزم نەو نەمام نەودەشت فەرقی نمە بۆ پەی لوای بەهەشت

اینکه میگوئیم: اشعار مولوی در اوج فصاحت و لطافت است خود نخواهیم آرایه‌ای اغراق را در سخن بیاوریم یا بدون مطالعه گرفتار ناسیونالیزم کور شویم، اشعار مولوی مستغنی از شعار است و مشت نمونه‌ی خروار است. با کمترین دقّت پی می‌بریم به اینکه مولوی در این دو بیت ساده‌ی کردی به منظور پرهیز از اغراق نامطبوع، آرایه‌ی اغراق را با نهایت استادی با آرایه‌های تلمیح و اضمار به کار گرفته است، دو آرایه‌ی تلمیح مستفاد از آیه‌های ۱۷ سوره‌ی غاشیه و ۳۸ سوره‌ی اعراف است، در سوره‌ی غاشیه آمده است که **اَفلا ینظرون اِلی الإبل کیف خُلِقَتْ** و در سوره‌ی اعراف آمده است که:**إنَّ الَّذین کذّبوا بأیاتِنا وَاسْتَکْبَروا عَنْها لاتُفْتَحوا لَهُمْ أَبْوابُ اَلسَّماءِ وَلایَدْخُلُونَ اَلْجَنَّة حَتّی یَلِجَ الْجَمَلُ فی سَمِّ الْخِیاطِ وَکَذلِكَ نَجْزِی الظّالِمِینَ.**

ابتدا معروض اشاره و تلمیح به آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی غاشیه وکنایه از اشتر است، مولوی می‌گوید: اشتر بدان تنومندی اگر در خواب دوری یار را ببیند دیگر روز رستاخیز در بین کافر و مسلمان برای داخل شدن بهشت فرقی نمی‌ماند یعنی اشتر بر اثر سنگینی بار هجران و درد دوری چندان لاغر و باریك میشود که از سوفار سوزن می‌گذرد و اگر از سوفار سوزن گذشت مطابق آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی اعراف

برای رفتن به بهشت میان کافر و مسلمان فرقی نمی‌ماند.

سیّد هیچگاه عروس فکر بکر خود را بدون چادر به حجله نمی‌فرستد و ساده‌اندیش نیست که ساده حرف بزند هیچگاه سخنش بدون کنایه و استعاره و انواع و اقسام آرایه‌های بدیعی و خالی از تخیّل نیست، لذا می‌توان شعرش را به آسانی از شعر دیگر شاعران تشخیص داد و اشعار الحاقی را به خوبی از دیوانش بیرون کشید من باب مثال این ابیات که در دیوانش به نام او ثبت شده است مشکوک است:

«خاڵۆ خاڵۆ تەن کەم واچە خاڵۆ خاڵۆ لێوە بان خاڵانت ماڵۆ

«من شەرتەن جە داخ خاڵۆ خاڵۆی تۆ بڕومە وە حاڵ چوارده ساڵەی نۆ»

سیّد هیچگاه راست و پوست‌کنده از لب معشوق طلب بوسه نمی‌کند این ابیات را نظم می‌توان خواند نه شعر و مولوی شاعر است نه ناظم، با چنان دقّت و مهارتی از بوسه نام می‌برد و از معشوق تقاضای پای‌بوسی می‌کند که خیال ساده‌اندیش بدان راه نمی‌یابد.

«چوون خەیاڵ وە ماچ پات وەشحاڵ مەبی جەکۆن ئەو ئیقباڵ لەب خەیاڵ مەبی»

سیّد هیچگاه عفّت زبان وبنان را فدای خشم و غضب و حطام دنیا نکرده است و در سراسر آثارش نه قدح دشمن و نه مدح ثروتمندان به چشم می‌خورد.

مولوی شیخ عزیز جانوره‌ای را در اشعارش: (ئازیز) و احمدبیگ کۆماسی را: (خاڵۆ) و شیخ سراج‌الدّین را: (شیخ) یا: (پیر) خطاب می‌کند و این علامات را می‌توان جزو قراینی قرار داد که مخاطب مولوی را در نامه‌های منظوم به وسیله‌ی آنها شناخت.

عده‌ئی از شعرشناسان بر این باورند که مولوی مبتکر دو بیتیهای پیوسته است و پیش از وی در هیچ زبانی به این سبک شعر گفته نشده است چنانکه گوید:

«فەریاد جە شۆرەی ئەرز چارەی من هەر سەوزەی موراد من نادیارەن»
«داد جە هەوای شووم بە دستارەی من هەر نەوگولاڵە من نە پیوارەن»

سیّد در مقولەهای مختلف شعر سروده است حتّی در چُرْمَكْ و معمّا و مادّه تاریخ اینك برای نمونه یکی از چُرْمکهای او:

تەڵە ئاوە زیتە چیوە نەچیر دەر چوو سەگ بوو پیوە

در پایان عرایضم با دلی آکنده از احساسات از زحمات طاقتفرسای هیأت مدیرەی این کنگرەی عظیم و از سایر کارگزاران این اجتماع بزرگ و همچنین از اهالی سخی و مهماننواز شهر تاریخی سقز تشکر و سپاس میکنم.

والسّلام عَلٰی من اتّبع الحقّ والهدی

تحقیقی در آثار مولوی کرد

سید محمد اسعد سجادی

ماموستا سەید عبدالرحیمی تاوگۆزی متخلص به مەعدوم مەشهور بە مەولەوی، یەکی لەو عارفو زاناو ئەدیبو شاعیرە پلە بەرزانەی کوردە کە زرنگەی زەنگۆڵەی بەریزیِ ئەو لە چوارچێوە خاکی کوردەواری ڕۆیشتوەتە دەرەوە و لە زوربەی وڵاتانی ئیسلامیدا ناوی بەرزی لە سەر زمانی زاناو خاوەن هەستە ناسکەکان بووە.

ئەم بلیمەتە بەرزە آثاری مەنزومی زور بووە، هرنراوە بە سۆزەکانی هەمو ساتوکاتێ لە سەرزمانان بووە لە بەر چاو نەکەوتووەو نەبێزارە.

بە هۆی تەنگوو چەڵەمەی ژیانی ئەو سەردەمەو نەبونی ئیمکانات و بە تایبەت سوتانی ماڵەکەیو ئاورتێ بەربونی کتیبخانەکەی بەشێکی زۆر لە بەرهەمە جوانە نثرو نەزمەکانی سوتاوەو بەدەم بای نابەسامانیەوە بەم لاو بەولای وڵاتانا پڕشوو بڵاو بووەتەوە کە ئیستاش زۆرێکی زۆری هیشتابە دەس خاوەنی خۆی نەکەوتووە و چاپ نەبوەو بڵاو نەکراوەتەوە، وە لە دیوانە چاپ کراوەکەی مامۆسای پایەبەرز مەلا عبدالکریمی مدرّس‌دا چاپ نەبووە.

مەولەوی جگە لە هونراوە، بڕێ پەخشانی جوانیشی هەیە کە لەپاش هێندێ لە پارچە هەڵبەستەکانیەوە، بەکوردی یا بە فارسی، یا بە تێکەڵی لە هەردو، نوسیویەتی.

هێندی لە شێعرە بڵاّ نەکراوەکانی و پەخشانەکاتی ئەمانە خوارەوەن:

(۱)

واچدێ چە وەعدەی نشینگەی تەنگەن یاران چەمەڕا برادرەنگەن

ئاخ ئاخ! جه چراخ، ئاخ پەی داخداریّ چون من خاترخار خەمبار داخداریّ
بشیای‌وه سەیر سەرسەرا وەچەمەن جه ئەو (چراخم) جه چەمەن جه مەن
نالّەمان کەردا چەنی بولّبولّان چەنی ئیّش سەخت سفته‌کەی دلّان
تاجه قەفەس‌دا ماما نەفەسیّ ئەوان پەی‌گولّان ئیّمەیچ پەی‌که سیّ
ئەی هۆچەند سەرچنگ چەرخ چەپ‌وەر دم چەرخ چەند چەرخیا من مام نەمردم
یەگەردون مەدام گەردە لولشەن دلّداران دلّ دان های چەند تولشەن
نالّەم بەرکەنار ویّم بە حالّ ویّم! ئای‌گیان سەخت بیم چەند چەرخش‌دا پیّم
ئەوەلّ بارخانەی بەدبەختیش ئاوە سرد هه رویّم مزانۆم چۆن باربەندیش کەرد
مجری و محفەرەش کەیل نە شادی پر وەبار ئیبلیس پەردەی حەیا درّ
ئاوەرد پارچەی بەد پۆ شانەوە رم رّو سیاو رّەنگ زەرد سەر تاکە مەرم
نزول کیّشا دەست بەختم ئەورّای بەد پای ئەدەب نە دەرك عادەت کەردم رّەد
رّیّزە کەرد شیشەی بەزم بیساتم زرنگنازەنگ نەرد نەهاتم
پارە پارەکەرد مینام وە مەینەت بادا لە تەرە بە بەست و بەینەت
ئەی سەر تائەو سەر خول ئاوەردەوە هەودای هەم و خەم مەحکەم کەردەوە
ئیسە نە عەیش‌و، نە سرور، نە رّاز نە دایرەی دەف، نە چل چەنگ، نە ساز
یەکسەر پەردەی چەرخ چون ئەهل کاران مالاّ بەرد، هەر عەکس تا پۆم دیاران
بارّهەم کلاّفەم چون بزلّەی دەرویّش هەر چەرخم مدۆ چەنی چەرخ ویّش
هەی چەرخ! وە بەدی ویّت گرفتار بی هەر چەرخ بەدەری هەرتا دیار بی
شەرت بۆ چەنیّ خون (یوسف بەدکاری) تۆ ئەو چەپ گەردی، من ئەو بی عاری

شیّعری یەکەمی (۱) ئیرە بە شیّعری پیّنجەمی پارچەی (۲)ی، پیّ، چاپ کراوە.
شیّعری دووەم (۲) تا پیّنجەمی (۵) ئیّرە، لە پارچەی (۲۹)ی ئەلف‌دا چاپ کراوە.
شیّعری (٦)ی ئیرە، بە تەنیا لە ژیّر ژمارەی (۳٦) ی ئەلف‌دا چاپ کراوە. ئیتر لە ژمارەی (۷)ی ئیّرەوە تا ئاخر چاپ و بلاّ نەکراوەتەوە.

(٢)

خـــاڵۆ و یـــەردەن خـاڵو و یـــەردەن هـیجرانت یـەکـجار جـە حـەدویەردەن
وەسواسەت شـادیم جـە بـێخ ئـاوەردەن دوریت خەیمەی دڵ ڕێشەکەن کـەردەن
فـــیراقت فـــەرقمەوە تـــوتیاکـــەرد جـیاییت ئـەعزام جـە هـەم جـیاکـەرد
پەژارەت بەو تـەورێشی دان نـە جـەرگم وە مـــەرگت قـــەسەم ڕازیـــم وە مـەرگم
وێت بدەر ئینساف خاڵوکەی خۆش خـۆ مـــەردەن خـاستەڕەن یـا خـۆ دوری تـۆ
مەردەن یەک ساتەن ئەرواحەکەی وێـم دوریت هەرساتێ سەرمەر مەرگەن پەرێم
مەر جەستەی خەستەی من جە فـولادەن یـــەند دوریتو یـنوهێمان دڵ شـــادەن
دەک ڕەحمەت ئەوقە برگشت سـینەسافان خوسوسەن (یەعقوب) میرزاکەی جافان
چەرخ چەپ چەنیم ڕاست بـەستەن کـەڵەک چـمان ســەنگم دان وە مـینای فـەڵەک
دایـــم پـــەرێو مـــن هـــاجە بـــەهانە گـــاهێ (ئـەسفەهان) گـاهێ جـە (بـانە)
نـمە دۆم فـرسەت ساتێ وە بـێ خـەم گـــەرد پـــاڵاکـــەت بـماڵۆ نـــە چـــەم
یـا شـەوێ شـین کـەم وە شـەو نـاڵینت یـــا ڕۆی ڕۆکـــەم وە زاریو شـینت
یـــا نـــاڵەم چـــەنی نـاڵەت بـخێزۆ یـا دیـدەم ئـەسرین پـەرێت بـڕێزۆ
یـا شـەممی جـە شـەرح دوری دوبـارە داخ هـیجروە سـڵ دڵـەی سـەد پـارە
عیشوەی گـریشمەی حـور جـەمین گـوڵ عـەرزکەم وە پـابۆس پـەی تـەسکین دڵ
چـەپ گـەرد نـمازوم دەمـی فـەراقـەت ساخودا: یاوە سڵ، یا مـەرگ، یـا تـاقەت

ئەم پارچە هەڵبەستە بەم شێوە لە دیوانەکەدا چاپ نەکراوە، بەڵکو بە پڕژوبلاوی لە دو جیگەدا بڕێکی بەم چەشنە بلاو کراوەتەوە ٧ شێعری ئێرە لە پارچەی (٦) (پی)دا چاپ کراوە، شێعری ٩- ١١- ١٦ لە پارچەی (٦)ی (خی)دا چاپ کـراوە، بـاقیی یەکـەی لە دیوانەکەدا نەدۆزراوەتەوە...

ئەم پارچە شێعرە لە ئاخرەوە پەخشانێکی کوردی لەگەڵدایـە کـە دەرئـەکـەوی لە

وەڵامی خاڵوی کوماسی‌دا نوسیبێتی، کە داوای لە مەولەوی کردوە نامەی بۆ بنوسێ بۆ پەنجە، لە لایەکی تریشەوە ناوی میرزا یەعقوبێکی جافی تی‌دایە کە لە دیوانە چاپەکەدا ناوی نەبینراوە، ئەمەش پەخشانەکە: «طاقەت خۆ نابێ! خاڵۆ (فرمودە بودند) کاغەز بنوسمە پەنجە یانی لەگرەو نزیکترە، ئەرێ خاک وەسەرم بەوخاس نزیکە! لەگرە تا پەنجە پەنج رۆژ (ریگە است): نازانم چە بنوسم؟ دەردم دوبارە تازە بوگەسەوە، یاخودا خوم لە کاغەز زوتر برومەوە، ئاخ خاڵۆ»

(۳)

دڵـــە دیـــارەن بـــێقەرارە نـــی خـەیاڵ سـۆحبەت ڕاگـەی پـارەنی
ئەر سەد دەوڵەتمەند جە خەدەنگە نی پەشەی گیان نەدەر دڵ جە سەنگە نـی
بـەڵام پـەی کـەسێ دڵ پـڕجە بـاسەن هامسایەی یانەی دەوڵـەتمەند خـاسەن
(بـنیش!) سـەروەشم وە رفـیقی تـۆ وە رملی چەنیش خـودات چـەنی بـۆ
مـن بـازە وە دەرد هـیجران بـاڵاش ئانە تۆ سۆحبەت گەردەکـەی پـاڵاش
بـــەڵام یـادت بـو وەی فـەقیرەوە چـون تـلیەی وەزام مـەودای تـیرەوە

ئەم شەش شێعرە لە دیوانە چاپکەدا نیە.

(۴)

هـازر نگـەی زەنگ سـەرقەتار مـەیو وێـنەی دڵـەی مـن نـاڵەش زار مـەیو
سەداش ڕێێ کاروان گرتەن بێ پەردەن ماچی شاگـردی دڵـەی مـن کـەردەن
هەی تیجار بـاشی خـەیرنە یـۆنە ڕێت بێ رەنج وینی گەنج سـەرمایەی وێت
مـن خـو کـەفتە کـارخـەریک دەردم خەستەی زامەت دارو یڵ ڕۆی هەردم

ئەم چوار شێعرەیش لە دیوانە چاپەکەدا نیە.

(۵)

ئەم پارچەی خوارەوەیش تائێستا بلاّو نەکراوەتەوە

قوربان چەم چەمش وە تۆنەکەفتەن بەلاّم نەوساوە نامت شنفتەن
ئارەروی وەگەرم دیدار تۆشەن پەی فەردای خدمەت ئارۆ وفەرداشەن
تائێستە چەند جار تەدبیرش کەردەن تەقدیر رێشەی ئەو جە بێخ ئاوەردەن
بەندە ئێحرام بەندکە عبەی حوزورەن زانمە زانۆن بەلّەد زەرورەن
مەواچان: هیممەت پەی بەلّەد خاسەن زاسشان فەرمان، ئەلّبەت هەر پاسەن
هیممەت تا سەر بۆچەم بالاّپەی لات سەر سەربلّند بۆچەم وە خاک پات
ئەر سەدوا وەیلان هیجران بالاّت مەینەتەن دوری تۆزەکەی پالاّت
بەلاّم چون کەردەی گەردشی چەپگەرد گەردە لول چەرخ هیجرانت هۆرکەرد
زەزام وە تەقدیر دلّ دام وە زەزات تەن کەردم سوپەر تیرەکەی قەزات
وە بەرد هاوێروە سلّەکەی جاران ئاماو لواکەی سەبا و ئێواران
ئیستە پێچ وەردەم چون ماران گۆشتە مقرچۆ وێنەی دانەی برشتە
سەرسەز هیجران هورکەردەم پەی دلّ هەر تۆزم بەردەن مەنزلّ وە مەنزلّ
جە دوری بالاّت نالّە نالّە مەن ئاماونا ماکەم ئەلّلا و ئالّە مەن

(۶)

تەسکینی دلّەی پرّجە خارەکەم! دەرمان دەرون بێقەرارەکەم!
نامەکەت کیاست وە لای من یاوا پەیاپەی نەزّوی دو دیدەم ساوا
دەرونت وە کولّ جۆش ئاوەردە بی کزەی دوری ویت ئیزهارکەردە بی
دێونای دودی کورەی دەرونم کۆلناتەوە زام دلّەی پرّهوو نم
نمازی ساتێ زاحەت بۆ پەی وێم دەک بێ بەلاّ بای چێش مەکەری پێم؟
من خۆکەم زوخاو هیجرانم وەردەن ئەمجارکزەی تۆ تەمامش کەردەن

ئەم شەش شیعرەیش لە دیوانە چاپەکەدا پەیدا نەبوون

(۷)

یادم نەمەشی جەگردین حاڵدا چەنی باڵ تەیریاوە شەماڵدا
ئیزهار ئایرگڕ بەستەی دەرون دیدەم و دیدەت فرسەت مزانون
دڵ دایم پەرێت پڕئیشو نیشەن دنیام پێ ئیدەن باڵای تۆ تێشەن
بە غەیر جە دوری ئەو باڵانە مام هەنی هیچ خەمێ نەمەندەن جە لام
بەڵام چێش کەرون؟ گەردش چەپگەرد دوریش وەما بەین منو تۆ ئاوەرد
کارگەردونەن نەو نمام نو وەرنە من جەکۆ دوری تۆجەکۆ

ئەم شەش شێعرەی سەرەوەیش لە دیوانەکەی ماموسای مدرس‌دا نەبینراوە.

لە دوای پارچەی (٦)ەوە (تەسکینی دڵەی پڕ جە خارەکەم) ئەم پەخشانە فارسی‌یە هەیە:

«کاکه نه زبان را طاقت تقریر، و نه قلم را یارای تحریر، اینقدر میگویم که اشتیاق بسیار و ذوق بی‌شمار دارم (چه خوش است که بعد از غم کشیدن، خدا روزی کند دیدار و دیدن)، جناب شیخ بزرگوار از تنخوای فقیر دست بوسنده و التماس از او بفرمائید، مخدومی شیخ مولان سلام برسان، و از او دعا خوانم. والسلام.»

لەدوای پارچەی (۱)ی (ضاد)ەوە ئەم پەخشانەی خوارەوە نوسراوە:

«ضیای دیده و دلم! نامەات رسید، شادمان بخشید، خدا از منت نستاند، وجود مبارکت از برای خاطر من خیلی خیلی بماند، الحمدلله از همت شیخ بزرگوار و دعای آن دولت راستی شعار....روزگار حسب المرام درگذر است، ودست صاحبی شیخ و کاکه مولان را زیارت بفرمائید و امین را هم و کاکەحسین را خیلی سلام رسانم و السلام.»

له دوای پارچه‌ی ئازیز شوخ‌و شەنگ شیرین تاره‌نی، ئەم پەخشانە هەیە:

«از ماده‌ی امری که فرموده بودند حسب‌الامر عمل نموده، چاکران را بر سر خود حکم نیست، هر چه فرمان تو باشد آن کنند، حرکت بدن نمانده و جان دست از توانایی افشانده، و نه دل را تحمل نیامدن، و نه ما را طاقت آمدن، اگر بفریاد خواهید رسید عمریست عزیز منت دوباره. والسلام.»

له دوای پارچه (٦) نونەوە نوسراوە:

«به خودا ئەگەر ئینساف بۆی تو بۆ بەشەکەی قیامەتیچت بەسە، بە شەرتێ لەگەڵ (زەهاوی)وەیەکەوە بخونین، کاکە! بە مەرگی تۆ جارێ‌ترکەس ناوێژێ.»

له دوای پارچه (١٨)ی ئەلفەو نوسراوە:

«شمال عبارت نامه‌ات، ضیای دیده، فردها معنی باریک دارد، یکی یکی را بخوانید، خوب ملاحظه کنید، نادانسته نگذارید شان، (ئاخ خۆم لەکوێم بۆت بخۆینم).»

له دوای پارچه‌ی (٢)ی (ری)ەوە نوسراوە:

«بفرست (ذهابی) را بیاورند، یکی یکی را به او بخوانید، (کاکە بە مەرگی تۆ هەر یەیتێکی هەزار تەمەن قیمەتیە، ئەمما بە شەرتێ خاسیان بخونین)،کاکە زانوهایم درد می‌کند، والا این دفعه می‌آمدم، بی طاقتی مکن، رمضان نزدیک است، چنان دانستی یکشب برخواستم آمدم، (ذهابی) را بگو عجب بی‌انصاف است! دیدید مرا تنها گذاشته دفعه‌ای نمی‌آید من هم دور باشم او دور (دیدیم!) عاجز می‌شود.»

له سەر هەمان پارچە نوسراوە:

«ضیای دیده! عزیزم: این را هم تفأل حافظ گفته‌ام، هنوز اسماعیل آقا نیامده بود، بخوان ملاحظه کن.»

له سەر پارچەی (۴)ی (هێ) نوسراوە:

«قافڵەی بەهارییە هاخاسی بخوێنە ئامان هەی داد.»

لە دوای پارچەی (۸)ی ئەلفەوە نوسراوە:

«یدە را از تنخوای من سلام برسان و او را بگو:

سەنگی سەنگ و خاک نە سەردۆشم بۆ مەرئەو سامەیلت فەرامۆشم بۆ

کاغذ هم به (ذهابی) بنویس که انشاءالله چند روز دیگر فلانی عودت خواهد نمود بلکه عاجز نشود تا بیایم، عبدالرحیم المعدوم، ضیای دیده و دل! سرور عزیزم! دمیدن صبح وصال در آخر شب فراق نزدیک است، اگر فلک بگذارد.»

لە دوای پارچەی (۱۰)ی بێوە نوسراوە:

«شیخ بزرگوار دست‌بوسی برسان، و امین را هم وکاکه مولان راکذلک، و کفش زرد بخواهر عزیز برسان، از تنخوای من عرض کنید (زۆر) زرد است، پا بنهد ببخشد، عبدالرحیم المعدوم.»

لە دوای پارچەی (۱۲) نو نەنوە نوسراوە:

«سرور عزیزم! برسیدن عریضه آمدن را فریضه دانید، خیلی دلتنگ و ناله درونم فرسنگ، و بخت بددل در جنگ است، و ساز دعای خیرم در آهنگ، زود بیایید زودتر بیایید.»

لە سەرەتای لاپەرەی (۱۵٦)دا لە دیوانێکی دەس‌نوس‌داکە ئاخرەکە نەماوە، ئەم یەک دو خەتە نوسراوە:

«درویشان بلی از ایشان جوشیدن و خروشیدن و کمان کشیدن، از دلریشان سرخوشی کردن، وکسی بوسیدن و چشیدن دم، عبدالرحیم المعدوم»

لەکوتایی پارچەی (۹)ی (تی)دا نوسراوە:

«خاک بر سر من! نه دلبر و نه یاور، و نه خورسند از خبر، من غم خوردن تا روز محشر، عبدالرحیم المعدوم»

لە دوای پارچەی یەکی (تێ) نوسراوە:

«برادر عزیزم نشینگان تاریک، نشینان دور وباریک، بر آب حیات عبارت نامه بصحابت خضر میراب فرمودند، جزاکم الله، بدین شکسته‌دست مصدع شدم، والسلام. عبدالرحیم المعدوم.»

«برادر عزیزم! پیش از آمدن آدمت تدارک تسبیح را به این بیتهای شکسته وبسته کرده بودم روانه خدمت نمودم تا جواب دیگر را خواهم نوشت که وی را دیر است.»

به شوین ئەم نوسراوەی سەرەوەدا پارچەی (۵)ی (جیم)دی کە باسی تەزبێحی تێدایە. ئەم پەخشانانەو ئەم شێعرە بلّا نەکراوانەوی مەولەوی لە دیوانێکی کۆنی دەس‌نوس کە ئاخرەکەی نەماوە و تەنها ۱۳۰ لاپەڕەی ماوە وە هەروەها لە دیوانێ کەلای مەلا فتاحی کاگردە لّەیی بووە وە دەس هاتووە، فتوکپی لاپەرەی ۱ و ۲ی دیوانە ناتەواوە کە بۆ نمونە پیش‌کەش ئەکرێ.

لە کوتایی‌دا سەرکەوتنی هەمولایێ لە خوا داوا ئەکەم.

هەمو ئینسانیکی پاک، چاک، دیندار، دلّسۆز و ئەدەب دۆست بە تێکڕایی لە هەر نەتەوەو ڕەگەزێ بێ وە هەرکوردێکی ڕۆناک‌دلّ و خاوەن هەستیکی ئەدەبی بە تایبەتی، ئەگەر بە دلّوگیان خوی بە منەتباری ئەو ئەندامە بەڕێزو خۆشەویستانە کە بناغەدانەری ئەم خزمەتەگەورەو ئەم ئەرکە بە نرخە بوون و ئەو سەروەرە زحمەتکێشانەی کە بە تەقەلا و ڕەنجی خۆیان ئەم نەمامەیان تاکاتی سەمەردان ئاویاری کردوە نەزانێ بێ گۆمان ناهەقی ئەکا.

چونکە ئەم بەرهەمە کە ئێستاکەلّکی لێ وەرئەگیری، سەرئەنجامی تەلاشی نزیک بە ساڵیکی ئەوانە کە لەم ریگەدا بە ئەستۆیان گرتوە و لە هیچ شتێ دریخیان نەکردوە.

بە ڕاستی ئەم خزمەتە، خزمەتێکی بەنرخە بە دین، بە عیرفان، بە فەرهەنگ و بە ئەدەب، کە شایانی ئەو پەڕی ڕێزو سۆپاسە، دیارە ئەوێنێکی پڕسوز، ئیمانێکی پیرۆز و ئیرادەیەکی بتەو بوونە مایەی هاندان بۆ ئەم ئەرکە بایی‌دارە و هەر ئەوەش بوە بە هۆی

ماندونەبونو شەکەت نەبونیان لەم کارە بەرزەدا، چەکاریّ، کاریّ کە تائێستا نەکراوە و نە مامێکی بیکرە کە تازە چە قراوە، لە خوا داوا ئەکەم کە تەواوی خزمەت گوزارانی عیلم و ئەدەب بە تێکڕایی و ئەدەب دوستانی شارەکەیشمان بە تایبەتی موففەق کا تا هەرچی زیاتر بو پەرەپێدانی زانیاری و گەشاندنەوەی یادی زانا و عارفە هەرە بەرزو بەڕێزەکانمان و ناساندنی ئەوان بە جامعەی ئەدیبانو زانایانی جیهانی بێ پشوهەنگاوە هەڵ گرن.

هەرکەسێ کە ئاوازەی بەرزی مەولەوی کوردی بیستبێ، وە یا خۆ لە هۆنراوە و نۆسراوەکانی ورد بۆبیتەوە، بێ گومان گیرۆدەی ئەوینی مەولەوی ئەبی و بۆی دەرئەکەوێ کە مەولەوی تاوگوزی گەلاوێژی گەشی ئاسمانی ئەدەب و معرفەت و خێر و بەرەکەت بوە، «بوی دەرئەکەوی». ئیمان بەوە دێنێ کە مەولەوی لەو پیاوانە نەبوە کە سەفحەی سپی و پاکی ژیانی خۆی بە شتی پڕو پوچ ڕەش بکاو خراپی بە جێی چاکی هەڵ بژێرێو کەڕامەتی ئینسانی خۆی بە نرخێکی کەمو خوشیەکی بەکار نەهاتوی دنیایی بفرۆشی و خۆی بکاتە دیلی دەس بەسراوی داواکانی نارەوای دڵ و نەفسی ئەمّارە.

تێبینی و سرنجدانی هەردێڕێ لە نوسراوەکانو هەر شێعرێ لە هۆنراوەکانی دیمەنی جوانو نورانی مەولەوی لە ئەو پەڕی مروڤایەتی و گەورەیی و سەربەستیو ڕاستیو دروستی و دڵو دەرون پاکی و بەرچاوگر شادیدا نیشان ئەدا، وە وێنەی ئاوێنەی پاک، هێزی ئیرادەو بێ باکی، تاقەتو لیبووردن، چاکیو تەقوا، مێهرەبانیو سەفا، یەکدڵی و یەکڕەنگی ئەو ئەنوێنی.

مەولەوی کورد زاتیکە کە بە تەواوی چوەتە نێو دەریای قوڵی خوناسی و مەعنەویاتوە، جگە لە پلەی بەرزی لە زانستەکانی سەردەمی ژیانی خوی‌دا، سۆفی‌یەکی کوردی سینە سافو خاوێن هەست بوە. لێ هاتوو سەرکەوتوبوە کەم کەس توانیویە شان لە شانی بداوبەربەرەکانێی لەگەڵ بکا. لەم ریگەدا هەرتالێو سۆیری و هەر تەنگوچەڵەمەیەکی بۆ پێش هاتبی بەگیانو دڵ قبولی کردوە و بە ڕۆخۆشی باوشی بۆ گرتوەتەوە

و به لای پێوانی ڕێی وەسڵی دڵداری به خەڵات زانیوەو ئەبرۆی بۆ تێک نەهێناوەو چەشنی سەروی ڕەوان ڕاستوڕێک وەستاوە، گەڵی له هاوەڵە پایەبەرزەکانی تەریقەتی له ئەوڕێ نوێنیان داواکردوەو دەستوراتیان لی وەرگرتوە، بۆ نمونە چەن شێعرێ له یەکێ له پارچەهەڵبەستە به نرخەکانی که نەسێحەتی یەکێ له دۆستانی تەریقەتی خوی تێدا ئەکا ئەخرێتە بەرچاو که ئەفەرموی: ئەگەر ئەتەوێ له دەردی دوری مەعشوق نەجاتت بێ ئەبێ له بەرا به تیری عیشقی دڵ دارا ڕاوێستی و له کوشتنو بڕین باکت نەبێ که به زمانی شیرینی هەورامی ئەڵێ:

ئەر ڕستگاریت جەو دەرد ئومێدەن — دەوای خەلاسیو تەدبیرت ئێدەن
مەبۆ وەخت سەخت زامان ئاوەردەت — ڕە ماوپەله پەل هەردەو هەرد کەردەت
پەی چێش تائیسته لێت مەعلوم نیەن — سەیاد جەو اکۆژ دڕێغش نیەن
بەڵام یەرە ویەی ئیبتیدای مەشقەن — خیلاف شێوەی تاویای عەشقەن
دەخیل سەر سەخت بەر هەربکەربازی — نازی دڵ سەرد بۆ جە تیرئەندازی
نە دڵەی پڕ زەوق کۆنە نەچیردا — هەای لەزەت دارۆ تیروە شۆن تیردا

مەولەوی ئەهلی دڵ بوەو زۆر شتی پێ ئیلهام کراوە وبۆی ڕۆن بوەتەوە یەکێ لەوانە ئەمەیە: «جارێکیان له خانەقای تەوێڵە ئەبێ، له (چروستانه) وە دێن به دوایاکە بگەڕێتەوە بۆ ماڵ چونکە کوڕێکی نەخۆش ئەبێ، ئەمیش سوار ئەبیو ئەگەڕێتەوە، له نیوەی ڕێدا هەناسەیەکی درێژ هەڵ ئەکێشی و فرمێسک به چاویا دیتە خوار. هاوڕێکەی عەرزی ئەکا بۆ عاجزی؟ ئەمیش ئەڵێ چۆن عاجز نەبم حەزرەتی یەعقووب بۆ دڵخۆشبون بۆنی کراسی یۆسفی کوڕی ئەدرا به لووتیا،[1] که چی من بۆنی کفنی کۆڕەکەم ئەدرێ بە دەماخما.. که ئەگەنە ماڵەوە ئەزانن لەوکاتەدا ئەو هەناسەکەی هەڵ کێشاوە خەریکی کفن

١- «اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هٰذَا فَأَلْقُوهُ عَلٰى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيراً وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِين». آیە ٩٣ سورە یوسف «وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ». آیە ٩٤

کردنی کۆرەکەی بوون.

مەولەوی یەکێ لەو سۆفیە کوردە خاوێن و پاک و پیرۆزانەیە کە بەکەلامی عارفانەو هۆنراوە پڕسۆزەکانی کە لە قوولاّیی دڵی پڕ ئەوینیەوە هەڵ قوڵیوە، کۆڕی شێخانی تەریقەت و پیرانی هونەروەرو زانایانی عیلمی زاهیریو دانایانی عیلمی باتنی خستوەتە سەر خوشخوانیو نەواخوانی: وە لە وێنەی دەنگی پوڕەی هەنگ بە هۆنراوە سۆفیانەکەی لە هەمولایەکەوە گەمەی خەرقەپۆشان بوەو ئاوازی سەمتوری دڵسۆزان. جابۆ ئەوە بزانرێ کە سۆفیەتی تاچ ڕادەیەک کاری کردوەتە سەر دڵی مەولەوی وە یا مەولەوی تاچ ئەندازە ئالاّوە بە بالاّی سۆفیەتیدا و چۆن ئەو فەلسەفەی دەربڕیوە چەن شێعری لە عقیدەی مەرزیە دێنینەوە کە ئەفەرموی:

نەزەر عادەتاً مەعرفەت دەدات — تەسدیق بە وجود بە وجوب ذات
بە سفات پاک سەلبی و سبوتی — بە قەدەر تاقەت قووەی ناسوتی
هیچ بە موعەللم حاجەت ناکەوێ — ئەگەر چی بە ئەو ئاسانتر ئەوێ
ڕۆتبەی ئەوەلیّچ ئەوند ئەعلایە — دەسی ئارەزوی من لی کۆتایە
چ یارای ڕۆتبەی کەشفی حالیّمە — تەمەننای ڕۆتبەی ئیّستدلالیمە؟
بەڵکەم هەڵکەوی لە زەمانێدا — سەرپەنجەی عەقڵم وە بوڕهانێ دا
بەو هەڵکەوتنە (مەعدوم) راجیەیە — «هویدا انا» و فیرقەی ناجی یە

تا دەڵێ

مورێکم ساکن ضیقەت خانۀ — دەکێشم لە هەر خەرمن دانۀ
لە دوی ئەنفاسم و «لاسیمّا» — ئەنفاسی ئەنفس قودسی ئەولیا
«خصوصاً منهم» شیوخ الارشاد — حەق بەرەکەتیان زیادکا زیاد
بێ ئەوان ناوێ بە قەولی فحول — نە عیلم و عەمەل نە روتبەی وسول
مونتەهای عولوم عیلمی ئەوانە — موقتەدای عەمەل ئەوان، بزانە
عیلمی ئەفواهی و قالی و ئیستدلال — عیلمی ئیلاهی و کەشفو زەوقیو حاڵ

بۆ جۆگەی عیلم و بۆ نەقدی عەمەل مەنبەع و کانن ئەولیای کەمەل
لە وێوە نەوێ جۆگەهەر لێلە نەقد کان نەوێ لە زەواج وێلە

مەولەوی بڕوای وایە: ورد بونەوە لەشت بە عادەت زانین و ناسین ئەدا بە دەستەوە، ئەم ورد بونەوە و سەیر کردنەئەوە ئەدا بە ئینسان کە بڕوای بە ذاتی واجب الوجود (خدا) ببێ.

بڕوای بە سفەتەکانی خدا ببێ، ئەو سفەتانەی بڕیکیان (سەلبی)ن، وەک ئەوە حدوث و شەریک بۆ ئەونیە، بەڵکو قەدیم و واحدە. وە بڕیکیان «ئیجابی»ن، وەکو ئەوە کە بەخشندەیە، مێهرەبانە، ئەم ورد بونەوە هەر بە قەدەر توانای بەشەرە، وە الاّ ئینسان ناتوانێ بگا بە حەقایقی ئەوانە. ورد بونەوە لە زاتو سفاتی هیچ پێویستی بە مامۆستا نیە، هەر چەندە بونی مامۆستاکارەکە ئاسانتر ئەکا.

ورد بونەوە لە پایەی وەحدانیەت ئەوەندە بەرزە دەستی ئارەزوی منی ناگاتێ.

من یارای ئەوەم نیە کە بگەمە شۆینێک بتوانم کەشفی چۆنیەتی ئەو شۆینە بکەم، کە مەقامی جەلالی خوایە، تەنیا ئارەزوی ئەوە ئەکەم کە بە بەڵگە بگەمە شۆینێک تۆزێ دڵم فێنک ببێتەوە.

بەڵکو بۆم ڕێکەوێ لە وەختێکاسەر پەنجەی عەقڵم بدا لە بەڵگەو بۆرهانێک بو ئیسباتی ئەو مەقاماتە.

ئەگەر ئەوە بۆ مەعدوم ڕێ کەوی ـ کە ئارەزوە کەی هەر ئەوەیە ـ ئەو وەختە ئیتر من ئاشکرا ئەبم لە ناو دەستەی سەرکەو تواناوەکەومەزیزی زۆزگار بوەکانەوە.

بە شوێن نەفسما بە تایبەت ئەنفاس و بەرەکەتی بە نرخی ئەولیا بێت.

لە وەلیەکانیشا شێخەکانی تەریقەت، خوا بەرەکەتیان هەر زیادکا بۆ مریدەکانیان. بە قسەی عالمانی زۆر بەرز، بە بێ بونی شێخانو پیران، نە عیلم و عەمەل دەبی، نەگەیشتن بە پایەی مەعنەویات.

عیلمی ئەهلی تەریقەت ئەو پەڕی عیلمە، کەوا بوئەبێ بکەویتە شوێن عیلمی ئەوان و کاری ئەوان بزانی.

دەبێ عیلمی دەرس وەرگرتن بەدەمو بە قسەو بە بەڵگە، عیلمی ئیلاهیات و کەشف و کەرامەت و شەوقی حاڵی ئەهلی تەریقەت، هەمو لەوان وەربگیرێ.

بۆ جۆگەی عیلم و هەڵسە نگاندنی کردەوە، شێخانو ئەولیایان، سەرچاوەی مەعریفەتو خواناسینن، ئەو وەلیانەکە هەمو شتێکیان تەواو کردوە.

ئەگەر لەو سەرچاوەوە نەبێ جۆگەی عیلم و عەمەڵەکە هەر لیڵ دەبێت، سەرمایەی عەمەل ئەگەر لەوکانەوە نەبێ بێ بازارە و ڕەواجی نابێت.

تەماشا ئەکەین مەولەوی بە دڵو دەرونێکی زۆر سەیرەوە چوەتە نیو ناخی باسی سۆفیتیەوە. بەڵای ئەوەوە ڕێگای سۆفیەتی گەلی لە پێشترە لە ڕێگای زانینی زانستەکانی تر، بەڵای ئەوەوە لقی تەریقەت ئەگەر نەزانرێ، لقی شەریعەت دەرناکەوێ، چونکە هەر زانیاریەکە لە بارەی «کلام و الهیات‌وەیە» سەرچاوەی هەموی بۆ ڕێگای عیرفانو سۆفیەتیو تەریقەت ئەچێتەوە.

دور نیەکەم کەس لە سۆفیەکان بە جۆرەکەی ئەو واچو بێتنە نیو جەرگەی سوفیتیەوە، بەم چەشنەکە سەر چاوەی هەمو شتێ بەرنەوە سەر ئەم کارە.

هەروەك ئەزانین مەعنویاتو مادیات لە ئینسانداهەن و بە بێ یەك نایان کرێ، مەولەوی لە بارەی فەلسفەی تەکوینی ئینسانیەوە هەر بەڵای بەشی مەعنەویاتا ڕۆیشتوە.

بەڵام لەگەڵ ئەمە شاوە نەبێ بە تەواوی ریگەی لە مادیات گرتبێ، بەڵکو هەر تەنها ڕێگەی لەلقەکەی‌تری مەعنویات گرتووە ـ کە عیلمە ـ دەڵێ سەرچاوەی ئەو عیلمەش هەر عیرفانەو سۆفیەتی ئەگەر ئەم نەبێ ئەویش نابێ.

ئەمە بوکورتە باسێکی ناڕەوا لە بارەی سۆفیەتی مەولەوی و فەلسەفەی ئەو لە سۆفیەتی‌دا، هەر چەن نەشیاوی پلەی بەرزی مەولەوی‌یەو نەڕەوای پێش کەش بەم کۆڕە بەرزە، بەڵام بە وتەی پێشینیان کالاّ بە قەد بالاّیەو دیاری دەس شوان هەر ئاڵەکۆکە.

لە دوایی‌دا، تکام وەهایە هەر وەکو ولّاتانی‌تر، لێرەیش شوێنێک کە لایەقی مەقامی بەرزی مەولەوی بێ بە ناوی ئەوە وە ناوگوزاری بکرێ تاکو ئەم یادە هەر بەردەوام بێ. ئیتر بە سوپاسەوە، والسلام علینا و علی عبادالله‌الصالحین.

سقز ـ تیر ماە ٧١

لەم سەرچاوانەی خوارەوە کەڵک وەرگیراوە:

١ـ قورآنی پیروز سورەی یوسف

٢ـ دیوانی مەولەوی کورد چاپی ١٩٦١ م ـ ١٣٨٠ ھ چاپخانەی النجاح ـ بغداد.

٣ـ مجلة المجمع العلمی الکردی چاپی ١٩٧٨ م، چاپخانەی کوڕی زانیاری کورد بەغدا.

٤ـ سۆفیەکانی تەریقەی نەقشبەندی لە کوردستانا (نوسراوەیەکی چکۆلەی چەن سەفحەیی دەس نوسە کە مەلا محمد ناوی نوسیویەتی)

٥ـ مجلة المجمع العلمی الکردی چاپی ١٩٧٥ بەرگی ٣ چاپخانەی مجمعی ناوبراو.

٦ـ مجلة المجمع العلمی الکردی چاپی ١٩٧٤ بەرگی ٢ چاپخانەی مجمعی ناوبراو.

٧ـ العقیدة المرضیة چاپ ١٣٥٢ ھ مطبعة سعادة ـ مصر.

مولوی و زندگی او

سید عبدالقادر سیادت

پیشـــه‌کی

به نێوی خودای به‌رزو بێ هاوتاکه له‌زمانو مێشکی ئـاده‌میزاددا سـیحری بـه‌یانو حیکمه‌تی شیعری خوڵقاندوه سه‌ڵات و سه‌لام له سه‌ر پیغه‌مبه‌ری گه‌وره‌ی ئیسلام کـه چرای ڕۆشنایی بو ریگه‌ی تاریکی و نه‌زانی بو ئیمه هه‌ڵگیر ساندوه وئه‌له سه‌ر هه‌موڕێ ره‌وانی دینی خاوێنی ئیسلام به تایبه‌ت ئه‌و زانایانه‌ی که به پرشنگی زانستی خویان ئه‌و روشنایه‌یان هه‌روا روناك و گه‌شه‌دار راگرتوه.

زۆر ده‌مێك بو به ئاواته وه بوم ببینم جاریکیش له پیاوه گه‌وره کانی کوردکه ئاساری ئایینی و ئه‌ده‌بی و میژویی ئه‌وان ئیسلام یان ڕۆشن کردوته‌وه وه‌عاله‌می ئیسلام به بونی ئه‌وان شانازی ده کا به‌و جوره‌ی که له پیاوه گه‌وره کـانی دنـیا ریـز ده گـیری کونگره‌یان بو ده‌رازێته‌وه ڕێز بگیرایه کونگره‌یان بو بگیرایه وه‌ئه‌و جوره‌ی که‌شیاوی شانیانه به گه‌ل وه کومه‌ڵ بناسرانایه له سالی ۱۳۱۳ هه‌تاوی هه‌وڵین جـێژنی هـه‌زاره‌ی فردوسی له تاران گیراوه گه‌وره پیاوانی زور له زاناکانی ناو خو وه ده‌ره‌وه له‌و جیژنه‌دا به‌شدار بون یه کی له‌وانه ڕۆژ هه‌ڵات ناسی به ناوبانگ روسـی مـینوروسکی بـوه له‌و کونگره‌دا ده‌ڵێ ئێرانی ئه‌دیب و هۆنه‌ری گه‌وره‌یان زۆره بـه داخـه‌وه زۆریـان له بـیر چونه‌وه و نیویان کوێر بوته‌وه وه کو مولوی تاوه گوزی وه‌نالی که هه‌ر دوکیان کوردن وه له‌ریزی هونه‌رانی هه‌ره پایه به‌رزی دنیادان.

وه‌ختێك نامه کـه‌ی ئه‌م کونگره به شکویه‌م پێ گه‌یی شوکری خودام کردو کوتم چا

بونه مردم بو هەوەڵ جار ئاواتم به جێ هات به سپاس‌و تەشه‌کوری زور له بەڕێوه بەرانی ئەم‌کو بونەوه جوانه له خودا دەخوازم کـه تـوفیقیان بـداوه سـەرکەوتوبن له کـوتایی نامه‌کەدا نوسراوه لەم خاڵانەی خواره وه لەبارەی مولوی‌دا شتمان بو بنوسن. له دڵی خۆم‌داکوتم خۆ من کەسێکی وا نیم لەبارەی ئەو زاناگەورەدا بتوانم شت بنوسم پایەی بەرزی ئەو بخەمه سەر کاغەز وه بیرم هاتەوه جاریک میرولەیەک بـاڵیکی کـو لله بـو حەزرەتی سولەیمان دەبا به دیـیاری حـەزرەتی سـولەیمان لیـی وەردەگـری وه بـەرو خوشییەوه لیی قەبول دەکا منیش بەو هیوایه تا ئەو جیگه له دەستم هاتوه فرسەت یاری کردم ئەمانەم نوسی کەوا پیش‌کەشتانی دەکەم هیوا دارم لیم قەبول بکری.

مولوی کی بوه

مولانا مولوی تاوەگوزی که نازناوی معدومی بوه ئەدیب و عالمو عارفی زانای کورد که میژوی ئیسلام شانازی به خویو به بنەماڵەگەورەکەی دەکا نێوی سید عبدالرحیم بوه کوری سید سعید کوری سیدشریف کوری سید محمود کوری سیدجمال‌الدین کوری سیدکمال‌الدین کوری سیدیوسف جان کوری سیدحسن چوری به ناوبانگ به ملا سید ابوبکر مصنف خاوەنی کتیبی الوضوح. سید ابوبکر کوری سیدهدایت‌الله کـوری سـید بدایت کوری سید یـوسف‌جان کـوری سـید یـعقوب کـوری سـیدبایزید کـوری سـید محمدزاهد پیر خضری شاهوییه. سید ابوبکر چوار کوری بوەیه یەکەم سیدعبدالکریم باوکی سید جامی سادات چور و چوارتا و قەلا چوالان لەو نەتەوەن دوهەم سید محمد باپیرەگەورەی سادات چناره و دەربەندی خان وکەس‌نەزان سیی‌هەم سید یوسف جان باپیرەگەورەی ساداتی تاوەگوزی مولوی مشایەخی بیلەنگه و بیژاوا وه ساداتی زنـبیل چوراەم سید محمودجان که ساداتی بازییان وه ملا عبدالقادر بییاره لەم بنەماله یه ئەم ذاته له ئەترافی سردشت وفاتی کردوه.

سید ابوبکر هاوچەرخی هەڵوخانی ئەردەلان حاکمی گشتی سنه بوه هەڵوخان زۆری

ریزو بایی بو سید داناوه مەدرەسە و مزگەوتی بو رازاندوتەوە وەکتیبی دانشمندانی کورد نوسراوی ماموستا ملا عبدالکریم مدرس دەگیریتەوە شەویک هەڵوخان دەچێتە دیدەنی سید دەبێنی سید خەریکی شت نوسینە هودەکەی روناکە بلام چراشی تیدا نییە هەڵوخان کە پیاوێکی زور موسولمان وە علم‌خوشەویست بوە سەری سوڕ دەمینی عەرزی سید دەکا دەڵێ من چرایەك لە هۆدەکەتدا نابینم و هۆدەکەشت ڕوناکە ئەمە چییە سید دەفەرمی جەنابی هەڵوخان خوا لوتفیکی باشی لە تەکاکردوم بوئەوەی نوسینەکەم پەکی نەکەوێ ڕۆشنایەکی بۆ خستومەتە ئەو سەنگەوالە سەر ئەو تاقچەیە دانراوە هۆدەکە بەوە ڕۆشنە هەڵوخان وەختی بە چاوی خوی ئەم کەرامەتەگەورەیە دەبینێ سەد ئەوەندەی دیکە لە خوشەویستی وە ئیرادەتی بو سید زیاد ئەبێ ئاوایی (نەنە) کە ملکی خۆی بوە پێشکەشی دەکا بە سید تا بتوانی لە داهاتی ئەو دێیەژیانی خۆیو فەقیکانی باشتر بەڕێوە بەری لە لای سەروی ئەو ئاوایی کانییەك هەبوە پییان کوتوە کانی چۆڕەئاو سید حوجرەی خۆیو فەقیکانی دەباتە سەر ئەوکانییە لەو وەختە وە ناوبانگی دەرکردوە بە سید چۆڕی. ئەم نەقڵەکورتەشم بۆیەگێڕاوە تا باشتر بزانین کە مولوی لەگەورەترین بنەمالەی عیلمو عیرفانی کوردە. مولوی لە سالی ۱۳۲۱ هـ ق لە دێی تاوەگوز هاتوتە دنیاوە وە سالی ۱۳۰۰ ك لە دێی سەرشاتە وەفاتی کردوە هەر لەو دییە بە خاك ئەسپێر دراوە میژونوسەکان لە بارەی موهاجەرەتی بنەمالەی مولوی لە چۆڕەوە بۆ تاوەگوز ئیختیلافی نەزەریان هەیە ئیمە لەم بابەتەوە نادوین.

خویندنی مولوی

لە دەورەی منداڵیدا قورئانی پیروز و هێندێك لە پەرتوکەپچوکە ئایینیەکانی لە خزمەت باوکی خویندوە لە پاشان بە دابی ئەو سەردەمە بو فەقێیەتی چۆتە دەرەوە لە مەلبەندەکانی کوردستان‌داگەراوە لە باخو باخچەی زانستییەکاندا خولاوەتەوە لە هەر جییەگۆلێکی بۆن خۆشی بابەتی زەوقی خۆی دەس کەوتبێ لە لای گیرساوەتەوە لەم

گەشتەدا زور دێهات و شارگەراوە سنە مهاباد بانە جوانرو پاوە سلیمانی تورجان هەڵەبجە هەورامان و زور شوینی دیکە لە سلیمانی لە خزمەت شیخ معروفی نودهی فقهی شافعی خویندوە لە هەڵەبجە لە خزمەت شیخ عبدالله خریانی لە تورجان لە خزمەت عەلامەی قزلجی وە لە خزمەت چەند ماموستای گەورەی دیکەش دەرسی خویندوە لە پاش خویندنی زانستیەکانی ئاسایی ئەو سەردەمە لە خزمەت ملای گەورە ملا عبدالرحمن نودشی ئیجازەی ملایەتی وەرگرتوە کاتی گەراوەتەوە مەلبەندەکەی خوی ملایەکی تەواو بوە لە پاشان لە دێی هانەسورە دامەزراوە ماوەیەکیش لە دێی چروستانە لە ڕۆژئاوای هەڵەبجە نیشتە جێ بوەوە لەگەل دەرس کوتنەوە بە فەقییان کشتوکالیشی کردوە لەم دێیەدا بوە کە لەگەل عەنبەر خاتون بوتە هاوسەر وەکو دەڵێن لەو دێیە باخێکی بە نیوی عەنبەر خاتونی خیزانییەوە ناشتوە کە ئیستاش ئەو باخە بە نیوی باخی عەنبەر خاتون هەرماوە.

ماموستا محمد امینی ئەردەلانی لە دیوانەکەی مولویداکە زوری زەحمەت تیدا کیشاوە ئەم مەبەستەی خوارەوە دەگیرێتەوە بەشیک لە دەقی مەبەستەکە دەخەینە بەرچاو.

مولوی لەکۆتایی گەشتەکەیدا لە شارە خونچیلانەکەی بابان واتە سلیمانی لە لای ملاعبدالرحمان نودشی ئیجازەی ملایەتی وەرگرتوە ئەنجا لە دێی چروستانە نیشتەجی بوە لەم دێیەدا عەنبەر خاتون بوە بە خیزانی (لەو دییە چەند مالیکی ئەفغانی لی بوە مرید و منسوبی شیخی سراج‌الدین بون. «نوسەر») لەو سەردەمەدا ناکوکی لە نیوان جافەکان و دوڵەتی عوسمانی ڕو دەدا دەوڵەتی عوسمانی هێزێکی چەکدار دەنێرێتە سەر جافەکان شەڕێکی قورس ڕو دەدا جافەکان دەشکێن لە ئەنجامدا هەڵەبجە بە دێهاتی دەورو بەریەوە دەسوتی مولوی ناچار دەبێ کوچ بکا لە دێی دڵوەر دەگیرسێتەوە لەوێشەوە دەچێتە ولاتی تاوەگوز لە دێی سەرشاتە جێگیر دەبێ.

روژه تاله‌کانی مولوی

مولوی له‌دوا ساله‌کانی ژیانیدا توشی ته‌نگو چه‌له‌مه‌ی زۆر هاتوه توشی نه‌خوشی بوه تواناو هیزی نامینی وه له گـۆده کـه‌وی مـاڵه کـه و کـتیبخانه‌ی‌که‌ی ده‌سـوتێ فـه‌قیر و ده‌س‌کورت ده‌بێ سه‌رباری هه‌مو ده‌رده‌کانی دیکه‌ش عه‌نبه‌ر خاتونی خیزانی که ژنێکی زۆر به وه‌فا وه به که‌ڵك بوه بۆ مولوی ده‌مری. مردنی عه‌نبه‌ر خاتون له ڕۆحـو گـیانی مولوی کار ده کاگوڵی ژیانی به‌جاری ده‌ژاکێ ناهۆمیدیو نه‌هاتی ڕوی تیده کا له لایه کی دیکه‌شه‌وه چاوه گه‌شه‌کانی که له هه‌مو که‌س باشتر دنیای جوانی پی دیوه نابینا ده‌بـێ سومایبان نامێنێ هه‌روه‌ك‌یه.

چه‌ند ساڵ پێش مردنی له ڕێگه‌یه‌ك‌دا له سه‌ر ولاخه سـواریـیه کـه‌ی بـه‌ر ئـه‌بیته‌وه پشتیشی ئه‌شکی، ئه‌م جار به بی‌چاوی به پشتی شکاوه‌وه به بی‌نازی له‌سه‌ر جیگه‌ی که نه‌فتیو که‌ساسی ئه‌تلیته‌وه وه‌ك بو خوی ده‌فه‌رمی:

پیریو فه‌قیریو کـه‌ساسی هـه‌ر سـێ نه بوه وه هیجران یاری هیچ که‌سێ

وه‌کو باسمان کرد له شه‌ڕێکی خێڵاتیدا مـاڵه کـه‌و کـتیبخانه کـه‌ی ده‌سـوتێ پـه‌ره کاغه‌زێکی بو ده‌رناچی له‌م باره‌شه وه هونراوه‌ی زور به سوزی هه‌یه وه‌ختی خه‌به‌ری سوتانی کتیبخانه که‌ی ده‌بیستی ده گری‌و ده‌فه‌رمی به روتو قوتی هاتمه دنیاوه به داخه‌وه هه‌روا به روتو قوتی ده‌مرم هیچم له پاش به‌جی نامینی. به‌م ده‌ردو مه‌ینه‌تانه‌وه له سالی ۱۳۰۰ ك گه‌لو کومه‌لو ئه‌ده‌بو زانین به جێ دێڵی. جگه له عه‌نبه‌ر خاتون ژنی دیکـه‌ی نه‌هیناوه له‌م ژنه چه‌ند کورو کچی بوه.

عیرفانو ته‌سه‌وفی مولوی

وه‌ختی خویندنی ته‌واو بو ئیجازه‌ی وه‌رگرت وه ده‌ستی کردوه به ده‌رس کوتنه‌وه له پاش به‌ینیك ئه‌و فکره که‌وته سه‌ری که ئه‌و سه‌فای ده‌رونی وه ئه‌و روشن دڵیه‌ی که ئه‌و ده‌یه‌وی به ته‌نیا به ده‌رس کوتنه‌وه‌و ئیرشادی موسولمانان ده‌ستی ناکـه‌وی تـا له گـه‌ڵ

سوفیه‌تیو عیرفان تیکه‌ڵا و نه‌بی به دوای ئه‌م فکره‌دا ده‌که‌ویته سه‌ر ریگه‌ی ته‌سه‌وف‌و عیرفان ده‌چێته خزمه‌ت شێخی سراج‌الدین وه ده‌چیته ریزی مریدو منسوبانی ئه‌و ذاته گه‌وره‌یه وه مولوی له‌و ریگه‌یه‌ش‌دا هونه‌ر وه ئیستیعدادی خوی ده‌نوینی شیخی سراج‌الدین ده‌بینی مولوی له پیش ئه‌وه‌دا ببی به سوفی هه‌ر له ریگه‌ی ده‌رس کوتنه‌وه به فه‌قیکانی ئایینی وه رینوینی موسولمانان سه‌فای باطنی و روشن‌دڵی بو پیك هاتوه وه زور که‌می ماوه به ئاواتی دڵی خۆی بگا ئه‌ویش هه‌ر به رفاقه‌ت پیاو چاکان و تیکه‌لی له گه‌ل عیرفانی راسته‌قینه‌دا بوی جی به‌جی ده‌بی له به‌ر ئه‌وه زوری پیناچی ئیجازه‌ی خلافت وه ئیرشادی ده‌دریتی وه سوفی‌گه‌ری‌و عیرفانیشی به شیوه‌یه‌کی عالمانه‌وه ده‌ست ده‌که‌وی به‌م جوره ده‌بیته عالمو عارفیکی گه‌وره‌ی ئیسلامی هه‌ر وه‌کو ئه‌دیبو هونه‌ریکی بی وینه بوه.

وا دیاره ئه‌م سوفی‌گه‌ریو عیرفانه زوری شوین له سه‌ر مولوی داناوه چ له باری ئه‌ده‌بو فه‌رهه‌نگییه‌وه چ له باری کومه‌لایه‌تیه‌وه که‌م که‌م ده‌ستی له دنیا به‌ر داوه به‌شی زوری شیعره کانی ره‌نگی عیرفانی گرتوه ذاتی خوشی زور له کومه‌لو گه‌ل دور خستوته‌وه.

به‌شیك له نوسراوه‌کانی مولوی

یه‌که‌م عه‌قیده‌ی مرضیه. به زمانی کوردییه له عه‌قایدی ئیسلامی‌وه که‌لام‌دایه ٢٤٤٠ به‌یته به زاراوه‌ی شاره زوریه له سالی ١٢٨٠ ك ده‌ستی به نوسینی کردوه به سالیك ته‌واوی کردوه.

دوهه‌م الفواتح به زمانی فارسییه له عه‌قایدی ئیسلامی‌دایه له ٥٠٠ به‌یت زیاتره ئه‌م دو کتیبه له لایه‌ن شیخ محی‌الدینی صبری کانی مشکانی له سالی ١٩٣٢ ز ـ له قاهره له چاپ دراون.

سه‌هه‌م الفضیله به زمانی عربیه ژوماره‌ی به‌یته کانی له دوهه‌زار زیاتره له عه‌قایدو اصول

ئیسلامیدایه سالی ۱۲۸۵ ك داینـاوه له لایەن ملاعبدالکریم مدرس خودا جەزای خیری بداتەوه له چاپ دراوه.

چوارەم غزلییات به زمانی هەورامی ملاعبدالکریم دەفەرمی مولوی کتیبی دیکەشی نوسیوه وەکو خاترات شرحی حالی خویەتی وه تەسەوف له تەریقەی نقشبندیدا منیش بیستومه شرحی حالی علامه قزلجیشی نوسیوه بەداخەوه ئەمانه له دەس‌دا نەماون. ئەوەی معلومه له سوتانی ماله کەی وەکتیبخانه کەیدا زور له ئاساری به نرخو بابی مولوی له بەین چوه وه دەستی کەسی نەگەیوەتی.

هوی نیوی مولوی بو ئەو ذاته

وەکو هیندیك له میژونوسەکان دەلین نیوی مولوی له لایـەن خـزمەکـانیەوه واتـه بنەمالەی عەنبەر خاتونی خیزانی کە ئەفغانستانی بون دراویەتی چونکه له نیو ئەفغانییان‌دا به پییاوی گەورە وه رێز لێگیراو دەلین مولوی یـا مـولانا ئـیستاش ئـەم شـوینه له نـیو ئەفغانییان‌دا هەر باوه ئەم نیوه ماقولانه له لایـەن غـلام شـاخانی والی سـنەوه دوپـات کراوەتەوه بەم جورەکوریکی تایبەت له ماموستایان و پییاو ماقولان شاری سنه پیک دی به شەربەت خوریەوه ئەم ناوەکه تا ئەو وەختە غەیرە رەسمی بوه بو ئەکەن به لەقەبیکی رەسمی وه ئەبیته ملاسیدعبدالرحیم مولوی تاوەگوزی کە ناز ناویش معدومی بوه.

مولوی و شیعر کوتنی به زمانی هەورامی

مولوی پەروەردەی ناوچەی تاوەگوزه بەشی زوری ژیبانی لەو مەلبەنده به سەر چوه ئەو ناوچەیه به لەهجەی جوانرۆیی ئەدۆین کەمتر له زاراوەی هەورامی حالی دەبن بەلاّم بەشیکی زۆر له شیعرەکانی مولوی به زمانی هەورامییەوه هەروەها زۆرکەسی دیکەش له هونەرانی بەناو بانگی کورد به زمانی هەورامی شیعریان کوتوه لەوه دەچێ کـه تـا ئـەو سەردەمانه زمانی ئەدەبی یەك گرتوی کوردی زمانی هەورامی بوبێ لەم بابەتەوه زور له

ماموستایانی زمان‌ناسی کورد بیرو باوەری خویان دەر بریوە هەر کەسە بە جوریک فکری بو چوە ئەوەی کە بە تیکرایی قەبولیانە ئەوەیە کە لە پیشودا ئەو جورە کە هەورامی بە شیعرو ئەدەب ئاشنا بون ناوچەکانی دیکەی کوردەواری لەم روشن بیریە دور بون لیرەدا ئەم پرسیارە دیتە گوری بوچی لەو سەردەمانەدا هەورامانی بە شیعرو ئەدەب ئاشنا بون بەلام ناوچەکانی دیکەی کوردواری ئاشنا نەبون بو جوابی ئەم پرسیارە پیویستی بە لیکولینەوەو دوزینەوەی هوی ئەم مەبەستە هەیە.

لە پیشدا بە پیویستی دەزانم کەمیک لە بارە زمانی هەورامیو رابوردوی ئەو لە فەرهەنگو ئەدەبی زمانی کوردیدا بدوین تا رابوردوی ئەم زمانە شیرینەمان بو دەر نەکەوی هوی ئەم مەبەستەمان بو روشن نابیتەوە وەکو میژونوسەکان نوسیویانە لە سەدەی هەولی ئیسلامدا ئەگەر هونراوە یا نوسراوەیەک بە زمانی کوردی بوبی بە زمانی کوردی هەورامی بوە وەک مارفتو پیر شالییار (معرفت پیر شەهریار) کە حەکیم وە فیلسوفی هەورامی بە نیوی پیر شالییار داناوە (لیرەدا مەنزور لە پیر شالییار هەوەلە چونکە پیر شالییاری دوهەمیش بوەکە لە پاشان باسی دەکین) ئەم کتیبەکە رەنگە لە سەدەکانی پیش ئیسلام دانرابی بەشی زوری لە حیکمەتو فەلسەفەو ئایین‌پرستی زەردوشتی دایە ئەم پیر شالییارە زەردوشتی بوە چەند سەدە لە دوای ئەم پیر شالییارە پیر شالییاریکی دیکە هەر لەو بنەماڵە سەری هەڵداوە کە موسوڵمان بوە وا دەر ئەکەوی سەردەمی پیر شالییاری هەوەڵ مەلبەند هەورامانو ناوچەکانی دەورو بەری دینی زەردوشتییان بوبی.

ئەم پیر شالییارەش کتیبیکی هەر بەو نیوە داناوە یا خو کتیبەکەی باپیرەگەورەی خوی دەس‌کاری کردوە ئەو بەشەی کە باسی لە ئایینی زەردوشتی کردوە لێی دەر هاویشتوە وە ئەوەشی کە لە شتی دیکە دواوە هێشتویەتەوە رەنگە لەم نوسخە دەسکاری کراوە ئیستاش لە هەورامان نوسخەی مابێ. ئەمەش بڵێن کە سی کەس بە ناوی زەردوشت لە میژودا ناویان هاتوە زەردوشتی هەوەڵ سی هەزارساڵ بەر لە میلاد ژیاوە زەردوشتی دوهەم کە فەرەیدونیشیان پی کوتوە ٢٢٠٠ سال پیش میلاد بوە زەدوشتی سێیەم کورد بوە لە

دەورو بەری ارومییەی ئیستا زوهوری کردوە وەك دەڵێن شاری سەردەشت ئەو دروستی کردوە وە ئاوایی بیشاسبی ئیستاش بە نیوی کوریکی ئەوەوەیە. جگە لەو کتیبە وە کو ملك‌الشعرابهار لە کتیبی سبك‌شناسیدا دەنوسی لە سەدە کانی پیشودا لە سولەیمانی هێندیك شیعر کە لە پێستی ئاسك نوسراوەتەوە دەس کەوتون کە بە زمانی هەورامی دانراون بەشیك لەو شیعرانە ئەمانەن:

هورمزگان رمان ئاتران کوژان...ویشان شاردەوە گەورەی گەورە کان...زور کاری ئەرەب کردنە خاپور گونای پاڵەیی هەتا شارەزور...شنو کە نیە کان وە دیل بشینا...مێرد ئازا تلی وەروی هەوینا...رەوشت زەردوشت‌مانە وە بێرەس... بزیکانە یکا هور مزد وە هیچ کەس... مزگەوتە کان خراپ کران ئاورە کان کوژانەوە ... گەورەی گەورە کان خویان شاردەوە...عەرەبی زالم ئاواییە کانو شارە کانی تا شارەزور ویران کرد...ژنانو کچان‌یان بە دیل برد... پییاوە ئازاکان لە خویندا تلانەوە.

وە کو دەبینین ئەم شیعرانە لە وەزنو قافییەش بەشدارن لە کاتیدا ئەو سەردەمە لە کیشو قافیە خەبەرێك نەبوە هەروەها زۆر لە پێش ئەمانەش‌دا کتێبی ئەوێستای زەردوشتی بە زمانی کوردی هەورامی نزیك لە زمانی موکوریانی بوە لە پاشان بە زمانی پهلوی وەرگێر دراوەتەوە زەندو پازەندیشی وە کو حاشییەو پەروایز لە سەری نوسراوە میژونوسە کان دەڵێن لەو سەردەمەدا کە ئەسکەندەری مەقدونی بە سەر ئیرانی قەدیمدا حکومەتی کردوە زمانی کوردی هەورامی نزیك لە موکوریانی زاراوەی هەمو ناوچە کانی ولات بوە لە مانەوە دەر ئە کەوی کە لە زۆر قەدیمەوە زمانی هەورامی زمانی یەك گرتوی ئەدبیو فەرهەنگی کوردی بوە وە تا زەمانیکی زوریش ئەم شیوەیە پاریزراوە.

ئەمجار بزانین هوی ئەم پاریزرانە چ بوە بو چی زمانی هەورامی بوتە زمانی شیعرو هەڵبەستی کوردی سی مەتلەبی بی گرنگ هوی ئەم مەبەستە نیشان دەدەن.

یەکەم زمانی هەورامی بە هوی هەڵکەوتویی تایبەتی جوغرافی مەڵبەندی هەورامان زۆر کەم ئاڵوگۆری میژویی شوێنی لە سەر داناوە.

دوهەم هەر وەکو زمان ناسان نوسیویانە پیتو زاراوەی ئەو زمانە زور خوشو لە سەر زمان سوکە بو سیعرو هەڵبەست زور بە دەستەوەیە بو کیشو قافییەش زور لە بارە.

سیهەم وەکو باسمان کرد ولاتی هەورامان بە هوی هەڵکەوتویی تایبەتی خوی خاوەن زۆرو دەسەلاتەکان لە ڕابوردودا کە بەر هەڵستییان کردوە لە گەشە کردنی زمانو فەرهەنگی میللەتەکانی دیکەی ناو خو زۆرکەم تونیویانە زمانو فەرهەنگی خویان بە سەر میللەتی هەورامانداسەپینن لە بەر ئەوە هونەرانو هونەرمەندانیکی بەو زمانە ئاشنا بون باشتر و ئاسانتر توانیویانە مەبەستی دڵی خۆیان بەو زمانە دەر ببڕن بەم توزە لیکوڵینە وەڕون دەبیتەوەکە مولوی و هاوریگانی بوچی زیاتر بە زمانی هەورامی ئاساری خویان بلاوکردوتەوە.

پلەی شیعرەکانیو پایەی زانستی مولوی

بە راستی مولوی لە هونەرمەندە هەرە پایەبەرزەکانی کورد بەڵکو ئیرانە ئاوازەی شیعرە جوانەکانی بە تایبەت غەزەلییاتەکەی بەشی زوری بە زمانی هەورامییە لە هەمو ولاتی ئیران و عیراق دەنگی داوەتەوە وە چوتە زور لە ولاتانی دەرەوەش.

فەرهاد میرزای قاجاری کە مامی نەسرەدین شای قاجار بوە وە ماوەیەك لە سنە ماوەتەوە زوری ریز بو مولوی داناوە بە مولوی هەرکوتوە ماموستای بالاخانەی چەم ئیشارە بە شیعرە جوانەکەی مولوی کە دەلی.

بالەخانەی چەم دیوانەکەی تون.. بانەناوە خاك ئاسانەکەی تون..تکەش عاجز کرد خەیاڵت تیشدا / ئازیز بوجاری پا بنیو پیشدا / وە ئەم بەیتە جوانەی دیکەش روخسارەش فەسلی مەسقەل مەدو لیش..وە شنوی پاریز خەیال مەبوریش..بەشیك لەم هونراوە جوانانەکە فەرهادمیرزا زوری پی خوش بوە بە خەتیکی خوش نوسیویەتەوە لە لای سەروی هودەکەی خوی هەڵیواسیوە وە هەرکەسیکی خاوەن زەوقو ئەدەب تەنیا جاریك لە دیوانەکەی شیعریکی خویندبیتەوە یا وەرگیراوەکەی دیبێ قەتی لە بیر نە چوتەوە.

ملاعبدالکریم مدرس دەفەرمی خوزگە مولوی لە ولاتیک بوایە کە هەرچی نوسیویە وەربگیرایەتەوە و لە چاپ بدرایە تا هەمو ولاتی ئیسلام بە چرای روشنی ئاساری ئەو بلیمەتە روناك ببویایەتەوە علاءالدین سجادی دەفەرمی تا ئیمرو هیچ هونەرێك نەی‌توانیوە بە ناسکی خەیاڵ و بە جوانی ناوەروك بگاتە مولوی مینوروسکی بەشیکی زور لە شیعرەکانی مولوی بە زمانی روسی وەرگیراوەتەوە.

وەك لە ئاسارەکانی بە جوانی دەر ئەکەوی مولوی لە تەواوی زانستییەکانی ئاسایی دەستیکی بااڵی هەبوە لە منطق اصول تفسیر کلام‌داکەم وینەبوە لیرەدا وەبیر هینانەوەیەك بە لازم دەزانم ئەوەیە چون عیلمی کەاڵم ڕاستە و خو پێوەندی بە بیرو باوەڕو عەقیدەوە هەیە زانستیکی زور بەر بااڵوو بە دەرەتانەڕێگەی هەمو جۆرە بیرو باوەڕێکی هەاڵەو جییاوازی هەیە لە بەر ئەوە ئاژاوەی فکری زور تیدا پەیدا بوە زور وابون وە ئیستاش هەن لەو مەبەستەگرینگەدا سەریان لێ شێواوە و بە هەاڵە چون مولوی لەم بابەتە وە زوری هەوڵ داوە ڕێگەی ڕاستەقینە بخاتە بەر چاو تا ئەوکەسانەی کە لە مەبەستە جور بەجورەکانی ئەم عیلمەدا بە هەاڵە چون بیان‌خاتە وە سەر ڕێگەی ڕاست.

مولوی ئیلهام وەرگرتن

لەو بارەوە ماموستا علاءالدین سجادی دەفەرمی ئیمە ناتوانین بلین مولوی دیدەنی لە مەلەکەی جوانرویی کردوە احمدبگی کوماسی دیوەگویچکەی بە شیعری مالامصطفی بیسارانی ئاشنا بوە لە مەوە سەرەو ژور بوتەوە بو بارەگای شیعر چونکە خەیاڵی مولوی گەاڵی بەرزتر بوە لەوە ئەمانە ببنە پێشەنگی خەیاڵی لەوە دەچی ماموستا مانای ئیلهامی بە شتاڵی فێر بون لێ داوەتەوە بەاڵم ئیلهام وەرگرتن بە مانای شت لێ فێر بون نییە ڕاستە ناتوانین بڵین ئەگەر عەشقی عەنبەر خاتونی ژنی کاری لە دڵو دەرونی نەکردایە یا شیعری بیسارانی نەبیستایە نەی دەتوانی شیعر بڵی بەاڵم ئەمە دور نییەکە لە شیعرەکانی بیسارانی تەداعی مەعانی بو بی واتە لەوە وە فکرو زیهنی چو بی بو شتیکی جوان‌تر و ناوەروکیکی

پاراوتر وه لەو لاشەوه ئەوینی هاو سەریکی به وەفای وەك عەنبەر خاتون هانی دابی وه ئەم شیعره جوانانەی خولقاندبی ئەم حالەته بو زور خاوەن زەوقو ئەدەب نەبی ڕو نادا ئەوانەی زەوقی ئەدەبیان نییه به خوێندنەوەی شیعری شاعران وه دیتنی دیمەنی جوان و تەبیعەتی دڵ رفێن نابن به شاعر.

هەلسەنگان دنێك له نیو شیعرەکانی مولوی‌دا

شیعره غەرامیەکانی مولوی له ڕوانگەی ئەدەبییەوه جوانترن له شیعرەکانی دیکەی که له مەبەستەکانی ئایینی وه زانستی داکتویەتی وەکو دەزانین له شیعری زانستی یا ئایینی‌داکەم‌تر له موباله‌غەو ئیستیعارەو تەشبیهات‌وه بەشەکانی دیکەی سەناعاتی شیعری کەڵك وەر دەگیری وه هەر دەبی به زمانیکی سادەو ساکار به شیوەی شیعر دەربی دییاره شیعری وا ساکاریش که له بەشی زوری جوانییەکانی ئەدەبی دور بی له ڕوانگەی ئەدەبییەوه ناچێته ڕیزی شیعری غەرامی‌یەوه ئەمه له شیعری هەمو شاعریك‌دا هەروایه لەم بابەتەشەوه مولوی له زور له هونەرانی دیکه پیش‌کەوتوتره وه ڕەخنەی لی ناگیری. له بارەی مولوی‌دا قسه زورەو وەخت کەم.

والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته

مهاباد. ١٥/٢/١٣٧١

هونراوه‌کانی مه‌وله‌وی

حسن صلاح سوران

به بۆنه‌ی کۆنگه‌ره‌ی بیره‌وه‌ری مه‌وله‌وی تاوگۆزه‌یه‌وه نووسراوه، که سالی ۱۳۷۱ی هه‌تاوی له شاری سه‌قز به‌رپا ده‌بێ:

به ناوی خودای زانا

خۆشه‌ویستان! زۆر خۆم به به‌ختیار ده‌زانم، که له کۆنگه‌ره‌ی بیره‌وه‌ری سه‌ید عه‌بدوڵڕه‌حیمی مه‌وله‌ویدا، که به مه‌وله‌وی کورد یا مه‌وله‌وی تاوگۆزی یا مه‌وله‌وی مه‌عدومی به ناوبانگه، ئه‌م وتاره‌م ده‌خوێندرێته‌وه، چون هه‌ر له مێژه‌وه، هۆگری مه‌وله‌وی بووم و هه‌یکه‌لی خۆشه‌ویستی ئه‌و هۆنه‌ره پایه به‌رزه‌م، به به‌ردی مه‌ڕمه‌ڕی ئیراده‌ت، له مه‌یدانی دڵمدا دروست کردوه. بۆ سه‌لماندنی ئه‌م وته‌یه ده‌بێ عه‌رزتان بکه‌م، که نزیکه‌ی سی ساڵ له‌مه‌وپێش، له هۆنراوه‌ی قه‌سه‌منامه‌ی وێژه‌یی‌دا، به‌م چه‌شنه یادی مه‌وله‌وی نه‌مرم کردوه:

به وته‌ی شازی مه‌وله‌وی مه‌عدووم — نه نیشان‌دانی هه‌تاوی مه‌علوم
به شاسواری مه‌یدانی به‌قا — به ئه‌ستێره‌ی گه‌ش، شێعری ده هیجا
به گیانله‌به‌ری وته‌ی کۆن قه‌سه‌م — به هه‌ڵبه‌ستی جوان عه‌نبه‌ر بۆن قه‌سه‌م

به‌ڕێزان! قسه کردن سه‌باره‌ت به به‌رزی پلله و پایه‌ی مه‌وله‌وی کورد، له ئه‌ده‌بدا، کات‌و ساتێکی زۆری ده‌وێ و له وتارێکی چه‌ند ده‌قیقه‌ییدا، ئه‌م کاره ئه‌نجام نادرێ. یانی وه‌ك ئه‌وه وایه که به یه‌ك نه‌فه‌ر بڵێن له ماوه‌ی چه‌ند ده‌قیقه‌دا، سه‌باره‌ت به ڕۆژ قسه

بکه. دیاره له چەند دەقیقەدا، ناکرێ یەك له هەزاری چلۆنایەتی ڕۆژ باس بکرێ. بەڵێ من دەمەوێ له ماوەی چەند دەقیقەدا، سە بارەت بە چلۆنایەتی ڕۆژی ئاسمانی ئەدەبی کوردەواری، له بەتێسنی ئەدەبیدا بدوێم و فەقەت سەبارەت به هۆنراوەکوردیەکانی قسە بکەم:

جا لەبەر ئەوەی که له هەر شتێك دەنکێك و له هەر خەڵوارێك مشتێك بۆ نمونە نیشان بدەین. دەمەوێ له ژێر چەند سەردێڕدا، له هۆنراوەکانی مەولەوی نەمر بکۆڵمەوە که به هیوام سەرنجی ئێوەی بەڕێز بۆ لای خۆی ڕابکێشی و بتوانم چەند دەنك له گەنجینەی به نرخی گەوهەر و مرواری شێعری مەولەوی تاوگۆزی بخەمە بەر چاو و بە تەرازوی ئەدەب هەڵیان سەنگێنم:

دەمەوێ لەم ڕوانگانەی خوارەوە. وە سەبارەت به هۆنراوەکانی مەولەوی قسە بکەم و لێیان بکۆڵمەوە:

١ـ چلۆنایەتی گشتی هۆنراوەکانی مەولەوی:

هۆنراوەی هۆنەری پایەبەرز، مەولەوی مەعدومی، به چەشنێکی وا نووسراوە، که له دڵی هەر خوێنەرێك‌دا جێیی خۆیان دەکەنەوە. به بڕوای من بڕێك له هۆی بە سۆزی هۆنراوەکانی مەولەوی ئەم خاڵانەی خوارەوەن:

ئـ له هەستێکی بەتینەوە هەڵقوڵاون یانی به قەولی کوردی له دڵەوە هەستاون و له سەر دڵ دادەنیش.

ب ـ ڕۆح له نێوان وشەکانیاندا هەیە. به بڕوای من هۆنراوەی چاك ئەوەیە، که بێجگە له جوانی و ڕێك و پێکی وشەکانی و سەناعاتی دیکەی ئەدەبی، ڕۆح له بەینی وشەکانیدا ببینێ. که هۆنراوەی مەولەوی ئەم چلۆنایەتیەی هەیە.

ج ـ زارا‌وی هەورامی زمانی کوردی بۆ هۆنراوە زۆر شیاوو لەبارە.

د ـ ساکاری بۆ چوونی ژیان. چون له گەڵ ئەمەشدا، که مەولەوی زۆر زاناو هێژا بووە، ئارەکانی زۆر بەساکاری وبە سۆزەوە دەربڕیوە.

۲ـ هەستی خوداناسی لە هۆنراوەکانی مەولەویدا:

یەکێك لە جوانیەکانی هۆنراوەی مەولەوی لەوەدایە، کە هەستی خوداناسی بەو پەڕی بەرزیەوە تیاندا دەربڕراوە. لە دیوانی مەولەویدا، ئەم چەشنە هۆنراوانەزۆر وە بەر چاو دەکەون. بۆ وێنە ئەم چەند دێڕەتان لە هۆنراوەیەکی موناجاتی مەولەوی بۆ دەخوێنمەوە:

ئەی گرد مەوجودێ جە تۆ گرت مایە　　مەوجوودی هەر تۆنی، ماسوی سایە
سەروەشم بەی وەسف جە مالّیتەوە　　باز هەم بەی جیلوەی جەلالیتەوە
چار نیەن جە دەس جیلوە نەکەردەن　　بسم الله ئەو تیغ، ئەو کەچی گەردەن
هیچ کسێ نیەن، داد وێم کەروون　　جە دەس تۆ بێداد وە لای کێ بەروون
واوەیلام بێحەد، زاریم بێ شۆمەن　　جە لای تۆ فەریاد جە دەستی تۆمەن

۳ـ جیناس لە هۆنراوەکانی مەولەویدا:

یەکێك لە تایبەتمەندیەکانی هۆنراوەی مەولەوی، بەکار بردنی سەنعەتی جیناسە، کە لێرەدا نموونەیتان پێشکەش دەکەم:

بەهار هەوای بەرد جە سەرزەمین بەرد　　تۆمەی گوڵاڵان وە جۆی وەرد ئاورد

کە هەروەك دەزانین وشەی (بەردی) هەوەڵیان بە مانای زستانەو وشەی (بەردی) دووهەمیان بە مانای (بردە). واتە: لە بەهاردا، بەهار هەوای زستانی لە سەر زەوی لا برد. یا لەم هۆنراوەیەدا، کە دەڵێ:

شادیو وەشی وعەیش، چەمو خەم جەم بی　　چێوێ جەلامان، کەم بی هەر خەم بی

کە وشەی (خەم)ی هەوەڵ وشەیەکی لفەدوانەیەو لفی وشەی (چەم). کە بە سەر یەکەوە (چەمو خەم) دەبێتە شادیو کەیف خۆشی، هەر وەك کە لەم وتە فۆلکلۆریەدا دەڵێ "جەحێڵیەو چەمو خەم" واتە گەنجیەو شادیو کەیف، وشەی (خەم)ی دووهەم بە مانای (خەم) و غوسسەیە. کە مانای تەواوی هۆنراوەکە بە سەر یەکەوە بەم چەشنەیە: شادیو خۆشیو عەیشو کەیف خۆشی هەمووی لامان جەم بوون، ئەوەی کە لەکن ئێمە کەم بوو، هەر خەمو خەفەت بوو.

٤ـ نامه بۆ دۆستان له هۆنراوەی مەولەویدا:

مەولەوی یەکێك لەو هۆنەرانە بووە، کە نامەی زۆر لە دۆستانی بە هۆنراوە نووسیووە یا وەڵامی نامەکانیانی بە هۆنراوە داوەتەوە. کە ئەم هۆنراوانەش زۆرتریان شاکاری ئەدەبی کوردین. ئەم ڕاستەقینەیە ئەمە دەگەیەنێ کە مەولەوی تاچ ڕادەیەك بە سەر نووسینی هۆنراوەدا، زڵ بووە. یانی ئەوانەی کە هۆنراوەی شاکاریان نووسیووە زۆرتر ئیلهامێکیان پێ گەیوە و لە ژێر کارتێکردنی ئەو ئیلهامەدا، شێعری شازیان، نووسیوە، بەڵام لەوە دەچێ کە مەولەوی چرای ئیلهام لە دەستی خۆیدا بووبێ و هەر کاتێك کە ویستبیتی هەڵیکردوە و هۆنراوەی شازو کەم وێنەی لە بەرگڕی تێکی ئەو چرای ئیلهامە هەڵکردوە. دیارە هەمومان ئەمەش دەزانین کە زۆر لە هۆنەرانی پایەبەرزی جیهان ئەم حاڵەتەیان بووە، کە دوروشمی بەرزی ئەو هۆنەرانە سەعدی، فیردەوسی و هۆمێری یۆنانی بوون. چون بۆمان ڕوونا کە، کە سەعدی لە نووسینی کتێبی گوڵستاندا کەڵکی لەو تایبەتمەندیە وەرگرتوە و هەر وەها فیردەوسی لە کتێبی شانامەدا هەر ئەو کارەی کردوە و هۆمێریش لە نووسینی کتێبی ئیلیاد و ئودیسەدا.

جا ئێستا نموونەیەك لەو هۆنراوانەی کە مەولەوی لەو دا، وەڵامی نامەی دۆستێکی داوەتەوە دەخوێنمەوە. لەم هۆنراوەیەدا، وا دەردەکەوێ کە ئەو دۆستەی مەولەوی داوای تەزبێحی لە مەولەوی کردوە و مەولەویش بە شێعر وەڵامی داوەتەوە، کە لەو پەڕی جوانی و بەرزی دایە:

جیلوەی جەلای جام دڵەی پڕ جەگرد　　فەرمات پەی تەزبێح، ها ڕوانەم کرد
پەرێ تۆ خاسەن، هەر شام تا سەحەر　　هەر ژمارەی وەسڵ، باڵای دڵبەر کەر
نەك چون من وزو وە هوناو وەستە　　خەم سیواك، نمای مەینەتان بەستە
نیشتەی گۆشەی تار نمازخانەی دەرد　　ڕوو نەپای میحراب هەناسان سەرد
وەی وزو و نەماو وەی سیواکەوە　　جەی گۆشەی مێحراب مزگی پاکەوە
پەی ژمارەی ذکر کرەی ئێش و نێش　　کافیەن دیدەم، تەزبێحم پەی چێش

۵ـ وەسفی دیمەنەکانی سوروشت لە هۆنراوەی مەولەویدا:

مامۆستای شاعیرانی کورد مەولەوی مەعدومی لە وەسفی دیمەنەکانی سوروشتدا، دەستێکی بالای بوە و کەم کەس توانیویە لەم بەینەدا، بەم چەشنە هۆنراوە بڵێ. ئێستا هۆنراوەیەکتان بۆ دەخوێنمەوە، کە مەولەوی لەودا باسی دیمەنی بەهار دەکا:

وەهـــارن، ســـەیرەن، ســەوزەی دیـاران نم کەوت جە دیدەش چون شەو بێداران
پـــەی دڵـــەی مـانیای دەروون مـلاڵان ســـایە بـــەستەوە خـــەیمەی گـــوڵاڵان
بۆی یـەخەی ســەحەر پـەی دەمـاخ دڵ مـــانۆ وە نـــەسیم جـــێب جـەمین گـوڵ
چـون دێـوانـەی شـۆر ئـازیز لە سـەردا شەتاو سەر هـۆرگرت وە دەشت ودەردا
تووڵانی چون هـیجر خـاتر پـڕ دەردان ڕوان وێنەی وسڵ، گەردەن بێ گـەردان
های جە شنۆی وەش ڕۆح ئەفزای کاوان ئای جە شـاخەی تـاف سـاف سـەراوان

٦ـ نوکتەبینی و وردبینی لە هۆنراوەی مەولەویدا:

یەکێك لە تایبەتمەندیەکانی هۆنراوەی مەولەوی ئەوەیە کە وردبینی و ناسك خەیاڵی تێیاندا بەو پەڕی بەرزی گەیشتوە. بۆ وێنە ئەم بەیتەی خوارەوەتان بۆ دەخوێنمەوە، کە هێندە بەرزە، ئەگەر مەولەوی لە ژیانیدا تەنیا ئەم بەیتەی بنووسیایە، هێشتا بە یەکێك لە هۆنەرە هەرە بەرزەکان دەژمێررا:

وەنەوشە سوجدەی خاڵانەش بـەردەن بۆیە بە دایـم کـەچ کـەردەن گـەردەن

واتە گوڵی وەنەوشە بەو خەت و خاڵە جوانەوە سوجدەی بردوەتە بەر خەتو خاڵی ئەو، بۆیە واگەردنی کەچ کردوە. بە ڕاستی شێعرێکی بەرزە و لەو پـەڕی سـاکـاری‌دا وێژاوە، کە پڕیەتی لە جوانی‌و لە سۆزو لە ئیخلاس. لە لایەکی دیکەشەوە، تا جیگەیەك کە من هەواڵ دەزانم، مەولەوی لەم هۆنراوەیەدا، لاسایی کەسی نەکردوەتەوە، بـەڵکە مەبەستێکە کە خۆی بۆ جاری هەوەڵ گوتویەتی.

عازیزان! هەروەك لە پێشدا عەرزم کردن، کەی دەکرێ لە چەند دەقیقەدا بە تـەواو باسی هۆنراوەکانی مەولەوی نەمر بکرێ؟ ئەم وتارەی من وەك ئەوە.وایە کـە بـێی بـە ئاوگەردانێك، چەند لەوێچ لە ئاوی ئۆتیانووس هەلگوێزی. منیش هەر ئەو کارەم کرد. دەنا بۆ ناساندنی هۆنراوەکانی مەولەوی و بۆ لێکۆڵینەوە لەوان لە ڕوانگـەگـەلی جـۆر بەجۆرەوە، نیاز بە چەندین ساڵ وەختو پێویست بە لێکۆلەرەوانی جۆر بە جۆرە، کە هەرکامێك لە لقێکی ڕاستیدا شارە زا بن. هەر لە بەر ئـەمە مـن پـێشنیار دەکـەم، کـە هەیئەتێك بۆ لێکۆڵینەوە لە شوێنەواری ئەدەبی مەولەوی پێك بێ، کە چەند لقی بـبێ و بەرهەمی لێکۆڵینەوەیان لە مەجموعەیەکدا چاپ بکرێ. بۆ وێنە لەم بەستێنانەدا، تەحقیق لە سەر شوێنەوارەکانی بکرێ:

(١) عیرفان. (٢) فەلسەفە. (٣) مەنتیق. (٤) سەناعاتی ئەدەبی. (٥) ئیلاهییات. (٦) زمانی هەورامی. (٧) مێژو.

خۆشەویستان! بۆ ئەوەی کە زیاتر وەختتان نەگرم، لێرەدا دوایی بە وتارەکەم دەهێنم. سپاستان دەکەم.

یادێ له مەولەوی

حامد شافعی

ئەی باخەوانی شیعری تەڕ گەوهەر له خامەت دێتە دەر
شیعرت هەوارگەی هەساوە فێنکی نسار گەرمای تاوە
بەرژوای کووڕەی عیرفانی ڕێبواری ڕێگای قورئانی
شیعری خوایی بووژایەوە باخی ئەدەب را زایەوە
شۆڕشت خستە هۆنراوە هەنگاوێ بەرزت هەڵناوە
خاوەن بیران مەدهۆشی تۆ حەیرانی بادەی خۆشی تۆ
نەوای قومری دەنگی بولبول سەرچاوەی جوانی واتە گوڵ
پلەی وتەت هێند بالآیە هەم شیعرە هەم مۆسیقایە
پڕ له سۆزی عیرفانیە باسی جیهانی فانیە
هەمووی پڕ له خۆفی خوایە دیارە بڕوای عارف وایە
شیعرت ویردی ڕۆژو شەومە لایە لایەی کاتی خەومە
شناوی دەریای سەرمەستیت ئەشقی بواری خوا پەرەستیت
هۆنراوەت گشت ئاوازەیە بێ گەردە هێمان تازەیە
چی کۆن بوو هەڵ وەشایەوە زەوقی هونەر گەشایەوە
وتەت ڕەواجی دراوە ڕەنگی ئەشقی لێ دراوە
ئەدەبو عیرفانی کوردی نەیدیوە کەس وا بەوردی
ڕاڕبنەری لانکەی دڵ بێ بولبول بێ حەیرانی گوڵ بێ
تۆ بووی ڕشتت چاوی هەڵبەست خەنەت بو گرتە هەر دوو دەست

تۆ هۆنەرێکی تەرفامی خێوی خێوەتی کەلامی
هێناتە کۆڵ تەژگای هەستم بە بادەی ئەلەستیت مەستم
وتەت ناخی دڵ پەی دەکا عیسایە مردوو حەی دەکا
دەمخاتە کەژاوەی خەیاڵ ڕام دەژێنێ بێ قرمو وقاڵ
پتەوی شیعری نیزامی سەعدی سەنائی یا جامی
نەشئەی سەرمەستانی ئەزەڵ بەزمی شیعری حافظ غەزەڵ
ئیلهامی کەم وێنەی گۆران کە بە سروشت دڵی دۆڕان
وەك جزیری مەفتونی خوا کە غەیری خوا لە هیچ نەدوا
دیوانت مەکۆی شیعری تەڕ هەتوانی تەمیان وبکەسەر
سارا بە کۆشی پڕ لە گوڵ سۆزی ئەوینداری بە کوڵ
جوانی دیمەنی تاوەگۆز بەرزی بە تەرزینەکە ڕۆز
شوان بە بلوێری دەسیەوە مامز بە چاوی مەسیەوە
لالە بە داخی دڵیەوە کەوباڕ بە خاڵی ملیەوە
ئەوەی وتم هێشتاکە من لە دیوانی تۆدا جەمن
شیعری زستانت مەحشەرە شیعری چی؟ زێرە گەوهەرە
خاکە لێوەت کرد بە زاوا بۆ نەمامی تەرووساوا
غارت کرد بە ژوانگەی دڵان تا هاتنی مانگی گوڵان
یەخ ئاوێنەی بووکی تۆیە سیخوار خشڵو وگوارەو گۆیە
کام شاعیر بۆ بووکی خەیاڵ تەم دەکا بەچار شێووشاڵ
بەزمت بە پاکرد مەولەوی بۆ سەرخۆشانی مەعنەوی
لە ریزی خاوەن ڕێزانی لێ زانی ئیجگارزێ زانی
بۆ بەرزی پایت مەولەوی کورتن قەسیدە و مەسنەوی
هۆنراوەت دوورری یەمانی لە کەلامدا زۆر یەمانی

هـەوینێ هـەڵبەستی جـوانین غـەرامـی بـاکـوو عـیرفانین
بـاسی سـروشتی خـوا دەکـەی لەم سـینە گـڕ بـەرپا دەکـەی
دیـــوانت کـــانەیەکـــانی سەرڕێژ لە ڕووناکـی‌و جـوانی
فـریشتەی عـەرشی خـودایی بـە هـەڵبەستت وەك سـەودایی
لە ئـــەرزەوە تـاکـوو سـەما بـــە هـۆنراوەت دێـنە سـەما
کـــەلامی تـۆ کـەم وێـنەیە شـــۆری دەف و نـاڵەی نـەیە
قـــەڵەزەی ئـــاوی کـــانیە ئـــی‌عجازی تـــابڵوی مـانیە
خـــوررەی ئـاوی جـۆبارانـە مـــایەی بـــەزمی دڵـدارانـە
نـەغمەی چـەنگی نـەکیسایە ویـــردی کـــۆڕی عـورەفایە
شـیعرت بـیر تیژی تـاوەگـۆز ئـەی خـاوەنی هـەستی بـەسۆز
بـوو بـە لاوك بـوو بـە حـەیران لەکـۆری شـین یـا لە سـەیران
ئـاسمان بـە سـنگی شـینەوە دەریـــا بـــە لرفـــەو تـینەوە
مـیخەك بـە بـۆنی خـۆشەوە عـارف بـە جـەزبەو جـۆشەوە
خـولقاندت شـیعری سـیحراوی بـــۆ بـیروو بـڕوای گـڕاوی
بێ فـێرگەو زانسگـەو مـەکـتەب بووی بە شۆرەی سواری ئەدەب
جـامی دەسـتی مـەی نـۆشانی هـــەژێنی هـــەستی جـۆشانی
ڕووگـەو ڕەوگـەی دڵ ڕێشانی دەوای ئـــێشان‌وو نـــێشانی
پـێم خـۆش بـوو بـێمە لاتـەوە چـــاو لە ســـەروو سـیماتەوە
بـەو مـینای بـێ گـەردی بـادە کـە ڕۆحـی تـۆ پـێ‌ی دڵشـادە
پـــەی پـــەی بـــرێژمە کـامەوە بـەو بـۆنوو عـەترو تـامەوە
مـن کـێم بـە خـامە یـا نـامە لە تـــو بـدوێم ئـەی کـارئامە
بـــەسمە ئـــەبڕێنمەوە بـاسم ئـــەرۆم مـــەولەوی بـــناسم

مەولەوی وە عیرفان
(نەقدی شیعریکی مەولەوی)

اقبال شاهدوست

ئەم ذاتە مریدی شیخ سراج‌الدین بوە و بەڵگەی گرینگ بۆ ئەم باسە هەڵبەستەکانی ئەون کە پرە لە هەستی بەسۆز بەرامبەر بە (پیر)وە نیشانەی ئەوەن کە مریدیکی چەند رەوشت راستو جوان بوە، ئەگیرنەوە کە مەولەوی شەوانە لە خۆفی خودا و عشقی پیغمبر و علاقە بە اولیاءالله تا بەرەبیان رو بە قبلە دادەنیشت و بە ذیکرو ئەوراد مەشغول بوە، وە بیرێ لە خووا دەکردوتەوە و ئادابی تەریقەتی دەنوسی ولە شیعرەکیدا ئەم باسەی رون کردوتەوە و فەرمویتی:

بەزم هامفەران یار مۆبەت کیش — یەك ئیمشەو دەفێ‌دەرویش، های درویش
باوەر نەکورەی، وەلوەلەی دەفدا — رووی پەندو تەوبیخ وە هەر تەرەفدا
رووی پەند، ئەویاران دل وە جەهدو جەخت — رووی تەوبیخ، ئەولای مەعدوومی بەدبەخت
واچەهەی دلەێ، ئەبلەی بی خەبەر — هوریزساتی تەرك، خاو شیرین‌کەر
شەوەن خەلوەتەن، مال بێ ئەغیارەن — ئالەم گردوتەن، دوس خەبەر دارەن
نەوا میهمان بۆ، بۆ نەوینی کەس — خەفەت بۆ پەرێت تا ئاخر نەفەس
دیدەت تو ز غەیر نیشتەنش وەنە — جە جۆی سەوزەی دل، ئاویش دەرپەنە
وەر تو بینایت پەردەش هانە سەر — ئەو تو موینو جە تو زەریف تەر
ئەمجار یادکەر عومر کە بەس ویەردت — باوەر وە خاتر ناپاکی‌ی کەردەت
سەرئەفگندە بەر چون شەرمەساران — چەمەی چەم هۆرکەر چون سەیل واران

بـەل شـۆرۆ بـەو ئـاو کـەرەم فـراوان بـــابەت وە بـــابەت سـیاهەی تـاوان

خوالّی خوش بو ئەفەرموی! ئەی درویش، ئەمشەو، شەوێ بەزمو رابواردنی دوستان و یارانی ئایین خوشەویستە... کە واتە دەفیکی باش لێدە لیـرەدا ئـیشارە دەکـات بـەو فەرمودی پـیغەمبەری مـەزن کـە **أنّ مِن عِبادِاللهِ لمأناساً ماهم بأنبیاءٍ ولا شُهداءٍ یغبُطهمُ الانبیاءُ والشُهداءُ یومالقیامةِ بِمکانِهِم مِناللهِ عزّ وجلّ.**

واتە بەراستی لە ناو عەبدو بەندەکانی خوواداکومەلیک هـەن، نـە پـیغەمبەرن، نـە شەهید، بەلام لە روژی قیامەتا، زور لە پیغەمبەران غیبتەیان پێ دەبەن، بە هوی ئەو پلەو پایەوە کە خودا داویەتی بەوان. عەرزیان کرد؟ ئەوانە کێن؟ فەرموی ئەوانە کسانیك لە ئومەتی منن کە لە بەر خوا، خواو یەکتریان خوش دەوی و ناوچاویان رونەو نووری لێ دەبارێ، ئەم تاقمە کاتیك عالەم مەحزونو غەمبارن ئەوان بێ غەم ئەبن و ئایەتی سورەی (یونسی) بو بـاس کـردن کـە فـەرموویەتی **أَلا اِنّ أولیاءَاللهِ لا خوفُ علیهم ولاهُم یحزنون**، واتە ئاگادار بن کە خوشەویستانی خوالە روژی قیامەتا هیچ خەوفیان لە سەر نیە و بو هیچ شتیکیش بە پەروش نین.

هەروەها ئەلی، ئەی درویش لە وەلوەلەو هەراو هوریای دەفەکەدا خوت سەرزنشت کەو بلّی ئەی مەعدومی بەدبەخت براکانت دلیان هوشیارە و خەریکی عیبادەتن و تو بی خبر،هەلسە بلّی ئەی خاوەنی دلی نەزان، لە بەر یادی خوا، تاویك هەلسە دەس لە خەوی خوش هەلگرە و بیروەکە لە دوست کە بریتیە لە خوا،کە ئەو دوستەت نەوەك لەو شەوە خەلوەتەدا بیت و ببیت بە میوانت ئەگەر خەوتبیتی ئاگـادار نـابیت، لیـرەدا مـەولەوی مەبەستی زور بوە بلام بیری ئیمە دینیتەوە کە پیغمبری گەورەی ئیسلام ئەفەرمویت **تنزل البرکة عِند ذِکرالصالحین** واتە بەرەکت دەباری بە سەر دانیشتوانی ئەو مەجلیسەداکە یادی خوداو رسولو پیاو چاکانی تیا ئەکەن دوبارە مەولەوی نە فسی خوی مەلامەت دەکا و ئەلی ئەی ئینسان سورەی ئیبراهیم بیر خوت بینەرەوە چـون ئـەفەرمویت **لئن**

شکرتُم لأزیدنکم ئەگر شوکرانەی نیعمەتی خوابکەی خوا بوت زیاد دەکا و دوبارە لە شیعرەکیدا زور شتی تیا رون دەکاتەوە و اشارە دەکا بە سورەی نوح آیەتی ۱۰ واتە ئەی موسلمانان **استغفِروا ربّکم اَنّهُ کانَ غفاراً یُرسِلِ السّماءِ علیکُم مِدراراً و یُمدِرکُم بِأَموالٍ و بنین و یجعل لکُم جناتٍ و یجعل لکُم انهاراً** زور داوای لی خوش بوون بکەن لە بارەگای خوای خوتاندا چونکە خوالە عەبدو بەندەگانی خوش دەبی کە داوای لێ خوش بوونی لی بکەن. خوش بونی دنیا بریتیە لە بارانی رحمت، زوری مالی رحمت، ئەولادی صالح و بەرەکەت لە دغلو دانو زوری کەلەپوری دونیائیە و ئەگیرنەوەکە مەولەوی لە هەموکاتیکدا وردی زبانی وشەی **لاحول ولاقوة الا بالله** بوە. بوچی؟ چونکی زانیویی تی کە کلیلی بەهەشتە و خەزنیکە لە خەزنەکانی بەهەشت.

لە ئیدامۀ شیعرەکدا مەولەوی ئەفەرمویت ئەگر تو چاوت یار نابینی و توزوگەردو ئولفەتی بیگانەی لی نیشتوە لە جوگەی کیلگەی دل مشتی ئاوی محبتی پیاکە بەلکو پاك ببیتەوە و دوست ببینی، ئەگەر هەر نەت بینی! واتە مستی دلت ژنگاوی بو و چاوی دلت تانەی لە سەر بو، قەیدی نیە، ئەگر تویش یار نەبینی یار زور جوان ئەدبینیت.

بیگانەو ئەولفەتی بیگانە بریتیە لە دنیاکە ئەلی ئەی درویش لە بیرت بی کە حضرتی علی کرمالله وَجه فەرموی. بو دُنیات ئەوندە تی بکوشە وا بزانە قەت نامری و بو قیامەتیش ئەوندە تی بکوشە وابزانە هەرئیستی ئەمریت، تو کە باوەشت بە دنیاو دنیاپرستی و مادەپرستیدا کردوە بیری خواو قبریشت ببێ! مەگەر نازانی کە ئەفەرمویت **الدنیا جیفةٌ و طالِبُها کِلابها**، دنیا مرداری بوە و طالبی مرداریش سگە، تولە و ضلالتە خوت وە دەربینە، و بیروەکەکە خوا خطاب بە ملائکە فەرموی **اِنی جاعِلٌ خلیفةً فی‌الارض** تو خلیفە و نوینەری ئیمەی لە سەر زەویدا.

ئەی ئینسان وا خەریك بەکە ببیتە بونی رەحمەت و بەرەکەت بو عالەمیك و هەناسەێ خواپەرستی راستەقینە و رەحمەتی خوا لە تووە بلاو وەبیت.

مەولەوی ئەفەرمویت جا ئەمجارەکە شەو بە خەبەرداری دانیشتی بو یادی یار، بیری

ئەو کاتانەی عومرت بکەرەوە کە بە بی‌سود بە سەر چوونو کردەوە ناپاکەکانی خوت بینەرەوە بیرت وەڵیان پشیمان ببەرەوە و سەردانەوینە وینەی شەرمەزاران و ئاوی سەرچاوەی چاوت وەکە وەك لافاوی بارانی بەهار ودەفتەری رەشی خوت بە فرمیسکی چاو و سوزی سینە وەشو، بەڵکو خوالەگوناهەکانت خوش بێ. لیرەدا ئیمە ئاموژگاری دەکات لام وایە ئەو عاشقە شیدایە، ئەو مخلصی ئەولیایە، ئەو پیاوە بە نرخە، لەکاتی وتنی ئەم شیعرەدا ئاموژگاری حضرتی ویس‌القرنی کە خێرُالتابعین بوە بیرکەوتوتەوە و شیعرەکانی بەگلوپو چرای یادی ئەوە وەگەشەدارکردوە کە ئەفەرمویت: ئەگەر دەتان هەوی گەورە بن، خوتان بەگەورە مگرن، واتە تواضعتان ببیت، چونکە من زور لە گەورەیی گەرام تماشام کرد گەورەیی لە خو بەکەم گرتن دایە، ئەگر دەتان هەوی ببنە رئیس و پیاوەتیتان دەست کەوی ئاموژگاری خەلك بکەن و ریگای راستیان نیشان بەن. ئەگر دەتان هەوی شانازی بە سەر خەلکا بکەن، بە فەقیری رازی بن، چونکە فەخرو گەورەیی لە فەقیری‌دایە.

فەرموی ئەگەر شەرەفتان دەوی، قەناعەت بکەن، چونکە شەرافەت لە قەناعەت‌دایە. ئەگەر دەتان هەوی دەولەمند بن، تەوەکولتان بیت، چونکە دەولەمندی لە تەوەکولدایە. مەولەوی لە زوربەی شیعرەکانیدا و لە قصەو گفتگوی ناوگەڵو هوزدا، رەوشتی خوێ ریك کردوە بە آیەتەکانی قورئانی پیروز و حەدیثە جوانەکانی پیغەمبەری گەورەو تمسکی کردوە بە دوستانی خووا، بویە لە زوربەی هەلبستەکانیا لە باسی یاردا ئەفەرمویت: دووری ئەو یارە رەگ‌و ریشەی پیستی لەشمی لە تەوقی سەرمەوە تا پەنجەی پیم هەموو لە یەك کردووتەوە و خوی بەر لافاوی فرمیسك ئەدات کە لە چاویەوە هاتوتە خوار، ئەلی ئازیز رەحمیکم پێ بکە لە تاو دووری تو نەمرم بەڵکو بمینمەوە بو زیارت کردنی بەر دەرگای ماڵەکەت.

زوربەێ گریانەکێ مەولەوی لە ترسی ئەو حەدیثەی حضرت بوە کە ئەفەرمویت: ئادمیزاد بە تەمەن پیر ئەبی، بەڵام دوخو لەگەڵیا جوان ئەبنەوە، یەکەم تەماع، دوهەم

دریژی ئومید. تەماع یانی زوری حەزو ئارەزو لە دەولەمندی و پایەبەرزی و ئەم خصلتە ئینسان بە بەشی خووا نارازی دەکا چون زانیوی‌تی کە تەماع هەژاری هەمیشەیی‌یە، بەلی تەماعو ئومید لە لای مەولەوی و باقی دی‌کەێ زانایان لە ئیشی چاکەدا بەختیاریکی تەواوە. شتیکی‌ترکە ئەبی چاوی بصیرتی سەرخەن ئەوەیەکە بوچی مەولەوی بەو هەمو فضلو هونەرەوە چوتە مەجلیسی مشایخ و پیاوە بەرزەکان؟ و یا لە زوربەی قسەکانیا سوپاسی لە هەموکەس بە تایبەت لە مرشدان و خلیفەکانی طریقت کردوە؟

بو ئەوە بوە کە شارەزا بوە کە پیغەمبەرێ ئیسلام سلاوی لێ بێ فەرمویتی **من لم یشکُرالناس لم یشکُرالله** یەعنی کەسی خوێ وابێ سوپاسی نعمەتی ئادمیزاد نەکا، ئەوە سوپاسی نعمەتی خوایش ناکا. سوپاس ئەمەیە ئینسان دان بنی بە نعمەتی خاوەن نعمەتا ولە ئەندازەی خویا بە زوبان تعریفی بکاوە حقوقی وفا رابگری، ئینسانیك کە طبیعەتی پیاوانە و ئەخلاقی مەردانە بو، هەرکەس چاکەیکی لەگەل کرد لە پیش چاویا، رای ئەگری، ئەگر ئەمەی نەکرد، بەگویرەی سوکی طبیعەتی خوێ سوپاسی خوایش ناکا. لیرەدا مەولەوی بەو بروایەگەیشتوە کە مرید ئەبی وەکو مردووابێ کە لە بەردستی مردوشوردایە، مردوشور هەر جوریك بارەوباری کا، دەسلاتی نیە. بەلی بەراستی خوا ئینسانی طبیعەت نەرم و روخوشی خوش ئەوی، ماموستای پایەبەرز فەرمویتی ئەی خالوی دەرون پر لە خوێن، زور دەمیکە توسقالەکانی خوشەویستی لەیلی پرمەیل تیکەل بوون لەگەل وردە پارچەی لەشی مەجنوونا، کەتویت! لە بەر ئەوە حەیفە ئاو ئەو لەشە بەرێ و لەگیژی خویا نوقمی کاو و خوشەویستی لەیلیشی لەگەلا بفەوتی، لە بەر ئەوە یار بەلەنجەو لارەوە بیت و نیقاب و عاباو پەچەێ لا دات وبگاتە بەرەوە، ئەبی سالك روی دلەێ خەفەتباری لەگەرمای خوێ و ئارەقی ناوچای یار بە جذبۀ عیشقەوە تیکەل بە ذیکرو فیکرو خزمتو طاعت و لێ بُردنوقەناعەتو خوواشناسی وتوکلو تسلیم و عبدایتیو تحمل و خوراگری بکات! ئەوکاتەیە کە چەرخی چەپگرد بنیانی دوژمنایەتیەکەی ئەشکیتەوە و مرید بە علمێ لدنی دەگات، مەولەوی لە تصوفدا

دەستیکی هەرە بەرزی بوە بویە لە دیوانەکیدا مەلا عبدالکریمی مدرس خوای لێ رازی بێ ئەیگیریتەوە و ئەفەرمویت! جاریکیان مەولەوی لە خانقای تەویڵە دەبێ، دێن بە دوایا کە بگەریتەوە بو مال، چونکا کوریکی نەخوش ئەبی، ئەمیش سوار ئەبی و ئەگریتەوە، ئەگەنە نزیك دێ هەناسەێك هەل ئەکیشی و فرمیسك بە چاویا دیتە خوار، هاورێ کەی عەرزی ئەکا بوچی وا عاجز بوی، مەولەویش ئەفەرموی، چون عاجز نەبم حەزرتی یەعقووب بو دلخوش بون بونی کراسی یوسفی کوری ئەدرا بە لووتیا کە چی من بونی کفنی کورەکەم ئەدری بە لوتما، کە ئەگەنە مالەوە ئەزانن لەو کاتەدا ئەو هەناسەکەی هەلکیشا خەریکی کفن کردنی کورەکە بون و ئیدامەی ئەدات کە بە بوتەی مردنی ئەم کورەیەوە (شیخی بهاءالدین) کە استاد و مرشدی مەولەوی بوە ئەچی بولای بو سەرەخوشی، مەولەوی بە هاتنی شیخ ئەوندە خوشحال ئەبی، وەجدئەی گری و ئەکەویتە جذبۀ عیشقەوە، ئەلی حەزم دەکرد تا ماوم سالی کوریکم بوایە و بمردایە بەو شەرتە تو هەموجارێ بهاتیتایە بولامو سوودی روحیم لێ وەربگرتیتایە، بەڵی ئازیزان مرحلۀ عشق و جذبەو کرامات تا ئەو رادەیەکە سالکان پێ دەگەینی، بلام ئیمە لە ئاشقانی دین بیخەبەرین بویە سەعدی ئەفەرمویت مەرجی ئاشقی پیوان و خوراگری لە حەوت قوناخەکە بریتیە لە درگای ویست و ئارەزو عشق و علاقە و دەرك و مەعریفەت، استغناء و خواناسی و لە ئاخردا سەرگەردانی و فەقیری ئەمانەن کە سالیك ئەخەنە جذبەو وجدو پلەی صفاو وفاوە، خوینەری خوشەویست باش بزانە ئیمە لە ژیان و تەمنی خوماندا هەر فیر بوین بخوین و بخەوین باقی دێ کەی ئاداب و دستورە ئایینیەکانمان خستوتە صندوقی بیخەبەرێ و هەر فیرین ئینتقاد بنوسین ئیتر هەول نادەین کە بارودوخی ولاتەکمان بخینە بە چاو بو ئەم مەنظورە بەلگەی گرینگ هەیە بو هەر کاریك بو هەر جییك بچی؟ هەر ئەلین بە من چی؟

ئەگەر بلین سقز روچو کاکم دەلێ بە من چی؟

یا خو بلین جستان رویشت جواب ئەداتو بە من چی؟

دەلین فلانی کوچی کرد، جا چی لێبکم بە من چی؟

فلسطین بوبە ویرانە، من چی بلیم، بە من چی؟

خەلکی بوسنی هەمو کوژران، چیان لێ بکم بەمن چی؟

مزگەوتی بابری روخا، هینی هندە بە من چی؟

مُسلمان قتل و عام کرا، لە من دورە بە من چی؟

ئەگر بلین دنیا روچو، ئەو سادەلی بە من چی؟

بلام ئەگەر بلین دینار بە دین لە هەر جێ

هەمو دەروین، بەرەوپیری ئیتر نالین بە من چی

ئازیزان دەردی قەرن سلطە مادیاتە بە سەر معنویاتا بویە ئەگر ئینسان دراوسیکی بینی کە لە برسا ئەمری دلی داناچلەکێ!

ئازیزان هیوادارم ئینسان بگا بەو قناعەتە کە دێن نەفروشی بە دینارو دین سلطە پەیا بکاتەوە بە سەر دینارا، ئەوکاتەیە کە عارف و خواشناس زور دەبن و دونیا دەبیتە بەهەشتی بەرێن و خراپەکاری لە بەین دەچی؟

ئیتر لە خووا داوای سەعادەت و سەربەرزی و تەرقی مسلمانان دەکم

بانە ـ ۷۱/۱۰/۱۴

نمادو سمبولی ئوستورەیی لە شیعری مەولەوی کورددا

احمد شریفی

ئوستورەیان میتۆ یان بەکوردی خۆمالّی رەنگە بلّێن ئەفسانە: بەشێکە لە بیرو باوەری هەرەکۆنی چاخو رەووانگەلی سەرەتایی مرۆڤ، کە پەیدابوونی لەگەلّ هامکاری ئینسان دەست پێدەکا و هاولفی مرۆڤ دەووران‌و بووارگەلی جۆر بەجۆری مێژوویی بڕیوە وگەیوەتە سەردەمی ئیمە و هەتا مرۆڤیش لە سەرگۆی زەوی بژی ئەستورەش هاو ژیەتی.

لە راستی‌دا، ئوستورە نیشاندەری شیوەی بیرکردنەوە و هەلّس‌وکەوتی باری ئایینی و کۆمەلّایەتی و مێژوویی و تەنانەت رامیاری‌و ئابوری ئینسانی دیرینەو رووانگەکۆنەکانی دەخۆیدا پاراستووە وگەیوەتە چاخی‌مە.

ئەمرۆ لە ئاکادۆمی‌و مەکۆ عیلمی و زانستیەکانی جیهان‌دا. گرنگیکی ئەو تۆ بە ئوستورە دەدرێ، عیلمی ئوستورەوانی، یان میتۆلۆژیا بە چاوێکی ڕێزەوە، سەیری دەکرێ و لە بەر تیشکی زانستی ئەم عیلمە سەیری هەلّس‌وکەوتی مرۆڤ و ئەدەبیات‌و گەشت لایەنەکانی ژیانی دەدرێ.

بەلّام داخی گرانم، لە نێو ئیمەی کورددا، کە خاوەنی گەنجینەیەکی مەزنی ئوستورەیین، میتۆو ئەفسانە، نە تەنیا گرنگی پێ نادرێ، بەلّکو لەوانە بێزم، بێ ئەوەی لە باری زانستی دۆخەکە بگەین، بەربەرەکانیشی دەگەلّ دەکەین و ئاگاداری زانستی مەزنی میتۆلۆژیا نین.

هەر لەم بووارەش دایە، کە هە تائێستا بۆ نمونەش توێژەوانیکی میتۆلۆژییانە، لە

ئەدەبی کوردیدا بەر چاو ناکەرێ. ئەوەش کەڵین و بۆشایەکی زۆر گەورەیە لە ئەدەبی کوردی دا. چونکە ئێمەی کورد، هەر نە تەنیا خێوی ئۆستورەی نێوچانەین، بەڵکو بەشێکی شەریکە مالێشین لەگەڵ گەنجینەی ئوستورەیی ئێران و گەلانی پێشدەستی ئیران. وە تەنانەت بە هۆی ئاینیزاکۆن و دیرینەکانی وەك، ماتریالی سرووشتیو عەناسۆر پەرەستی میترائیسمەوە، تێکە لاویکی بەربلاومان، لەگەڵ ئەستورەی گەلانی یونان و رۆمی باستانیشدا هەیە. رەنگە هەر لەم بوارەشدا بێ کە ناوی هێندی لە خواو ژنخوا هەرە دیرینەکانی رۆم و یونان و هیند، ئێستاش لەکوردستاندا هەر ماون. بۆ نمونە ئاکۆ - ئاسۆ، سروە، شیوا، ئەیندرا - سەریاس - ناهید - ئاننا- تاووس - مارسو تەمووز و دەیان وشە ناوی تر... کە هەر یەکەی بۆ خۆی ناوی یەکێك لە خوا و ژنخوا -کانیگەلی هێندو ئێرانو رۆمو یونان بوون. ئەم ناو خوایانە، ئێستاش لەکوردەواریدا هەر ماون و دەژین. ئەو ناوانە و بەسەدان و هەزاران ناوی دیرینیتر لەکەلەپۆرو شیعری کوردیدا نە تەنیا دەنگدانەوەیەکی فراوانیان هەیە، بەڵکە ناون بۆ زۆر جێگاو مەکان و مەکۆی وەك کێوو شاخ و چۆمو رووبارو گوندودێ. جا سەیر ئەوەیە کە زۆر جار بیرو ئەندیشەی ئەوان چاخانیش لە حەکایەتو سەربووری و سەرگوزشتەو رازۆی کوردیدا بەر چاو دەکەوێ.

ئەز، لە روانگەیەکی میتۆلۆژییانە وە سەرنجێکی سەر پێیانەی شیعرو دیوانی مەولەویم داوە و ئەم رەچەڵە ئەندێشانەیەم تێداکردۆتە (۵) بەش:

۱- وشە ناوو بۆ چوونی دەوورانی میترائیسم دە شیعری مەولەوی‌دا

۲- وشە ناوو بۆ چوونی دەوورانی پاڵەوانی دە شیعری مەولەوی‌دا

۳- نمادو ئەندیشەی دەوورانی زەردوشتایەتی دە شیعری مەولەوی‌دا

۴- نمادو سومبڵو رووداوەکانی دەوورانی ساسانی دە شیعری مەولەوی‌دا

۵- وە سەرئەنجام، بیرو بارەری ئاینیزاکۆنەکانی کورد دە شیعری مەولەوی‌دا

لێرەدا، ئەمن زۆر بەکورتی پەرژاومە سەر لایەنەکانی پێنجانە، چونکە لە راستی‌دا،

ئەگەر پیاو بیەوێ بە وردی‌و تێرو تەسەل، ئەوانە لێکداتەوە، کورد وتەنی باتمانێکی کاغەزو عومرێکی نوح‌ئاسای وەخت دەوێ.

A ـ وشە ناوو بۆچوونی دەوورانی میترائیسم لە شیعری مەولەوی‌دا:

سومبل‌و نمادەکانی دەوورانی میترائیسم و ئوستورەی میترایەت، چەند جارێ، لە قالبی وشەدا، لە شیعری مەولەوی‌دا، وە بەر چاو دەکەوێ، بۆ نمونە وشەگەلی [سوەیل ـ خورشید و میحراو...] پێوەندیکی تەواویان لەگەڵ کۆنە ئاینیزای میترائیەتەوە هەیە.

وشە مێهیرئاو، لە فەرهەنگ‌و ئوستورەی میترائیەت‌دا، بە مانای پەرستگەو پیرو مەزنی رێبەری ئاینیزایە کە هاتووە، ئەم وشەیە پاشان لە چوارچێوەی فەرهەنگی ئیسلامی‌دا بۆتە (مەحراب) و لە فارسی‌دا بۆتە (مەهرآب) و لە کوردی‌دا، لە بێچمی مێهیرئاو میرئاو دەبیندرێ.

مەولەوی سەرەڕای ئەوەی کە وشە ناوی (میحراو)ی لە بیچم‌و سیمای ئیسلامی‌دا بەکار هانیوە:

روونە پای مێحراو هەناسان سەرد [دیوانی مەولەوی لاپەڕەی ۱۵۴]. یان جەگۆشەی مێحراو مزگی پاکەوە [ل ۱۵۵].

ئەم وشەیەی لە شکڵ و قەوارەی میترائیەتیش‌دا بەکار هێناوە، وەك دەفەرموێ:

مورشید میراو سەر جۆی بادەی لەیل [ل ۲٦۵]

ئەم دیاردە شوێنگە ئاینیزایە، هەر تەنیا لە وشەی (مێهراو)دا قەنیس نەماوە، بەڵکو وشەی (سوەیل) کە ناوی ئەستێرەی بەرەبەیانی کوردەواری و شوێنێکە لە کوردستانی بەشی عیراق‌دا، پێوەندیکی راستە و خۆی لەگەڵ (خورشید)ی میترائیسمەوە هەیە و پاڵگەی ئەم دۆزەش فەرمودەی مەولەوی‌یە:

چون سوەیل رەونەق پەنجەی ئافتاب [ل ۴۲۷]

ئەم پێکەوە هێنان و پێك لکاندنی (سوەیل) وەك پەیکی هاتنی (خور)یش هەروەسا ئەندیشەیەکی میترائیسمە کە لە سومبل‌و نمادی پیرۆزی ئاینیزای میترائیسمە، لە شیعری

مەولەوی‌دا بە شێوەگەلی [خورشید ـ خۆر ـ هەتاو ـ ئافتاب‌و ئافتاو] دەبیندرێ، بەڵام سەرەڕای ئەم بۆ چوونەش مەولەوی، ئەوان وشانەی لە چوارچێوەی عیرفان و ئایینی ئیسلامیش‌دا بەکار هێناو.

B ـ وشەو بیری دەوورانی پاڵەوانیەتی لە شیعری مەولەوی کورددا:

مەولەوی بەرزە بیری فراوێژ، هەر نە تەنیا، لەگەنجینەی دیرینی ئاینیزای میترائیسمی کەڵك وەرگرتووە، بەڵکو نمادو سومبلەکانی دەوورانی پاڵەوانی‌و ئەستۆرەی هەرەکۆنی گەلانی ئاریایی پێدەشتی ئیرەویچیشی لە شیعرەکانی‌دا، وە بەر چاو دەکەوێ ولە شێوە گەلی جۆر بەجۆر سوودی لێ بینیوون.

وشەکانی [کەی ـ جەم ـ جام جەم ـ نەورۆزو ئاوی حەیوان یان ئاب حەیوان] نموونەیەکن لەو نمادو سومبلە ئۆستورەییانە، کە لە شیعری مەولەوی کورددا هەن. ئەوانش پێوەندێکی ئاشکرایان بە چاخی دیرینی پاڵەوانیەتی گەلانی ئێرانەوە هەیە. مەولەویش لە شیعرو هۆنراوەکانی‌دا، ئەم نمادو سومبلانەی لە سیمای سەرەکی‌و رەسەنی خۆیان و قەوارە بەندی ئیسلامەتی‌دا بەکار هێناون و تەنانەت هێندی جار ئاویتەی یەکدیشی کردوون:

سولەیمان جاهێ، جام جەم نیگاهێ
سکندرشاهێ، دارا دەرگاهی (ل ۵۰۷)

ئاوی ژیان یان ئاوی حەیات، کە یەکێك لە نمادە هەرە دیرین وکۆنەکانی ئینسانە بۆ زاڵ بوون بە سەر دێوە زمەی مەرگدا، لە ئەفسانە و ئوستورەی زۆربەی هەرە زۆری گەلانی دونیادا دەنگدانەوەیەکی یەکسانی هەیە و مرۆی خاکی دەیەوێ، بەم ئارمانجە بگاکە ئەنیرەی نەمان لە بەین بەرێ و ژیواری‌و ژیاری هەمیشەیی بۆ ئینسان جێ بکا، وەك سەرەکی‌ترین ئارەزوی ئینسانی لە ئەفسانەو ئوستۆرەدا هەیە، ئێستاش کە ئێستایە ئەم ئاواتە لە دەروونی ئینسان‌دا هەر دەژی و مرۆف دەخوازێ بەرەو ئارمان با ژێریکی

وەها بلوێ کە مەرگ و نەمانی تێدا نەبێ.

لە ئەفسانەو ئۆستورەی گەلانی ئێرانی و هێندو یونان‌دا، ئەم ئاواتە بەو پەری بیراژۆیی گەیوە و لە قالب و قەوارەی ئوستورەیی بەدەر بووە و چۆتە قالبی خواکانی ئەفسانەیی ئەو گەلانەوە.

رەنگدانەوەی ئازوان بەرەو ئارمان باژێری ئاوی ژیان، لە شیعری مەولەوی‌دا، لە سەر هەمان ئەندێشەی دیرین بناغەرێژ بووە:

نەتورەی مانی ئاو حەیوانی [ل ۳۱۱]

یان:

وێنەی گۆی حوباب ئاو حەیوانی [ل ۴۹۶]

لە هەردوو بەیتە دێڕدا، مەولەوی هەمان ئاواتی کۆنی ئینسانی پاڵەوانی نوێ کردۆتەوە و ئامانجی ئاوی حەیات و ژیان بووە، بۆ بەربەرەکانی دەگەڵ نەمان.

وشەکانی [کەی ـ جەم ـ جام جەم ـ و نەورز]یش کە هەرکام بۆ خۆیان نوینگەیەکی دەوورانی لە میژنیەی پاڵەوانیەتی ئوستورەیین، لە شیعری مەولەوی‌دا، بە هەمان مانای کۆنو دیرین و ئاواتی زووین بەکار هاتوون و تەنانەت هیچ کامیشیان قەوارەگۆڕیان بە سەر دانەهاتووە و لە بیچم و سیمای نمادگەلی ئیسلامەتی‌دا، شاعیر بەکاری نەبردون و ناوەرۆکی سەرەکیان پاراستووە.

C ـ نمادو ئەندیشەی دەوورانی زردوشتایەتی لە شیعری مەولەوی کورددا:

نمادو سومبلەکانی دیرینی دەوورانی پاڵەوانی، پاش پەیدابوونی زردشت و ئاغازی دەوورانی دونالیسم و شێوایی چاخو تافی فرە خودایی، تێکەڵاو میتۆگەلی سەردەمی زردوشتی مادی دەبن. بەشێکی سەرەکییان، جلو بەرگی نمادی ئۆستورەیی زردوشتو ئاوێستا دەپۆشن و لە پێدەشتی بەرینی ئیرانویچەدا فەرهەنگو ئوستورەیەکی نوێ سەر هەلۆەدا، کە ئێستا بە فەرهەنگی زردوشتی و ئەدەبیاتی ئاڤێستایی بەناو بانگە.

ئەم فەرهەنگ و ئەدەبەش بە هەموو تایبەتمەندیەکیەوە، بۆ ماوەیەکی زۆر

سەرانسەری پێدەشت و فەلاتی ئێرانی کۆن دادەگرێ و ئاویتەی ژیانی گەلانی هەریمەکە دەبێ و لەکەلەپۆرو ئەدەبیاتی پاش خۆیدا رەنگدەداتەوە.

دیاردەترین نمادی ئەو فەرهەنگەش ئێستا رەنگە پیری موغان بێ، کە وەک پیرێکی سیماپاکی نورانیو یەزدانی لە فەرهەنگی کلاسیکی گەلانی ئێرانویچدا جێوار بووە:

خاك پای حەزرەت پیر موغانەم [ل ۲۸]

مەولەوی هەر نە تەنیا خاکی پای پیری موغان بووە، بەڵکو لە نمادو سومبلەکانیتر ئەدەبیاتی ئاڤێستایی و زەردوشتایەتی وەك [مەیخانە، بادە، پەیمانە، پیالە، ساقی و جام]یش لە شیعرەکانیدا، کەڵکی وەرگرتووە، و بە دەیان جار لە شێوەو بیچمی جۆراوجۆردا سوودی لەوان بینیووە، کە هێندی جار لە سیماو نمادی سەرەکیدان و هێندێ جار لە رواڵەتی عیرفانی ئیسلامەتیدا پالاشتەی شیعری کردوون.

ئاور، یان بە فەرمودەی پیرمان [ئایرو ئاهیر]یش نمادو سومبلێکی ئەدەبیاتی ئەستۆرەیی زەردوشتایەتی وئاوێستاییە، کە لە شیعری مەولەویدا دەبیندرێ.

ئەم ناوە، زۆر جار بەلکانەوەی وەك [ئایردان ـ ئاهیردان ـ ئاتشگە ـ ئاتشگا] لە شیعری مەولەویدا هاتووە، کە قەوارەکەشی هەر هەمان مانای دیرینی دەبەخشێ و خێوەکەشی [ئەهریمەن]ە، بەڵام وشە ناوی ئەهریمەنی خێوی ئاگر، لە شیعری مەولەویدا، سیماو رواڵەتی ئیسلامی پەیداکردووە و بۆتە (شەیتان).

نەوی وە ریشخەند سۆخرمەی شەیتان [ل ٦۴]

جگە لەوەش، (دێو) کە یەکێك لە نیهادو نمادە پەلیدەکانی ئوستورەیی چاخی پاڵەوانییەو ئاویتەی ئۆستورەو فەرهەنگی ئاڤێستایی بووە، لە شیعری مەولەویدا، هەمان بیچمی پەلیدو ناپاکی بەدفەری دیرینی پاراستووە:

رەفیقم مەینەت، ئەنیسم دێوەن (ل ۳۹۳)

هەروەك چۆن، دێو لە ئایینی مزدەیسنادا سیمانی نیگاتیفی پەیداکردووە. هەر بەم شێوەیەش لە شیعری مەولەویدا جێوار بووە.

جگه لەوانەی کە لەم بەشەدا باسم کردن، وشەوو ناو وشەگەلی [مانی ـ قەقنووس ـ هوما ـ تاووس و سەمەندەر]یش نمادگەلێکی مێژوویی کۆنن کە لە شیعری مەولەوی‌دا رەنگدانەوەیان هەیە وتەنانەت جاریکێش باسی نەورۆز دەکا و دەیێژێ:

سەبزەن، سۆسەنەن، نەورۆز گولانەن (ل ۴۷۳)

D ـ سومبل و رووداوەکانی دەوورانی ساسانی دە شیعری مەولەوی کورددا:

وە بەڵام دە شیعری مەولەوی و چامەکانی‌دا، هەر تەنیا دەنگدانەوەی ئەو چاخ و دەوورانانەی کە باسمان کردن، وە بەر چاو ناکەوێ، بەڵکو لە نمادو سومبلەکانی ئۆستورەیی دەوورانی ساسانیشی بەو پەڕی شێوایەوە کەڵك وەرگرتووە و هونراوەکانی پێ رەنگامەکردووە.

لەم بووارەش‌دا دەکرێ دیاردە بۆ [بێستوون ـ فەرهاد ـ شیرین ـ خوسرەو ـ پەروین ـ چۆگان و...] بکەین:

گاوە بێستوون هەستی بیناوە (ل ۹۱)

یان:

دەست (شیرین)یش ماوەرۆ وە یاد

فەرهادی نەتاق، فەرقەکەی فەرهاد (ل ۹۲)

هەروەك دەزانین، پێوەندێکی قوڵ و ئۆستورەیی لە نێوان بیستوون و فەرهادو شیرین‌دا هەیە و سەربووری ئەوان سێیان بۆتە بەشێکی سەرەکی لە ئەفسانەی کەلەپۆری ئۆستورەیی گەلانی ئێران و هەر یەك بوونە نمادو سومبلێك لە نێوان کۆمەڵانی هەراوی خەڵکدا.

جا دیارە کە مەولەویش، بێ گومان لە نزیکەوە بێستوونی گەردەنکشی وە چەم وینیووە، بۆ بیرەوەری و ژیاندنەوەی ئەم ئوستورەیە و پاڵەوانی سەرەکی کارەساتە کە فەرهاد بە [نالەی فەرهادیی زامەت سەختەن (ل ۴۱۶)] یاد دەکات و [شیرین]ی گرِاویشی لە هەمان سومبل و نماد ئۆستورەیی‌دا فەرامۆش ناکا:

لەیل ئاسانازێ، شیرین جەمالێ (ل ٤٨٢)

جەمالّی شوخ‌و شەنگی شیرین لە نمادی جوانی‌دا و رەنجی فەرهاد لە نمادی بێوەری‌دا، کە مەولەوی باسی لێوە کردوون، نیشاندەری ئۆستورەیەکی کۆنی ئەم سەرزەوی‌یەن هیچ کەس نەواچۆ وە فەرهاد رەندەن.

نەقش (شیرین)ش نە رووی سەنگ کەندەن.

E ـ وە بەلّام سەرەنجام، بیرو باوەری ئاینیزاکانی کۆنی کورد لە شیعری مەولەوی‌دا: مەولەوی هەر چەند بە بیرو باوەر مرۆڤێکی موسولّمان و عارف و سۆفێکی خاوەن رێبازگە بووە. بەلّان بە هۆی مەکۆی ژیانی دەوەری‌یەوە، کە هەر لە کۆنەوە مەلّبەندی پێرۆزی مێتۆلۆژییای ئاینی‌و ئاینە دیرینەکانی کورد بووە وە لە هەورامان و گۆران‌دا ژیاوە و گەورە بووە و هامو شۆی خێلّاتی سۆران و گۆرانی هەرێمەکەی کردووە. کەمتازۆر کەوتۆتە بەر شوێنگەی ئاینیزاکۆنەکانی دەڤەرەکە. بە شێوەیەك کە نمادو سومبلی ئەو باوەڕانەی لە شیعرەکانی‌دا بە زەوقی دیارن و هەتا رادەیکی زۆر ئەندیشەو ئۆستورەی ئاینیزای‌کاکەیی‌و یاری‌و ئەهلی هەقی لە هۆنراوەکانی‌دا بەکار هێناوە. یەکێك لە نمادو سومبلەکانی ئاینیزاکۆنەکانی کوردی وەك ئیزەدی ـ هەسارەیی ـ یاری‌کاکەیی‌و ئەهلی هەق، رێزو کەڕامەتی تایبەتی‌یە بۆ حەزرەتی عەلی [سلّاوی خوای لێ بی] هەلّس‌و کەوتی ئاسایی‌و رۆژانەی هەموو دین‌و ئاینزاکۆنەکانی کورد بە ناوی عەلی ـ یا عەلی ـ مەدەد ژ عەلی ـ یار لە عەلی ـ یارمەتی جە عەلی ـ دەست پێدەکا و رەمزی ئەم یاری‌خوازی‌یەش بە [یاعەلی مەدەد] دەست پێدەکات:

مەدەد یا عەلی پەی سەفەرکەر مەیل

مەنزڵ وە مەنزڵ تا مەنزڵگەی لەیل (ل ٥٠٢)

وە نمادێکی‌تری ئەو کۆنە ئاینیزایانە بەگشتی وشەی [یار] و [یاری] و [یاران]ە کە مەولەوی ئەم وشەیەی زۆر جار وەك نمادی دینەکۆنەکان بەکار هێناوە:

بادەی بێ وادەی فەنام وەردە بۆ

شەرت بۆ، کامین شەرت؟ یاران کردە بۆ (ل ۱۴۴)

وەیان:

جامێ جە مەعجوون دەرد ئەوگاران

دوڕد وا مەندەی بەزمە کەی یاران (ل ۱۵۰)

بەزمێمان جەم بۆ چون هەردە جاران

بنۆشین جامێ وە یاد یاران (ل ۱۰)

لەم سێبەتیدا، جگە لەوشەی یاران کە پێڤێکی میتۆلۆژیی ئاینیزا دیرینە کانی کوردە، باسی [مەی]یە کیش دە کا کە (یاران) شەرتو مەرجی پێ دەبەستن. کە لە راستیدا، رەنگە مەبەستی [مەی جەمخانە] بێ. کە لە رێبازی ئاینیزا کۆنە کاندا سوێندی پێ دەخۆن و شەرتی یاری پێ بە جێ دێنن.

لە بەیتی ئەوەڵی ریزی سێوەم دا، دیاردە دە کاتە سەربەزمی مەی نۆشینی جەم خانەی ئاینیزا کۆنە کانی کوردو بەرێزەوە یادی لێوە دە کات.

ئەم شێوە ئەندیشەیە، کاتێ لە شیعری مەولەوی‌دا گوڵڕۆ دەبێ کە دەچتە رێڕاوی کە رەندو ئاوایە پێروزە کانی یاری و ئەهلی هەق دەبینێ:

دیدەم (رێڕاوە) روخسارەم (زەردە)ن.

ج داخ (یاران)، (پیران)م کەردەن (ل ۲۵۴)

لێرەدا، [رێڕاو ـ زەردە ـ یاران ـ پیران] هەر چوار ناوی گوندو ئاوایی ـ گەلێکن کە لە نزیك گۆڕی پێروزی بابا یادگاری رێبەری یاری و ئەهلی هەق و کاکەیی هەڵکەوتوون.

مەولە وی کاتێ دەچێتە سەر گڵکۆی بابا یادگار بەو پەری سۆزی دەروونەوە، بە چامەیە کی (۱۸) بەیتی ستایشی بابا یادگار دە کا:

خەیلێ مەلوولم یا پیر هیمەتێ

وەیان:

هیمەتت باعیس رەستگاری بۆ

یار بۆ دیار بۆ یادگاری بۆ (ل ٢٩)

لەم سێ دێرە شیعرەدا، وشەگەلی پیرو یاری هەرتەک رەمزی ئایینی کاکەیی و یاریو ئەهلی هەقن و سومبلێکی نمادی زۆربەی ئاینیزا دیرینە کانی کوردە بە حیساو دێن.

سەرەڕای هەموو ئەوان قسانە، مەبەستی سەرەکی من ئەوە نییە کە بێژم خوای نەخواستە مەولەوی موسوڵمان نەبووە و لادەر بووە، بەڵکو ئامانجی من تەنیاتوێژەوانێکی کورتی میتۆلۆژییانە بوو لە شیعری مەولەوی کورددا.

هەر لەم بوارەدا ئەگەر باسی ستایشی یەزدان و پێغەمبەرو یارانی لە شیعری مەولەویدا شیکرێتەوە، رەنگە مەسنەوی ئاسایەک ببێ.

سنە - پاییزی ١٣٧٠

لای لای هەورامان

باقی شفیعی « هەورامان»

دڵـەکـەم دیسـان دایـە دایـە شـەن
پەی کۆرپەی شـیرین لایـە لای شـەن

رولە گـیان لای لای هـەورامـانەکـەم
ئـارامـی دلەی پـور جـە زامـەکـەم

لای لایت پەی کەرو بـە دلەی مـاتەم
تـاوە شـیت بـە یـۆ لات نـە مـانۆخەم

ئـازیزم لای لای دڵ خـەیڵی گـەرمەن
تاکەی بێ خاوی بانگت بێ شـەرمەن

لای لایت پەی کەرۆ تا بـە یـۆخاوت
چەم وە کڵە ی تۆر رە ژیـای سـیاوت

چـە مـێت بـرێژۆ بـە وێـنەی جـاران
تاکەی ئەسرینت چـون سـەیلی واران

دیدەکەم لای لای چی قارت کەردەن
رەنگم پەرێ تۆ چون خەزان زەردەن

لای لایت پەی کەرۆ دڵ گـیرو ئـارام
جە خۆدایم گەرەکەن بـیاوی وە کـام

من پەی رەنگی تۆ دڵـم تـەنگ بـیەن
دڵ گـوشتو هـونەن خـۆتەوەن نـیەن

دەردم دیـــویان چـون دەردەداران
ئـــارامش نـــیەن ســەباو ئـیواران

ئەسرین نە دیـدەم سـیلاوش گـەرمەن
لای لایم پەری تون بانگم بی شەرمەن

لایـە لایـەکـەم جـە دلەی پـور سـوز
بـیشکەی نگـینی رولەی گـەلو هـوز

بە وەفات قەسەم دڵ پـور جـە وەفـان
ئـەسرینت پـەی زام مـەڵهەمەن شـفان

تـو کـورپەی دلبـەر چـرای وەڵاتـم
مـــایەی ئـیفتخار وە شـیوو نشـاتم

لای لایت پەی کەرو رولـەی وەلاتـم
تـا ئـاخر نـەفەس دڵ وەتـە مـاتم

رۆلەکـەی دایـە جگـەر گـوشەکـەم
شـەوان تـاوە رۆ فـیکرو هـۆشەکـەم

چـنۆر ورکـەمەر شـاخی هـەورامـان
پێچووە بیەشکەت پەی دەواو دەرمان

سەوزەی بەرزە لٚنك وێنەی كلٚەی تۆر من بنیەوش وە چەم پەی زیادێ نۆر
سورە هەرالٚە زەردی بۆ ژانە مەلٚهەمی دەردەن رولٚە بزانە
بێشكەوگاوارەی هەزاران سالٚم بە خۆدای نەتای دلٚ، پەی تۆ مەنالم
باقی لای لایەش وە هەزار تەرزەن پەرێ هەورامان ئەلوەداش بەرزەن

(شەمالٚ)

شەمالٚ دەرونم چون هەردە جاران ئەلٚهای سلاٚمەن دە خیلەن ئامان
سوزەی دەرونم توبەر چەنی ویت كوساربە كوسار توبی خودایویت
دل دیسان جە نو ئارەزوش كەردەن بە دینەی بولبول قەفەسش مەردان
بە پاوە بویەر روكەر ئەوهەردان دل پررجەدورین های شەمال ئامان
شەوورو دەخیل نەكەری درەنگ كوساران تەی كەر فەرسەنگ بە فەرسەنگ
بویەر جە شاهو كە شووكووكەمەر چەنی ویت بەری عەتری وەركەمەر
باشنوی بالت بدو ئەو هەردان نە خەردار كەرو وەرزەردان بەردان
چون نەسیم سوح بریەر گوزەكەر بوی وەشی شنوت سەوقائی دولبەر
بگیلە چون جار بە كوساراندا بیدار كەر یاران جە دیاران ریزان
شەمال نیگاكەرلا دولان بەریزان وەلگی نە مامان بە زەردی ریزان
دل بی تاقەتەن هانام ئاوەردەن سوزی دەرونم وەتو سپەردەن
دل بی بیەن ماسی نە گیجاواندا دایم گیج مەدو نەبیخ ئاوراندا
سادەخیل شەمال دل كەرە ئارام ئەی بەحری بی پەی ئیدلەی پر زام
ئارەزوی ئاریز لای دوسش كەردەن ئی عەرزەو حالم وە تو سپەردەن
بیپەررا بویەر تو جە هەورامان بگیلە پیشدا دەسم وە دامان
هورگەرگەردە لول ئەو توزی چنور بە دلٚ بینیەو چەم وینەی كلەی تور
نە وتول نە مامان نەو هەردو نە وچەم ریزان گولاوان ئیلاخان بی تەم
شەمال ئامانەن بی خەوفو خەتەر هەورامان تەیكەر نەو جاگۆزەر كەر

تـامەشی نـە حـیەی تـەویلەو بـیارە چ وەش بـا سـەفان سـاتی بـویارە
دەشـتی شـارەزور بگـیلە پـیشدا مـەلهەم دە وە زام دەرون ریشـدا
دیـدم ئـەمین کـەر تـوچ وە یـادی ئـەو بـریزنە ئـەسرین چـون شـەونمی شـەو
ئـەگـەر شـەو دیـر بـو یـا تـاریکە بـو فـیدات بـام شـەمال هـیچ خـوفت نـەبو
دل هـەرگـیج مـەدو وەگـیجاوانـدا چون راگـوم کـەردەی گـیجی ئـاوانـدا
پەی پەی هەناسەم هەر سـوزی نـوشەن ئـارەزوی دیـدار رەفـعو رجـوشەن
سـابەل حـەکـیمی کـەرو دەوای دەرد بـاوەرو مـەلهەم پـەری ئـاهی سـەرد
شەمال چـەم نـەرای گـەرد تـوزی تـون وە فریادم رەس زامی سـەختوە سـون
ئـەگـەر سـەحەر بـو، یـا خـو ئـیواران شـەمال بـاوەرە بـوی هـینەی یـاران
تـەیکەرە بـویەر وەلاتـانی دور بـەرزایـی بـە مـو، دەشـتی شـارە زور
تـەیکەر دیـاران نـەحیەی گـەلو هـوز داخل بە مەکـان، ئـوستادی تـاوەگـوز
بوی عـەتری عـەبیر نـەو جـاهەر زانـەن مـاوای سـەرئیلی شـەکـەر ریـزانـەن
وەلات ئـاواتش واسـتەن پـەری ئـەو پەی بـاخی گـولزار ریـزەی رەزای ئـەو
واچـە فـیدات بـام ئـوستادی دلسـوز قەلەی هەزار رەنگ پەری گـەلو هـوز
پەنجەی حەکـیمیت ئـارام کـەرو دەرد نـەسیم فـەردت خـەمان تـالات کـەرد
نوک خامەی تو چـون شـاخەی نـەبات دەم شـیرین کـەردەن تـەمامی وەلات
شەمال گـیان سـەدجار قـەزات لەگـیانم فـیدای نـامت بـام جـاگـەی بـاوانـم
نـە شـو جـە ویـرت ئـانە تـاوگوزەن مـاوای مـەعدومی سـەرتەوقی هـوزەن
مەعدومیش لەقـەب مـەولەویش نـامەن بـاقی بـەرکـەنار جـەهانبین جـامەن
حـیفەن قـاتی بـو شـیرین چـەتی تـەلخ دلەی من لەجەن رەش بیەن چون بـەلخ
مـن کـەی شـعورم بـەو حـەدە یـاوا سـەر وە ئـاسانەی یـانەی تـو سـاوا
کـەی خـەتای مـنەن دڵ گـڵیەش مـەیو وەر نەمن جەکو، وەسفی تـەو جـەکـو
بـاقی کـافیەن بـیچارەی مـەحووم کەی مەبی خـاکـی ئـاسانەی مـەعدوم

شـــانی شکـــو

ملا عمر صالحی صاحب

ئەمشەو تاسەبە تاشای دل لەکورۆکی خوین و رەگا خرمەی بارانی فەروپیت دێتە بەر گویم لە سەر فەرش بالی فریشتەی پاکیدا دێم و دەچم و بۆ یاردە دوێم پەرەسیلکە تازە پەروازەکانم بە سەوزە پەڕ تیمار دەکەن زامی بەسویم. خالی لیوی ئالی خەیال بەگولی ماچی ئارەزو دەکەن بە بووك ئەمشو وەکو پەری خەونی کوژراوگیانی دەزیتە لەش. دەگەشیتۆ وەك گوڵی گەش.

شاکەشکەی شەپولی خوزگا، گلینەی دلی تماشا، بوبە ژنـی فـەسڵی بـەهاری ئـازیز دەگریتەوە باوەش ئەمشەو ئەستیرەی بەربەیان، پرپرو پوڵەکەی ئاسمان لە پۆپەی داری طوبیدا چاو لە شەوبوی لوتکەی ئەمەل دەقرتینن.

قەناری و قومری ووتوویژ لە هیلانەی قولی هەولی هاولەی هـەناسەکـانمان زریـوەی شادی بەگویی سروە ئەسرتینن.

ئەمشەو ملی دژایەتی لە رەشمالی دلداریـا دەخـنکینم دەیکـەم بـە پـەتی هـەلبەستا شوشەی پر لە عەتری شەوبوی، زەماوەنی برایەتی دەرژینمە دەستی هەستا. ئەمشەو بـە ئاوی یادگار رومەتی مۆنی نامۆیی دەشۆمەوێ. لەو خالانەی وا ناحەزن دەسوتینم دەمی ئەوەی بڵێ مەلەك.

بو تەماشای بەژنی ئەوین. لە سەر عەرشدا نابەزنو، دانابەزن.

تـاکو ئەمشەو وتـوویژی وشکی لێوی نگای‌شان کزومل کـە چـم نـوقمی زەریـاری تارمائی بوو.

هاواری دەردی ترنجاو لە ناخی تەنگی میژوودا دوعاو نزای نەزاو توشی نازایی بوو بەلام ئەمشەو روحی مەعەوومیکی زیندو ئاوی ژینی ئازین کرد لە باخچەی هونەر ملوانکەی خەرمانەی لە مل مانگ دەرهیناو گیرای بە جەغزی نەفەسی سیحری سەحەر. ئەمرا منیش سامم شکا، زوانم بەر بو و لەگەل شورەسواری شەقلی شەو شکینابە شەرمو کەوتمە (گفتگو) (گفتوگو)

شانی شکو:

سا چونکە لە ناو بالەخانەکەی چەماوا تەجی دیوانەکەی تو:

بەرزە لە باڵی پەپولەی شابەتیەکانت بوی بۆسۆ.

وە لە توو توی زێری بالیان نیە توۆی بۆمن تۆبۆ؟

بەلین ئەدەم هەتا ماوم وەکو دەلین هونراوە نەکەم بە نالی ئەسپی سوڵتان یا بو سۆیلەکەی بەقەیتان /

دەبم بە شاگردی ئیوە و دەیکەم بە ئایەتی قورئان.

دەیکەم بە چەکی گیانکیشان میش دەگرم لە نیشانەی سەر تەیلی دلی دیوی شەیتان.

نالە نالی شەوانەتم لە واژەکانت بیستوە.

بویەکانی بە ئەو پەری ئاواتەوە حەزم دەکرد نەی ببوایەم.

تومارگەی حەی حەی ببوایەم. گورانی وەی وەی ببوایەم. نەشئەی نوشی ئوخەی ئوخەی لە بەر نیشی حەی ببوایەم.

حەزم ئەکرد هەموو گیانم هەرگوێ بوایە.

ریژنەی بارانە پاکەکەی موناجاتی شەوانەتی چەشنی لمی لیوی کەویر هەل لوشایە.

حەزم دەکرد لەم دونیادا وەکو تۆ بم دەست بە ئەژنوی سەرگلکو بم.

دل بنیژم لەگەل لەیلاوەکە چی هیشتا دەم بەگۆ بم.

دلم ماڵەڕەشایی بیوکریەنشینی گول نەکا و هەرگیز چاو نەبڕی لە ئاونگ لە سەر

حەسیری پەراسوی خۆی بخەوی. با ژیانی بە منەتی گول نەبی تەنگ.
چون چاوەروانی سەر چاوەن شەتو رووبار پێم خوش نیە جوگەو چەم بم.
دەمی موچەخوری شین کاتی سورو بەینی رەش و ساتی ئەوو و جارێ ئەم بم.
پێم ووت ئەی پیری سەر بە خۆ حەدم نەبێ خوت ئاسایی پیم خوش نیە قرتو چەو بم
سەرەرەو بم. نوکەری خواردنو خەو بم.
قەلەمە کەم بەم بە سەلەم خومیش لە رەهنو گرەو بم.
دەمەوی کانیو ئاویکی پر لە هیوای زورو کەم بم.
لانی کەم چەشنی زەم زەم بم.
بم کەنە نیو شوشەی نەجات لە سەر کلی دلی عەشقا چاتر لە عەترو بوی بەهار تازەدەم بم
لە گەل خوما زوران بگرم ـ هەر چنگاوشی خومو یەخەم بم.
پشتی نوسم بدەم لە خاك ـ یەك خەم کەمە پیم خوشە بوخەم بوخەم بم.
پیم (خوشە) خوش نییە کوشتەی خالی لیوی ئالی زینی مەم بم.
یا عەودالی ئاوی ژینی چالی چەنەی شیرینیکی شە کەر دەم بم.
وە یا نالەنالی بیژەن لە نیو چای تاریکو قولا بوسیوی لیوی مەنیژەو بوزەبری دستی
روستەم تەنانەت نامەوی مانگی یەك شەوە بم. لە حاستی خور کرنوشی بەرم و کەوان
ئاساکومو چەم بم. قەت ئاواتم نەخواستوە ببمە شەونم. گول بم کاتە عەینە کی چاو لە سەر
چەم بم لە بەر چەم بم. من کە دلم عەرشی خوابی قەدرم دەشکی گەر حەز بکەم جامی
جەم بم. لە روژیکەو راستو چەپی خوم دەناسم.
حەز دە کەم دەستی عیسا بم. حەز دە کەم گولی مەریەم بم.
ئەی کولە کە زیرینە کەی بارانی خەستی ئاسمانی سەوزەلە.
ئەی عەقیدە مەرزیە کەت شانەی پرچی کیژی کازیوەی حەوسەلە.
بێتو دلم سالی، مانگی، یا حەفتەیی، روژیی، شەوی.
دەقیقەیی ـ سانیەیی، کەمتر لەوەش، خەیالاوی لە شوینت شوینی نە کەوی. بیتو لە تو

جیا ببنه وه شیعره کانم وشکو زور گیژوو روشهقو شرومات وکرن.
بو بوکی بیر نابن به گول و گواره و میخهك ناشیرینن ـ رویان نیه سهر ههل برن ناشیرینی ههل نابرن.
مهولا کهم ـ مهولهوی.
بیتو دهستم نه گری و نهرژیته ناو دارستانی باوه روزهین و خهیالم نهتکیته ناو گهروی نامهرزوی تهشبیهم.
له گردنی ئاسکی ناسکی باسکی جوانیراو بهتالم.
لیم یهقینه خهمهوه ئهبرو ناخهم ئه گرچی له دنیای چارهنوسما قاتو قڕ بێ.
له نیو سینهم ههورو ههلای بوین تهمی نهرهویتوو گولی گرین دلی پڕ بێ.
جا به ئاو ههلچۆرێته سهر مهزراو مهزرهعهی مهزاری گۆل عهنبهرو خاتوونا راکیشن رهگی حهیاتم وه شوین ههتیتهی حهسرهتا. بلی دلم کهنه پهتا تا وینهی تو خوم پهیاکهم له تۆناوتونی نهبونا.

باکم نیه غهریبی له ههندهران هیچ مالّی شهو رێم پێ نداو بنوم له مزگهوتی دێدا بهو مهرجهی بۆی کزهی جهرگی پێریکی پهسهك له بهری ببێ تێدا به دریژایی میژو وه کو دار گۆیژکانی ههورامان.
راهبوهستم ببمه کیشکچی تا ههرمان بی پشتودان.
ههر وهك خهلات کرابیتم وایه نه گهر بشنیمهوه بو سرینی عارهقی سهرگوناکانت گهلاکانم حالیان لێ بێ به چریکهی سیا چهمانه کهی باخی ناخی پر له عهترو بوی عیرفانت.
تو ئهو گهنجهی وا له سهردهمی گهنجیدا، دهچوی به گژ داری سهروا سوکتر له روح به ئاسانی بو درهینانی هیلانهی مهلی ههتا بو گرتنی پیچوه نورو گرشه کانی پول پولهوه بیچوانهت ئهوهن دهستهلین کرد له بهروکو باخهلهتا ههتا ههتاو خویشی له سهر سینگت روا له ئاسوی لیوتهوه ههلات بهرق بوبابا خهلهتا ئهی ههر لهرین دروس کراو گیانم گراوی گرینه چهشنی کهواو کاتی ئاگر پیکهنی بوی به فرمیسك کلوکومدا ئهمرکینم.

رازی بەینی خومو خەفەت نادرکینم.

قافلەسالاری ئەم، کاروانە چونکا توی.

نالە نالی شەوانەتم وەکو وتم لە واژەکانت بیستووە.

لەوکاتە وە مەجرەمەکەی موحەرمت لە حەرەمو خەلوەتخانەی تەنیایی‌دا ون کردوە لەو کاتەوە ئەلقەی خولامی پەژارەو مەرارەتت لە گردنی من کردوە لە ژیر چاوە دیری خەمام هیچ کەس ناتوانی هاتوچوی ئازارم لی قەدەغەن کا. ئاخر بازاری ئازاریش هەر ئەویە. عاشقی شینی شاعیرانە و پیی خوشە بو خوی شیوەن کا.

شکم نیە تا مانگ‌و روژ هەل دوراون بە سەر سوخمەی عاسمانانا تا دلو پی بمینی لە ناو گوانی کاکیشانا.

تاگوارەی ئەستیرە شورە لەگویچکەی حەوتەوانانا.

تا روژی پەرچەمی پەخشو پەرشیانە بە سەر شانا ریشەو مانا

تا شیعری چاوی دادەگری لە بەژنی زامیکی بە سوی سەروکایی بە ئازارە لە جەرگەی ئیمە ومانانا.

بویەکانی هەر شاعیری پەیکەرەسازی ئازارە لەوشەی جوان

کەسیکی‌تر وەکو شاعیری نەدوان

وە لانکەی خەمی بونە جوان

بویە دوگویی ـ ئیتاعەتم گرمەگرمی هەوری ئازار ئەخواتەوە.

چون هەر ئەو لەبەر ئاوینەی ئەسرینمدا. خوی دەق ئەداو سەرو زولفی ئەشواتەوە.

بویەکانی بە برژانگی چاوەکانم، پرچی ئازار شانە ئەکەم، باوانەکەم.

چونکا کەسیکی‌تر نیە لە سەر سینگم هیلانەکات باوانەکەم.

چونکا کەسیکی‌تر نیە دەرکی دلی بو شاعیری بکاتەوە لانی کەم شیعرەکانی شارەودەر نەکا تەقەی کینەو خەتر نەکا.

ئاوری‌و سکوت نەداتەوەو پەیکول لە بەر پای هەلبەستالەمەر نەکا.

ئەی قاموسی پر لە وشەی بە ناموسی حەیاو شەرم.
پەلەهەوری رەستەکانت تا دائەکەن بە سەر بیسانی بیرما نەرم نەرم
دەستی دەشتی میشك‌و سەرم.
پر لە لیموی زەردو شەمامەی خەت خەتیو بونداری ئەبی.
لیمویی کە بو پیشکەش دلدار ئەبی.
شەماەیی کە بو سەر خەرمانو حەزی بریار ئەبی.
وەلی تالە برکەکانی دەیکەنیمو تاقی مونتاژگەرەکان لیمی دەکەن بەگرکەی بل لیمی
دەکەن بەکالەکە مارانەو پیستی شل.
لیمی دەکەن بە نەمانەی سەرما بردو بەکەلای گل.
وەلحاسل. لیمی دەکەن ژانەزکو دەردی سپل.
لیمی دەکەن بە چلەی چاوی شەواری شەوارەکردوی ئیشوچل.
منیش ئەمرینی تولەکردنەوەم نەکردوە سەرم هەوای تیدا نیە بوقین‌و تار بوگیرو دار.
ئەینا دل شکاوان دەلین دلی کە بوبە دولەتو بو دەرهاوردنی دەمارتیژتریکە لە زلفەقار.
ئەی ئەستیرە روناکەکەی بەر بەیانانی سنوری دین‌ناشنان.
بو بە هەریزبنجی کوتالە خوینما داخی عاشقەکانی ئەم دەمە.
قاژە رەشە دەمەلاسیکی کوتری حەرەم دەکاتەوە. بەرزە هەرای گمەگمی گالتەوگامە.
ئەوین ئەموو چاوە چاوی بو بوپارەیە بو ماشینە بو تالارە.
بوکچیکی مودپەرستی خولە رەنگا هەلژەندوە بو نە یارە بو لاسارە.
لە لایکو لە نیوانی ئەو دو عەشقە درویەدا وشەی جوان جوان پی شین ئەبن ـ ئەلو
ئەلوکانی پشتی تەلەیفونی هەوەس پاکاین چاو خیل ئەبن.
باش‌تر بلیم ـ دیدەی مەستی هونراوەکان پر لە خولی گریان ئەبی ـ بریا نەبێ زوانی
پارانەوەی دەشکی ـ قسەی ناخی چوراوی دی مەگەر خوزگەو بریا نەبێ لە
لاییکی‌تریشەوە ئیستەکانی کە سانی هەن ری بەکاروانی هەلبەست‌و شیعر دەگرن باج

ئەستینن زوریکیان لی شەهید ئەکەن ـ ئیتر موری خویان به زور به نابسنامەی ماباقی‌دا نەچەسپینن. ئەوا ئێستا چەشنی دەستی هەژارەکان هەژارە بی، هەسارەکان دلم دەستی قلیشاوە. ژانی قینی لی دەچوری لە داخی ئەم ریگرانە.

ئەم چەتانەی دەخل‌و دانەو ئەو چتانە لە سەد لاوە.

مانگە شەوی کرچو کالی قەسیدەی یاغەزەلی بیتو هەلی دەمبەدەمی لە قەلەمی یا لەکەلی دەمی‌چەلی گەلی بەفیل‌و فەرەزو لیی‌وە چنە حەلی حەلی.

ئەیانەوی کە پەریە سپیلکەکەی مانگ لە نیو دەریای شین و مەنگاوە دەربینن.

رەنگی هەش و بەرگی رەش کافر بونی کەنە بەردا و لە حەوزی لیخنی کوفرا بی‌خنکینن.

ئەمانە بەم خەیالانە پرو پوچ و بەتالانە ماسی فیرە مەلە دەکەن.

دەیانەوی شیعر خوداو نوری نەبی. بەلام دیارەکویرکویرانە لە پەکوتی و پەلە دەکەن ئەیانەوی وەك چولەکە روژی ملی هەزار هەزار مەلی هونراوەی بەرزەفر هەلبکشین.

چرای هەلبوی چاوەکانی هەلبکولن بە شایینی خویان هەر چەن سەریش بکا وەزن‌و کیشی بو بکیشن.

بەلین ئەدم ـ عومر ئەگەر مولەت بدا و بەهاریکی دی‌بیتەوە.

بەفر لە سەر دلی گولی دەشت‌و دەمەن بتویتەوەو بچیتەوە.

کەندو کەندو دەشت‌و چیای ولاتەکەم هەمولایی دەپشکنم.

چی وەردی بی‌گەردی لی بی بو خەلکی شارەکەم سەقز هەلدەچنم.

هاتو گولم دەس نەکەوی ئیتولەتە پولکەی سەرما با جی‌نەمینم لە خیرا خیرا دو چاوم دەردینم.

ئاخر من شاعریکی بی‌ناوو نیشانم بەم کارە ناوم دەردینم.

ئەمجارە میژوو دەنوسی لەکونگەرەی مەولەویدا شاعری بو کزو کولیل چرای چاوی لە سەر دستی راگرتبو ریزی خەلکی شارەکەی نەبو بەرتیل.

سقز ـ کولیل هاوینی ٧١

زاراوی خواناسی له هۆنراوی مەولەوی‌دا

صدیق صفی‌زاده

سەرچاوەی سۆفیەتی و خواناسی بنج‌و بناوانێ کۆنی هەیە و هەر لە مێژەوە هەندێ هۆزان و زانا بوون کە زاراوی خواناسیان لە نووسراوەکان و قسەکانیان‌دا بەکار بردووە و مەبەستی ئەوان ئەوە بووە کە دەست لە جیهان و خۆشی‌یەکانی بەردەن و واز لە کەرەستەو ئەنبووژەنی‌و بووم‌پەرەستی بێنن و رووکە نەبژۆنی و خواپەرستی چونکە لایان وا بووە ئەوەی کە پەیوەندی بە جیهانەوەیە هەمووی لە ناو ئەچێ و بایی‌و نرخێکیان نیە و ئیدی مرۆ نابێ خۆی پێ‌بەندی ئەو شتانە بکا و لە ئامانجی بنەڕەتی بەدی‌هێنان خۆی دوور خاتەوە.

بەڵام بیرو بڕوای خواناسی کە ئەمڕۆباوە لەگەڵی ئەوەی کە لە دەوری کۆن وابووە تۆفیری هەیە، چونکە پایەی سۆفیەتی و خواناسی لە سەدەکانی دوایی‌دا رەنگ‌و بۆنی ئایینی بە خۆی گرتووە و لە راستەقینەدا بنەڕەتی خواناسی و سۆفیەتی بە دەستی زانایانی ئیسلامی‌یەوە دارێژراوە و تێکۆشراوە کە بە پێی ئایەتەکانی قورئان و فەرمایشەکانی پێغەمبەری گەورەی ئیسلام درووەدی خوای لە سەر بێ بیڕازێننەوە و رەنگی ئایینی پێ بدەن و هەرکام لە مەبەستەکانی خواناسی بە قورئان پەیوەند بدەن.

ئەوەش روون و ئاشکرایە کە ئایینی ئیسلام لە باری ئاکارو خووخدەی جوانی کۆمەڵایەتی‌یەوە لە تەواوی ئایینەکانی‌تر دروست‌تر و بەرتەرە، وە تەواوی بەرەی مرۆ بە چاوێك ئەبینێ و توانیویە بەشێکی گرنگ لە خواناسی و بیرو ڕای سۆفیانە لەگەڵ دەستووری خۆیا هەڵسەنگێنێ‌و شك‌و گومانێك لەوەدا نیە کە بیروڕای خواناسان لە چاوی ئاکارو مەبەستی کۆمەڵایەتی‌دا کاری تێیان کردووە بۆیە بەشێکی زۆری وێژەی

گەلانی جیهان بڕێتی‌یە لە هەستی نازکی خواناسی.

ئەگەر ئەبینین کە خاوەنی ڕێبازگەکان شوێنەواڕێکی جوانیان وەکوو کلیساو مزگەوت بەدی هێناوە و لە رازانەوەی‌داگەڵی هونەریان تێدا بەکار بردووە دیارەکورتژمیان لەڕێ و رچەی خواناسی وەرگرتووە.

خواناسان پایەی برایەتی‌و ئاشتی‌و ژیانی خۆش بە خەڵك پیشان ئەدەن‌و ئەوان لە شەڕو شۆڕو بەربەرەکانێ دوور ئەخەنەوە و ڕێی یەکیەتی و یەکڕەنگی بە خەڵك ڕائەگەیێنن و خەڵك بەرەوڕێی خوای تاق‌و تەنیا بانگ ئەکەن تا ریشەی بت‌پەرەستی هەڵکەنن و داری یەکتاپەرستی بنێوێن و لە جێی سامان و دارایی، بژۆنی و خواناسی پاشەکەوت کەن.

جاگەڵی لە هۆنراوەکانمان لە سەرڕێ ورچەی خواناسی هۆنراویان هۆنیوەتەوە و لەم مەیدانەداکەوتوونەتە خۆشخوانی و نەواخوانی و یەکێ لەو هۆنەرانەکە لەم مەیدانەدا پەلی داوەشاندووە و بیرێکی بەرزی دەربڕیوە مەولەوی نەمرە.

مەولەوی بە زمانی هەمووی نەتەوەکان قسەی‌کردووە و قسەکانی ئەو وەکوو: هۆمر و شکسپیر تازەیی هەیە و نووسراوەکان و نامیلکەکانی بە تایبەت: عەقیدەی مەرزیە و فەزیلەی بە نووسراوە پێروزەکانی ئیسلامی دێتە ژمارو لەم نووسراوانەداگەڵی مەبەستی خواناسی بەکار بردووە.

مەولەوی نزیکەی حەفتاونۆ سال ژیاوە و لەم ماوەداگەڵی شوێنی کوردستان دێ بەدێ و شار بە شارگەڕاوە وگەڵی شتی بینیوە و لەگەڵ زۆربەی زانایانی هەرە بەرزی کوردا کۆ بووەتەوە وگەڵی مەبەستی جوانی لێیان وەرگرتووەکە هەمووی ئەوانەی لە نووسراوەکانی‌دا هێناوە.

ڕەنگە ناوبانگی مەولەوی پتر بە هۆی پارچە هەڵبەستەکانی‌یەوە بێ بۆیە بە یەکێ لە ئەستێرە هەرەگەشەکانی ئاسمانی وێژەی کوردەواری دێتە ژمار. مەولەوی بە پێی ئەو بەڵگانەی کە لە دەستدایە لە ساڵی ۱۲۲۱ی کۆچی لە دێی یاقشلاخی سەرشاتە لە

ناوچەی تاوەگۆزا لە دایك بووە و هەر لە سەردەمی منداڵیەوە لە لابی باوکی قورئانی پیرۆزی خوێندووە و پاشان بە پێی ڕێو ڕەوشتی فەقێکانی کوردستان بۆ خوێندن گەڵی شوێنی کوردستان گەڕاوە و ماوەیێك لە پاوە و لهۆنو چۆڕو دشە بووەو ئەوسا چووەتە سنە و لەوێوە ڕۆیشتووەتە بانە و لە پاشا بەرەو سلێمانی کەوتووەتە ڕێ و سەرێکیشی داوە لە قەڵای جوانڕۆ و سەرئەنجام لە لای مەلا عەبدوڕ ڕەحمانی نۆدشەیی بە خوێندنە کەی کۆتایی هێناوەو ودمی مەلایەتی لێ وەرگرتووە و گەڕاوەتەوە سەرشاتە و لە وێدا دامەزراوە.

لە پاش ماوەیێك هەوای خەرقەپۆشی کەوتووەتە سەریو سۆزی رایەڵی شێخ وەسمانی تەوێڵەیی رایکێشاوە بۆلای خۆی و بووەتە پەپوولەی پەڕوباڵ سووتاوی دەوری ئەوو ئەوسا پلەی خەلیفەیەتی لێ وەرگرتووە و ئیتر پاشماوەی ژیانی بەوانە وتنەوە ورێنوینی خەڵك و پەرتووکدانانو کشتو کاڵ بردووەتە سەر تالە ساڵی ۱۳۰۰ی کۆچی لە سەرشاتەداکۆچی دوایی کردووە و لە وێدا نێژراوە.

مەولەوی پلەو پایەیێکی بەرزی لە زانستەکانی سەردەمی خۆیدا بووە بە تایبەت لە ڕێو ڕچەی خواناسیدا بێوێنە بووە و لەم بارەشەوە سێ پەڕاوی بە ناوی فەزیلەو فەوائحو عەقیدەی مەرزیە بە هۆنراو هەیەکە یەکەمیان بە عەرەبی و دووەمیان بە فارسی و سێیەمیان بەکوردیەیە.

بێگومان مەولەوی لە درێژایی تەمەنیا لەگەڵ زانایان و نووسەران و پێتوڵان و خواناسانداگەڵی هەڵسوکەوتی بووە و گەڵی شوێنو مەڵبەندگەڕاوە و لە هەر خەرمانێك توێشووێیکی کۆکردووەتەوە تاگەیشتووەتە پلەو پایەیێکی بەرز بە جۆرێ کە لە ناو وێژەوانان و بوێژانی کورداکەمترکەسێك وەکوو مەولەوی ئەبینرێ کە ڕێبازی خواناسی بە زمانی شیرین و سادەشی کردبێتەوە.

بەرتری و جوانی هۆنراوەکانی مەولەوی لەوەدایە کە هەمووی سەبارەت بەڕێو ڕچەی خواناسییە و خواناسان بە مەیخۆر و پیری خەرابات ناو ئەبا وکردەوەی ئەوان

به مەی‌و بادەو نەوای دەف‌و چەنگ ئەچوێنێ و ڕێی ڕێڕەوان واتە: ئارام بوون‌و دڵدان به جەرگی خۆدا نان‌و بەردار بوون و خۆ بە دەستەوەدان و پشت بەستن بە خواو چاوتێری بە درۆشم ونیشانەی خواناسی دائەنێ وگڵکوی هەمیشەیی خۆی لە نێوان دڵی خواناسان و پیاوانی خوا دائەنی و لای وایە کە مرۆ بە خواردنەوەی مەی لە مەیخانەدا ئەگاتە پلەو پایەی بەرزی خواناسی، وەکوو لەم پارچە هەڵبەستەدا ئەوەمان بۆ ڕوون ئەکاتەوە و ئەڵێ:

صەدای‌های هیلال ڕوزەدارانەن — مانگ دڵتەنگی بادەخوارانەن
کووڕەی تەراویح صۆفیان گەرمەن — صەدای چەنگ‌و دەف ڕەندان وەنەرمەن
مزگیان مەعموور وازەن دەروازان — زاهدان وە ذکر وێشان مەنازان
مەیخانە وێران دەرگا نەبەستەن — مەستان جام صاف مەیشان بە دەستەن
هاوارمەن مانگم لێ نادیارەن — نە ژێر پەردەی تاردا پێوارەن
یەک سیاهەورێ ڕووش گرتەن وە تەم — برج ئەو برجمەن نمەگنۆم وە چەم
ساقی سا جە قین پەرهیزگاران — پیاڵەت پڕ کە جە مەی چون جاران
تۆ بەیۆ پیاڵەی مەست دوو دیدەت — بنمانە هیلال ئەبرۆی خەمیدەت
نگا دەر وە ناز وە یارانەدا — بڕێزە وە دەم مەی خوارانەدا
موریدو صۆفی خەرقەی ڕیاپۆش — منو دامنەی پاک پیر مەی فرۆش
هەرکەس چەنی دۆس وێمان نە مەحشەر — وە صەد ئارەزوو سەر بارین ئەو بەر
بزانین کێمان ڕاگە گوم کەردین — کێمان مایە پووچ کێمان سوود بەردین

بنەڕەتی خواناسی لە سەر خواپەرستی و بڕوا بە خوای تاق و تەنیا و دڵ ماندن‌و دڵ خاوێن کردنەوە و چاوتێری‌و خۆشەویستی و ئەوین دانراوە. مەرایی وکلکە سووتەو خۆپەرستی لە چاوی خواناسانەوە ئەبێتە هۆی ئەوەی مرۆ نەتوانێ بە ڕاستەقینە بگا و جانەوکەسەی کە ئەبێتە ڕێڕە و ئەبێ لەم ڕێگەوە و بڕواوکراسی خۆپەرستی بدڕێ و

خۆی بناسێ و کاتێ که خۆی ناسی خواش ئەناسێ و بەمرازی دڵی ئەگا. وەکوو لەم چەند هۆنراوانەدا ئەڵێ:

ساقی باك نیەن جە سەردی دەی دەی — هەوا وەش کەرەن نەشئەی نۆشای مەی
ئاخر سەرمەشقەن پەرێ مەی خواران — واردەو وییەردەو یاردەی باران
چون نە دڵ شنۆی مەزەی مەی داران — بدیە چون وە تۆی لۆنگێ مەویاران
زووانەکەی سۆز، دەسەکەی ناڵە — بکیانۆ، رێزۆ رەحمەت پیاڵە
رەحمەت وە رووی خاك رستگاران دا — پیاڵە وە دەم ئینتظاران دا
دێرەن با ئێمەیچ نەی گوزەرە وە — جامێ وە دەس نیم دەس وە سەرەوە

یەکتاپەرستی لەگەڵ گیانی مەولەوی‌دا هەوێنی گرتووە و خواپەرستی زنجیرەی بیرو بڕوای ئەوە و ئەمانە لە ناو هۆنراوەکانی‌دا ئەبینرێ و بە بێشك مەبەستی مەولەوی لە خواناسی هەر ئەوەیەکە لە قورئان‌دا هاتووەکە خەڵك بۆ پەرستنی خوا بانگ ئەکا، ئەو خوایەی‌کە جیهانی لە نەبوون بەرەو بوون هێناوە. ئەوگەوهەرێکی بێ وێنە و یەکتا دانا و توانایە، بۆیە تەواوی رەگ‌و پێستی مرۆ ناڵەی یا دۆس یا دۆسی لێوەدێ و ئەو یاد ئەکا وەکوو ئەڵێ:

هوققەی خەزێنەی تەجللای ذاتی — مەکتووب تەفسیر شانی‌و صفاتی
مەوج مەدۆ ظوهوور نوور حەق تێدا — هەر رەگ مەشعەڵی مەویەرۆ پێدا
هەر ئیعظام عوضوێ ئێثبات ذکرەین — هەر عوضوم نەعەین رابطەی فکرەین
تەمامی بەدەن مەغزو رەگ‌و پۆس — لێشان بەرز بیەن زایەڵەی یا دۆس
وجوودم یەکسەر هاڵی جە غەیرەن — تەنیا عەکس یار تێدا نە سەیرەن
هەستی و نیستی وە بێ تۆفیرەن — نەیچی هەر طەرزێ یاهەر دڵگیرەن
لێدەر تا جەم بۆ پەشێوی هۆشم — نااڵەی حەزینت بەیۆ نەگۆشم
تەئثیرش چون سیم تاونۆمەوە — وە ئەصڵ مەطڵەب یاو نۆمەوە

له چاوی مەولەوی‌یەوە خوای گەورە پێویستی بە بەڵگەو دەستاوێز نیە و بەڵگە هێنانەوە بۆ ئەوەیە کە مرۆ شتێکی نادیاری بۆ دەرکەوێ. خوای مەزن بەدی هێنەری لەش‌و گیان و زەوی و ئاسمانەو ئەو خۆی شایلیتەی تیشکی بوونی دڵدارانە و چرای رووناکی جیهانەو هۆی دۆزینەوەی هەموو شتێکی نادیارە و هەرچی هەیە و نیە لەم جیهانەدا لە ژێر دەستی ئەودایە کە واتە هەموو ئەبێ هەر ریزەوی ئەو بین و ئەو بپەرستین وەکوو ئەڵێ:

ئاثار مووحیلە بۆ لای چشتی دوور ئیستدلال جیهەت مەجهوولە ضەروور
حەق بێژە کەی بوو مەجهوول ومەفقوود تعالیٰ عَنهُ، واجب الوجود
دەلیل بوو لە سەر بوونی کەون‌و کەون لە سەر ئەو دەلیل بَینَهُما بَون
عەقیدە جگێ‌و دەلیل جگێ‌یە دەلیلی فەقیر داریە پێ‌یە
گۆی مەکە لە کەس هەر بەم مەعنایە باوەڕت بۆ خودا خودئایە
یانێ وجوودی لذاتەی‌یە بووگەو هەس دەوی‌و موجیدی نی‌یە
مەقصوود و مەوجوود بە حەق هەر ئەوە بێ موعین تەنیای موطڵەق هەر ئەوە
بێ‌شەریك و مثل، بی شبهە و نەظیر بۆ موطیع بەشیر، بۆ عاصی نەذیر

له چاوی مەولەوی‌یەوە ئەم جیهانە بۆ مرۆ وەکوو کاروانسەرایە و یەکێکی تێ دێ و یەکێکی لێ دەرئەچێ و لە پاشا لە رۆژی پەسڵانداهەموو زیندوو ئەبنەوە و دیسان گیان ئەچێتە لەشیان و هەر بەو لەشە خاکی‌یەوە بۆ لی‌پرسینەوە ئامادە ئەبن وەکوو ئەڵێ:

ئەر ئەمووری یەوم یاد رُم تفصلُها، فَمنهاالمَعاد
موراد لە مەعاد رۆحانی یەیە بەڵ موراد مەعاد جسمانی‌یەیە
ئیجادی ئەجزای ئەصلی‌یەی ئەجسام دووبارە بَعدُ الإفنا والإعدام

وانەی خواناسی ئەبێ لە پەڕتووکی بەدی هێنان بخوێنەوە ولە شوێنەواری سروشت‌و جیهان ورد بنەوە و لە نیشانەکانی بیرکەنەوە و لەم هەموو نەخش‌و نیگارە کە لە سەر

دەرکی کۆشکی جیهان‌دا نووسراوە پەند وەرگرن، چونکە ئەم جیهانی خۆشی‌و ناخۆشی لە ژمار بەدەرن و هەمووی ئەمانە نیشانەکانی خوان، وەکوو ئەڵێ:

ئەر بڵێی لە لای هەرکەس حاڵیە ئـــــەم کـــائناتی ئـــیستقباڵیە
غـەیرە مـونتەهین خـارجـن لە عـەد **لا تَنتَهی فیالوجود للعد**
پەس هەرگا خالق جـەمیعی ئـەشیان عـــالم بـــێ‌پێیان بـەرلەوجـوودیان
لەم تـــــەحریری تـــۆ لازم تـــێتەوە صـــــووڕەتی عـــــلمی ئـــەبڕێتەوە

مەولەوی لە هۆنراوەکانی‌دا گەڵی زاراوی خواناسی بەکار هێناوە کە لە ناو ئەوانەدا ئەتوانین لەم زاراوانە ناو ببەین: باوش بە واتای رازو نهێنی، ئاوێنە بە واتای دڵی مـرۆی پارێزگار، بادە بە واتای ئەوین‌و یادی خوا، باران بە واتای پیت‌و پێزی خوایی، بازاڕ بە واتای تیشکی خوایی، بت بە واتای دڵدارو دڵخواز، بتخانە بە واتای نوێنگەی خوا، دەریا بە واتای بەخشش، پیر بە واتای یارو یاوەر، پیری مەیخانە بە واتای ڕێنماو ڕێبەر، پەیك بە واتای سرۆش و نوێنەری خوا، جام بە واتای دڵی خواناس، جامی مەی بە واتای دڵی شێخە کە پڕە لە بادەی زانیاری، خاچ بە واتای سروشت‌و جیهان، خەرقە بە واتای ئـەو جل‌و بەرگە درّاوەیە کە دەرویشەکان‌و ڕێڕەوەکان ئەیکەنە بەریان، هـەتاو بـە واتـای تیشکی خوایی، داو بە واتای جیهان، مەێگێر بە واتای خوای مەزن، ڕێڕەو بە واتای ئەو کەسەیە کە لەڕێی خواوە ئەڕّوا، نالّە بە واتای رازو نیاز، وە دەیان زاراوی خوانـاسی بەکار بردووە کە هەرکام پێویستی بە لێکوڵینەوەو توژینەوەو شی کردنەوە هەیە.

ئەمەش پارچە هەڵبەستێکی‌تری مەولەوی کە لەوەداگـەڵی زاراوی خـوانـاسی بـەکـار بردووە وەکوو ئەڵێ:

هەر ئەو دەورەن چەرخ تا ئاوەردو بـەرد دەس ئەو دەس نگین تـا خـاتەم ئـاوەرد
دا بـــەزم خـــەسرەو شـــیرین وە هـــەم دا جام داوە سەر جەم، جەم وە سەر جەم دا
شۆڕەت نامەی نام حاتەمش کەرد طـەی کەردوە کاسە کەل کاسەی کەللەی کـەی

ساقی گەرد ئارد یاران هامفەرد مەدام نە دەماخ ئاسیای چەپگەرد
صەدای ئاساوچی مەیۆ پەیاپەی ئاساو خاڵیەن نەوبەتەن سادەی
هەرکاتێ زانای چەرخێ وەر دەوە چون یاران دانەی ئێمەیچ هەڕدەوە
نە هەر سەردەشتێ کشتێ کریا بۆ وە جۆی چەمەی چەم ئاو نەدریا بۆ
نەیاوا بۆ خاس دانەش بەو ئاوە لایق نین بەردێش بەو ئاسیاوە
فیدات بوون ئامان ساهۆرکەر بابەی وە سەرکشتمدا پەی پەی جەو جۆی مەی
ئەر صەد کشتەکەم ئاخر کارشەن هەفتەکەی ئاخر نەو وەهارشەن
بەڵام بەڵ تەڵ کەشێوە کەرۆ نەی ئاخرەوە داناوێ وەرۆ
حەیفەن تۆ میراو سەرجۆی بادە بی وە هەرکەس وە قەدکەفاف دادە بی
من کشتم روو زەرد هامفەردانش بۆ دانەم رووسیای هام دەردانش بۆ

واتە: چەرخ هەر ئە چەرخەیەکە بە چەندین جۆر گۆڕا و چەند رۆزگار بە سەریا تێ پەڕی و نگینی پێغەمبەر دەست بە دەست لە ناو پێغەمبەرانا گەییە دەستی پێغەمبەری گەورەی ئیسلام کە دوایین پێغەمبەری خوایە و ئەم چەرخە بەزمی خەسرەوو شیرینی دابەیەکا و جامی دا بە سەر جەمدا و جەمیشی دابە سەر خەڵکا وبە جارێ هەموویانی تەفروتوونا کرد.ئەم چەرخە هەر ئەو چەرخەیەکە ناوبانگی ماتەمی پێچایەوە و کاسەی سەری کەی‌خەسرەوی کردە کاسە کەل. دەسا ئەی مەیگێرا ئەم چەرخە وەکوو ئاش ئەسووڕێتەوە و یاران و هاوەڵانی وەکوو دانە وێڵە هازی و تۆزی ئەوانی دایە لووتمانا، جا هەر ئەوەندەت زانی کە ئەو ئاشە دیسان سووڕایەوە و ئێمەشی کردە ئاش هاڕیمانی، ئەوەش ئەبێ بزانیت کە لە هەر دەشتو دەرێکا هەر کشتوکاڵێك کرابێ، ئەگەر بە جۆگەی بادەی ئەوینو خۆشەویستی ئاونەدرایێ، وە دانەکانی بەو ئاوەێنراو نەبوو بێ ئەوە بەکەڵکی ئەو نایێت کە بکرێت بەگەڕووی ئەو ئاشەدا. دەسا وەرە جۆگەی شەرابی هەڵکە با پەیتا پەیتا لە سەرکشتوکانی من دا بێ و لە تاوی خۆشەویستی تێراو بێ.

عەنبەر خاتوون لە فرمیسکە نەمرەکانی مەولەویدا

رئوف عثمان

یەکێك لە بابەتە ئەوازو دیارەکانی دنیای داهێنان بە درێژایی چاخە مێژوییەکان، هونراوەی شیوەنە، هونراوەی شیوەن، بریتیە لە دەربرینی خەم، ئازارو کسپەو سۆزو هەناسەی گەرمو گور هەلکێشان و فرمیسك رشتن بو ئەو مرۆڤە خوشەویستەیکە بە ناچاری دنیا جێی دێڵی و زوو دەکاتە بارگە و بنەی دونیایەکیتر، وە نەبێت هەڵرشتنی خەم و ئازارو کە سەری دڵ بە تەنها بەند بێت بە هەڵوەرینی گەڵای تەمەنی مرۆڤەوە، بەڵکم زۆر جار شیوەن بۆ شاری دەست بە سەر گیراوو، و وڵاتی وێرانە خاك و خەزانی پائیزو وەرزەگیان کە نشتەکانی سالاو ملەوکەژو ڕەگەزە جوداکانی گەردون دەگریت. لئینو لرۆمی شیوەن بۆ شاری بەسرە دەکات، سەلامی شاعیر بە دەم گفتو گووە (مەلە کاوە) لە دڵەگەورەکەیدا دەڵاوێنی لە ئەدەبی فیرعەونەکاندا بابەتی شیوەن ئیجگار بە بایەخ بوو ئەوثانی (ایزیس) شیوەن بو(اوزیریس) برای دەکات تەنانەت لاپەرەکانی ئەوراستیش پڕە لە فرمیسکی درشت بۆ (یوشیاو) جەنگاوەرەکانیان ئەمە جگە لە شیوەنەکانی (أرمیا)کە بۆ (ئورشەلیمی)کردوە، دوای کاول کردنی لە لایەن بابلێکانەوە، لە ئەدەبی یۆنانییشدا (یارخلوکس و سافۆ و سیمو ـ یندنس) بە شیوەنگێران بە ناوبانگی. داستانەکانی ئیلیازەو ئینازەو شانامەشی گەڵی شیوەنی سەر تەڵیان گرتۆتە ئامیزەوە ئەلیوتیشی بە ژانێکی بێ ئۆقرە وە وێرانە خاکی رەنگ پەڕیو دەنووسێتەوە.

شیوەنێ بو عەنبەر خاتوونی هاوسەری کردووە و چەمەرانەی بۆ گێڕاوەکە خەلکی رووبان هاتوە لەگەل هاوسەرەکانیشیاندا زۆر بدوێن دیارە ئا ئەمە خوی لە خویدا. ڕوو

بە ڕوو بوونە وەیەکی واقیعە بە چەکی پێروزی شیعر.

مەولەوی شەشی قەسیدەی شیوەنی پیشکەش عەنبەر خاتوونی هاوسەری کردووە کە بریتیە لە (٧٠) فەرد ئەمە جگە لە (٢) قەسیدەی‌تریشی لەکاتی نوسینەوەی ئەم بابەتەدا لای شاعیری هاوڕێم کاك محمەدی حەمە باقی ببینمەوە.

سەیرکردنێکە دوردی ڕەخنەگرانە لەو شەش قەسیدەیە ئەم چەند خاسیەتە هونەرییەی لە لاهینامەکایەوە.

١- خەمو پەژارەو فرمیسك و ژانەکانی مەولەوی نەك زادەی سۆزو عاتیفەن بە تەنیا، بەڵکوو زۆر جار خەمیکی هۆش ئامیزیشن واتە لەم قەسیدانەی مەر عەنبەر خاتووندا توخمەکانی کلاسیکی و ڕۆمانیە تیکەڵ دەبن و سفت‌ترینی پارچە ئاوریشمی خەیاڵ دەنەخشێنین سەیری ئەم بڵاچە هوشی ئامێزە کەن

عیرفانەکەت کۆن، فامت کۆشیەن ئای پەی جیلوەی دوس نیهایەت نیەن
ئاروبەك جیلووشی ...ڕووکار دا فەردا چێش ئەوبەك جیلوەش.دیاری دا
لالا بەڵ ئەو جیلوەی ڕۆونە بە نهانی نەوعە ظهوورێن زاناشیو وبحد دانی
چ ماتە مێوەن پات بیەن پێوە داناو مەخشوشی کێ دیەن پێوە
ئید جیلوە کەردەن ئەرشی وە تاقی ئید جیلوە کەردەن سوراحیو ساقی

لە ئەدەبی کوردیدا (مەولەوی تاوگۆزی) لووتکەیەکی گەردن کەشی بابەتی شیوەنە، ئاوڕدانەوەی ئەم شاعیرە بلیمەتەمان بەلای هونراوەی شیوەنەوە لەو چوارچێوە بەر فراوانەدا، بەندە بە کۆمەڵێ هۆی بابەتیو زانیەوە، کە دیار ترینیان باری مایکوڵۆژی و کۆمەڵایەتی ناحی ناخی مەولەویە، هێندەی من بزانم لایەنی پاکیو بیگەردی دەروونی مەولەویو توانەوەی لە بۆئەی ئایدیات سۆفیزم و لەکوتی ئیلاهیدا هاوشیکردنی لە ئەلقەی زیکرو هەڵرشتنی ملوانکە فرمیسك بە دەم سوزەوە وە لە شەوانی تەنیایدا و ترسی لەمیشەیی لە سزاو جیهانی ئەو دیودا.

دەوڕێکە گرنگیان دیوە لە تەقاندنەوەی کانیاوی شیوەنە شیعردا. ئەمە جگە لەو پەیوەندیە کۆمەلایەتە راستەقینە بەر فراوانەی کە مەولەوی بەستبووی لەگەل هاوڕێ دۆست و برادەرەکانیا بەگیانیەکانیا. نابێت لایەنی ئەمەك و وەفاو دلسۆزی راستکۆیانەی مەولەویش لەم بوارەدا پشت گوێ بخرێت. چونکە ئەمەیان بە هێزترین تەوەرەی ئەم بابەتەیە.

مەولەوی بە پان و پۆڕی دیوانەکەی (٢٩) قەسیدەی قەبارە جیاجیای شیوەنی هەیە کە سەر جەم فەردەکانی دەکاتە لای من گرنگی هەر شاعیرێ مێژوی ئەدەبدا هێنانە ئاری بابەتیکە کە شەقلی سەرامەدی و تاکمەندیتی پێوە دیار بێت و جێگای سەڵمینەوەی خەڵکی بێت.

وەك پیرەمێردی شاعیر دەڵێت (مەولەوی) لە روژگارێکدا وە نەبیت لە ئەدەبی بیگانەشدا لەم جۆرە بابەتە نەبوو بێت، ئەوەتانی جەریرو تەغرائی و بارودی و جەواهری شیوەن بۆ هاوسەرەکانیان دەنووسنەوە (هربرت آف شیر بوری) و (روبرت براونگ) یشی لە هەمان بواردا ئەسپیان ئاو داوە، خاڵۆی کۆماسی، یان حەماغای دەربەند فەقەرشی هونراوەیەکی ناوازەی خستوتە گوڵدانی شیعری کوردیەوە.

گوڵ کۆی تازەی لەیل گوڵ کۆی تازەی لەیل
ئارۆستی آما گوڵ کۆی تازەی لەیل

هۆنراوەکان چەند لیپاو لیپن لە خەم و گریان و هاوار و باوکەڕۆ، هێندەشی پڕن لە دەرختنی جوانی و بێگەردی و سۆزی دڵدارانەوە بەڕای من ئەم دیاردەیە جۆرە بابەتێك دێنیتە گۆڕێ، کە ئەویش (شیوەنە دلداریە) (المرتاة الغزلیة). چونکە هۆنراوەی دڵداری کاریگەر ڕێبێیەکی ویژدان و سوزە و لە ئەنجامی پەیوەندیە ئینسانیەکانی نێوان نیرۆهیدا دێتە گۆڕێ و ئەمەش پەیوەندیەکی غەریزی و کۆمەلایەتیە، شیوەنیشی بریتێیە لە کۆمەلێ هەستی تایبەتی پر لە خەم و قولپێ گریان کە ئەمیش هەر پەیوەندیە کۆمەلایەتێکان

دەیهێنته گۆڕی و هەر لەو ڕوانگەیەشەوە دەڕوانێته جیهانی ئەو پەیوەندیانە. کە واتە پەیوەندی ئەم دوولایەنەی (شیوەن و دڵداری) لەم قەسیدانەدا ئیجگار بەتێنن و تەنانەت لیکدیشاتوانەتەوە چونکە هەردووکیان ئاوێنەی یەك باری سایکولوژین کە ئەویش دڵەڕاوکێ و نائۆ قرەبیە کە واتە بویە کەمین جارمن ئەم زاراوەی (شیوەنە دڵداریە) بو ئەم قەسیدانەی مەڕ عنبەرخاتوون پێشنیاز دەکەم و هیوا دارم جێی خۆی بگرێت هەر بو نموونە سەیری ئەم غەزەلە کەن:

دیدە پەی ڕوخسار خورشید وارەکەت با دەماخ پەی بۆی عەنبەر بارەکەت
گۆشی پەی شنوێ ڕاز ڕێزەی شەکەر ڕێز یاگەردەن پەی بەند حەڵقەی زولف وێز

٢ـ لە سەر جەم شیوەنەکاندا ئەو هەست پێ ناکرێت کە شاعیر داوایان سواڵی هەستو سوزو بەزەیی بکات لە خۆینەر، بەڵکوو خودی خۆی دەبێتە کانیێ یەکی ئەمێوی هەستو سۆز و خەم و پەژارەی هێدی هێدیی خۆینەر دەخاتە جێی خۆیو بە هەر دووکیان کۆتەڵ دەگێرن و لە زمانی ئەوەکانی پێش خویانەوە. وا دەگێرنەوەکە، عەنبەر خاتوون ئەفغانی یەکێك بوە لە ئافرەتە هەرە شۆخ و سەرتەڵەکانی ناوچەی تاوگۆزیو شەعیران و نەو ڕوڵی جگە لە مەشیان مەولەوی دوای مردنی عەنبەر خاتوون دڵی نەهاتۆوە چەند شەوو ڕۆژێك بە ئامانو زەمان گوڵ کۆ کەی جێی بهێڵی و دوا ساتێش لە سەر داوای پیاوانی سەرشاتەکەگەڕاوەتەوە، سەیردەشەن کەسی بە دەردی ئەو نەبێت، هێند تەپاوتلی کردووە بە سەرگۆڕەکەیدا، کەل و پەل تۆزاوی لێو بە بار، ڕەنگ پەریو، چاو بە فرمێسك، هەر بۆیە هۆنراوەکانیشی ئاوهاسپاڵی خەمێکی ئەزەلیان پۆشیوە.

٣ـ گەڵی و وردەکاریو وێنەو دیمەنی ئەو تۆی بو نەخشاندووین لە چوارچێوەی ئیشعارەو تشبیەگەلێکدا کە بۆ یەکەمین جارە ئەدەبی کوردی شتی وا بە خۆوە دەبینێ:

بنیشی نەگێجاو دەریای بێ پەیدا نەگۆشەی حوجرەی سەفینەی مەی دا
ڕووت ڕووت ئەو جیلوەی ستارەکەرڕاس با خوداوە اخلاص ناخودا مەناس
تا باد مراد نە پێوارەوە کەی بدۆت ناخو ئەوکەنارەوە

٥ـ زۆربەی وێنەو نەخشەی سەد تەرزەی تابڵو هونەریو بیرۆکە شیعریەکانی هیند تێژو تەسەل درێژن زۆر کەرەت فەردێك، یان دوان دەرقەتیان نایەن و ناچاریەك دەگرن و بە هەر هەموویان داهێنانەکانی لە زەمینەی نەمریدا شەتل دەکەن.

٦ـ ئازووقەو زادەو کەرەسەی خاوی زۆربەی هەرە زۆری قەسیدەکانی بە تایبەت (شیوەننامە) تۆخمەکانی سووشتن، بەلام لە دوخیکی بزێوو نەوەستاودا. وەك لە هۆنراوەکاندا دەرکەوتووە عەنبەرخاتوون لە بەهاردا سەری ناوە تەوەوت گەڵای تەمەنی هەڵوریوە، هەر بۆیە ئەو بەهارە بە هەشێنەی کوردستانی لە بەر چاو ڕەشی هەلگەڕاوە و لە شێوەیەکدا ببیزرێت.

کە چی هەر هەمان شاعیر لە قەسیدە بەهاریەکانی تریدا جاریکی تر ئەمان خاتەوە سەر کۆلکەڵەی جوان ناسیو ئەوینی بێگەردی بەهار پەرستنی کوردستان، دیارە شەتەك دانی هەستو هۆشی خوینەر بە تاڵی ئەفسووناوی ئەو وزەی شاعیریەتە خۆی لە خوێدا جۆریکە لە بلیمەتی شاعیر چونکە ئەو ووزیە وەك تێشکی وایە لە ناو مەوشوورێکداکە بەدەیان ڕەنگو تیشکی نوێوە دەبرسکیتەوە جڵەوی خێرایی شەپولەکانو وزەو جووڵە تەنانەت ڕەنگەکانیشی بە نووکی خامەی شاعیرەوە بەندن و هەر لەو نیشەوە کۆنترووڵ دەکرین.

٧ـ بەستنەوەی دوا تاڵەکانی خەیاڵە مەودا فراوانەکەی بە ڕێبازی ئەشعەریەت و سۆفیزمەوە، واتە بەستنەوەی هەڵس وکەوتو تەنانەت ئاواتە ئەرخەوانیەکانی مرۆڤیش بە چارەنوسێك ڕەنگ بۆ ڕێژراوەوە، کە ئەویش بنەماڵەکەی دەستەلاتێکی لاهوتی لە ڕادە بەدەرە، نابێت ئەوشی لە یاد بکرێت کە ئەم بابەتە فەلسەفە ئامێزە وتەڕوو پاراویی و هەستو سۆزە ناسکەکەی کزر نەکردوتەوە بنوارن:

مەعدوم چون قەزا ئامە جەناکاو دانا چون نادانو زۆوە گەرداو

یان دەڵێت:

چون مەزاق تاڵەن جەگەردین لاوە بوو شیرینیی یەك دوونە وواە

یەکێ یەکجاری تاونۆمەوە ئەویەك لاو نۆم یاو نۆمەوە

مەبەست لە (یاونۆمەوە) ئیشارەتە بۆ (و نفخ فی الصور فأذاهم)

٨ـ گوێ پێدانێکی فرە بە موسیقا و ئیقاعاتی ناوەوەی فەردەکانی و ساچاندنی هەست و سۆزو خورپەکانی دڵی لەگەڵ وشەو پیت و قافیە خەمناکو ئیجابەخستەکاندا. چونکە سەر جەم کێشی هەر هەموو بابەتە شیعریەکانی هەر دەبرگەیین. بنوارن

بـڵێسەی کـووڕەی هـیجران بـاڵات گەرمیی مەحروومی تۆزەکەی پاڵات
شـەڕارەی گـریەی نـار مـەهجووری کەردەن وە غوبار کۆگای سـەبووری
بـنیشنە گـێجاو دەریـای بـی پـەیدا نەگۆشەی حوجرەی سـەفینەی مـەیدا

دیارە نموونە زۆرن و دەرفەتی شیکردنەوە و وورەدەکاریشم

٩ـ ئاوڕدانەوەیەکی ئاسکانە بەلای ڕوو داوە هێژوویە تراژیدیەکانە بەستنەوەشیان بـە بارە سایۆلۆژی وسۆز، تایبەتێکانی مەولەویەوە، هەر بو نموونە:

شورای عاشوورا دیسان بـەزمش بـەست (موحەرەم) ئاما (مەحرەم)شی نە دەست
ئـەو خـەریك نـە چـۆڵ شـارعە دەمـدا مـن نـە (کـەربەلای سـارای مـاتەم دا

یـان:

ڕۆ (حسەین) ئـاسا فـەرداکـەڕۆ بـو داخوم سەر جەکو لاشەم جەکۆ بۆ

یان:

گوزەگەی جیلوەی لەیل بێحەد بەو تەرز زایەلەی مەجنوون جەعەد ڕەد بەو تـەرز

تیبینی: لە بەر لە نەبوونی کات بابەتەکەم ئاوەهاکورت کردەوە چونکە دەبرو لەگەڵ هەر خاڵێکداکۆمەڵی نموونە و شیکردنەوەو بەراوردم بکردایە هەر بۆیە داوای لێ بوردنتان لی دەکەم.

سەرچاوەکان

١ـ دیوانی مەولەوی ـ عبدالکریم المدرسی

٢ـ الرشاء ـ لجنة من الأدباء ـ دارالمعارف ـ شعر

٣ـ دراسات فی الادب المقارن و المذاهب الادبیة ـ الدکتور صفاء الخلوص

٤ـ المرشاة الغزلیة ـ الدکتور عناد غزوات

٥ـ دیوانی سەلام ـ ئەی مل کووە

٦ـ دیوانی مەولەوی ـ کە بە خەتی مەولەوی پیشکەش بە ماموستا (...)ی کراوە و لای برای شاعیر کاک موحەمەدی حەمە باقیە

٧ـ بحثان فی الادب الکردی ـ رؤوف عثمان

٨ـ چاوپیکەوتن تایبەتی لەگەل سید عبدالرحمن سید محمود ئامینەی شیخ صدیقی شیخ عارفی نیرگسە جارێدا.

١٩٩٢/٨/٨

زندگینامه مولوی

عمر فاروقی

سپاس بو خوای گەورە و میری مەزن کە شاری سەقزی سەر بەرز واتە شاری صادق محمد سقزی و ابو المواهب کردی و شیخانی بست و ملک‌الکلام و قاضی کوثر و ضیائی و دەیان شاعیر و ئەدیبی گەورە وە شاری گلکوی هاوری و رفیقی مەولەوی واتە حاجی شیخ مصطفی جوانروی‌ی قدس‌سرە بوەتە جیگای پیك هاتنی کونگرەی مەولەوی و لەم هەل‌و مەرجەدا زانایان ولی‌کولەران لە سەر شیعر و بەسەرهاتی مەولەوی و بابەتە جوربەجورەکانی ژیانی ئەو عارفە مەزنەی کوردگوت و بیژ دەکەن.

هەر ئیستا ئەوانە چاوی حەقیقەت بینیان هەیە دەبینن کە روحی بەرزی مەولەوی پاش تەوافی گلکوی مەولا و مورشیدی خوی واتە حەزرەتی شیخ حەسەنی مەولاناوا و دیداری هاو خەلیفە و دوستی خوی واتە حاجی شیخ مصطفی نقشبندی، لەم کورەدا حازرە و نازری ئیمەیە.

وە نەبی مەولەوی یەکەم عارف و ئاخرین شاعیری عارفی کورد بوبیت. ئەمە مەبەستیکە کە دەبی ئازیزانی غەیرەکوردی ئیمە واتە نەتەوەکانی ئیران بزانن. چونکا ئیمە بەر لە مەولەوی و دەیان سال و سەدان سال بەر لەو سورە بەردیمان بوە کە ئیوە پی دەلین سهروردی و شیخ اشراق. وە هەر وا ئیمە شیخ ئەحمەدی جەزیریمان بوە کە شانی لە شانی مەلای رومی داوە و بە مەلای جەزیری ناو بانگی دەرکردووە ئەمجار ئەحمەدی خانی و حاجی قادری کویە و مەلا مارفی نەودیهی و مەلا عەبدولای بی‌توشیمان بوە کە شوینەواری بەرزیان بونەتە ئەستیرەی پرشنگ‌دار و پر ورشە ورشی هەتا هەتائی لە

دونیای عیلم و ئەدەب و زانستی ئیسلامی و کومەلایەتیدا. هەر لەو دەمەی کە جم و جولی عیرفانی و ئەدەبی کەوتە کوردستان و ماموستای پایەبەرزی ئەدەب و عیرفان واتە حەزرەتی مەولانا خالید حەرەکەتی خوی دەست پیکرد و تەشریفی موبارەکی لە سولەیمانی بەرەو دیهلی لە هیندوستان موهاجیرەتی کرد حەزرەتی شیخ مارفی نەودیهی دەیان بەرگ کتیبی لە عیلم و عیرفان و ئەدەبدا دانا بوو بو یەکەم جار خود ئاموزی کوردی و عەرەبی بە ناوی (ئەحمەدی) دانا و لە نەسلی ئەو شیخ وەهورشید و خواناسی گەورە وەکو حاجی کاك ئەحمەدی سولەیمانی ئیمامی گەورەی عیرفان قدس‌سره‌العزیز هاتە دونیاکە مەولەوی و باقی ئەوانەی لەگەل ئەو بوون لە بەرانبەر عیلم و کەمالات و عیرفانی حاجی کاك ئەحمەددا وەکو میشولە وا بوون لە بەرانبەری قوللەی قافا.

بەلام هەر چون بی مەولەویش روباریکە لەو بەحرانە. ئەویش روباریکە، کە لە سەر ریگای خویدا هەتا هەتایە ئاودیری چاوو دلی خوانەسان و ئەوین‌داران و ئوگرانی عیرفان و ئەدەب دەکات.

کاتی ناوی مەعدوم یا مەولەوی دەبەین ناتوانین خومان لەو مەیدان و گورە پانەی لادەین کە ئاواها ئینسانیکی پەروەردەکرد. ناتوانین چاو لەو هەوا و هەرد و خورە تاو و بەفراوە بقونجینین کە ئاواها گولالەیکی خولقاندوە و بەدی هاوردوە دیارە خالیقی هەموان خودایە و هەمومان ئینسانین و هەر لە ئەزەلەوە خودای گەورە هەمومانی وەکو یەك خولقاندووە، بەلام زۆر مرۆڤ هەن ئەدەن رۆح و گیانی خویان پەروەردەکەن و پلەی عیلم و زانستیان بەرنە سەر و خویان زیاتر بە خودا نزیك کەنەوە و بە داخەوە هینی یەکجار فراوان و زوریش هەن کە هەمو ئامانجی ژیانیان بوتە ئەوەی کە نانیك و جیگای خەویك پەیداکەن و چاوە نواری گەیشتنی فریشتەی مەرگ بن و بو ئەم چەشنە ژیانەش زور شتی نالەبار قەبول ئەکەن.

جا ئەوەی دەیەویت خوی بگەینیتە کەشفی نهینیەکانی ژیان و هەست و ئیحساسی خوی پەروەردەکات نیازی بە ئوستاد هەیە و ئەم ئوستادە کە ریازەتی کیشاوە و خوی

گەیاندوەتە سەر لوتکەی کەژو چیای کەمال دەبێتە مورشید و موڕادی ئەو تالبە، کە ناوی موریدە. ئەمەیش ڕێگاییکە پڕ لە هەوراز و هەلدێر و بەلەدیکی دەوی تاکوڕیبواری ڕێگای سەوزی عیرفان ڕی نوین بکات و لەو پرد و کەل و بوار و تەنگە بەڕیە بی‌پەرینیتەوە و بیباتە ئەو مەکانەی کە هیلانەی شاباز و هوما و سیمورغ و بازەو ئەمجار لەوێدا بە ئاوینەی ئیدراکی بیرو دل و گیان لە ناخی کائینات بروانیت و بو خوی وەکو تەیرێکی بال سوک و ئاسودە لە تەنگ و چەلەمەی ژیان و ناکوکیەکانی جیهانی ماددی ڕزگار بکات و بگاتە قوناخی پیروزی فەنافی‌الله.

ئەلبەت بو پەروەردە بوون لە ئاوا هامەیدانێکدا مەولەوی بو خوی ئامادەگی بو چوونکا ئەو لە بنەماڵەی زانیاران و ساداتی مەزنی کوردستان بو و خانەوادەی ئەو دەیان سال خزمەتی عیلم و عیرفانی کرد بو.

مەولەوی لە نەسلی پیر خدری شاهویە لە نەسلی سید محمدی زاهید و لە ئەولادانی عالم و زانا و بلیمەتی مەزنی کورد واتە ملا ابوبکر مصنفە و بەگوێرەی شەجەرەنامەی باوەر پی کراو سەیدیکی حوسەینی واتە لە نەسلی حەزرەتی حوسەین بوە کە سەلامی خوای لەسەر بی.

باوکی ناوی مەلا سەعید نەوەی مەلا یوسف جان بوە و خوی لە سالی ١٢٢١ی کۆچیی مانگی لەگوندی سەرشانەی ناوچەی تاوەگوزی هەلەبجەی شەهید هاتوەتە دونیا و لە خزمەت باوکیا خەریکی خویندن بوە.

سید عبدالرحیم لە حوجرەی فەقیکاندا لەگەل شیعر و ئەدەبی کوردیدا ئاشنا بوە و بە تایبەت لەوکاتەدا شیعرەکانی شیخ حەسەنی مەولاناوا زانا و عالمی گەورەی عەهدی ئەفشاریە و زەندیە کە دەست نوس کرا بوون و حوجرە بە حوجرە دەگەران کاری تی کردوە و درگای شیعری عیرفانی بو ئاوەلەکرد ئەمجار وەکو ئەزانین حەزرەتی مەولانا لە سولەیمانی بەرەو ئیران هات و چوە سەر مەزاری حەزرەتی بایەزیدی بەسطامی و حەزرەتی ئیمام ڕەزا لە خوراسان و لە ڕێگای ئەفغانستانۆ چوە دیهلی و لە خزمەتی

حەزرەتی شاه عبداله دیهلەوی قدس‌سره خرقەی مورشیدی تەریقەتی نەقشبەندی وەرگرت و پاش ئەوە گەرایەوە بو کوردستان و خانەقای تەریقەتی خوی دانا و دەیان خواناس و عالم و ئەدیبی کورد وەکو پەروانە لە دەوری شەمعی وجودی موبارەکی کو بونەوە.

حەزرەتی مەولانا لەگەل ئەوەی کە شیخ و مورشیدی بەحەق بو، بە شاعیریکی هەرە بەرز و لی زان دەناسراکە بە زمانەکانی فارسی وکوردی و عەرەبی قەسائید و غەزەلليات و هەلبەستی گوناگونی داناوە.

سەرنجیکی هونراوەی مەولانا بە زوانی فارسی بو بارەگای حەزرەتی ئیمام رەزا لە مەشهەد پیمان دەسەلمینیت کە ئەو زاتە تا چ رادە بە سەر شیعر و ئەدەبی فارسیدا زال بوە. هەر وا موناجاتی حەزرەتی مەولانا بە زوانی کوردی کە ئیستاش زیکری دەرویشان و سرودی خواناسانە بو لی زانی ئەو لە شیعری کوردیدا کیفایەت دەکات. جاکاتی مورشید و مەولای وەکو خالید ئاوا شیعر و ئەدەب بکاتە ئامراز وکەرەسەی بەکەلك و بە سود و قازانج بو نزیك بونەوە بە خوا و بو تەوسیفی زاتی ئیلاهی و مەدحی پیغەمبەری خوشەویسی خودا و بەیانی دەردی هیجرانی روح لە قالبی لەشی خاکیدا دیارە موریدەکانی ئەو موراەدیش دەبی لەکاری ئەو دەرس وەرگرن.

یەکی لە موریدەکانی مەولانا کە ئیجازەی ئیرشاد و خەلافەتی دراوەتی و لە کوردستان‌دا خانەقای داناوە حەزرەتی شیخ عوسمانی سیراجەدین (قدس‌سره) بوە. شیخ عوسمان پاش ریازەت کیشان و وەرگرتنی ئیزنی ئیرشاد لە بیارە و تەویلە خانەقای دانا و هەمو ئوگرانی عیلم و عیرفان لە سەرانسەری جیهانی ئیسلامی لە دەوری ئەو زاتە موبارەکە کو بونەوە. بو وینە لە سوریە، تورکیە، ئەفغانستان، پاکستان، ئەلجەزایر، عەرەبستان، یەمەن و زور شوینی‌تر و ئەوین دارانی عیلم و عیرفان لە خانەقای بیارە و تەویلەدا دەستیان دایە فیر بوونی عیلم وکەمالات حەزرەتی شیخ عوسمانیش بو خوی شاعیر و ئەدیبیکی گەورە بو کە ئەمروکە شیعری کوردی و فارسی فراوانی لە دوا بە جی

ماوه. جا سید عبدالرحیم که مەندکێشی ئەم زاتە بو و لە ماوەییکی کەمدا بو بە پەپولە و لە دەوری جەمالی حەزرەتی شیخ دانیشت ئەمرو کە سەرنجیکی دیوانی ئەو پیشان ئەدات کە بە سوزترین شیعرەکانی بو شیخ عوسمان داناوە بو وینە ئەم هەلبەستە:

رەفیق مەحرەم عیجز و سروورم — حەکیمەکەی ئیش زام ناسورم
ئاو یارەکەی سەوزەی ئارەزوم — دانا بە گردین راز کونە و نوم
دەماخ و نەشئەی سەربەرزان کەیل — مورشید میراو، سەرجوی بادەی لەیل
ئەنیس مەجلیس عەیش و نیشاتم — دەسگیر راگەی هات و نەهاتم
جلە و کیش زەوق ئاهووی رەویلم — رەزم ئارای مەجلیس کەمەن وەپیلم
وە مەرگت یە ند غەم ج لام بیەن جەم — لاو هوون گرتەن پای شەرم مەحکەم
زنجیر مەینەت پای گوریز بەستەن — مارەکەی دوریت ریشەی دل گەستن
سامان سام کەردەن دەردەکەی فیراق — بوی تالی دووریم مەیو نەمەزاق
جەو ساوە ئازیر لیم نادیارەن — سەیر کائینات نەدیدەم خارەن
ئاموشوی یا نەم، کەروەن دەیانە — یەکسانەن ج لام، قەوم و بیگانە
ئیلتجام بە تون، جای هانامانی — نە بە هیجران رەنو مامانی
یەکجار تەن خەستەی زاروەنجوریم — دل ریزە ریزەی کارد مەهجوریم
گرمەی کووەی دەردکوی تاقەتتاوان — بوی سفتەی جەرگم وەگەردون یاوان
هەر رو جەیحونی مەریز و نەچەم — سارای دل بیەن وە هوناووچەم
هەر ساتی دەردی سزامە رو پیم — یەك نان زیندەگیم حەرام بیەن لیم
دەخیل تاهالا، تەن نەویەن وەگەرد — سفتەش نەبەردەن وە نالەکەی دەرد
رجاکەر (احمد) لوطفش بو چەنیم — خەجەلەتی بەرز (کریم) نەیو پیم
وەرنا ها مردم، توبای سلامەت — با هەر بمانو تا روی قیامەت

لە مەکتەبی بیارە و تەویلەدا نەك هەر مەولەوی بەلکو ناری و مەحوی و حەریق و

شاهو ده‌یان شاعیری گه‌وره وه‌کو بولبول ده‌یان خویند.

سید عبدالرحیم له شیعردا نازناوی مه‌عدوم بوه به‌لام کاتی موریده‌کانی شیخ له ئه‌فغانستانۆ هاتوون بو ته‌ویله یه‌کی له‌وان کچی خوی به ناوی عه‌نبه‌ر خاتون له مه‌عدوم ماره ده‌کات ئیتر چوونکا له ئه‌فغانستان و بلوچستان به مه‌لا ئه‌لین مه‌وله‌وی عه‌نبه‌ر خاتونیش هه‌ر به ناوی مه‌وله‌وی بانگی لی ده‌کات ئیتر مه‌وله‌وی ئه‌م ناز ناوه‌ی پی خوش ده‌بی و به‌وه ناو بانگ ده‌ر ده‌کات. مه‌وله‌وی له گه‌ل ئه‌وه پیاوی عیرفان و عیلم و ئه‌ده‌ب بوه. پیاوی مال و خاو و خیزانیش بوه و عه‌نبه‌ر خاتونی زور خوش ویستوه به چه‌شنی که‌پاش مردنی ئه‌و دلته‌زین‌ترین شیعری خوی به ناوی عاشورا بو هه‌لبه‌ستووه و لاواندویته‌وه. له‌م روژانه‌داکه شورشی ئیسلامی ئه‌فغانستان سه‌رکه‌وتوه پیم وایه یادی عه‌نبه‌ر خاتوون ده‌کریته پردی دوستی و برایه‌تی دوگه‌لی کورد و ئه‌فغان.

واته ئه‌حمه‌د به‌گی کوماسی بو خیزانی یه‌کجار به سوزتره‌که مه‌زمون و سه‌ره‌تای به‌م چه‌شنه‌یه:

گلکوی تازه له‌یل .. گلکوی تازه له‌یل ئارویشم وه سه‌یر گلکوی تازه‌ی له‌یل
نه‌پایه‌ی مه‌زار ئه‌و له‌یل پر مه‌یل نه دیده‌م وار ئه‌سرینان چوون سه‌یل
شیم وه سه‌ر نیش وه دله‌ی پر جوش سه‌نگی مه‌زارش گرتم نه ئاغوش

والخ ... که ئه‌م شین گێڕیه پیم وایه چهل و چوار به‌یته...

دیاره مه‌وله‌وی و خالوی کوماسی هاو چه‌رخ بوون و پیکه‌وه شیعریان داناوه و به هه‌لبه‌ست نامه‌یان بو یه‌ك ناردوه و هه‌لبه‌سته‌کانی ئه‌حمه‌د به‌گ زوری کار کردوه‌ته سه‌ر مه‌وله‌وی هه‌روا شیعری بیسارانی و سه‌یدی له مه‌وله‌ویداکه‌ریگه‌ر بوون و نامه‌و پەیامی شیخانی بیاره‌یش بو مه‌وله‌وی که زیاتر به چه‌شنی هونراوه بوون هه‌ستی ئه‌ویان بزواندوه.

عه‌لاقه و عیشقی مه‌وله‌وی به مورشید و موړادی خوی واته شیخی سیراج‌الدین پاش وه‌فاتی ئه‌و زاته بو شیخه‌کانی جیگاداری ئه‌و هه‌ر وا به تین و ئاگراوی بوه، بو وینه پاش

فەوتی ئەو، حەزرەتی شیخ بەهائەدین بوەتە قوتبی تەریقەت و لەو کاتەدا یەکی لە کورەکانی مەولەوی فەوتی کرد و شیخ بەهائەدین تەشریفی چو بو پرسە و سەرەخوشی ئەلین مەولەوی چوە پیشواز و بانگی کرد کە ئەی کاش هەر روژ کوریکی بمردایت تا شیخ بو پرسە بهاتایت. بەراستی ئەمە دەی سەلمینیت کە مەولەوی پیاویکی بە تەواو مانا روحانی و لە خوا ترس بوە، ئەمجار لە شیعرەکانیاکە ژیانی ئەو تا زەمانی حەزرەتی شیخی ضیاءالدین دریژەی بوە زور جار مەدحی باقی جیگا دارەکانی سیراج‌الدین کردوە.

بە پیك هاتنی ئەم کونگرە لە سەقزدا ئەوەیشمان وە یاد دیتەوەکە مەولەوی بە بونەی وجودی مەرحومی حاجی شیخ مصطفی نقشبندی و شیخ حەسەنی مەولاناوا دلی لای سەقز بوە بە تایبەت وەکودەزانین مەولەوی هەشتا سال پاش وەفاتی شیخ حەسەن لە دایك بوە چون وەفاتی شیخ حەسەن لە ١١٣٦ کوچی مانگی و لە دایك بوونی مەولەوی ١٢٢١ بوەکە وا بی یەکیان نەدیوە بەلام لە جیهانی روحانیت‌دا حەیات و مەمات نیە هەر بویەکاتی دەبینن مەولەوی شیعری بو شیخ حەسەن داناوە و لەگەلی بە زبانی شیعر دواوە.

سالانی زو هوزی جاف لە سنوری ئیران و عیراقداکە ئەوکاتە ولاتی عوسمانی بو هات و چویان دەکرد و لە بەهار تاکو پائیز ئاژەل و مەر و پاتالی خویان دە هاورد بو کویستانەکانی چل چەمە و سەر شیوو خور خورەی سەقز جا، کچی مەولەوی یا زەرِ کچی ئەو ژنی یەکی لە بەگزادەکانی جاف بوەکە بنەمالەی ئەو بو هاوینە هەوار هاتونەتە خورخورە، مەولەوی شیعریکی داناوە بەم بونەو و بو شیخ حەسەن و ئامانەتی خوشەویستەکەی داوەتە دەستی ئەو زاتەگەورە.

بولبول گولشەن بی نام و نەنگی — تەزەر و سەرسەر و باغچەی بی‌رەنگی
نوختەی ئینتهای دا ئیرە تەمام — نەی دەس نەی چی تووتی دیاری جام
یانەی دل وە فەیز رای مەولانا وا — تەواو تەرلان، لان مەولاناوا
پایەت بولەند بو، سایەت فراوان — پەی پەی کەردەی دیدەم دیدە سیاوان

ئەم هەلبەستەی مەولەوی بریتیە لە ١٢ بەیت کە لیك دانەوەیان بو من بری موشکیلە و هەورامی زانی باشی ئەویت بەلام مەبەستی من لیرەدا پیوەندی دانی مەولەوی بە ناوچەی سەقزۆیە و حەقیشم هەیە ئەم پرسیارە بکەم کە ئیمە وەکو نزیکترین کەس بە مولاناوا تا ئیستا بو ناسینی شیخ حەسەن و نەشری بەرهەمەکانی چیمان کردوە؟ ئیمە هیچ ... تایفەی خوی کە ئەمرو کە سەدان مال دەبن و هەمویان بەو زاتەوە خر و شانازی دەکەن چیان کردوە؟ ئایا هەست بە مەسئولیەت ئەکەن؟

سید عبدالرحیم تاوەگوزی وە نەبیت هەر سوفی و شاعیر بو بیت بەلکو عالمیکی بە تەواو مەعنا بوە. ئەلین جاریکیان لە شاری سنە لەگەل چەند مەلای گەورە بوە و لە سەر مەسئەلەیکی عیلمی کەلام باس دەکەن. کاتی مەولەوی نەزەری خوی دەر بریوە یەکی لەو مەلایانە لی تورە بوە و وتویەتی ... توکارت بەمانە نەبی برو هەر ئامان لە رزانەی خووت بلی ... واتە تانەی لیی داوە کە تو شاعیریت و شیعری خوت بلی ... مەولەوی پاشان لە ماوەی سی روژدا عقیدەی خوی دائەنی و بەرگیکی دەنیری بو ئەو مەلا... کە چی ماموستاکاتی سەرنجی عەقیدەی مەولەوی داوە هیچی لی نەزانیوە و ماق و مرمابوو پاشان لای مەلاکانی تر لە عەقیدە کە تی ئەگات و نامەی لی بوردن لە مەولەوی دەنوسیت.

مەولەوی لە هەلبەستی خویدا لەو پەری ناسك خەیالیدا تابلوی جوان و رازاوەی خولقاندوە بە چەشنی کە بیستنی ئەو لەونە هەلبەستانە سەرنجی هەر ئینسانیك بو لای خوی رادەکیشیت وەکو:

هەرچی مەوینون، شیوەی توش پیشەن دل وە هەنیتەی حەسرەتداکیشەن
هەر ماهی نەو بو حالم پەشیوەن هیلالەش شیوەی ئەبروی توی پیوەن

بەلام لەگەل ئەوەیشدا وا دیارە بە سەر شیعر و ئەدەبی فارسیشدا زال بوە و بە تایبەت هونراوەکانی حافزی شیرازی زورکاریان لی کردوەو زور جاریش ویستویەتی لاسای حافز بکاتەوە و لە تەعبیراتی شیعری نەو شاعیرە مەزنەی ئیرانی کەلك وەرگریت بو وینە

سەرنج بدەینە ئەم چوار بەیتەی حافز کە لە چوار غەزەلی جیا جیان.

١- بـــی خـیالش مـباد مـنظر چشـم زانکـه ایـن گـوشها جـای خـلوت اوست
٢- رواق مـنظر چشـم مـن آشـیانه تست کرم نما فـرودآ کـه خـانه خـانه تـوست
٣- مـردم دیـدهٔ مـا بـرخت نـاظر نـیست دل ســرگشتهٔ مــا غـیر تـرا ذاکـر نـیست
۴- شاەنشینی چشم من تکیەگە خیال تـوست جای دعاست، شاه من، بی تو مباد جای تو

ئیستا بە سەرنج دانی ئەو بەیتانە دەبینین تەعبیری مەولەوی کە بە بروای شیعرناسان لە هەستیکی یەکجار ناسك و خەیالاوی سەرچاوەی گرتوە.

بالاخانەی چەم دل دیوانـی تـوون بـانه نـاو وەخـاك، ئـاستانی تـوون
تکەش عاجز کەر و خەیالت تیشدا ئــازیز بـو جـاری پـا بـینه پـیشدا

لیرەدا شیعر زانان و شیعرناسان دەزانن کە مەولەوی بە تـەواوی، لە ژیـر دەسـەلاتی هەستی ناسکی حافزی مەزندا بوە چوون سەرنجی شاەنشین چشم من تکیەگـە خـیال توست و بالاخانەی چەم دل دیوانی تووں ئەمە دەسەلمینیت ... ئەو جار هیچ کـەسیش ناتوانیت بلییت نەخەیروا نیە و مەولەوی کاری بە حافز نەداوە چوونکا لە دیوانی ئەودا بە ئاشکرا ناوی حافز و شیعرە بەرزەکانی براوە و مەولەوی ئەوی بە شیخ و موراد و پیاوی دینی زانیوە. جگە لە حافز جیگا و شوینی هەلبەستەکانی سەعدی و جامی و نیزامیش لە دیوانی مەعدومدا بە ئاشکرای ی دیارن. ئیستە لەکوکردنەوەی ئەم وتارە و ئەم باسەدا ئەتوانین بەم چەشنە بگەین بە ئاکام لە سید عبدالرحیمی تاوەگوزی .

١- زانایکی بلیمەت بوە لە علووم و زانستی ئیسلامیدا.

٢- ماموستایك بوە لە زانستی کەلام و لوغەت و فەننی عەروزو بەدیع و قافیەدا.

٣- سوفی و عارفیك بوە کە حەوت شاری عیشقگەراوە و خوی گەیاندوەتە لوتکەی کەژی قاف بودیتنی سیمورغ و لە ئاکاما بە باغی رازاوەی فنا فی الله گەیشتوە و هەمو ژیان و بەرهەمەکانی ژیانی فیدای ریگای عیرفان و خودا ناسین کردوە.

۴- شاعیریکی ناسك خەیال و هەستیاریکی دل سوتاو بـوەکـە شـیعر و هـەلبەستی

کردوه‌ته ئاوپرشکینی دلی پر له‌کولی خوی و هیچ کات شیعری نه‌فروشتووه و بو پاره و نان و میلاك تاریفی که‌سی نه‌داوه و به بالای کار به‌ده‌ستان و ده‌سه‌لات داران و زور داراندا هه‌لی نه‌وته‌و که‌رامه‌تی خوی له لای هیچ حاکم و ده‌سه‌لات‌داریك بو پاره و نانیك نه‌هیناوه‌ته خوار و دونیای عیرفان و عیشقی بی‌سنور به خودای گه‌وره ئه‌وی له ژیانی دونیائی و سه‌راوه‌کانی دور کردوه‌ته‌وه.

۵ـ ماموستا و شاعیریکی وه‌فادار به مه‌کته‌ب و دین و نیژادی خوی بوه و ئه‌مانه‌ی کردوه‌ته ئامیته‌یه‌ك و به‌کوردی ژیاوه و به‌کوردی مردوه و دیاره هه‌ر به‌ کوردیش ولامی قه‌بری داوه‌ته‌وه... بویه خوشه‌ویستی گه‌لیه‌تی و بو هه‌تا هه‌تایه ریزی لی ده‌گرن و به خویندنی فاتیحه و په‌ره‌پی‌دان به شیعر و هه‌لبه‌ست و مه‌کته‌بی ئینسان سازی ئه‌و زاته به مه‌کانی ریز و ئیحترام‌دا ده‌نین. ئیتر باسی خووم به‌گیرانه‌وه‌ی کورته مه‌به‌ستیك بو په‌ی بردن به مقامی به‌رزی ئیسنانیه‌تی ئه‌و ته‌واو ئه‌کەم تا پله‌ی مروڤایه‌تی ئه‌و باشتر بناسین.

ماموستا مه‌لا عبدالکریم موده‌ریس، که ئه‌ویش هیچی له مه‌وله‌وی که‌م نیه و بگره یه‌کجار فراوانتر خزمه‌تی کردوه فه‌رمویه‌تی، جاریك مه‌وله‌وی له‌گه‌ل که‌سیك به عه‌زمی حه‌ج ری که‌وتوه‌کاتی ده‌گه‌نه به‌غدا له سه‌ر مه‌رقه‌د و ته‌کیه‌ی حه‌زره‌تی غوث‌الاعظم محی‌الدین عبدالقادری گیلانی قدس‌سره‌العزیز، مه‌وله‌وی نه‌خوش ده‌که‌ویت به چه‌شنی که له هوش چوه و ئیتر که‌س هیوای به‌و نابیت که ساخ بیته‌وه. به‌داخه‌وه هاوریکه‌ی وا ده‌زانی مه‌وله‌وی مردوه هه‌رچی پی بوه هه‌لی گرته‌وه گه‌راوه‌تو بو شوینی بنه ماله‌ی مه‌وله‌وی و بانگی هه‌ل داوه که ئه‌و کووچی دوای‌ی کردوه‌و بنه‌ماله‌ی مه‌وله‌ویش ده‌ی‌که‌ن به پرسه و شیوه‌ن به‌لام پاش ماوه‌یه‌ك ده‌بینن مه‌وله‌وی ساخ و سلامه‌ت ده‌گه‌ریته‌وه ئه‌بی‌کوره‌کانی ده‌ستیان داوه‌ته چه‌ك بو کابرای دروزن به‌لام مه‌وله‌وی به‌ری گرتوون و خوی به‌کابرای فه‌رمو بو... براگیان روی ئه‌جه‌ل ره‌ش بی‌که منی نه‌کوشت و تووی ئاوا خه‌جاله‌ت کردکاش من بمردایتم و قسه‌ی تو راست بوایت با تووم به‌م چه‌شنه به شه‌رمه‌زاری نه‌دیبات... ئیتر هه‌ر بژین و سه‌رکه‌وتو بن.

مەولەوی ناسی چییە و مەولەوی ناس کێن؟

طە فیضی زادە

مەولەوی ناسی چییە؟ بەختەوەرم کە بە ناوی ماموستای زانستگەی ئازادی ئیسلامی مهاباد و لێکۆڵەر (محقق ـ پژوهشگر) لە ۱۳۷۰/۴/۱ و پاشان لە ۱۳۷/٦/۲۷دا لە پەستا لە جێژنی بیرەوڕێکانی نظامی و شەهریاری‌دا بەشداری‌م کرد. لە هەردووکیان‌دا وتاری خۆم خویندوە. سەڕدیری وتارەکان بریتی بوون لە: «انعکاس افکار و آثار نظامی گنجوی در ادب کردی» و «نظری بر سه ترجمهٔ منظوم از حیدربابایه سلام». ئەو وتارانە لە رۆژنامەی فروغ آزادی، تبریز، ژمارۀ ۱۳۷۰/٦/۲۸ و ۱۳۷۰/٦/۳۱ و گۆڤاری ئاوێنە، ژمارە ۱۵، سالی ۷۱دا چاپ بوون. بەختەوەرتریش بووم کە وابنکەی جێژنی بیرەوەری لە مەولەوی کورد لە سقز، لە منی خواستۆتەوە کە وەک قوتابێک لەو کۆڕەی‌دا بەشدار بم. کەلک لە مەبەستەکان وەرگرم و شت فێر بم وتێشووی زانستی لەگەل خوم بەرمەوەو تامەزرۆ پیم بچێ.

من پێشوو، لە ساڵی ۱۳٦٦ هەتاوی‌دا هەستم بە لێکۆڵینەوە لەکارو ئاکارو ئەسەواری مەولە وی کورد کرد و لە نامەی ۱۳٦٦/۱۲/۱۸دا لە زانستگەی مەهابادم ویست کە هەلیک برخسێنێ و بەۆ بۆنەوە جێژنێک پێک بهێنی.

مەولەوی‌ناسی کە بۆیە کەم جار لە ژمارەکانی ۲۲،۲۳ی گۆڤاریٰ سروەدا باسم لێ کرد. ئەو لکە لە زانست شێرەکانی مەولەوی کورددە خاتە بەر باس و لێکۆلینەوەو شی‌کردنەوە.

هێندێک لە شێرەکانی مەولەوی کورد پێویستیان بە لێکولینەوە و مانالی دانەوە

هەیەوە کوو:

سـەروەبان عـەین عـەینم خـەم وەردەن
هوون چون چەشمەی عەین نەعەین سەر کوردەن
یـەند دەردو ئـاهم عـەین کـەردەن بێ نـوور
وەختەن هـەشت کـەم بـۆنە پـەنجەی مـەشهوور

کە هەر کەسە، بیرو باوەرێکی هەیە لە سەرماناکردنەوەی ئـەم دوودێـرە شـێعرانـە ئەوەش ماناکەی: لە بەر پیری و کەم هێزی، سەرم ناوە تە سەر گۆچانە کەم و ئەوەندەش زۆرم داوەتی، گۆچانە کـەم چـەمیوەتەوە. ئـەوەندەش فـرمێسکم رژاوە، لە چـاوگەی چاومەوە سەری کردووە، سۆمایی چاوم رووناکی لێ بڕاوە. بە رۆژا رۆژم چاو پێ تـا بزانم نوێژی نیوەڕۆ و ئیوارەم ،کەی دێتە پێش؟

کە وابووەختە هەشت رەکاتی ئەو دوو فەرزەام لە پێنج فەرزە، کەم بێتەوە! بزانین یەکیك لە مەولەوی ناسان، بە ناوی دۆکتور موحەمەد سـەدیقی مـفتیزادە (١٣٣٤ - ١٤٠٥هق) چ دەڵێ: «بڕێ لە هۆنراوەکانی خوالێخۆش بوو مەولەوی مانایەکی تایبە تیان هەیە کە هەموو کەس ناتوانێ ئەو مانایە بدۆزێتەوەو تێی بگـاو مـەبەستی دەرخـا (١)» هەروەها لە رادەی کارامەییو وەستایی مەولەوی لە دانانی غەزەلی و قەسیدەدا دەدوێ. بۆ وێنە پاش لێکۆلێنەوە نیشان دەدرێ کە مەولەوی تەشبیهی زۆر دەکار هێناوە. بەڵام چۆن؟ جێی مشبە و مشبەبەی گۆڕیوە. کەکەم شاعیرە بە ناوبانگەکانیش لە دەسەڵاتیان دا بوە: لە باتی ئەوەی رووی ئازیز، بە گوڵ تەشبیە بکا، گوڵی بەرووی ئازیز شوبهاندووە. وەك:

گول چوون رووی ئازیز نەزاکەت پۆشا بە فراوان چوون سەیل دیدەی من جۆشا

یانی: گۆل وەکو رووی ئازیز پەردەی حەیای لە بەرکردو ئاوی بەفران چەشنی فرمێسکی چاوم بە خور هاتە خوار.

پیرەمێردیش (١٢٨٨ ـ ١٣٦٩ھ ق) هەر لاسای ماموستا مەولەوی کردۆتەوە و خۆی بە شاگردی وی زانیوەو ئەو دێر، شیعرەی بەسورانی ئاوالێ کردووە:

«گول شێوەی روخسار ئازیز ئەنوێنێ بولبول بە رووياوەك من ئەخوینی(٢)»

لەو بوارەدا، رادەی کار لێ کردنی شاعێرانی پیش مەولەوی لە مەولەوی‌و هەروەها کارتێ کردنی مەولەوی لە شاعێرانی دوای خۆی (تأثر مولوی از شاعران متقدم وتأثیر مولوی در شاعران متأخر بعد از خود) هەڵدە سەنگێندرێ.

بی‌گومان ملاّمصطفی بێسارانی (١٠٥٢ ـ ١١١٣ھ ق) و چەند شاعێری پێش (مولوی) مەولەوی کارێکی زۆریان لە مەولەوی‌داکردووە. ئەویش لە گەلێك لە شاعێرانی پاش خوی کار کردووە. ئەوەتا شاعێری گەورە هەڵکەوتووی وەك پیرەمێرد ئاوا لە مەولەوی دەدوی:

لە هەموان پیشتر سای سینەسافان مخدومی معدوم مەولەوی جافان
ئەبیاتی یوسف دیوانی خانا مەلاکەی گۆران شاعیری دانا
ئەشعاری رەنگین دێوانەکەی شەم واتەی رەنجووری دەروون پرلە غەم
من کە لە شیعر ناگەمە ئەوان هاوار ئەبەمە بارەگای یەزدان
منیش دوای ئەوان ئەروم بە نوبە لە گوناه تۆبە بەخشندە تۆبە (٣)

ئەو زانستە ـ مەولەوی ناسی ـ بارودۆخی مێژوویی مەلبەندی ئەو شوێنە نیشان دەدا کە مەولەوی تێیدا ژیاوەو لە رووی هەل‌و مەرجی ناوچەوە مەولەوی پترو باشتر دەناسرێ و دەناسێنێ.

مەولەوی‌ناس کێن؟ بەو کەسانە دەڵێن مەولەوی‌ناس، کە بە کەلك وەرگرتن لە زانستی مەولەوی‌ناسی لە مەولەوی دەکۆڵنەوە. من لێرەداکارو ئاکارو ئەسەواری هێندێك لە مەولەوی‌ناسان نیشان دەدەم:

١ـ ماموستا سەيید تاهیر هاشمی (١٣٣٢ ـ ١٤١١هـق) نووسەر ـ شاعیر لێکۆڵەرو خۆش‌نووسی بەناوبانگ یەکێك بوو لە مەولەوی‌ناسانی هەرە مەزن کە شیعرەکانی هەرە رەقو دیژواری مانا دەکردەوە وکانگای متمانای باوەر پێ کراوبوو. بۆکەم وینەیی‌وی ئەوەندە بەسە کە بڵێین بلیمەتێکی وەك ماموستا مەلە عەبدولکەریمی مودەڕیس و هەروەها ماموستا بابامردوخ روحانی (١٢٩٩ ـ ١٣٦٧هـش) لەکتێبە مەزنەکانی خۆیان‌دا ـ دیوانی مەولەوی لیکدانەوە بە سۆرانی، بەغدا، ٥٤٤ لاپەڕە، ١٣٨٠هـق و تاریخ مشاعیر کرد جلد اول ـ تهران ـ انتشارات سروش، ١٣٦٤هـش ـ پشتیبان بە بیرو رای وی‌بەستوە. چەند وتاریشی لەگۆڤاری سروەو ماموستای کورددا هەن لە مەر مەولەوی، کە تا ئەورۆ چاك‌تر لەو بیرو رایانەمان نییە. من، خۆم لە ساڵی ١٣٦٦هـش لە خزمەت وی‌دا بەشداریمان بوو لە جشنوارەی جنگ لە مەهاباد چەند مەبەستم لە مەر مەولەوی لێ پرسی. زانیارێکی زۆری دامێ. لەوێ لە پلەو پایەی ئەو هەڵکەوتوەگەیشتم. هەرکەس لەو بوارەی‌دا هەر تێگیراوێکی بووبا بۆی جێ بەجێ دەکردو سەرچاوەی بۆ دەست‌نیشان دەکرد.

٢ـ مامۆستا محمّدصدیق مفتی‌زادە (١٣٠٠ ـ ١٣٦٣هـش محزون) نووسەر، شاعیرو لێکۆڵەرو مەولەوی‌ناسی بەناوبانگ، کارگەلی ئەدەبی گرینگی بە جێ هێناوەن. بەڵام کاری وی لە مەر مەولەوی لە هەموان گرینگ‌تر.

لە ساڵەکانی نیوان ١٣٣٨ ـ ١٣٤٢ هەتاوی کە سەرنووسەری رۆژنامەی کوردستان بوو لە ماوەی ئەو چوار ساڵەدا زنجیرە وتارێکی لەو رۆژنامەدا چاپ دەکرد لە ژێر سەردێری لە هەرگۆلزارێ گولی کە زۆرتر دەپرژا سەر مەولەوی.

دوایەش کتێبێکی نووسی بە ناوی شی‌کردنەوەی دیوانی مەلا عەبدورەحیم مەولەوی کە ٢٥٠ پارچە هونراوەی مەولەوی کۆوشی کردوتەوە، لەڵام هێشتا چاپ نەکراوە(٤) خۆی هۆی هۆگربوونی بە مەولەوی ئاوا دەنووسی:

«...هەر لە منداڵیمە وە خەریك بوونی خوێندنەوەی هۆنراوەکانی مەولەوی و لێ‌دوان

له ماناکانیان له لایەن ئەندامانی بنەماڵە کەمانو دۆستانەوە هانی دام کە پێوەندێکی بەتین لە گەڵ زمانو ئەدەبی کوردیدا بهێنمە گۆڕێ. کاکم موحەممەد میهری بەگ لە شاری رەواندزەوەدا نامەی بۆنارد بووم کە تاە توانم کار لە سەر ئەسەواری مەولەوی بکەم....»
من وەختێك لە تاران خوێندکار بووم لە ساڵی ١٣٤١ هەتاوی وتارێکم دابە خزمەت کاك دۆکتۆر مفتیزادە بە سەردێری چەپکە گوڵی ژاکاو کە لە رۆژنامەی کوردستان، ژمارە ٣٦، بەفرانباری ١٣٤١دا چاپی کرد. هەروەها لە مەڕ مەولەوێووە زۆڕم کەلك لێ وەرگرت. من پێم وابوو ئەو شیعرەئی مەولەوییە:

منو دەماوەند شەرتێومان بەستەن من غەمو ئەو تەم تاوەڕوی مردەن

بەلام ماموستا لە سەر ئە و باوەڕەی بوو ئەمە گۆرانییەو فڕی بە سەر مەولەوییەوە نەداوە. چەند کەسی دیش لە مەولەوی ناسان هەن. لە هەموان شارەزاتر پیرەمێردی سولیمانیە (سولەیمانیە) (١٢٨٨ ـ ١٣٦٩هـق) کە لە تەمەن ١٥ سالانەدا مەولەوی دیوە. دوابەش لە تەواوی ژیانیدا بە ناوی مامۆستای شاعیرانی کوردی ناسیوە و ئەوندە خوشی ویستوە کە دیوانی مەولەوی شێعر بە شیعر خستوەتە سەر سۆرانی و لە ساڵی ١٩٣٥دا لە چاپخانەی ژیان لە سولەیمانیە لە چاپی داوە. هەروەك خۆی دەڵی:

مەولەویم دی بوو ئەوساکە مابوو لە تافی پیری ئێستای من دابوو
ئەو چەند شیعرانەی بۆبە جێ هیشتووم ئەیکەم بە تاسەی عومری رابوردووم (٥)

ئەوە بوو چەند مەبەستیك لە مەر مەولەوی ـ شاعێری پشت بە خودا بەستوو. نەنوستوو لە بارەگای خانەدانی نەقشبەندی دانیشتوو ـ فرشتە بانگ هێشتوو بە دنیا رانەگەیشتوو تێکەیشتوو، لە ئاکامدا پێکەیشتوو والسلام.

سەرچاوەکان:

١ـ رۆژنامەی کوردستان، ٨ جوزەردان ١٣٤٢ ژمارە ٢٠٩، ل ٦.
٢ـ دیوانی پیرەمێرد، محمدرسول (هاوار) بەغدا ـ چاپخانە العانی ١٩٧٠ ز ـ ل ـ ١٧٢.
٣ـ هەر سەرچاوەی سەروو ـ ل ـ ٢٧٢.
٤ـ مشاهیر کرد ـ جلد دوّم ـ بابا مردوخ روحانی (شیوا) انتشارات سروش ـ ١٣٦٦ ص ٤٧٥ ـ گوڤاری سروە ـ ژمارە ٧ ل ٢٦
٥ـ دیوانی پێرەمیرد ـ محمدرسول (هاوار) ص ٢٤٠

نووسەری وتاری مەولەوی‌ناسی چییەو مەولەوی‌ناس کین؟ لە ٦ پەرەدا. کە لە جێژنی بیرەوەری لە مەولەوی کورد لە سقزدا بەشداری بوو. و وەك قوتابێك گوێی بۆرەوا نوێژو دەنگ بێژو گەوهەر رێژان هەلخست و ئافەرینی گوت بو پێك هێنەران‌و بە رێوەبەرانی جێژنەکە چونکوو دابێکی باشیان داخست بۆ گشت شارەکانی‌تری کوردەوای بەراستی ئەوان داهێنەرو راهێنەر بوون. زمان لال‌و قەڵەمم کۆڵە لە پەسند کردنیان. کە وابوو چاکە بێژم خودا بویان تی هەڵێنێتەوە. بوشیان تی هەلدینیتەوە ـ طه فیضی‌زادە

تبریز ـ هاوینی ٧٤

دیدگاههای مختلف دربارهٔ مولوی

محمود کرمی

سپاس بۆ ئەو خودایەی کە دەرفەتێکی وای داوینێ کە لە داوینی پیر و بەزەی ویدا دەتوانین لە سەر ئەستێرەگەش و پرشنگدارەکانی ئاسمانی ئەدەبی کوردی بدوێین و بیرو ڕامان بە زمانی زگماکی خۆمان دەربڕین و زمانی پیرۆزی گەلەکەمان بە خەڵکی دنیا بناسێنین و دژمنی پێ بتاسێنین. هیودارم زانایانی گەلەکەمان بە تایبەت گەنجەکانی کورد، کانی گەنجی پێناسی گەلەکەمان کە زمان و ئەدەبو فەرهەنگە بەتۆژو لێ کۆڵینەوە و هۆنینەوە و نوسین و لێك دانەوەی بەربلاو بەهەموکاژێرێکی دنیای ڕاگەیەنن و لە هەمو بوارێکەوە سەری بخەن تا خەڵکی دنیا تێ بگا کە گەلی کورد خاوەن چ فەرهەنگ و ئەدەب و وێژەیەکە و بە هاری زمان و فەرهەنگی گەلی کورد پاییزی بە سەردا نایە و بەفر و سەهۆڵی زستانی نەفامی ڕوی داناگرێ و هەرگیز نامرێ. یەکێك لەو مەسەلە گرینگانەی کەلەم ڕۆدا ـ باسی بەڕاستی پێویستە، ناسین و ناساندنی زانایان و تۆژەران و ئەدیبان و شاعیرانی پێشوی گەلەکەمانە کە دەبێ وەك کانی گەواهێرات دەربخرێن و نوێنەکی مێشك و دڵ لە ژەنگارو تۆزی نەناسینیان مشت و ماڵ بکرێ. یەکێك لەو پیاوە گەورانەی کە ئەدیب و شاعیر و خواناسێکی گەورە بوە (سەید عبدالرحیمی تاوەگۆزی) ناسراو بە مەولەوی کوردە کە هەستی خاوێن و سۆزیگیان بەخشی دیمەن و نەخشی مێژو فەرهەنگی نەتەوەکەمانی جوانتر و دڵ ڕفێنتر کردوە ـ مەولەوی کوڕی (ملا سعید) و لە نەوەی (ملا یوسف جانی) کوڕی (ملا ابوبکری مصنفی چوری)یە کە ئەگەڕێتەوە سەر خواناسی بەناو بانگ (سەید محمّد زاهید) کە بە (پیرخدری شاهو) ناوبانگی دەرکردوە.

مەولەوی بۆ خوێندنی دەرسی مەلایەتی لە نێوان شارەکانی ئێران و ئیزاقدا زۆری هاتو چۆ کردوە و زۆر گەڕاوە ـ (ملا سەعیدی) باوکی یەکەم مامۆستایەك بوە کە دەرسی پێ گوتوە و لە ئاکامدا لە سلیمانی لە خزمەت (ملا عبدالرحمانی نۆتشەیی) داکە موفتی سلێمانی و مامۆستای مزگەوتی (مەڵکەندی) بووە خوێندنی تەواو کردوە ـ مەولەوی لە ئاکامدا لە ساڵی ١٣٠٠ی کوچیداکۆچی دوایی ئەکا و لە گوڕستانی (ئەصحابە) نزیکی (سەرشاتە) کە دێی لە دایك بونی بوە بە خاکی ئەسپێرن. مەولەوی لە ژیاندا چی بە سەرهاتوە و چۆن ژیاوە کەیفی خۆیەتی، مەسەلەی گرینگ بیرو باوەری مەولەویە کە پێویستە باسی لە سەربکرێ ـ هەر ئاسەوارێکی مەولەوی لە یەکەم ڕواندانیشان دەری خواناسی و ئەویندارێ بێ گەردی ئەو بە خودای گەورەیە ـ شێعرەکانی هەر سۆزی دەرون و گڕی بە تاوتینی ئەوینە ـ وت و وێژی ئەویندارێکی ڕاستەقینە دەگەڵ دڵبەر دایە بۆیە بێ پەردە دەڵێ:

چەمینت زەحمەت نیگام کێشابۆ کەفِ پات وەخار دیدەم ئێشابۆ
یا کەردە بۆ دڵ دێوانەی دڵ تەنگ وەخت نیشانەی دڵان پەی خەرەنگ
پەلە پەل پەی زەوق زامێ وەتیرت ئازا دابۆ تای زوڵف زنجیرت
یا خۆ تۆ دابۆت وە دڵ مەزەی‌مەرگ تیری خەدەنگت دابۆ نە تۆی جەرگ

واتە: نەوەك بە هۆی نواڕینی من لە تۆ، نیۆ چاوانت ئازاری پێ گەیشتبێ، یان بەری پێت بە درکی برژانگم کە بەسەر یا ئەڕۆیشتی ئێشابێ، یا خۆ کاتێ کە دڵان بۆ تیری چاوت ئەبن بە نیشانە، دڵە شێتە کەی من بۆ چەشتنی زامی تیرت پەلەپەلی کرد بێ و بە و هۆیە ئازاری گەیاندبێ! بە تای زوڵفی تۆ کە وەك زنجیرێ دڵی منی پێ بەسراوەتەوە، یا خۆ تۆ تام و چێژی مەرگت بە دڵم چەشاندبێ و بە تیری برژانگەکانت جەرگمت بریندار کردبێ و دڵمت لە پێکران بە تیری ئەوینت بێ بەش کردبێ.

یا مەڕەبۆت، دڵ دێوانەی دڵگیر جەتیرئەندازی، کەردە بۆت تەقصیر
یا نەدابۆت تۆز، گەرد پاڵاکەت پەرێ سورمەی چەم سفتەی باڵاکەت

ئەگەر دڵیشمت لەو تیرە بیبەش نەکرد بیکەمت دابێ و دڕێغت لێ کردبێ، وە بەوە دڵمت پتر شکاندبێ یان تۆزی کەوشەکانت نەدابێ بۆ کلەی چاوی ئەو کەسەی سوتاوی عەشقی بالاتە، ئەو شێعرە نەتەنیا ئەوینی مەولەوی دەگەیەنێ، لە باری کەسم و بیچمی خەیاڵی و ناسك خەیاڵیشەوە لە پلەو پایەیەکی بەرزدایە کە دەبێ ئەدەب لە حانیداسەر دانەوێنێ و خۆبشکێنێ و خۆی بە لای شێعرەکانی مەولەویدا بخشێنی تا بمێنێ لەو شێعرەدا کە ڕابرد، مەولەوی ئەوینی دڵبەر بە زنجیرێك کە دڵی پێ بەسراوەتەوە نێو دەباوە دیسان هەر ئەو ئەوینە بە تیری تیرئەندازان دەگرێ و تۆزی پێڵاوی دڵبەری بێوێنەی بەکلەی چاوی سوتاوانی ڕێگەی ئەوین دەگرێ کە بەیەك گرتن و تشبیە لەوە جوانتر نابێ ـ بەو شێوە مەولەوی بە سۆزی دور لە قۆز و پۆز لەگەڵ هۆزی ئەویندارانی خۆی یەك ئەخا، لە چەن شێعری دیکەدا پتر پەردە لەسەر ئەو ئەوینداریە لا دەباو دەڵێ:

شەڕارەی کورەی دەرون پڕ جۆش دیگ چەمەی چەم ئاوەر دوەخرۆش
سەر کەردەن خووناو نەڕوی ڕوخسارم کەردەن وەشە تاو جە ستەی خەمبارم
وەلوە لەی لولەی پێشەی ئازای چاك یاواوە سەرین نۆ پەردەی ئەفلاك

واتە: بڵێسەی تەندوری ناخی بەجۆشم مەنجەڵە ئاوی سەرچاوەی چاومی هێنایە کوڵ و فرمێسکی بە خوڕ لێ ڕژاند، خوێناو لە چاومەوە لێشاوی کردوە و لەشی خەمبارمی وەك شەتاولێ کردوە بۆیە دەنگی شمشاڵی ئێسقانی تێك شکاوی لەشم گەیشتوەتە ئاسمانی حەوتەم و عەرش و کورسی ـ لە دوای ئەوە دەڵێ:

پەرێم مەگرەوان انس و جنُّ و حوور ناڵە مەکەران جە دەرگای غەفوور
مەلاڵان یەك یەك پەرێ رزگاریم پەرێ ساڕێشی زامان کاریم

بە هۆی تێك شکاویم ئادە میزاد و جن و حۆریەکانی بەهەشت بۆم ئەگرین و ئەپاڕێنەوە بۆم لە قاپی خودا و ئەلاڵێنەوە تا ڕزگار ببم و زامەکاریەکانم ساڕێش بێن، لە پاش ئەوە دەڵێ:

تۆ نە تۆی حیجاب ئیستغنامە دەۆش نە حەجلەی خاوکای ڕاحەتی‌خامۆش
نــە یــاوان هــێمان وەلات فــەریا دم نـــەزانـــٮت وە دەرد داد و بـــێدادم

کە چی تۆ لە نیۆ پەردەی بێ باکی و بێ نیازیدای و ئاگات لەکەس نیەو لەسەر جێگای ڕابواردن و نوستنی خۆ تا خۆت بێ دەنگ کردوە و هێشتا هاواری منت پێ نەگەشتوە و بە حاڵی زارو داد و بێدادی منت نەزانیوە.

ساگۆش دە رساتێ وهی زیر وبەم‌دا بــویە روە بــاڵین ئــەهل مــاتەم دا
تالێت مەعلووم بۆ سەختی هیجرانت بــزانــی وە دەرد خــەستەی زامــانت
بەڵکم ڕەحم خــەیر بــاوەری وە دڵ ساتێ پەی دەرون تەسکین بۆ حاصڵ
چــینە زیــاتەر، شــای نــەو نــەمامان بێ ئینسافی‌یەن جــەفای بــێ ســامان

واتە: گوێ بە ساز و سەنتوری هاوار و ناڵەکەم بدە و بەلای خەفەتباراناتێ پەڕە تابزانی دەردی دوریت چەند ناڕەحەتەو تێ بگەی کە ئەوی بەزامــی تــیری تــۆ بــرینداڕە لە چ حاڵێکدایە بەڵکو بەزەییت پیا بێتەوە و کارێ بکەی تاوی بحەسێتەوە ـ ئەی سەرۆ کی تازە پێ گەیشتوان ئینساف نیە لەمەزیاتر سزای ئــەویندارانــی درگــات بــدەی ـ مــەولەوی لە شێعرێکدا کە بە بۆنەی جێژنی موبارەکی قوربان هۆنیویەتەوە نیشانی‌داوە کە هیچ پەردە و لەمپەرێکی دەنێوان و خۆی و دڵبەردا هەست نەکردوە و نیشانی داوە کە ئەویندارێ بێ خەوشی دڵدارە کە نیازی بە ئەزمون نیە و پێویست ناکا کە لە بەردی محەك بدرێ، بۆیە دەڵێ:

کۆن کوشتی و، باردیێ گــوڵ‌جەمینانەن هەی سەر، هەی ئەرواح دڵ خــەمینانەن
هەرکەس گیان وەکەف پەی نیگارێوەن هـــــەریەك قـــوربانی وەفــادارێــوەن

واتە: جێژنی قوربان وادەی ئەوەیە کە یارە جوانەکان بپرسن کواحەیوانی قوربانی؟ بیهێنن با سەری ببڕین، دڵدارانــی خــەفەتباریش بــڵێن فــەرموون ئــەوە ســەروگیانمان لە

بەردەستانایە، هەریەك لە دڵداران گیانی خۆی ناوەتە سەردەستی بۆ دڵدارێك و خۆی کردوە بە قوربانی بۆ یارێك ـ لە دوای ئەوە دەڵێ:

ساتۆیچ من وەرە، وە قوربانی کە من وە قوربانیی ڕای ڕەبانی کە

ساتویش وەرە من وەکو بەرخ لە ڕێگەی خواپەرستیدا بکە بە قوربانی؛ لە پاش ئەوە مەولەوی لە ئەوپەڕی خوداپەرستیەوە بە خۆی ئەڵێ:

خەیاڵێت کەردەن جە ڕووی نادانی چ لایق وەتۆن ڕوتبەی قوربانی

واتە: لە ڕوی نەزانیە «مەولەوی» ـ ئەم خەیاڵەت کردوە، کەی تۆ هێژای ئەوەی پایەی قوربانیت بدرێ، مەولەوی بەو هەموە خواناسیەوە لە بەرانبەر خودادا خۆ بە تاوانبار دادەنێ و دەڵێ:

حەق وە لطف وێش باوەڕۆ ئەورێت سوود سەرمایەی عەقیدە کەی وێت

وەرنە من لافاو تاوانان بەرد دەم دۆعام ڕای دەرگای قەبوڵ گوم کەردەم

یانی: خوا بە مێهرەبانی خۆی قازانجی باوەڕی خۆتت دەستگیر کا ئەگینا من لافاوی گوناە بردومی و دۆعام ڕێگای قوبوڵ بونی ون کردوە ـ لە شێعرێکی دیکەدا بە ناسك خەیاڵیەکی شاعیرانەوە دەڵێ:

سفیدیت قەڵغان پەی ڕووی سیاتبۆ کە مانیت شەفیع تیر دیات بۆ

واتە: هۆمیدم وایە سپیەتیی مووی سەرو ریشت ببی بە قەلغان و نەیەڵێ لە ڕۆژی قیامەتا ڕوڕەش ببی وە چەمینەوەی باڵات کەوەك کەوانی لێ هاتوە ببی بە تکاکار بۆ ئەوەی نەیەڵێ گرفتاری سزای ڕوانینی حەرام ببی.

ئەو شێعرە بە تەنیا ناسك خەیاڵیەکی زۆری تێایە ـ وەك سپیەتی موی سەرو ڕیش لە بەرانبەر ڕوی سیادایان تشبیە کردن و وێك زانینی پشتی کۆم و چەماوە بە کەوان چونکە کاتێ مرۆڤ پشتی کۆم ببێتەوە سەریشی خواردەبێ و ناتوانێ بە باشی لە هیچ حەرامێك

بنواڕی و تماشای کەس بکا، لە لایەکی دیکەشەوە پشتی کۆم وەك چەمانەوەو سەردانەواندن وایە بۆتکا ـ بۆیە گوتویە: بەڵکو پشتی چەماوەم ببێ بە تکاکاری نواڕینی حەرامم ـ لەو شێعرەدا نەتەنیا ناسك خەیاڵی بەڵکو لە ڕوانگای زانستی (بەدیعیشەوە) هونەری (طباق)ی تیا بەکار هێناوە ـ هونەری (طباق) بریتیە لەکۆکردنەوەی چەند وشە کە پێوەندیان بە یەکەوە هەبێ ـ کە مەولەویش ئەوکارەی کردوە وەك دووشەی سپی و ڕەش و تیروکەوان و قەڵغان، لە شێعرێکی دیکەدا بیچمی خەیاڵ واتە (صورَ خەیاڵی) بە جوانترین شێوە خۆ دەنوێنێ و دیمەنێکی دڵ ڕفێنی واپێك دێنێ کە هەر بیرەوەرێ واقی لێ ورِدەمێنێ و هەستی هەر بە هەستێ دەبزوێنێ و وازی پێ لە تـوێکڵ دێـنێ و دڵـی هەرەخاوەن دڵێ ڕادەژێنێ و تەمی خەمی هەر خەمبارێك دەڕەوێنێ و ڕێژنەی بارانـی ڕەحمەت و جوانی و پێ کەوتویی بە سەردا دەبارێنێ ـ وەك دەڵێ:

تاوە زوڵف و ڕووی تـۆ تـەماشامەن ئەدای نمای فەرز صوبح و عیشامەن

واتە: تا من خەریکی تەماشای ئەو زوڵفە ڕەشەی تو و ئەو ڕوخسارە ڕووناکەت بم ئەبێ هەر خەریکی کردنی نوێژی عیشا و بەیانی بم، چونکە کاتێ سەیری زوڵفت ئەکەم واتەزانم شەوە و ئەبێ نوێژی عیشا بکەم وەکاتێ کە سەیری ڕوی ڕوناکت ئەکـەم وا ئەزانم ڕۆژ بوەتەوەو ئەبێ نوێژی بەیانی بکەم و بەو سەیرەوە جیا لە نوێژکردن کارێکی دیکەم لە دەس نایە. جاکام شاعیرەکە ئەوەندە ناسك خەیاڵ بێ کە جیا لە ڕون کردنەوەی مەبەستێکی تایبەتی هونەری ئـاوا بـنوێنێ، مـەولەوی لە شـێعرێکی دیکـەدا بـە نـاسك خەیاڵیەکی زۆرەوە دەڵێ:

واتـــم مـــەیل دڵ، پـەی کـەسێ کـەسەن جە تەن خوای صوحبەت ظاهیریوەسەن
خـــەیاڵم کـــەفتەی ئـاسانەکـــەی تـــۆن چ حـــاجەت ظـــاهیر ئـــاماو ئـــامۆشۆن

واتە: وتم بۆکەسێ کەکەس بێ خۆشەویستی دڵ بە سەو پێویست بە هاتنی خۆی ناکا، منیش خەیاڵم هەمیشە لە بەردەرگای تۆداکەوتووە، ئیترچ نیاز بە هاتو چۆی ئاشکرائەکا!

مەولەوی لەو شێعرەدا ڕونی کردوەتەوە کە تەنیا پێوەندی دڵ لە ئەویندار یا بە سەو ڕیاو ڕواڵەتکاری بایەخێکی نیە، گوتمان کە ناسك خەیاڵی و هونەر لە وشەبەو شەو بەندبەبەندی شێعرەکانی مەولەویدا خۆ دەنوێنێ کە هونەرمەندی بێوێنەیی مەولەویمان پێ دەسەڵمێنێ وەك لەو شێعرەدا دەڵێ:

خەیاڵێوەن خەریك زاگەی زەحمەتم بەڵکو وەڕابۆ بەر شۆ عوسرەتم
فەڵەك وە بەختم مەگەس مکیانۆ وە ڕاکەی ڕەحمەت هەم دیس‌مڕیانۆ

دەمێکە یەخەڕێکی (زیێ)ی زەحمەتم کە بیکەمە (ڕێ) و نوختەکەی پاك کەمەوە بەڵکو دەردو مەینەتم لێ دور بکەوێتەوە؛ چی لە بەختی ڕەشم فەلەك مێشێ ئەنێرێ و (ڕێ) ڕەحمەتم لێ ئەکاتەوە بە (زێ) و نایەڵێ لە دەرد و زەحمەت ڕزگاریم بێ واتە ڕەحمەتم لێئەکاتەوە بە (زەحمەت). لە شێعرێکی دیکەدا کە گوایا دەرمانی هەڵامتی بۆ دۆستێك دەست نیشان کردوە، دەرمانی دەردی ئەوی دەگەڵ دڵی پڕ لە ئەوینی خۆیا پێکەوە زۆر چالاکانە و هونەرمەندانە پێوەندداوە و پێکەوە نوساندونی و دەڵێ:

شەنەفتم دوور بالەیل زوکامشەن دیشوار بالای نەو نەمامشەن
بە مەودای موژگان سۆراخش کەرۆ وەگەرمی نیشان دەماخش دەرۆ

واتە: بیستومە کە لەیل دوربێلێی هەڵامەتیەتی و بالای نەونەمام و شوخ و شەنگی ناڕەحەتە ـ بۆ دەرمانی ئەو مەرەزە دڵەی وەك هەنارم کە پڕە لە دەنگی ئێش و ئازار، لە ناوتەنووری ئاگری ئەوینی خۆیا بپێشێنێ، وە بە تێغی برژانگی خۆی کونی کاوبۆنەکەی هەڵمژی چاك ئەبێتەوە.

مەولەوی نەتەنیا لەو شێعرەدا ڕێگە چارەی هەڵامەتی بۆ دۆستێکی دەست نیشان کردوە بەڵکو بە دڵدارەلێو شەکر بارەکەی خۆشی کە خودایە گوتوە کەگەر هەناری دڵم کە پڕ لە دەنگی ئێش و خەمی ڕێگەی تۆیە لە نیۆ بڵێسەگڕی ئەوینی خۆیا بپێشێنی و تیری مۆژول کونی بکەی و بۆنی پێوەبکەی دەبینی کە بۆنی ئەویندارێ لێ دێ و تێ دەگەی کە

له ڕاستەڕێی ئەوین و ئەویندارى لام نەداوە، بۆیە لەو شێعرە فارسیەشدا دەڵێ:

تفضل بالعَجَلْ بِالکأس ساقی صفای مَیْ نماید و جه باقی
بکوری دو چشم اهل انکار بکن کاری نواییرا در این کار
ز دیده زنگ ظلمت را زُداید دلم تصدیق رؤیت را نماید
در این نشأه بِامکانش بگویم در آن نشأة و قوعش را بجویم

واتە: مەیگێڕ فەرمو زوکە بە لەزمەی لەکاسەدا بێنە و دڵم مەشکێنە، کە بەڕاستی ڕوی خودا لە ڕوناکی مەیا دیارە - بە کوێرایی چاوی بێ باوەڕان کاروبارى ئێمە بە دەنگی خۆش بێنە جۆش و کارمان ڕێك بخە تا لە چاوم ژەنگی تاریکی بماڵێ و دڵم باوەڕ بکاکە خودای دیوە تا بگونجێ بڵێم خودا دەبینرێو بەو هیوا و هۆمیدەوە لە دوی دیتنی بگەڕێم. لە ئاخریدا دەبێ بڵێم مەولەوی ئەهلی دڵ بوە و شێعرەکانی بە دڵ گوتوە بۆیە زۆر زو لە نێودڵدا جێ دەگرێ و داخم بۆ ئەو دڵەش دێ کەکانگای ئەوین و ئەویندارى نەبێ - وەك خواناسی گەورە و بێ هاوتا مامۆستا خەیام دەڵێ:

حەیفم لە دڵێ دێ کە بە بێ سوتمانە دڵداری تیانە کردوە هێلانە
هەر ڕۆژێ کە بێ دڵبەر و بێ دڵداری بێ نرخە پڕ و پوچە - زیانی ژیانە

سەردەمی نوێ و پێداویستی ئەم سەردەمە بە عیرفان و بیری قاڵ و قوڵی خواناسی

بەبێ هیچ پێشەکی و سەروتارێك - ڕوی قسەمان لە مرۆڤی موسوڵمانە - ئەوکەسەی وا قورئان و بەرنامەکانی پێغەمبەری مەزن (د.خ) هیم و بناغەی ژیان و وەرووێرکەی دڵ و زمانیەتی - ئەوکەسەی کە خودا بە یەك دەزانێ بۆ ئەوەی لەیەك لانەدا و لە هەرچی دوی پێوە بێ دورکەوێتەوە - لە دوڕویی و دودڵی و دوزمانی، دویەتی، بۆ هەر موسوڵمانێك کە لە دین تێ ئەگا ڕون و ئاشکرایە کە دین بە تێکڕایانی ئەوین یانی سوتان - توانەوە - خۆ

بەخت کردن ـ لە خۆ بردویی ـ و ڕبون ـ سڕبون ـ عیرفان ـ خواناسی و خوابینی بە چاوی دڵ جاکەوایە ئیسلام بە بێ عیرفان و ئەوین چوار چێوەیەکی بێ ناوەرۆکە و کردەوە دینیەکان هەستان و دانیشتنێکی بێ ڕەنگە ـ ڕەنگە بڵێی جا چۆن؟ لەوەرامدا دەڵێم خۆشەویستم ـ نوێژ دەخوێنی و دەبێ ئەوینی لەگەڵدابێ و دڵ وەدەرونی بۆ قاڵ بکرێ و قەباڵەی خەیاڵی خاوی بۆ بەتاڵ بکرێتەوە چونکە وشە بە وشە و بەند بە بەندی نوێژ، ئەوینە و وت و وێژی ئەویندارە دەگەڵ دڵداری ڕاستەقینەدا ـ ڕۆژ و دەم گرتنەوە لە خواردن و خواردنەوە نیە بەڵکو شێواز و بار هێنانە بۆ وەی وازت پێ لە خراپی بێنێ و دەردو ژانی سکبرسی بونت پێ بسەلمینێ تا لە بیری سک برسیانی ڕۆژگارو چەوساوەکاندا بی، بۆ ئەوەی دەم وگویت لە وتەی خراپ ببەستی و چاو لە ئارەزوگەلی بێ کەڵک و نەزۆک بپۆشی و تێ بکۆشی کە بەکار و ئاکاری جوان و خوداپەسەندانە خوبگری هەتا ئەمری. ـ بەڵام ئایا هەمو ئەوکارە جوان و لەبارانە بەبێ ڕێژنەی بارانی ئەوین دەگونجێ؟ هەرگیز نە ـ خودا هەر پێغەمبەرێکی کە ناردوە ئەگەر پێرەوان و دەستەو بەستەی پێغەمبەرانی پێشو بە نیشاندان موجزاتی پێغەمبەری ئیمانیان پێ نەهێنابێ بەکافر نیۆی لێ بردون ـ چونکە ویستویە ئیمان و ئەوینی خەڵکی لە بەرانبەر خودا تاقی بکاتەوە تا ڕون ببێتەوە کە ئایا ئەوان دواکەوتوی فەرمودەی خودان یا نە ؟ ئایا خەڵکی پێغەمبەر پەرستن یا خوا پەرست وە ئایا لە ئیمان ئەوین سەبارەت بە خودای گەورە ڕاست ئەکەن یان درۆ؟ ئەوە هەر ئەو مەسەلەیەکە کاتێ پێغەمبەر(د.خ) کۆچی دوایی ئەکا حەزرەتی عومەر دەڵێ هەرکەس بڵێ «موحەممەد(د.خ) مردوە بەو شمشێرە دولەتی ئەکەم» حەزرەتی ئەبوبەکری صدیق(خوای لێ ڕازی بێ) دێ بە موسوڵمانان دەڵێ: ئەو کەسەی کە پێغەمبەری پەرەستوە و تەنیا ئیمانی بە «موحەممەد» بوە ئەوە موحەممەد مردو تەواو بو بەڵام بۆ ئەوکەسەی کە ئەویندارێ خودایە و خواپەرستە «موحەممەد» گەرچی نەماوە هەر زیندووە چونکە بە ڕانامەکانی «موحەممەد» بەرنامە و یاسایی خوایە و خواش نامرێ، بەڵێ ئەوانە هەمونیشانەی ئەوەن کە دین بێ ئەوین یانی هیچ، چونکە

ئەوین بە خودای گەورەیە کە مرۆڤ بەرەو دین دەخشێنێ و مرۆڤ بێ ئەوی لە بەڵگە و نیشانە و پاڕی هیچ یاسایەکی ئیسلامی بپرسێ دڵبەند وگیرۆدەی دەبێو دەبێتە موسوڵمان و پــێ ڕەوی ڕێــبازی دڵــداری ڕاستەقینە، چــونکە مــرۆڤی مــوسوڵمان بــە نــاسینێ کەلەمەرخودای گەورەی هەیە دەزانی کە خودا بەدی هێنەری هەمــوانــە و ڕسکــاوانــی خۆی زۆر باش دەناسێ و دەزانێ چیان بەزەرەریان قازانجە و دەشزانێ کە خودای گەورە و بێ هاوتا هیچ یاساو بەرنامەیەکی بێ سودو کەڵك دانانێو بۆ هەر بۆیەك هۆیەك و بۆ هەر بەرنامەیەك مەبەستێکی تایبەتی هەیە کە دەگونجێ کەس هێشتا پێی نەگەیشتبێ، بە ناسینەوە مرۆڤی خاوەن دڵ لە حاندی هەمو فەرمانەکانی خودادا مل کەج دەکاو بەبێ چۆن و بۆچی و بێ هیچ بیانویەك بۆ بەڕێوە بردنی فەرمانەکــانی خــودا هــەنگاو هــەڵ ئەگرێو بەدڵ ئارخەیانی پاڵ بەکابەی ئەوینەوە ئەدا چونکە دەزانی لایەنی دڵبەر هەر خێرو خۆشید کە ئەوەش خواناسین واتە عیرفانە، جــا بــەو شــێوە دەردەکــەوێ کــە لە ڕابردودا بێ هیچ شك وگومانێك گەلێ کەس بێ ئەوی بزانێ و نیۆی بۆ دانێ. بە جۆرێ پێوەندی دەگەڵ عیرفان و خواناسیدا بوە و لەوە بە دواش چ خەڵکی ئەم سەردەمە و چ داهاتوان پێویستیان بە خواناسیەکــی قــوڵ هــەیە، بــۆ ئــەوەی کــە لە ڕوی ڕاستیدا دڵ دابمەزرێ و مەزرای کردەوە گوڵی جوان و ژێهاتی ئەوینی لێ بڕوێ و دێمی بڕوا بە ئاوی چاوەنەی ئەوین پاراوبکرێ، بەڵێ هەر موسوڵمانێ بە جۆرێ دەبــێ پــێوەندی دەگــەڵ عیرفاندا ببێ تا لە چێژو تامی دین تێ بگا و لە نیۆ دەریای ئەویندا پێ بگــا بــەڵام نــەك عیرفانی دوکانداران و سەوداچیان کە بەگەزی خۆ دەی پێون و بەگەزی شام و حەڵەب دەیفرۆشن و لە ڕاستەڕێشدا بەگزی و فزی گەزە ئەدەن و وەك مــامۆستای پــایەبەرزی کورد «هەژار» دەڵێ: بەمێزەری لەنگەری و عەبای فش و فۆڵ و شاڵی سەوزو کەشیدەی زەردوڕیشی قەڵەمکارەوە خوڵە ســەر بــەستەزمانان بــە هــەیبەت دەکــەن. بــەڵکو ئــەو عیرفانەی کە قوم بون لە دەریای ئەوینی خودادایە و جیا لە خوا مرۆڤ هەرشتێکی لابایە، عیرفانێك کە لەودا مرۆڤ هەمو هەنگاوێکی بۆ خودایە و خۆی لە نێو دەریای ئەوینی

خودادا لە بیر دەچێتەو ەو دنیای پان و بەرین بە جێ ژوانی ئەو ئەوینداریە دەزانێ و بە بادەی دەستی دڵبەر مەست ئەبێ و خاوەن هەستێکی دی وەك مامۆستا خەییام دەفەرمێ:

ئەم لەعلە کە هێڵایە لە کانێکی کەیە　　بۆو دوڕڕە کەواتا قە نیشانێکی کەیە
بیری ئەم و ئەو خەیاڵی خاوی من وتۆ　　چیرۆکی ئەوین باس و بەیانێکی کەیە

بەڵێ ئەو عیرفانە جێی نیازی ئەو ڕۆو سبەینیێ هەمو موسوڵمانێکە بەڵام بەو مەرجەی کە لێڵی سێلاوی نەفامی و پێ شێلی پیری کەلە ویشکان نەبێ.

١٤ مانگی خاکەلێوەی ساڵی ١٣٧١ هەتاوی.

گویشهای بومی و کردی کرمانشاهی

میرجلال‌الدین کزّازی

زبانها و گویشهای بومی ایران که در سراسر این سرزمین پهناور پراکنده‌اند، گنجینه‌های فرهنگی را می‌سازند که می‌توان از دیدگاههای گوناگون آنها را کاوید و گوشه‌هایی تاریک و ناشناخته از فرهنگ وتاریخ ایران را از پردهٔ پوشیدگی بدر کشید و آشکار ساخت. این زبانها و گویشها پیشینه‌های زبان و فرهنگ ایران را بازمی‌تابند و باز می‌نمایند. از این روی، ارج و ارزشی بسیار دارند؛ و به هر روی، در پاسداری از آنها می‌باید کوشید. زیرا با از میان رفتن یکی از این زبانها یا گویشها، پاره‌ای گرانسنگ از پیکر فرهنگ این سرزمین از میان خواهد رفت. بر گزاف نیست اگر بر آن باشیم که در این زبانها و گویشها نمود و چهره‌ای از ایران کهن را به شیوه‌ای باز می‌توانیم یافت و باز می‌توانیم شناخت. زیرا زبان بستر اندیشه‌ها و آیینهٔ فرهنگ است. اندیشه‌ها، باورها، آیینها، رسم و راههای اجتماعی، هنجارها و شیوه‌های زیستی در زبان باز می‌تابند؛ کندوکاو در زبان تنها از دید زبانشناسی انجام نمی‌گیرد؛ از دیدگاههایی دیگر چون: باورشناسی، جامعه‌شناسی، مردمشناسی نیز زبان را می‌توان کاوید و یافته‌هایی ارزشمند از آن فراچنگ آورد. از آنجاکه زبانها و گویشهای بومی در درازنای زمان کمتر دیگرگونی پذیرفته‌اند، هنوز ویژگیها، هنجارها و ساختهای کهن فرهنگی و زبانی را در خود نهفته می‌دارند. هر زبان یا گویش بومی چشم‌اندازی پهناور از پیشینه‌های فرهنگ را در برابر ما می‌گسترد. ما با

پژوهشهای دانشورانه در آنها می‌توانیم به صدها و گاه هزاران سال پیش از تاریخ و فرهنگ خویش بازگردیم؛ و هنجارها و ارزشهای فرهنگی را در آن گذشته‌های دور بررسی و بکاویم. این زبانها و گویشها، از دید دیرین‌شناسی فرهنگی، نیک به کارمان می‌توانند آمد. زیرا زمینه‌هایی زنده و پویا را در پژوهشهای دیرین‌شناسی در برابرمان می‌گسترند؛ چه آنکه ارزشها و هنجارهای فرهنگی که زبان آنها را بازمی‌تابد هنوز در میان سخنگویان بدان زبان زنده است؛ و در زندگانی آنان کارایی و کارسازی دارد. زمینه‌های پژوهش در زبان، از دید فرهنگ‌پژوهی و دیرین‌شناسی، چون دانشهای باستانگرای دیگر از گونهٔ باستانشناسی، افسرده و فرو مرده نیست. از این روی، هر واژه‌ای هر هنجار و آئینی در زبان رشتهٔ پیوندی است که ما را به گذشته‌های دور باز می‌پیوندد. هر نشانه‌ای در زبان یادگاری است که از دیرینه‌ها بر جای مانده است. اگر واژه‌ای، نشانه‌ای در زبان و گویشی بومی از میان برود، پاره‌ای ارزشمند از پیکر فرهنگ ما از میان رفته است که هرگز دیگر بار فرادست نخواهد آمد. آری! هر زبان و گویشی بومی ما را با هزاران رشته به گذشته‌هامان، به نیاکانمان می‌پیوندد. گسستن هر رشته‌ای، هر چند خرد و باریک از این رشته‌ها دریغی است بزرگ. زیرا بدین سان پیوندی که ما را به پیشینه‌ها و ریشه‌هایمان می‌پیوندد از دست رفته است.

پاسداری از گویشها و زبانهای بومی، این کانونها و گنجینه‌های فرهنگی به ویژه در این روزگار که روزگار ابزارهای پیشرفته است و رسانه‌های گروهی کاربرد و دامنه‌ای بس گسترده یافته‌اند و تا به دورترین روستاها راه جسته‌اند، به گونه‌ای بایستگی و ناگزیری بدل شده است. زبان رسمی و همگانی، بر بال موجهایی از آواها ونگاره‌ها، به هر سوی دامان می‌گسترد و هر گوشه‌ای را فرو می‌کاود؛ بی‌گمان، از این کار گزیر و گریزی نیست؛ و گسترش زبان ملّی بایستگی

روزگار ماست. امّا در کنار آن، برای پاسداشت گویشها و زبانهای بومی که بدین‌سان سر در نشیبِ نابودی می‌نهند، می‌باید دامان تلاش بر کمر زد و دست همّت از آستین بدر آورد. زیرا چنانکه نوشته آمد هر کدام از آنها پاره‌ای از پیکر فرهنگ است و زمینه‌ای سرشار و پربار، پژوهشهای گوناگون دیرین شناسی را.

یکی از این زمینه‌های پژوهشی، پژوهشهای زبانشناختی از دید تاریخی است. در بسیاری از زبانها و گویشهای بومی گذشته‌های زبان دری را می‌توان یافت. با بررسی این گویشها و زبانها می‌توان دگرگونیهایی راکه در درازنای زمان در زبان شکّرین و دلاویز دری پدید آمده است، یافت و بازنمود و گزارد. زبان دری، از آنجا که زبانی دیوانی و همگانی بوده است و زبان دانش و ادب، در هزارسالی که از کاربرد آن چونان زبانی ملّی و فراگیر می‌گذرد، پویه‌ای پایا داشته است و دیگرگونیهایی بسیار یافته است؛ لیک زبانها و گویشهای بومی که بیشتر در فرهنگهایی بسته و تباری رواج و روایی داشته‌اند، در کنار آن، کمتر دیگرگون شده‌اند. از این روی، پیشینه‌های پارسی دری را در این زبانها و گویشها به آسانی بازمی‌توان یافت و نشان می‌توان داد. گاه به واژگان و کاربردهایی بس کهن در این گویشها و زبانها باز می‌خوریم.

خانواده‌ای گسترده و پرشمار از زبانها و گویشهای بومی ایران گویشها و زبانهای کردی است که گنجینه‌ای گرانسنگ را در پژوهشهای دیرین‌شناسی فراپیش پژوهندگان می‌نهد. ما، در پی، نامها و واژگانی را در گویش کردی کرمانشاهی نمونه‌وار برمی‌رسیم؛ و دیرینگی آنها و پیوندشان را با زبانهای کهن ایرانی باز می‌نماییم:

۱ـ مانْگ: در کردی ماه «مانگ» خوانده می‌شود؛ این ساخت به ساخت اوستایی واژه، «ماوَنْگهه» Mawnghنیکْ نزدیک است. این واژه در پهلوی نیز

ماه است؛ و ساختی کهنتر از آن در سانسکریت «ماس». در بیتی از عنصری که رضاقلیخان هدایت آنرا در «انجمن آرای ناصری» آورده است، واژهٔ مانگ به کار برده شده است:

به گرمی بدیشان یکی بانگ زد؛ کزآن بانگ تبْ لرزه بر مانگ زد[۱]

۲ـ وَچْکه: «وچکه» Vacka در کردی به معنی «بچّه» است. وچکه ساختی کهنتر است از بچه و نزدیک به ساخت پهلوی این واژه که «وَچَك» Vacak است. چنان می‌نماید که واژهٔ «بِیْچِك» در کردی که به معنی کوچک است ساختی دیگر از این واژه می‌باشد: بیچك ساختی میانین می‌تواند بود، در میانهٔ «وچك» پهلوی و «کوچك» پارسی دری؛ زیرا «و» در پهلوی، پیش از آنکه به «گ» دیگرگون شود، به «ب» بدل می‌گردد. نمونه‌هایی بسیار از این دگرگونی می‌توان آورد؛ از آن میان: «وِراز» ← «بِراز» ← «گُراز»؛ یا: «وِیْشتاسب» ← «بِشْتاسب» ← «گُشْتاسب»؛ یا: «وِیْرَویستن» ← «بِرَویدن» ← «گرویدن»؛ یا «ویش» (= زرداب؛ زهر) ← «بیش» ← «گیش»[۲]

۳ـ ماسی و آسن: در کردی، «آسن» به معنی آهن است و ساخت کهنتر آن. در پهلوی نیز، این واژه آسن asen است. در کردی، «ماسی» نیز به معنی ماهی است و ساخت کهنتر آن. این واژه در پهلوی «ماهیك» mâhik است و در اوستایی «ماسیَه» masya. واکهٔ «س» در دگرگونی به «ه» بدل می‌شود؛ چنانکه در این نمونه‌ها می‌بینیم: وِناس ← گناه؛ یا: گاس ← گاه؛ یا: آگاسیْه ← آگاهی. در کردی، ساختهای کهنتر در بسیاری از واژگان هنوز برجای مانده است. نمونه‌ای

۱ـ بازآورده از برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۱، ج ۴/ ۱۹۵۰، پانوشت.

۲ـ چنان می‌نماید که واژهٔ «وِرْسی» در کردی به معنی گرسنه نیز ساختی کهنتر از این واژه را نشان می‌دهد. گرسنه در پهلوی دو ساخته «گوریسنك» gurisnak و «گورسك» gursag و «گوشنك» gušnak به کار برده شده است.

دیگر در کردی «رُواس» است که در پارسی دری روباه شده است؛ در پهلوی، این واژه «روپاس» ropas و «روپاه» ropah است. گاه هر دو ساخت کهنه و نو در دوره‌هایی از پارسی دری روایی داشته است؛ مانند: «خروس» و «خروه»؛ یا: «آماس» و «آماه».

۴ـ پخشه: «پَخْشَه» در کردی، به معنی پشه است و ساخت کهنتر آن؛ می‌توان انگاشت که ساخت پخشه ساختی است میانین از ساخت کهنتر واژه «پَخْشَك» و ساخت نوین آن در پارسی دری، «پشه». در زبانهای ایرانی، «خ» ساکن پیش از «ش» در دگرگونی واژه می‌افتد. نمونه‌ای دیگر از آن در گویش کردی کرمانشاهی، «بَش» است که ساختی است دیگرگون شده از «بخش» و به همان معنی است. نمونه‌هایی دیگر از این دگرگونی را در «آتخش» ataxš در پهلوی می‌یابیم که به «آتش» در پارسی دری دیگرگون شده است. استاد فرزانهٔ توس فرموده است:

ز رستم دل نامور گشت خوش؛ نزد نیز بر دل ز تیمار تش.[۱]

نیز در «وَخْش» که نام شهری بوده است در ورازرود (ماوراءالنّهر)؛ سخنور کهنی، شاکر بخاری در بیتی گفته است:

به گامی، شمرد از ختا تا ختن؛ به یک تک، دوید از بخارا به‌وخش[۲]

«خ» در وخش افتاده است؛ و این نام به «وش» دیگرگون شده است؛ «وشی» نام گونه‌ای دیبای گرانبها بوده است که در این شهر بافته می‌شده است:

وشی:...منسوب به وش راگویند؛ و آن شهری است از ترکستان؛ قماش لطیفی هم هست که در همان شهر می‌بافند؛ و به تشدید ثانی هم به نظر آمده است.[۳]

۱ـ واژه‌نامک، نوشتهٔ عبدالحسین نوشین، بنیاد فرهنگ ایران /۱۳۲

۲ـ لغت فرس اسدی توسی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، کتابخانهٔ طهوری ۱۳۵۶/۶۸

۳ـ برهان قاطع، ج ۴/۲۲۸۷

خسروی، سخنوری کهن گفته است:

روی وشی وار کن به وشی ساغر؛ باغ نگه کن‌که چگونه وشَی‌واراست[۱]

۵ـ بیوسیدن: «بیوسیدن» واژه‌ای کهن است به معنی درنگ کردن، چشم داشتن و امید بردن:

بیوسیدن: بر وزن خموشیدن به معنی امید داشتن و امیدوار گردیدن و طمع کردن و چاپلوسی نمودن باشد.[۲]

این فعل هنوز در کردی زنده است؛ به ویژه ساخت امری آن «بُوس» به معنی «درنگ کن؛ چشم دار؛ منتظر باش» فراوان به کار برده می‌شود. عنصری در بیتی گفته است:

نکند میل بی‌هنر به هنر؛ که بیوسد ز زهر طعم شکر؟![۳]

اسدی توسی نیز در «گرشاسبنامهٔ» خود، از این فعل واژهٔ «نابیوسان»، در معنی ناخواسته و غیرمنتظره را، بدین‌سان به کار برده است:

برآمد یکی نابیوسان نبرد؛ که دریا همه خون شد و دشت گرد[٤]

نیز «استاد» از این فعل در شاهنامه «بیوسنده» را چنین در بیتی به کار گرفته است:

... که هرگز نبیند تنم جز زره؛ بیوسنده و برفگنده گره

۶ـ تاسه: تاسه واژه‌ای است کهن، در معنی بی‌تابی و بیقراری و آرزو و ویار زنان آبستن؛ ساخت دیگر این واژه «تَلْواسه» است:

تاسه: بر وزن کاسه، به معنی اندوه و ملالت باشد؛ و به معنی اضطراب و بیقراری هم هست؛ و تیره شدن روی را که از غم و الم به هم رسیده باشد؛ و فشارش و فشردن گلو به سبب سیری یا ملال و اندوه؛ دیگر میل به خوردنی و خواهش به

۱ـ لغت فرس | ۱۷۹
۲ـ برهان قاطع، جلد نخست | ۳۴۲
۳ـ لغت فرس | ٦۱
۴ـ واژه‌نامک | ۹۸

چیزی راگویند؛ و این حالت بیشتر زنان آبستن و مردان تریاکی رادست‌دهد...[۱]

مولانا جلال‌الدین در بیتهایی از غزلهای خویش فرموده است:

ای مزاجت سرد! کو تاسهٔ دلت؟ اندرین گرمابه تا کی این قرار؟[۲]

****

بگرفت تو را تاسه وحال توچنان‌است، کز عجز تو در تاسه حمام بمانی[۳]

****

زین کیسه و زان کاسه‌نگرفت توراتاسه؟ آخر نه خرکوری؛ بر گِردِ چه می‌گردی؟[٤]

«تاسه» هنوز در گویش کرمانشاهی، در معنی خواست پرشور و آرزو زنده است و کاربرد دارد؛ گاه نیز در معنی «ویار» که در این گویش،«بیزه» نیز خوانده می‌شود به کار می‌رود.

۷ـ پس: «پَس» در کردی، به معنی گوسپند و چهارپا، به کار برده می‌شود. این واژه در پهلوی نیز در همین ساخت، «پس» Pas به کار می‌رفته است. دارندهٔ گوسپند و دام، در این زبان، «پَسومند» (=پسمند) Pasomand خوانده می‌شده است.

از همین واژه، در شاهنامه، واژهٔ «بسودی» یا «پسودی»، در معنی دامدار کشاورز، آورده شده است. جمشیدجم مردمان را به چهار گروه کرد: ۱ـ «آرتوریان» (=آذریان): پیشوایان دین ۲ـ «رتشتاران» (کوتاه شدهٔ «رتشتاریان» و «ارتشتاریان»[۵]): سپاهیان ۳ـ «بسودیان»: دامداران و کشاورزان ۴ـ «اهتوخوشی»(=نیکْ کوشایان): پیشه‌وران و دست‌ورزان شهری.

«استاد» در بارهٔ «پسودیان» فرموده است:

۱ـ برهان قاطع، ج نخست |۴۵۹

۲ـ کلیات شمس، با تصحیحات و حواشی روانشاد بدیع الزّمان فروزانفر، امیرکبیر ۱۳۰۱|۳ ج ۳|۱۰.

۳ـ همان، ج ۱۷/٦ ۴ـ همان، ج ۲۸۷/۵

۵ـ برهان قاطع، جلد ۲۲۲۷/۴، پانوشت نیساری.

بسودی سه دیگر گُرُه را شناس؛ کجا نیست از کس بر ایشان سپاس
بکارند و ورزند و خود بِدْروند؛ به گاه خورش؛ سرزنش نشنوند.
ز فرمانْ‌تنْ آزاده و ژنده‌پوش؛ ز آوازِ پیغاره، آسوده گوش.
تنْ‌آزاد و آباد گیتی بدوی؛ بر آسوده از داور و گفتگوی[۱]

۸ـ روله: «رُوله» در کردی، به معنی فرزند یا گرامی و دلبند، به کار برده می‌شود؛ و واژه‌ای است که مهتر به کهتر از سرِ مهر می‌گوید. (واژه‌ای چون جانکم، عزیزکم). به گمان بسیار، روله ساختی است دیگر از واژهٔ «رود» در پارسی، به معنی فرزند؛ چنانکه خواجهٔ بزرگ، در بیتی شاهوار فرموده است:

ازآن دمی که زچشمم برفت رودعزیز، کنار دیدهٔ من همچو رودجیحون‌است.

واکهٔ «ل» در کردی همان «د» در پارسی دری است؛ و به جای آن می‌نشیند. نمونه‌هایی از این هنجار زبانشناختی رادر واژه‌های «کلیل» که کردی «کلید» در پارسی است؛ و «دالِك» به معنی مادر در کردی می‌بینیم؛ دالک به گمان بسیار کردی «دادك» است که در پارسی دری به معنی دایه و مادر به کار برده می‌شده است. این واژهٔ کهن در «سمك عیّار» بدین سان آورده شده است:

شروان بشن گفت: ای سمك!...من دخترم؛ و آن روز که من تو را دیدم بر تو عاشق شدم...و در جهان کس نمی‌داند که من دخترم، مگر دادك من و دایه و مادرم و خادمی که مانده است.[۲]

در گویش کرمانشاهی دایه و پَرَسته‌ای (=کلفت) راکه دیری در خانه‌ای فرمان برده باشد و به پیری رسیده، «دادا» می‌گویند. دادك ساختی است دیگر از «دایك» (=دایه) و «داهك» (=داه). «داه» در دری کهن به معنی کنیز و پرستار به

۱ـ شاهنامه، چاپ مسکو۱۹۶۶ ـ ج ۱/ ۴۰.
۲ـ «سمك عیار»، به تصحیح روانشاد دکتر پرویز ناتل خانلری، بنیاد فرهنگ ایران، ج ۲۹۶/۴

کار برده می‌شده است. همهٔ این ساختها از ریشهٔ «دادن» به معنی آفریدن برآمده‌اند؛ بدان سان که در واژگانی چون: «مهرداد» (=مهر آفرید) و «خداداد» (=خدا آفرید) می‌بینیم. در زبانهای ایرانی «د» و «ه» و «ی»به یکدیگر بدل می‌شوند؛ نمونه‌ای دیگر از این بدل شدگی را در «زاد» و «زاه» و «زای» می‌یابیم که سه ساخت از یک واژه‌اند؛ و از زادن برآمده‌اند.(۱)

بر پایهٔ آنچه نوشته آمد، «روله» در کردی می‌تواند ساختی از «روده» (=رودك) یا رود به معنی فرزند باشد.

۹ـ اَژْگَل: «اژگل» در گویش کرمانشاهی به کسی گفته می‌شود که ژنده و ژولیده باشد و رفتاری درشت و گران و ناسنجیده داشته باشد. این نام را بیشتر با واژهٔ دیو بر زبان می‌آورند و می‌گویند که: «فلان به اژگل‌دیو می‌ماند.» می‌توان انگاشت که این نام از «اَشْگهان» در پهلوی به یادگار مانده باشد که نام دیوِ سستی و تنبلی وبیکارگی است. این نام در دری کهن در ساختهای «اژکهان»، «اژکان»، «اژهان»، «اژکهن» و «اژهن» به کار برده شده است:

اژکهان: بر وزن پهلوان، به معنی اژکان است که مردم کاهل و باطل و مهمل و بیکار باشد.(۲)

همین نام را فردوسی بزرگ، در «پادشاهی بهرام گور» و در سخن از خاقان و دستور وی بدین‌سان به کار برده شده است:

نوندی بیامد ز کارآگهان، که خاقان شب و روز بی اندُهان،
به تدبیر نخچیر کشمیهن است؛ که دستورش اَزْکَهْلِ اهریمن است.(۳)

۱ـ در این باره بنگرید به «از گونه‌ای دیگر» نوشته میرجلال‌الدین کزّازی، نشر مرکز ۱۳٦۸/۲۷۱

۲ـ برهان قاطع، جلد نخست /۱۱٦ ۳ـ شاهنامه، ج ۳۹۱/۷

شعر هجائی در زبان کردی

مصطفی کیوان

به نام خداوند جان آفـرین　　حکیم سخن در زبان آفرین

یکی از علل مهم بقای حیات ایرانی در نشیب و فراز تاریخ ایران و جهان و در برابر رویدادهای بزرگ سیاسی و اجتماعی، پایداری درخت برومند زبان و ادبیّات آن است، که هیچگاه تیشه‌های جبّاران و ستمگران و سیل حوادث را نیروی برکندن و ازپای درآوردن آن نبوده است. اگر گاهی، این درخت سترگ، در فراز و نشیب روزگار، و در اندک زمان، روی به تزلزل نهاده، دگر باره از جهات مختلف، ریشه دوانده، جوانه زده، و ذوق اصیل ایرانی، بیش از پیش در اصول و عروق آن، جریان یافته است. و به همت والای نگهبانان ادب و هنر ایران زمین، یعنی گویندگان و نویسندگان توانا، آبیاری شده و به صورت درخت کهنسال و گهربار امروز درامده است.

زبان کردی یکی از مهمترین شاخه‌های این درخت عظیم است که از روزگاران گذشته تاکنون در برابر تحوّلات گوناگون، پایدار مانده است. شاهد صادق بر این مدّعی اینستکه، بسیاری از ویژگیهای زبان و ادبیات قدیم ایران، همچون دانه‌های میوه‌ای شیرین و دست نخورده، طوری در این زبان، جلوه گری می‌کند، که می‌توان به عنوان مأخذی پرمایه و بی‌پیرایه، در تدوین تاریخ جامع زبان فارسی، از آن بهره گرفت. با اینحال، ذکر این نکته بجاست که، هدف از

نوشتن این گفتار، تحقیقی مفصّل، در زمینهٔ پیوند زبان کردی با زبانهای قدیم ایران نیست.

زیرا با توجّه به وسعت و عمق این پیوند، شایسته است که کتابی جداگانه در این موضوع نگاشته شود. در این گفتار، تنها در قلمرو شعر هجائی، یعنی یکی از این جهات مشترک (آن هم با رعایت جانب اختصار) سخن می‌رود. تا هم نموداری کوچک از این پیوند وسیع ارائه شود و هم با زبان و وزن شعر مولوی، یعنی شخصیّتی که این کنگره در بزرگداشتش بر پا شده است، مناسبت داشته باشد. زیرا یکی از ویژگیهای مهم سخن مولوی، اصالتی است که در زبان و وزن شعرش می‌بینیم.

گفتار عبارتست از یک سلسله ارتعاشات صوتی متوالی، که پیاپی به گوش شنونده می‌رسد، و شنونده، در عین شنیدن این رشته ارتعاش، پاره‌هایی در آن تشخیص می‌دهد که به منزلهٔ حلقه‌های متوالی زنجیر است. این حلقه‌ها، یا بریده‌های صوتی را هجایا سیلاب گویند. شعر هم نوعی گفتار یا مجموعه‌ای از کلمات است، که به ترتیب خاص، در پی یکدیگر قرار گرفته باشد. و وزن عبارتست از نظم و تناسب موجود در اصوات آن. به عبارت دیگر، وزن شعر که امری ادراکی و حسی است، نتیجهٔ نظم و تناسبی است که در اصوات ملفوظ ایجاد شده است. امّا از آنجا که صوت به دلیل تعدّد و چگونگی سلسله ارتعاشات مولّد آن، دارای ویژگیهایی نظیر درجه شدت، میزان امتداد، اندازهٔ زیر و بمی و چگونگی زنگ یا طنین است، بر حسب آنکه کدامیک از این ویژگیها، پایه و اساس ایجاد نظم قرار گیرد، وزن شعر، انواع مختلف پیدا می‌کند. شعری را که شمارهٔ هجاهای موجود در آن، ملاک ایجاد نظم یا عامل تشخیص وزن باشد، شعر هجائی خوانند. در اینگونه شعر، غالباً کلمات، به دسته‌هایی تقسیم می‌شوند، که شمارهٔ هجاهای هر دسته، با دسته‌های دیگر، برابر است. از

سوی دیگر، مسلّم است که هر زبان، ویژگیهای دستوری و تلفّظی مربوط به خود را داراست. زبان کردی هم از این قانون مستثنیٰ نیست، و با توجّه به این ویژگیهای تلفّظی، که سخن گفتن از آن خارج از حدود این گفتار است، استعدادهای خاص برای ایجاد نظم هجائی و برقراری اینگونه وزن در شعر دارد. تا آنجا که، گذشته از شعر، اگر در گفتگوی روزمرهٔ دو نفر کردی زبان نیز دقت کنیم درمی‌یابیم که بسیاری از جمله‌ها و ترکیبات، از وزن هجائی مخصوصاً ده سیلابی برخوردار است. مثلاً یکی به دیگری می‌گوید: «ئەم وەختەت بەخێر» یا «ئیوارەت بەخێر» دیگری پاسخ می‌دهد: «دیدارت بەخێر» «برای خۆشەویست» «سپاسەت دە کەم».

هر یک از این جمله‌های محاوره‌ای و معمولی، پنج هجائی کامل، یعنی پنج پاره یا بریدهٔ صوتی است. که نیمی از یک بیت ده سیلابی کردی را تشکیل می‌دهد.

قدیمی‌ترین اثر شعری در فرهنگ ایرانی که به این شیوه بیان شده، سخنان زردشت است، که در ضمن کتاب دینی اوستا، در بخشی به نام «گاتاها» یا «گاثه‌ها» آمده است، لفظی که به معنای سرود است.

مضامین این سخنان، راز و نیازهای روحانی و پرجاذبهٔ زردشت، با خدای یگانه، یا اهورا مزداست. بخشهای گوناگون گاثه‌های زردشت، شامل سخنان موزون ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۹ هجائی است. قسمت مهمی از یشتها که بخش دیگر اوستاست، هشت هجائی است. در همین بخش یشتها، اشعار ده هجائی و دوازده هجائی نیز وجود دارد. که در اشعار ده هجائی آن، غالباً درنگ و مکث، در وسط شعر است.

از شعر هجائی در زمان ساسانیان، اطلاعات بیشتری در دست است، مانند سخنان مانی، در کتاب شاپورگان و رسالهٔ درخت آسوریک که قطعات پنج تا ۱۱

هجائی در آن موجود است. در میان اوزان هجائی دورهٔ ساسانی ظاهراً وزن هشت هجائی بیش از دیگر وزنها رواج داشته است. مثلاً بسیاری از بخشهای منظوم نوشته‌های مانی در این وزن است و وزنهای شش و هفت هجائی را نیز، به هنگام خواندن، گاه با کشش یک یا دو حرف به ویژه حروف مصوّت، به هشت هجامی رسانده‌اند.

شواهد موجود، گویای آن است که پس از رواج عروض عرب، باز هم شعر هجائی تا مدتی در ایران رواج داشته و گویندگان ایرانی در این زمینه طبع آزمائی کرده‌اند.

سرانجام، به مرور زمان، اوزان هجائی در زبان فارسی، جای خود را به افاعیل عروضی داده است. حال آنکه زبان کردی، این ویژگی مهم شعر و ادب ایرانی را زنده و پربار نگهداشته است. رواج و رونقی که این زبان تاکنون در شعر کردی، برای وزن ده هجائی فراهم ساخته است، بسی بیشتر از رواج و رونق آن در ایران باستان است.

واژهٔ اوستائی «گاتا» یا «گاثه» در زبان پهلوی «گاس» شده، یعنی ثای مثلث در آخر آن به صورت (س) درآمده است. جمع این کلمه را «گاسان» و نسبت به آن راگاسانیک نوشته‌اند. سرانجام واژهٔ اوستائی پهلوی (گاس) در زبان فارسی بعد از اسلام (گاه) شده است.

کلمهٔ (گاس) که در پهلوی به معنی (آهنگ و سخن موزون و جا و محل و دفعه‌ای از زمان) بوده است، در فارسی دری نیز پس از تبدیل به گاه با همین معانی، رواج یافته است.

مفهوم دیرین این کلمه، در قلمرو موسیقی و آهنگ و شعر، و در معنی پرده و نوای موسیقی، در ترکیبات دوگاه و سه‌گاه و چهارگاه، به خوبی پیداست. این کلمه با مفاهیمی که در زبان پهلوی و سرآغاز فارسی دری داشته، پس از ترجمه

به کلمهٔ (مقام) خصوصاً در معنی پایه و پردهٔ موسیقی، به زبان عرب نیز راه یافته است.

کلمهٔ (مقام) و مفهوم اصیل و ایرانی و ظاهر معرّب خود، در زبانهای فارسی و کردی هم قبول عام یافته، و در فرهنگها و آثار ادبی این دو زبان ثبت و ضبط شده است.

هم‌اکنون کلمهٔ (مقام) و صورت مقطوع آن یعنی (قام)، در برخی لهجه‌های کردی به معنی آهنگ و سخن غنائی و اشعاری است که با آهنگ خوانده می‌شود، و با کلمه کردی (گۆرانی) به معنی آواز، مترادف است.

واژه‌های دیگری نیز در زبان کردی برای مفاهیم غنائی به کار می‌رود. مانند، بیت یا حیران و یا، لاوک، این کلمات، بیشتر به نثرهای موزون یا برخی اشعار هجائی اطلاق می‌گردند که مفهوم قصّه و حکایت و سرگذشت، یا وصف و ستایش و بیان وقایع را شامل‌اند. برخی «حه‌یران» ها، مضامین عاشقانه دارند و برخی نیز در وصف جنگها یا قهرمانیها و یا مبارزه با تجاوزکاران و ستمگران و زورگویان گفته شده‌اند. در هر حال، یکی از ویژگیهای قابل توجّه در هر یک از این سخنان، وزن هجائی موجود در بسیاری از آنهاست.

گذشته از «به‌یت» یا «حه‌یران» و یا «لاوک» که غالباً طولانی و دارای وزن هجائی‌اند، بسیاری از ترانه‌های کردی نیز، وزن هجائی دارند. ضرب‌المثلهای فراوان هم، در زبان و ادبیّات کردی دیده می‌شوند که دارای وزن هجائی‌اند، و از مفهوم آنها پیداست که یا مفردات زیبا و دلنشین و یا بیتی از یک قالب شعری بوده‌اند، که به دلیل داشتن محتوای پر مغز، به مرور زمان، قبول عام یافته و به صورت مثل رایج در آمده‌اند.

اینک به ذکر مثالهایی از اوزان هجائی کردی می‌پردازیم و یادآور می‌شویم که در انتخاب این نمونه‌ها، به امثال و حکم کردی بیش از ترانه‌ها و دیوانهای

شاعران توجه شده است تا، اولاً جانب اختصار رعایت گردد. ثانیاً آوردن ضرب‌المثلهای متعدد، که هر یک جلوه‌ای از ذوق و قریحهٔ یک یا چند نفر است، بیش از یک قطعه شعر یا یک ترانه که مجموعهٔ ابیاتش سرودهٔ یک نفر است، مؤید گفتار است و موجب کثرت شواهد نکتهٔ دیگر اینکه در آوردن مثالها، از ترجمهٔ آنها به فارسی، خودداری شده است، تا هم موجب طول کلام نشود، و هم رشتهٔ افکار، از توجّه آنها به موضوع اصلی گفتار، یعنی بررسی اوزان هجائی گسسته نگردد. تنها شاهد ترجمه شده، قطعه شعر ده هجائی «هرمزگان» است که مربوط است به زمان حملهٔ اعراب به ایران و جداگانه در خور بررسی و توجّه است.

مثال از سه هجائی: دەردی دڵ، بۆ ژێرگڵ ـ ئەوەئەرز، ئەوەگەز ـ حەق بە حەق، نانی رەق ـ کێ کردی، کێ بردی ـ ئەم نانە، بەو رۆنە.

مثال از چهار هجائی: ئاگرە سوری، لە خۆم دوری. یا: ئاگرە سورە، لە خۆم دورە.

ئەگەر لەکین، گشت چون یەکین. بە شەو جەردە، بە رۆژمەردە.

هەنگ لە ماکی، کچ لە داکی. دەنگی دەهۆڵ، لە دور خۆشە دەنگی هەیە، رەنگی نیە.

کردەی ئەوە، بردەی شەیتان. لەم سەر ماڵم، بە لە باڵم.

هر یک از مثالهای یاد شده، اعم از سه یا چهار هجائی، یک بیت کامل است و هر نیم بیت آن، سه یا چهار هجا.

مثال از پنج هجائی: ئاشتی کتک‌و مشک، پرسەی بەقالە.

ئەوجێیە خوشە، کە دڵی لێ خوشە. مزگەوت روخاوە، محرابی ماوە.

هەر لایێ ئاشە، کەچەڵ فڕاشە.

هر مثال مرکب است از دو مصراع پنج هجائی

مثال از شش هجائی: ئەوی پێم ئەکرد خێر، لێم بو بەگورگ‌و شێر من ئاغاو تو ئاغا، کێ جێمان بۆراخا؟ ـ و یا مانند این سه مصراعی هەتیو چە سوار بو، لای لفکەی خوار بو،

نامەردبیگرن هار بو.

مثال از هفت هجائی:

ئـــاو بـبڕی لە رۆخـانە خـــۆنابێ بـــە بـێگانە
گـەر تـۆ نـەبی بـە یـارم خـــۆا ئـەسازینێ کـارم
ئەگەر مو بـە بـەخت ئـەبو کەچەل زۆر بەدبەخت ئەبو
خـــاوەنی بـاخو بـێستان شـــەرمەزارە بـە زسـتان
خویەکی گـرت بـە شـیری تـەرکی نـاکـا بـە پـیری
دەرگـــای کـــەس مـەتەقینە تـــا دەرگـات نـەتەقێنن
شـەو ئـەنوێ بـە جـایگایە روژیش ئـــەڵەی پـاشایە
مـــەڕوانـــە ســـەری تـاسی بـڕوانـــە بـــەختی خـاسی

بوکی پەنادیواریت، رۆژ هەمو رۆژ بەتاڵیت، بە شەو ناو مال ئەماڵیت (سە مصراعی)
نـوێژکەری نـوریتی، فـرمانکەری شـیرینی، هـیچ نـەکـەری قـیرینی (هـفت هـجائی سەمصراعی)

* * *

مثال از هشت هجائی:

ئـــاوێ بـــڕوا بـــۆ رۆخـــانە خـــویش بیخوا نـەك بـێگانە
بـــە زسـتانان پـینەو پـــەڕۆ بـــــەهاوینان ورد ورد بـــڕۆ
ئـەگـەر خـلە مـاڵی ئـەکـرد لە مۆڵکی خوی گاڵی ئەکـرد
ئەم سەر ئەکاو ئەو سەر ئەکا پـــارە ئـــەکـــاو پـینە ئـەکـا
بـوکێ نـیەتی شـێوی شـەوێ ئـــەموستیلەی لێـــمان دەوێ
تەماڵ ئەڵێ هـەموی ئـەخۆم دوایی ئەڵێ چیم کرد بە خۆم
بـــەچکە گـــەدا مـــەخە تـەما بـــە چـــڵێ کـە مـادێتە سـەما

تـــومەنێکی مـــن دومـــەنم بـــێجگە لە گـــورزو کـــەمەنم
من بوم به تۆ، تۆ بوی به مـن من بوم به جن، تۆ بوی بەژن
خـــزمی ژنـــان، بـــەرەبەرە خـــزمی مـێردان دەربـەدەرە

* * *

مثال از ده هجائی: پیش از پرداختن به مثالهایی از شعر ده هجائی، یادآور می‌شویم که رواج این وزن، هم در قلمرو و امثال و حکم و ترانه‌های عامیانه و هم در دیوانهای شاعران کرد، بسی بیشتر از همهٔ وزنهای یاد شده است. تا آنجا که دیوان غالب شعرای متقدّم و معاصر کرد، در همین وزن است، که یکی از آنها، دیوان مولوی، شاعر بلند پایهٔ کرد است که این وزن و شیوهٔ شیوا را، همراه با دریایی از واژه‌های اصیل کردی اورامی، یعنی، نزدیکترین لهجهٔ کردی، به زبان پهلوی، دربر دارد. و همانطور که قبلاً اشاره شد، بررسی آن از دیدگاه اصالت وزن و زبان ویژگیهای دستوری، کاری ارزنده است که ظاهراً، تاکنون توجّهی به آن نشده است. و اگر زمینه مناسبی هم در نوشتار و گفتار، برای پرداختن به این موضوع، پیش آمده باشد، با بی‌اعتنائی و سکوت، همراه بوده است.

به عنوان مثال، اشاره می‌کنیم که استاد محمد علی قره‌داغی در گفتاری تحقیقی و سودمند و مفصّل، مندرج در «گۆڤاری کۆڕی زانیاری کورد» جلد ششم، زیر عنوان «شارۆیەک لە باخچەی ئەدەبی مەولەوی» می‌نویسد: «مەولەوی، هەمو شیعرەکانی لە سەر یەک کیشن و، وەکو شاعیرانی‌تر، سودی لە کێشەکانی» «عەروزی، وەر نەگرتوە».

استاد قره‌داغی، این نکته را یکی از دلایل آمیختگی اشعاری از دو شاعر دیگر، با شعر مولوی در یک نسخهٔ خطی دانسته است. گرچه سخن ایشان، موضوعی جداگانه و دور از گفتار ما است، امّا آنچه جای تأمل و تعجّب است

اینست که حتّی اشاره‌ای به نوع وزن شعر مولوی نکرده و فقط یادآور شده است که: «مولوی، تمام اشعارش در یک وزن است و مانند دیگر شاعران، از وزنهای عروضی استفاده نکرده است».

طبعاً برای خواننده، این سؤال پیش می‌آید که: پس، شعر مولوی که در اوزان عروضی نیست، در چه وزنی است؟ و چرا نویسندهٔ مقالهٔ «سیری در باغچهٔ ادب مولوی» در این مورد، سکوت کرده است؟

در هر حال، این نکته واقعیتی است که یکدست بودن وزن شعر مولوی، و آن هم وزن شیوا و دلنشین ده سیلابی، امتیازی بزرگ برای این دیوان و گویندهٔ آن است، و دژی محکم برای پاسداری از یک ویژگی دیرین ذوق و قریحه و زبان قوم کرد و اقوام ایرانی دیوان مولوی، هم فرهنگی از واژه‌های اصیل کردی و ایرانی است و هم گویای اصول و قواعد دیرینهٔ دستوری ـ زبان استواری و پایداری در برابر حوادث روزگار است.

به راستی همانطور که شاعری کردی زبان، در وصف سنگلاخها و کوهستانهای اورامان و مریوان گفته است:

«لاڕێ تەق تەقو ڕێگا بەردی زل ئەو بەردەی فەلەک پێ نە داوە تل»

باید اعتراف کرد که زبان و وزن شعر مولوی نیز، به استواری کوهستانهای دیار او است، که در عین حفظ ویژگیهای دیرین خود، به زیورهای ادبی نیز، آراسته است.

چون وەڵگ شادی من، وای دوری لەیل وەیشوم بەرد، ئەوهەرد، نەو رشتەی‌سوەیل

از همین یک بیت پیداست که حرف «واو» قدیم زبانهای ایرانی در فارسی و برخی لهجه‌های کردی به «یا» تبدیل شده، ولی در لهجهٔ کردی اورامی، محفوظ مانده است. «وەڵگ» و «وا»به معنی «برگ» و «باد»، و یا حرف «لام» قدیم که به

«را» تغییر یافته است. وەلگ = برگ

ئازیز شۆخو شەنگ شیرین تارەنی ئاهوی بێ ئاهوی وەش رەفتارەنی

در این بیت، گذشته از کلمهٔ اصیل (وەش) به معنی «خوش» کاربرد واژهٔ «آهو» را در دو معنی «غزال» و «عیب» می‌بینیم. خاقانی نیز در این بیت، اشارتی در همین دو معنی دارد:

بینی آن جانور که زاید مشک نامش آهو و او همه هنر است

خالی از هر گونه تعصب، در می‌یابیم که مولوی، این دو کلمه را بسی زیباتر و دلنشین‌تر به کار برده، و در قالب جناس تام آورده است.

یا ضمایری مانند «وێم» و «وێت» به معنی «خودم» و «خودت» و یا مصدر «شدن» در مفهوم دیرین آن یعنی رفتن، و بسیاری نکات دیگر، شاهدان صادق، بر اصالت زبان شعر مولوی هستند.

قاصد شو وەلای ئەو نەو نەمامە چون یاوای، پێش دەر، ئەی جواو نامە

یا ترکیب: «پرهۆن» به معنی «پرخون» در این بیت:

ئیمشەو تەنیا بی جەستەی زەبونم دیسان سەرواز کرد، دلەی پرهونم

که در آن کلمهٔ «خون» تقریباً به همان صورتی است که در کردی چهارده قرن پیش بوده، و در قطعهٔ کردی «هورمزگان» آمده است. قطعه شعری که مربوط به زمان حملهٔ عرب به ایران است و در مقایسهٔ آن با لهجه‌های کردی امروز، در می‌یابیم که بیش از همهٔ زبان شعر مولوی نزدیک است. و وزنش هم همان ده سیلابی است.

هورمزگان ڕمان ئاتوران کوژان هوشان شاردەوە، گەورەی گەورەکان

زۆر کار ئەرەب کرد نا خاپور گنانی پاڵە، بشی شارە زور

ژنو کنیکان، وەدیل بشێنا مێرد ئازاتلی، ژەروی هوێنا

رەوش زەردو شترە مانناوە بی‌دەس بەزەیکانەیکا، هورمزو هویچ کەس

ترجمه:

پرستشگاهها ویران شد، آتشها خاموش

خود را پنهان کرد بزرگ بزرگان

ستمگران عرب ویران کردند

شهرهای پاله (پهلو) را تا بروی به شهر زور

زنان و دختران به اسیری رفتند

آزاد مردان در خون غلتیدند

روش زردشت بی‌دستیار ماند

اهورا مزدا بر کس رحم نمی‌کند

اینجانب قطعهٔ «هرمزگان) را ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «پیوستگی زبان کردی با زبانهای فارسی، پهلوی و اوستائی، از دیدگاه وزن و واژه‌های اصیل آن، بررسی کرده‌ام که در شماره مرداد ماه سال ۱۳۴۵ مجلّهٔ ادبی یغما به چاپ رسیده است. نقل آن در این گفتار، تنها از این لحاظ است که قدیمترین نمونهٔ شعر هجائی کردی است و با شعر مولوی جهات مشترک بسیار دارد.

یکی از ویژگیهای بارز این شعر و همهٔ اشعار ده هجائی کردی این است که هر لخت آن در حقیقت، یک بیت کامل است و دارای ده سیلاب یا هجا به شیوه‌ای که پس از هجای پنجم، وقف یا سکونی دارد که به منزلهٔ حد فاصل دو مصراع از یک بیت است.

هورمزگان زمان ئاتوران کوژان

و یا مانند این بیت عامیانه کردی:

خالّی هاوەبان گۆنای پیرۆزۆ

وەک چراوایە بەنەکە رۆزۆ

شعر «هرمزگان» که به خط پهلوی و بر روی پوست آهو بوده، در اوایل قرن جاری، یعنی قرن بیستم میلادی، در شهر سلیمانیه پیدا شده است. یابندهٔ شعر، آن را برای روزنامهٔ شرق نزدیک فرستاده و همان موقع در روزنامهٔ مذکور، چاپ و منتشر شده است.

شادروان ملک الشعرا بهار، نسخه‌ای از آن را از مرحوم دکتر سعید کردستانی، طبیب فاضل و ادیب و شاعر، که در آن زمان، مقیم تهران بوده، به دست آورده است. و در مهرماه سال ۱۳۱۶، یعنی ۵۵ سال پیش، به عنوان نمونه‌ای از شعر ده سیلابی، در بخشی از سلسله مقالات شعر در ایران، در مجلّهٔ ادبی مهر به چاپ رسانده و دربارهٔ آن، چنین اظهارنظر کرده است:

قطعهٔ کردی هرمزگان، به زبان قدیم اورامانی گفته شده و در نزد فضلا و دانشمندان کردستان، مورد اهمیّت و طرف توجّه است. این اشعار دارای قافیه است ولی به طرز مزدوج یعنی (مثنوی).

به هر صورت، شکی نداریم که دارای نشانه و علامت وزنی از اوزان باستانی ایران است. و باید گفت که قدیمترین شعر کردی و یکی از نفایس اشعار هجائی شعبه‌ای از شعب زبان ایرانی است. از وزن معتدل و تناسب و آهنگ لطیف و دلنشین آن که هر شنونده را مجذوب ترجیعات و حسن ابتدا و حسن ختام آن می‌سازد، بعید نباید دانست که در مدّت سیزده قرن که از سرودن آن می‌گذرد، هنوز مثل آن است که تازه گفته شده است. و از قوّت تحفّظ نژاد کرد، باید ممنون بود که در این مدت دراز نگذاشته است، این وزن و شیوهٔ شیوا، از میان برود و مانند سایر ایرانیان به کلّی مفتون اوزان تازه و اختراعی قرون آینده شوند».

گفتار را با قطعه شعری زیبا و دل‌انگیز که در همان وزن ده هجائی است به پایان می‌بریم. همراه با آرزوی تندرستی و موفقیّت برای همهٔ دوستان و برادرانی که در بزرگداشت مولوی، شاعر گرانمایه کرد، به تلاش و تکاپو پرداخته‌اند.

مەولەوی و مۆسیقای رەسەن

رحیم لقمانی

بۆیادو خۆشەویستی حەزرەتی مەولەوی دەمەویست چەپکە گوڵێک پێشکەش بارەگای موقەدەس‌و دیوانی بەرزی بکەم، گوڵستان‌و دارستانی وڵاتم پشکنی، لە گوڵزاری ئاسانەو دیوانی خۆی نەبێ چەپکە گوڵی شایانم نەدی.

وەجا هەر لە ئاسانەو مەکانی موقەدەسی شێعری مەولەوی چەپکە گوڵێکی بەرامە خۆش‌و هەست بزوێن پێشکەشی یادی موبارەکی مەعدوومی‌و گەلی ئەدەب‌و هۆزانڤانانی دەکەم، ئەم چەپکە گوڵە رەنگاورەنگە بۆن‌و دەنگی گۆرانی‌و مۆسیقای خۆماڵی پێوەیەو لە دەروونی مەولەوی‌یەوە رەنگ‌و دەنگی بە وڵات بەخشیوە.

وەک دەزانین میللەت بە فەرهەنگ‌و زمانەوە دەناسرێ، فەرهەنگ بەگشتی رادەی پێشکەوتنی میللەت نیشان دەدا. هونەری شێعرو مۆسیقا و نیگارکێشان بەشێکە لە فەرهەنگی هەر گەلێک کە ئەوانە بەربەست کرێن فەرهەنگ پاش دەکەوێ لەکاروانی کەشەی کۆمەڵ دەمێنێتەوە.

کە باسی هونەری شێعرو ئاهەنگ‌و مۆسیقای شێعر دەکەین مەولەوی دەبینین کە شاهۆی سەری بەرزی لە ئاسمانی بڵندی، شێعرەوە گوڕوتینی تایبەتی بە گۆرانی‌و سۆزی میللیمان بەخشیوە. شێعری مەولەوی پڕاوپڕ خۆشەویستی‌و عیرفانە، سۆزی ئینسانی‌و دڵداری‌و سووتانە، ئاوێنەی نیشتمانی رەنگین‌و حەزینە، کە هێلانەی دەروونی کردەتەوە هەزاران هۆزارو بڵندەی رەنگاورەنگی خوشخوان لەگەروی سازی شێعرەکانی‌یەوە بەرەو ئاسمانی کوردستان هەڵفڕین ئێستاش سۆزەی مەولەوی لە سینگی شاهۆو هاژەی

سیروانا به چواردەورا دەنگ دەدەنەوە. ژیلەمۆی ئاورگەی سیاچەمانە زایەڵەی داوودی سەید عەلی ئەسغەری کوردستانی، زرپەی دەف‌وگریانی نەی، هەموو رۆحی بەرزی مەولەوی‌یان تێدایە بە راستی شارەزای هەموو دەزگا کۆنەکانی مۆسیقا بووەو لە ناخی دەروونی‌یەوە لەگەڵ سازە رەسەن‌و میللی‌یەکاندا هاودەم‌و هاوراز بووە زۆر جار چنگیان لە غەمانی دەروونی گیر کردووەو هاو دەنگی گریان‌و ژیانی یەک بوون، ئەو سازانەی هاوشینی مەولەوی بوونەو باسیان دەکا هەموویان رەسەن و خۆماڵی‌و عیرفانین، دڵی عارفانیان هەژاندووە لەگەڵ هەست‌و رۆحی کوردو دراوسێکاندا دروست کراون‌و بلاوێنی غەم‌و شادیمانن دەنا بۆچی مەولەوی باسی گیتار ناکا؟ چون شاعیر عاشق‌و عارفێکی کوردەو کوردیش ژیانی ژان‌و نەهاتی بووە رەنگەگیتار غەمی نا لاوێنێ‌و دەریای دەروونی نابزوێنێ.

ئەمرو دەبینین رۆحی مۆسیقاو گۆرانی رەسەن تا رادەیەک مات‌و مردوو رەنگە بەم پێیە پەژارەو نائومێدی دڵمان دەکوشێ، شادی‌و گۆرانی و ئوخژن‌و هەستی راستەقینەی دەروون تەمبار دەبن، عیرفانە لە دەروونی مرۆڤی بەرزەوە هەڵدە قۆڵێ بە مەرسیەو نائومێدی‌و شێعرو شوعار کەس نابێتە عارف‌و عارفیش لە زایەڵەی مۆسیقا ناپرینگێتەوە، بەڵکوو لە ناخیا دەژی‌و دەتوێتەوە.

حەزرەتی مەولەوی لە غەم‌و شادی دا هەموو سازە میللی‌و عیرافانی‌یەکان (دەف، نەی، تار، سەنتوور، تەمبوور، کەمان‌و چەنگ‌و چلچەنگ) کۆک دەکاو ئەم سازانە غەم‌و تاسەی رادەژێنن‌و لە شادی یا رۆحی دەخەنە راچەنین، هەر چەندە ئاوو هەوای هەورامان‌و خۆشەویستی یارانی نەقشبەندی بێ هەگەر نەبوون لە هونەرو زایەڵەی مۆسیقای شێعری مەولەویدا ئەوا لە فیراق‌و شەرارەی تەنیایدا دەروونی هەڵدەقرچێ. بە مەزرابی شێعر تەلی سازی دەروونی دەهەژێنێ‌و غەمی رادەژێنێ.

شیعرۆیم تەنخوای سەمتوور سازی لێدەر سانەی چی، هەر تاریش گازێ
چنگ پێکۆ نە جەرگ نەغمەی سازکەت بەرارۆ تۆتۆ میقراز گازەکەت

موغەننی لێدەر یەک ئەمشەو سازان بەشقی ئەو کەسە تۆش ئاوات وازان
بەڵکە خەمانم تۆ دەریی وەباد هەی های جوانم فرێم هەن موراد

مەولەوی بەزانستو شارەزایی یەوە باسی ئامێرەکان دەکاو بەزایەڵەی هەموویان ئاشنایە بانگی ساز بەندو تەمبوورڤانان دەکا سازەکانیان کۆک بکەنو رێکیان خەن وەک دەزانین هیچ سازێک بێ کۆک کردنو رێک خستنن دەنگیان هاودەم تەبانبنو یەک ناگرنەوە.

ئەمە بەڵگەیەکی روونە کە مەولەوی لە خۆیەوە باسی مۆسیقاو ساز ناکا بەڵکوو بە گوێجکەی رۆحو دڵ بەکۆکی پەردەو نیوپەردەو دەنگی زیلو بەمی ساز شارەزایە.

موغەننی کۆکەر سازانت وەهەم سەمتورێ تارێ وەهەم کەرۆجەم
نەیچی سالێدە رقەزات وەماڵم دەمێ دەرجەنەی دەروون زوخاڵم
هۆشی کەرهام فەرد سازان بسازە پاڵات وەکاڵای خەمان بووڕازە....

ل ٢

ئەمشەو دیارەن بانگم بی شەرمەن زایەڵەی سەمتوور کەللەم وەگەرمەن
سەدای زیلو بەم مەینەت تەرزەن خەفەت شادیشەن خەم دەماخ بەرزەن
نەیچی درەنگەن سامەکەر درەنگ فیدای پەنجەت بام نەی باوەر وە دەنگ
هەر تەرزێ پەی وێش بکەرۆ رازی گیرۆنە دەروون هەر سازێ گازێ

شاعیری گەورەمان لەبەر تەنیایی‌و دووری‌وکۆستی خوشەویستانی پەنای بردۆتە بەر سازەکانو ئەوانی بەهامرازی خۆی زانیوەو تاسە و هاواری دڵو جەرگی خۆی لە گەرووی سازەکانەوە هەڵێناوە. هاودەمی غەمە، نالەی جەرگی نەوای نەیە، دڵی کەبابە، چاوی پیاڵەیە، غەم ساقیی‌یە، خوێن مەیە. شاعیری شەیداو دڵ ناسک بەم جۆرە خولیاو سەرمەستە هەموو ترپەی دڵی ناسازی سازە، ئاوازە، گۆرانی‌یە، عیرفانە، بە هەموو

مانایه‌ک‌که‌وه، ژیانه.

هـامڕاز ئـاخ‌و داخ نـاڵه‌ی نـه‌وای نـه‌ی دڵ‌که‌باب جه‌م جام خه‌م ساقی هوون مه‌ی
ساقی سـاده‌خیل جـام مـه‌ی وه‌کـه‌ف ده‌رۆیش ئامانه‌ن کـه‌فێ نـه‌رووی ده‌ف
مـن نـاڵه تـۆ ده‌ف ئـه‌و سـافی یـا دورد هه‌نی فـه‌رد ده‌رد مـه‌ینه‌ت گـه‌ردن ورد
ساقی مه‌ی هه‌ی داد مـوغه‌ننی چـه‌نگێ نه‌یچی هـای فـریاد مـوتریب ئـاهه‌نگێ
گه‌رمی مه‌ی نه‌واو کـزه‌ی ده‌ف‌و نـه‌ی تێکه‌ڵ بۆ چـه‌نی زایـه‌ڵه‌ی وه‌ی وه‌ی....

شاعیر به هه‌ست‌و عاتیفه‌ی کوردانه‌ی له سوێی خۆشه‌ویستی سینه‌ی کردۆته سه‌نتوور و بۆی گریاوه:

سـه‌متور سـینه‌م وه زایـه‌له‌ی بـه‌رز مه‌ژه نۆ نه‌وای دووریت.وه سه‌دته‌رز

هه‌روه‌ها له تاسه و تینی بینینی زه‌هاو، که له نێوان خانه‌قین و قه‌سری شیرینداید، زریکه و ئازاری ده‌ماوه‌کانی له‌شی شوبهاندوه به‌که‌مانچه و ته‌له‌کانی.

دڵـه‌ی خـه‌م خـه‌یل جـۆش ئـاورده‌وه مه‌عدووم هه‌م هه‌وای زه‌هـاو کـه‌رده‌وه
زرنگه‌ی سه‌دای ساز جه‌ریشه‌ی ئـه‌عزام کـه‌مانچه ده‌سـتوور مـاوه رۆ مـه‌قام

له جێژنێکی ره‌مه‌زاندا ده‌فه‌رمێ: ره‌مه‌زان مانگی شادی‌یه، جێژنی ره‌مه‌زان یه‌کـه‌م رۆژی شوئاله‌و به ناوی ره‌مه‌زانه‌وه ده‌رچووه، ئه‌فه‌رمێ، ئازیزی منیش به‌ناو هی ئێمه‌یه که چی به‌کامی ئه‌غیاره بۆ ئه‌م نه‌هاتی‌یه‌ش پەنا ده‌باته به‌ر ساز وداوا له تارچی ده‌کا به پەنجه‌ی سێحراوی سیمی تار بله زرێنه‌و غه‌مم وه‌کۆڵ بێنه‌و یارانم وه‌یاد بێنه‌وه.

های موغه‌ننی تار حه‌نجه‌ره‌ی وه‌ش ته‌رز وه‌سـه‌ر پـه‌نجه‌ی نـازیاوه ره‌ئـه‌و له‌رز
مـن ئـاسا یـاد کـه‌رد جـه‌رگه‌ی ویـه‌وه یـاران مـه‌حرووم ده‌رددڵ وه‌رده
بـه‌و له‌ره‌ی دڵسـۆز وه‌جگـه‌ره‌وه مـه‌زموون ئـه‌وان تـه‌کـرار کـه‌ره‌وه
ئاخ منو شه‌واڵ هـه‌ر دوو هـام فـه‌ردیم هـه‌ر دووگـرفتار ئێش یـه‌ک ده‌ردیـم
غوڕه‌ی ئه‌و قیبله‌ی من وه یـه‌ک تـاره‌ن وه‌نـام ئـێمه‌و کـام ئـه‌غیاره‌ن

دڵو دەروونی شاعیر کە هەمیشە لە دووری ئازیز زاری‌و زایەلەی، بەرز بووە، ئەمجارە ئازیز چاوەڕێی ئەمەو لەیل هاواری مەجنوون دەکا. ئەمیش بەو پەری هەست‌و شادی‌و حەزو تاسەوە شمشاڵی دەروونی دێتە ئاوازەی بزاوتن بانگی دەروێش‌و نەی چی و، مەی‌گێر دەکا بە سێحری مۆسیقا رۆح‌و لەشی بە هەڵچوون‌و جەزبەو سەماوە رەوانەی دیداری یار بکەن. بەنەی چی دەفەرمێ، تا دوا پەردە نەوای نەی هەڵبڕە. ئەمەش، نموونەیەکی شارەزایی‌و مامۆستایی مەولەوی‌یە لە پەردەی خواروژووری سازەکان دا، بەرزترین دەنگی هەر سازێک لە پەردەی ئاخردایە لە تار و تەمبووریشدا هەرچی دەست بێتە خوارەوە زایەڵەی توندو بەرزتر دەبێتەو. ئەو دەنگە بەرزو بە سۆزەی کە مەولەوی بەگوێی دڵ ئارەزووی بیستینەتی.

بێ ئەمری فەرمان ئازییز تاوەکەی هادەرۆیش نەی چی مەی چی دەی مەی نەی
بەڵ بااڵ بەیداخ تاقەت ئەو پابۆ بۆی تەئسیر بەزم بەدرقەی رابۆ
دەف ئاسا بەو سۆز نااڵەو سەداوە روو ئەو یاران بوو پشت ئەو دماوە
دەس گێڕووە نەسەر سەدای نەی پەی پەی تاوە ئینتهای ئەو سەرسەدای نەی
چون پیاڵەی ساف دەروون جەمەی کەیل بنمانوو خاس خاس عەکس چیهرەی لەیل

ل ٣١٩

مانگی نوێ بەدی کراوەو جێژنە. خەڵک شادن‌و شاعیرو عارفی کورد تەنیاو ناشادە. شەو جێژنی مەعدوومی مەحزوونی یە ئەم برۆی هیلالی تازە یاری نەدیوە، نیەتی بە تاڵەو جێژنی تاڵە وەک هەموو شەوێکی تەنیایی‌و شۆڕی شەیدایی ریشەی دڵی دەکاتەوە تارو سەنتوورو گەلێ مەقامی کوردانە دەچڕێ.

جەژن‌و جەژنانەم هەر یەک جەردەیێ بەردەوەپەی هەرد موتریب پەردەیی
لەرزەی ریشەی دڵ سەمتوری دەستوور وەزن تەبع تار پرسۆزەی سەمتوور
واچە بەو مەقام ئەلواناتەوە هەی داد هەی بێداد معدووم واتەوە

که داری تەمەنەی عارف دێتەبەر ئەو دەمەیە شکۆفەی سپی سەری دادەپۆشێ، عیرفان پلەی تەواوی تێگەیشتنو پێگەیشتنی بڕیوە. لاوی وگەنجیشی وەک کۆتایی بەهارو سەرەتای پاییزە شاعیری پێگەیشتووکە باسی ئازارو خەونی گران دەکا رووی لە دەمی خەڵکەو ئاماژەی بۆ ئازاری نوستووانە. دیسان پەنا دەباتە بەر سازی هامڕازی خۆی کە بە هەوای رەسەنی کوردانە نوستووان وەخەبەر بێنێ. هاکا ئەجەل رێی پێگرتن، بۆ ئەم مەبەستە مەولەوی داوای هەوای شانازو حیجاز دەکا، ئەم دوو دەزگایەش وەک شوور، ماهوور هومایوون، بەیاتی کورد.... رەسەنترین هەواگەلی مۆسیقای خۆماڵین داوا دەکا بەو ئاهەنگانەوە لە خەونی گران رامان پەڕێنێ، واکاروان لەرەوتایەو ئێمەش بێ ئاگاو نووستووین.

نەی گوزەو کای تەنگ بازاڕ چەپ گەرد — هەر کاتێ زانای ئەجەل سمکۆ کەرد
هەوترێب بەو نەغمەی شانازیتەوە — یا بەوپەردی پاک حیجازیتەوە
بۆ لەندکەر دڵسۆز سەدای دلتەنگی — بەڵکم ێیدار بوو جەی خاو سەنگی
های غەفڵەت تاکەی هام سەفەر وێەرد — بیداریە جەفاو کاروانو یەرد

هۆزانی مەزنی کورد لەگەڵ ئەوەی کە شارەزای دەزگاو ئامێرەکانی مۆسیقا بووە بە شێعری سێحراویو ئاهەنگاوی خۆی دنیایەک سۆزە و هەواو ئاهەنگی کوردی خوڵقاندووە. هۆرە چڕ، سیاچەمانە بێژوگۆرانی بێژانمان باغچەی هونەریان رەنگاو رەنگی شێعری مەولەوی رازاندۆتەوە. کە سەرنجی دیوانە موقەددەسەکەی ئەدەین دەڵێی کۆرپەی رۆحی لەکەژاوەی سۆزو سازدا سەری هەڵداوە، هەرو شەیەکی نوتێک و هەر شێعری ئاهەنگیکە هەر رۆحی حەزرەتی مەولەوییە لەگەرووی پڕسۆزو خرۆشو چریکەی خۆشخوانانو لە زایەڵەی سازەکانەوە سۆزە و هەوای رەسەنی کوردی دەڵێتەوە وەک هەناسەی مەسیح بێ شاخو باغی هەورامانو کوردستان دەگەشێنێتەوەو چاوگی شادیو حەزمان تا هەتایە دەژێنێتەوە وەک دەبینین هەرچی غەمو

نەهاتی تێدەگا دەستەو دامێنی سازەکان دەبێ بەڵام ئەمجارەیان وەک خۆی دەفەرمێ (ئەمشەو دەردم کاری یەو خوێناوی زامم سەیل ئاسایە، ئاوازی مەینەت لە دەروونمەوە بە چنگی غەمان وەکوو چل چەنگ هەزار چەشنە دەچریکێنێ) بە ساز بەند دەڵێ وەکوو نەکیساو بار بەد سازەکانیان بێننە خرۆش‌و نااڵەی حەقیقی تاکوورەی دەردوو نااڵەی بدەمێنین، ئینجا هەست راگرن بۆ غەمانی‌و گوێ راگرن بۆ هۆنراوەی، چۆن دەردی ئەمشەو سەرکلی غەمانەو بێ ئەمان، نەکیساو بار بەد دوو هونەرمەندو ساز بەندی خوسرەو پەرویزی ساسانی بوون. چەنگ «چل دانە چەنگ» سازی قەدیمین‌و ئەو هونەرمەندانە لە بەزم ئارای پادشادا لێیان داوە کوڵو دەردی دەروونی خۆیان هێناوەتەدەنگ.

لەکۆتایی‌و تارەکەمدا پارچە شێعرێکی مەولەوی دێنمەوە کە بە راستی پێمان دەسەلمێنێ هەست‌و رۆحی پاک‌و بەرزی شاعیرو عارفی کورد ئەوەندە ناسک‌و پێگەرد بووە سروە بایەک، لەرەی گوڵێک، ترپەی دڵێک هەژاندوویەو گریاندوویەتی. بە چەشنی کە سۆزەی هیچ سازێک، لەرەی هیچ ئاوازێک، وەک سۆزو زایەڵەی واقیعی دەروونیِ ئەویان پێ نەکراوە، وەک دڵی ئەو نەگریان‌و نەخرۆشاون. ئەم شێعرە بەرزە لە دیوانی مەولەویدا چاپ نەکراوە پێشکەشە بە موریدان‌و هۆگرانی مەولەوی‌و دڵسۆزانی راستەقینەی شێعرو ئەدەبی کوردی بۆ هونەرمەندو خۆشخوانانی دڵسۆزکە خزمەتی هونەرو مۆسیقای رەسەنی کوردی دەکەن، هیوادارم هونەرڤانان لە مەکتەبی حەزرەتی مەولەوی‌و شاعیرانی پایەبەرزی کورد داپتر چێژەو ئەندیشەی ئینسانی وەرگرن‌و لێوی‌و شکمان بە بزەی هیوا بگەشێننەوە.وگوێچکەی دڵو دەروونمان بە سۆزی کوردانە بزرنگێننەوە.

ئەمشەو دیارەن دەردم کاریەن — هروناو جەزامم چون سەیل جاریەن
ئاوازەی مەینەت نەدەروون سەد تەرز — چون چل چەنگ وە چەنگ خەمان بیەن بەرز
بێ هۆش‌و جە هۆش کەم فامی نەفام — وە هەزار مەقام مدە رۆ جەفام

سانەی چی دەخیل بێ دێرو درەنگ موتریب فیدات بام دەف بدەروە چەنگ
کەف بدەرو. دەف پەنجەت نەرووی نەی وێنەی "باربەد" جە بەزم ئارای کەی
"نەکیسا" ئاسادەس دەروە سەمتوور دەفو نەیو چەنگ باوەر ئەو حوزوور
چلچەنگ نە سەر چەنگ پەنجەت دەرقەرار وە هەزاردەستان بنوازم ئەمجار
وێت بە حەقیقەت مەست بکەر جەمەی سازان بسازە پەی واوەیلاوەی
کەف بدە روە دەف چنگ بدەروەنەی هیچ مەواچەکەی تو خوا سادەی
بۆ ئاواز بەرز خاس بکەر رازان بە عەشق ئازیز نازک ئەندازان
جۆش دەرۆ نالەم کوڵ دەرۆ دەردم هۆش دەروە خەمان گۆش دەروە فەردم
ئازیز بێ خەبەر مەینەت با خەبەر چەنی روومە بو اللهاکبر

سقز ـ هاوینی ٧١

گذری گذرا بر احوال، آثار، افکار و اشعار مولوی

دکتر محمد مجدی

رب اشرح لی صدری ویسّر لی امری و احلل عقدةً من لسانی یفقه قولی

با درود بر روان آن پیر روشن ضمیر که بهمّت والای او اسلام از کنج غزلت و خفت بر اریکه عزّت و عظمت قرار گرفته و مصداق: **الاسلام یعلو و لا یعلی علیه** گردیده و امروز در پرتو اندیشه‌های تابناک آن پیر فرزانه و حکیم یگانه ایرانی آباد و مردمی آزاد و کشوری سربلند و امتی ارجمند داریم که اشعه خورشید تابناک فرهنگ و معارف اسلامی را در اقصی نقاط جهان تابانده و جهان کفر و بیداد را بلرزه در آورده است و سر حدیث: **زُوِیَت لی‌الارضُ فاریتُ مشارقَها و مغاربَها** را مژده تحقق بخشیده است. ملت کرد که بتصدیق کلیه مستشرقین از اقدم و اقوام ملل جهان بوده در طول تاریخ پرفراز و نشیبش گاهی باوج قدرت و عظمت رسیده قدیمی‌ترین حکومت‌های روی زمین یعنی حکومت ماد را تاسیس نموده و فرهنگ و آداب و رسوم زندگی و مملکتداری را در تاریک‌ترین عصر حیات بشری بیادگار گذاشته و گاهی در طول قرون و اعصار مورد تاخت و تاز و قهر و بی‌مهری حکام و شاهان سلطه‌جو قرار گرفته است. این قوم باستانی که موطن اصلیش ایران زمین بود سرانجام با نیرنگ استعمارگران سود جو پاره پاره گشته و امروز برادران از پدر بریده در غم هجران مام وطن ناله و نفیر سر داده‌اند.

کز نیستان تا مرا ببریده‌اند از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

خدا را سپاسگزاریم که ببرکت انقلاب شکوهمند اسلامی که حکومت عدل الهی را جایگزین سلطنت سراسر مشأمت شاهی کرد ملت کُرد از بند رقیّت و ستم مضاعف رهائی یافته در پرتو برخورداری از قانون اساسی مترقیانه جمهوری اسلامی حقوق از دست رفته خود را باز یافته آزادانه زبان و فرهنگ اصیل خود را ترویج و نقش دیرین خود را در بارورتر ساختن معارف بشری ایفا میکند.

با همه محدودیت‌ها و محرومیت‌ها ملت کرد در طول تاریخ همواره یکی از حلقه‌های زنجیر تمدن اسلامی بوده و در تشیید کاخ رفیع این تمدن نقش بسزائی داشته است:

یکی از ستارگان علم و معارف و حکمت و تقوی که در آسمان علم و ادب این ملت طلوع کرده و انوار فیض بخش حکمت و عرفانش راهنمای مریدان پرسوز و سالکان نوآموز گردیده علامه مولوی است که امروز این مجلس با شکوه برای شناخت آثار و افکار این شاعر نامدار و عارف پرهیزگار برپا گردیده است.

وظیفه خود میدانم از وزارت ارشاد اسلامی و کلیه ارگانها و سازمانها و افراد فاضل و فرهنگ‌پژوهی که در برپائی این یادواره باشکوه سهمی داشته و در این راه قدمی برداشته‌اند بنام دانشگاه آزاد اسلامی مهاباد صمیمانه سپاسگزاری نمایم. امیدوارم اینگونه محافل برای شناساندن گوهرهای آبداری که در عقد شاهوار فرهنگ و ادب ایران جاویدان قرار دارند پیاپی برپا گشته و ارزش معنوی این روشنگران طریقت و فضیلت بر همگان مبرهن گشته و راهگشای فرزندان این مرز و بوم در طریق تعالی بسوی اهداف والای انسانی گردد.

تـــو ای دیـــرینه مـــردان ســـلحشور هـنرپرور
شـــماری مـــرزداران صـــدیق مـــلک پـــنهان
ستم‌ها دیـده‌ایـد از چـرخ و هـم از روزگـارانش
مشـــقت‌ها از شـــاهان و ز حکـــام و ز یـارانش
بـــریز چکـــمه حکـــام غـــارتگر غـــنودستید
بـــــزیر بـــمب صـــدام جـــنایتکار بـــودستید
ز شاه عباس‌ها زخـمی شـده جـان و دلت ای کـرد
نـــیالوده بـــناپاکـــی ولی آب و گـلت ای کـرد
تـــو بـــودی کـاخ عـلم و دانش اسـلام را پـایه
تـــو بـــودی از حـــماسه آفـرینی‌ها مـهین آیـه
تـــو روزی ارتش یـــونان قـــدرتمند بشکســـتی
تـــو بـر سـردار یـونان بـرگزنفون راه بـر بسـتی
مـحی‌الدیـن خـلاطی یـاور خـواجـه نـصیر از تست
همیدون بـو حـنیفه‌ی دیـنوری فـحل شـهیر از تست
هـمی بـن یـوسف و ابـن الصـلاح فـقه دان کـردند
کـه گـوی سبقت انـدر پـهنه عـلم از جـهان بـردند
نـــمیدانـــی کـه ابـن الحـاجب اسـتاد عـقلانی
بُـدی فـحل الفـحول انـدر حـدیث و نـیستش ثـانی
تـو ابـراهـیم کـردی ابـن کـج ابـن النـجا داری
تـو عـلّامه‌ای قـزلجی مـعدن عـلم و ذکـاداری
تـو خـالد را بـپروردی کـه بـودی مـنبع عـرفان
تـو فـرزندی چـو ابـن خِـلّکان پـروردی در دامـان

تـو در دامـان خـود مـفتی زهـاوی‌ها بـپروردی
تـو چـون عـلّامه یـائی یگـانه حِـبری آوردی
تـرا عـلّامه مِـفضال هـمچون بـانی و یـائی است
که هـر یک در عـلوم عـصر اقـیانوس و دریـائیست
تـو پـیره بـاب آن فـرزانـهٔ عـالم بـپروردی
کـه در عـلم ریـاضی نـیستش حـقّا هـماوردی
تو اندر باغ شـعر و شـاعری بس نـغمه خـوانت بـود
تـرا بـلبل هـزاران نـغمه‌خوان گـلستانت بـود
تـو در گـلزار عـرفان مـولوی داری روانش شـاد
کـه بـا اشـعار عـرفانی نـماید مـردمان ارشـاد
بـه بسـتان ادب عشـق آفـرینت شـعر نـالی بـود
کـه در شـعرش هـمانند نـظامی شـور و حـالی بـود
تـو سـالم‌ها و کـردی‌ها و مـحوی در صـدف داری
گـهرها چـون وفـائی‌ها رضـاها را بکـف داری
تـرا بـوده است سـردار جـهانداری صـلاح‌الدیـن
که اسلام از وجودش یافت قدر و عـزت و تـمکین
تو میدانی که هستی؟ پس چـرا خـود را تـو نشـناسی
بـیا بـنگر بـتاریخت کـه الحـق اعـلم النـاسی

این وجیزه تلخیصی است از نوشته‌های استادان ملا عـبدالکـریم مـدرس و سوران و محمد امین اردلانی

سید عبدالکریم حسینی متخلص به معدوم و مشهور به مولوی یکی از شعرای بزرگ معاصر عرفانی کرد بوده که بسال ۱۲۲۱ هـجری در قـریه (سـه‌رشاته) در

ناحیه (تاوگۆزی) کردستان عراق تولد یافته است مولوی فرزند ملا سعید نوه ملا یوسف جان فرزند ملا ابوبکر مصنف چۆری است که نسبتش به سید محمد زاهد مشهور به (پیر خدری شاهۆ) و سرانجام به حسینُ‌بنُ‌علی علیه‌السلام میرسد.

علوم متداول عصر را در محضر علمای اعلام کردستان عراق و ایران فرا گرفته و از ملا عبدالرحمن نۆدشه‌یی مفتی سلیمانیه اجازه تدریس دریافت داشته است.

مولوی پس از دریافت جواز تدریس یکی از دهات هەڵەبجه بعنوان ملای ده مشغول انجام وظایف دینی گردیده و بتعلیم طلاب پرداخته است.

پس از مدتی نشئه صهبای تصوف او را نیز مانند ملای روم سرمست باده ازلی ساخته مجذوب پیر عرفان و رهبر طریقت سبحان شمس تبریزی زمان شیخ عثمان سراج‌الدین خلیفه مولاناخالد نقشبندی گشته درس و بحث و مدرسه را رها کرده راه "تەوێلە" را در پیش می‌گیرد و مراحل سیر و سلوک عرفانی را در خانقاه شیخ سراج‌الدین طی نموده پس از سیراب شدن از رشحات عرفانی برای ارشاد و هدایت و تعلیم مردم و افاضات روحانی به یکی از دهات "هەڵەبجه" بازگشته و پس از تغییر محل سکونت و تعلیم به زادگاهش ده "سەرشاته" بازگشته و در همانجا وفات یافته است.

در سالهای آخر زندگی حوادث دردناکی گریبانگیر شاعر عارف کرد شده و هفت سال قبل از وفاتش از نعمت بینائی محروم گشته و بر اثر آن از ناحیه پشت نیز صدمه دیده و همین امر باعث مرگ نابهنگام او گشته است کتابخانه‌اش در گرماگرم جنگهای داخلی دچار حریق گردیده وبسیاری از تالیفات و کتب و دواوین شعری او را از بین برده است.

مرگ همسر دلبندش عنبرخاتون نیز ضربه بزرگی بر روح شاعر وارسته وارد ساخته سرانجام در سال ۱۳۰۰ هجری دارفانی را وداع گفته و در گورستان

ثه‌صحابه در نزدیکی "سه‌رشاته" زادگاهش بخاک سپرده می‌شود.

مولوی پس از وفات پیر و مرادش شیخ سراج‌الدین بسلک مریدان شیخ بهاء الدین درآمده و نسبت به شیخ ضیاءالدین نیز ارادتی خاص داشته و در بیشتر اشعارش سوز و گداز عاشقانه و احساسات پر شور عارفانه موج میزند.

درجه اخلاص مولوی نسبت به پیر و مرادش بحدّی بود که روزی شیخ بهاءالدین برای تسلیت مرگ یکی از فرزندان مولوی بنزد این مرید مخلص میرود، مولوی چنان بدیدار شیخ انبساط خاطر پیدا کرده و سرمست میشود که بی‌اختیار حالت جذبه و وجد بر او عارض شده و بعرض شیخ میرساند: کاش تا زنده هستم هر سال پسری بدنیا بیاورم و بمیرد تا هر بار برای تسلیت من تشریف آورده و مرا از فیوض روحانی خود بهره‌مند سازی.

آثار و تالیفاتی که تا حال شناخته شده و در دسترسند:

۱ـ الفضیلة: منظومه‌ای است بعربی دارای ۲۰۳۱ شعر عربی درباره عقاید و اصول دین بسال ۱۳۸۵ هجری سروده شده که علاوه بر جنبه‌های هنری حاوی معانی دقیق علمی است و با این شعر شروع میشود:

بسم‌الله الرحمن الرحیم من تاهَ فیه نُهیةُ الحکیم

(بنام خدائیکه عقل حکما در شناخت او حیران است)

اینک ابیاتی از آن نقل میشود:

فکُلُ ما تُبْصِرُهُ وَ تَسْمَعُ وَ کُلُّ ما فی و هم عِلمٍ یَقَعُ

جَلَّ الذّی کَلَّ نُهی اصَفاتهِ فی ذاتِهِ و فی عُلا صفاتِهِ

لا صُبْحَ لا یَوْمَ لَدَیْهِ لا مَا وَ لَمْ یَکُنْ حینُ فِناهُ لامِا

متی متی حتی اتیٰ علیه من اینَ اینَ ینتمی الیه

وَ کُلُّ خاطِرٍ جَرَیٰ ببالِکا فَرِّیَنَا علی خِلافِ ذلِکا

ما وَصَلَ الأزَلُ لِإبْتِداهُ و ما انْتَهیٰ الّا بَدُ لِانتِهاهُ
وَ کانَ اِنَّ کانَ کانَ لیسا ثَویٰ بحیثُ لیس حیثُ اَیْسا
هل ساعدُ یَصِلُهُ فی کُمٌ کم و کیف لا کیف مع الکیفِ یضَم

هر چه را که می‌بینی و میشنوی و هر آنچه بتصور دانش بشری دراید و هر چه بر صحیفه خاطرات نقش می‌بندد خدای ما غیر از آنها است بزرگ خداوندی که عقل علما و حکما و پاکدلان در درک ذات و صفات او ناتوان است.

روز بی‌آغاز به آغاز او نمی‌رسد و روز بی‌پایان به پایانش
روز و صبح و عصر در نزد او نیست و زمان آستان ذات او را درک نکرده است
زمانی خدا بوده که زمان گذشته نبوده، در مکانی اقامت داشته که مکان موجود نبوده
زمان چگونه بر او عارض میشود. مکان چگونه باو نسبت داده میشود.
آیا هیچ دستی در آستین چند و چونی باو میرسد؟ چگونه خدائی که چند و چونی بر او اطلاق نمیشود با چند و چون سنجیده میشود؟

۲ـ منظومه‌ای بنام "القصیدة المرضیه" بکردی در کلام و عقاید دارای ۲۴۵۲ شعر در سال ۱۳۵۲ هجری توسط شیخ محی‌الدین صبری النعیمی الکانی مشکانی در مصر بچاپ رسیده است.

۳ـ القصیدة الفارسیه بنام الفوائح درباره عقاید اسلامی در ۵۲۷ شعر که هر سه اثر توسط شیخ محی‌الدین صبری در مصر بچاپ رسیده‌اند که با این اشعار شروع میشود: چو در خود بینم از بس روسیاهی / نگنجدای الهی یا الهی / کدامین از کمالات تو جویم / ترا بعد از خداوندی چه گویم.

علاوه بر این‌ها رساله‌ای نیز بفارسی تالیف نموده که اصول طریقت نقشبندی را

در آن بیان کرده است.

مولوی اغلب شبها را بشب زنده‌داری و سیر و سلوک و راز و نیاز گذارنده و در حالات قبض و بسط و صحو و محو بسر برده و کسب معارف معنوی کرده و مراحل عرفانی را طی مینموده است.

فرهاد میرزا عموی ناصرالدین شاه والی سنندج نسبت بمولوی ارادتی خاص داشته از او بارها دعوت میکرده که به تهران رفته برای همیشه در کنف عنایت و حمایت او زندگی کند لیکن مولوی زندگی صوفیانه خود را بر غوطه‌ور شدن در ناز و نعمت درباری ترجیح داده و دعوت او را رد میکرده است:

ناز پرور و تنعم نبرد راه بدوست　　عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد

مولوی مدافع حقوق افراد خانواده خود بوده و از آنان در برابر تعّدی حکام و قدرتمندان دفاع میکرده هنگامیکه در ده "شه‌میران" زندگی می‌کرد شیخ علی نامی مباشر "شه‌میران" بود پس از مدتی با اعمال نفوذ محمّد پاشای جاف شیخ علی معزول و "عثمانی خالّه" بجای او منصوب می‌گردد این تغییر و تبدیل باعث کوچ مولوی از ده "شه‌میران" به ده زادگاهش "سه‌رشاته" می‌گردد. محمد پاشا که از مهاجرت مولوی خبردار می‌گردد نامه گلایه‌آمیزی به مولوی نوشته و از کوچ کردن او اظهار تاسف می‌کند مولوی در پاسخ محمدآقا نامه‌ای باو نوشته یادآور می‌شود که مباشر جدید "عثمانی خالّه" با نزدیکان او رفتار خوبی نداشته و ناگزیر مهاجرت کرده است در ضمن نامه این چند شعر فارسی را که تلمیح زیبائی هم در بردارد می‌گنجاند:

وزان سوی وطن هجرت نمودم　　خلافت از علی دانسته بودم
به تاثیر محمد میر اکحل　　خلافت چون به عثمان شد محوّل
دل خویشان ما را پر ز خون کرد　　به خویشاوند خود نعمت‌فزون‌کرد

مولوی یکبار بقصد زیارت خانه خدا راهی مکّه میشود پس از اینکه به بغداد می‌رسد مایملک او را دزدیده و برمی‌گردد و شایع می‌سازد که مولوی در راه مکه وفات کرده است خویشان مولوی باعتماد گفته همراهش برای او مجلس ترحیم برپا کرده و عزاداری می‌کنند. پس از بغارت رفتن مایملک مولوی بزرگان بغداد که شخصیت علمی و ادبی و دینی او را نیک می‌شناخته‌اند هزینه بازگشت او را بخانه و کاشانه خود فراهم کرده او را مُعززًا "و مکرّما" باز می‌گردانند پس از بازگشت او افراد خانواده مولوی بلافاصله بسراغ همراه دزد دروغگوی او رفته او را کشان‌کشان پیش مولوی می‌آورند. مولوی آن عارف آزاده وارسته دریادل بدون هیچگونه عکس‌العمل ناخوشایندی رو بهمراه بی‌وفایش کرده و می‌گوید:

روی اجل سیاه که مرا اینچنین نزد تو شرمنده کرد! کاش می‌مردم و تو را چنین خجلت زده و زرد رخسار نمی‌دیدم.

دریای فراوان نشود تیره بسنگی عارف که برنجد تُنُک آب است‌هنوز

مولوی روانشناس ماهری بوده و با هر کس وفق فهم و عقل و اعتقادش برخورد نموده است. یکروز در سلیمانیه در مجلس شیخ عبدالقادر مهاجر در جمع علما نشسته بود شخصی وارد میشود و میگوید: ای علمای مجلس آمین گفتن د رنماز واجب است یا نیست مولوی بلافاصله جواب می‌دهد برادر واجب است و اگر آمین نگوئی نمازت باطل است پس از رفتن مرد دهاتی علما بمولوی اعتراض نموده میگویند این چه فتوای غلطی بود که دادی؟ مولوی بلافاصله در جواب آنان می‌گوید شما عوام را نمی‌شناسید قسم بخدا اگر بدانند آمین گفتن سنت است ولاالضالین را هم نمی‌خوانند.

پس از اینکه مولوی اجازه تدریس از محضر ملا عبدالرحمن نوّدشه‌یی مفتی

سلیمانیه و مدرس مسجد (مه‌لکه‌ندی) دریافت می‌کند باتفاق احمد پاشای بابان و پاشازادگان دیگر گروهی از ملاها و طلبه برای گردش و سیاحت به "سه‌رچنار" میروند در راه کشاورزی پیش آمده و به احمد پاشا شکایت میکند که یک قطعه زمین آبی داشتم که هر سال آنرا میکاشتم و با حاصلش امرار معاش میکردم امسال یکی از نوکرهای شما آمده آنرا از من گرفته و مرا واداشته خود نیز آنرا شخم زده و در آن برای خانه پاشا سبزی بکارم. مولوی قبل از اینکه پاشا جواب کشاورز را بدهد جلو رفته و نسبت به کشاورز تشدّد بخرج میدهد. کشاورز از این عمل مولوی تعجب کرده میگوید تو که آدم ملا و دینداری هستی حال که شفاعتم را نمی‌کنی چرا با من بدرفتاری می‌نمائی؟ مولوی در جواب می‌گوید من بخاطر بی‌عقلی تو عصبانی شدم مگر نشنیده‌ای ای دنیا مزرعه آخرت است حال اگر پاشا با گاوآهن بیگاری زمین غصبی را شخم نزند و آنرا به سبزیکاری برای مصرف سرای خود تبدیل نسازد دنیای او چگونه به مزرعه آخرت تبدیل می‌شود؟ پاشا با شنیدن این کلام پر مغز مولوی شرمنده شده و به کشاورز شاکی می‌گوید برو زمین خودت را پس بگیر دیگر هیچکس حق ندارد ترا به بیگاری کشیده و حاصل زمینت را از تو بگیرد.

محسنات شعری: شعر مولوی از لحاظ روانی و سلاست و خالی بودن از لغات بیگانه بی‌نظیر و از نظر حاوی بودن معاصر عرفانی و سوز و گداز عاشقانه ربّانی وجوش و خروش سالکان راه یزدانی و پویندگان طریق هُدیٰ در میان شعرای کرد معاصر و پیشین بی‌نظیر و در مقایسه با شعرای فارسی گوی کم‌نظیر است.

مولوی اورامی شاعر توانائی است که گوئی عرفان سنائی و مولوی و حافظ را در هم آمیخته از این سه سرچشمه فیاض روحانی شربتی روح‌افزا و غم‌رُبا ساخته که هر جرعه‌اش نشئه صهبای الست و هر قطره‌اش گوهری از دریای

معرفت بدل و جان عاشقان مشتاق می‌بخشد.

گوئی روح پر فتوح ملای روم بار دیگر تجلی یافته و این بار بزبان شوریده حال وارسته‌ای نفحات دل‌انگیز در دل نهفته را بمشام جانهای مشتاقش می‌رساند و رسالت خویش راکامل می‌سازد.

نازک خیالی و مضمون آفرینی سبک هندی و انسجام و فصاحت و بلاغت و فخامت لفظ و معنی سبک عراقی را یکجا در قالبی از الفاظ شیرین و عذب و زلال و سره کردی ریخته و بگلزار ادب و شعر سخنوران طراز اول ادبیات عرضه داشته است. با وجود علو مقام و عظمت مرتبه استادی و سخنوری بسائقه تواضع و خشوعیکه زائیده عرفان و تصوف راستین اوست خود را ناچیزتر از همه گرفته و تخلص معدوم را بهمین مناسبت انتخاب کرده است که خود را در برابر همه هست‌ها و نیست و نابود و مفقود و معدوم دانسته است.

مولوی در پهنه شعر فارسی و عربی و کردی سخنوری توانا و در میدان علوم عقلی ونقلی فارسی بی‌همتا بوده در اصول فقه و کلام یگانه دوران و مشار با لبنان بوده است.

جرعه‌ای از زلال فوائح (القصیدة الفارسیة)

سرآغاز

چو در خود بینم از بس روسیاهی نگنجدای الهی یا الهی
کدامین از کمالات تو جویم ترا بعد از خداوندی چه گویم
حقایقهای پاک این معانی که دین احمدی را شد مبانی
بباغ غیب اگر غنچه‌هایند بدیگر جلوه در غنچهایند
ره باریک و استدلال تاریک تبارک رب این تاریک و باریک

در ایمان بخدا و صفاتش

من بی‌ناله بی‌پا چون درآیم مگر در گردن غیری درآیم

در اثبات واجب‌الوجود

زهی نادان که او خورشید تابان بنور شمع جوید در بیابان
(آفتاب آمد دلیل آفتاب گردلیلت باید از وی رومتاب)

در اثبات توحید

وجوب تام از وحدت نگردد تعالی شانه عن اَن تَعدّد
بکثرت در بود امکان آفات بلِ التوحید اسقاط الاضافات
تعدد چون مجال هر محال است در آنحضرت تعدد بیمجال است

در احوال باری

ظهور وی بشانی چون نشاید بهر روزی بشانی اندر آید
باین مردن بان یک زندگی داد باین جمع و بان پرکندگی داد
گهی در لطف و در وصف جمالی گهی در عنف و در کشف جلالی
جمال اندر جلالش اولیا را جلال اندر جمالش اشقیا را

در افعال باری

در افعالش غرض همچون علل نیست عبث را فرصت دخل و خلل نیست
اگر چه جملگی بی‌علت آمد ولی پر مصلحت پر حکمت آمد
اگر بر چشم دل ننهاده‌ای دست در امکان نیست ابدع زانچه شدهست

(لیس فی الامکان ابدع کماکان)

در احداث عالم

تمام عالم اعنی ماسوی الله نبود اندر عدم از بود آگاه

(کما قال النبی: کان الله و لم یکن معه‌شئ)

باو رنگ حدوث از وی نشسته باو رنگ حنای بود بسته
چرا زالت تمامی ناتمامی است خدایا وقت رحمت بر نظامی است

اگـر تکـوین بـالت شـد حـوالت چـه تکـوین بـود در تکـوین آلت

درباره کتب آسمانی

همه از حق کلام حق و بر حق/ وجود عینی از هر عیب مطلق / از این رو پاک و بی‌گرد است و قدسی / بسیط است و قدیم و نام نفسی

هر آنچیزی قدم را لازم آمد / بسوی بود عینی عازم آمد / چو بار دیگر وجودات اندر آید / بهر یک در بطرزی مینماید.

گهی محفوظ و گه ملفوظ و مکتوب /گهی عبری و گه‌سریانی اسلوب / زوجه این تجلی وین ظهور است / بود لفظ زبور و صحف و تورات / مسمی شد بانجیل و بفرقان / بهر رسمی با سمی نام وی دان / همه از چشمهٔ صد قند جاری/ وعید و وعده‌ها از خلف عاری/ وعیدیرا اگر بینی مفیّر / بتاویل صحیح آمدمفسّر

(من قتل نفساً متعمداً فجزاءه جهنم خالداً فیها) اگر چنین باشد مسلمان بمحض قتل کافر ابدی شود. در اینجا باید چنین تاویل کنی که مقصود قاتلی است که این قتل را حلال دانسته و یا بعد از قتل توبه نکند و یا آنکس که این قتل را بکند جزایش جهنم ابدی است لکن خداوند ویرا عفو میفرماید (از آیات متشابهات)

درباره نسخ آیات

ببعضی آیت از نسخ آورد رو / بلفظش یا بحکمش یا بهر دو / بدل از حکمت نسخ و بَدَل ریز / بَدارادان بد از آن داء بگریز

(نسبت پشیمانی بخدا معاذالله جایز نیست بلکه معنی نسخ انتهای حکمی است و ابتدای حکم دیگر) چنانچه در جای دیگر گوید:

هر آن حکمی ز نزد شارع آمد زمان و مصلحت را تابع آمد

در ایمان بروز آخرت

ز خاکی تو بخاک اندر پس ازخاک برون آرد ترا آن پاک بی‌پاک
مصّدق شو مصَدَق را در آنها بگو منها و فیها پس و منها

****

کسی کو رو بسوی آفل آید بسی دور از هُدی و غافل آید
تو در تخریب بیتی و به تعجیل ابابیل از تو پیدا شد ابابیل

تو بسبب انهماک در تعلقات و تجملات دنیوی بیت‌الله قلب را مانند ابابیل بابیل فنا بنابودی می‌کشی

بس آفل رو بسافل رو بتضلیل بسافل زیر پاشدای بسافیل

(بسا حکمای عقلی و نقلی مقید به تعیّنات سافله مضمحل شدند)

نمونه‌هائی از اشعار مولوی ترجمه محمد امین اردلانی بلهجه سورانی

بو هەموو بوونێ تۆ بوی بە مایە پەیدا هەرتوێتو ماسیواسایە
پەنهانو تەنیا، وحدەت مەوجی دا بوناساندنت جیلوەت مەوجی دا

بیاد میاورد:

در ازل پرتو حسنت ز تجلّی دم زد عشق پیدا شدو آتش بهمه عالم زد

(تو بوجود آورنده همه هست‌ها و کاینناتی تمام کاینات پرتوی از ذات تو هستند)
(دریای وحدت الهی بتلاطم درآمد و تجلی ذاتت سبب معرفت صفاتت شد)

لە مە موعجیزە عەجەبترمەشنەو اُمّیو عەلّامە، هەتیوبەادەو

از این معجزه معجزه بزرگتری در عالم نیست فرد امّی درس نخوانده‌ای علامه جهان گشته و یتیمی از کمالات و فنون و ادب برخوردار گشته است.

کەر هەر بەورە ویدی سەر خوش نیگاران

بـوفەنای یـەکسـەر دل پـر لە خـاران

چـارنی یـە بـە دەس جیلوە نـەکـردن

فـەرمو ئـەوە تیخ هـاکـە چـی گـەردن

شـــــوێنی تـــرنیە بکـــەم دادو رۆم

لە دەس تـوها وار بـولای کـێ بـرۆم؟

شـــینم بـــیسنوورزاریـــم بـی شـۆمە

لای تـو هـاوارمـەو لە دەسـتی تـۆمە

نـەفسی بـەدکردەی بـیدینو بـەدبەخت

شومو دووکەو تـوی خـەیالاتی سـەخت

مـــەیلی جـــێی ئـەصلیت مـالە دڵـدا

مـــێخی دلسـۆزیت کـو تـا بـە گـڵدا

دەمـــێ سـەرگەری هـەوای مـەجازی

یـــــاماندووی دەردی کـــیبرونیازی

بـــەدڵدا بـــینە یـادی ئـەو سـەروەر

ئـەگـەر پـێی بـڵێن لەو دەشـتی مـەحشەر

ئـــەمە سـەر بـە تـووکـرداری ئـاوا

سەر چـون هـەل ئـەبری سـەرداری ئـاوا

ئـــەوکە دایـــنەوان سـەری لە شـەرما

مـن ئـەبێ کـام خـاک بکـەم بـە سـەرما

هـــابای هـەناسەم لە دڵـداسـە تـەرز

کـڵپەی ئـاگـری خـەلیلی کـرد بـەرز

اگر همانند زیبارویان که با جلوه نکردن خود قصد نابودی عاشقان را دارند خدایا جلوه‌ات را از من دریغ میداری اینک با تیغ خود سرم را از تن جدا کن. جای دیگری برای دادخواهی نیست گریه و زاریم بی‌اندازه است از دست تو بتو فریاد میاورم. عشق و علاقه بملکوت الهی موطن اصلیت را فراموش کرده‌ای و به مسائل مادی دلبستگی پیدا کرده‌ای غرق در هوی و هوس و کبر و نیاز شده‌ای. بخاطر بیاور روز محشر را اگر به سرور ما حضرت رسول بگوئید این پیر تو کارنامه اعمالش چنین سیاه است حضرت در پیشگاه الهی شرمنده شده و سر بر نمیدارد در جائی که حضرت چنین شرمنده شود چه خاکی باید بر سرم بریزم. بدنبال این تصورات آه‌های سوزان و آتشین من آتشی نظیر آتش ابراهیم در درونم روشن می‌کند.

هەر ئاوەرێکی مەلا لە تێکە　　هەر لوطفێکی بۆم خەجالەتێکە
شنەی نەسیمی وەصل و حضووری　　سەبوو نەبو من وەک گژەی دووری

وقتی به یاد گناهان خود و عذاب دوزخ میافتم هر رحمت و لطف و التفات خدا مایه شرمندگیم میشود، وزش باد وصال حق مانند آتش هجران آتش بجانم میزند و لذت وصال را احساس نمیکنم.

نەیچی! لە جێی من تو بە نەدایێ　　بەم چەن فەردەوە هەلکە سەدایێ:
بە رەحمەکەی خوت خوای تەنیاو تاک　　بە شقی مەشقی عەشق پاکانی دڵ پاک
بەو دەمی جیایی دڵ پر لە خاران　　بەو نەزرەی دوای یەکتری یاران
هەر چەن بێ حدده چەوتی رەفتارم　　لە رووم‌رە شترە نامەی کردارم
تۆڵێم بوورە لە پر ئینسافی　　من رووزەردیی خۆم کافی یە کافی

مطرب تو بجای من با این اشعار سوزناک نوا سر بده: خدایا برحمت خود بخاطر عشق مردان پاکدل ترا بلحظات جدائی عاشقان پرسوز و بآخرین نگاههای حسرتبار یاران که از هم جدا میشوند قسم میدهم گناهان مرا مورد آمرزش قرار بده زیرا شرمساری من در پیشگاه تو برای مجازات من کافی است بیاد میاورد:

با نفس همیشه در نبردم چکنم — از کرده خویشتن بدردم چه کنم
گیرم که زمن درگذرانی بکرم — زین شرم که دیدی که چه کردم چه کنم

بڵێی هەی دڵەی گێڵی بێخەبەر — هەستە خەوی خۆش زووەڕ کە لە سەر
شەوە، خەڵوەتە، مااڵ بێ ئەغیارە — دنیا نووستووە، دۆس خەبەرداڕە
نەکامیوان بێ تۆ نەبینی کەس — ببی بە خەفەت تا ئاخر نەفەس

مبادا ناگهان میهمان واردات غیبی بر تو نازل شود و در آنزمان بی‌خبر باشی و تا روز مرگ سبب غم و غصه و پشیمانیت شود هان ای دل ناآگاه از خواب غفلت بیدار شو که شب هنگام خانه بی‌اغیار و خلوت است دنیا بخواب رفته و تنها خداوند آگاه و بیدار است و بهترین فرصت دیدار یار فراهم آمده است.

دیدەت تۆزی غەیر کەوتەسەری، تۆ — بە آوی جۆگەی سۆزی دڵ بیشۆ
یادکە جا عومری پێشوی بێحاصل — ناپاکی کردەت بەهێنە بە دڵ
سەر دانە وێنە وەک شەرمەزاران — چاوەی چاو هەڵکە وەک سەیلی باران
بەڵکو پێی بڵشوا کەڕەم فراوان — بابەت بە بابەت لیستەی پڕ تاوان

گرد و غبار ما سوی‌الله بر دیدگانت نشسته است با جویبار سوزناک برآمده از دل آنرا بزدا. عمر بی‌حاصل خویش را بیاد آور و اعمال زشت خود را بخاطر آور. بعلامت شرمندگی سر فروهل و چشمه چشمانت را سیل‌آسا روان ساز

شاید خداوند کریم با اشک سوزناکت نامه اعمال ننگینت را فرو شوید و پاکسازی نماید.

ناوچاوم مەیلی ئەژنۆی بە دەستە رێزی جەنابی پیری پێویستە

(پیشانیم برای تعظیم در برابر پیری تا زانو خم شده است)

کوژ پشتی انسان را در زمان پیری بعنوان تعظیم در برابر مقام و عظمت پیری تلقی کرده است. تفاوتها است بین این شعر مولوی با شعر نظامی در این زمینه که میگوید:

خمیده قد از آن گشتند پیران جهاندیدهکه اندر خاک میجویند ایام جوانیرا بالای وەک تیرم چە مێچون کەوانم وە نیشانەی فەنا بوو رەوان قد و قامت شیر مانندم چون کمان خمیده شد و در حالیکه تیر باید بسوی نشانه رود نه کمان، کمان قدم بسوی نشانه فنا روانه شد

درباره‌ی کوری خود گوید:

دیدەی سر نەما دیدەی سر کافی ئەوهوی دەردو خەم ئەم دەوای شافی

ئەو وەظیفەی گڵ ئەم لەطیفەی دڵ ئەو شوێنی چوونە ئەم بێچون منزڵ

اگر دیدگان سر نماند چشم بصیرت دل کافی است، چشمان ظاهری سرچشمه درد و غم و چشم دل سرچشمه معرفت است چشم سر را خاک میخورد و نابود میکند لیکن چشم دل جاودانه است و منزلگه خدای بیچون است.

علت انتخاب لهجه اورامی از طرف مولوی

مولوی در منطقه تاوگوز متولد شده و مردم این ناحیه به لهجه جانی جوانرودی تکلم می‌کنند و لهجه اورامی را نمی‌فهمند علت اینکه مولوی لهجه اورامی را برای بیان افکار خود انتخاب کرده ادبی بودن زبان اورامی در آن زمان و انتخاب این لهجه از جانب شعرای دیگر کرد نظیر: شیخ حسن مولانا ـ احمد

بگ کـۆماسی ـ مـحمد آقـای دربـند فـەقەره و دەهـا شـاعر دیگـر است کـه هیچکدامشان اورامی نبوده‌اند. در آن زمان که اورامی‌ها با شعر آشنا شدند سایر مناطق کردنشین از این نعمت باریک اندیشی و نازک خیالی برخوردار نبوده‌اند.

لهجه اورامی با شرایط جغرافیائی آب و هوای لطیف سرزمین دلنوازش برای بیان مفاهیم ادبی شایسته‌تر از لهجات دیگر کردی بوده و بعلت برکنار ماندن از تاثیرات زبانهای دیگـر بـرای گـنجاندن مـحاسن ادبـی و مـضمون آفـرینی‌های شاعرانه و اوزان ذوق پسند مناسب‌تر از لهجات دیگر کردی بوده است.

بعضی تصور کرده‌اند مولوی بمناسبت ارادتی که به شیخ عثمان سراج‌الدین داشته و خلیفه او بوده لهجه او را برای بیان مفاهیم ذهنی خـود انـتخاب کـرده است در حالیکه در نوشته‌هائیکه پیش از ارتباط با سـراج‌الدیـن نگـاشته است همین لهجه را بکار برده است.

لقب مولوی

لقب مولوی بهنگام طلبه‌گی در سنندج که پایتخت خاندان اردلان بـوده از جانب غلام شاخان والی سنندج باو داده شده و هـنوز هـم حـجره شـماره ۱۹ مسجد دارالاحسان بنام حـجره مـولوی نـامیده مـیشود در حـالیکه هـیچیک از حجرات دیگر بنام سایر طلاب تسمیه نشده و این میرساند کـه شـخصیت ایـن شاعر و عارف و عالم نامدار از همان زمان طلبه‌گی ممتاز بوده و مولی و سرآمد شاعران روزگار خود بوده است.

من رۆی، مامەڵەی گردین خـاس‌و کـەس جـەۆراسـربازاڕ شـارەکـەی ئـەلەس
جە سەر دووکانچەی شای سەر تـوجاران پڵم گرت هۆرگرتم کاڵای بەڵای نازداران

من در روز معامله‌ی خاص و عام در راسته بازار شهر السـت در محضر خداوند کالای عشق را خریده‌ام.

خوسو و سەن بولبول جە لای زامداران دووری خاستە رن نە وصل یاران
نزیکی یا کەی تە ریدەی فصلەن(فصلن) دووری مارای خە یال قافلەی وصلەن(وصلن)

خصوصاً ای بلبل نزد مجروحان عشق هجران از وصال بهتر است وصال محل رهزنان جدائی و فراق راه خیال کاروان وصال است

روخسارش وەختێ مەسقەڵ مەدۆلێش وەشنۆی پارێز خەیاڵ مەبۆرێش شنەی رویشتن خیال

وقتی رخسارش را جلا میدهد از بس لطیف است باد خیال عاشق کە بر آن بگذرد آزردەاش میسازد

که این شعر صائب تبریزی را بیاد می‌آورد:

زبس آب صباحت صیقلی کرده رخسارش نگه صدجای لغزد تا گلی چیند زر دیدارش
ئە سرین جە رگت دەن وەبانی نیش دا چە نیت دل ئامان، ئامانی پیشدا

ای اشک جگرت را نیشتر پاره کند چگونه دلت فتوی داد بر رخسار نازک یار بلغزی و آنرا آزرده سازی

نمونه‌هائی از نثر مولوی

مولوی نامه‌های زیادی بمناسبت‌هائی بدولتان و بزرگان و شاهزادگان نوشته که از نظر نگارش قابل توجه و دارای صنایع بدیعی و محسنات لفظی است اینک:

نامه‌ای برای شیخ علی حسام‌الدین

یا علی الاعلی و یا اباالحسن! عرض میشود که بنده پیر را در طاق رواق فراموشی گذاشتند، و در مصیبت امسال و پارسال بخانهٔ خاموشی گماشتند. اگر چه لایق آنم، چونکه نافرمانم، همیشه درین ضیقت بمانم، لکن رحمیت و

حمیت علی امیرست آشکار و جلی.

همان رحمیت را چه شد و آن حمیت شهرزادهٔ آزادگیست کجا رفت؟ امتثال امر:

نادِعلیاً مظهَر العجائبِ تجده عونا لک فی النوائب

را بجا آوردم و رفزندی عبدالله را بهمت علی سپردم که آگاهی اگر کاسنی تلخ است از بوستان است، و اگر عبدالله مجرم است از دوستان است. زیاده ازین چه عرض شود. (مشکلة مشارحها ابوالحسن). مختارند. والسلام

این نامه را برای کاک احمد شیخ نوشته است

سلامی با صفاتر از نفحات نافهٔ تاتار، و تحیاتی خوش‌نماتر از روایح گلهای بهار و دعواتی سوز فزاتر از نغمات عناول گلزار، برای روشن بخش دیده، اشکبار، و آن مایه زندگی و حیات روزگار، و آن نونهال حدیقه حیدر کرار، و آن نظر کرده الطاف حضرت پروردگار، و آن والا برگزیدهٔ احمد مختار، و آن در طریق حق پاینده و برقرار، و آن صفابخش قلوب جمیع ابراز و آن در طریق حق پاینده و برقرار، و آن در میان خاص و عام چون زر کامل العیار، و آن ملاذ و ملجا عبید و احرار مبعوث و اصدار می‌گردد...الخ.

نامه‌ایست در جواب نامه حسام‌السلطنه برادر فرهاد میرزا نگاشته است

برکت حرکت نواب اقدس، بر هر کس و ناکس، و برعامه هر نوگل و خار و خس، جهت کس و نوگل باعث نشئه و نما و در حق ناکس و خار و خس سبب فنا باد. دعای بقای بزرگان ناصر دین و استدعای لِقای مراد بر جمیع مومنین لازم است **(تقبل الله هم دعاء هم آمین)**

پیشتر بیشتر درین زمان پریشان آیین در انجمن عدالت مکن فرهادی، در زیر

این طاق بیستون بوضع شیرین اوقات را چندی بسر برویم، لکن دولت مستعجل بود، سرکشی گلگون گردون عنان آن دولتم را از دست ربود، حالا بدین دل‌شادم که دعاگوی خالص و طالب مرادم.

نیست ذاتم همچو ذات مولوی یا کلامم چون کلام مثنوی

لیک گویم با امید بس قوی بهر درویشان حسام‌الدین توئی

با وجود شرف الملک در خاکپای مبارک دو زبانی چون خامه و روسیاهی چون نامه محرم است.

والسلام علیکم و قلبی بدلاً عن قالبی لدیکم بین یدیکم.المعدوم

نکات نغز در شعر مولوی

مولوی برای دیدن دختری بنام عنبر خاتون که بعدها زنش میشود میرود تا ببیند او را می‌پسندد یا نه به بهانه آب و دوغ خواستن بدر خانه‌اش میرود عنبر برای مولوی آب و دوغ آورده و میگوید بفرمائید خالو مولوی که از القاء این لقب پیرانه دیگر میشود با این دو بیت خشم خود را اظهار میدارد.

خاڵۆ خاڵۆ تەن، کەم وواچە خاڵۆ خـــاڵۆ دەم وەبـان خـاڵانت مـاڵۆ

شەرت بۆمن جەداخ خاڵۆ خاڵۆی تۆ وێم کەروو وەکۆر چواردە ساڵەی نۆ

این خاڵۆ خاڵۆ گفتنت چیست؟ روزی میرسد خاڵۆ خال گونه‌هایت را ببوسد. با خود شرط کرده‌ام خود را بصورت پسر چهارده ساله سهی قامت نورسیده‌ای درآورم که خاڵۆ خاڵۆ را از یاد ببری

شخصی بدیدن مولوی رفته خانه بی‌اثاث و آشفته او را دیده و بشوخی میگوید: یانه‌ی چۆڵو هۆڵ، کولینەو تووتا یعنی خانه‌ات خالی است مانند لانه سگان. مولوی بلافاصله در پاسخ میگوید: چون جاری جاران، یانه‌کەوێتا مانند

خانه پیشین خودتان است.

ماڵی چۆڵو هۆڵ کولانەی سەگان وەک جاری جاران ماڵەکەی خۆتان
بۆی باڵات هەرزان وەدشتو دەردان نمەز رای لای تۆم وەکام گوزەردان

چنان در خیال من جای داری در همه جا بوی دلاویز ترا احساس میکنم تو همه جا را از وجود خود پر کرده‌ای نمیدانم از چه راهی بنزد تو بیایم بیاد میاورد:

بصحرا بنگرم صحرا تەو نیم / **بدریا بنگرم** دریا تەو نیم / **بهر جا بنگرم** کوه و در و دشت / **نشان از قامت** رعناته و نیم

وەخت چەم، نەچەم، شیۆەت دیار بی جەلام فەصل، بەزم ئەغیار بی
ئیسە لێلامی گرتەن دوودیدە خەڵوەتەن، سابۆ ئەی بەرگوزیدە

وقتی می‌توانستم با چشمانم ترا ببینم شکل و قیافه‌ات پدیدار و نمایان بود حال که چشمانم کور شده بیگانه‌ای که شیوهٔ تو بود در چشمانم نمانده اگر این بار تشریف بیاوری میان عاشق و معشوق حجابی در بین نخواهد بود.

که این اشعار را بیاد میاورد:

میان ما بجز پیرهن نخواهد بود وگر حجاب شود تا بدامنش بدرم

و یا

بیا و هستی حافظ زپیش او بردار که با وجود تو کس نشنود ز من که منم
نازک تەدارەک فەسڵ وهاران شیرین ئارایش هەر دەوکۆ ساران
گوڵ چون رووی ئازیز، نەزاکەت پۆشان وە فراوان چون سەیل دیدەی من جۆشان

چقدر زیبا و دل‌انگیز است آماده شدن فصل بهار و بر تخت نشستن سلطان گل بر تخت چمن قشنگ و دلربا است آراسته شدن دشت و کوه و صحرا گلها

مانند رخسار یار عزیز لباسی از ظرافت و لطافت و طراوت بتن کرده و آب‌های جاری شده از برف‌های در حال ذوب شدن مانند سیل سرشک چشمانم در جوش و خروشند

بالاخانه‌ی چەم دیوانەکەی تۆ بانە ناووەگڵ ئاسانەکەی تۆ
تکەش عاجز کەرد، خەیاڵت تێشدا ئازیز بۆ جاریێ پابنیە پێشدا

بالا خانه‌ی "سەرچەم" که نشستنگاه تست یا شیخ و آنرا با خاک و گل آستانت کاه گل کشیده‌اند سوراخ شده و چکه میکند و این چکه کردن نمیگذارد با خیال تو خلوت کنم دستور بفرما پشت بام را بکویند تا چکه نکند و عالم تخیلات روحانی مرا آشفته نکند.

واچە: پرّجەتۆ، جەوێ فەرامۆش من دیم، تۆ حاڵش نەژنەوی وەگۆش

بگو آن عاشقی را که در توفانی شده و خود را فراموش کرده است دیدم چنان آشفته و آسیمه سر بود که خدا نکند شرح حال سوزناکش را بشنوی که دلها را سوزان و دیده‌ها را گریان میسازد.

نمونه‌ای از اشعار مولوی بزبان عربی

قصیده‌ایست در رثای شیخ سراج‌الدین

که چند شعر آن برای اثبات قدرت سخنوری

مولوی در این ذکر میشود

==========

الا ترىٰ الی الّتی بُنْهَیتي و مُهْجَتی مِن غُمَّة البلَّیهِ
او نَزَلَتْ منها علی الثوابتِ اوِ السما لانْتَثَرَتْ وانشّقَتِ
هل لی بِدادِ الهجرمن بِدار فدارِنی لستُ بدارِ مُقْلَتي

طورُتِهی الم قبّهُ القطبِ لها انوار باریء الوری تجلّتِ
بل بانَ بونٌ بینَهُ وَ بَیْنَها اِذدُکّ ذی، و هذِهِ استقرّتِ
ام فلک الُاعظمِ دائرٌ علی قطبِهِ بالفوائضِ الیومّیة
لکنّه کما تری مختلفٌ و ذی علیها الاممُ اجتمعتِ
اِن لم تکن مشبّهَابها السما فلیستِ السماءُ ذاتَ السّعَةِ
لاحت کِمشکاةٍ بها مصباحُ و ذلک المصباحُ فی زُجاجةِ
نَعَم، بها سراجُ دینِ المصطفی ضیاءُ اهلِ الشرعِ والطریقة
اَعْظِم بها فانّها سماءٌ ذاتُ سراجٍ نیّرذی بَهجةِ
فما انطفیٰ و ما انتغیٰ کان کما کان لدی ذوی الصفا و الفِطنةِ
فَیستضيءناجٍ بداجٍ ساجٍ داجٍ مُناجٍ رَبّهُ لِضوْاءةِ

بی‌مناسبت نمی‌دانم حسن‌ختام را کلام عاری و عاطل خود را با زیور اشعار آبدار بزم شادی مولوی بیارایم.

****

سەدای لاوەی لاو، زرِەی زەڕ زنجیر سڵسڵە و بانی سەر، بەند زرِێ و لاگیر
زیلەی گوارەو، زرنگەی زەنگڵەی زەڕ لەرزەی نەونەمام، لەرەی لیمۆی تەڕ
شەوق زەرقو بەرق فەرق زەڕ کڵاو ورشەوپرشەی خۆی کوڵم بۆ گوڵاو
شەقەو تەقەی گەرم، چەپڵەو چیلەی نەرم چریکەی وەناز، تریکەی وەشرم
سەمای دەسمالان، رەمای نەوهالان نەمای مەلالان، نمای وەش حالان
چفەی گەردن کەچ، مەرگ من چیش واچ خاین وەخەفەت، نەزان جگەر پاچ
لارەی قەتارەی لاو شەدە لاران ئیشارەی کەم کەم پەنجەو شاران
شاخەی شریخەی خشڵ نیمەڕەنگ فڕەی فڕتەی شۆڕ، پاژنۆی کوڵەنگ چەنگ
خشەو خشپەی خاس، ترپەی پەنجەی کەوش عیشوەو نەزاکەت، کریشمەی بێ خەوش

وه لیـمۆی ئـالّان کـالّای بـالّای شـەنگ قرچه وچۆقەی جەرگ، دڵ وەخەمان تەنگ
خـــەمیاو چـەمیای نـاز، نـیمچه کـناچان دەنگ، هـەی شـاباش نـەوجوان واچـان
مهاباد ـ خردادی ۷۱

مەولەوی!
یان: گەڕانەوە بۆ سەرچاوە!

محەمەد حەمەباقی

کامە پەریو ئەوینی نهێنیو ئەفسانەیی بوو، هەر لە سەرەتای تەمەنی مەولەوی - یەوە، دەستیان لە دڵە کێوییەکەی وەشاندو، هەموو عومری مەولەوی - یان نوقمی ئەوینێکی سەرومڕ بێ بڕانەوەی سرووشتو زێدەکەی کرد، کە هەر بە گڕو کڵپەی هەمان ئەوینیشەوە، باوەش بە شیعردا بکات و، خۆی بە میراتگری قەبالەی ئەدەبێکی تەمەن درێژی دیالیکتی گۆرانی بزانێ و، لە ماوەیەکی کورتی تاقیکردنەوەی شیعریا، لە یەک کاتدا: لە لایەکەوە توانی رووبەری جوگرافیای جەماوەری ئەم شێوە زمانە فراوانترو شیرینتر بکات و، لە لایەکی تریشەوە، لە ناو ئەم جوگرافیایە دا، نەخشەیەکی تایبە تمەندو جیاواز، بۆ خۆی دیاری بکات، کە شیعری کوردی لە سەر دەستی ئەمدا باڵاتر هەڵچێ و، هەموو کۆڵەکەکانی ئیستا تیکای شیعر، تازەگەریان بە سەردا بێت و، جوانییو نەمریی هەتا هەتایی بدات بە شیعر...!؟!؟.

ئەگەر ئەم پرسیارە چڕانە، تا ئێستا لە لایەن رەخنەگرانو تۆیژەرەوانو شیعر ناسانی کوردەوە، بە تەواوی وەڵام نەدرابێتنەوە و، پلەو پایە و شوێنی مەولەوی لە ئەدەبی کوردی و، لە بواری نرخ شناسیدا دەستنیشان نەکرابێ، مانای وانییە مەولەوی پەیامەکەی خۆی بەناتەواوی داوەتە دەست نەوەی دوای خۆی.. بەڵکو بەپێچەوانەوە، نەوەی دوای مەولەوی و، بە تایبەتیش لەم حەفتاِ ساڵەی دواییدا، کەکارو باری بە سەرکردنەوەی شاعیرانی کلاسیکمانو ناساندنیان، کەوتوونەتە بەر رووناکیی و، لە هەمان کاتیشدا، کە

گوژمو هەنگاوی خێرای رەخنەی بابەتیو زانستیانەی ئەدەبیی، لای گەلانی دوور و، دراوسێکانمان، لە بەرەوپێش چووندان.. ئەوەی دەربارەی مەولەوی، بۆ نەوەی نوێ ناساندرابێ، چەند تەقەللایەکی ناو بە ناو بوون،[1] کە لە عۆدەی ئەم کورتە نووسینەی مندا نییە، ئەو نووسینانە بە سەر بکەمەوە و، هەڵیان سەنگێنم.. بۆیە ئەگەڕێمەوە بۆ مەبەست و، ئەڵێم قەوارەی ئەو ناساندنەی لەم حەفتا ساڵەی دواییدا بۆ مەولەوی کراوە، هێشتا بە ئەندازەو قەوارەی ئەو ناساندنە کە مەولەوی، لە سەر دەمی ژیانی خۆیدا، بە خۆیەوە دیوە و، بۆی کراوە... چونکە مەولەوی هێشتا خۆی لە ژیاندا بووە، کە لە لایەکەوە: وەک شاعیرێکی هەرەگەورەو دیار، لە لایەن تێکڕای شاعیرانی دیالیکتی گۆرانەوە، بە سەرکراوەتەوە و، لێی ئاڵاون و، وەک را بەرێکی شیعریی و، ناوەندێکی ئەدەبیی خۆشیان وێستووە و، نامەی شیعرییان لە گەڵدا ئاڵوگۆڕ کردووە... لە لایەکی تریشەوە، وەک مرۆڤ، لە هەموو شاعیرانمان زیاتر، پەیوەندیی کۆمەڵایەتی بە هێز بووە و، نامەگەلێکی زۆری لێ جێماوە، کە بۆ دۆستگەلێکی سەر بە توێژو چینە جیا جیاکانی کۆمەڵ نووسیوێتی و، ئەیسە لمێنن کەچ لای جەماوەری هەژاری ناوچە دوا کەوتووە کەی و، چ لای پیرو پیر زادەکانی و، چ لای زانایان و، چ لای میرانی بابان و، بە تایبەتیش لای میرانی ئەردەڵان و، تەنانەت لای سەرانی قاجار ـ یشەوە، بەکەسێکی زاناو رەوشت بەرزو خاوەن هەڵوێستو دڵسۆز، سەیری کراوە و، جێگەو رێزی تایبەتی هەبووە و، پلەو پایەی مەزنیان بۆ داناوە و، لەم مەیدانەشداگەڵی جارتکامی لێکراوە وەک ریش‌سپی و ناوبژیکار، بۆ برانەوەی گەڵی کێشەی کۆمەڵایەتی و، ئایینی بێتە مەیدانەوەو قسەی خۆی بکات و، لای هەر دوو میرانی بابان و ئەردەڵانیشەوە پێشنیاری بۆ کراوە بچێتە پایتەختو شارەگەورەکانیانەوە و، خانەقاو مەدرسەی بۆ بکەنەوە و، لە سەر فرمانی (غوڵام شاخان) ی میری ئەردەڵانیش، لە ئاهەنگیکی پڕ تەداره کدا، بە رەسمی، لەقەبی (مەولەوی) پێ دراوە[2] ... دیسان هەر ئەم شازادەیە، لەگەڵ ئەوەشدا کە لە باوەش دایکێکداگەورە بووە، سەدان فرسەخ، لە زێدو زمانی مەولەوی ـ یەوە دوورە،

کەچی ئەوەندە عاشقو هۆگرو سەراسیمەی شیعری مەولەوی بووە، نەک هەر بە دیالیکتی گۆرانی، بەڵکو سەیر لەوە دایە، بە شێوە زمانی (تاوەگۆزی)، شیعری لەگەڵ مەولەوی دا ئاڵوگۆڕ کردووە![٣]

ئەم جێگەو رێزە ئەدەبییو کۆمەڵایەتییەی مەولەوی، دیاردەیەکی ئەوەندە پڕ سەروەرییە بۆ ئەدەبەکەمان، کە پێشینەی نەبووە و، شاعیرێکی ترمان نییە. ئەوەندەی مەولەوی، ئەم شکۆو مەزنایەتییەی لە ژیانی خۆیدا، بە خۆیەوە دیبێ..

لە پەیجوورو تاو تو پێکردنی ئەم دوو جۆرە پەیوەندییەی مەولەوی دا، هەندێ ئاکاممان دەسگیر ئەبن، کە جێی سەرنجو لێدوانی تازەن و، بۆ ئەوە ئەشێن بین بە کەرەسەو هەوێنی زیاتر ناساندنی مەولەوی و، شیعری کوردی، لەو سەردەمەدا..

بۆ دەرگا خستنە سەر پشت، لە سەر ئەم رازە، سەرەتا ئەبی ئەوە بڵێم کە ئەم دیالیکتە، سەدان ساڵ بەر مەولەوی ـ ش ئەدەبی پێ نووسراوە، چونکە لەسەدەی دەیەمی زایین و، رەنگە پێشتریش، کتێبی (ماریفەت و پیری شالیاری زەردەشتی)[٤] پێ نووسراوە، کە لە بارەی ئایینی (زردەشت)ەوەیە.. دوای ئەمیش کتێبی (سەر ئەنجام)[٥]ی پێ نووسراوە، کە لە ناو خەڵکدا بە (سروودی یارسان) ناسراوە و، کتێبی ئایینی (ئەهای هەق)[٦]ە.. لە پاڵ ئەمانیشدا وەک لە (ئینسکلوپیدیای ئیسلامی ـ چاپی ئینگلیزییەکەیدا) هاتووە، (بابا تاهاری هەمەدانی)ش شیعری بە دیالیکتی گۆرانی، بۆ بڵاوکردنەوەی بیرو باوەڕی (ئەهلی هەق) لە ناوگۆرانە نەخوێندەوارەکاندا، نووسیوە[٧].. ئیتر ئەم ئەدەبە، بە دەم رەگ داکوتانی زیاترەوە، هەر لە بەخشینو دروەشانەوە دابوو، کە شاعیرانی دیارو ناوداری بەر لە مەولەوی و، سەردەمی مەولەوی ـ ش، هەر بەم دیالیکتە شێعریان نوسیوە، وەک: (مەلا پەریشان ـ سەدەی چواردەیەمی زایینی)، (بیسارانی ـ ١٦٤١ ز ـ ١٧٠٢ ز)، (خانای قوبادی ـ ١٧٠٠ ز ـ ١٧٥٩ ز)، (مەلا خدری رواری ـ ١٧٢٥ ز ـ ١٧٩٠ ز)، (صەیدی هەورامی ـ ١٧٨٤ ز ـ ١٨٣٥ ز)، (میرزا شەفیعی جامەرێزی ـ ١٧٨٥ ز ـ ١٨٤٨ ز)، (ئەحمەد بەگی کۆماسی ـ ١٧٩٣ ز ـ ١٨٧٦ ز)، (میرزا قادری پاوەیی ـ

١٨٣٥ ز ـ ١٩٠٧ ز) و.. هتد.. ئەمانەو جگە لەو (٢٧) شاعیرەی کە (ئی.بی. سۆن) لەو تارەیدا سەبارەت بە شیعری گۆرانی، لە سەری نووسیون و، نموونەی لە (٢٧) شاعیریان هێناوەتەوە، کە کاتی خۆی (د. سەعیدی سنەیی) ئەم دەستنورسانەی پێشکەش کردوون‌و، ئێستا لە مۆزەی بەریتانی پارێزراون و، هەموشیان پێش سالّی (١٧٨٨ ز) ژیاون..(٨)

بەم ئاوڕدانەوە خێرایە لە مێژینەی ئەدەبی دیالیکتی گۆران، بۆمان دەر ئەکەوێ کە ئەم شێوە زمانە، لە دێرینەیەکی هەزار سالّ زیاترەوە، جگە لە زمانی ئەدەب، زمانی ئایینیش بووە.. بۆیە ئەڵێین ئەم دیالیکتە رەگو ریشەی لە مێژینەیەکی ئێجگار تۆندا داکوتاوە و، هەر ئەمیش بووە بۆتە یەکێک لەو هۆکارانەی لە تەمەنی زیاتر لە شەش سەدەی(٩) میرنشینی ئەردەڵان دا، کردوویەتی بە زمانی ڕەسمی و، ئەدەبیی ئەم میرنشینەو، (هەر دەسەڵاتی سیاسیی ئەم میرنشینەش، ئەدەبی بە دیالیکتی گۆرانی پێشخست و، گەیاندییە لووتکەی داهێنان‌و گەشە سەندن)(١٠)، بەڕادەیەک کەزەبرو دەسەڵاتی داهێنەرانەی ئەدەبی ئەم دیالیکتە، هەمیشە لە سنووری میرنشینی ئەردەڵانیشی تێپەڕاندووە و، وەک مامۆستا (گۆران) ئەڵێ: (لەکاتی شکۆیا جار بووە سێ کوچکەی ناوەندی کەرکووک، هەمەدان و، کرماشان هەمووی بگرێتەوە)(١١)، بۆیە ئەبینین لە نێوان ئەو (٣٨) نامەیەی مەولەوی، کە تا ئێستا بە چاپ گەیشتوون و، ئەو شاعیرانەش کە شیعری لەگەڵ گۆڕبونەتەوە، هەندێکیان بۆ دۆستگەلێکن، لە دەرەوەی سنووری ئەم میرنشینەن، بەڵام لە هەمانکاتیشدا، نامەکانیش‌و شیعرەکانیش بۆ ئەو دۆستانەن، کە ئەدەبی دیالیکتی گۆران سەرمەشقیانەو(١٢)، ئەوەندەیشی کە ئێمە مەبەستمانە، نامە شعرییەکانی مەولەوی ـ ن، کە لەگەڵ ئەم شاعیرانە دا هەیەتی: ئەحمەد بەگی کۆماسی، مەلا نیزام، شێخ عەبدولڕەحمانی داخی، شێخ حەسەنی سازانی (بولبول)، مەلا فەتاحی جەباری، شێخ مؤمنی سازانی، مەلا عەبدولڕەحمانی نەجار، مەلا یونس، شێخ عەزیزی جانەوەرەیی، مەلا چراخ‌و و زیباخانم.

کە واتە مەولەوی هەڵگرو دڕێژە پێدەری پەیامێکی رەسەنی دەستاو دەست کردووی، نەوە، دوای‌نەوەیە، کە ئەم دیالیکتە تۆێشوویەتی.. ئەم دیالیکتەش ئەوەندەی ئەو شەقڵگرتنە پێشکەوتووەی کە بەو عومرە بە دەستی هێناوە، ئەوەندەش کە لە گەڵ خەڵکۆ زێدە کەیاندا ژیاوە، بۆتە پێناسەو مێژوویەکی خەڵکەکە.... مەولەوی ـ ش لەم مەیدانەدا، کەهات، بە عەشقێکی قاڵیی یەزدانیو ئەفسانەییەوە، زۆر بە ئەمانەت و، ئەمەکدارییەوە، بە دەسەڵاتێکی شاعیرانی کەم وێنەوە، شوورەو سنوورێکی خەیاڵیی، بە دەوری ئەم زمانەدا دروستکردووە، کە ئەگەر بکرێ و بتوانین، ناوی ئەنێنن: کۆماری شیعری مەولەوی! وەک چۆن (ئیفلاتون) کۆماری خەونو ئاوانی خۆی پێکهێناوە.. مەولەوی ـ ش لەم کۆمارەدا، بە سەرکێوی شیعری لە بن نەهاتووی خۆیەوە، وەک ئاسکێکی سڵۆکو بە پاریز! بە چاوی هەمیشە زیتارو بێدارو بێ تۆقرەوە.. بەوڵە راوکەو بیرەو بیرەیەکی بێ ئەندازەوە.. بە هەناوێکی هەڵوە داو بێ ئارامو شپرزەوە ـ ؛ کە گیان ئەکەن بە تەنووری سورەوە بووی گڕکانی ژانی شێعر پژانی بەردەوام..! هەر سات‌و رۆژو شەوەی بە سەر رەوەزێکی نەدیوی ئەم کێوەوە.. هەر دەمەی بەلای خەمو خەندەیەکی تازەی ناو ئەم کۆمارەوە.. شارەزاو بە ئاگا لە بچووکترین رووداوەکانی ناو ئەم کۆمارە ..،؛ هەر لە شنینەوەی چڵەوە نەو شەیەکی کاوانەوە، تا لەرینەوەی چڵە گیایەک، راچەنیوەو راچڵەکیوە..! شوێن فڕینی باڵندەیەکی کۆچەریی کەوتووە و، تاگەڕاوەتەوە، پەژارەو چاوەڕوان بووە.. لە گەڵ کۆچی گەرمیان‌و کوێستانی خێڵاتی جافدا، سەرەڕیانی لێگرتوون و، یەک یەک سەرژماری کردوون، بزانێ کامیان تەمە!.. ریشەی جەرگ‌و پەردەی دڵی خۆی بۆ کردوون بە نووشتەی چاوەزار و، بە قۆڵو مەچەکی کچە جوانەکانی جافەوەی بەستووە..! لە بچووکترین‌و دوورترین خەم‌و کۆستی ئازیزانیا، کسپەو زام گەیوەتە دڵی ئەم و، فرمێسکی شیعری، لە خەمبارو کۆست کەوتووەکان زۆرترو بە سوێ تر هەڵڕشتووە... کە رووەمەتە سپی‌و سافەکانی (شێخ عەزیزی جانەوەرەیی ـ هاورێی)، ئاووڵە ـ دەر ئەکات؛و شەکانی ئەم، رووەمەتی خۆیان ئەڕنن..!

لەگەڵ (مەحموودی یاروەیس ـ ی کورِ کوژراودا)، گریانو شیوەننامەی شیعری چەندان جاری ئەم، بێ برِانەوە بووە.. لە پرسەی ناکامیی (شێخ صەمەدی خانەگا) دا، زاوا رۆیەی ئەم، بە کوڵتر بووە..! لە کۆتەڵی جافەکانیشدا، شیعری ئەم، بۆ کوژرانی (قادر بەگ) بە جۆشتر گریاوە..! گوێی لە خورِەو قەڵبەزەی ئاوی دوورترینو تەنگترین دەربەندو گەروو بووە..! شوین مەرگو ناشتنی پایزانەی تاقەگەڵایەکی دەوەنێکیش کەوتووە..! لە سەرماو سۆڵەی زستانە سارد ەکاندا، تۆیی دەروونی خۆی، نەک هەر بۆ مرۆڤی ناوکۆمارەکەی، بەڵکو بۆ (نەسیم) ی نیشتمان کردووە بەلانەو ژووری گەرم:

نەسیم، پەنجەی پات ئەر سەردیی کێشان،
بـــدارەش نـە تـۆی دڵ دەروون رێشـان!

ئەم ئاشنایەتیو ئەوینەی لەگەڵ سروشتو زێدەکەیدا، هەموو تـەمەنو هـەستو شیعری داگیرکردووەو، لە یەکدا تواونەتەوە.. بە جۆرێک، وەک چۆن ئەڵێن (حەزرەتی سلێمان)، زمانی باڵندەوگیان لە بەرانی زانیوە، مەولەوی ـ ش ئاوا، زمانی بـوونەوەرانـی سروشتەکەی زانیوەو، یەکە یەکە لەگەڵیاندا دوواوە.. سەری ناوە بە سەریانەوەو، رازی دڵی خۆی بۆ هەڵرِشتوون.. پیاسەی هـەردانو سـەربەرزان و، لای دۆسـتانی لەگـەڵدا کردوون..!

تێری لە دیدەنیو تێرِوانینی بەردەوامیان نە خواردووەو، لە هەموو دیدەنیو بە سەر کردنەوەیەکیشدا، جار دوای جار، جوانترو رازاوەتر، هاتوونەتە بەرچاوی .. وەختو ناوەخت بە سەری کردوونەتەوە.. لە بەرەبەیاندا، کەکازیوەی نـیشتمانی دیـوە، وەک دڵدارەکەی لە ناو نوێنی خەودا ببینێ، ئاوا هاتۆتە بەرچاوی و، بـە تـاسەوە، سـەری لە سنگو بەرۆکە رووتەکەی کازیوە نزیک ئەکاتەوەو، بۆنی ئەکات!

بـۆی یـەخەی سـەحەر، پـەی دەمـاخ دڵ

مانۆ وە نەسیم، جێب جەمین گوڵ ل: ٤٦٧

ئه‌گه‌ریش خۆی نه‌یتوانیێ سه‌ردانێکی دۆستێکی بکات، یه‌کێک له بوونه‌وه‌ره کانی سرووشته‌که‌ی راسپاردووه، که‌کاره‌که‌ی بۆ بکات.. له مه‌شدا زۆرترین راسێپرییه کانی به (با) داناردووه، که له‌م بواره‌دا مه‌وله‌وی تاقه‌شاعیرێکه، به ئه‌ندازه‌یه‌کی که‌م وێنه، جۆره کانی (با)ی زێده‌که‌ی بناسێ و، شیعری زۆریان بۆ بڵێ[١٣] ...!. یان‌که دۆستێکی به سه‌ر ئه‌کاته‌وه، یه‌کسه‌ر، له پاڵیشیا ناوی ئه‌و جێگایه، یان ره‌مزێکی ئه‌و جێگایه دێنێ، که ژینگه‌ی دۆسته‌که‌یه‌تی.. وه‌ک ئه‌وه‌ی به هه‌لی بزانێ و، به تیرێک دوو نیشان پێکه‌وه بپێکێ و، بڵێ، بیری هه‌ردووکتان .. بیری هه‌موو تان ئه‌که‌م و، هه‌ردووکتان لای من، ته‌واوکه‌ری یه‌کترن و، یه‌ک شتن.. له‌مه‌شیاندا دیسان وه‌ک مه‌به‌ستی بێ، زۆربه‌ی ئه‌و جێگایانه ناو ئه‌بات، که له ناو کۆماره‌که‌یدان! ... واته ئه‌و شوێنانه‌ن که دیالیکتی گۆران ئه‌یانگرێته‌وه، وه‌ک: (بانه، ئاربه‌با، سه‌رقه‌ڵا، کێوی ئاته‌شگا، خانه‌گاو پاوه، قوللەی قه‌زاڵه، کێوی شاهۆ، شاکه‌ل، چه‌می زه‌ڵم، رووباری سیروان، ئه‌رده‌ڵان، کێوی ئاویده‌ر، زرێبار، مه‌ریوان، کوێستانی ساراڵ، هه‌زارکانیان، قوللەی وه‌یس.. هتد)[١٤] ..

ئه‌مه، ئه‌وه‌مان لا دووپات ئه‌کاته‌وه، که مه‌وله‌وی، هه‌ر ئه‌م کۆماره‌ی خۆی پێ نیشتمانه و، هیچ جێگه‌یه‌کی تری پێ نیشتمان نییه، بۆیه‌که (ئه‌حمه‌د به‌گی کۆماسی)، بۆ ناوچه‌ی (ره‌شت‌وگێڵان) دوور ئه‌خرێته‌وه، به شین‌و شه‌پوره‌وه، هانا بۆ سرووشت ئه‌باو، گله‌یی له دۆسته‌کانی خۆی‌و ئه‌حمه‌د به‌گ ـله بوونه‌وه‌ره کانی سرووشت ئه‌کات، که ئێتر خۆیان نه‌ڕازێننه‌وه و، ماته‌م بن، چونکه‌که‌سێکی ناو کۆماره‌که، جێیان ئه‌هێڵێ!

ملان، سه‌ربه‌رزان، کۆساران،هه‌ردان　　بێ شه‌رتان، جه‌داخ وه‌فاتان مه‌ردان
چیشه‌ن ئارایش، سه‌رتا وه دامان!　　مه‌ر خاڵۆم، وه عه‌زم سه‌یرتان ئامان؟
مه‌شنیه، چین‌چین، چنوور نه‌کاوان،　　توخوا ماته‌م به، هاژه‌ی وه‌فراوان!!

ل: ١٤١، ١٤٢

ئه‌مه له‌کاتێکا، ناوچه‌ی (ره‌شت‌وگێلان)، ئه‌و شوێنه ناخۆشه نییه، دڵی تیا ته‌نگ بێ..

به‌ڵام به پێچه‌وانه‌وه، که دۆستێکی دوور که‌وته‌وی، پێ ئه‌نێته‌وه سنووری

کۆماره‌که‌ی، دڵ . ده‌روونی ئاوه‌دانو رۆشن ئه‌بێته‌وه و، شاگه‌شکه ئه‌بێ و، رۆحی ئه‌که‌وێته شایی، وه‌ک چۆن بۆ هاتنه‌وه‌ی (شێخی به‌هادین) له سه‌فه‌ری (حه‌ج) ئه‌ڵێ:

ئایینه‌ی کامڵ، ئایینه‌که‌ی فه‌رد فیدای ئامان بام، سه‌فایت ئاوه‌رد
خه‌یڵێن گه‌ردپات، نه دیدەم دووربی یانه‌ی چەم، وێران، ته‌مام خاپوور بی..
خاس بی ته‌شریفت هه‌م ئاوه‌رده‌وه گه‌ردپات وه‌ته‌ن ئاوا که‌رده‌وه..

ل: ۴۷

ئەم لکانو نووسانو باوه‌شه پڕسه‌و داو سه‌مه‌ره‌یه‌ی مه‌وله‌وی، به خاک‌و زێده‌وه، پێناسه‌یه‌کی تایبه‌تمه‌ند و، ده‌گمه‌نیان داوه به مه‌وله‌وی ..که له ناو سه‌رجه‌می شاعیرانماندا، شیعری هیچیان ئه‌وه‌نده‌ی شیعری ئەم، بۆنی نیشتمانیان لێ نایه‌ت..! شیعری مه‌وله‌وی، نوقمی ناسینی خه‌م و خه‌نده‌ی ئێمه‌یه.. بۆنی نێشتمانه..! وه‌ک چۆن به دیتنی گوڵی نێرگزه بۆنی به‌هار ئه‌که‌ین..؛ به شیعری مه‌وله‌وی ـ ش بۆنی خاکی مه‌وله‌وی ئه‌که‌ین..! ئەم بۆ نه‌شی ئه‌وه‌نده شاعیرانه‌و هونه‌رمه‌ندانه، ئاوێته‌و ئاخنراوی شیعره‌کانی کردووه، رووخسارو ناوه‌رۆکی شیعره‌کانی پێکه‌وه جۆش داوه.. له رووخساری هیچ شیعرێکیا، ئایدیا، هاوارو ژاوه ژاوی، دروشم پیا هه‌ڵدان ناکات.. بۆیه له شیعری سه‌رجه‌می ئه‌و شاعیرانه‌شماندا، که له‌ریزی پێشه‌وه‌ی دڵدارانی نیشتمانن، شیعری که‌سیان ئه‌وه‌نده‌ی شیعری مه‌وله‌وی، نیشتمانیان له هه‌ناویاندا هه‌ڵنه‌گرتووه.. ئه‌گه‌ر هه‌ڵیشیان گرتبێ، له رووخساری شیعره‌کانیاندایه، نه‌ک له سه‌رله به‌ری ناوه‌رۆکدا.. چونکه که‌سیان ئه‌وه‌نده‌ی ئەم، شاره‌زای خه‌مو خه‌ونی زێد نین و، که‌سیان ئه‌وه‌نده‌ی ئەم له نزیکه‌وه، سه‌ریان نه‌ناوه به دڵی خاکه‌وه و، لێدانه‌کانی بژمێرن.. بۆ وێنه: شاعیرێکی وه‌ک (حاجی قادری کۆیی ـ ۱۸۲۴ ز ـ ۱۸۹۷ ز)، که به بولبولی نیشتمان ناسراوه و، سه‌ره‌ڕای ئه‌وه‌ش وه‌ک مامۆستا (گۆران) پێی ئه‌ڵێ: (ئه‌و نیشتمان په‌رسته، دڵسۆزه، که هه‌ر هاوارێکی شیعری، به‌شی شۆرشێک ئاگرو جۆشی له‌گه‌روو ئه‌هێنایه ده‌رێ)،[۱۵] که‌چی ئه‌گه‌ر وه‌ک به‌راورد، چه‌پکه گوڵی هه‌ردووکیان، به دوو ده‌سته‌وه بگیرێ، بێ هیچ دوو

دڵییەک، هەست ئەکەین شیعری مەولەوی، زیاتر بۆنی زێدیان لێ دێت..! لەم بارەیەوە دکتۆر عیزەدین مستەفا رەسوڵ ئەڵێ: (هەر چی وەسفی سرووشتە، لای خانی و نالی و شاعیرانتی کلاسیکمان، دیمەنێکی گشتیی سرووشتمان دێتە بەرچاو، بێ ئەوەی جیای بکەینەوە، کە ئەمە سرووشتی کامە ولاتە!، بەڵام هەرچی نەخشەی سرووشتە لە هۆنراوەی مەولەوی دا، تەواو خۆمالییە..)[۱۶] .. بۆیە ئەگەر عەقدالی دیتنی رووی راستەقینەی خۆمان بین، ئەبێ سەیری ئاوێنەی شیعری مەولەوی بکەین.. وەک چۆن ئەگەر بۆ رووخساری (شەمسی ـ تەورێزی) بگەڕێنن، ئەبێ دوو تویی شیعری (مەولانای رۆمی) بۆ بگەڕێین..!.

لەم دیدەنییە کورتەی کۆمارەکەی مەولەوی دا، بە شوێن سەرەداوی ئەو رازە دا ئەچینەوە، کە پێشتر دەرگامان لە سەر کردەوە و، وتمان: ئەو دۆست و شاعیرانە و، ئەو چیاو گوندو شارانەی ناویان لە نامەو لە شیعری مەولەوی دابوو، هەموویان ئەوانە بوون، کە کۆمارەکەی مەولەوی ئەیگرتنەوە..! ئەمەش پرسیارێکمان لا دروست ئەکات، کە ئەگەر پێشتریش کرابێ،[۱۷] لاوەکی بوون و، خۆیان بۆ سۆراغو وەڵامدانەوە، ماندوو نەکردووە.. منیش رەنگە وڵامی بن بڕم نەبێ، بۆیە هەر ئەوەندە توخنی ئەکەوم، کە دەرەقەتی دیم و، ئەڵێم: لەو نامەگەلەی مەولەوی، کە بۆ دۆستان و، بە تایبەتیش بۆ شاعیرانی نووسیون، نەك هەر نامە بۆ (نالی)، یان بۆ (مەحوی)، کە ئەمیان لە چاو ئەوانی تردا، بەگیانی مەولەوی ـ ش نزیکە و، لەگەڵ مەولەوی دا، سەر بە یەک ڕێبازگەی ئایینیشن.. بەڵکو تاقە نامەیەکێشیان تێدا نییە، بۆ شاعیرێکمان نووسرابێ، کە بەکێشی عرووزی عەرەبیی، شیعری نووسیبێ! .. ئەمە لەکاتێکدا لە پاڵ کۆمارەکەی مەولەوی دا، واتە: لە میرنشینی بابانداکە دراوسێی نزیك و تێکەڵاوی هەمەلایەنەی لەگەڵ میرنشینی ئەردەڵاندا هەبووەو، بە هۆی گواستنەوەی پایتەختەکەشیانەوە، لە (قەڵاچوالان) وە بۆ (سلێمانی)و، دەسەڵات پەیداکردنی زیاتر و بە هێزبوونیانو، بۆ چاولێکەرییش لە میرنشینی ئەردەڵان، کە شێوە زمانێکی شەقڵگرتوویان هەبووە.. پێویستی بوونی شێوە

زمانێکی تازه‌یان له قوتابخانه شیعرییه‌که‌ی (نالی ـ ۱۸۰۰ ز ـ ۱۸۵۶ ز) و، هاوڕێکانیدا دیوه‌ته‌وه و، سه‌رومڕی ژیانی مه‌وله‌وی ـ ش هاوکاتی سه‌رهه‌ڵدان‌و گه‌رمه‌ی باس‌و خواسی ئه‌و قوتابخانه شعرییه‌ی (نالی) بووه.. که‌چی بۆ وێنه: مه‌وله‌وی، که چه‌ند جار نامه له هه‌ورامانه‌وه، بۆ به‌غدا ـ بۆ بناری هه‌ورامان ئه‌نووسێ، به سه‌ر (سلێمانی)ی تازه پایته‌ختی بابان و، زێدی (نالی) و، هاوڕێکانیدا، باز ئه‌دات و، له ناو هێنانی ئه‌و جێگایانه‌شدا، که له دوو توێی شیعره‌کانیدا به سه‌رمان کردنه‌وه؛ ناوی تاقه‌چیاو، گوندو شارێکیش ناهێنێ، که له جوگرافیای میرنشینی باباندان!!.. ئه‌مه، ئه‌وه‌مان لا ئه‌سه‌لمێنێ، که مه‌وله‌وی، که‌م‌و زۆر پەیوه‌ندی ئه‌ده‌بیی له‌گه‌ڵ شاعیرانی ئه‌م قوتابخانه تازه‌یه‌دا نه‌بووه و، نه‌یویستووه ببێ‌و .. به نامه‌کان و، به ناو هێنانی شوێنه جوگرافییه‌کانیشدا ده‌ر ئه‌که‌وێ، که له سه‌ر چه‌می (زه‌ڵم)ی سنووری خۆر ئاوای میرنشینی ئه‌رده‌ڵانه‌وه، ئه‌بینێ، تا (قوللەی وه‌یس)ی سنووری خۆر هه‌ڵاتی میرنشینی ئه‌رده‌ڵان..!.

وه‌ڵامی ئه‌م پرسیاره سه‌خته‌و به‌و هۆیه شه‌وه‌که تا ئێستا به‌ڵگه‌یه‌کمان له‌م بواره‌دا له به‌ر ده‌ستدانییه و، ئاگاداری ئه‌و باس‌و خواسانه‌ش نین، که له دانیشتنه ئه‌ده‌بییه‌کانی ناو مزگه‌وت دیوه‌خانه‌کانی ئه‌و رۆژگاره دا، له مه‌ڕ شیعرو زمانه‌که مانه‌وه‌کرابن، بۆیه ناچار هه‌ر په‌نا ئه‌به‌ینه‌وه به‌ر ده‌قی شیعریی، شاعیرانی دیالیکتی گۆران‌و ئه‌ڵێین: ئه‌م قوتابخانه‌یه هه‌موویان پابه‌ندی په‌ڕه‌وی کردنی ئه‌و سیمایانه بوون، که له مێژه‌وه له شیعری ئه‌م دیالیکته‌دا هه‌بووه به‌گشتی و، به تایبه‌تیش کێشی ره‌سه‌ن‌و خۆماڵییانه‌ی (۱۰) بڕگه‌یی، که زۆرترین ئه‌ده‌بیی میللی‌و فۆلکلۆریمانی پێ نووسراوه.. له سه‌رووشیانه‌وه مه‌وله‌وی، که له هه‌موویان زیاتر، پابه‌ندی ئه‌م کێشه بووه‌و، پێشی وابووه که شیعری کوردی، ئه‌بێ به‌و کێشه خۆماڵییه بنووسرێ، چونکه خۆی، (الفضیلة)[۲۰] و (الفوائح)ه که‌ی به‌زمانی عه‌ره‌بی و فارسی نووسیوه، کێشی تری بیانه‌ی به‌کار هێناوه، وه‌ک چۆن له (الفضیلة)ه که‌یدا، کێشی (الرجز)ی به‌کار هێناوه، که کێشێکی (عرووز)ه و، بریتیه له (شه‌ش جار: **مُستفعِلُن**). که‌چی له (عه‌قیده‌ی مه‌رضیه) کوردییه که‌ی نووسیوه، له‌گه‌ڵ ئه‌وه‌شدا که

پەیامی ئەم کتێبەش، هەمان پەیامی (الفضیلة و، الفوائح)ە، بەڵام چونکە ئەمیانی بە کوردی نووسیوە، بە کێشی (١٠) بڕگەیی خۆماڵیی دایڕ شتووە.. ئەمەو، چونکە زمانە کەشیان بەری رەنجو شەونخوونی دەیانو بگرە سەدان شاعیرو رووناکبیرو زانای ناسراو وگومناوی ناو ئەو تەمەنە درێژەی مێژووی کولتووری ناو چەیەکی بەرین بووە.. بۆیە من پێم وایە کە: مەولەوی، ئەو قوتابخانە شیعرییە (عرووز ئامێزە عەرەبییە)ی نالی، بە کودەتایەکی نامۆو ناوەخت، زانیوە، بۆ سەر شێوە زمانی گۆرانی و، بە هیچ شێوەیەک لە کۆمارەکەی خۆیدا، تەنانەت وەک پرژی باسکردنیش، باسی نەکردوون و، جێگەی نە کردوونەتەوە.. چونکە وەک وتمان هەر نیشتمانی شیعری رەگ داکوتاوی (گۆرانی)ی پێ نیشتمان بووە.. بۆ پشتیوانییش لەم بۆ چوونەماندا، خۆش بەختانە، ماوەیەک بەر لە نووسینی ئەم چەند لاپەڕەیە، لە ماڵێکی شیعرو هونەر ئامێزی شاری (سنە)ی شیرینداء، دیوانێکی دەستخەتی مەولەوی ـ مان دییەوە، کە روو نووسی دەستخەتی مەولەوی خۆیەتی و، پێشکەشی (حاجی مامۆستا مینبەری)ی کردووە و، لە پێشکەش کردنەکەشدا ئەوە ئەسەلمێنێ، کە دیاریبە کەی، واتە: شیعرەکانی بە شێوە زمانی (گۆرانی)ن.

پەراوێزەکان:

١ـ تەقەللا دیارەکانی ئەم مەیدانە ئەمانەن:

ـ رۆحی مەولەوی، بەرگی یەکەم: ١٩٣٥، بەرگی دووەم: ١٩٤٠، پیرە مێرد.

ـ دیوانی مەولەوی، کۆکردنەوە لێکۆڵینەوەو لێکدانەوەو لە سەر نووسینی: مەلا عبدالکریمی مدرس، بەغدا، ١٩٦١.

ـ گۆران: مەولەویو شیعری موناسەبەت: گوڤاری هەولێر، ژمارە: ٨، ٩، ١ ـ ١٩٥١ ز ـ

ـ گۆران: یادی پیرەمێرد ـ ل ٧٣ ـ ٨٢، بەغدا ـ ١٩٥١ ز.

ـ میهرەجانی مەولەوی: کتێبی ژمارە (١)ی کوڤاری (رۆشنبیری نوێ)، بەغدا، چاپخانەی

(الزمان) ۱۹۸۹.

- مێژووی ئەدەبی کوردی، عەلا ئەدین سەجادی، بەغدا، ۱۹۵۲.

- ئەدەبی کوردیو لێکۆڵینەوەی ئەدەبی کوردی - علاءالدین سجادی، بەغدا، ۱۹۶۸.

- نرخ شناسی، علاءالدین سجادی - بەغدا، ۱۹۷۰

- سۆفیەتی لە هۆنراوەی کوردی دا، علاءالدین سجادی. گوڤاری کۆڕی زانیاری کورد، بەغدا، بەرگی شە شەم ۱۹۷۸، ل ۳۷، ۷۷.

- أنور قادر محمد - الغزل فی شعر مولوی - جریدة التآخی - بغداد - العدد ۶۸۱، مارث ۱۹۷۱.

- أنور قادر محمد - الطبیعة فی شعر مولوی - جریدة التآخی - بغداد - العدد ۹۸۲ - مارث ۱۹۷۲.

- أنور قادر محمد گەشتێ بە جیهانی مەولەوی دا، گوڤاری بەیان، ژمارە ۳۳، ۱۹۷۶.

- أنور قادر محمد لیریکای شاعیری گەورەی کورد، مەولەوی - ستوکهولم، ۱۹۵۱.

- دیوانی مەولەوی - محەمەد ئەمین ئەردەلانی - بەرگی یەکەم، چاپی یەکەم، بەغدا، ۱۹۹۱.

- تصحیح مولد الشاعر عبدالرحیم المولوی - جریدة العراق - بغداد ۱۲/۱۰/۱۹۷۷، ص ۳.

- مولوی شاعر رومانتیکی متصوف - العراق، بغداد ۳۰/۷/۱۹۸۰ ل ۳

- مولوی فی وثائق قدیمة، کاروان، بغداد العدد ۱۳، ۱۹۸۳، ص ۱۴۲ - ۱۸۱.

- التصحیح بین الموضوعیةو الوضعیة، کاروان، العدد ۲، ۱۹۸۴، ص ۱۴۹ - ۱۵۹.

- أ.ب. هەوری - مەولەوی شای شاعیرانی لاهوتو زانایی و خۆشەویستی کورد لە چەرخی نۆزدە هەمدا، سلیمانی، ۱۹۷۳.

- ئەنجوومەنی ئەدیبانی کورد، ئەمین فەیزی، ۱۹۲، ل ۷ - ۸.

- حسین حوزنی موکریانی، مەولەوی، (رووناکیی)، رەواندوز، ژمارە ۷، ۱۹۳۶.

ـ جواب بۆ جناب حسین حوزنی موکریانی محترم ـ ژیان، سلیمانی، ١٩٣٦، ژمارە ٤٧٦، ل ١ ـ ٢.

ـ الواقعیة فی الادب الکردی ـ الدکتور عزالدین مصطفی رسول ـ بیروت ١٩٦٦، ص ١٥٢.

ـ عەلی شێخ عومەری قەرەداخی، مەولەوی سرووشت، بەغدا، ١٩٧٨.

ـ ئەمین شێخ علاءالدین نەقشبەندی ـ تەصەووف چییە ـ بەغدا، ١٩٨٥.

ـ یادی مەردان، بەرگی دووەم، مەلا عبدالکریمی مدرّس، بەغدا، ١٩٨٣.

ـ محەمەد عەلی قەرەداخی، شارۆیەک لە باخچەی ئەدەبی مەولەوی، گۆڤاری کۆری زانیاری کورد، بەغدا، بەرگی ٦، ١٩٧٨، ل ٢٢٦، ٢٦٩.

ـ محەمەد عەلی قەرەداخی، عەقیدەی مەولەوی، بەغدا، ١٩٧٧.

ـ محمد الملا عبدالکریم، مولوی فی وثائق قدیمة، التصحیح و تعقیب، کاروان، العدد ١٧، ص ١٤٢ ـ ١٥١.

٢ـ مێژووی ئەدەبی کوردی ـ علاءالدین سجادی، چاپی دووەم، بەغدا، ١٩٧١، ل ٢٨١.

٣ـ یادی مەردان ـ بەرگی دووەم، مەلا عەبدوالکەریمی مدرّس، بەغدا، ١٩٨٣.

٤ـ دانای هەورامی، پیر شالیاری زەردەشتی، بەغدا، ١٩٦٨.

٥ـ (سەرئەنجام)، ماشەڵلای سووری ـ تاران، ١٣٤٤.

٦ـ مامۆستا محەمەد ئەمین هەورامانی سەبارەت بەم کتێبە ئەڵێ: (شێوەی شیعرەکان و ناوەرۆکیان ئەیسەڵمێنن کە دیالیکتی هەورامی (٨٠٠) ساڵ لەمەوبەر، زمانی ئایین بووە ـ زاری زمانی کوردی لە تەرازووی بەراوردا، بەغدا، ١٩٨١، ل ١٧

٧ـ لیریکای شاعیری گەورەی کورد، ئەنوە قادر محەمەد، ستوکهوڵم، ١٩٩٠، ل ٣٢.

٨ـ مینۆرسکی، گۆران، وەرگێڕانی ناجی عباس، گۆڤاری گەلاوێژ، بەغدا، ژمارە: (٥، ٦، ٧، ٨، ٩، ١) ١٩٤٤.

۹ـ محمد أمین زکی، تأریخ الدول و الأمارات الکردیه فی العهد الاسلامی، ترجمة محمد علی عونی ـ القاهرة ۱۹۴۵، ص ۲۷۶.

۱۰ـ لیریکای شاعیری گەورەی کورد، مەولەوی، ئەنوەر قادر محەمەد، ل ۳۸.

۱۱ـ یادی پیرەمێرد، و تاری مامۆستاگۆران، بەغدا ۱۹۵۱، ل ۷۸.

۱۲ـ تەنیا نامەیەک لەم (۳۸) نامەیە، کە بۆ (کاک ئەحمەدی شێخ)ی نووسیوە و، تا ئێستا نازانین کە ئاخۆ (کاک ئەحمەدی شێخ)یش بۆ دڵنەوایی مەولەوی، دیالیکتی گۆرانی خۆش ویستووە، یانا؟!.

۱۳ـ بڕوانە ئەم نموونانە، کە باسی جۆرەکانی (با) یان تێدایە؛ بە تایبەتی (نە سیم):

نە وەخت هیجران، ویداعت فاما — نــە وەشــەماڵدا پــەیامت ئاما!

ل ۱۳

ئــاماوە وەهــار، وەهــار شــادی — بۆی عەتر نە سیم خونچەی ئازادی

ل ۳۸

زاینیم هەر یەند جەحەد بەر شــیەن — نە سیم ئەر بــارۆم عەجایب نــییەن!

ل ۴۹

رجام هەن فەردا نــەوگەردە لوولدا — بویەری نــەژێر ســایەی رەســوولدا

ل ۹۹

گا چۆن بۆی نە سیم وە رووی شەتاودا — گا چۆن گوڵ نەپای چوڕەی بــەفراودا

ل ۱۴۶

ئەو سەبوون سفتەی پڕداخ بێ پەرداخ — تۆ بــۆی شــنۆی بــای ئێلاخی دەمــاخ

ل ۱۴۱

****

نە سیم بەس بویەر وەکۆ ساراندا — وەسەن شانای وەڵک وە دیاراندا

ل ۱۴۲

شـنۆی رەشـە بـای زووسـان هـیجران سەرچڵەی عەیشم کەردەن وە بـوریان

ل ١٢٩

****

چون وەڵک شادیی، من وای دووریی لەیل وەیشووم بەرد ئەو هەرد، نەو رشتەی‌سوەیل

ل ١٦٠

****

پووش ئایریچم جـای نـە سـیم نـییەن هۆر کەردەو بەردیم تا وەلاش شـییەن

ل ٢٧٥

****

چ شیرین زەڕگەر، تۆف هەوای سەرد گۆشوارە نە گۆش نـەونەمامان کـەرد!

ل ٢٧٨

****

شەماڵ ئەرجووم هەن هەی وەفیدات بام وە سـەرگەرد بـاڵ شـانای هـەوات بـام

ل ٣٣

****

١٤ـ بڕوانە ئەم نموونانە:

چەپگەرد پەی دوریت شانا مۆرەی نەرد وە زاهیر (بانە)ش وە بـە هـانە کـەرد

ل ٨

جە (سەرقەڵا) وە مە گێڵوون پـەی تـۆ، دەک دیدەم هەردوو صەدجارفدێت بۆ

ل ١٦

تانجەرۆ ـ ی ئەی چەم سیروان ئەوچەم جۆشاوێ وەهەم، ئەی چەم تا ئەو چەم

ل ١٣١

سەر بەرکەر نەسەرکۆی ـ ئاتەشگا ـ وە بـدیە وەمـەسکەن: (خـانەگـاو پـاوە)
ل ۳۰۴

زار زارو خاس خـاس وەزار بـنالّە جاگێرِ نەسەر ئەوج قوللەی (قەزالّە)
ل ۳۰۴

دلّەی خـەم خـەیالّ، جـۆش ئـاوەردەوە (مەعدووم) هەم هەوای (زەهاو) کەردەوە
ل ۲۴۳

دیدەم (رێژاوە) روخسـارم(زەردە)ن جە داخ (یاران)، (پـیران)م کـەردەن!
ل ۲۵۴

ئا دەور مدۆ وە (شاهۆ) کۆ ـ وە وە سزای دووریی دیـدار تـۆوە..
ل ۳۰۹

فەفعای سایەی عەرش دانای‌جەلیلەن یا بارەگای پاک (سەید خـەلیل)ەن.
ل ۳۵۷

وادەی خـــاو نـییەن، وادەی شکـارەن دەشتەکەی پای هەرد (شاکەل)دیارەن
ل ۳۷۳

گێچ مـەدا سـەبوون شـارەزوور دلّ سیروان هووناو، دەروونش گولّ گولّ
ل ۴۱۸

وا ژاوش مـەویەرد نـەونەمام دەم دەم تاف مەوەست سەراو چەرخ زەلّم‌چەم
ل ۴۱۸

خاو خاو پەی نە چیر چـەم وەنـیگاوە تەک مەداین وەک کۆی(ئاتەشگا)وە
ل ۴۹۰

من ماتو بـێدەنگ، بـێ صـەداو نـالّە یەکێ بیم چون سەنگ (قوللەی‌قەزالّە)
ل ۴۹۰

ئیسه وه ئەڵماس دووری دڵ کاوام مەلال بەد حاڵ (ئەردەڵان) ماوام

ل ۴۹۲

دەی سا شو بویەر نەو صوب‌سەحەردا چون دووی هەناسەم وه (ئاویدەر)دا

ل ۴۹۳

هانه (بانه) دا بێ کەس کەفته بێ دیار بی ئازار تۆ شنەفته بێ..

ل ۴۹۸

ئایر سەندە بێ، جەگردین لاوه پووشه‌کەی جەستەش وه (ئار بەبا)وه

ل ۴۹۸

گێچ (زرێوار) هەرسم مەوج وەردەن سارای (مەریوان) تەمام هەڕ کەردەن

ل ۵۰۰

شەوان هام رازەن، روان هاو ماڵەن (قلب الاسد)م، قەدس (ساراڵ)ەن

ل ۵۱۸

هەوای سەر (ساراڵ) وه خصوص وەتەن بۆ ئەرچی صەفای رۆح، راحەتیی تەن بۆ

ل ۵۲۹

وه هەرجا تەشریف تۆ ئەرزانییەن هەر دیده پەی تۆ (هەزارکانی) یەن

ل ۵۲۹

هاڵ بەد هاڵ، بەدەن هاڵی‌و هەواڵە یانی های چون سەنگ (قوللەی‌قەزاڵە)

ل ۵۳۲

ئارۆ من دەردم سەر مەشق قەیسەن نە جدم صارای صاف پای قوللەی (وەیس) ەن:

(دەستخەتەکەی لای خۆم)

۱۵ـ یادی پیرەمیرد،و تاری مامۆستاگۆران، ل ۷۵، بەغدا، ۱۹۵۱

۱٦ـ میهرەجانی مەولەوی، بەغدا، ۱۹۸۹، ل ۱۳.

١٧ـ بڕوانەو تاری: فاتح عبدالکریم، ل ۴۷، میهرەجانی مەولەوی. هەر وەها لیریکای شاعیری گەورەی کورد مەولەوی ل ۷۵، ٧٦. ستوکهۆڵم، ئەنوەر قادر محەمەد، ١٩٩.

١٨ـ یادی مەردان، بەرگی دووەم، بەغدا، ١٩٨٣.

١٩ـ هەمان سەرچاوە.

٢ـ بڕوانه، الوسیلة فی شرح الفضیلة لعبدالرحیم المولوی، بغداد، ١٩٧٢.

٢١ـ بڕوانـه: عـەقیدەی مـەرضیه. دانـانی سـەید عـەبدولرەحیمی مـەولەوی، شـەرح و لێکدانەوەی مەلا عبدالکریمی مدرّس بەغدا، ١٩٨٨.

ناوەڕاستی هاوینی

١٩٩٢

شاخه‌ای از تصوف در منطقه کردستان

دکتر جلیل مسگرنژاد

سرآغاز سخن

سخن خود را با نام خداوندی می‌آغازم که با فیوضات قدس جهان ظلمات وجود ممکنات را، به انوار نور وجودی لباس هستی پوشانیده است. هر حمد حامدی و هر عبادت عابدی و هر احسان از محسنی سرچشمه ازین فیض ربانی دارد:

گرچه توحید تو می‌خوانیم ما هم تو دانایی که نادانیم ما[1]

خداوندی که سر رحمت را از کتم عدم در وجود "رحمه للعالمین" برترین احسان خود بر مومنین و بر کل جهان هستی قرار داده است. و صلوات و درود خود را بر آن مظهر رحمت، از رحمت کل خود بر کل موجودات فرض قرار داده است:

تـــرا کـــه مـــهر ســـپهری نـــزیید ای دلبـــر
که همچو ماه شوی باکم از خودان هـمسر
به دل چو مهر تو باشد، چه می‌کنم جـان را
دو پـــادشاه نـــمی‌گنجد انـدرین کشـــور
شـــه ســـریر نـــبوت مـــحمّد عـــربی
ســپهر عـالم جـان پـیشوای جـنّ و بشـر[2]

درود و رحمت خداوند بر پیروان به حق او که محبّان خدایند و محبوبان درگاه و

حافظان امانت ثِقْلین.

بحث و تحقیق در مسائل عرفانی، هر چند با توجه به ضرورت و جذبه آن، هر فرد آگاه یا ناآگاه را بسوی خود می‌کشد، این راه بسیار حساس و پرمخاطره است. زیرا ماهیّت علم ایجاب می‌کند که بین هر عالم و معلومی نسبتی باشد، یا به عبارت علمی تعلّقی وجود داشته باشد. علم به اعتبار اینکه در نفس خود خارج از حقیقت علم است "معلوم" نامیده شده، لذا علم و معلوم در ذات دارای وحدتی می‌باشند.(۳) علم به آن اطلاق می‌شود که از حقیقت نه عین چیزی در نفس ادراک کننده مترسّم گردد.

علما علم را به حضوری و حصولی تقسیم کرده و دربارهٔ هر یک بحث‌ها دارند. علم حضوری عین "معلوم" است، و علم حصولی معلومٌ بالذّات همان صورت است که معلوم به علم حضوری است.

حال بر اهل تحقیق روشن است که این علم، که به معارف بشری، در کل اطلاق می‌شود، همه از یک نوع نمی‌باشند. علوم یا از راه حسّ و یا از طریق بدیهیّات و در نهایت امر، با کشف و وجدان حاصل می‌شود.(۵)

ضعف علم از طریق محسوس روشن است، زیرا حواس آدمی اولین منبع خطاها و لغزش‌ها محسوب می‌گردد. در مورد امور بدیهی و علم از طریق مبنا قرار دادن بدیهیّات که پایهٔ فلسفه را می‌سازد، نیز دارای ضعف‌های فراوان است. زیرا علما در تقسیمات بدیهی و. امور بدیهی دارای تشکیکاتی هستند که بر اهل علم پوشیده نیست.(۶) زیرا یک امر بدیهی بفرض درد و نفس ممکن دارای دو جلوهٔ متفاوت است، زیرا علم بدیهی نیز از التفات مجرد عقل (بدون حس) اثبات می‌شود، هر چند ادراک عقل نسبت به امور بدیهی اغلب یقین و صحیح جلوه می‌کند، ولی در عمل موقعی که می‌خواهد به ایجاب یا سلب حکمی کند، راهزن حس و تمایلات نفسانی سدٌ راه او شده و گاهی شخص را تا مرحلهٔ

پرتگاه پیش می‌راند.

وجدانیّات عبارت از ادراک حقایق است که عقل در ماورای حس آن را اثبات شده می‌یابد و حس را اجازهٔ مدخلیّت در آن نمی‌دهد.

رسیدن به مرحله ادراک وجدانی یا به عبارت ساده مهار حس و نفس کار ساده‌ای نیست، و ازین روست که در فرهنگ پرکرامت اسلام، علما مُقدَّم بر تحصیل کمالات به تهذیب نفس اهتمام خاص نشان داده‌اند، تا عقل حس‌گرا را به عقل وجدان نگر و نفس سرکش را به مطمئنّة نزدیک نمایند، که در اینصورت آن عقل مدرک دل و بیتُ الرّب است.

در قلمرو اخلاق نیز بررسی و تدقیق علمی حکم میکند که گرایش اخلاق حس‌گرا که بهانه و توجیهی جز جستجوی لذّت و دفع ضَرَر ندارد، به اخلاق خدا نگر و وجدان گرا مبدل شود تا مصداق حدیث اهتمام به امور مسلمین حاصل آید.

در قرآن کریم که خالص‌ترین صورت توحید و روشن‌ترین تقریر معاد را در بین تمام کتب مقدس ادیان الهی عرضه داشته، به علم و حاصل آن در مقام وجدان تأکید دارد، تا خود فرد حاکم و محکوم خود و قاضی عدل اعمال خود باشد. که منظور کلام خدا در تقریر قصص علاوه بر أمُّ الکِتاب تعمیق در وجدانیات است که ما بفرض اوج این ژرف نگری را در جریان موسی(ع) و خضر(ع) درمی‌یابیم که می‌فرماید:

"**وَ وَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا ... الخ**".

احادیث مأثوره درباره صحابه و ترتیب درجات آنان بر این اصل متکی است.(۷)

خواجه محمد پارسا در شرح خود بر کتاب فصوص الحکم در توضیح: "... **إنَّ الْعالَمَ صُورَتُهُ وَ هُوِیَّتُهُ، وَ هُوَ الْإِسْمُ الظّاهِرُ، کَما أَنَّهُ بِالْمَعْنِی رُوحُ ما ظَهَرَ، فَهُوَ الْباطِنُ...**" می‌فرماید: "... چرا که هر فهمی ادارک ظهورات و تجلیات وی

نمی‌تواند کرد، الا ازیک فهم خاص، و آن آنست که به وجدان و کشف بداند که عالم صورت حق است و مظهر هویت او، که چون این صاحب فهم به این وجه دانا شد، حق را در جمیع مظاهر ظاهر، در جمیع مشاهد شاهد می‌بیند".(۸)

محیی‌الدین ابن عربی حتی، جای گزین شدن ألم را به جای لذت و بالعکس در درک وجدانیات بررسی می‌کند که شفای اهل دوزخ آتش است و راحت و نعمت آنان از وجدان مشوب آنان سرچشمه می‌گیرد.(۹) این همان معناست که در حیات این دوره از تمدن حسّ بشری در شاخه‌های گوناگون اندیشه باز می‌یابیم،(۱۰) و لذت را چیزی بالاتر از حس در نمی‌یابند و یا اینکه ألم را لذّت بحساب می‌آورند، در مقابل این اندیشه، اندیشهٔ وجدانی الهی قرار دارد، که آن نفخات ربانی در فضای روح انسان، وجدان الرّاحة را به ظهور کمالات و وکلمات منتهی می‌داند.(۱۱)

در مسیر اندیشه‌های عرفانی در پهنهٔ هزار و چهارصد ساله، که مسیر دین و ظهور اندیشه‌های گوناگون و توجیهات و یاکشفیات، از یک سو، فرق گونه گون اندیشه ظهور می‌کند. برای مثال: کار پاره‌ای از مردم که بظاهر درین راهند، در سدهٔ نخست بجایی می‌رسد که به فرمایش قرآن کریم: "**وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آبائَنا وَاللهُ أَمَرَ بِها، قُلْ اِنَّ اللهَ لا يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ، أَتَقُولُونَ عَلىٰ اللهِ مالا تَعْلَمُونَ**".(۱۲) که این قصه پرغصه سر دراز دارد و علما را درین باره تدقیقاتی است.

در مسیر این اندیشه، در قرن سوم شاخه‌ای با عنوان صوفی، و علوم آنان، با نام تصوف پا به عرصه می‌گذارد، هر چند ریشهٔ آن را می‌توان از صدر اسلام مشاهده نمود ولی درین قرن این شاخه بنا به ضرورت‌هایی چند در مقابل فرق و شاخه‌های دیگر، تَشَخُّص خاص بخود می‌گیرد، با وجود اصل مشترک با سایر شاخه‌های اندیشهٔ اسلامی دارای وجوه تمایز چند با آنان است.

وجه تمایز اینان با آنان در آغاز کار بر این اصل متکی است که هیچ عاملی جز دین اسلام و کتاب خدا و سخنان نبی اکرم و ائمه هدی را قبول ندارند. در رأس این گروه چهره‌هایی معرفی شده‌اند، مانند با یزید بسطامی، شقیق بلخی، معروف کرخی و فضیل عیاض... که پاره‌ای از آنان در سُنّت تاریخ تصوف راست یا ناراست ارتباط و نسبت خود را به ائمّهٔ هدی و علی الخصوص امامان هفتم و ششم و هشتم می‌رسانند که خود جای بحث زیادی دارد. در دوره بعد بزرگان قوم چون ذُوالنّون کلماتی را در اصول عقاید جمع‌آوری می‌کند و جنید و ابوبکر شبلی آن موارد را شرح و تبیین می‌نمایند.

علاوه بر اینان خود بزرگان مذاهب را نیز به گونه‌ای مربوط و مرتبط با ائمه نوشته‌اند و نیز آنان را از طرفداران علم تصوف بحساب آورده‌اند: برای مثال امام ابو حامد غزالی می‌نویسد که امام شافعی مانند طفل مکتبی در مقابل شیبان راعی می‌نشست و ازو مطالب علم باطن را می‌آموخت.(۱۳)

عِلَلِ ظهوراین شاخه چه بوده و تنوع شاخه‌ها و فرقه‌های تصوف در قرن سوم و تا نیمه اول قرن چهارم چه علّتی داشته، خود جای بحث است.(۱۴)

صوفیه از قرن چهارم خود را به سلاح علوم زمان مجهّز کرده‌اند و در علوم کلامی و قرانی خود از اشراف زمان بحساب می‌آمده‌اند که در مسیر تاریخ تصوّف نمونه‌های زیادی را می‌توان یاد کرد.(۱۵)

حال اگر بپذیریم که تأثیر اینان در نشر معارف اسلامی اگر بیشتر از سایر گروه‌ها نباشد کمتر از آنان نیست، بطوریکه اگر اسلام به طرف غرب با اسلحه و جنگ پیشروی کرده است، به طرف شرق و خاور دور بوسیله این گروه انتقال یافته است که علی الخصوص بعد از قرن ششم بصورت مأمور از طرف شیخ و مرشد سلسله به اقصی نقاط جهان فرستاده می‌شدند و اینان با اخلاص و علم و عمل کاری را که در مدت کمی انجام می‌دادند با هیچ حربه‌ای میسر نبود.(۱۶)

در بین فرق تصوف آن سلسله‌ای که علم را مقدم بر عمل و یا با عمل، مَدِّ نظر قرار داده‌اند در طول تاریخ ماندگار شده‌اند، آنان که صرف باطن گرا بوده‌اند چندان دوامی نداشته‌اند. علمایی که با تحریر کتب و رسالات مدافع و مفسر افکار و اندیشه‌های سلسله عرفانی خود بوده‌اند باعث بقای آن سلسله‌اند.

یکی از فرق تصوف که مقارن قرن نهم (اواخر قرن هشتم) با ظهور عالمی بنام خواجه بهاءالدین نقشبند (۷۹۱) ظهور می‌کند یا به بیان خود خواجه نقشبند طریق خواجگان را تجدید حیات می‌دهد، از جمله فرقی است که علم را با عمل توأم داشته‌اند. شاید بتوان گفت آغاز حیات علمی این گروه با ظهور خواجه‌محمد پارسا (۸۲۲) شکل می‌گیرد و در ادامه راه همه عیال علمی او محسوب می‌شود.[۱۷] در اواخر قرن نهم با ظهور عبدالرحمن جامی (۸۹۸) این گروه به اوج علمی خود می‌رسند.

سلسلهٔ نقشبندیه به راحتی علوم زمان را در خدمت سلسلهٔ خود بکار می‌برند و شاید یکی از علل مهم رونق این سلسله قبول عقاید محیی‌الدین از سرآغاز سلسله بوده است.

هر چند خواجه پارسا به علم و عمل در مقابل مظالم دوره تیموری می‌ایستاد، پیروان بعد از او با هماهنگ شدن با دربای تیموری کوکبهٔ فقر و درویشی را با قدرت‌تر کردند که از جملهٔ آنان خواجه عبیدالله احرار (۸۹۵) و خود عبدالرحمن جامی است.

این فرقه با اصل قرار دادن و مقدم شمردن سنت و التزام به قوانین مأثوره و احکام آن را در اندک مدتی مقبول طبع فرق دیگر مذاهب دینی اسلامی قرار گرفتند. اگر ما به شجرهٔ این گروه نظر اندازیم،[۱۸] در می‌یابیم که مشایخ این سلسله آنرا از چندین طریق به شجرهٔ طیّبه منسوب کرده‌اند. اینان ریشه‌های شجرهٔ مرید و مرشدی را از طریق ابوعلی رودباری و ابوالحسن خرقانی و فضیل

و یا سایر شاخه‌ها به معروف کرخی و یا از طریق با یزید بسطامی به امام ششم و یا از طریق شقیق بلخی به امام هفتم می‌رسانند تا به حضرت علی علیه‌السلام. در بین سایر صحابه سلسلهٔ خود را منسوب و پیوسته به خلیفه اول ابوبکر صدیق و به سلمان فارسی می‌کنند که این ارتباط ها **مانِعَةُ الْجَمْع** نیست.

این گونه انتساب‌ها خود جای بحث فراوان دارد ولی آنچه که هست ازین راه خلوص خود را نشان داده و اتحاد خود را تحکیم بخشیده‌اند. در اثر این ارتباط است که در وفات خواجه محمد پارسا، فناری برو او نماز می‌گذارد و سنگ قبر خود را برای نصب بر روی قبر اهداء می‌کند.(۱۹) و یا اینکه یکی از بزرگان تصوف شیعی در زمان تیموریان در احقاق حق خود و نوشته‌هایش، که مورد محاکمه و تفتیش اندیشه قرار گرفته بود، از بزرگان راه که نام می‌برد، خواجه پارسا را نیز بیان می‌دارد، با علم به ارتباط خواجه پارسا با شاهرخ و مقاومت‌های او در مقابل الغ بیک و سایرین...(۲۰)

این فرقه از تصوف در اندک زمانی در تمام ممالک اسلامی از هند و خاور دور تا ترکستان و ماورای قفقاز و آسیای صغیر و مصر و عراق (کم یا زیاد) در بین سایر فرق اهل تسنن طرفدار پیدا کرد.

فرقهٔ نقشبندیّه در اوایل قرن یازده بوسیله شیخ احمد سرهندی در شبه قاره تجدید حیات می‌کند و در اواخر قرن دوازده و اوایل قرن سیزدهم با ظهور مولانا خالد این تجدید حیات تکرار می‌گردد.

شیخ احمد سرهندی و پیروانش منشاء فرهنگ تصوف در دوره بابریان هند را پایه‌گذاری می‌کنند و هر چند در هند شاخه‌های دیگر از جمله پیروان سهروردیّه فعال بوده‌اند که ما را مجال وارد شدن درین بحث و بررسی فرق تصوف در هند فعلا نیست.

تجدید حیات فرقهٔ نقشبندی با مولانا خالد در حقیقت یک اتحاد دیگری نیز

بین سایر فرق تصوف اهل تسنن بوجود آورد و او با تحریر رسالات و مقام علمی بالایی که داشت توانست سه فرقه سَهْرَوردیّه و قادریه و نقشبندیه را در زیر اسم خود و سایه علم و عمل خود یکی نماید و نام فرقه جدید به خالدیّه موسوم شود.(۲۱)

در خاتمه متذکر می‌شوم که دو کتاب ماندگار عالم تصوف، یعنی نفحات الانس و رشحات عین الحیوة در زیر سایه علمی و میراث اندیشه این فرقه بوجود آمده است، هر چند اگر کسی بخواهد کتبی را که بزرگان و اندیشمندان این سلسله از تصوف اسلامی به زبان‌های فارسی، عربی، ترکی، ترکمنی، کردی و سایر زبان‌ها نوشته شده شناسایی و احصاء نماید خود در ضمن اینکه خدمت فرهنگی ارزنده‌ای خواهد بود، شاید حجم مطالب عناوین کتب و رسالات نوشته شده درین فرقه و شاخهٔ اندیشهٔ اسلامی بسیار گرانبار و ارزنده‌تر از آنست که مردم تصوّر کنند.(۲۲)

۱۳۷۱/۶/۶

فهرست منابع:

۱ـ بیت از مثنوی مولوی
۲ـ ابیات از دیوان فیاض لاهیجی ـ قصیده ۴ـ منتخب
۳ـ از مقدمه استاد کیوان سمیعی بر شرح لاهیجی به گلشن راز ـ انتشارات کتابفروشی محمودی
۴ـ درین باره در کتب متنوع کلام، اخلاق و تصوف بحث‌ها شده است. مثلا رجوع شود به کتاب اسرار الحکم ملا هادی سبزواری و یا به کتاب بسیار ارزنده مرحوم استاد محمد کاظم عصّار به نام "علم الحدیث" چاپ دانشگاه تهران و چاپ‌های دیگر
۵ـ در کتب فوق الذکر مثلا بدیهیات را اینگونه تقسیم کرده‌اند: ۱ـ اولیات ۲ـ تجربیات ۳ـ متواترات ۴ـ حدسیات
۶ـ رک: به مقدمه استاد کیوان سمیعی بر شرح لاهیجی به گلشن راز
۷ـ درباره تفوق صحابه و تعیین درجه صحابی که می‌توان ازو روایت را قبول کرد و همچنین مقامات آنان سخن فراوان است و کتب زیادی نوشته شده است. مثلا رجوع شود به کتاب "أُسدالغابه فی معرفه الصحابه" و کتاب "الغدیر" علامه امینی.
۸ـ رک: ص ۱۰۵ کتاب شرح فصوص الحکم خواجه محمد پارسا. چاپ مرکز نشر دانشگاهی. تصحیح نگارنده
۹ـ رک، همان مأخذ، ص ۲۵۸
۱۰ـ ضعف مکاتب رایج فلسفی غرب را علمای اسلام علی الخصوص در دوره معاصر طی رسالات و مقالات نشان داده‌اند که از جمله کتاب "هرم هستی" از

استاد مهدی حائری، چاپ تهران

۱۱ـ رک، همان مأخذ (۸ و ۴) ص ۳۳۲

۱۲ـ آیه ۲۷ از سوره مبارکه اعراف

۱۳ـ نقل شده از ص شصت و هشت مقدمه (کتاب شرح گلشن راز "نقل شده از کتاب احیاء العلوم ج ۱ ص ۲۸).

۱۴ـ رک: به ارزش میراث صوفیه از استاد زرین کوب، یا کتاب تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، تألیف حناالفاخوری ـ خلیل البحر، ترجمه عبدالمحمد آیتی ـ سازمان انتشارات اسلامی، تهران ۱۳۶۷ و کتب فراوان دیگر.

۱۵ـ رک: ارزش میران صوفیه

۱۶ـ درباره حرکت اسلام در ممالک شرق اسلامی تحقیقات زیادی انجام گرفته است که حاصل تحقیقات با ذکر منابع مهم را استاد ذبیح‌الله صفا درج ۲ و ۳ تاریخ ادبیات آورده است.

۱۷ـ رک: مقدمه قدسیّه تألیف خواجه محمد پارسا با مقدمه و تصحیح مرحوم احمد طاهری عراقی و نیز مقدمهٔ همان کتاب چاپ پاکستان و با مقدمهٔ ملک محمد اقبال

۱۸ـ در مورد نقشبندیه شجره‌های زیادی در ضمن کتب آنان آمده است ولی دو شجره منظم که یکی را در مقدمه قدسیه ملک محمد اقبال با دقت و حوصله فراوان آورده است و خانم مهیندخت معتمدی نیز در ضمن کتاب مولانا خالد شجره‌هایی دارند که قابل توجه است.

۱۹ـ رک: مقدمه شرح فصوص الحکم خواجه محمد پارسا، ص سیزده، الشقایق النعمانیه که در هامش احیاء العلوم چاپ مصر و یا بیروت.

۲۰ـ رک: چهارده رساله از صاین الدین محمد ترکه اصفهانی، مقاله نفثه الصدور، چاپ انجمن فلسفه، ژان اوبن، طرایق الحقایق و ...

۲۱ـ رک: به تحقیق ارزندهٔ خانم دکتر مهیندخت معتمدی بنام "مولانا خالد نقشبندی و پیروان طریقت او" چاپ پاژنک، ۱۳۶۷ و کتاب بسیار ارزندهٔ: "الحدایق الوردیه فی حقایق اجلّاءِ النَّقشبندیّه" چاپ دمشق.

۲۲ـ در خاتمه بعنوان ذیل متذکر می‌شوم که علاوه بر طریق نقشبندی فرق دیگری از قبیل خاکساریه، نعمت الهی، قادریه، سهروردیه، اهل حق در منطقه بصورت‌هایی حیات دینی و عقیدتی دارند ولی بعد از نقشبندیه در منطقهٔ کردستان فرقهٔ خاکساری دارای بار فرهنگی خوبی در زمان معاصر ماست و کتب ارزنده‌ای از میراث فرهنگی خود را چاپ و عرضه می‌دارند که ظاهرا مرکز فعالیت آنان در کرمانشاه است. فرقه نعمت اللّهیه خود جای بحث فراوانی می‌خواهد تا بار فرهنگی و علمی و معنوی و احیاناً سیاسی آن در طی ادوار شناخته شود.

تابستان ۱۳۷۱

نگاه مولوی به طبیعت

نافع مظهر

خدایا از من گفتن و از تو تأثیر در شنونده

مقدم مبارک میهمانان عالیمقام و بزرگوار را به زادگاه عزیزم شهر سقز و مجلس بزرگداشت این شاعر پرمایه را صمیمانه گرامی میداریم و شادکامی و سلامتی و نیل به آرزویشان را از خداوند متعال خواستاریم.

از زحمات باارزش و تاریخی جناب آقای مسعودی فرماندار محترم این شهرستان و سایر اولیای محترم امور که در بزرگداشت این شاعر بزرگ کرد کشیده‌اند بسیار متشکریم و سر احترام و تکریم فرود می‌آوریم.

درود به روان پاکیزه این عارف بزرگوار و وفقیه والامقام و شاعر توانا و دانشمند و نازک خیال کرد ملا سید عبدالرحیم مولوی رحمةالله علیه که هر چه در فضایل او گفته شود هنوز کم است باد و روحش شاد.

نمیخواهم وقت گرانبهای مهمانان عالیقدر را به یاوه گوئیهای خود تلف نمایم، چند گفتار مختصر به عرض میرسانم و رفع زحمت میکنم.

۱ـ از دایی بزرگوارم مرحوم حاج شیخ عارف شیخ المشایخ که لقبی است عثمانیها در جنگ اول بین‌الملل به او داده‌اند شنیدم گفت پنجساله بودم هنوز مکتب نرفته بودم که همراه پدرم حاج شیخ مصطفی جوانرودی به اورامان رفتم و اولین درس الفبا را محض تبرک نزد مولوی خواندم.

۲ـ معنی دو بیت از عقیده مرضیه کردی مولوی که درباره معراج حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که بسیار دقیق و هنرمندانه میباشد و معنی آنرا از مرحوم

استاد ملامحمدکامل نقشبندی پسر مرحوم ملامحمدسعید جوانرودی کسب کردم برای شما بازگو مینمایم.

نقل است حضرت محمّد صلی‌الله علیه و سلم وقتی که در خانهٔ امّهانی شبی که به معراج رفت راه چند هزار سال رفت و از چندین حجابات گذشت و خدا را به چشم دید و کلام خدا را شنید و از طرف خدا از وی سئوال شد و از طرف نبی(ص) جواب داده شد یا بالعکس، تمام این کارها به قدرت منحصر به ذات پروردگار در کوتاهترین و سریعترین زمان انجام شد یعنی وقتی که از از خانه بیرون رفت و حلقه در به حرکت در افتاد در مراجعتش هنوز حلقه در از جنبش باز نایستاده بود. اینست که مولوی در این باره می‌گوید:

ریی چەن هەزار سال طەی چەن‌حیجابات ذاتی حق ـ کلام ـ سئوال ـ جەوابات

چو ـ بو ـ هاتەوه حەلقه هەر ئەلەر یاوه دی ـ بیستی ـ کریا ـ دریاوه

۳ـ تابلویی قشنگ و جالب از بهار اورامان در یک فرد مولوی

شاخەی شەتاوان بوی عەطری شەوبو خەیمەی گولالان جەدامان کو

امواج خروشان آبشارها ورودهای بزرگ و بوی گل شب‌بو و خیمه‌های گلهای رنگارنگ در دامان و کمر کوهها منظره‌ای دل‌انگیزی را به وجود آورده است.

صدایی که در میان کوهساران منعکس میشود به زبان کوردی آنرا شاخه مینامند.

شاخه‌ی شه‌تاوان صداهایی که از برخورد امواج آبشارها و رودهای بزرگ در میان کوهساران منعکس میشود همراه با عطر گل شب‌بو و منظره خیمه گلهای رنگارنگ در کمر کوهها لذت‌بخش و دل‌انگیز است کدام نقاش چیره‌دست میتواند چنین تابلویی بکشد فرض کنیم تصویر آبشار و رود و کوههای سر به

فلک کشیده و خیمه گلهای رنگارنگ در دامان کوهها کشید چگونه میتواند شاخه‌ی شه‌تاوان و بوی شب‌بو را در تابلوی خود منعکس سازد. ببین مولوی در یک فرد این همه زیبائی را جمع نموده است للّه درّالقائل

شاخه شه‌تاوان بوی عطری شه‌وبو
خیمه‌ی گولالان جه دامان کو
دیگر زحمت نمی‌دهم سلامتی همه راخواستارم
از کوزه همان ترا ودکه دروست.

به یادی مەولەوی کورد "

انور محمدی

شەریخەی[1] هەوری سەر چیمەن عەجایب نەفخی سۆریکە
بـە تـۆی کـەفنی سپی کـارگ لە مـێرگان هـەڵ دەتـوقێنێ
سـەرم سـوڕماوە لەو کـارەکـە رۆحـی مـن خـەبەر دارە
کە مـەعدومێ بـە مـەعدومی لە هـەستی هـەست دەبـزوێنێ
لە ویـل دۆرانت نـەقڵ وایـەکـە هـێگل فـەلسەفەی وایـە
کە مەعدوومە وجود ئـەمماعەدەم بـۆ خـۆی وجـوددینێ
لە ئـەنیشتاین تـەقازاکـەم کـە غـەوغا یـەکـی بـەرپاکـەم
لە مـێعراجـی مـوحەممەد(د) ئـەودەلیلی عـیلمی بـۆدێنی
ئەگەر فـۆتون مـوهەییاکـەم لە عـیشقی مـەولەوی چـاکـە
کـە عـیشقی ئـەو ئـەمێستاکـە دەرونـی دڵ دەلەرزینی
لە مـەولانا عـەجەب مـاوم دەڵـێن ئـەو هـێگڵی شـەڕقە
لە غـەڕبیش حـافظی ئـێمە کـەگـۆتەوە خـەبەر دێـنێ
ئـەگـەر عـیرفان لە دڵ دابـێ بـە غـەززالی هـویدا بـێ
ژنـە دێکـارت کـە ئـازا بـی بـە جـارێکی دە شـەمزینی
ئـەگـەر شـەمسێکی تـەوریزی مـەبەستە بـو جـەلال الدیـن
بـە نـوری دیـنو نـەجمیدین لە عـیرفان مـەولەوی دیـنێ

١ـ ئەو تەک شیعرەیی مەرحوم کاک عبدالرحمن برهانیە

به کوردی پیت بڵێم کاکه که لامی مەولەوی چاکه

وه کـــوسه درای شـــیرازی له ئـــەسفاراکـــه دەنـــوێنێ

وەیـــاریسال التـــەوحیدی مـــوحەممەد عـــەبەوی مـــیسری

له هـــاو شـــانی جـمال‌الدیـن هـەر ئێستا وه سـەمەر دێـنی

شیمیو فەلسەفەو حکمەت دەڵی چی؟ عـیرفان بـه جـارێ هـەرسێکی دێـنێ

ئەی سوهرەوەردی گوێت له دەنگم بێ دەرسه کەی تۆیه سـەعدی دەی خـوێنێ

هـەر چـەندە عـیلمو فـەزڵت زیـاتر بێ مـــەعرفەت له تـــۆ کـــه مـــێتی دێـــنێ

سـوڵتان مـەحمودێ پـادشای غـەزنه له لای خـــەرقانی، گـــه دادمـــێنێ

نـــیازی نـــابێ بـۆلای ـ أسکـەندەر دیـــو جـــا نـــوسی یـــۆنانی دوێـــنێ

مـــەبەست له دوێـــنی زەمـــانی زوه نـــابێ تـــۆله وەســـەرت ســـۆر مـــێنێ

هـایز نـبرگ ئـەڵی عـەدەم قـەتعییەت مـــن لێـــره ئـــەڵێم بـاوی نـەمێنێ

نـــەفەسی عـیسا ئـەگـەر یـارم بـێ هـــەر وەکـــو جـاران مـــردُوه ژێـــنێ

یـــانی له عـیرفان مـــەعجۆنێ ســازکەم مـــەرحـــوم مـــەولەوی ســـەری هـەڵێنێ

بـــۆ خـوی بـاس بکـا له ئـاساری خـوی له شـیعرو هـەڵبەست کـەمێک بـخوێنێ

هـەر وەکـو جـەناب جـەزرەتی یـاقوب بـــو کـه راس یـوسف فـرمێسک ڕژێـنێ

بـەڵام له جـیاتی کـه راس کـوڕه کـەی ئـەو کـفنی کـوڕی وه بـەر چـاو بێنی

بۆ پـرسەی مـەرگی جگـەر گـۆشه کـەی مـــوژشیده کـــەی ئـەو تـەشریفت بـهێنێ

حـزوری مـــوژشیدله نـــاو کـــۆڕه کـــه خـــەمو پـــەژارەی دڵـــی تـــاوێنێ

وەهـــا وەجـدو حـــاڵ وجـــود داگـرێ مـــەولەوی بـــه دڵ بـــه خـۆی سـەلمینی

بـــه زمـــانی حـــاڵ له وەخـتی گـــەشکه خـــۆزگەو بـــریای خـــۆی وەفـــریا بێنێ

بـــڵی ســـەدبریا له هـــەر چـی ســـاڵا کـــوڕێکم مـــرد بـــا له ســـەر بـــەڵێنێ

بەو مەرجەی مۆرشید لە بۆ پرسە کەی بـــە مـــوحەببەتی هـــەڵم ســەنگێنێ
بـیان کـا شـەرحـی تألیـفاتی خـۆی دیـــوان غـــەزەل و فـەوایـح بـێنێ
ئـەمجا چـاکـی خـۆی لێ بـە لادادا تـــۆوی فـــەزیلەو عـــەقیدە چـێنێ
دوایـی بـێتە سـەرباسی حـەج کـردن لەگـــەڵ هـاوڕیکەی لە بـەغدامـێنێ
بـە نـەخۆشیە کـەی سـەرنجی هـاوڕی بـۆ خـۆی ڕاکـێشێ وە تـەمای بـێنێ
کە بۆ خـۆی دەمـری پـارەو پـوڵە کـەی بـۆ هـاوڕی دەبـێ لە هـەرجـێ شـوێنێ
هـــاوڕی بـە تـەما مـەولەوی مـردو دەچـــێتە مـــاڵی هـــاوارێک دێـنێ
بـــڵاوی دەکـــا مـەرگی مـەولەوی گشت قـەوم‌و قـیلە وە خـەبەر دێـنێ
خـزمی مـەولەوی بـە شـین‌و شـەپۆڕ ســـازکەن مـەجلسی عـەزالە شـوێنێ
دوایی مەولەوی دو مانگ بـە سـەرچـێ ســـاغ‌و ســـەلامەت پـــێڵاوی بـێنێ
کـە وە ژور کـەوت هـەمو تـەعەججب لیـــو بـــە کـــڕوژێ‌و واقـی وڕمـێنێ
لەم کـــارە ســـاتە هـــەقاڵ مـەولەوی ســەر خـۆی هـڵ گـرێ وتـێ بـتەقێنێ
خـزم‌و کـەس هـەڵی بـە شـۆین هـقاڵا بێگرن بیهێنن لە مەرجێگایی قوژبن‌کەڵێنێ
مـەولەوی بـڵی بـە کـاکـی هـاوڕی ڕۆی مـردن ڕەش بـێ عـەمری نـەمێنێ
وا ئـیستا ئـەمنی خـەجاڵەت تـۆ کـرد ڕۆزەردی ئـــەتۆ بـــەمن دەنـــوێنی؟
ئـاوا بـەم جـورە بـی بـەخشێ بـەدڵ هـیچی پـێ نـەلی عـوزری بـۆ بـێنێ
ئـــاوایـــە بـــاوی عـیرفان بـزانـن کـە چـۆن کـە ڵـە پـیاو وەدەری دێـنێ
دوای تـەواو کـردن کـوردی عـەقیدە مـۆرشدە کـەی ئـەو خـەوێک ببینێ
کـە وا پـێغەمبەر(د) فـەرمویەتی بـەو نـــامەی گـەیشتو مـن دە خـو بـبێنێ
ئـەویش مـوژدە بـەربۆلای مـەولەوی بـــە ئـــەوڕۆیایە دڵ ئـــەوگە شـێنێ
نـاوی عـەقیدەی مـەرزیە بـۆ خـەو تـەعبیری جـوان بـێ بـۆ نـامە بـێنێ
بـە ڕاسـتی عـێرفان ڕی پـیشان دەربـێ فـــەوایـح بکـا یـەک بـاوە شـێنێ
کـــە دڵ‌و دەرون ئـیحیابێ بـە ئـەو کـــۆڕیکی ئـاوا لیـرە پـێک بـێنێ

باسی فەلسەفەو حکمەت‌و کەلام / مەجلسی ئێمە وا بە ڕازێنێ
فەلسەفەی نیچە ئەگەر هیچیش بێ / کافکارو هدایت بە پوچی دێنێ
لە ژان‌پل سارتر ئەسالەت وجود / کارڵ یاسپرس بە وجود دێنی
کێر کە گار دومارکس‌و ئینگڵس / لەم دەورە ئیتر باوی نەمێنێ
ڕۆژە گارودی، موستەفا مەحمود / عیرفان بە ئیوە بەزەیی دێنێ
ئۆمیدم وایە لەم ڕۆبەم لاوە / عێرفان بە جارێ پەرەبسێنێ
عیشقی حەقیقی گەرمەجازی بێ / لە شێخی سەنعان سەردە شیوینێ
ئەمما حەقیقەت ڕۆژێکی وایە / وەکو مەولەوی دە درە وشێنێ
ئەوا مەولەوی لە شاری سنە / کۆریکی وەها وەحاسل بێنێ
باس باسی لاهوو لاغیرە / ئەمیش جار جارە دەلایل بێنێ
ئالەم کۆرە دایەک لە مامۆستا / بە تۆپ‌و تەشەر مەولەوی دۆینێ
پی بڵی بڕوتو چیت لەکەلام / ئامان لەرزانەت بڵێ لە شۆینێ
مەولەوی بەوە زۆر حاڵی تێک چی / بە ماوەی سە ڕۆژفە زیلە بێنێ
ڕۆنوسێک بکا ئالەم پەڕاوە / لە بۆمامۆستا هەڵی سەنگینێ
دوایی موتاڵاو چەر مەسەرەی زۆر / ئەمجا بیزانێ‌و نامەیێک بێنی
بنوسێ بۆلای عارف مەولەوی / دڵ نەوایی کاو مەعزەرەت بێنی
بڵی مەولەوی نامەی فەزیلە / شەرمەزاری من بە تۆدە نوێنێ
تو ئەگەر تۆ ئاوا عالم‌و زانای / خۆت مەشارەوە لە ناو کە لێنێ
مەرگی مەولەوی وەکو ژیانی / تڕاژدی بێ، تابلۆ بمێنێ
کتێب خانەکەی جارێک بسوتێ / ئاساری جوانی، پاکی نەمێنێ
حەوسال پێش کۆچی خاتونی عەنبەر / دو چاوی کوێر بێ، بە دڵ ببێنێ
دوای گەڕانەوە لە دێکەی پریس / بە هاۆرێ بڵی ئەوا لە شۆینێ
یەک دار تو هەیە لەسەر ڕێگادا / کە گەیشت بە ئەو سەردا نەوێنێ

مەولەوی سواره و، هاوڕی پیاده / دەگەن بە دارو لە بیرنامێنێ
داخی گرانم لە بەرلقی دار / مەولەوی سواره، پیاده دەمێنی
کەوتەنە خوارەوی لەسەرداره کە / پشتی مەولەوی تێک بشکێنێ
دوای تڕاژدی ئاوا دڵتە زێن / کونده بوی مەرگ پلامار بێنێ
بەوجوره شاعر، عارف، بلیمەت / لبەیکی خودای خۆی بەجێ بێنێ
ئەنوەر لە خەروار مستیکی هینا / هیوام وهایە مەعرفەت بێنێ
لە بو سەقز مەولەوی ناسان / پیشکەشێ جوان بێو بە جێ بمێنێ

"به یادی مولوی کرد"

گنجینه ادب، مولوی شاعر / دانای کلام، عارف ماهر
جویای راه حق و حقیقت / اندر میان، باطن و ظاهر
فضیلت او اندر "قضیله" / کلام عرب او کرده طاهر
مرز عقیده "مرضیه" خوانید / نور است اندر چراغ باهر
به "دیوان" او گلستان شده / عرفان نمایان از گل خاطر
عبدرحیمی جلال دین شد / با این تساوی او شده ساحر
سحرش چنان است اندر "فوایح" / فارس میدان عرفان نادر
عارف با ا... فانی فی ا... / معرفت از او حی شده، قادر
بلاغت، معان، بدیع و بیان / در بیان او شده جواهر
کمال تهذیب در کلام او / چنان نباشد چون درّ ثائر
گلها که دارند بویی، شمیمی / پایا نباشد چون باغ دایر
اما "فوایح" همیشه چون باغ / بروید از آن گلهای فاخر
با هر سه زبان مکتوب دارد / فارسی، کردی، عربی آخر

او همی خواهد وحدت امّت بهر وسیله، زبان قاصر
درود شایان نصیب او باد از هر مسلمان به هر معابر
جا دارد اینجا سپاس بی‌حد از او نمایند بهر منابر
از فارس و کرد و از همه اعراب از عالمانش از آن اکابر
با شعر و ابیات با تحقیق زیاد با شور و شوق و با علم وافر
یک یا دواره شایسته او که شود از آن تقدیر صادر
مانند سعدی، حافظ، نظامی مساوی شود، مولوی شاعر
انور بامید اندر این محفل روشن نمایی فکر ضمایر

بلاغه در آثار مولوی

حاج ملا عبدالله محمدی

سید عبدالرحیم‌بن الملاسیدسعید از سلالهٔ ملاسیدیوسف‌جان‌بن العلامهٔ الکبیر شهیر عصر و فرید دهرالملاابوبکر مصنف چوری(ره) و او از سلاله ولی معروف سیّدمحمد زاهد مشهور به پیر خضر شاهوئی که نسبش می‌رسد به سیدالشهداء امام حسین‌بن علی ابن‌ابی‌طالب کرم‌الله وجهه و رضی‌الله عنهم اجمعین.

سید عبدالرحیم در تاریخ ۱۲۲۱ هجری از خانوادهٔ دینیهٔ محترمه در ده سرشاته از منطقهٔ تایجوزی در قضاء حلبجه تابعهٔ سلیمانیه متولد، لقب شعریش المعدومی و در بین عامه به مولوی معروف بوده است. قرآن کریم را با مقدمات نحو و صرف نزد پدرش ملاسعید خوانده و پس از اتمام مقدمات چون عادت طلاّب اکراد بحرکت افتاده و در بین مدارس دینیهٔ ایران و عراق از خرمن معلومات استادان کرد بهرور گردیده. تز نحو و صرف و بلاغه و منطق و فقه و اصول فقه و کلام و .... و آنچه متعارف بوده تحصیل کرده است و طلب اجازه از عالم تحریر و فقیه‌المعنی ملاعبدالرحمن نودشی مفتی وقت سلیمانیه می‌نماید. بعد از اخذ میثاق ثبات و استقامت در دین و توبه و رجوع بدرگاه رب‌العالمین و وصیت بزهد و تقوی و امر به معروف و نهی از منکر در بین بندگان خدا و اجتناب از شقاق و نفاق و جدال و نزاع و بعد از توصیه به ادامه تلاوة قرآن کریم و اقامهٔ فرایض و نوافل و ذکر و فکر و قیام لیل و صیام نهار جسماً و فقه‌الله و اطعام طعام و قلت منام و دوری گرفتن از ارباب غفلت و بی‌اعتنایی بدنیا و شدّت

رغبت به آخرت و اتباع آثار سلف (رح) جناب مولوی را در تدریس و افتاء به راجح اقوال شافعی(رح) با مراجعه به کتب فقهیه و ارشاد و هدایت طالبین به شاهراه سعادت و صراط مستقیم اسلامیت مجاز و مأذون می‌فرماید. مرحوم مولوی در دهات مختلفه تایفهٔ استان (قضاة) حلبجه بشغل تدریس اشتغال داشته است چون چرستانه و بیاویله وگونه و شه‌میران و سه‌رشاته مسقط‌الرأس مولوی و در خود سه‌رشاته باقیمانده است تا التحاق برفیق اعلی رحمةالله

پس از اخذ اجازه بخدمت شیخ‌الطریقه النقشبندیه المرحوم شیخ‌عثمان ملقب به سراج‌الدین .... می‌شود و در سلك منسوبین ....می‌گردد و به سراج‌الدین فوق‌العاده علاقمند می‌شود حتی در تألیف (فضیله) جناب مولوی می‌فرماید: حضرت وصی شیخ سراج‌الدین بمن امر فرمود که این کتاب کلام را باید بتحریر درآوری که من نتوانستم بی‌امری حضرت شیخ محمد بهاالدین کنم اقدام بنظم کتاب فضیله نمودم:

بَعدُ فذی تمیمة أُعتقاد ... رَتیمةٌ لما صبعِ الفئوادِ
صدیقها فی غایة الرِّضاءِ ... فَلیکُنِ العدوَّ ذا البَغضاءِ
مدلولُها للعاشِق المدهوش ... تَحتِ سواد الخطِّ والنُّقوش
کالحُبِّ ذی الجَلاءِ واستجلاءِ ... مُلْتَفِتاً فی الخیمةِ السّوداءِ
عین حیاةٍ حَبَتِ البقاءِ ... لَبِسَتِ الغَسَقَ والظلماءِا
أو کوکبٌ یُومِضُ فی اللّیالی ... أو اَملُ الوصال فی الفِصالِ
مُضیئَةٌ مِن غُورِ الحقایق ... کمحفل المرشدِ للخلائقِ
مَنْ کانَ أوثَق عُریَ الشَریعَةِ ... و للوصول أصدَقَ الذّریعة
بوَعظهِ عَنّا العنا أُمیطَتِ ... بِلَحْظِهِ أعدی العدی أُمیتَتِ
بِه بَدتْ حقیقةُ الطّریقهِ ... و عُبِّدتْ طریقةُ الحقیقةِ
یُجلی علا الصفات و الأسماءِ ... ضوءُ سراج‌الدّین فی الظلماءِ

صفاتُهُ فی ذلكِ السَّجَنْجِلِ بِعینِها اِنعَلَسَتْ و تْنَجلی
فاصلح الله به عَمَلنا بِفضلِه فتوحُه عَمَّ لَنا
وصیة المستخلَفُ المُمَجَّدُ شیخ الهدی نور الوری محمد
أمرني بنظمِها وَ حالی تعلَّلَتْ عَنْ حسن المأ...

هر چند تعلل نمودم حضرت بهاءالدین قبول نمیفرمود پس گفتم:

فَهَل مَعی ذهْنٌ یَعی یا اَلْمُعَی؟ مسیلَ سَیْل هَمْع دمع مدمعی
أبَیٰ سِوی الدُّرَرِ، فالتزمتها جَمَعتها، رتَّبَتها، نظمتها
لعِقد جید العُرُب الأتراب ابکار افکار اولی الألباب
تغنجَت، تَدَلَّتْ، تَبَختَرت فوق صفاء مَنْبعٍ تَفَجَّرتْ

و در اثر این عرفان بود که سوز عشق شعری مولوی در اکثر اشعارش منطبع بطابع تصوف است.مولوی از بزرگان شعراء اکراد است. اشعار کردی مولوی از روائع ادب کردی محسوب می‌گردند. نزد .....اکراد مکانی مرسوق دارند زیرا معانی عمیق و حُسن لفظ و جرس حروف و تجسّم صور خیالیه اشعارش خواننده را به شعور و تجربه شعوریه وادار می‌سازد.

اما اشعار عربی و فارسی اعم از تعلیمی یا غزلی یا تصوفی آنها نشانهٔ دیگرند از جمال و دلالت واضح دارند بر طول باع و علو کعب مولوی. در لغت عربی و فارسی و اسالیب بیانیه همچنان دلالت دارند بر سعهٔ اطلاع مولوی بر مفردات لغت و قواعد آن و تمکن معظم‌له از مفردات لغت چون اطاعهٔ انگشتان در دست می‌کند، هرچه میل داشته باشد زیورآلات درست می‌کند هرچه خیال واسعش باو دستور بدهد. مولوی که شاعری بلامنازع است، عالم بزرگ و توانا است. در مختلف علوم دینیه مخصوصاً در علم کلام چنانچه منظومه فضیله (عربی) که

مشتمل است بر ۲۰۳۱ بیت و عقیدة المرضیه (کردی) دارای ۲۴۰۲ بیت و فوایح (فارسی) ۵۲۷ بیت و رسالهٔ دیگر در اصول طریقهٔ نقشبندیه و دیوان بزرگ به لغت کردی در اشعار بجا گذاشته است. رحمةالله که هر شعر از اشعار دیوان مولوی از لحاظ محسنات لفظی و معنوی و تشبیهات بیانی کتابی هستند چو شاهنامهٔ فردوسی.

آنچه مولوی را دچار ناراحتی کرده است چون بقیهٔ ادباء کرد زندگی فقیرانه اما مولوی بچشم حقارت به زندگی مرفه نگریسته به آنچه خدا داده است راضی بوده نفس رفیع مولوی نگذاشته که تقرب از ارباب غنی حاصل نماید. مولوی بزرگوار عاش عزیزاً و مات عزیزاً، آنچه در اشعار مولوی روعت و در تأثیرشان لوعت پیدا کرد دو حادثه جانگداز و مهم بودند که در آخر سنین زندگی برایش حادث شدند. اول وفاة عنبرخاتون خانمش که بحقیقت شریك آلام و آمالش بودند و یکی از مصادر الهام اشعار مولوی بودند. دوم عارضهٔ کوری که سبب عزلت او گردید مخصوصاً در سرشاته که اساساً معزول تمام از عالم حضارت می‌باشد و پس از هفت سال تمام از این سالهای سیاه که دو رفیق از دست داده است یکی عنبرخاتون دوم بینایی در سنة ۱۳۰۰ هجری به رفیق اعلی التحاق میکند لیعیش مع الارواح الخالدة احبها و تفانی فی حبها و دفن فی مسقط راسه قریة سه‌رشاته. فسلام علی مولوی یوم ولد و سلام علیه یوم مات و سلام علیه یوم یبعث حیّا و تحیة اعجاب و اکبار لکل اولئك الجنود .... الذین اغنوا العلوم الاسلامیة نبتاجاتهم الرّائعته دون ان بوجز جزاءً و شکوراً

رابطهٔ زبان فارسی و کُردی و خصوصیات شعر مولوی کُرد

دکتر مهیندخت معتمدی

بەختەوەرم لَەم کُورە پیروزە داکە بە بۆنەی رێزنان لە شاعیری مەزنی کوردکە نە تەنیا لە ئەدەبیاتی کوردیدا خاوەن پلەو پایەی هەرەبەرزە، بەلکو هەقیکی گەورەی بە سەر ئەدەبیاتی فارسیشە وەهەس.

جێی شانازیەکە ئیوە لەم بواره داهە نگاوتان هەلیناوە. هیوا دارم کە یەکەم جارو دوا اجارنە بێو ئەم کۆرو کۆ بونەوانە دووپات بگریتەوە و ئەلبەت پیش ئەوەی کە ئەم زانایانە کۆچی دوایی بکەن.

چوون شواهیدی شیعریم بە زمانی فارسیە لە سەر ئیزنی ئیوەو تارەکەم بە فارسی پیشکەش ئەکەم.

تا آنجاکه به خاطر دارم. چون لب به سخن گفتن باز کردم همراه با کلمهٔ «دایک» کلمهٔ شیرین «مادر» را هم به من آموختند و در آن عالم کودکانه اندیشه و احساسم در قالب بهانه گیری‌های کودکانه به زبان فارسی بوده هنوز هم این اندیشه و احساس در من باقی است.

شبانگهان چو بگیرد دلم بهانهٔ تو به جستجوی توأم می‌برد به خانهٔ تو
به شاد باش تو ناهید می‌نوازد چنگ گراز زبان (مهین) بشنود ترانهٔ تو

امروز هم در خلوت اندیشه‌ام همین دو مادرند و بس، یکی مادری که مرا زاد و زبانش کُردی بود، و دیگری مادری که در دامان خویش پرورشم داد «یعنی

نام مهین که زبانش فارسی است»

هر دو محبوب و دوست داشتنی و هر یک دارای خصوصیاتی، بحث دربارهٔ این خصوصیات است. همین برایم کافی است و از دیگر خواسته‌هایم گذشتم، چه هدفهای بزرگ را قربانیهای بزرگ لازم است.

از حافظ مدد می‌گیرم که خوش گفته است:

شکر شکن شوند همه طوطیان‌هند زین قند پارسی که به بنگاله میرود

لسان الغیب کاش در آن عالم ارواح میدید که زبان شیرین فارسی نه تنها در سراسر قارهٔ آسیا گسترده است بلکه مؤسسات تحقیقاتی بزرگ چون مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به نام (داتا گنج‌بخش) مرکز تحقیقات ایران و هند و کتابخانهٔ (ندوالعلماء) جمهوریهای تاجیکستان و ازبکستان هر ساله کتابهای ارزنده‌ای در رشته‌های مختلف به زبان فارسی چاپ و منتشر می‌سازند.

زبان فارسی تنها زبانی است که آثار آن از قدیمترین دوران یعنی پارسی باستان و پارسی میانه در دست است و بعد از آن زبان پشتوی افغانستان است. این زبان در طول زمان و گذشت قرنها تغییراتی یافته است که دلیل بر زنده‌بودن و تحرک آن است.

دریائی است خروشان که جریان دارد و تحولاتی در ان صورت می‌گیرد.

این چنین تغییر و تحول گاه در کلمات است و یا در حروف و یا به صورت اثر گذاشتن بر زبانهای دیگر به خصوص کشورهای همسایه و بالعکس تحت تأثیر واقع شدن در برخورد با زبانهای دیگر که به عنوان نمونه از هر یک مثالی می‌آوریم.

الف: تغییر در کلمات

۱ـ مانند کلمهٔ «شوخ» از زبان فردوسی

بـخندید خسـرو ز گـفتار او بدو گفت کای شوخ پیکار جو

شوخ در اینجا به معنی چابک و چالاک و دلیر است.

۲ـ این واژه در زبان عطار نیشابوری معنای دیگری دارد.

بـو سـعید مـهنه در حـمام بـود قـایمش افـتاده مـردی خـام بـود
شـوخ شـیخ آورد بـر بـازوی او جمع کرد آن جـمله پـیش روی او
بعد از آن گفتش که ای شیخ مهان تا جوانمردی چـه بـاشد در جـهان
گفت شوخ شیخ پنهان کردن است عیب او بر چشـم او نـاوردن است
ایـن جـوابـی بـود بـر بـالای او قـایمش افـتاد انـدر پـای او

«شوخ» در اینجا به معنای (چرک) است و «قایم» به معنی کارگر حمام است.

شوخ از زبان سعدی:

چـنین یـاد دارم ز عـهد صـغر کـه عـیدی بـرون آمـدم بـا پـدر
بـه بـازیچه مشـغول مـردم شـدم در آشوب خلق از پدر گُم شـدم
بـرآوردم از بـیقراری خـروش پـدر نـاگـهانم بـمالید گـوش
که ای شوخ چشم آخرت چندبار بگـفتم کـه دسـتم ز دامـن مـدار

۳ـ «شوخ» در اینجا به معنای «بی‌چشم و بی‌آزرم» است.

۴ـ «شوخ» به معنی زیبا و دلفریب:

شوخ و زیبا و غزلخوان و فریبنده و مست
سر خوش از بادهٔ شعر من و از جام است
روشـنی‌بخش شب شـاعری آزرده خـیال
شمع جمع همه بـود و بـر پـروانـه نشست

۵ـ «شوخ» امروزه به معنی خوش صحبت و بذله به کار میرود و شوخ طبع نـیز میگویند.

ب ـ تغییر در حروف:

مانند (یا) مجهول (واو) معدوله که امروزه در زبان فارسی به کار نمیرود و از مولانا جلال الدین مثالی می‌آوریم:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشین شیر بشیر
آن یکی شیر است اندر بادیه و آن دگر شیر اندر بادیه
آن یکی شیر است کآدم می‌درد و آن دگر شیر است کآدم‌می‌خورد

شیر یا (مجهول) و (خورد) و او معدوله است یعنی واوی که از حدّ خود عدول کرده و تلفظ آن از ضمه به فتحه رسیده است.

از سعدی مثالی بیاوریم:

به چه کارت آیدت زگُل طبقی از گلستان من ببر ورقی
گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد

این «واو» در تلفظ کردی محفوظ است مانند کلمات: «خوَر» ـ «خویشک» خواهر خوا «خدا» خواستن نگارش بعضی کلمات در فارسی چون طاووس و داوود با دو «واو» صحیح است.

عین این نگارش در کُردی است مانند (جووان) به معنی زیبا و ظریف است.

در زبان کردی چون کلمات مُشابه در تلفظ و یا به عبارت دیگر همصدا مانند «ص» و «ث» وجود ندارد لذا واژه‌ها چنانکه تلفظ میشود می‌نویسند و اشتباهی در نوشتن روی نمی‌دهد از سوی دیگر اعراب جزو حروف است. بنابراین در خواندن هم کمتراشتباه می‌شود.

ج ـ ورود کلمات فارسی در زبانهای دیگر بخصوص عربی به عنوان مثال:

در زبان فارسی «زبان گنجشک» نام درختی است.

در فرهنگها «گنجشک زوان» و در عربی «لسان العصافیر» آمده است. گاو چشم «گل بابونه» در عربی «عین البقر» این واژه را مولانا خالد به کار برده است.

چنان گشته است نرگس مست و مخمور

تو گوئی گاه چشمش داده افیون

از جمله کتابهائی که دربارهٔ نفوذ کلمات فارسی در عربی به چاپ رسیده است می‌توان به کتاب «واژه‌های فارسی در زبان عربی گرد آوردهٔ محمد علی امام شوشتری که در سال ۱۳۴۷ به وسیلهٔ انجمن آثار ملی (شماره ۵۸) به چاپ رسیده است اشاره کرد که در آن از نویسندگانی که در این باره در کشورهای عربی دارای تألیفاتی هستند چنین نام می‌برد:

۱ـ ابو منصور موهوب‌بن‌احمدبن محمدبن‌الخفرالاهوازی معروف به جوالقی درقرن ششم کتابی به نام «المعرّب» من الکلام لا عجمی» تألیف نموده و در آن حدود هفتصد لغت فارسی را در زبان عربی گرد آورده است.

۲ـ شیخ الاسلام شهاب الدین احمد خفّاجی قاضی مصر که در حدود قرن یازدهم می‌زیسته و کتابی به نام «شفاءِ الغلیل» تألیف نموده و در آن کلماتی را که در عهد عباسی رایج بوده و به زبان عربی راه یافته جمع‌آوری کرده است.

۳ـ ادی‌شیر رئیس اسقف یکساهای کلدانی که به سال ۱۹۰۸ م در بیروت کتابی در این باره به نام «الالفاظ الفارسیة المعرّبه» انتشار داده است.

۴ـ احمد تیمور پاشا مصری به سال ۱۹۳۲ مجله علمی دمشق یک سلسله مقالات تحت عنوان «الالفاظ العباسیة» انتشار داده و در آن برخی از واژه‌های فارسی آمیخته به زبان عربی انتشار داده است.

د ـ کلمات کردی در زبان فارسی

خاقانی در قصیدهٔ معروف خویش.

فلک کجروتر است از خط ترسا مـــرا دارد مســلسل راهب آســا

آورده است:

مرا ببینند در سوراخ غاری شد مولوزن و پوشیده چرخا

همچنین به کلمهٔ «چوخه» چنین اشاره می‌کند:

مولو مثال دَم چو برآرد مسیح‌صبح من نیز سوز چوخه خارا برآوردم

«چوخا» و «چوخه» واژه‌ای کردی است که در زبان محاوره اغلب چوخه‌ورانک نیز می‌گویند.

شایانه: در فارسی «شادیانه» است چنانکه عبید زاکانی گوید: «موشکان طبق شادیانه زدند» و نیز در سیر المتأخرین آمده است:

عالمگیر شادمانیها نموده حکم به نواختن شادیانه فرمود

۱ـ به نظر نگارنده «شفا العلیل» به معنی بهبود بیمار صحیح‌تر است و در هر حال «شفاء الغلیل» نیز غلط نیست و الغلیل را می‌توان به معنی غلیان و جوشش گرفت.

۲ـ مولوزن: نی‌زن و نوازندهٔ نای و مولو به معنی شاخ آهو استکه برای نی‌زدن به کار می‌رفته است.

۳ـ ساز و دهل که هنگام فتح و نیز عروسی و شادی نواخته می‌شد.

۴ـ سیرالمتأخرین: تألیف سید غلامحسین خان خلف هدایت علیخان طباطبائی. چاپ لکهنؤ هند ۱۸۹۷ م

شاداش = شادباش (به معنی نثار کردن و تبریک گفتن و شاد باش نیز گفته‌اند از بهار:

عندلیبان گل سوری به چمن کرده ورود بهر شاباش قدومش همه فریاد کنید

نه‌چیر = نخجیر به معنی شکار

نه‌چیره‌وان = نخجیربان (شکارچی)

مزگت: به معنی مسجد چنانکه عنصری آورده است:

ببست رهگذر دیو و بیخ کفربکند به جای بتکده بنهاد منبر و مزگت

مولوی واژهٔ مزگت را به صورت مزگیبه کار برده است.

مـن خـه‌ریک ایش زام جـیایی نیشته‌ی گوشه‌ی تار مزگی تـنیایی

در فرهنگ لغت آمده که واژه مزگت آرامی است و از این زبان وارد عربی و فارسی شده است و در توضیح کلمهٔ آرامی گوید: لهجه‌ای از بان سامیان بدوی مشرق فرات چنانکه واژهٔ مـزگت در اسـپانیولی بـه صـورت moggveh تـلفظ می‌شود و در فرانسه به نام moggnee به کار می‌رود حرفی در معنی واژه و نفوذ آن به زبانهای دیگر نیست توضیح مفید و لازم است. امّا کافی به نظر نمی‌رسد زیرا معنی این کلمه را روستائیان کم‌سواد اطراف کردستان هم می‌دانند و اگر از آنها پرسیده شود که نماز جمعه را در کجا می‌خوانید؟ بی‌تأمل پاسخ خواهند داد: مزگت.

به احتمال قوی و به دلایل ذیل چون زبان کردی گسترده و قلمرو حکومت اکراد وسیع بوده است واژه مسیری طولانی را پیموده و به زبانهای مورد اشاره هم وارد شده و چون ساکنان کناره‌های فرات کُرد بوده‌اند و دلایـل ذیـل ایـن مطلب را تأیید می‌کند.

۱ـ تاریخ مستند کُرد که ۶۱۲ سال قبل از میلاد مسیح است.

۲ـ به کار رفتن ئه‌وپه‌ر به معنی آن سوی دریا در سنگ نبشتهٔ بیستون و منظور از آن سوی دریا دریاچهٔ چیچه‌ست یا ارومیه (ورمی) که به روایتی زادگاه زردشت پیامبر است.

۳ـ اکتشافات باستان شناسی زیویه در مریوان سقز.

۴ـ در تاریخ ادبیات فارسی در جزو نخستین سخن سرایان فارسی نام «لبّام کرد» نیز برده شده است.

لذا از دانشوران و اندیشمندان و پاسداران فرهنگ کشورم تقاضا دارم که به خواسته‌های سه گانهٔ این جانب عطف توجه فرمایند.

الف: ضمن تحقیقات گستردهٔ خویش در زبان و ادبیات کُردی با فرهنگستان ایران همکاری داشته باشند تا روشن شود که بسیاری از پیرایه‌های شاهد زیبای سخن پارسی از آن خود اوست. که در زبان کردی همچنان محفوظ مانده و یا از آن همتای دیگر وی یعنی زبان کردی است.

پ ـ تأسیس مرکزی تحقیقاتی مخصوص هم‌میهنان اهل تسنن جهت چاپ و انتشارات آثار این عزیزان به هر سه زبان کُردی و فارسی و عربی در یکی از شهرهای کردنشین.

ج ـ تأسیس کتابخانه‌ای به نام مولوی کرد و یا هر شخصیت علمی دیگر که مورد تأیید پاسداران محترم فرهنگ کشور است تحت پوشش وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی یا یکی از دانشگاهها جهت گردآوری نسخه‌های خطی کتابهای اهل تسنن و تسهیلات لازم برای چاپ و انتشار آنها.

نظری کوتاه به دیوان مولوی کرد:

به طور خلاصه اشعار مولوی در وزن مثنوی است و موضوع آنها صرفنظر از پاسخ نامه‌های دوستانه و لطایف کوتاهی چون خواستگاری عنبر خاتون و درمان دوست بیمارش با بوئیدن انار و یا دیدن زنی از پشت پنجرهٔ خانه‌ای یا گوشهٔ چادر که به قول سعدی «چنانکه افتد و دانی» مستلزم سرودن یکی دو بیت فی البداهه بوده است، دارای دو وجه متمایز و مجزاست.

۱ـ وصف طبیعت. ساده و روان با توضیحات بدیع و شاعرانه که در زیبائی سخن و انسجام کلمات یادآور اشعار فرخی سیستانی است.

۲ـ سوک نامه‌های جانسوزی که در غم از دست دادن یاری و یا عزیزی چون همسر وفادارش عنبر خاتون سروده است که سخت جانسوز و گریه‌آلود است و تفاوتی که با حبسیات مسعود دارد در این است که رنج زندانهای مسعود در آنها دیده نمی‌شود.

۳ـ ترکیبات بدیع و تازه در زبان کردی نظیر واژهٔ واکوژ (دو باره گشتن).

پەی چیش تا ئیستە لێت مەعلوم‌نەیەن صدد یار جە واکوژ دریغش نیەن

آتش خان:

گوشەی ئاتەش خان دڵەی پڕ چەئیش پرسیکەی داخان ئایرور دا ئیش

و نیز آوردن کلماتی که با زبان فارسی قرابت نزدیک دارد مانند فێشەر به معنی بیشتر و یا ترکیب کلمات موبت سرای دل (محبت سرای دل) که نظامی نظیر ترکیبات فوق را چنین آورده است.

ای شمع سرای خانهٔ جان پروانهٔ خویش را مرنجان

شایان تذکر است که شاعر گاه از فرط تأثر و سوز آتش نهانی که در کانون سینه‌اش شعله‌ور بوده و از گردش ایام به تنگ آمده است همچون نظامی دست به دامان مغنی و یا ساقی زده است و آتش دل را با آب می‌فرونشانده است با این تفاوت که نظامی ساقی نامه‌ها و مغنی نامه‌های خویش را به ترتیب در جای جای (شرفنامه) و «اقبالنامه» در اغاز داستانها آورده است و مولوی در پایان هر مطلب.

شایان تذکر است که وی نظامی‌وار دار تسکین درد نهان و سوز درون را به می و نی دادن فقط از نظر آرایش سخن و شور کلام به کار برده است چنانکه گوید:

نـەی‌چی! سـالیدەر قـەزات ومـاڵم دمـی دەرجـە نـەی دەروو زوخـاڵم
نەی‌چی! من پەنجری پای نالەم‌سفتەن تودەی چوون تأثیر وە نالەت جـفتەن

و نظامی چنین آورده است:

بده ساقی آن مـی کـه نـاز آورد جـوانـی دهـد عـمر بـاز آورد
به من ده که این هر دو گم کرده‌ام قـناعت بـه خـوناب خـم کـرده‌ام

تأئید این نکته را از نظامی مدد می‌گیریم:

مـپندار ای خـضر فـرخـنده پـی که از می مـرا هست مـنظور مـی
من از می همه بیخودی خواسـتم و زآن بـیخودی مـجلس آراسـتم
وگـرنه بـه یـزدان کـه تـا بـوده‌ام بـه مـی دامـن لب نـیالوده‌ام

از سوی دیگر مولوی خود عارف بوده و بـه شـیخ عـثمان سـراج الدیـن و فرزندانش ارادت خاص داشته و در طریقت نقشبندی پیری صاحبنظر و روشن ضمیر بوده اندیشهٔ شاد خواری به آستان بلند عرفان و طریقتش نمی‌رسد. دور نیست که چون نظامی از سوی مادر کُرد بوده است. چنانکه خود گوید:

گر مـادرم آن رئـیسه کُـرد مادر صفتانه پیش من مـرد

در افکار مولوی تأثیر گذاشته باشد که به شیوهٔ وی گام برداشته است.

ویـەردە ویـەرد هـەوڵێ پـەی بـاقی ئـەمجایە دەرۆێش پـەنەی‌چی‌و سـاقی
هولش‌و صەدای دف گوش وەنە وای‌نەی دەس وەشـیشە وەلیـو وە جـام مـەی
بـێ ئـەمر فـەرمان ئـازیز تـاوە کـەی های دەرویش نەی‌چی مەی‌چی دەف‌مەی‌نەی

به کار بردن کلمات نەی‌چی و مەی‌چی به معنی نائی - مـیگسار تـازگی دارد. واژه مرکب از اسم و پسوند حرفه و پیشه است مـانند قـهوه‌چی - پست‌چـی - درشکه‌چی و امّا به صورت می‌چی و نی‌چی بکار نرفته و در ترکی به صورت

کلماتی چون یاغچی (روغن و فروش) و یالانچی (دروغگو) و باشماق‌چی (کفشگر ـ کفاش) به کار میرود.

بحث در این باره بسیار است و در این مقاله نمی‌گنجد. سخن را به چند بیت از مرثیه‌ای که برای درگذشت جانسوز عنبر خاتون سروده است اختصاص می‌دهیم.

دڵەی دڵ دەمەی مەیل لەیلی کەیل مەحرم دەرازان خەڵوەت خانەی لەیل
عەرزە کەوە لەێلا وە صەو خەمەوە چـــەم وە نـــەمەوە دڵ وە تـەمەوە
دیوانە کەت دیم بڵێسەی بەرز بی برزی بڵێسەی هرسات صد تەرز بی
وەســـەردشتە وە گـۆلا وریزان کەرد سارا بوی عەنبەر سارای هەر زان کەرد

گلاوەرێزان به معنی گلاب ریزان در فارسی به کار نرفته است امّا در میان عزیزان زردشتی در مراسم خاص به کار می‌رود و آن این است که چون کسی سرمایهٔ خویش را از دست می‌دهد بستگان و همسایگان به یاریش شتافته و هر یک فراخور حال از لحاظ مادی کمکی به او می‌کند که گاه در میان روستائیان از سرمایهٔ خسران دیده افزونتر می‌شود. این رسم «گل ریزان» می‌گویند.

حُسن ختام را به غزلی از شادروان مجدی سقزی پایان داده و به خدایتان می‌سپارم.

له دولا زوڵفی لەو لاوە له سەرووی قامّەت ئالاّوە
خـــەمو پـــیچی هـــەموو داوەچ لەم لاوەچ لەو لاوە
موژەی وەک نیشتی پەیکانە هەمیشە کـاری پێکانە
دلی هەر خـویشو بـیگانە بـە ئـەم پـەیکانە پـێکاوە
له جەوری غەمزەکانی تو که پیچارەکـوژو جـادوو
چ خوینێ بوو چ جەرگی بوو که نەرژاوەو نـەبر ژاوە

سەبابینێ ئەگەر بینی لە زولف دینو دڵ دینی
وەلیکن کەێ دڵو دینی ڵە بو عرشاتی توماوە
نە یاقووتە بەرەنگینی لە پێوی کان کەوەی بینی
لە رەشکی ڵیوی تۆ خوینی ولی کانەکە گیر ساوە
لە دادی تووررەو پەرچەم دڵی ئاشوفتە ماکارەم
کەی ئازادی لە قەیدی غەم خودا لەم داوە پەیداوە
وەرە بەلکە نە جانم دەی لەمو جی قولزومی بی‌پێ‌ی
لە مجدی غافلی ئاکەی کە بێ تۆغە رقی گیژاوە

(در غار ثور)

پرتو لرزندهٔ تابند مهر — گشت چون از دشت بطحی ناپدید
از فروغ طلعت در غار ثور — ناگهان خورشید درخشانی دمید
هر دو باهم یار یار و یار غار — خلوتی خموش دور از اغیار بود
جان جانان یا ابوبکر صدیق — گرم صحبت بود و در گفتار بود
با نسیمی غار شد پر بوی گل — از گل رخسار آن فخرالانام
ماری از سوراخ سر بیرون کشید — تا بگوید فخر عالم را سلام
با سر او آمد ز شوق اما صدیق — پای پیش آورده و راه مار بست
رنجه شد از نیش وی تا بر رسول — راه از اندیشهٔ بدکار بست
مار اندیشید کاینك سالهاست — جای دارم در دل تاریک سنگ
پرتوی دیدم درخشان تر از مهر — سر برون آوردم از سوراخ تنگ
شوق دیدار پیمبر را صدیق — راه من بگرفت و گشتم ناامید
گرچه آزردم ولی داند خدای — یار غارش را نیارستم گزید
از ارادت بوسه بر پایش زدم — بازگشتم سوی مأوی با شتاب

گر به مهرش می‌گزیدم یا بـه خشـم می‌شد او از زهر من یک قطره آب
مانده من بر جای سـرگردان کـه شـد آرزویـــم نـقش بـرآب و مـحال
رُخـصت دیـدار را گـفت آن رسـول نـیست فـرمانی ز سـوئی ذوالجـلال

(مەوجی خەیاڵ، شین‌و هەڵپەڕکێ لە دیوانی مەولەویدا)

خالد منصوری

بـە نـام خـداونـد جـان آفـرین　　حکـیم سـخن در زبـان آفـرین
ئەمجار سەخت تەرەن زامم جەجاران　　چڵ بدۆ دایـم چـۆن گـەستەی مـاران
هەر وە زۆرمەندەن ڕای ئامای‌نەفەس　　تای ریشـە تـاقەت شـییەنم جـە دەس
بـڵێسەی فـیراق سـۆ چـنان جـە سـتەم　　نـاسۆرەن زامـان گـاز خـەم بـەستەم
دووی کە داد دڵ پۆشان سـەرهەردان　　زەرد کەردەن روخسار پـاییزەدەردان
سەرسامەن عاڵم یـەکسـەر جـە نـاڵەم　　فـەڵەک مـۆرەی بـەد شـاناوە تـاڵەم

ل.ژ ۹

.....

سەلامۆن عەلەیکۆم

دوروود بۆ ئیۆەی ئەدەب دۆست، شێعر دۆست‌و مەولەوی دۆست.

بەریزان، «ڤیکتۆر هۆگۆ Victor. hugo نیۆدارترین شاعێری ڕۆمانتیکی سـەدەی ۱۹ی فەرانسە کە لە سالانی (۱۸۲ تا ۱۸۸۵ی زانێنی) ژیـاوە، لە ریـزی گـەورەترین نووسەران‌و شاعێرانی دنیایە. ئەگەر چی پێش لە ئەو مەکتەبی (ڕۆمانتیم) نێوێکێ هەبووەو پێشکەوتهایێکی کردبوو بەڵام بە تێکڕا زانـایانی ئـەدەب نـاس بـەو بـاوەڕەن کـە ئـەو (ڕۆمانتیسم)ی گەیاندووە بە پلەو پایەیەکی بەرز تەواو...» جا ئوروپاییەکان کە بە ئەو بلیمەتە شانازی دەکەن‌و لە هـەزاران بـەرگ کـتێب‌و فـەرهەنگ، نـامیلکەو ڕۆژنـامە.

سێمینارو کۆنگرەی تایبەتی بیرەوەری نێۆو بیروڕای «هۆگۆ»یان لە سنووری کانی دنیادا تێپەڕاندووەو خستوویانە نێۆ جیهانی بەرینی ئەدەب. ئاخۆ ئێمە بۆ هەژاریکێ دڵ سووتاوی گەڕاڵو دەربەدەری ئەم دێ و ئەو دێو ئەم شارو ئەو شار وەکوو «مەولەوی» چیمان کردووەو تاچ رادەیەک دەنیاسین؟

بەڵێ ئەگەر چی بە داخەوە کەم تەرخەمی زۆریش کراوە بەڵام رووی بارو دۆخی رۆژگار ڕەش کە تەنانەت رێگایێ خۆشەویستی زانا ناودارەکانیان لێ گرتووینو دەلاقەی گەشە پێدانو پەرەی ئەدەبو زمانیانیش لێ کوێرەو کردووینو تەشایۆ کەیکیشیان بۆ نەهێشتوین!

چەن کەس ئەو هەڵۆی بەرزەفری ئاسمانی ئەدەبە واتا مەولەوی دەناسن؟ کەسیک کە بەس بە یەک سووج ئەویش لە کوردەواری سەرهەڵدان هەستی پێ نەکراو گوێ برهاواڕەکانی شل نەکراو دڵی بۆی نەکەوتە خورپەوە.

پیریو فەقیریو کەساسی هەرسێ نەبن بە باری قورسی هیچ کەسی!

ئازیزان، نەمر سەی عەبدوڕەحیمی کورد خاوەنی ناسناوو ناز ناوی «مەعدوومی» لە ساڵەکانی (۱۲۲۱ تا ۱۳۰۰ی کۆچی) رێک کەوتی (۱۸۰۶ تا ۱۸۸۲ی ز) ژیاوە، واتا، هاوچەرخو «تەقریبەن» هاوتەمەنو «یەقینەن» لە باری ئەدەبیەوە هاو بیری «ڤیکتۆر هۆگۆ»و سەر بە مەکتەبی بەرزو بەرینی «رۆمانتیسم» بووەو ۷۹ ـ ۸۰ ساڵ ژیاوەو لە سەرشاتەی تاوەگۆز چاوی بە رووی دنیا هەڵیناوەو هەڵەبجەو جوانڕۆ، سنە، سلێمانی چروستان، کانی کەوە، مەریوانو دێهاتەکانی دەوروبەری وەک چۆڕونەنە جا پاوەو کۆیو کوێ گەڕاوەو رایێ کردووە بە شوێن نانو زانست!

جا بو گەلو میللەتێ لەوە شوورەییتر نییە کە خەمی نان گەورەکێشەی ژیانی بێو لەوەیشە سەربەرزیتر نییە کە تا ماوە بە شوین فێر بوون دا ڕابکات وڵی ماندوونە بی[1].

۱ـ اطلبوالعلم من المهد الی اللحد «چنین گفت پیغمبر راستگوی ز گهواره تا گور دانش بجوی»

جا لێرەدا ریشەی شوورییەکە هەڵدەگێڕێتەوە بۆ بارو دۆخی رۆژگارو بناخەی سەربەرزیەکەشی رێکی باڵای مەولەویە.

دەك فەلەك چۆن من دەردت کاری‌بۆ زامت پڕ نە ئێش نادیاری بۆ!

ئایا شوێنەوارو جێگەی پێی ئەو هەموو راکردنانە نەبووە کە بە شێوەی پەشیوی‌و پەرۆشی لە زۆربەی دیوانەکەیدا خۆ دەنوینن[1]؟

هام دەردان ئێشێ.. هام دەردان ئێشێ پێمەوەن ئێشێ چ تەرزە ئێشێ
ئێشێ پێچ چۆن ئێش وەماران ڕێشێ ئێشێ پڕ نێشێ، ریشەی گیان کێشێ

ئێستا با ئەمەیش بڵێین کە هەژاری‌و نەداری خۆی چاکەو «قۆرەتەکانی خراپن» دووکەڵی چراموشی‌و پی‌سوز مێژویشی لێ ڕەش کردووین، چۆن باوڕم وایە کە چیمان بە دەستەوەیە‌و بە بەرهەمی مەولەوی دەزانین هەمووی کارەکانی نیەو دوور نیە مشک‌و تکەو ماڵ سووتیان و دەربەدەری زۆربەی بەرهەمەکانی فەوتاندبن بەڵام بە وانەیشەوە وەبۆ مان ئەشێ کە بڵێین: مەولەوی لە زۆربەی ناوداراە بێناوکەوتووکانمان بە هات‌تر بووەو فارس‌و تەنی، «جای شکرش باقی‌است» بە هەر حاڵ کە ئاگر ئەکەوێتە ماڵەکەی‌و کتێب‌و بە بۆ چوون هەڵبەستەکانی ئەکا بە بڵێسەو جا هیچ! ئاوەها هەستی خۆی دەردەبڕێ:

خامەی سەراوێز نە چای سیایی مەڕێزۆ ئەسرین شەکوای جیایی
نامەی سەد شکەنج وەهەم پێچ وەردەن چۆن من سەرتاپاش شکستەی دەردەن
دەوات دووی سیاش جەدەم مەخێزو نامە سیاخاک وەسەر مەڕێزۆ

۱ـ گامە مشغوول زام، گا خەریک دەرد
گا رەفیق خەم هەناسان سەرد
گا سەرمە کەروٚ هوون نە چەمەی چەم
گا گامە و یەروٚ سیلاوٚ نەدیدەم

دەوات دووی دەروون گێج دان وەهەمدا لیـــقە وێش کـــێشان وەلیـــتەی خـــەمدا
خـــامە شـــەق وەردەن دەم مـــە کـــەردەوە زار زار مـــــــەناڵۆ وەدەم دەردەوە
مەوات هەی ئاوات واستە کـەی جەستەم هـــــەی مـــۆمیایی، پـــێشەی شکســـتەم
کام زام بـی جـە تـۆ مـن نـەدیم نـەسیب جـــەفا هـــەر وەمـن، وەفـا پـــەی زەقـیب
زامـــــان تـــــاونان هـــووناوان جـــۆجۆ دەرد وەبـــان دەردیـــە جـــە دووری تـــۆ
بـــڕیان تـــای روبـــاب قـــافیە خُـــوانـــیم نـــــەمەندەن تـــاقەت عـــیبارەت زانـــیم
دەمـــەی هـــەناسەی گـــەرم تـــارەکـــەم نەکـــوورەی دەروون پـــڕجە خـــارەکـــەم
ئـــایردان حـــوجرەی دڵـــەی پـــڕ دەردم ســـۆچنان کـــتاۆ، مـــەجموعەی فـــەردم

جا ئێستا ئەوانەمان کە بە دەستەوەیە بریتین لە:

١ـ عەقیدەی مەرزیبە لە ٢٤٤١ بەیت دا بەکوردی سۆرانی

٢ـ فەزیلە لە ٢٠٣١ بەیت دا بە زمانی عەرەبی

٣ـ فەوائیح لە ٥٢٦ بەیت دا بە زمانی فارسی

٤ـ دیوانەکەی بە زمانی هەورامی

٥ـ بڕی شەرح لە سەرکتێبە ئائینەکانو نامەی فارسی کە بۆ ئەمو ئەو نووسیویەتی.

ئیتر لە سەر ئەوە نارۆم کەکامیانی بە هۆی خۆشەویستی وهان دانی حەزرەتی شێخ «ئەبۆ وەفا»و عەشقی حەزرەتی شێخ «عوسمانی سیراجەدین نووسیوە و یا بـۆ ئیسباتی زانایی خۆی داینناوە و لە بەر سوکنایی ئێشی نێشی تانەی مەلافە تحۆڵای قازی شاری سنە کە پێ ووتووە: «... بچۆ ئامان لەرزانەی خۆت بیژە». بریکێ داناوەو چیو چیو چی های کە.

چۆن ئەوانەیان بەڕیزان تا ئێستا باسیان کردووەیان لە دووایی دالێ باس دەکەن.

بەڵام ئەوەی وامن باسی لێۆ دەکەم دیوانەکەیەتی کە لەگوڵزاری «تەغەزووڵدا» کەم وێنە دەستەو گوڵێکە دڵفرێنو پڕ لە هەستی ناسکی بە سۆز کە بڕێ جار ئاگر بەردەداتە

تانو پۆی ئینسانو بڕێ جار وەکوو شنەی دەمەو رۆژی بەهاران ژین بزوێنو گیان هەژینو دڵ راکێشە.

دیوانەکەی لە سەرکێشی خۆمالی کوردیان کێشی ۱۰ برگەیی لە بەحری[۱] «موتەقاریبی موسەممەنی ئەسلەمفع[۲] لن فعولن، فع لن فعولن» هۆنراوەتەوە.

شێوەی «سەهلی مۆمتەنیعی» زمانی مەولەوی جێگای سەر سوورمانو گەنجینەیەکە کە ئەگەر بێ وێنە نەبێ کەم وێنەیەو ئەوانەی وا بەورێگا دا رۆیشتوون بە شەکەتی ولێ نەهاتووی هەڵگەراۆنەتەوە!!

ئازیزم گوڵاو بۆی خۆی کوڵم تۆن ئەربۆی تۆ نەبۆ بۆی گوڵاو جەکۆن؟
زەڕەی بۆی زوڵفت کەفتەن بەبەرزان بۆی گوڵان کەردەن جە بەرزان هەرزان
ئازیز وە مەرگ گەر ئینسافت بۆ هەنی کافییەن بۆی زوڵفت پەی تۆ
ئیتر چ حاجەت وێت مەدەی عەزاۆ قەبوول کەری جەور مەگێری گوڵاو[۳]

جا باسی «سەنالیی بەدیعی» وەک «تەجنیس»، «تەقلیب»، «تەسجیع»، «تەشبیە»، «ئیهام»و «ئێغراق»و چیو چی ناکەم کە ئەوانەی وا زانای ئەو عیلمەنو باسیان لێوە کردووە زۆر بەیان لە دیوانەکەیدا دیمو دیمەن دەنوێنن، لەوەیشە نەبووە کە هەست بکرێ کە مەولەوی وێڵ بوو بێ بە شوێن سەنعەت ویان بۆ وشەی قافیەما بێتەوە! بەڵام من لە هەڵپەڕکیو شەو[٤] وێنە سازیو خەیاڵ باس دەکەم کە چون خەیاڵ گە لەڵ خەیاڵدا یە یەکا چووەو چۆن پیتو وشەو دەستی یەکیان گرتووەیان هەڵدە پەڕن یان شین دەگێڕن کە تایبەتمەندی زمانی مەولەویە.

۱ـ بحر متقارب مثمن اثلم

۲ـ بحر متجث مثمن محجوف مسبغ مستفعلن فاع مستفعلن فاع

۳ـ یا لە شوێنێ تر دا ئەڵێ:

نام نەسەرزوان شیرینش تاڵم نام پەی خاترش گەردەن خەیاڵم

۴ـ Alitration

ساقی مەی هەی داد، موغەننی‌چەنگێ نەی چی های فەریاد، موترێب ئاهەنگێ
گەرمی‌ی مەی، نەواو، کزەی دەف‌و نەی تێکەڵ بۆ چەنی زایەڵەی وەی وەی

شێعرەکانی دیوانی مەولەوی لە بارەی چۆینەتی دەست پێ کردن‌و دووایی هێنان، وینەگەری‌و تابلۆی هەستاوی‌و بە هۆی زاڵ بوون بە سەرزمان‌و ئاگا بوون لە دەنگ‌و موزیک‌و ناسکی بیری «رۆمانتیکی» تەرو تەرچک‌و رووانگەی ناوەروکیشی بە راستی جوان‌و خەیاڵاوین هەڵپەرکێ دوو دەستماڵە وسێ پێ‌و زیرەی زایەڵەی رۆڕۆی تماشاکەین لەم بەیتانەداکە دەیخوێنمەوە.

جەستەی خەستەی خار، خەم خەڵا تەنان
بە یەدەبێ گێڵ، دوور وەڵا تەنان
شاخ‌و داخ‌و زاخ چۆڵ‌و هۆڵ‌و کاو
سەر بەر دو سەر هەرد، ساراو سەرسەراو

یان ئەم بەیتە:

خەستەی خار خەم، خەم خەیاڵ وێم وەکزەی دەروون تەن زوخاڵ وێم
یان با سەیری سەما لە سەما، بڕکەین لە غەزەلێکی داکە باسی سە مادەکا دەڵێ

.....

دەڵاڵەت جۆ شۆ چون رۆی ئازادی گەرمەی گەرم نەزم بەزم پڕشادی
سەدای (لاوهەی لاو) زڕەی زەڕزەنجیر سڵسڵەو بانی سەر، بەند زرێ‌و لاگیر
زیلەی گوارەو زرنگەی زەنگڵەی‌زەر لە رزەی نەونەمام، لەرەی لیمۆی تەڕ
شەوق زەوق‌و بەرق فەرق زەڕ کڵاۆ ورشەو پرشەی خۆی کوڵم بۆ گوڵاو
شەقەو تەقەی گەرم، چەپڵەو چیڵەی‌نەرم چریکەی وەناز تریکەی وە شەرم

....

شاخەی شریخەی خشڵ نیمەرەنگ فڕەی فۆتەی شۆڕ پا ژنۆی گوڵەنگ چەنگ
خشەو خشپەی خاس، ترپەی پەنجەی کەوش عیشوەو نەزاکەت گریشمەی بێ خەوش

....

شـــاباش شـــادی شـــەیدای شـــاباشان خاس خاس کزەی سۆز دەروون خاش خاشان

کە بە روونی گوی هەستی هەڵپەرکێو «ئالیترەشینی» پیتەکان دەکا

وەک لە بەیتی یەکەمدا «گ»و «ز»و «میم»و «ر»

لە بەیتی سی هەمدا «ز»، «ر»، «گ» و«م»

لە بەیتی چوارەمدا «ش»، «ق»، «ر»، «و»

لە بەیتی پێنجەم دا «ش»، «ق»، «پ»و «ر»

و تا دوایی

مەولەوی لە نێو ئاسمانیکێ بی دوایی‌و بی پەی لە خەیاڵ دا سەیر دەکا:

دڵ دیـــارنیەن هـــای نـــە کـــەردەبۆ وە خزمەت ئازیز تەشریف بەردە بۆ

جەو دما من داد وەلای کێ بەروون نا بەڵەد تەنیا ڕا چۆن دەر کـەروون؟

ئەوندە دەرد ئاشنایە کە بڕوای بە سازگاری ڕۆژگارنیە

خەیر بۆ هەم فەلەک کام خەیاڵ کەردەن؟!

دیسان مـن پـەی شـەڕ وەیـاد ئـاوەردەن!

دیارەن ئـەساس دووری دووری مسـازۆ

دەبـــاڵام کـــاڵای خـــەمان مـــووڕازۆ

داخۆم ڕووی دووری کێش هان وەسەردا

دیســان مــن بــرۆ وە ڕووی چــەمەردا

بڕێ لە تەرکیبەکانی ورشەکانی با سەیرکەین کەکەم وێنەیە ئەگەر بێ وینە نەبن:

سەربەرزی مەینەت ـ خەزانەی خەیاڵ شەمال ـ بـادەی بـێ شـەرتی ـ تـە نـووڕەی دەروون ـ پەنجەی پای نالە ـ مەوتەنەکەی چەم ـ فەرتووت نەی ـ پیالەی واق ـ هۆش

وەحشی ـ تۆپڵاخەی دووکەڵ ـ ئەسرین شەکوا «تەویش بۆ قەڵەم» ـ لیتەی خەم ـ خاس خاس کزەی سۆزگریشمەی بێ خەوش ـ گەردخەیاڵ ـ بە ناباشی بورج «بۆ ئاسمان» ـ چارشێو بۆ «تەم» ـ یەخ بۆ ئاوێنە ـ بەیداخ دەماخ ـ بانگ بێ شەرم ـ سیاماڵ عەیش ـ خەفەت شادیشەن ـ خەم دەماخ بەرزەن ـ باڵاخانەی چەم ـ ئیفتار دڵ ـ بینی عێرفان ـ سەنگ مات هەناسان کاڵ ـ سەرپەنجەی هۆش ـ دەوات پڕوەی ـ تای ریشەی تاقەت ـ بنەک دار خەم تای کرژ مەینەتو سەدان تەرکیبی جوانو تازەو نوێ کە شایانی زمانی پاراوی مەولەویەو بەس. مەولەوی ١١٢ سال (تەقریبەن) لەمەو پێش کۆچی داویی کردووە، چەن ساڵی پێش مردنی خوی خێزانی خۆشەویستی و«عەنبەر خاتوون» کۆچ دەکاو بە جێ دێڵێ، راستی لە فەرهەنگ ئەوکاتە لە بڕێ شوێندا ئێستاش ـ پەرۆش بوون بۆ ژن مردن لای خەڵکەوە کارێکی ناشیرینو شووڕەیی بووە جا ئێمە گەورەییو بەرزی بیری ئەوکەڵە مێردەمان زۆرتر بۆ دەر دەکەوێ کە لەو کاتە شینی مەرگی خێزانی دەگیڕێو جا قەسیدەیەکی تایبەتی ئەوکۆ ستەم هەڵبژاردووە تەنیا چەن بە پێتیکێ لێ دەخوێنمەوە تا بزانین ووشەکانێش چۆن وەکوو مەولەوی پێچ ئەدەن لە خۆو هاوەنگی دەکەن:

دڵەی دڵ دەمەی مەیل لەیلی کەیل
مەحرەم دەرازان خەڵوەتحانەی لەیل
لانە حەڵقەی زوڵف عەنبەر بۆی شەورەنگ
هامدەم جای تەنگ ئەڵحەد سەرای سەنگ
پەروانەی مەزار ئاوات وا ستەکەم
تەرجەمەی حاڵات پەسێوی جە ستەم
عەرزکەروە لەیلا وە سەد خەمەوە
چەم وەنمەوە، دڵ وە تەمەوە

دێـوانـەکـەت دیـم بـڵێسەش بـەرز بـی
بەرزی بڵێسەی هـەر سـات سـەد تـەرز بـی
وە هـــەر ئـــەرزی لەیـــل مـــلاد نـــاوە
دڵـــەی ســـەنگ ســەخت مـتاو نـاوە

.....

..... تـــا ئـــەڵێ:
چـێشەن مـونیوون مـەنزڵ بـێ تـۆ بـۆ
بـێ هـۆشم خـەوبۆ، راس بـۆ، درۆ بـۆ!

مەولەوی وینەکێش و «تەسویرگەریکێ» کەم وێنەیە لە بڕێ جێگادا کە باسی مەبەستێکی «خەیمی» دەکات ـ بیسەرو خۆێنەر هەستی زیندو بوونی وینەکان دەکا بـۆ نموونە زستانمان ئاوەها بۆ ڕەسم دەکات:

زۆسانەن وەی ڕەنگ وەگەردووان یاوان گـیجێای لوول گـێج کـڵێڵەی کـاوان
بـــە نـا بـاشی بـورج بـەرزە دیـاران سـفید کـاری کـەرد تـاقچەیُ مـۆغاران
چ شـیرین زەڕگـەر تـۆف هـەوای سـەرد گـۆشوارە نـە گـۆش نـەونەمامان کـەرد
پەی نیگای بـاڵای مـەحبووب بـێ گـەرد یـەخ ئـاینە گـرت تـەم چـار شـێو ئـاوەرد

.....

سەیرێکی ئەم وێنەیشە بکەین:

دیاکـەی وەشـەرم جـە پـەنجەرەی نـاز تـا تـاریشەی جـەرگ بـەراوەردوە گـاز
پـەترۆی زامـە کـەم هـەم لابـەردەوە وەخت بی سارێش بێ تازەش کـەردەوە

ئەی ئەم تابلوە ماتەمینە چۆنە؟ سەیری پیتە شینەکان بکەین کە چۆن پەیدەرپەی ماتەم وەنوێنن:

جه ئامای نامەت چەمەریم بەرز بی شادیم شێویا، شینم سەد تەرز بی
شەمع شام شووم، ماتەم هۆڕ گڕیا تای تەل سەمتوور شادیو زەوق بڕیا
شای شادیم شکیا، سوپای خەم جەم بی بەیداخ دەماخ شیوەی ماتەم بی[1]

.....

ئێستاش هەروا بڕێ لە شا بەیتەکانی دەخوێنمەوە کە شایانە گوێ لە هەڵپەڕکێو شیوەنیو شەکان بگرین

*کووڕەی عەشق دڵ هەر یەند جۆش وەردەن
گوڵاڵەم چۆن وێم فەرامۆش کەردەن
*سەدای زیلو بەم مەینەت سەد تەرزەن
خەفەت شادیشەن خەم دەماخ بەرزەن
*ساقیەن، بادەن، نەسیمەن بادەن
بولبۆل جە دەوری گوڵان ئازادەن
*بەزمەن شادیەن، عەیشەن نیشاتەن
کیفەن شۆخیەن، شەوقەن حەیاتەن
*گرمەو پزیسکەی چەخماخەی پارە
بەرق بریسکەی شوعلەی شەرارە

١ـ الف یان ئەم وێنە:
باڵا خانەی چەم دێوانە کەی
تۆ بانە ناو وەگڵ ئاسانە کەی تو
تکەش عاجز کەرد خەیاڵت ئێشدا
ئازیز بۆ جارێ پابند پێشدا
ب یان ئەڵێ:
ماتەم وینەی سەنگ، زەردم چۆن
خەزان دایم پێچ مەدەۆ چۆن ماران گەزان

*کـــزه‌ی ره‌شـــه بـــای هـــه‌ناسان ســـه‌رد
ســـیاماڵ عـــه‌یش تـــه‌خته تـــه‌خته کـــه‌رد
*شـــریخه‌و گـــرمه‌ی هـــه‌ور دووری دۆس
وه فـــه‌نابه‌رده‌ن مـــه‌غزوره‌گ‌و پـــۆس
*شـــه‌راره‌ی گـــرپه‌ی نـــارمه‌هجووری
کـــه‌رده‌ن وه‌غـــوبار کـــۆگـــای ســـه‌بووری
*ئـــێش نـــام ســـه‌خت تـــویچ ئـــاما پـــێشدا
هـــه‌ر ئـــێشه‌ن مـــدیه‌ی کـــه‌فته‌ن وه ئـــێشدا
و ده‌یـــان‌و ســـه‌دان شـــێعری جـــوانـــی کـــه
کـــه مـــه‌جالم نـــیه‌و کـــات تـــه‌نگه بـــۆ نـــۆانـــدنی

شێعریکێ فارسیم له بیردایه‌که شایه‌د ۱۵ ـ ۲۰ ساڵێ ته‌مه‌نم بوو بێ له یادگه‌ی میشکم دا نه‌خشم کردوه‌و شاعیره‌که‌ش نازانم کیه ئه‌ڵێ:

گر که چشم اینست‌و ابرو نازاین‌و عشوه ایـن
الوداع ای زهدو تقویٰ، الفرار ایٰ عقل‌و دیـن

باسی «ته‌وارۆد»و ته‌رجه‌مه‌یش ناکه‌م به‌ڵام مه‌وله‌وی به‌یتێکی هه‌یه به‌و ناوه‌ڕۆکه‌وه‌که ئه‌ڵێ:

شێوه ئه‌رئیده‌ن من کـرده‌نم سـه‌یر نام خوا حافیز، دین بنیش وه خه‌یر

راستی ئازیزان کامیان جوانترن؟

مه‌وله‌وی نوێ هانیوه‌و «ئێبداع»ی کردوه کارێ که تا ئه‌و کاته‌ی بیری په‌ی‌پێ بردووه بێ وێنه‌یه واتا شیوه‌ی شێعری ستوونی ده‌گۆڕێت، گۆڕانێ بۆ مه‌رگی کورێکی ئه‌و قه‌سیده‌یه ووتووه‌که پاش چه‌ند به تێیکی ئاسایی ئه‌ڵێ:

مەنعم مەکەردێ گرانەن دەردم ئەر شێعر بۆ قافیەی فەهردم
فەریاد جە شۆرەی ئەرز چارەی من هەر سەوزەی مراد من نادیارەن
داد جە هەوای شووم بەد ستارەی من هەر نەوگوڵاڵەی من نە پێوارەن
یاوەلوەلەی دەف شا دەرویش جۆشی بەو سەدای ریشەی دڵ ئاشناوە
یا جۆش سەمتوور، موترێب خروشێ چەنی ئەی دوو فەرد حەسرەت مەعناوە
بەڵ سەوز ببۆ تۆم ئارەزووەکەی دڵ هەای چەمە دەخیل شەوێ شەونمێ
بەڵ روو بنمانۆ ئەو نازک ئەوگوڵ دەمە نەسیمێ، وادەی سوب دەمێ

جا سەرەرای ئەو هەموو چەرمەسەریەو دادو فەریادە بێ ووچانە زەمانەی بێ بەزەیی گەورەترین بار ئەخاتە سەربارو نێۆ بارەکەیو چەن ساڵێکی دووایی تەمەنی چاوی بێ نوورو رۆشنایی بینایی کوێر دەکاتەوە:

بینایی دیدەم تۆ وەسڵامەت دیدەنی دیدارکەوت ئەو قیامەت
ئەربینش نیەن هەی ئاوات وازم باز هەر تەسکینەن گۆش وە ئاوازم

جا لە شوێنێ تر دا روو لە خودا دەکاو ئەڵێ:

هەر چیت دابوو پێم یەک یەک دامەوە حیسابی حەشرت وا وە لامەوە

و ئەگونجی میسراعی دووهەمیش بە حاڵەتی ئیستێفهام بخوینرێتەوە چون ووتەکە دوو سووچە واتا:

هەر چیت دا بوو پێم یەک یەک دامەوە حیسابی حەشرت واوە لامەوە؟!

منیش تا ئێرا چووموو دەنگی ئەو نەمرە دێ بەگوێماکە ئەڵێ:

کورم چیتە بە سەرمەوە!!

لای ئیوە خۆش.

سەرچاوەکان

١ـ فرهنگ معین

٢ـ یادی مەردان

٣ـ مێژووی ئەدەبی کورد

۴ـ تاریخ مشاهیر کرد

۵ـ رشتەی مرواری

٦ـ عەقیدە مەولەوی (محمد علی قرەداغی)

٧ـ میهرەجانی مەولەوی

٨ـ دیوانی مەولەوی

٩ـ بحث‌های شفاهی مرحوم شیخ امین، شیخ علاءالدین حدود ١٧ سال بیش

١ـ بیروڕای خوم

مەجلیسی عاشقان

محمد سعید نجاری «ئاسو»

وەک دەڵێن وا دەنگی زەنگی مەدرەسەی یارانە دێ
بۆنی شیعری پڕ لە تاسەی پیری هەورامانە دێ
دەنگی سەر قافڵەی قەتاری شیعری هەورامانە یا
زمزەمەی بلوێری تینووی مەجلیسی عیرفانە دێ
مەستیە! هوشیاری ڕێی بۆ کۆڕی عیرفانێ نیە
بادەیە، چەنگە، زیرەی پیاڵەی دەسی جانانە دێ
تیشکو تیرێژی زرێی چاوانی چاو جوانانە یا
شەعشەعەی هەوری بریکەی سەردەمی نیسانە دێ
«مەولەوی» حاڵی پەشێوەن چونکە مانگ نوێ بۆتەوە
قوڕبە سەر من کوا برۆت وا جەژنەکەی قوربانە دێ
خانەقای عیشقو ئەوین لێورێژی مەستی پڕ لە هەست
دەمبە دەم هاوارو ناڵەی عاشقی حەیرانە دێ
بوونی عوودو دووکەڵی ئاهم وەها تێکەڵ بُووِن
هەر دەڵییێ هەوری بەهاری دڵ پڕی بارانە دێ
لایێ سەر، مەستی خەیاڵەو لایێ چاو، مەستی جەماڵ
لایێ دەس، بۆ دەف لە بارەو ذیکری دەرویشانە دێ

شاعیران تێکڕا جەمەن، نووسەر هەموویان پڕمەبەست
دەنگـی پـێی کـۆچی بـە ژانـی پـێشڕەوانـی وانـە دێ
«هێمنی» شـیعری تـەڕم کـوا، کـوا هـەژاری ئـەم گـەلە
ڕووی لە «حافز» کردوەوە دەنگـی بـراق سـوڵتانە دێ:
هـەستن، هـەستن عـاشقان سـابۆ «وەفـایی» مـوژدەیێ
واڵە بـاغان شـین نـەماوەو دەنگـی کـوردستانە دێ
تـۆ بـڵێی جـارێ کـە شـاخی بـەرزی هـەورامـان بـبێی
واڵە داوێـنی زەمـەندی زەمـزەمەی گـۆرانـە دێ؟
دەنگی کاڕەی مەڕلەگەل زیلو بەمی قومریو هـوزار
تـێکەڵاوبـن تـۆ بـڵێی شـمشاڵی تـینووی شـوانـە دێ
ئاگری ئەشعاری «مـەعدوم» گـڕ لە «ئـاسۆ» خـاو بـڵێن
«واڵە سـەقفز بـۆ کـڕۆزی سـووتنی پـەروانـە دێ»

بە ناوی بەدی هێنەری هەستو شعوور
چەم پەی فەرش پات موژەش چون خارەن
بـەڵام چـێشن کـە ڕۆ چـارەش نـاچارەن
چـەنی تـاوۆ تـەرک، پـا بـۆست کـەردن
سـەوگەندەش وە زولف سیای تـۆ وەردەن
چـون شـەماڵەی نـوور گـڕ گـڕانـمە
پـەی پـاس مـاران زەنگ زڕانـمە

«مەولەوی»

لەو ڕۆژەوە یەکەم بەشەر زمانی بو دواندن لەگەڵ هار چووتی گەڕا. دەتوانم بـڵێم

یەکەم شاعیر هاتە مەیدانی ئەوین‌و دنیای دەروونی ئادەمیزادەوە. کە زمانی گرت، بەهار باران، چۆم، گوڵ نیگا، یان بە کورتی هەموو جوانیەک لە لایەکەوە. لەو لاشیەوە هەورەتریشقە، سوو تمان،

مەرگی ئازیزان، سێلاو طۆفانیان بە کورتی هەموو ناحەزیەک، شوینی خستە سەر دڵی ناسک‌و جوانپەرەستی ئەم ئادەمی‌زادە غەریبەوە. بە قەولی حافز، ئەم «بالندەی باغی قورسە» کەلەم شوێنە «خەراب ئاباداە» گیر سایەوە بەڵێنی دا لە گەڵ هەموو چەشنە ناکۆکی یەک هەڵ کات. فێر بوو لە سەرما خۆی وەشارێ سێلاو هات ڕاکات، برسی بوو بخوات، بەڵام فیکری ئەوەی بۆ نەکرایەوە چۆنیان هێنائەم ۆلاتەوکەنگی دەی بەنەوە. دووشتیشی بەلاوە سەیر بوو کە کەنگێ فێریان کردوە. یەکی ئەگەر دڵنەنگ بوایە فرمێسکەکانی بێ ئاگا بوون لە خۆ دەهاتنە خوارێ ناوی نا «گریان» کاتێکیش دەروونی پڕ دەبوو لە زەوق‌و هەستی بە خۆشی دەکرد قاتا دەتریقایەوەو نادی نا ـ پێ کەنین ـ ئەم دوو دیاردە دەروونیە بە تایبەت ئەوی دواییان بەوی سەلماندکە لەگەل حەیوانەکانی تری هاو ولاتی دا جیاوازیەکی هەیە. جا بۆیە کەوتنە ئاخاوتن لەگەڵ هاوکوونەکانیان و ڕازی دەروونیان بۆ یەکتری درکاند. بەڵام دەروون هێندە قوولڵ و پڕ مەبەست و ڕەمزو راز بوو ئەو چەن کەلیمە پیشاندەری دنیای دەروونیان نەبوو،و شە، کەرەسەیەکی زۆر بێ دەستەلات بوو بۆ نواندنی دنیای دەروون، کەوتنە بیری ئەوە، قسەی قوولڵترو پرماناترو دەروونی‌تر بکەن ـ شاعیر پەیدا بووە هەر چەن گوتیان:

معانی هرگز اندر عرف ناید که بحر بی کران در ظرف ناید

یا

هەر چەن دەکەم ئەو خەیاڵەی پێی مەستم بۆم ناخرێتە ناو چوار چێوەی هەڵبەستم

بەڵام زۆرشتیان گوت کە پیشاندەری دنیای ناوەوە بوو زۆر کەسیان بۆلای خۆیان ڕاکێشا. لە هەموو رەگەزو قەوم‌و قێلەیەک. ئەمانە ئاگرهایان کردەوە. بەڵام وەک دەڵێن

«هەر کەس بە یاری خۆی دا هەڵێ دەڵێ، من مەمنوونی شاعیرانی کوردم و لە نێویان دا «مەولەوی، پیری هەورامان، عاشقی ڕاستەقینە، شاعیری توانا، عارفی دور ناس، غەوواسی زرێی خواناسی، پیری خانەقای ئەوین، عەرەبی زانی، فارسی زانی، کوردە ئاگری شیعری لە گیانم بەربوەو قەڵەمی نووسینی منی وەکار خستوە.

خامە شەق وەردەن دەم مەکەردەوە زار زار مەنالۆ وەدەم دەردەوە
مەوات هەی ئاوات واستەکەی جەستەم هەی مۆمیایی پێشەی شکستەم
کام زام بی جمە تۆ من نەۆێم نەسیب جەفا هەر وە من وەفا پەی ڕەقیب
بڕیان تای روباب قافیە خوانیم نەمەندەن تاقەت عیبارەت زانیم

«فلاسفە» زانیاران، لێ کۆڵەران، لە شیعر زۆریان تۆێژییەوە هەر کەسێ ئەسپی خۆی لنگ داو ئەوەی خۆشی ویست پێی دا هەڵکوت و ئەوەی ناخۆشی وێست زەممی کرد بەڵام هەموو هاتنە سەر ئەو باوەڕە کە شیعر تێکەڵاوی شعوورەو بە خەیاڵ دەڕازێتەوە، هەستێکی نەبندارو بە هۆی شوبهاندنو وێچواندن «تشبیە» پیشان دە درێو بە چاوو گوێی بنیەرو بیسەرادا ڕادەبرێ جا بۆیە، «خەیاڵ»و «تەشبیە» دووکاکڵی بنەڕەتی شیعرن لە قەدیمە وە شیعری شاعیر لیتان پێ هەڵ. سەنگاندون. دوکتور شەفیعی «کدکنی» لەم بارەوە دەفەرمێ.

«خەیاڵ» کە بنەمای ڕاستەقینە وتاقە شتی بنە گرتووی شیعرە، شتێکە کە لە هێزی بیر کردنەوە سەرچاوە دەگرێ. بەڵام ئەو هێزە تاریف ناکرێ. هەر چەن زۆریان ڕەنج کێشاوە کە بی ناسنو تاریفێکی لێ بکەن بەڵام هەر وانە ناسراو ماوەتەوە. «دی لووبس» دەڵێ: یەکی لەو هێزانەی کە خەیاڵی شاعیرانە دەخولقێنن بیر کردنەوەیەو من بڕوام وایە هیچ کام لە هێزەکانی ذەینی بەشەر تاریف کردنیان لە بیر کردنەوە گرانتر نەبێ. بە پێی ئەم قسانەی دوکتورو بەپێی لێکوڵینەوەی عولەمای، ئەم باسە کە وابوو دەکرێ بڵێین شێوەی جۆراوجۆری خەیاڵ لە شیعری شاعیر دا دەتوانی پارسەنگی هەڵ سەنگاندنی شاعیر لە

تەرازووی شیعرو ئەدەبیات دابێ. هەر بۆیەش من لە شیعری مەولەوی دا ئەم بەشەم هەڵبژاردوە. جیاواز لەوە کە من هەورامی نیمو وەك وانی لێ حاڵی نابم وە ئەوەی کە مەولەویم چۆن ناسیو چۆنی هۆگر بووم چەن دەلیلی هەیە. هەر کە چاوم بە کتێب پشکووت دیوانی مەولەوی‌و قانیع‌و ... لە تاقەی کتیبە کانی باوکم‌دا دیت ئێستاش لاپەڕەکانی ئەو کتێبە کۆنە لە پێش چاوم دایە بە تایبەت ئەو شیعرەی کە باوکم زۆری دەخوێندوەو ئێستاش هەر پێی خۆشە.

شووڕای عاشووڕا دیسان بەزمەش‌بەست موحەڕڕەم ئاماو مەحرەم شی نە دەست.

تاکو گەورە بووم‌و دیوانی مەولەوی بە مانای کردنەوەی مامۆستای زەحمەتکێش مەلا عبدولکەریمی مودە ڕس گەیبە دەستم. لەو سەردەمەدا بۆ خۆشم شیعرم کەم کەمە دەکوت و دەتوانم بڵێم ٩٥ لە سەدی نەزانیەکانی مەولەویم بەوکتێبە پڕکردەوەو ئیدی بوومە قەترەیەک لە دەریای بی سنووری ئەوینی مەولەوی دا.

بە هەر حاڵ لەو کاتەوە من مەولەویم لە شیعر دا ناسیوە، یان وایان فێرکردووم یان هەر ڕەنگە واش بێ هیچ شیعرێکی کوردیم ئەوەندە پێ قسەی دڵ نیە. قسەی عیشقە، قسەی ڕۆحە، ناوێرم لە ترسی هێندی بڵێم پێشم نەوعی تەبەڕڕوکی تێ دایە. بابنیەوە سەر باسەکە.

کوتمان خەیاڵ بە هۆی تشبیە شێوەی شکڵو ئەندام بە خۆی دەگرێو دەبیندرێ یا لای کەمی هەست دەکرێ. جا ئەم «تشبیە» ەکە لە قەدیمەوە بوەوەاتا هاتوە تەکامول‌و جۆراوجۆری بە سەر دا هاتوە. یەکەم «تشبیە»ەکان وێ چواندنی شتێکی لە بەر چاوو هەست پێکراوو بە شتێکی هەست پێکراو بوو وەک ـ چاوبە پیاڵە، زولف بە دار ـ کە زۆریش ناحەسابیە. ڕوومەت بە سێو، هەناسە بە دووکەڵو لە پاشان هێندێ هاتە پێشێ بوە ئەو جۆرە تەشبیهە کە لایەکی هەست پێکراوو لایەکی خەیاڵو غەیرە دەس لێدان واتە «غیر ملموس» وەک «دەریای ئەوین» «بەهاری بیر» «خەتتی سەوزی ڕوخسار»و ... تالە

دەورەی حافز داوای لێ هات که هەر دوو بەشی ویچواندنه که «غیر مەلموس» بێت و گەورەترین شێوەی تشبیهی شاعیرانه ئەمەیه. «خەلوەت ئونس» «بوی خوش آشنایی»و ... که له پاش وی کەم شاعیر بەو پایه له تشبیه گەیی تالەم دواییانه دا پەیرەوانی «نیما» ئەم شێوه تەشبیهەیان بەربڵاوتر کرد. سەیر کەن مەولەوی ئێمه چەن ساڵ له مەوبەر ئەم نەوعەی تەشبیهەی هەبوه.

روخسارەش کاتێ مەسقەڵ مەدۆلێش وەشتۆی پارێز خەیاڵ مەبۆ ڕێش.

خەیاڵ غیر موجەڕەد به سەنعەتی تەشخیص خاوەنی پارێزەو پارێز دەبا پارێزە کەشی خاوەنی شنەیه وەکو بادە خوشێ ئەم سێ عونسورە غەیرە موجەڕەدە روخساری مەسقەڵ لێدراوەی مەحبووبه کەی بریندار دەکەن ـ جا بروانن تاچ ڕادەیەک خەیاڵ له شیعری مەولەوی دا بەرزە. یا لەم شیعرە دا.

باڵە خانەی چەم دیوانه کەی تۆن بانه ناو وە خاک ئاسانه کەی تۆن
تکەش عاجز کرد خەیاڵت تێشدا سا تو خوا ئازیز پا بنێ تپش دا

له دیوانی حوکمڕانی مەحبووب باڵە خانەی ماڵی ئەوان نیه بەڵکو چاوی مەولەوییه. ئەو باڵە خانه واته «چاوی شاعیر» قورەبانوگڵەبانی به خاکی «ئاستانەی مەحبووب کراوە. بەڵام دڵۆپه دەکاو خەیاڵی مەحبووب که دایمه له چاوی شاعیر دایه بەم دڵۆ پەعاجزە. سەربانیش دڵۆپەی کرد دەبێ به پا بی شێلی. سا تو خوا ئازیز وەرە بیشیله. جا تو خوا ئێوه بڵێن ئەمه ئەوپەڕی ئیجازو که لامی شاعیرانه نیه؟

یان له کاتی وەسفی سورو شت داکێ توانیوه ئەم تەسویرە زیندوانه له زستان بەم سەرماو سۆڵەیه بەکار بەرێ. ڕەنگه هێند بابه تاهیر ئاسایی مەحوی جەمالی مەحبووبی بوه «به دەریا بنگرم دەریا تو بینم» له زستانیشدا شێوەی مەحبووبی پێ حەیف بوه که له سەرما دا دەری نەخات.

زەو سانەن وەی تەور وەگەر دووناوان گـێجیای لوول گـێج کـڵێڵەی کـاوان
بـــەنا بـــاشی بـــورج بـــەرزە دیـــاران سفید کـاریش کـەرد تـاقچەی مـوغاران
چ شیرین زەرگەر هـەوای تـۆف سـەرد گۆش واڕە نە گـۆش نـەونەمامان کـەرد
پەی نیگای باڵای مەحبووب بـێ گـەرد یەخ ئاینیە گـرت تـەم چـارشێو هـاورد.

سپی‌کاری تاقچە موغاران بە وەسیلە بەنا باشی بـورجـی بـەرزە دیـاران «اسـتعارە لە زستان» زێرینگەری سەرماگوارەی لەگوێی نەونمامان کردوە: سُور بوونەوی تکەی ئاوو بوونە سەهۆڵی بە دارو گیاو شکەکاندا.

بۆ تەماشای بووکێ وەک مەحبووبی مەولەوی ـ جا مەجاز یا حەقیق «بەڵام بە بڕوای من لێرە دامەجاز بێ» سەهۆڵی ئاوێنە ڕاگرەو تەم چار شیۆدێنێ. ئەم تـەسویرە لە چـەن جێگەی دیکەش بەهرەی لێ وەرگرتوە.

مەولەوی نە تەنیا لە سوروشتو جوانیو خەیال ئیلهامی شاعیرانەی هەبوە لە عیلمو زانینو حەدیسیش دا بۆ شیعر بە جوانترین شێوەی «عـاشیرەت» واتـە «تـلمیح» کـەڵکی وەرگرتوە. مەسەلەن ئەوە دیـاردەیەکـی فـیزیکیە کـە تـەپڵ خـاو بێتەوەزرەی نـایە.و گویچکەی مرۆڤیش بی هۆی دەنگدانـەوەی «صـوت» لە پـەردەی صُـماخ، دا دەنگ دەبستی. ئەگەر نم بهێنێ دەنگی نایەوە هەروەها دووربینی دووردنیتی گالیلە ئـەگـەر پیچەوانەڕای بگری شت دوور دەخاتەوە بڕوانە ئەم تەشبیهە جوانەی «وصف الحالّی» پیری.

«پۆس کۆس گۆش نـم کـێشا کـەم کـەم ئەم سەر ئەوسەرەن دوور بنیە کەی‌چەم»

لە بارەی حەدیثو ئایات دا ئەم دوو تەلمیحەم پێ جوانترین بوو هەم لە بارەی «جناس» هەم لە بارەی ناوەرۆک

«لکەی مونافات «لِکَی أُعرَف» چوو دەســـەمل لەگـەڵ «لیـعبدون» بـوو»

لێرەدا لەکتیبی بە نرخی «القصیدة المرضیه»دا مەولەوی عاشیرەت دەکاتە سەر ئەم. ئایەی لە قورعانی پیرۆز. «**و ما خَلَقْتَ الإنس فی و الجِنَّ لاإ لیعبدون**»و لە هەمان کات دا لە حدیثی قودسی دا هاتوە.

«**کُنتُ کنزاً مخفیّاً فَخَلَقْتَ الخَلق لِکَی أُعرَفَ**» ئەگەر سەر سەری وەک ئەحقیقەکانی هەندێکەس کە لە سەر مامۆستا هەژارو شیعری کوردیەوە هەیانە ـ بە سەری دابرۆین ئەو دووانە پێکە دە مونافاتی هەیە ـ لە لایەک خەلقی بە شەرییت بۆ عیبادەتە، لەم لاشەو، بۆ عیرفانو شناخت و ناسینە، بەلاّم مەولەوی بەوپەڕی زانایی‌و وردبنیی یەوە سەلماندوویە «عیرفانو عیبادەت یەکن» هەر دووک هەر بۆگەیاندنی بە شەر بە سەر چاوەی لایە زالیەوەکە وابوو ئیدی موناقاتێک نیە. جا بۆیە ئەم شیعرە تەقریبەن موعممایە پاش ئەم تەلمیحە مەعنا دەکرێتەوە.

«لکەی مونافات «لکی أُعرَف» چوو دە سەمل لەگەلّ لیعبدون بوو»

ئەگەر شێوەی ڕینووسی کوردی ئەم زەمان لە بەر چاو نەگرین لەم شیعرەی خوارەوە دا مەولەوی جیناسێکی جوانی هاوڕێ لەگەل «تلمیح بە» ئایەیکی میثاق لە قورئانی پیرۆزدا هێناوەتەوە.

هێما هەوای ئەو هەواو پەیمانە پێمانە وەک ئەو هەوا پەیمانە

یانی تا ئێستاش ئارەزوی خواستی ئەو پەیمانەی عەهدی ئەلەستمان هەر پێیە بەلاّم وەک ئەو ئینسانە باد پەیمایانە واتە هەرزەگۆیانە، ناوەک خۆمان. عاشیرەتە بە ئایەی «الست بربکُمْ، قالوا بَلیٰ».

بەم شیعرە جوانەی فارسی دوایی بە باسەکەدێتمو ئیوەش بە خودای گەورە دەسپێرم.

چو در خود بینم از بس روسیاهی نگنجد ای الهی یا الهی

همه فضل‌و کمالات تو پویم ترا بعد از خداوندی چه گویم

ڕواڵەتان زۆر مەبەستێکی سادەیە بەڵام وردەکاری مەولەوی ئالەم شیعرانە دا وەدەردەکەوێ رۆحی گەورەو دنیای دەروونی روون دەبێتەوە «یا» لە عەرەبی دا «ندا» بۆ دوورە «ای» «بۆ نزیک» خودا «اَحرب مِنْ حبل الورید» کە وابوو نزیکە دەبێ بڵێی «ئەی الهی» ڕاست نیە بڵێی «یا الهی» بەڵام ئەو دەفەرمێ من هێندە ڕووسیاەو شەرمەزارم ڕووم نیە بێژم «ای الهی» دوور دەکەومەوە. دەڵێم یا الهی ـ بەو هیوایە. ئەو دۆعا مەقبوولانەی پیری هەورامان هاوڕێمان بێتو لە خودای مەزنیش سەرکەوتنی هەموو لایەکتان ئاواتە خوازم.

والسلام علیکم و رحمةالله و برکاتهُ

فهرست منابع :

۱ـ دیوان مولوی شرح ملا عبدالکریم مدرّس
۲ـ العقیدة المرضیه چاپ سنندج
۳ـ محضر استاد ملا عبدالله محمدی ملا (درزیولی) (مولوی شناسی برکانی ـ که به علّت کهولت سنّ قابل استفاده نمی‌باشد)
۴ـ صور خیال در شعر فارسی دکتر شفیعی کدکنی

ئیدی سەرکەوتنی هەموو لایەک تان لە پێناوی باشتربەڕێوەبردنی ئەو کوڕە لە یەزدانی مەزن داواکارم.

بۆکان ۷۱/۳/۳

زبان ایرانی و جایگاه زبان کردی در آن

مسعود نویدی

پێشه‌کی گرمترین‌و به‌بایه‌خترین سڵاوه‌کانی خۆم پێشکه‌شی هه‌موی ئێوه به‌شدار بووان له‌م کۆڕه ئه‌ده‌بییه‌دا ده‌که‌م‌و له خووای میری مه‌زن هیوای سه‌رکه‌وتن بۆ گشت لایه‌کتان ده‌خوازم.

به‌ڕێزان ئه‌گه‌ر ئیجازه بده‌ن ده‌مه‌وێ سه‌باره‌ت به مه‌وضوعی زبانه ئێرانییه‌کان وه‌شوێنی زبانی کوردی له‌واندا به ئه‌ندازه‌ی کاتی دیاری کراو چه‌ند دێڕێک به ئاگاداریتان بگه‌یێنم.

سه‌ره‌تا بزانین له ئه‌ساسدا زبان چیه‌وه چ ده‌وڕێک له‌کومه‌ڵدا ده‌گێڕێ. زبان یه‌کێک له گرینگ‌ترین ئامێره‌کانی گه‌یاندنی په‌یام‌و پێک هێنانی په‌یوه‌ندی‌و ئاڵ‌وگۆڕ کردنی بیرو بڕواکانی فکری له‌کۆمه‌ڵه به‌شه‌رییه‌کاندایه، که هه‌میشه به په‌ره‌وی له‌کۆمه‌ڵ له ته‌غییرو ته‌بدیلدا بووه و هه‌یه.

زبان ڕۆڵێکی گرینگ ده‌گێڕێ. هه‌ر وه‌ک بو سه‌رنج دان به ئاڵ‌وگۆڕه‌کانی کۆمه‌ڵایه‌تی ی‌ئینسانی له مێژو کۆمه‌ک وه‌رده‌گرین وه‌هه‌ر به‌و جۆره که مێژو به سه‌رهاتی نه‌ته‌وه‌و چینه جۆر به جۆره‌کان وه‌ڕوداوه‌گه‌لێک که به سه‌ریاندا هاتووه ده‌گێڕێته‌وه مێژووی‌یه‌ک زبانیش ئاڵ وگۆڕه‌کانی ئه‌و زبانه له مه‌ودای سه‌رده‌می ده‌وام یا ڕه‌واجیدا ڕون ده‌کاته‌وه.

به یارمه‌تی سه‌رنج دانه مێژووییه‌کانی هه‌ر زبانێکه که ده‌توانرێ هه‌م ته‌غییراتی ئه‌و زبانه له ئه‌دواری تاریخیدا بناسرێ وه هه‌م یاساکانی ده‌سته‌ڵاتدار به سه‌ر ئه‌و ته‌غییراته به

دەست بێت.

ئێمە کە دەمانە وێ سەبارەت بە زبانە ئێرانییەکان وە شوێنی زبانی کوردی لەواندا بدوێین بێ شک دەبێ ئاگادارییەکی بەربڵاویشمان لە مێژوی زبان ببێت.

هەر وەک هەمومان دەزانین زبانە ئێرانییەکان شاخەیەکن لە بنە ماڵەی زبانی هێندو ئۆروپایی کە هێندو ئۆروپایی بە هۆزگەلێ دەووترێ کە لە ڕوژگارانی زۆر کۆندا لە ناوچەکانی هەڵکەوتو لە باشوری سەرزەمینی ڕوسیەی ئیمڕۆیی، لە دەستەکانی نێوان سیبێری، دەریاچەی ئارااڵ، دەریای خەزەر وەقەفقازدا ژیاوون، ئەمانە تا دوایین سە دەکانی هەزارەی سێهەمی پێش لە زایین لە سەرزەمینی هاوبەشی سەرەتایی خۆیاندا دەژیان، بەڵام لەو سەردەمە بە دوا بە ناچار کۆچیان کرد کە دەتوانین بێژین یەکێک لە هۆکانی ئەم کۆچ کردنە، سەرماو سۆڵی لەڕادە بەدەری ناوچەی سیبێری بووە.

بەم چەشنە دەبینین کە ئەم هۆزانە لە سەرزەمین گەلێ لە با شوری ئاسیا تا باکوری ئۆروپا بڵاو بونەوەوە لە بەر ئەمەکە لە ناوچەگەلی جۆر بە جۆر لە ئۆروپاو ئاسیا وەک هێندوستان نیشتەجێ بون، بە ناوی هێندو ئۆروپایی ناوبانگیان پەیدا کرد.

زبانە ئێرانییەکان لە مێژینەیەکی بەر بڵاو بەر خوردارن.

بۆ باشتر تێ گەییشتنی ئەم مەبەستە دەبێ بزانین کە مێژوی ئەم زبانانە بە چەند دەورە دا بەش دەبێ وەپاش ئەمەش سەبارەت بە هەر دەورەیەک بەکورتی قسەبکەین تا لە دواییدا بۆمان دەرکەوێ کە زبانی کوردی لەکامیەک لەم دەورەگەلە دا دەتوانێ قەرار بگرێ.

دەتوانین زبانە ئێرانییەکان لە سێ دەورەی تایبەتدا بگونجێنین:

سەرەتا دەورەی باستان:

ئەم دەورە مێژوییترین سەردەمە لە زبانەکانی ئێرانیدا. بێ شک لەوکاتەدا زبانگە لێ فرە لە ناوچە جۆر بە جۆرەکانی ئێراندا بەکار چووە کە داریوشی کەبیر لەکەتیبە بە نرخەکەی بیستوندا بەڕاشکاوی سەبارەت بەم مەسئەلە قسەی کردووە.

گرینگنریت زبانگەلی گونجاو لەم سەردەمەدا بریتین لە: مادی، سکایی، ئەوێستایی

وه فارسیی باستان. سه‌کایی زبانی هۆزه شه‌ڕکه‌ره‌کانی ئێرانی له ناوچه به‌رباڵاوه‌کانی باکور تا باکوری ڕۆژ هه‌ڵاتی ئێران بووه، که له دوایيدا تيره‌گه‌لێ له‌م هۆزانه له ناوچه‌کانی ڕۆژ هه‌ڵاتی ئێرانیشدا نیشته‌جێ بونه.

زبانی مادیش له ناوه‌ندو ڕۆژاوای ئێران به‌کار هێنراوه که به‌ڵگه‌گه‌لێ سه‌ربه‌خۆ له ده‌ستدا نیه، به‌ڵام له ساڵی ٨٥٣ ی پێش له زایین له‌که‌تیبه‌گه‌لی پادشاهانی ئاشوردا له هۆزی ماد ناو براوه.

فارسیی باستان له ناوچه‌کانی باشوریی ئێران واته وه‌ڵاتی پارس یا فارسدا باو بووه وه‌هه‌ر به‌م هۆیه‌ش پێی ده‌ووترێ فارسی. ته‌نیا شوێنه‌واریک که له‌م زبانه به جێ ماوه، که‌تیبه‌و نوسراوه‌کانی هه‌خامه‌نشیی‌یه که‌گرینگترینیان که‌تیبه‌که‌ی بیستونه.

ئه‌وێستایی یه‌کێ له زبانه‌کانی ڕۆژ هه‌ڵاتی ئێران بووه‌وه چونکه ئه‌وێستا واته‌کتێبی پێڕۆزی زه‌ردو شتیان به‌م زبانه نوسراوه پێیان ووتووه زبانی ئه‌وێستایی.

هه‌رکام له‌م زبانانه له لێ‌کۆڵینه‌وه ئه‌ده‌بییه‌کاندا گرینگایه‌تی‌یه‌کی ئه‌وتۆیان هه‌یه تا ئه‌و جێیه‌که له دواییدا ده‌بینین که زبانه ئیمڕۆییه‌کان‌وه له‌وانه‌کوردی هه‌ر به شوێن زبان گه‌له‌دا هاتون.

دوای ئه‌م چه‌ند دێڕه که سه‌باره‌ت به ده‌وره‌ی باستان به ئاگاداریتان‌گه‌یشت باش وایه‌که له دربڕه‌دان به مه‌وضوعه‌که، ئاماژه‌یه‌کیش بکه‌ین به دو ده‌وره‌ی دوای ئه‌م ئه‌م ده‌وره. له دوای ده‌وره‌ی باستان ده‌گه‌ینه ده‌وره‌ی میانه‌ی زبانه‌کانی ئێرانی:

زبانه‌کانی سه‌رده‌می میانه له مه‌ودای زه‌مانی‌ی ساڵانی ٢٥٠ی پێش له زایین تا ٦٥١ ی زایینی له سه‌رزه‌مینی ئێراندا به‌کار هێنراوون. له‌مانه به‌ڵگه‌گه‌لێ نوسراو له زبانه‌کانی په‌هله‌وی‌ی ئه‌شکانی، په‌هله‌وی‌ی ساسانی، سۆغدی سه‌کایی، به‌لخی وه‌خواره‌زمی به جێ ماوه که به دو ده‌سته‌ی سه‌ره‌کی‌ی زبانه‌کانی ده‌سته‌ی ڕۆژ هه‌لاتی‌و ڕۆژاوایی دابه‌ش ده‌بن. ڕۆژ هه‌ڵاتییه‌کانی بریتین له: سۆغدی، سه‌کایی، به‌لخی وه خواره‌زمی و ڕۆژاواییه‌کانیشی به دو زبانی باکوری‌و باشوری دابه‌ش ده‌کرێن که باکوریه‌که‌ی زبانی

سەرزەمینی پارت وە باشوورییە کەی زبانی سەرزەمینی پارس بووە.

خوشک‌و برایانی خۆشەویست! بەم چەشنە توانیمان سەبارەت بە دو دەورەی باستان‌و میانەی زبانە کانی ئێرانی، ئاگاداری گەلّی بە دەست بهێنین.

لە درێژەی باسە کە، دە گەینە سێهەمین دەورە بە ناوی دەورەی نوێی زبانە کانی ئێرانی کە زبانی بە نرخ‌و شیرینی کوردی لێرەدا دەتوانین بدەینە بەر باس‌و لێ کۆلّینەوە.

بەلّێ، دەورەی نوێ یا جەدید، دوایین دەورەیە لە میژی زبانە کانی ئێران.

بە دوای هێرشی عەرەبە کان‌و لە ناو چونی دەستەلّاتداریەتی ساسانیان، بەلّکو لە مەودای یک دو سەدەدا، ئێرانیان خەطی خۆیان لە پەهلەوی یا پارسیک بە خەطی فارسی تەغییر دا. وە بۆ ئەمە کە بتوانن ئاواگەلی زبانی‌ی خۆیان باشتر نیشان بدەن، ئالّ‌و گۆڕ گەلّیکیان لەم خەطەدا پێک هێنا.

سەردەمی نوێی زبانە ئێرانییە کان، سەردەمێکە کە زیاتر لە پەنجا زبان دەتوانن تیایدا بگونجێن، بەلّام گرینگترینیان ئەمانەن: فارسی‌ی نوێ یا دەری، کوردی، بەلوچی، پەشتو وەتاجیکی.

بێ‌شک دەورەی نوێی ئێرانییە کان بە دوای دەورەی میانەدا پێک دێت. هەر کام لە زبان گەلی گونجاو لەم، سەردەمەدا باس‌و لێ کۆلّینەوەی تایبەتی خۆی هەیە، بەلّام چونکە ئێمە دەمانەوێ لێرەدا لە بارەی زبانی کوردی، بدوێین، باس کردن لەوانە دەنێینە کەنار وەدەچینە سەر باسی زبانی‌کوردی.

زبانی کوردی دوای زبانی فارسی، لە نێوان زبانە کانی دەورەی نوێ فرەترین بێژەری‌هەیە.

لە متونی سەدە کانی سەرەتایی‌ی ئیسلامی‌و هەر وەها لە کارنامەی ئەردەشیری بابە کان، قسە لە پیتی کورد کراوە کوردە کان جگە لە ئێران و عێراق‌و تورکیە لە کۆمارە کانی ئەرمەنستان‌و گۆرجستان وەتاڕادەیە کیش تورکەمەنستان وە هەر وەها لە کۆماری سوریەو باکوری خۆراسان وە چەند شوێنی‌تر لە ئێرانا، نیشتەجێن.

بەلّام ئایا هەموی ئەمانە بە یە ک زاراوە قسە دە کەن؟

لە وەڵام دا دەبێ بێژین کە نە تەنیا بە یەک زاراوە قسەناکەن، بەڵکو لە بابەت بە کار هینانی زاراوە، کوردی دەتوانێ یەکێ لە بەر بڵاوترین زبانەکانی دنیا بێت. بەربڵاوی زبانی کوردی نە تەنیا نیشانەی لێک جیا بونی هۆزەکانی کورد لەیەکترنیە، بەڵکو بە پێی زانیاریەکانی کۆ مەڵایەتی و تیجتماعی، یەکی لە نیشانەکانی دەوڵەمەندی ئەم زبانەیە.

بۆ گەیشتن بەم ڕاستیەیە کە زبانی کوردی شوێنێکی تایبەتی لە ناو دیکەی زبانەکانی ئێرانیدا هەیە، بیر هێنانەوەی ئەم نوکتە کافیەیە کە کوردی بە عینوانی یەکێ لە زبانە ڕەسەنەکان، ڕیشەی لە زبانەکانی هێندو ئۆروپایی دا هەیەوە ئەگەر چی لە دەورەی نوێدا دەیدەینە بەر باس لێ کۆڵینەوە ئەمە بەم مەعنانیە کە لە میژینەیەکی ڕوناک لە دو دەورەی باستانو میانە دا بەرخوردار نەبووە، بەڵکە بەم مەعنایەیە کە لە دەورەی نوێدا بە ئەو پەڕی گەشانەوەو پەڕو باڵ لێدانی خۆی گەیشتووە.

زبانی کوردی لە نێوان زبانەکانی دەورەی جەدید دەتوانێ لە گرینگترینو بە بایەخترینی ئەوانە لە دوای فارسی بە ئەژمار بێتو جێگەیێکی بەر چاو بو خۆی لە ناویاندا تایبەت بدات.

هەبونی سەدانو بەڵکو هەزاران شاعیرو هۆزەوانو نوسەری بە ناوبانگ، پسپۆڕان، ئەدیبان، میژو نوسانو زانیاران لە ناو گەلەکەماندا، چ لەم ڕۆژگارەداو چ لە ڕۆژگارانی زۆر کۆندا، مزگێنی دەرو بەیانگەری گرینگایەتی ئەو تۆی زبانەکەمان لەم دەورەو لە دەورەکانی پێشودایە.

لە ئاسمانی ئەدەبیاتی کوردیدا هەزاران ئەستێرەی پرشنگ دار درەوشاوونو ئەدەبییاتەکەمانیان لە تاریکیو سەرگەردانیو مەترسی لە ناو چون نەجات داوەو پتر لە ڕابوردو دەستیان داوەتەگەشەپێدانو بڵاوکردنەوەو هەر چی دەوڵەمەندکردنی ئەو.

هەر ئەمەکە لە مەودای تاریخدا زبانەکەمان توانیویەتی ڕۆژگارانی پڕ لە سەختیو سەغڵەت پشت سەر بنێتو بەم چەشنەکە ئیمڕۆ دەبینین بگاتە دەستمان، خۆی دەتوانی دلخۆشی یەکی فراوان بۆ هەمو ئێمە بێژەران بەم زبانە پێڕوزە بێت.

ئێمە ئەگەر سەرنجێک بدەینە میژوی دیکەی زبانەکان، بۆ وێنە زبانەکانی باکوری باکوری قارەی ئافریقا، بۆمان ڕوون دەبێتەوە کە زۆربەی زۆری ئەو وەڵاتانە کە ئیمڕۆ بە عەرەبی ووتو وێژ دەکەن، پێش لە ڕوهێنانی ئەعراب بۆ وێ، هیچکام لەوانە عەرەب نەبونە بەڵکە بە عەرەبی تەبدیل کراوون. بۆ وێنە زبانی وەڵاتی میصر، هەر وەک دەزانین پاشماوی زبانی میصری باستان واتە قیبطی بووە کە عەرەبەکان لەکاتی ڕۆهینانیان بۆ وێ دەیکەنە عەرەبی.

هیچ دور نەبووە کە کوردیش ئاوا چارەنوسێکی بە سەر دا بهاتایە وە ئیمڕۆ کە خەبەرێک لە زبانو ئەدبیاتی کوردی نەبوایە، تەنانەت دەبینین کە فارسیش بۆ ماوەیەک لەگەڵ ئەو مەترسی یەڕوبەڕو دەبێ بەڵام شاعیرانو ئەدیبانێ وەک ڕودەکیو فردەوسی هەڵدەکەوونو لەو چارەنوسە شومە دەیهێننە دەر.

هیچ قەرینەیەکی میژویی لە دەستدا نیە کە نیشان بدات زبانی کوردی حتتا بۆ ماوەیەکی زۆر کەمیش بەرەوروی ئەو مەترسیە چو بێت.

بەڕێزان ئیستا بۆ ئەمە کە زیادتر ئاگاداری شوێنی تایبەتی زبانی کوردی لە ناو زبانەکانی دەورەی جەدید بین سەرەڕای ئەوەی تا ئیستا ووتراوە، باش وایە کە بە چەند مەبەستی تریش بەکورتی ئاماژەیەک مان بێت: زبانی کوردی لە بواری نەحوی وەهەر وەها بەکار هێنانی پیتو وانە، زۆر زۆر دەوڵەمەندەوە ئەمەش نە تەنیا بە قسە بەڵکو لە گۆڕەپانی عەمەلدا بە ڕاستی گەیشتووە کە لە شوێنە زانستی یەکان وە هەمو ئەو شوێنانە کە زبان و ئەدەبیاتی کوردی تیایاندا تەدریس دەکرێ ئەم راستیەیە بو هەمووان سەلمێنراوە.

لە تایبەتمەندییەکانی تری زبانەکەمان کە ئەمەش بە چەشنێک گرینگیی ئەوڕادەگەیێنێ دابەش بونی بە دو دەستەی: زبانی نوسین (کتابت) وە زبانی ووتو وێژی زۆژانە (محاورە)یە.

هیچکات لە نوسینی ڕەسمی دانابێ بە چەشنی ووتو وێژی زۆژانە قەڵەم سەر کاغەذ بنێینو دەست بکەین بە شکستەنوسی.

سەدان تایبەتمەندیتر لە زبانە کەماندا کە هەرکام باسی تایبەتی خۆی هەیە دەتوانین ناو بەرین کە ئێمە لێرەدا هەر بەم چەند گولبژێرە قەناعت دەکەین وەشوێن گرتنی باسەکە دەنێینە ئەستۆی خوێنەرانو ئەدەبدۆستانی بەڕێز.

ئەدیبان، شاعیران، مامۆستایانی ئایینی، مامۆستایاتی زانستگەکانو قوتابخانەکان، خوێندکارانی خۆشەویست پزشکان، ئەندازیاران، بازاریان وە دیکەی تۆیژەکانی کۆمەڵ! هەرکام لە ئێوە بە سەرنج دان بە هەمو ئەم ڕاستیانە، دەبێ پاسەوانانو پارێزەرانی بە ئەمەگی زبانە پیرۆزەکەتان، زبانی کوردی بنو ڕۆژ بە دوای ڕۆژ ئاگاداری خۆتان لەودا بەربڵاوتر لە جاران بکەنو ئەم سەوقاتیە بە نرخە لەو پەڕیگە شەو غینا و دەوڵەمەندیدا بۆ داهاتووانو ڕۆڵەکانی سبەینێی ئەم وەڵاتە بە جێ بهێڵنو وەها پتەوڕاگری بکەن کە تا دنیا دنیایە مەترسیی زەوالو فەسادڕوی تێ نەکات وە بزانن کە ئەم ئاواتە بەدی نایەت، مەگەر قۆلی هەیممەتی لێ هەلمالنو بە عەمەل دەست بدەنە ئەم کارەگرینگە.

زبانی کوردی ئەگەر چی لەگەڵ چەند ربانێکی تر وەک: بەلوچیو پەشتو وەتاجیکی لە ڕستەیەکدا قرار دەگرێ بەڵام بە تێ بینی لە ژمارێ بێژەرانی ئەم زبانە وە بەربلاوی ناوچەگەلی جۆغرافیایی کە تیایاندا نیشتە جێن، تەنانەت دەتوانێ لەمانە.زۆر بە بایەختر بە ئەژمار بێت، چونکە هەر دەستە لە بێژەرانی زبانگەلی ناو براو لە ناوچە مەحدودو دیاری کراوەکاندا مەوجودن، لە حاڵێکدا دەبینین کە سنورە جۆغرافیاییەکانی زبانی کوردی لە چەندین وەڵات تێ پەڕدەبێتو مەحدودەیەکی وەسیع دەگرێتە بەر.

بەریزان!! باسەکە هەروا سادەو ساکار داوایی نایەت بەڵام بە پێی کاتی دیاری کراو ئیتر ناتوانم لە مە زیاتر لە خزمەتداندا بم. دوبارە لە خوای میری مەزن داوای سەرکەوتن ئەکەم بۆ گشت لایەکتان لە هەمو بوارەکانی ژیان، بە تایبەت بواری خزمەت کردن بە زبانو ئەدەبییاتەکەمان. ئیتر هەر شادو سەرکەوتو بن

والسلام علیکمو رحمەالله

تخمیسی بر یک شعر عرفانی از اشعار مولوی کرد

عبدالغفار وارستگان « نازک بین»

پینج خشته‌کی له سەر پارچه شیعریک عیرفانی له دیوانه‌کەی ماموستا سەید عەبدول‌رەحیمی تایجوزی (مەعدوومی)

دەستم جە دامان غەفڵەت وەرنەدا قرچەی دڵ هەرسش نە چەمان وەردا
شێتو ئاراگێل دانم وەهەردا * دڵە چەندمە ستیت جەم بێ نەسەردا

چەن‌کار ئارۆتو ستەوروی فەردا*

هیچ کەس پێسەو من نەبۆ رەنجەرۆ نەگنۆنە دەریای شیوەن ورۆ رۆ
دڵش وەش نە بۆیە واتەی بێ خۆ * شەر تیۆم نیەن جە بێ شەرتی تۆ

روسیای تەوبەی سەدفەر دانە بۆ*

تۆ جەعەدەم دا ئامای وە هەستی لۆای وەراگەی غەفڵەتو مەستی
ئیستە پێت مەنەن خەجڵەتو پەستی *نەکەفتی ئەوراپەی حەق پەرستی

تابی وەهەمتاێ مەستی پای سستی*

جەی دونیای فانی ئەوکەسە مەردەن پەریۆ هەوای نەفس کە چ نەکەردگەردەن
دیمەنم زەردو قامەت پۆڕ دەردەن *پیری حەڵقەسان خەم پەنەم وەردەن

پەێ دەرگای عەدەم ئامادەم کەردەن*

تۆشەی ئاخرت، شەقاوەتمەن چەنی نەفسوێم عەداوەتمەن
جا ئیسە حەێاڵ نە دامەتمەن * سەر وەخت ئەدای ئەمانەتمەن

نە شر سیاهەێ خەیانەتمەن*

ساکۆن حەکیمێ کەرۆم دەوائێ چــەندم بـنمانۆ مـێهرو وەفـائێ
من وزۆنە سەر ســەعادەت رائـی *مۆغەنی تەنخوای منو نەوائـێ
وەی چەن فەردەوە هۆر دەرسەدائێ*

خــواوێت خــالق جـنو ئینسانی عــەتاکــۆنەندەی نــوور ئیمانی
من ئیمام هــەن پـاکو سـۆبحانی *یارە بی نەێ شەو تاریکەی فـانی
هەر تووەکردەێ بە دیم مەزانی*

تە سنگو تو نادانیم شەندەن نە پاێ وێم نـــەفسوشەێتانی ئـــامانە ســەر رێــم
هەر بەندەێ وێتم مەگـەر بـەندەێ کـێم *ئای سۆبح مەحشەر سەر ئەفکەندەوێم
شەرمەندەێ حزور خواو بەندەوێم

ئـــامانێ دەرگــات خــالقی بـێباک ئـــامانەن خــوایْ زەمــینو ئــەفلاک
خــامۆش کــەرەوەێ نـاڵەی سـۆزناک *بەرەحمەکەی وێت فەرد تەنیای تاک
بەشق مەشق عەشق دڵپاکان پاک*

قــەرار دەهــەندەێ دڵ بــێقەراران بەخشەندەی گونای گرد گوناە کـاران
دەس گیرو پەنای گـرد شـەرمەزاران *بەۆ فەوسڵ فیراق خاتر پۆڕ خاران
بەۆ دیای دمایْ یەکترن یاران*

خۆ وێت فەرماوات اللە ئـەکـبەرەن جە هەر چی چێوە ئەوگـەورەتەرەن
من ئیقرار خـەتاوگـونام نـە سـەرەن *ئەر سەد تاوانم جە حەد ئەۆدەرەن
دەفتەرم جە روی وێم سیاتەرەن*

مــن نــەوە شــەناهەر تـۆنی شـافی وادەی رحــمەتت نــیەن خـیلافی
پێم دەرجە عەزاو دۆزەخ مـەعافی *تو بویەر جـە مـن پـۆر ئـینسافی
من روزەردی وێم کافیە کافی*

خوا: بەندەی وێتە (عەبدول غەفارم) گــونام فــراوان هــەم شــەرمەزارم
زەلیــل نــەفسە نــاو هــەم گـرفتارم خــەجاڵەت زەدەێ یــارو ئـەغیارم
عاجزو غەمبار روی روژگارم

زبان کردی و فرهنگ و ادب ایرانی

ایرج وامقی

با تشکر از شما بزرگواران مهمان‌نواز کردستان

عرض کنم حضور شما، بعد از شنیدن این همه سخنان شیرین واقعاً شنیدن عرایض بنده مقدار زیادی کسالت‌آور خواهد بود.

پیشاپیش می‌گویم و کمی هم فنی بعد، و مخصوصاً وقتی که دیگر چیزی به نهار نمانده و به هر حال به بزرگواری خودتان عرایض ملال‌آور بنده را می‌بخشید حضار محترم، خانمها، آقایان، قبلاً از اینکه عرایض این بنده قدری خسته‌کننده و تا اندازه‌ای فنی و ملال‌آور است، پوزش می‌طلبم، من می‌خواهم دربارهٔ اوزان شعر کُردی صحبت کنم و اگر چه یک بار طی مقاله‌ای این مبحث را در نشریه‌ای مطرح کرده‌ام و یکی از دوستان عزیز بنده، جناب آقای احمد شریفی که اینجا تشریف دارند و بخشی از این را به کردی ترجمه و در مجله‌ای چاپ فرموده‌اند، امّا هنوز بحث در این باره در آغاز کار است. به جرأت می‌توانم عرض کنم، تا بحال در راه شناختن اصول و قواعد شعر کُردی چه از سوی کُردان و چه از سوی سایر هموطنان، قدمهای جدی برداشته نشده است و کار ناچیز این بنده نیز فقط باید به عنوان یک گام اولیّه تلقی شود و امیدوارم فضلای کُرد بتوانند نارساییهای عرایض این بنده را جبران کنند و آنچه من نتوانسته‌ام پیدا کنم آنها پیدا کنند و به قواعد شعر اصیل کُردی، سر و سامانی بدهند، هنگامیکه از وزن اشعار کُردی صحبت می‌کنم، به هیچ وجه مقصودم

غزلها و قصائد و سایر انواعی از شعر کردی که در اوزان عروضی سروده شده است نیست، بلکه آن وزنهائی را در نظر دارم که بر حسب عادت آن را گورانی می‌نامیم و من تاکنون فقط موفق به شناختن سه وزن در گورانی شده‌ام نه بیشتر و می‌دانم که باید بیش از اینها باشد، یا بیش از اینها بوده و اکنون به فراموشی سپرده شده است. نکتهٔ دیگری که باید اضافه کنم. اگر می‌گویم وزن شعر کُردی باید توجّه داشت که این اصطلاحی است قراردادی وگرنه در این باره چنانکه به عرض خواهم رساند این اصطلاح رسانندهٔ به مقصود نیست پیشتر باید گفت آهنگ شعر کُردی، تقریباً تمامی حاضران محترم یعنی کسانیکه با شعر کردی و منظورم همان گورانی است آشنائی دارند می‌دانند که این نوع شعر هیچگاه بدون همراهی آواز و احیاناً موسیقی خوانده نمی‌شود. غزل فارسی و کُردی را بدون موسیقی می‌خوانند و اهل شعر و ادب از شنیدن آن غرق لذّت می‌شوند مثلاً این شعر سعدی:

بسم از هوا گرفتند که پری نماند و بالی به کجا روم ز دستت که نمیدهی مجالی

یا این شعر کردی که یک بیتش را دوست عزیز من خواندند:

بوچی نگریم صد کەرتم دل دەشکینی می بو نەرێژی شیشه له صد لاوه شکاوه

امّا حتّی در زمان ساسانیان نیز چنین شعری بدون آواز خوانده نمی‌شده است.

من دورو تو دور وه دوریت قەسەم هەر وەقته بچُوم ئاگر وه جەسەم

اجازه بفرمائید پس از این مقدمهٔ کوتاه مقدمهٔ دومی را عرض کنم:

زبان کردی یکی از زبانهای متعدّد خانوادهٔ زبانهای ایرانی است. خانوادهٔ زبانهای ایرانی از کهنسال‌ترین اعضاء خاندان زبانهای هند و ایرانی یا آریائی کهن‌ترین شاخهٔ زبانهای هند و اروپائی است. زبانی که ما اسمش را امروز

می‌گذاریم هند و اروپایی یک اصطلاح قراردادی است. امروز در واقع آن زبان فرضی، می‌دانیم که در کجا بوده. مادر تمامی زبانهاست که از انتهای هند تا انتهای اروپا گسترده هستند شاخهٔ اصلی این زبان، زبان آریایی است که به آن هند و ایرانی می‌گویند. چون ایرانیها و هندیها در کتابهای خودشان، خودشان را آریایی معرفی کرده‌اند. البتّه علمای مغرب زمین معتقدند که آریایی باید بر تمامی این زبانهااطلاق بشود. به هر حال مقصودم این بود که زبان کردی از این خانوادهٔ زبانهای ایرانی است که زبانهای ایرانی از کهنسال‌ترین اعضای خانوادهٔ زبانهای هند و ایرانی یا آریایی و این زبان اخیر کهن‌ترین شاخهٔ زبان هند و اروپایی است از خانوادهٔ زبانهای ایرانی کهن باستان، چهار زبان را می‌شناسیم ولی متأسفانه از دو زبان نوشته‌هایی در دست داریم و از دو زبان دیگر فقط واژه‌هایی، از بان اوستایی کتاب اوستا باقی است که خوشبختانه تعداد نسبتاً زیادی واژه دارد. در ریشه‌شناسی واژه‌های فارسی و کردی سایر زبانهای ایرانی بسیار کمک می‌کند. از زبان دورهٔ هخامنشی که اصطلاحاً به آن می‌گوییم «فارسی باستان» کتیبه‌هایی از شاهان آن سلسله در دست داریم که چنانچه می‌دانید مفصّل‌ترین آنها کتیبهٔ معروف «بیستون» در نزدیکی کرمانشاه بر بدنهٔ کوهی به همین نام باقی است. از زبانهایی که تنها واژه‌هایی از آن می‌شناسیم یکی زبان مادهاست که اقوام غربی ایرانی را تشکیل می‌دادند و با کمال تأسف تاکنون هیچ نوشته‌ای از آنان به دست نیامده ولی بدون سند و مدرک هم می‌توان با قاطعیت تمام اظهار کرد که آن زبان با زبان هخامنشیان یعنی فارسی باستان تفاوتهایی بسیار اندک داشته، تفاوتهایی که هم‌اکنون نیز می‌توان در میان لهجه‌های یک زبان واحد یافت.

از واژه‌های زبان مادی که در زبان فارسی باستان و از آنجا به زبان فارسی و کُردی امروز رسیده است برای نمونه چندتایی را نقل می‌کنم: مثلاً «واژه اسب»

واژهٔ اسب یک واژهٔ مادی است که در فارسی و کُردی باقی مانده. ولی کلمهٔ سوار بر اسبان واژهٔ مادی نیست بلکه واژه فارسی باستان است که در آنجا اسب گفته می‌شود. واژهٔ شهر واژهٔ مهر ـ میترا ـ واژهٔ بزرگ این واژه‌ها، مادی است. همین جا باید گفت که کشوری که اکنون ایران نام دارد و وطن عزیز و محبوب ماست و از نام‌آوران تاریخ بشر به شمار می‌رود به دست توانای همین قوم ماد برای نخستین بار ایجاد شده است و ان‌شاءالله به دست توانای فرزندان برومند همان تیرهٔ نجیب و سرافراز ایرانی که شما مردم دلاور کُرد باشید به جاودانگی خواهد پیوست.

مجال آن نیست که عرض کنم. حکومت هخامنشی در اصل یک حکومت مشترک پارسی مادی است و این را نقوش تخت جمشید به روشنی به ما می‌گوید و گویا داریوش در نشان دادن این مطلب در نقوش تخت جمشید حتی تعمّد داشت. باری زبان دیگر ایرانی که واژه‌هایی از آن در دست داریم زبان سکایی است مربوط به قوم جنگجو و دلیر و سوارکاران بی‌نظیر.جهان باستان که باید عرض کنم که این شهر عزیزی که مهمان‌دار ماست و در طول عمرم این دومین باری است که به زیارتش نایل شده‌ام یعنی «سقز» منسوب است به همان قوم ایرانی و نامش از قوم (سکه) به یادگار مانده است. معلوم است که از این چهار برادر فرزندان متعددی به وجود آمده‌اند. این فرزندان متعدد را ما از دیدگاه زبان شناسی تاریخی زبانهای ایرانی میانه می‌شناسیم یعنی در واقع نسل دوم از زبان ایرانی باستان، ولی پیوند میان آنها به سختی استوار است ما برای مثال زبان ساسانیان که ایرانیان جنوبی هستند و اشکانیان که ایرانیان شرقی و بعدها غربی هستند در دورهٔ میانه تفاوت چندانی با هم ندارند که جالب است زبان فارسی به اجبار زبان همگانی ملّت ایران شده است و در حالی که تاریخ گواه است که در هنگامی این زبان به عنوان زبان واسط و رابط و پیوند بین

خودمان پذیرفتیم که حتی عنصر ایرانی بر ایران حکومت نمی‌کرد. سهل است این زبان را غزنویان به هندوستان برده‌اند. غزنویان ترک‌نژاد، و سلاطین ترک عثمانی زبان رسمی دولتی و درباری و نامه‌نگاریهایشان فارسی بود. از همین مقولهٔ دردآور که سیاست می‌خواهد بین ماد و دیگر برادران ایرانی ما جدایی افکند و نمی‌تواند می‌گذریم و باید بگوییم که در خانوادهٔ زبانهای ایرانی زبان فارسی دری را ما به عنوان برادر بزرگتر و حافظ و نگهبان میراث نیاکان کهن خود پذیرفته‌ایم. امّا در این میان باید گفت هیچ زبانی از این خانوادهٔ بزرگ به اندازهٔ زبان کُردی به فارسی نزدیک نیست تقریباً همهٔ اعضای خانواده تحت تأثیر فارسی و مخصوصاً شعر فارسی و فارسی ادبی هستند. دیروز خدمت بعضی از آقایان عرض کردم و اینجا چون ننوشته‌ام یادآوری می‌کنم که تصور نرود که زبان فارسی که یک زبان یکدستی است زبان فارسی از تمام زبانهای ایرانی مایه گرفته چه بسیار واژه‌های کردی در زبان فارسی هست که آن دوست عزیز تذکر فرمودند و عرض کردم کاملاً درست است و بیش از این هم هست که کلمهٔ فرزانه .... که در پهلوی هم بصورت فرزانه آمده است به اصطلاح ترکی نارسای امروز دوقلو، این کلمهٔ دوقلو به عدد ۲ مربوط نیست یعنی فرزندانی که با هم به دنیا می‌آیند. این کلمهٔ (جَم) چون جمشید خواهرش توأم بدنیا آمده‌اند یکی را (جَم) و دیگری (را جِم) به زبان اوستائی (یمه) و (یماً) آورده‌اند و در بسیاری از زبانهای ایرانی هنوز این کلمه باقی است (جمیلی) (جمولو) (جیمی) به همان معنی (دو قلو). ساختمان دو زبان به قدری شبیه است که پنداری یک زبانند در دو لهجه و این مرا به یاد نزدیکی زبان مادی و زبان فارسی، باستانی می‌اندازد که مجال بحث در آن نیست امّا شعر کردی، غیر از غزل و قصیده جزء همان گروهی از اشعار ایرانی است.... فهلوی می‌گویند. نگفته پیداست که فهلوی همان پهلوی است و این نشان دهندهٔ این مطلب است که این اشعار دنبالهٔ اشعار

زبان پهلوی هستند و بی‌گفتگو شعر زبان پهلوی یعنی یک زبان ایرانی دورهٔ میانه دنبالهٔ اشعار زبانهای باستانی است. از زبانهای باستانی که پیش از این نام بردیم تنها از یک زبان شعر داریم و آن زبان اوستاست و خوشبختانه، شاعر بخش اعظم اشعار اوستا را به نام می‌شناسیم او پیامبر بزرگ ایرانی زردشت سپیدمان است و به عبارت روشن‌تر زردشت، کهنسال‌ترین شاعر شناخته شده، تمامی زبانهای هند و اروپایی است دربارهٔ وزن شعر گاثاهای اوستا سخن بسیار گفته‌اند امّا جای سخن هنوز بسیار است. و ما در اینجا مجال بحث آن نداریم. امّا دربارهٔ زبان پهلوی تا دیرزمان این گمان نادرست را ترویج و حتی تبلیغ می‌کردند که ایرانیان شعر نداشته‌اند. این عقیده اگر هیچ سندی هم در میان نباشد از نظر علمی به کلّی مردود است البتّه خط ناقص پهلوی نیز با شیوهٔ شگفت خود به کمک این مبلغان می‌آمد امّا کشف اوراق (ماهنویان) در ترکان چین همهٔ این تصورات را باطل کرد و دری گشود بر روشنائی روز. دانشمندان بسیاری بر سر این نوشته‌ها رنج برده‌اند. و سختیها کشیده‌اند تا توانسته‌اند اوراق پریشان را نظم دهند و ما که صاحبان اصلی آن اوراق بودیم از آن بی‌خبر ماندیم تا هنگامی که نتیجهٔ تحقیقات آنان به چاپ رسید و شاید این بندهٔ تنها این افتخار را داشته باشد که آنها را از زبانهای پهلوی ساسانی و اشکانی به فارسی دری ترجمه کرده و نیز متوجه وزن آن اشعار شده که برخی با اوزان شعر کردی هماهنگی تام و تمام و کامل دارد.

وەسفی زانایی

محمد رضا همتیار

پەی تەواف دۆس کاروانێ ویەرد پەپوولەی خەیاڵ سەفەر پێشە کەرد
نەوای دڵفرێن زەنگ کارەوان نەوازۆ گۆشی چەم ئینتزاران
وەسفی ئەربابی زانایی فەرزەن ئاڵای زانایان جە ئاڵەم بەرزەن
مەولای مەوالی شێعر کوردسان زێد زانایی زانایی وازان!
"خورشید سەمای شیرین جەمالان" رەشک ئەفزای تەمام دیدە غەزاڵان!
کەلامت سەرشار بادەی ئەلەستەن کووڕەی زێکر شێعر هەورامی بەستەن
"ئەر وەبێگانە وەرخوێشم زانی تو حەساوەنی وە هەر چیم وانی"
ئەفسۆن کەلامت چون نەقش مانی وێنەی کاوانی کێشا بە جوانی
سەفینەی بادەی شێعرت پڕ مەیەن نەشئەش فراوان، دەریای بێ پەیەن
"دانەی شەوچراغ خەزانەی هەستی مەزەی نەشئەی عەشق بادە پەرستی"!
جە بادەی باقی شێعر هەورامان سا جامێ ساقی ئامانەن ئامان!
"بدەرپێم نۆش کەم چون هەر دەجاران" زاخاۆدەم رۆحم جە دووری یاران
مەولایی جەمەن جە مەولای نامت نەشەی شادیەن شەهدی کەلامت
وێنە کێشە کەی جوانی هەورامان پرشنگی گەشی بووکی ئاسمان!
شنەی سەرکاوی کەلامت ویەرد کوشتش؟ ئێحیا کەرد؟ نازانم چێش کەرد!
هۆن گوڵاڵان کێو هەورامانی نیشاندەر ئایەت حوکم یەزدانی
مەولای مەوالی شێعر کوردسان زێد زانایی زانایی وازان!

"خاست فەرماوان ئەربابەکەی خەم ساکن نەگۆشەی باڵە خانەی چەم!"
"خەم زەدەی خەم کێش خەفەت بارەنان بەری جەیا وەر، دوور جە یارەنان"
بە زووخاو دڵ دەوات هەستی خەم جە بان خەم خەفەت هەڵ بەستی
هەڵۆی ئەندیشەی بەرزی کۆساران شا سۆاری شێر نێۆ شاسۆاران
"کاڵای شیرینی وە باڵات بڕیان تاس مەحبووبیت نە عاڵەم زڕیان"
شێرت زەردە تاو دمای بارانەن "گەرمی بەزم نەزم سەرهەوا رانەن"
چۆڵ خانەی دەروون زۆرکەیلەن بێمەی کۆشکی ئێقبالم وێرانە ئادەی
هەڵ کە چرای مەی ڕۆحم کەر ئاوا کەیلی وکڵۆلیم با بێ دەوا

* * *

پەی تەواف دۆس کاروانێ ویەرد پەپوولەی خەیاڵ سەفەر پیشە کەرد
وەسفی ئەربابی زانایی فەرزەن ئاڵای زانایان جە عاڵەم بەرزەن
من وەسفی زاناو زانایی کەردەم پێڵاو مەولەویم دانا وەسەر چەم
نەخش زاناییش زیا دیاکو وکەم "جاگیر نەدیدەی وە هووناو ڕەشتەم"

*ئەوانەی وا لە نێۆ دو وکەوانە دایە هی مەولەوین.

مەولەوی و عیرفان

حاج سید جمیل هاشمی زنبیلی

سوپاس‌و ستایشی نەبڕاوەو دوایی نەهاتوو بۆ خودای گەورەو بێ هاوتاکە جینن‌و بەشەری بۆیە بەدی هێناوەو دروست کردوە تاکو بیناسن‌و بی پەرستن.

سەلات‌و سەلامی خودا لە سەرگەورەترین‌و خۆشەویست‌ترین پێغمبەرەکانی خودا بێ کە حەزرەتی موحەممەد موستەفایە(ص)و لە سەر ئال و یاران‌و پەیڕەوانی ئەو بێ هەتا رۆژی دوایی.

بەر لە هەمو شتێ سڵاوی گەرمو گوڕو سوپاسی خۆم پێش‌کەش دەکەم بە پێک هێنەرانی دڵسۆزو بەڕێزی کونگرەی بیرەوەری خودا ناس و هۆنەری پایە بەرزو زانای کورد خوا لێ خۆش بو سەیید عبدالرحیمی مەولەوی کە بونەتە هۆی ئەوە نوسەران‌و هۆنەران لەکوڕێکی وا جوان و سرنج ڕاکێش دا لە دەوری یەک کۆ ببنەوەو ڕێز لە بیرەوەری ئەو پیاوە زاناو هەڵکەوتووە بگرن.

کاتێ نوسەران‌و هۆنەران بیانەوێ لە بارەی مەولەوی کوردەوە مێژو بنوسن یا هۆنراوە دا بنێن دەتوانن بە نێوی مەلایەکی زۆر زاناوە ئاگادار بە سەر زانستەکانی ئایینی دا وە هۆنەرێکی پایە بەرزو ناسک خەیاڵوکەم وێنەو خودا ناسێکی دڵ پڕ لە شۆرو جەزبەو چاو بە فرمێسک‌و دەروون سوتاو بە ئەوینی خوداو تێکوشەرێکی بێ ووچان وە نە حەساوە لە ڕێگەی عیرفانی ئیسلامی‌و شیعرو ئەدەب پەروەری کوردو هەمو موسوڵمانانی دیکەی دنیا باسی لە سەر بکەن، بەڵام لام وایە عیرفان وە تەسەووفی مەولەوی زیاتر لە هەمو مەبەستەکانی دیکەی ئەو، لە هۆنراوەو نوسراوە جوان‌و

چاکه‌کانی دا خۆی نواندوه.

هەر چەندە هەڵگری ئەوەنیم کە خۆم بە مەولەوانی شارەزای دەریای قوڵو پان‌و بەڕینی عیرفانی مەولەوی دا بنێم‌و بتوانم دوڕو گەوهەری لێ وەدەر خەم، بەڵام بۆ ئەوەی بێ بەش نەبم‌و توانیبێتم لە قەدەر زانست‌و ئاگاداری زۆر کەمی خۆم ئەرکی سەرشانم بەڕانبەر بەو پیاوە خودا ناس و زانایە کە جێگەی شانازی هەموگەلانی موسوڵمان بە تایبەتی گەلی کوردە بە جێ هێنا بێ، کورتە باسێک لە سەر عیرفانی مەولەوی پێش‌کەش دەکەم‌و هیوادارم بە دڵۆپێک یا پڕیشکەیەک لە دەریای عیرفانی ئەوی وەرگرن.

عیرفان‌و تەسەووفی مەولەوی هەر هەمان عیرفانی ئیسلامی‌یە کە ناوەرۆک‌و مانای ئەو بریتی‌یە لە خاوێن کردنەوەی دڵ‌و دەرون لە خو و خدە کانی خەراپ‌و نالە بار، وەکو شیرک،و کوفرو خۆ بە زل زانین‌و ڕق‌و قینەیە رایەتی بێ جێ‌و ڕوناک کردنەوەو ڕازاندنەوەی ئەو دڵ و دەرونەیە بە یادی خوداو خودا ناسی‌و خۆشەویستی‌و خۆ بەکەم زانین‌و هەمو چەشنە ڕەوشت‌و مەبەستی جوان‌و پەسەندکراوکە ڕێبازی ڕاستەقینەی عیرفانی ئیسلامی پێک دێنێ‌و لە قورئانی پیرۆزو حەدیسە شەریفەکانی حەزرەتی ڕەسول(ص)و وتارو ئاکاری پیاوە هەرەگەورەکانی عالەمی ئیسلام وەرگێراوەو لە نێو تەریقەتەکانی نەقشبەندی‌و قادری‌و سوهەروەردی وەکو برەوی‌و شازلی‌و چەشتی دا خۆی وەدەرخستووە و نواندوەو بە درێژایی مێژو هەزاران کەسی وەکو مەولەوی بە دوی خۆی دا ڕاکیشاوەو لە دەوری خۆی کۆ کردۆتەوە.

ئەو عیرفانەیەکە بتەکانی دەرونی وەکو دێوی بە سام‌و زۆرداری نەفسی شوم‌و هەواو هەوەس‌و دنیاداری‌و ڕێ لێ وون بوویی‌و خەیاڵاتی پڕو پوچ لە بت خانەکانی بیرو هەست‌و دڵ‌و مەبەست دەشکێنێ‌و لەت لەت دەکاو ئەوین‌و خۆشەویستی‌و یادی خودای تاک‌و تەنیا وادەخاتە دڵەوەکە جێگەی هیچ شتێکی کەی تێدا نابێتەوەو مەلی تیژ باڵی گیانی ڕێبواران‌و دڵدارانی ڕێگەی خودا ناسی لە ئاسمانی سەفای ڕوحی‌و عالەمی

مەلەکوت دا وەفڕین‌و گەشت‌و سەیران دەخا.

ڕێبوارانی ئەو ڕێگەیە بە هۆی ساخ بونەوە لە سەر خوداو پاڵ دانەوە بەوەوە لە خۆ بوردویی‌و خۆ ڕاگریەکی وایان تێدا بەدی دێ کە وەکو کێو لە بەرانبەر باو تەووژمی توندو ساردو لافاوی بە خوڕو ماڵ وێران کەری بە سەرهات‌و کارەساتی ژین لەگەڕی گەردوون دا ڕادەوەستن‌و نابزون و دەڵێن هەر چی دەبێ با ببێ هەر خودامان لێ نەرەنجێ‌و لە ڕێگەی ئەو لا نەدەین‌و ئەومان لە بیر نە چێ.

ئەگەر چی ئەوانیش «خوداناسان» هەر وەکو خەڵکی کە بۆ پێویستەکانی ژین‌وە بە جێ هێنانی ئەرکی کۆمەڵایەتی تێ دەکۆشن بەڵام لە دڵەوە لەگەڵ خودان‌و یادی ئەو دەکەن هەر وەکو خودای گەورە لە قورئانی پیرۆز دا لە سورەی (نور) ئایەتی (۳۷) ئیشارە بەم مەبەستە دەکاکە فەرمویەتی **(رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکرالله)** واتە پیاوانی خودا ئەوکەسانەن کەکڕین‌و فرۆشتن ئەوان لە یادی خودا دور ناخاتەوە.

« مەولەوی و شێخی سیراجەددین »

خودا لێ خۆش بو مەولەوی دوای خویندن‌و تەواوکردنی زانستەکانی ئایینی لە زاهیری شەرع دا بیرو هەستی روناکی دنەی دا بۆ ئەوەی پێی بنێتە عیرفان‌و تەسەووفی ئیسلامی‌یە وەکە پێی دەڵێن زانستی نهێنی شەرع واتە عیلمی باتین بۆ ئەوە لە دڵ وەدەرون‌و ئاشکراو بە هۆی هەر دو زانستەکانی دینی بیرو ڕای ئیسلام یانی عیلمی زاهیرو عیلمی باتین بە خودا بگا، بۆ ئەوە بە ئاگاداریەکی زۆرو سرنجێکی وردو چاو خشاندنێکی پەیتا پەیتا گەڕاوە، هەوڵی دا تا پیرو مورشیدێکی تەریقەتی بۆ خۆی هەڵبژێرێ چونکە مەولەویش هەر وەکو هەمو زانایانی دیکەی ئایینی و عیرفانی پێی وابووەکە بە بێ پیر نابێ بە ڕێبازی تەریقەت‌و عیرفان دا بڕواو بۆ نزیک بونەوە لە خودا دەبێ ئینسان وە شوین پیاوانی خودا بکەوێ هەر وەکو لە عەقیدەی مرضیەدا دەڵێ (لە دوی ئەنفاسم‌و لاسیما ئەنفاسی نوفوس قودسی ئەولیا) وە لە نێو خودا ناسان دا شێخەکانی ئیرشادی هەڵ

بژاردووه، که هەر له عەقیدەی مرضیه دا دەڵێ (خصوصاً منهم شیوخ الارشاد خوا بەرەکەتیان زیاد بکا زیاد) ئەم جار مەولەوی پێی وایە بە بێ ڕێ و شوێن لە چاوکردنو دواکەوتنی ئەوان کەڵکو بەهرە لە زانست وەر ناگیرێ وگەیشتن بە پلەو پایەی بەرزی خودا ناسی ناکرێ کە دەڵێ:

بێ ئەوان ناوی بە قەولی فخول نە عیلمو عەمەل نە ڕوتبەی وسول

لەم مەبەستەدا یانی وە شوێن پیاوانی خوداکەوتن بۆ خودا ناسی مەولەوی کەڵکی لە ناوەرۆکو مانای چەند ئایەتی پیرۆزی قورئان وەرگرتووە کە لەو ئایەتانەدا خودا ئەوی کردووە بەوەی ئینسان تەقواو پاریزگاری بکا لەگەل ئەوکەسانە بێ کە ڕێگەی ڕاستیان لە پێش گرتوەوە وە بۆ نزیک بونەوە لە خودا هۆو وەسیلە پەیدا بکا وەکو ئایەی پیرۆزی (۱۱۹) لە سورەی (توبە) کە فەرمویەتی «**یا ایها الذین آمنوا تقوالله و کونوا مع الصادقین**» واتە ئەی ئەوکەسانەی ئیمانتان هێناوە ئێوە تەقوای خودا بکەنو لەگەڵ ئەو کەسانە بن کە لە سەر ڕێگەی ڕاستەقینەن» وە ئایەی (۳۹ ـ ۳۵) لە سورەی (مائدە) کە فەرمویەتی (**یا ایها للذین آمنوا اتقوالله وابتغوا الیه الوسیلة** ....) واتە ئەی ئەو کەسانەی ئیمانتان هێناوە ئێوە تەقوای خودا بکەن وە بۆ نزیک بونەوە لە خودا هۆووەسیلە وە دست خەن. دیارە باشترین هۆو سەبەب بۆ نزیکی لە خودا دینداریو عیبادەتە بەڵام چونکە وە شوێن کەوتنی ڕێگەی خودا ناسان وە لەگەڵ پیاو چاکان بوون بە شێکی گرینگ لە عیبادەتە دەتوانین بڵێین ئەولیاش وەسیلەن.

. خودا لێ خوش بو مەولەوی بە هەوای سافی تەوێلەوە بۆنو بەرامی خۆشی خودا ناسیو عیرفانی لە لایەن پیری گەورەی تەریقەتو عاریفی ڕەببانی قطب العارفین حەزرەتی شێخ عثمان سیراج‌الدینی تەوێلەیی بە مێشک دا چووە لە سەر دەستی ئەو زاتە تۆبەی کردوە بەم چەشنە پێی ناوەتە تەریقەتی نەقشبەندیەوە ئەوەی شایانی باسە ئەوەیە کە لە پیاوەگەورەو زاناکان تەنیا مەولەوی نەبو کە بو بە مریدی شێخی سیراج الدین بەڵکو

زوربەی مورشیدو پیرەگەورەکانی تەریقەت لەکوردستان کە هەرکام لەوان بـە پـلەو پایەی بەرزی عیرفان گەیشتونو بە درێژایی مـێژو لە سـەر دەمـی خـۆیانەوە تـا ئـێستە خەڵکو عالەمێکی زۆریان بۆ رێگەی خـودا نـاسی شـارەزایـی ورێـنوینی کـردووەو کەڵکیان لێ وەرگیراوە و مرید و خلیفەی حەزرەتی سیراجالدین بوون وەکو لێ خۆش‌بو حاجی سەیید عبدالکریمی زەمبیل ـ خودا لێ خوش بو حاجی شێخ موستەفای سـەقزو خودا لێ خۆش‌بو حاجی شێخ شوکرووڵڵای سنەو...و ...

بە ڕاستی گەورەیی وکەڕامات‌و بەرەکاتی شێخی سیراج الدین زۆرەکە ئەگەر بێتە سەر قەلەم‌و بنوسرێتەوە چەندکتێبی پێویستەو جێی خۆیەتی کە هۆنەری پایە بەرزوو زانای کورد خودا لێ خوش بۆ ماموستا هەژار لە بارەی ئەو مورشیدکەم وێنەیەوە دەڵێ:

بە حـەقی حـەزرەتی عـثمـانی ثانـی　　کە فەزلی ئەو مەگەڕ بۆ خۆت بزانی
دەسی قودرەت بە فەییازی چەقاندی　　هەوای سـافی تـەوێلە پـەروەرانـدی

مەولەوی پێی وا بووکە پیرەکەی ئەو، یانی شێخی سیراج الدین لە عالەمی خاکـی دەرچووە «عالەمی ناسوت»وگەیشتۆتە مەنزڵو جێگەی هەرە بـەرزی خـودا نـاسی لە عالەمی سەفای روحی‌و خۆشەویستی خودادا واتە عالەمی مەلەکوت وە بە نەوای ئەو عالەمە دڵو دەرونی دەڵاویـتەوە لە شـەربەتی شـیرینی ئـەویندارێ خـودا تـێرو پـڕی خورادۆتەوەکە دەڵێ:

پیری پاك لەگەرد خاکـی نـاسوتی　　مەنزڵگە سەر بەرز سەر مەلەکودت
دڵ بە نەوای بەزم جەبەروت ئـاوا　　سـیراوی سـەراو لاهـوتی مـەئوا

بەڕاستی ئەگەر سرنج بدەینە سەر هۆنراوەو نوسراوەکانی مەولەوی کە لەگەڵ شێخی «سیراج الدین» یەتی ئەویندارێ‌و سووتاوی خـودا لـێ خـۆشبو مـەولانا جـەلالەددینی رۆمیمان لەگەل حەزرەتی شـمسی تـەوریزی وە بـیر دەخـاتەوە (مـەولەوی‌و شـێخی

بەهائەددین).

مەولەوی چەند سال لە ژێر چاوە دێری پیرە کەی خۆی دا سەیرو سولوکی کێشاوە لە ڕێبازی پیرۆزی تەریقەتی نەقشبەندی دا بە ڕێگە دا ڕۆیی و بەزیکرو فیکروە ڕابیتەی مورشیدە کەی و موراقەبە رای بواردو پلەو پایە کانی عیرفانی تەی کردو دوای لە دنیا دەر چونی شێخی سیراج الدین لە سەر دەستی کوڕی گەورەو جێ نشینی ئەو واتە مرشد السالکین شێخ محمد بهاء الدین تۆبەی تازە کردەوە وە بوە مریدی ئەویش، خودا لێ خۆش بو مامۆستا هەژار لە بارەی ئەویشەوە دەڵێ (بە حەقی گەوهەری یەکتایی شەهواڕ بەهائەددین موحەممەد دڵ پڕ ئەنوار).

مەولەوی لەگەڵ شێخی بەهائەددینیش هەر وەک باوکی ئەو پەڕی خۆشەویستی و ئەویندای عیرفانی دەر بڕیوەو پێی وابووە کە ئەم زاتە بە ڕاستی بەڕێو شوێنی باوکی خۆی دا ڕۆییوەو جێی ئەوی کوێر نەکردۆتەوەو زۆر جار بە هۆنراوەی جوان وە بە سۆز پێی دا هەڵکەوتووەو ڕێزی لێ گرتووە، بۆ وێنە لە چەند بەیتێک دا کە لە عەزاداری و خەمباری شێخی سیراج الدین دا بە زمانی عەرەبی هۆنیویەتەوە (و مامۆستا مەلا عبدالکریمی مدرس لەکتێبی (یادی مەردان) دا تەواوی ئەو شیعرانەی هێناوەو نوسیوە) مەولەوی شێخی بەهائەددین بە مانگێک دە شو بهێنێ و دادەنێ کە لە شەوی دوای ئاوا بونی ڕۆژێک وەکو شێخی سیراجەددین بێ هەڵاتووەو وڵاتی ڕوناک کردووەو دوای ئەوە کە دەڵێ: ئەگەر کەمێ لەو خەمو پەژارەو بە سەر هاتەی کە بە هۆی لە دونیا دەر چونی پیرەکەم بە سەر من هاتووە، بە سەر عاسمانو کێوەکان دا بهاتایە لەتو پەت و لێک بڵاو دەبوون، دڵ خوشی خۆی بە بونی شیخی بەهائەددین لە جێگەی ئەو دەداتەوەو هەروا دەڵێ: هەر وەکو مانگ ڕوناکی خۆی لە ڕۆژ وەردەگرێ شێخی بەهائەددینیش فەیزو بەرەکەتی خۆی لە ڕۆژی ئێمەکە شێخی سیراجەددینە وەرگرتووە. ئەوەش بەیتەکان:

الا تری الی التی بنهیتی و مبهجتی من غمة البلیه

لو نزلت منها علی الثوابت او السمالا نتثوت و انشقت
ان غرب الشمس بد ابدر الدجی من شمینا انواره استفادت

دەگێڕنەوە جارێک مەولەوی چاوێشە دەگرێ شێخی بەهائەددین دەنێرێ بۆ ئەحوالێ پرسی ئەو مەولەوی لە خۆشیان وەشۆرو جەزبەوگریان دەکەوێو ئەو دو بەیتە دا دەنێو بۆ شێخی دەنیرێ کە لەگەڵ ئەوە دا لەو پەڕی رێک وەپێکیو ناسک خەیاڵیو تەشبیەو جوانی دان خۆشەویستی و ئەویندار ی تەواوی ئەویشی بۆ شێخی بەهائەددین تێ دایە چونکە دەڵێ خەیاڵی تۆ هەمیشە لە نێو مێشکم دایەو لە بەر چاوێشەی دوری تۆ چاوم ئاو دەکاو دەگریم بۆ ئەوەی خەیاڵەکەت لەوێ دا نەشێوێو عاجز نەبێ، وەرە پێ لە سەر چاووم دانێ باووشک بێ.

باڵە خانەی چەم دیوانەکەی تۆن / با نە ناو وەبان ئاسانەکەی تۆن
تکەش عاجز کەرد خەیاڵت تێش دا ئازیز بۆ جارێ پا بنیۆ پێش دا

مەولەوی وە ناساندنی خودا ناسان

خودا ڵی خۆش بو مەولەوی بۆ ناساندنی ئەولیا ئوڵڵاو دۆستانی خودا چەند سیفاتێکی دیاری کردوە وە دەڵێ هەرکەسێ ئەو سیفاتانەی تێدا مەوجود بێ ئەوە دۆستی خودایەو خودا ناسەو بۆ ئەوە دەبێ وە شوێنی کەوێو کەڵکی لێ وەرگری تا ڕینوێنیت بکا، ئیدی نابێ بە داواکردنی کەشفوکەرامەت لەوان تاقێان کەیەوەو تاقی کردنەوەیان بەم چەشنە بەژارێکی زۆر تاڵو پیاووکوژ دەزانێ کە دەڵێ:

وەلی شەخسێکە عاریف باللە ما امکن بە زات بە سیفات ئاگا
بی کێشی بە سەنگ هەرسێ تەقوا دا بە تەرازوی شەرع موێی لانادا
هیمەت تەڵەب کە لە ڕوحانییان سەممی قاتڵە ئیمتحانییان

مەبەستی لەو سێ پاریزگاریە واتە تەقوا یەکەم خۆ پاراستنە لە شیرکوکوفر دوهەم خۆ پاراستنە لە هەمو چەشنەگوناەو تاوانێک، سێهەم خۆ پاراستنە لە هەر شتێ کە ئینسان

لە خودا دور بخاتەوە.

بیروڕای مەولەوی لە بارەی کەرامات و خاریق العادات

مەولەوی لە گەڵ ئەوە دا تاقی کردنەوەی ئەولیای بە کەشف و کەرامەت پێ خەراپە لە بەر ئەوە مەبەست لە وە شوین کەوتن و نزیک بونەوە لە پیاوانی خودا دەبێ هەر گەیشتن بە خودا ناسی بێ نە وەک دیتنی کەشف و کەرامات لەوان، بەڵام پێی وایە هەر وە کو موعجیزات بۆ پێغەمبەران حەققەو بە ئیسبات گەییوە کەرامەتیش بۆ ئەولیا هەیەو ڕاستەو کەرامەت بە کارێکی سەر سوڕ هێنەرو بە هۆو وەسیلەی عادی نە کراو دەڵێن کە خودا لە سەر دەستی ئەولیا ئاشکرای دەکا بە بێ ئەوەی خاوەن کەرامەتە کە واتە وەلی داوای پیغەمبەرایەتی بکا، کە دەڵێ:

موعجیزەی نەبی ئەر موحەققەقە　　لە لات کەرامەت ئەولیایچ حەقە

کەرامەت ئەمریس خاریقی عادەت　　زاهێر بی لەو، بێ دەعوای نبووەت

لێرەدا نامەوێ زور لە سەر ئەو باسە بڕۆم چونکە ماوە کەمەو کەسێ بیهەمێ بە سەر باس و چۆنیەتی و بەشە جوراوجورە کانی کەرامەت وەخاریق العادات ئاگادار بێ با بە وردی بڕوانێتە ئەو مەبەستە لە عەقیدەی مرضیەی مەولەوی دا کە بە تەواوی شی کردۆتەوە و کەڵکی لێ وەر دە گیرێ.

مەولەوی و تەریقەتە کانی

هەر وە کو گوتمان مەولەوی مریدی شێخی سیراج الدین پیری گەورەی تەریقەی نەقشی بووەو ئەویش بە گۆیرەی وە شوێن کەوتنی مورشیدە کەی و بە زانست و ئاگاداری خۆشیەوە تەریقەتی نەقشبەندی هەڵ بژاردووە، و بەو ڕێگەدا ڕۆیوە، بەڵام هەمو تەریقەتە ڕاستەقینە کانی تەسەووفی ئیسلامی پێ حەققەو بە بنچینەی شەرعیان دادەنێ کە دەڵێ:

طریقە القوم کل منها حق　　کل عینی شەرعن بل لوبیی موتلەق

مەبەستی ئەوەیە کە ئەنجام دانی یاساکانی شەریعەت بە جێ هێنانی ئەمری خـوداو خودا لە بیر بونە کە مەبەست لە ناوەرۆک‌و مانای عیرفانیش خودا ناسین‌و لە خودا دور نەکەوتنەوەیە هەر وەکـو خـودای گـەورە لە قـورئانی پـیرۆز دا لە سـورەی «طـه» دا فەرمویەتی: **(اقم الصلاة الذکری)** ژواتە: (نویژ بکە تا منت لە بیر بی).

ئەوەی بە پێویستی دەزانم بێلێم ئەوەیە کە خودا لێی خوش بو مەولەوی لەوەداکـە تەریقەتەکان بە حەق دەزانێ‌و پێی وایە دەکرێ لە هەمو ئەو ریگایانەوە بۆ لای خودا بچی کەڵکی لە مانای ئایەی پیروزی قورئان ٦٨ لە سورەی عەنکەبوت وەرگرتووە کە خـودای گـەورە فـەرمویەتی: **(والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سُبُلَنا و ان الله لمع المحسنین)** واتە: ئەو کەسانەی کە لە رێگەی ئێمە دا خەبات دەکەن و تێدەکوشن بە ڕاستی ئێمەش ئەوان بۆ رێگاکانی خۆمان ڕێنوێنی دەکەین‌و خودا لەگەڵ چاکەکارانە).

دیارە خەبات دژی نەفس‌و هەواگـرینگ‌ترین ئـیش‌و کـاری ڕێـرەوانـی رێگـەی تەریقەت‌و عیرفانەو حەزڕەتی ڕەسول(ص) ئەم چەشنە خەباتەی بە جیهادی ئەکبەر نێو بردووە، جاکە وا بێ دەکرێ بڵێین چونکە لە هەمو تەریقەتەکانی تەسەووفی ئیسلامی دا زاڵ بون بە سەر نەفس و هەوا بە هۆی بە جێهێنانی یاساکانی شەریعەت‌و زیکڕو یادی خودا زیاتر لە هەمو شتێ بە شەرت گیراوە ئەو تەریقەتانەش لەو ریگایانەن کـە بـۆلای خودا دەچن.

لیرە دا بە پێش‌کەش کردنی پارچە هەڵبەستێک دوایـی بـە بـاسەکـەم دیـنم خـودا ڕەحمەتی خۆی بە سەرگیان‌و گۆڕی مەولەوی دا بڕێژێ:

مامۆستای شـەرع‌و شـارەزای عـیرفان　　جـێگەی شـانازی گـەلی مـوسوڵمان
سەر دەستەی هۆزی زاناو سـەربەستان　　هەڵکەوتو لە نـێو خـاکـی کـوردستان
ڕونـــاکـــی دڵـــی گـــەشەی گـــوڵانە　　نـــــەوای دەرونـــــی نـــەشەی دڵانـــە
خودا ناسی گەل خـاوەن بـیری ڕوون　　دوڕی خەزینەی کەم وێنەی گەردوون

له ڕێبازی حەق هێند فەیزی بەخشی جوانتر بەو نەخشا تەریقەی نەخشی
هۆنەری گەورە وە زۆر ناسک خەیاڵ دەبێ لێی فێر بی عیلمی قاڵو حاڵ
سەرنجێک بدە شیعرو وتاری دەیخاتە بەو چاو ڕیشتەی مرواری
پەپوڵەی سوتاو شەمی دڵداری دڵداری ڕێگەی ئەوینی باری
خێوی خێوەتو خێڵەکەی خاسان لە نالە باری تورەو هەراسان
شەو چرای کۆڕی گەرمی هۆنەران هەتوانو هێزی دەستی نوسەران
سەر لە بیرۆڕای سەرسەری مەدە ڕێگەی ئەو بگرە و قەت بەری مەدە
ڕەحمەت لەگیانی پاکی مەولەوی خودایە خوش بی لە ئێمەو لەوی

مزگانی، هاوارو خاکی

مؤمن یزدانبخش

ئەی دڵ مزگانی دێدار یارەن دەسڵی سەفاو سەیر گوڵو گوڵزارەن
ئارۆ بەزمی نەی سازو سەمتورەن دڵ پڕ نە شادێ پای مەینەت دورەن
ئارۆ دڵ وە یادٞ پیر مەسخانە پەڕو باڵ شانا بەرشی جە یانە
بە عەشق دێدار دیەی باڵای شەم پەروانە ئاسا ئاما نە تۆی جەم
تاکو نە جەمعی ئەدەب پەروەران مەس بۆ وە بۆنی عەتری دڵبەران
جە سای بوڵبوڵان باخی کوردستان جامێ مەی نۆشۆ جە پیاڵەی مەستان
ساتێ نە سایەی یاران نیشۆ شادٞ مەینەتی دنیا بەڵ بشۆش جە یادٞ
بەڵکو جە خەفەت ببۆش رەهایی چون مەعدوم نۆشۆ مەی ئاشنایی
وەشەن نە سایەی بەزمی نازاران نۆشای مەی نە جام دێدە خوماران
خەیلێ باسەفان بەزمی هامفەردان بۆی عەتری یاران شفان پەی دەردان
دەیسا با وە یادٞ پیر مەیخانە لچەی تەڕ کەرم مەی نە پەیمانە
وە یادٞی مەعدوم تەبیبی عاقڵ زانای وەش بەیان ئەدیبی نازڵ
و یادٞی چرای یانەی مەعریفەت تەی کەردەی ئەعماق بەحری شەرێعەت
ساتێ باوە یادٞ ئەو بەر گورێدە تەڕ کەرمێ گۆنا بە ئاوی دێدە
تاکۆ کۆ خەفەت جە دەرون ماڵۆ پای مەیبەت کۆتا چون من بناڵۆ
(مؤمن) نابەڵەدٞ نەزان جەزاوە وە شەوق دێدار ئامان جە پاوە

تابێ بەش نەوۆ جە بۆنی یاران
خاری بێ قیمەت جە رێژنەی واران

« هاوارو خاکی »

پـاڵنگی سـەر کـۆساره کـەم بـۆ یـاوه دەم هـاواره کـەم
هـاواره کـەی بـێدآره کـەم، ئـەی پـاسەبانی شـاره کـەم
ئەی شیری جەنگەڵو بێشەم، گـڵپەی ئـایری بـێ ئەندێشەم
نازی جـەبێخ کـێشان ریشـەم، ئـەی یـاوەرو سـالاره کـەم
ئەی بوڵبوڵی سەر شاخەکەم، بـۆ بـەرکەره بـای ئاخەکـەم
تـۆنی نـمونی بـاخەکـەم، ئـەی دڵـبەره نـازاره کـەم
ئەی داری گوڵ خونچێ کەره، دەردان دەواو دەرمان کەره
پـەی بـوڵبوڵی پـێغام بـەره، بـا مـات نـەوۆ دڵـداره کـەم
ئەی سەر رەوێڵی شاخەکەم، رۆشن کەری ئـۆجاخەکـەم
ئەی وەش کەری دەماخەکەم، هۆشت جەلام بۆیاره کـەم
ئـادەی عـەزیزو بـوخرەره، داخـی دەرونت بـمجەره
وێت پەی زەمان دیاری کەره، ئەی تـومگی رۆی وەهـا رەکـەم
ئەی رۆڵەکانم بەیدێ بەر، قەڵغانی هیممەت کەردێ سـەر
مـەردانـە پـابنیەیرێ وەر، یـارانـی هـیممەت دارەکـەم
من خاکه نان من خاکەنان، من خاکی کـوردی پـاکـەنان
رونـاکـەنان، بـێ بـاکـەنان، ئـەی مـیللەته بـێدآره کـەم
چـەتونەنان، چـەتونانەن، چـون دوکـەڵی لای تـونەنان
غورڕان چمان جەیحونەنان، ئـەی دژمـەنە غـەددارە کـەم
ئوخەیچێ دیمکۆچی خەفەت، دورکەوت جەلام ئەو بەدّ سفەت
جاگرت نەجاش پاکی و عیفەت، جە یومنی کۆڕی شارەکەم

یاران جەمەن، کۆچی خەمەن، شادێو وەشی مێمانمەن
دێدارشان دەرمانمەن، پشتو پەنای دیارەکەم
رۆی دێدەنی دێدارمەن، کۆڕی ئەدیبان یارمەن
یادەی جە شێری دارمەن، مەعدومی سەرقەتارەکەم
جۆشی وەشیو مێمانیەن، رۆی ئاودانی وێرانیەن
شاری سەقز نورانیەن، میزبانەکەی نازارەکەم
یا رەب نەڕێزو پەنجەتان، رۆشن بمانۆ سنجەتان
هەر با بمانۆ لەنجەتان، ئەی رێکو زانی کارەکەم
ئینەی بزانە ئەی وەتەن، تاکو نەفەس مەندەن نەتەن
(مؤمن) سەرش نە راگەتەن، ئەی بێشکەو گاوارەکەم

« تێ هەڵکێش لە سەر شیعری مرواری تاوگوزی »

پەی شکار خەم شادێ بی سەیاد بوڵبوڵ قەفەس نە دام کەرد ئازاد
خەفەت سەر شۆڕ بی، تەختش شیوەباد شادێ گەرد خەم چۆن نەدۆ وە باد
خەم چۆن وە یاگەی شادێ نەبۆ شاد
بۆی وەسڵ دڵبەر بای جەفام بەردەن ئەو یانەی دەرون سەفا ئاوەردەن
مزانی دێوار، یار، بێ گەردەن ئازیز وەکەرەم من تەڵەب کەردەن
من دەرد دوری تەوانام بەردەن
مەلی باڵ مێڕیای پای هەردی شاهۆ کە لاوەکۆنەش پەی تۆ مەناوۆ
خاکی گوزەگات بە چەم مەساوۆ دڵ چۆن وەش نەبۆ گیان چۆنەتاوۆ؟
لە یل ئینتزار بۆ مەجنون نەیاوۆ
وەشەن نەڕای دۆس جەرگودڵسۆتەی قرچەی برشتەش بەیۆ پەیاپەی
بگنی نە پای شەم پەروانە ئاسەی بێ ئەمری فەرمان ئازیز تاوەکەی؟
های دەرویش! نەی چی! مەی چی! دف، مەی، نەی

ئـومێدەن ئـاهەنگ هـەر بـەو نـەوابـۆ پـای سـەردی ئـەو دڵ ئـازیز نـەدا بـۆ
بـۆی کـزی سـۆتەم ئـەو مـەشام دابـۆ بـەڵ بـاڵ بـێداخ تـاقەت ئـەو پـا بـۆ

بۆی تەئسیر بەزم بەدرەقەی رابۆ

بـە عـەشقی تـۆ وە ئـامام جـە ڕاوە چون دێوانـەی وێـڵ جـە شـاری پـاوە
تـــەپە تـــەپی دڵ هـــەر نـەبڕیاوە دەف ئـاسا بـە سـۆز نـاڵەو سـداوە

رو ئەو یاران‌و پشت ئەو دماوە

تا بووە هـەم بـەزم سـاقی‌و جـام مـەی خـەڵاسم کـەران جـەدامـی وەی وەی
باوەرام وە بەر نـەی دەریـای بـێ پـەی دەس گیرو نە سەرسەدای نەی پەی‌پەی

تا وە ئینتهای ئەو سەرسدای نەی

بـبۆم رەهـایی جـە لا فـاوو سـەیل ئـیتر کـافیەن بـەندێ چـاڵ وەیـل
بەڵ مەی نە جـامی ئـازیز کـەرو مـەیل چون پیاڵەی ساف دەرون جە مەی‌کەیل

بنمانۆ خاس خاس عەکس چیهری لەیل

"بسم‌الله الرحمن الرحیم"

قطعنامه

به نام آن که «علّم الانسان مالم یعلم» سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که به ما توفیق خدمت در راه دین و دانش عطا فرموده و شور و شوق معلمی را چون چراغی تابناک در دلهایمان برافروخته است این عشق پاک و بی‌شائبه هم الهام‌بخشمان در گرامیداشت بزرگان دانش وعرفان، کاری که از دیرینه دوران در ایران اسلامی و از دیدگاه مردم دانش دوست این سرزمین پایگاهی ارجمند یافته است، به عنوان وظیفه اخلاقی و انسانی همواره مورد نظر بوده است. مردم مسلمان کرد نیز که از اقوام اصیل ایرانی در زبان و فرهنگش بعنوان پاکترین شاخه‌های فرهنگ و زبان ایران است در آسمان زندگی خود ستارگان درخشانی داشته است که نامشان همواره بر سر زبانهاست و یادشان در دلها، به دیگر سخن در سینه‌های مردم عارف مزارشان. یکی از این ستارگان تابناک شاعر خداجوی وارسته و عارف پرشور از دنیا گسسته سید، عبدالرحیم حسینی تایجوزی، متخلص به معدوم و مشهور به «مولوی کرد» است که به یاری پروردگارش محتوای در خور مولوی یافت. این تلاش مداوم و این محتوای ارزنده و پربار طی دو روز چند سخنرانی و چندین مقاله، خطابه و شعر زمینه‌های دانش فرهنگ و ادب، عرفان و کلام و بررسی تحقیق و پژوهش در قلمرو شناخت مولوی جلوه گر شد و فضایل پاک و بی‌شائبه و معنوی در بزرگداشت این روحانی بلندپایه و عارف گرانمایه بیافرید. اینک فشرده‌ای از نیات خیرخواهانه

شرکت‌کنندگان در کنگره و حضور یافته گان در این فضای روحانی:

۱: با استفاده از رهنمودهای اخیر مقام معظم رهبری در مبارزه با ابتذال و تهاجم فرهنگی غرب، بازگشت به ارزشهای فرهنگ خودی و طرح و شناخت استوانه‌های فرهنگ اسلامی بهترین طریق حفاظت از مرزهای فرهنگ این مرز و بوم و هویت اسلامی ماست لذا برپایی کنگره بزرگداشت مولوی کرد خصوصاً بعد از ستم‌های مضاعفی که در دوران سیاه ستم‌شاهی در منطقه رفته قدم مثبتی است که در جهت تبیین ارزشهای فرهنگ اسلامی کرد برداشته شد. امید است که مسئولین فرهنگی این نظام مقدس خصوصاً وزارت محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی شوق علما، فضلا و اندیشمندان و محققان در معرفی شخصیتهای برجسته دیگر منطقه لاله‌خیز کردستان باشند.

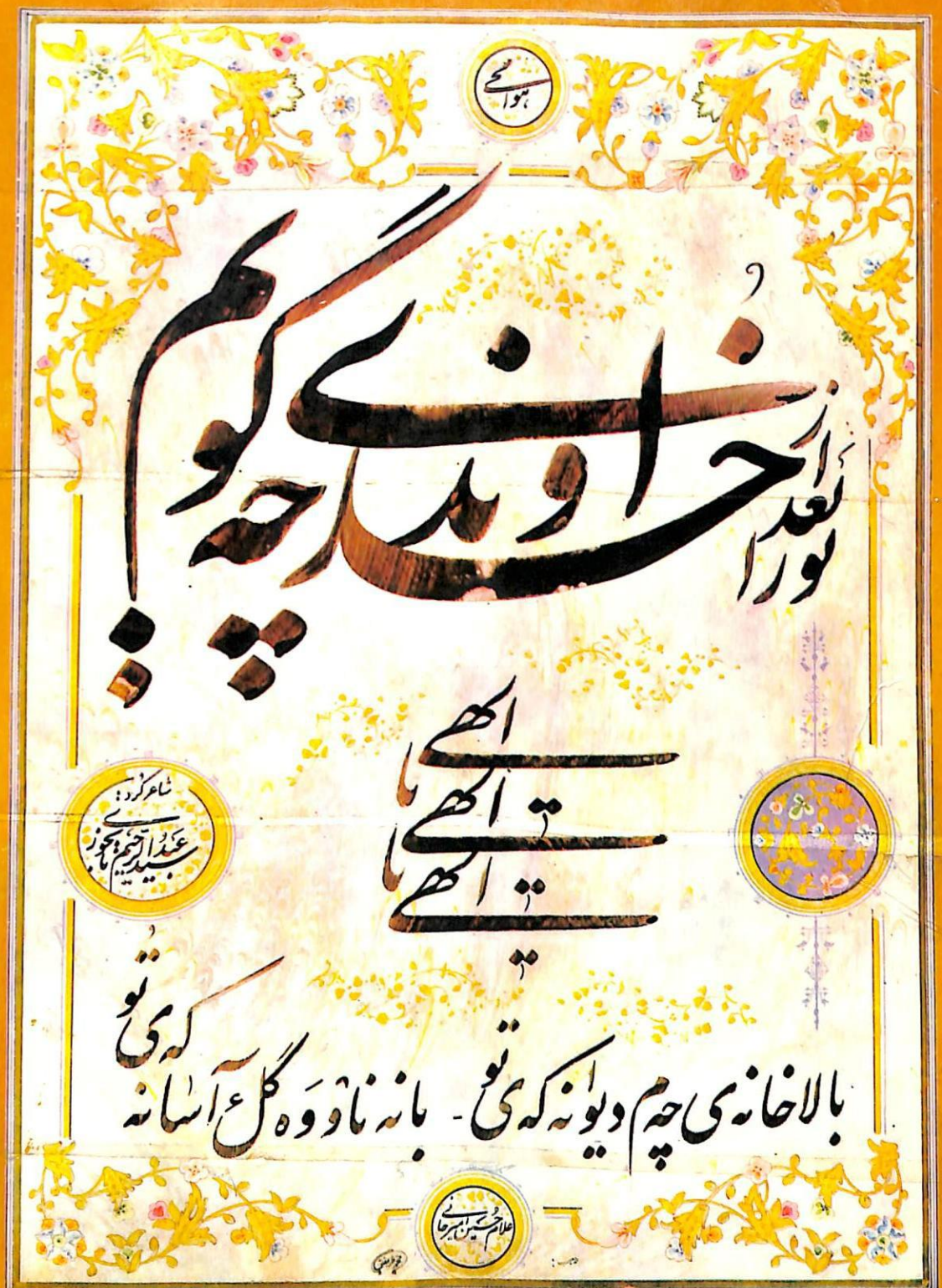
۲: لازم است سخنرانی‌ها، مقالات، خطابه‌ها و نوشته‌های مربوط به این کنگره که نتیجه مطالعات، تحقیقات و زحمات شبانه‌روزی جمعی از استادان، دانشمندان، محققان و شیفتگان فرهنگ اسلامی و ایرانی است و هر یک از آنها به منزله ره‌آوردی ارزنده برای کنگره است در مجموعه جداگانه چاپ و منتشر شود و در دسترس علاقمندان . جویندگان این فرهنگ کهنسال قرار گیرد، لذا از مسئولین ذیربط انتظار کمک و اقدام جدی را در این پیونده‌های مردمی داریم.

۳: امید است که این کار ارزنده و این قدم مثبت به همین جا خاتمه نیافته و کنگره‌های دیگری برای بزرگداشت مقام و پایگاه شخصیتهای دینی، عرفانی، علمی و ادبی و تاریخی کرد و بررسی آثار و افکارشان در آینده چه در این شهر و چه در دیگر نقاط ایران اسلامی برپا گردد تا راه پژوهش در زبان و فرهنگ و تاریخ این اقوام برای محققان و پژوهشگران باز باشد و از این طریق پیشینه درخشان پیوستگی‌های دیرینه زبانهای کردی و فارسی بیش از پیش تبیین شود.

۴: از تمامی نهادها و شخصیتهای فرهنگی کردستان خواهانیم در جهت پربار

نمودن فرهنگ اسلامی منطقه قدم اساسی در چاپ آثار منتشر نشده بزرگان علم و ادب منطقه و معرفی شخصیتها و نشر مطبوعات در روزنامه‌ها به زبان کردی و همچنین معرفی و ترجمه و انتشار آثار بزرگان فرهنگی کرد به دیگر زبانها اقدام لازم معمول داشته و جان تشنه جویندگان علم و ادب را سیراب نمایند.

ستاد برگزاری کنگرهٔ بزرگداشت مولوی کرد



نمایشگاه آثار خوشنویسان معاصر ایران

بمناسبت کنگره بزرگداشت مولوی کرد سقز شهریور ۷۱